

این نسخہ کارآمد مغرب شائقین مولفہ جانب سے لانا محمد بن شیخ محمود بھامی مفید و عظیم ہے

۸۳۵

تاریخ تالیف این کتاب

تاریخ طبع ۱۳۱۳

ریاض النجین

باہتمام مہذب درگاہ ربیم قاضی عبدالکریم بن قاضی نور محمد صاحب رحمہ اللہ میسروری تاجرتبیبی

در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی نوبہ طبع یافت

قد ائحتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالاولست

مکتبہ الحقیقہ



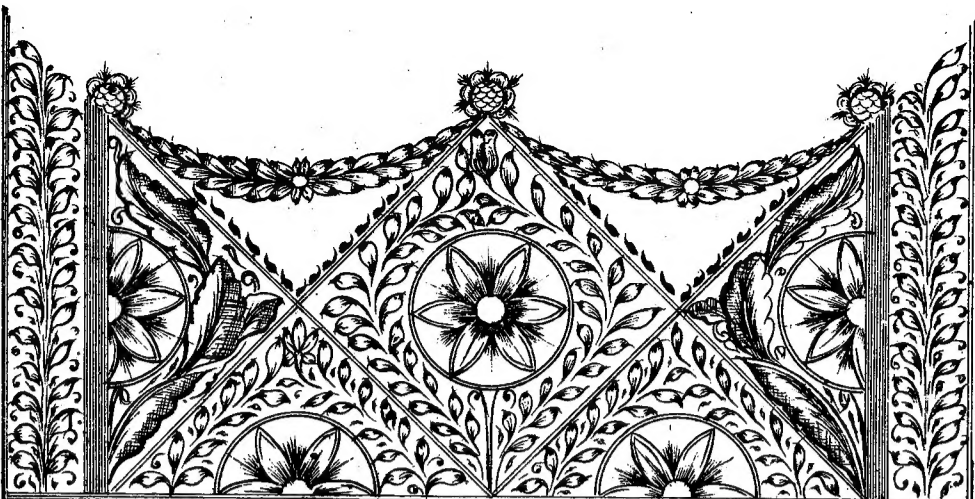
HAKİKAT KİTÂBEVİ, Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083

Fâtih-İSTANBUL Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93

<http://www.hakikatkitabevi.com> e-mail: info@hakikatkitabevi.com

HAZİRAN-2010

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. 29 Ekim Cad. No. 23 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي توفى قلوب العارفين بأنوار اشعاع انوار الجبال وحير عقول الكاملين عن ادراك الغنمة والكبرياء
والجلال وعطر مشام ارواح الوابسين بنفحات شتايم نسيم الانس والوصال هو المعروف بالجد والاحسان واللطف
والنوال الموصوف بصفة الرحمة والكرم والافضال المنزه عن الزوج والولد والشريك والمثال المقدس عن الموت
والفوت والنقصان والزوال فبحان من سجد له السموات السبع والارضون مع البحار والجبال ونشهد ان لا اله الا الله
الموحد المهيمن المتعال ونشهد ان محمدا عبده ورسوله خير العالمين بكل الكمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه الهاديين
المهديين من الضلال خصوصا على الصديق الاكبر عتيق الله ومفتق البلال وعلى الفاروق الذي ظهر به الاسلام في الوهاد
والندال وعلى ذي النورين جامع القرآن بالانصال والافضال وعلى المرتضى قاض الشك والطيان والكفر
والنجال وعلى جميع متابهم ومجيبهم بالغدو والآصال وسلم كثير الشيا كثير ائمة حميد وسپاس بي قياس مرصع
عليم ومبدع حكيم را که نقش بند قدرت و چهره کشای ارا و تش به یک اشارت کن به اران بهر عجب مبدعات
وغرایب مخترعات از خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود آورد و سقف نگار خانه علوی را بصورتی با اجرام نیر فکلی
و اروح طیبه علی بیار است یعنی صفحات طبقات سموات را بر مقتضی آن فی خلق السموات والارض و اختلاف
اللیل والنهار لایات بر صیحات لای کواکب نیرات و درای ثواب و سنیات مرصع ساخت و صحن زینت
سرای مرکز سفلی را بتضاد بر خوب پیکر و تاشیل پاکیزه منظر و ذات ظاهره و نفوس کامله مقدسان خاکی سکن مزین
گردانید قطعه نیک منظم منع نور مبداء نطرت به ایخته بر صحن کن صورت اشیا بجاهد نشینان نه ایوان فلک را بده
حکم توفوزنده قنایل زوایا به فسبحان الذی بید مملکوت کل شیء والیه ترجعون و از زمره موجودات و

جمله مخلوقات نوع انسان را خلاصه آفرینش گردانید و آدمی صغی را صلوات الرحمن علیه در زمین خلیفه آفرید که انی
 جاعل فی الارض خلیفه و بتشریف خمرت طینه آدم بمیدی اربعین صباحا مشرف گردانید و کبرمت
 و لغت فیه من روحی کرم گردانید و تم نجات و شوق در زمین دل انسان بر ویانید و رقم دوستی بر ناصیه دولت
 ایشان کشید و ندای کنت کنزاً خفیا فاجبت ان اعرف بعالم در دوا و آواز که یحییام و یحبون در ملکوت
 اقامه و این همه نواخت و کرامت که از حق تعالی در باره انسان ست از برای نفع و فائده ایشان ست و الا حضرت
 وی منزه است از این سو و چنانکه در بعضی از کتب آسمانی مشروده یابنی آدم را خلقت که لا ربح علیکم کما انما
 خلقتکم لئلا یجو علی و از جنس انس انبیاء معظم و رسولان کرم را که هر یک موصیان خطاب و الهام و حاملان
 کلام و کلام و رسانندگان او و احکام و دارندگان نامه و پیغام اندر گردید صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و باز از
 جمع انبیاء سلطان رسل و هادی سبل و آفتاب جهان تاب آسمان نبوت و رسالت و راه درفشان کیوان فتوت و جلال
 محض و بخت عالم گوهر گران آدم فخر عرب و عجم شاه شیر و حرم صاحب راز قباب توین محرم سر کزین مقصود و خلاص
 وجود ناصب اعلام کرم وجود صاحب مقام محمود و صدیقه صفا بدر فلک اصطفا محمد مصطفی ارسلی الله علیه و سلم اختیار
 کرد و در حق وی فرمود لولاک لما خلقت الافلاک منو ای اصل وجود آدم آفرینش و ای چشم و چهره اهل پیش

در حق تو گفت ایزد پاک لولاک لما خلقت الافلاک و است حبیب خود را بهترین امتان خواند و در کلام مجید
 خود از ان حال خبر داد و قوله تعالی کما ترخیر امة اخر جنت للناس تا مرون بالمعروف و تنهون
 عن المنکر و تو مومن بالله و صحابه محترم را که هر یک در مرتبه اصحابی کالجور با هم اقتدایا افتادند
 بوده اند خیر امت گردانید صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و علی اولاده و از واجد و اصحابه و اعقابیه
 و احبابه و اتباعه و اشیاعه الی يوم الدین و علی کل و سائر الصالحین و الحمد لله رب العالمین

در سبب تالیف کتاب

چنین گوید محررین کتاب و مقرر این خطاب بنده گنهگار و عاصی پریشان روزگار الی الی رحمة الله الحامی محمد بن
 شیخ محمد رحمانی عسکری اندوخته و تتر الله عیوبه علی غریب ابی خنیفه رحمه الله که بعد از ان که این ضعیف را دولت فزادت
 و کسب بعضی از کتب فقه و حدیث دست داد و در حضرت شیخنا الاستاذ الاجل الامام العالم الکامل علامه العصر
 و فردا الدهر جامع الفروع و الاصول کاشف المعقول و المنقول ابو محمد جلال بن العالم البارع نجم الدین محمد
 بن العالم الناسک عبید القابنی مولدا و البخاری مختدا و الهروی مکسبا و سکن ادام الله طلال بقاء الی يوم الدین
 من اولاد الامام الهام مفتی الفریقین نجم الدین عمر النصفی رحمه الله و از برای این ضعیف اجازت روایت حدیث
 و جمیع مرویات و مجازات و مستحاضات و مسوعات و مقر و آت خود نمیشد و این کمینه را وصیت فرمودند که علم
 نافع آنست که باو عمل کنند و مقصود از علم عمل است پس با آنچه دانستی عمل کن و اخلاص با او یار کن و کوشش

از برای کارکن و من بعد نصیحت و موعظت مسلمانان مشغول باش که شجره علم این دو چیز است یعنی عمل کردن
و نفع رساندن بر موجب اشارت عالمیه این گدای بی بضاعت گاه گاه بموعظت عباد الله مشغول می بودم و چون سکه
آن نفوذ دارا لضرب درس آن بزرگ دین بود خاص و عام در شهر و عوام بهماع آن اهتمام تمام می نمودند و تقاضای
علوم و صرافان هر معلوم نظر قبول دران مبذول میداشتند و عوام محکم انابت و عبادت در زمین دل میکاشتند
فی الجمله روزی یکی از برادران که در ارادت با وفاق و در محبت بی نقای بود ازین فقیه حقیقتی دیندار و کثیر
الناس نمود هر چند متمسک آن دوست واجب القبول بود اما خاطر زحمت بی استعدادی ملول بود چنانکه عذر
آوردم نشنود اگر چه این کمینه را قوت تصنیف و تالیف نبود اما بحکم ربانی و نامه سبحانی شروع نمود آنجا که سرود
قوله ثانی ان الذين يكتفون ما اوتوا من الیمنات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتب
اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللعنون و بر موجب کلام نبوی و حدیث مصطفوی که فرموده است من کفر
علما عنده الجحیم یوم القیمه بلجام من النار و قوله علیه السلام بلغوا منی و لوالیده بعد از استخاره از الله
تعالی در جمع کردن این کلمات این معنی در خاطر خطور میکرد که دیباچه این کتاب بر چه پنج نوزان نهاد و باب این
سخنان از چه مخطونان کشا و چون تامل نمودم دیدم که اسناد بزرگوار این ضعیف سلطان المدسین برهان المحققین
امام المفسرین قدوة المحدثین قطب السالکین تاج الواعظین سید القضاة افضل العلماء اکمل الفقهاء شجره بے نظیر
جهان بعلم و عمل مقتدا ی زمان علی الاطلاق در زینت شیخ روفی اسلام می فرستد وین حق باستحقاق و بموجب
جلالت دین و قطب عالم یگانه آفاق و این بزرگ دین بحکم شققت و یکجواهی بر عوام چند رساله نور فرائض و واجبات
اسلام نوشته بودند اگر چه ایشان را در هر فن از فنون علم تصنیفات و تالیفات جمیل بسیارست اما اهتمام تمام و التفات
مالا کلام در جمع کردن فرائض دین و واجبات اسلام می نمودند زیرا که دانستن فرض و واجبات از اهم مهات و معظم
امور دین است و عمل کردن بان موجب رستگاری است و در دنیا و آخرت لاجرم چون هست عالی برگاشت و دوران
تیت خیر و عزیمت خالص داشت ثمره آن ظاهر شد و بر که آن شهر با و ولایت تیار رسید و بسیاری طالبان را ازین
کارخانه سر رشته دین داری بدست آمد و تشنگان علم ازین سر چشمه سیراب علم و عمل گشتند آنحضرت از میان آن سایل
رساله آنحضرت را الفرائض موجب دلپذیری و مختصر بے نظیر اقتاده است و آن رساله به تبییه حضرت نبی صلی الله علیه و سلم
بنشسته اند و سبب تالیف آن رساله آن بود که یکی از صلحای طلبه ایشان حضرت رسالت را علیه السلام در واقع دیده بود
که فرموده ایان را برهنده تحریر یمید کرد و آن طالب علم سوال کرده بود که تحریر یا رسول الله یا تقریر رسول علیه السلام
فرموده بودند که تحریر پس خدمت مولانا رحمه الله بحکم این تبییه آن رساله در قلم آوردند و اساس آن بر پنج قسم نهادند
یک قسم در اعتقادات و یک قسم در اعمال و یک قسم در اخلاق و یک قسم در تهذیب و یک قسم در علم باین اقسام خمس و
تمام احکام دین و ایزد برین پنج قسم است و ازین بیرون فیهت و در هر قسم از اقسام را بعد هفت مسئله یا کرده اند که
آن چهار هفتده بر سیل اجمال مثل ست مر جمیع کوس سایل فرض و واجبات را بتمام و کمال پس این کمینه از جهت

تبرک اقتدا بان بزرگ دین کرد و قاعد این کتاب بر همان پنج قسم نهاد و چون عوام الناس محتاج اند به استن
سایل فرایض و واجبات اجمالاً و تفصیلاً در اول هر فصل یک مسئله از آن رساله آورده و هر چه تین را در بعد از آن
باقی سایل فرض را واجب را ذکر کردم مفصلاً و از عقاید و تفسیر و قرائت و حدیث و فقه و کلام اولیا و حکمت حکما
و مواظبه و مضایح لایقه از منظوم و منثور و غیر آن آنچه مناسب بود داخل کردم تا رسول از کرم هر صاحب قبول آنکه
اگر بر سهوی و خطائی و غرضی و ذلتی عثر مایند و هر آینه یابد قوله تعالی و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فی
اختلافاً فاکتسیر اشرف اصلاح ارزانی فرموده عفو فرمایند و عیب نکند که صفت کربان خطا پوشیدن است و کار
سفیهان خطا جستن آتادم که دانا نادانی کند و نادان هر چه کند از دانی ناستدلس امید آنکه اهل خود خرد نگیند و
نمی ترسم از خرد پیش بزرگان که در بحر پیدا نیاید خراول

من خود چه کنم کیم چه کنم جبرانم	کشتی سخن بختک در میرانم	که در بحر پیدا نیاید خراول	پیش ازین گفته اند اهل سلف	عذر من صفت قد استندت
			افانم جو من کان له الانصاف	سبحیه و العدول من الاعضا

طریقه ای از عشرت سیهان بستر ذیل العفو فی الخطایا المعترف و بالتقصیر و العجز المعترف و فقنا الله سبیل الرشاد طریق التدا
و این سخن از چهار صد چهل و چهار کتاب معتبر مشهور در اصول و فروع دین جمع کرده شد از اصول کلام و عقاید و اصول
قرائت و فروع و اصول و فروع حدیث و اصول و فروع فقه و اصول و فروع طب و اصول و فروع فرائض
و اصول و فروع حساب و تفاسیر و کتب تذکیر و کتب تصوف و اربعینات و رسایل و کتب منظوم و کتب حکما و غیره

و اسامی کتب مؤلفه منه این است

اما از کتب عقاید و اصول کلام مقاصد شرح مقاصد - تبصره - کفایه صابونی - هدایه صابونی - تنهید
ابو الشکور سالمی - تنهید ابو المعین نسفی - مجمع العلوم امام نجم الدین عمر نسفی - توضیح - مفاتیح - منور - کتاب الاهتمام
ابو المعین النسفی - عقاید امام نجم الدین عمر - شرح مولانا سعد الدین - اصول الامشی - کشف الاسرار - سنجاح -
فقه اکبر امام اعظم و صایای وی - فقه اکبر امام شافعی - کتاب عالم و منقلم - عقاید امام ناصر الدین سید ابو القاسم
سمرقندی - ترجمه عقاید وی - امالی - شرح امالی - معالم رازی - عمده - زوا و الآخرة امام غزالی - رساله بالغین به الصبیان
اما تقاسیر کشف - کشف کشف - کواشی - تلخیص کواشی - مدارک التنزیل - باب التقاسیر - معالم التنزیل
تفسیر کشف و بیان امام ابو احنی ثعلبی - تفسیر و سبط امام علی واحدی - تفسیر و جزوی - تفسیر کبیر امام رازی - تفسیر
حقائق سلمی - تفسیر مکمل - تفسیر نواد - تفسیر معتز - تفسیر شیخ علاو الدین مروزی - تفسیر قاضی - تفسیر میر امام نجم الدین
عمر نسفی - تفسیر امام زاهد تا ویلات امام ابو منصور ماتریدی - تفسیر فقیه ابوالیث سمرقندی - تفسیر احتقان امام ناصر الدین
سید ابو القاسم سمرقندی - تفسیر بخاری - تفسیر جوزجانی - تفسیر عمده - تفسیر عیون الجاسس - تفسیر حدادی - تفسیر منور
بحر القاسیر - تفسیر طبری - تفسیر عثمانی - تفسیر سورابادی - تفسیر تلج التلجم اما از اصول و فروع حدیث
و منثور وی خلاصه طیبی - اصول این جماعه و ابعاد الاصول - مسند امام احمد حنبل - مؤطای امام مالک -

جمع سفیان - صحیح بخاری - صحیح مسلم - سنن ابوداؤد سجستانی - صحیح ابویسی ترمذی - صحیح نسائی - سنن ابوبکر بیہقی -
 شعب الایمان وی - کتاب دلائل نبوت وی - جمع حافظ عبدالعظیم - صحیح ابوالحسن دارقطنی - صحیح ابن ماجہ صحیح دارمی
 صحیح ابن سنی - کتاب عل یوم ولیدہ من ابن السنی - کتاب ابوالقاسم اصفہانی - صحیح ابویعلی - صحیح ابن حبان - کتاب
 الثواب ابوالشیخ بن حبان کتاب حاکم عبداللہ نیشاپوری - کتاب معرفۃ علوم حدیث وی - کتاب طبری - کتاب بزار
 صحیح ابن خرمیہ - کتاب سیر النبی وی کیر طبرانی - اوسط طبرانی - صغیر طبرانی کتاب ابوبکر بن شیبہ - کتاب تزیین الصلوۃ
 و تزیین حافظ عبدالعظیم من ذری قدسی - مصابیح - شرح مصابیح قاضی بیضاوی شرح مصابیح فقہی - شرح اسنہ
 تتمہ مظہر - مشکوٰۃ مصابیح - شرح مشکوٰۃ - شرح صحیح مسلم - مشارق الانوار - مطالع الانوار - شرح اوزجانی -
 کتاب صفائی - موضوعات ابن جوزی - حاوی امام رافعی - کتاب شرف النبی - اذکار امام محی الدین نواوی
 تلخیص اذکار ریاض الصالحین - تاریخ بخاری - عامیہ بخاریہ - سلسلات شیخ سعید کازرونی - حصین حصین شیخ
 جزری - ہدایہ وی جمع حمیدی - صحیح المحرر فردوس الاخبار - بیرون فردوس شہاب الاخبار - فاتی - کتاب الکلام
 فی احادیث الاحکام - نصاب الاخبار - زبدۃ الاخبار - کتاب المعانی والتنازی - اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر
 الشنفی - اربعین مولانا حافظ الدین بخاری ترجمہ اربعین وی - اربعین خطیب - اربعین فضل علم و علما - طبیب القلوب
 اربعین ربیعہ اقسام - اسرار الاخبار اما از مؤلفات استاد این ضعیف از تفسیر و حدیث و رسائل
 بحر القاسم - انوار المشارق - لمعات مشارق - شرح لمعات - لواقع الاصول - شفاء السکران - ریاض الصالحین
 روح القاہین - ریاض المصلحین - اربعین وعید کابل نمازان و تارکان جماعت - مولود النبی - جواہر الاوقات
 جواہر الاوراد - فرائض الاسلام تحفہ الفرائض - مالابہ - احصاء الملبانی - تحفہ الفرائض جمال الفرائض تحقیق الفرائض
 نصاب المعلم - رسالۃ البتیان اما از اصول فروع فقہ اصول حسامی تحقیق حسامی - جامع الاصول - منتخب
 جامع الاصول و نا رکشف منار کتاب الاحکام - اصول امام شمس الامکہ سرخی اصول فقہ شافعی شرح
 اصول حسامی شرح طحاوی - شرح امام شمس الامکہ حلوانی شرح کرنی - شرح علانی - تہذیب مبسوط امام محمد
 مبسوط بکری - جامع الاحکام کافی - نہایہ - پردوی فروق پردوی مجموع نوازل - ہدایہ شرح ہدایہ بید جلال کولانی
 رحمہ اللہ - شرح ہدایہ سنائی - مشکوف - شرح ہدایہ - وقایہ - شرح وقایہ - قدوری - مختصر قدوری - مشکلات
 قدوری - خلاصۃ الدلائل - مضمرات - کنز وافی - ہدایہ فقہ - مختار الفقہ - شرح مختار - ذخیرہ فقہ - نافع - نوافع
 منافع - ینابیع - جامع الصغیر حسامی - جامع الصغیر ترمذی - شرح سرخی منظومہ - شرح منظومہ حقایق منظومہ
 مستصفی - منقذ - شامل بیہقی - تجرید مجروح شرح شافعی نوادر ابن رستم - نوادر ابن سماعہ - فوائد شمس الاسلام
 اوزجندی - تفرید - ملقط - خزائن الفقہ - کتاب اشراف - مناقب العلوم غریب الروایہ - کامل تجنیس - متفق -
 نصاب الفقہ - تحفۃ الفقہا - محیط سیر کبیر - سیر محیط - قادی فقیہ ابوالیث - قادی ظہیری - قادی شنفی
 خلاصۃ الفتاوی - قادی قاضی خان - قادی واقعات صدر الشہید - قادی سراجی - قادی بقالی - قادی

امام شمس اللہ حلوانی - قاضی والواطی قاضی سعودی - غنیۃ الفتاوی - قاضی قزینہ - قاضی خانی - قاضی خانقانی -
 فصول عمادی - قاضی حجت - قاضی محمد بن ولید - قاضی مدنیہ - قاضی اصفہانی - قاضی عثمانی - قاضی بلدی - قاضی
 فضلی - قاضی ابو الفضل کرمانی - قاضی دیناری - خزائنہ الفتی - خزائنہ الوقایہ - قاضی الطلاق - حبرۃ الفقہاء - بستان
 فقیہ - مقدمہ صلوۃ - فقیہ کتاب الامناعی - ترغیب الصلوۃ منیتہ المصلی - ارکان الاسلام - وسیلۃ السعادت - عمدۃ الاسلام
 کتاب یوسف عثمانی - باب جیم و نفاس - کتاب الصلوۃ کشف الغوامض - کشف الالفاظ - اما از کتب فقہ شافعیہ
 از اصول و فروع و شروح وی فقہ اکبر امام شافعی - اصول ابو العالی جوینی - وجیز حاوی - تتمہ - معذب تعلیق قاضی
 روضۃ امام محمد بن الدین نوادی - کتاب مزنی - کتاب النکاح و ما یتعلق بذلک - انوار - قاضی زعفرانی مختصر فقہ شافعی
 تبیہ - شرح تنبیہ امام احمد شیرازی - شرائع الاسلام - مستوعب در مذہب امام احمد بن حنبل - مؤلف کی از اصحاب شافعی
 اما از کتب فرائض و علم حساب فرائض سراجی - دستور الفرائض - اصول - فرائض سراجی - شرح بہشتی - ضو السراج -
 مقبض - فصول علم حساب - رسالہ منظوم در علم حساب - رسالہ منشور در علم حساب اما از کتب فرائض از اصول و
 فروع وی شافعی - ترجمہ شافعی - شرح ابو شامہ - جامع الجوامع قاضی ابو نصر طبقات شیخ جزری - مجد المعتمدین -
 و مرشد الطالبین وی - رالیہ منقح - تیسیر ابو عمرو دانی - کتاب النبیان - مفردات سبعہ قشیری - تجرید ابن فہام - تلخیص
 ابو المعشر طبری - اعلان صفروی - تبصرۃ ابو طالب - کافی ابن شیعہ - تنہید ابو عمر بن عبد البر - کفایہ ابن مہران - سبعۃ
 ابن ماجہ - کفایہ ابو العلاء ہدائی - ارشاد ابو العز قلاسی - ارشاد المبتدین - موجز ابو علی ابو اوزی - جامع الوقوف -
 خلاصۃ الوقوف - اشارۃ الفرائض - رسالہ احکام ادا و تجوید - رسالہ حدود آیات و کلمات و حروف قرآن - رسالہ
 خلاصہ و حفص اما از کتب اہل تصوف مرصاد العباد و تذکرۃ الاولیاء - منہاج العابدین - حدائق الحقائق - خلاصۃ الحقائق
 عوارف شیخ شہاب الدین - کتاب انصاف اہل تصوف - زینۃ الارواح - کتاب حاتم ولایت - کتاب شیخ عبداللہ خفیف
 طبقات خواجہ عبداللہ انصاری - رسالہ مناجات وی خانیۃ الامکان - منازل السائرین کنوز الحقائق - کتاب مناقب شیخ
 ابو عبداللہ محمد مانک - روح الارواح - حلیۃ الاولیاء - شرح اسماء اللہ - رسالہ امام قشیری - فوائد شیخ ابوسعید - رسالہ السلوک
 العارفین - رسالہ منشور الخطاب - رسالہ السمط الملائکی - رسالہ اللہ نور السموات والارض امام غزالی - رسالہ الزلزال العابدین -
 رسالہ الزلازل الاخوان - رسالہ آئینۃ الصغار - رسالہ اخوان الصفا - منطق الطیر - اسرار نامہ - کنز الرموز - زواہد المسافرین - انیس
 العارفین - کتاب ذکر خفی زین المتقدا اما از کتب تذکیر احیاء العلوم کیمیای سعادت - تاج القصص - ارشاد قلاسی
 تنبیہ العارفین - روضۃ العلماء - قوۃ القلوب عجائب المخلوقات - منیرۃ النظار - لویات - اسرار الملیات - شرعۃ الاسلام
 بحر الفوائد - زواہد المعقون - زواہد المذکورین - زواہد الآخرت - سبکیات - عشرت جمالی - تعلیم المتعلم - کتاب منہیات بحر العجا
 رسالہ تحقیق الایمان پیر تسلیم مقدمہ - رسالہ دو دانش اور رسالہ منکرات او - مواظبہ رسالہ حماقت اہل ریاضت
 امام غزالی - رسالہ اسامی ہمتا و دو فرقہ مبتدعہ - فوائد مولانا نجم الدین کاشی قزوینی - گلستان شیخ سعدی - بستان وی اما از کتب
 لغت مستخلص لسان التتمیل - سامی فی الاسامی غریبین - صحیح اللغت - تاج المصادر - نصیب الصبیان -

این کتاب بر مقدمه و پنج قسم و خاتمه ترتیب داده شد و ریاض الناصحین نام نهاده شد و در حدود سنه ۸۳۰
تکمیل و تمام یابد و ریاض مقدمت سلطان المعظم و الخاقان الاعظم حافظ بلا والله ناصر عباد الله باسط اجنه الامان
السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاهرج سلطان خداوند تعالی ملکه و سلطانه و اعلی امره و شانه آن بادشاه دین
پرور پاک مذهب پاک اعتقاد که دین اسلام و شریعت سید عالم علیه السلام بفرودت وی از دوسریب و زمین یافت

اما مقدمه این کتاب را احوال کودک و دوروی و دو مقام است

مقام اول قبل از بلوغ مقام دوم بعد از بلوغ بدانکه مقام اول که پیش از بلوغ است کودک را دوروی و منکر است منزل
اول آنکه هیچ عقل ندارد و منزل دوم آنکه کودک عاقل است اکنون درین دو منزل چون کودک را نصاب باشد که آن دو بیت
درهم است یا چیزی که بدو نیست درهم برز و زیاده از حالت اصلی وی باشد هر چند بران نوع نصاب زکوة نباشد چون نامی نباشد
اما صدقه فقط باشد در کل روایات و قربانی باشد در یک روایت و چون زمین عشری داشته باشد و چیزی حاصل شود از آن از
عشریات بران عشر باشد و چون زمین خراجی داشته باشد صلح زراعت خراج بران واجب شود و چون کسی در بیوت وی باشد
شرعاً نفقه آن کس بروی واجب شود این پنج واجب مالی بروی باشد سوال بیرون ازین پنج واجب مالی از عبادات
چیزی که کودک فرض واجب می شود یا بی جواب اگر صبی غیر عاقل باشد هیچ واجب دیگر نیست بروی باتفاق اما اگر عاقل باشد
قول جمهور آنست که هیچ واجب دیگر نیست بروی غیر ازین پنج واجب مالی اما امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله علیه بسیار
از عریان بر آنست که بر صبی عاقل ایان فریضه است چنانکه نفس و جود واجب ادا هر دو در حق وی ثابت است و پیش قاضی
ابونزید بر صبی عاقل نفس و جوب ایان هست ولیکن وجوب ادائیت پیش از بلوغ و صحیح قول جمهور است و این روایت در توضیح
و در عامه کتب اصول مذکور است ولیکن بروی وی هست که از معاصی و منکرات او را نگاهدارد و در فصول عمادی میگوید که
خواص باید که عوام کودکان را ایان و شرائع تعلیم کنند اما مقام دوم که بعد از بلوغ است بدانکه چون کودک بالغ باشد
و عاقل باشد اول چیزی که بروی فریضه شود قصد فکر است پس از آن فکر کردن در ملک و منکرات و ارض و غیر آن از مخلوقات
قال الله تعالی قل انظر فی ملکوت السموات و الارض فما خلق الله من شیء و بعد از فکر معرفت الله تعالی
واجب می شود و این تقریر بر موافق مقاصد و شروح آنست ولیکن چون قصد فکر و فکر کردن در مصنوعات مقصود بالذات نیستند
از آن جهت میگویند که اول فریضهای مقصودی شناخت خداوند است عز و علا و امام شافعی رح در اول فقه اکبر خود گفته است
اول چیزی که بر بنده فریضه شود شناخت خداوند تعالی است با مقدمه آنکه فکر است و این تقریر بهتر است که شفع منار گفته است که ادل چیزی که
بر بنده واجب شود شناخت خداوند است و ایان بذات و صفات و یگانگی وی و چون بنده عاقل بالغ ایان آورد و فریضهای که
تابع ایان است و فروع ایان است و فروع است فریضهای دائمی چون اجتناب از کفر و فحشاء و شرک و روت و بدعت و معصیت
و اخلاق به ازین جمله دور بودن بروی فریضه شود و روحی که ایان آورد و همچنین اخلاق دایمی نیکو که فرض دایمی باشد
چون اخلاص و محبت خداوند تعالی بروی فریضه شود و آنچه فرض موقت باشد از عبادات چون نماز و زکوة و حج و غیره

و از معاملات چون طلب و کسب حلال و منکحات و زواجر و عادات و سایر معاملات و مانند آن چون وقت آن میرسد علم و عمل آن و نگاه داشتن حد و مرز و دان بر وی فریضه می شود این طریق را باید دانستن و چون بنده مؤمن بفرض و واجب و قیام نماید و زمره مخصوصان آن الذین امنوا و عملوا الصالحات در آید که کل اعمال صالحه در روایت تفسیر الی الیه است و آمده است که تفسیر اعمال صالحات باقامت فرض و واجب و سنت کرده اند و سفیان ثوری طیب اند و حدیث برین است و چون بنده ایمان برین باشد سجاده ای که آدمی را می باشد بر سر و شالیه بهشت و دیدار حق کرد و حق تعالی توفیق فریق گرداناد و بنده

و لطف قسم اول در فرایض و واجبات که از قبیل اعتقاد است و درین قسم چهار باب است و در هر

باب اول در معرفت الله تعالی

به انکه الله کلام و علما را اسلام و جمیع ائمه متفق اند بر آنکه حقیقت ذات حق سبحانه و تعالی مدرك محلول و او با هم و معلوم مفاصل حاکم است بلکه عقل همه عاقلان و فکر همه عارفان در پیدای الوهیت او سرگردان و حیران است و جمله زواریک عظمت که بر او عاجز و قاصر اند

رباعی از خودم در خواست ثبات ثبوت و اندیشه من بجز شهادت ثبوت و معرفت چونیک فکر می کردم و اندیشه ذات تو بجز ذات تو نیست

در نواید شیخ ابوسعید قدس سره می آرد که حقیقت ذات خداوند را بمقتل و در توان یافت زیرا که عقل محدث است و ذات او قدیم و محدث را بقدم راه نیست حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله علیه میگوید علی است متفق اند که خدا را بمقتل توان شناخت و ابوالحسن بمقتل نمی گوید و او را بنیاد و تاحداوند او را بنیاد و ذاتی ندیده بنده نداند و بسیار کس را از غر و معتدل باز آرد و بجز رباعی

و نه حقیقت او را نمیتوان دانست و از نیاست که رسول علیه السلام فرمود تفکروا فی کماله و لا تفکروا فی ذاته یعنی اندیشید در نعمتهای خداوند تعالی و میشوید و ذات وی تا از فکر کردن در نعمتهای وی شکر بر خود واجب بنید و از فکر نکردن و ذات او تعالی و تقدس عقل و ایمان شما سلامت ماند که دانستن حقیقت ذات غیر او را محال باشد لاجرم فکر را در ذات

بجز آن و بیگونه او محال نباشد شعر

حضر حق را که نمی بیند و نظر او بجز خطا نبود فکر آن بجز خطا نبود

بلکه اگر چه بنده جایز شمرده اند و گفته اند که شاید حق تعالی بنده را بحقیقت ذات خود و ناگردد اند اما هیچ کس نشان باز نداد و اگر دانست خور او نیست شعر

ای حضرت عزت تو والا از گفت بگو س لا والا ای کون در مکان زبانی تا فرق

در بحر محیط مشیت غرق اما حق معرفت حق سبحانه و تعالی و حد شناخت وی که شریحان مناطق و دین بان و ابروت

است که ذات پاک او را بدو ازده صفت بشناسی که معازان صفات ثبوتی است یعنی کن صفت ذات اول است و ثابت و دو صفت تنزیهی اگر چه صفات تنزیهی که ذات او تعالی و تقدس از آن منزه و پاک است بسیار است اما کل آنها درین دو صفت

داخل است پس در بیان این معانی درین باب پنج فصل یا دو گنیم

فصل اول در هستی و یگانگی خداوند تعالی

بدانکه همه صفات خداوند قدیم است برابرست که صفات ذات باشد یا صفات افعال و صفات ذات مثبت حیثه است و نقیض علم و قدرت و بهر سمع کلام است و ارادت و این همیشه صفات ذات است و صفات افعال همچون خلق و رزق و احیاء و امات و مثل آن و قدریه صفات فعل را محدث میگویند و آن خطا و غلط است زیرا که ذات او محل حوادث نیست از ان دو صفت ثبوتی اول هستی خداوند است جل و علا باید که زبان مقرر آید و بدل اعتقاد کنی که خداوند تعالی است نه چنانکه معتقد گفتند عالم را صانع نیست و دهر پیر نیستی حق را منکر شدند پس شناسی و باور داری که صانع هست این بساط اغبر و این قهر اغضبر برافراشته و نگاهاشته است و او نیست جز حضرت معبود مطلق و پادشاه بحق که قدر بے علت و مصور بے آفت است یعنی خداوند عز و جل حرکات و درکناب عجایب الخلق و اوقات و غرایب الوجودات می آید که از اعرابی در بادی سوال کردند که چنانچه شناسی و آنچه دانی که عالم را صانع هست اعرابی نظر کرد در آن صحرا بعرهای شتر و دید افکنده و نشان قدم رفته گفت که البقره قتل علی

البحیره آثار القتل منزل علی المسیر و هیکل العلوی بمنه اللطاف و هیکل السقطه بمنه الکشافه اما تذکران علی الصانع الخیر شعرفی کل شیء لایته تذلل علی انه واحد و بیعت هر چه بینی بیان قدرت او است و به هر چه یابی نشان حکمت او است و حرکات در زادالمقوین می آید که در زمان مامون خلیفه رسولی از روم با مومن و متواتر و مودی همیبه دیدار با او نامه بود با آن رسول و مضمون نامه آن بود که این مرد که شناسا فرستادیم و دهریت و صانع را منکر است فاما طیب بس حاذق است شرط میکند که اگر کسی برستی صانع دلیل نماند گفت من مغرول شوم و از دعوی گری بیزار شوم و اینجا همه اطبا کس روم در کار او حیرانند و علما در مناظره کردن با او عاجز و سرگردانند اینجا اگر کسی بود که با او مناظره تواند کرد و از ازام نماند دلوس خوب باشد خلیفه علما و اهل مشورت را جمع کرد و با ایشان مشورت کرد گفتند ای خلیفه اول و را در طب بخر بکنیم آنگاه در عمل بنگریم تا چه توان کرد روز دیگر میانندی صد کس هر یک فاروره برداشته آنگین زید را عمرو برگرفت و از آن عمرو را زید برگرفت و هر یک طلسمی کرده و همه را بیاورد و در پیش وی بنهادند و او را بگینها نظر میکرد و در رویهای ایشان نگاه میکرد و راست بیرون می آورد که این از آن زید است و این از آن عمرو و همچنانکه طلسم کرده بودند همه را راست بیرون آورد و گفت این بول زید و عمرو است که مختلط کرده اند و علت و داری هر یک را راست گفت همه در کار او حیران و عاجز ماند آنگاه گفتند که در بغداد بیچکس ندانیم که با او بحث تواند کرد یکی گفت خواجه احمد حرب نیشاپوری دوش رسیده و حج میرد او تواند که با وی مناظره کند خلیفه کس فرستاد و نزدیک وی و او را از آن حال خبر داد و خواجه فرمود که شما مجلس مناظره بیا رانید در سرای خلیفه و او را سخن مشغول میدارید من میر تر آیم چون برسم مرا سوال کنید که چه سراپا آمدی تا من جواب گویم همچنان کردند چون خواجه در آمد و نشست خلیفه سوال کرد که خواجه چه سراپا آمدی خواجه گفت بلبل جل رفتم که طهارت کنم نمجی دیدم بنظر آید که آن دیر ماندم گفت چه دیدی گفت دیدم که درختی از زمین برآمد و بی آنکه کسی او را ببیند بیفتاد و در زمان تخت نشاند و در یکدیر بسته شد و بے در و در گری گشتی شد و بے تلاح بر روی آب روان شد بدین نظاره دیر ماندم دهری این سخن شنید گفت این پیر نربان گوی آمده که با ما مناظره کند این دیوانه است مناظره را نشاید خواجه گفت ندیان گوی و دیوانه چه ایم گفت زیرا که محال میگویی هرگز درخت خود بر آید و خود افتد و نخسته شود و در یکدیر بسته شود و نشستی شود

و بی ملأح در آب روان شد و حاجه گفت بسای ناجوان مرد و متقی که در یک کشتی این محال آمد که بے صانع در آب روان نشود
 عالمی بدین آراستگی چگونه بی صانع تواند و این آسمان بدین مرتضی و این زمین بدین محکم و این چندین هزار صورت بدین زیبایی
 بخود چون موجود شوند و ایشانرا هیچ صانع نباشد کسی که عالم را بے صانع گوید بهر بیان گوی و دیوانه او باشد و هر کسی متخیر شد لحظه
 در اندیشید پس سر برآورد و گفت برخود مکار به نوان کرد و انگشت برآورد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و مسلمان شد
 و حاجه این سخن را از برای الزام حجت گفت نه آنکه او اراده کذب بوده باشد و بعضی گفته اند از امام غزالی رحمه الله علیه
 مثل این مرویست پس چون هستی خداوند جل جلاله بدلیل عقلی و نقلی ثابت شد بدانی و باورداری که خداوند بیکیست نه چنانکه
 معان گفته و دوست آه من و یزدان و نه چنانکه ترسیان گفته ثلاث ثلاثه زیرا که او یکیست اما نه از روی عدد بلکه یکیست
 در خدائی و منطبق در بادشاهی نه ذات وی نیست پذیرد تا کم از آن شود که هست و نه جز پذیرد تا پیش از آن گردد که هست یعنی
 احد حقیقی آن بود که هست از وی و وضع بر وی جائز و ممکن بود زیرا که هر چیزی که رفع از وی و وضع بر وی جائز بود آن چیز مرکب و مرکب بعد
 نبود چون بدیده عقل تامل نمائی احدیت صفتیست که جز ذات مقدس و پارسا نیست و دیگر هر موجود که در عالم هست چون نظر تفکر
 در وی کنی یکی نیست مثلاً یک آدمی را چون تفحص کنی دست و پای و اجزا و اعضا ظاهر او باطنی یکی چگونه بودی صد و شصت
 و دویست چیز چهل پاره استخوان یکی چگونه بود و چندین هزار تار موی اگر همه یک تار مویست که سرش دیگر بود و پیاپی دیگر بود
 این جانب دیگر و آن جانب دیگر دوست آن خداوندی که بهر تباری را کشاده کرده و بالاس قدرت سفته گردانیده تا بنا را از وی
 بیرون میرود و یکی چگونه بود و اگر بمثل جوهر فرو و لا بتجربتی تصور فرمائی همگی نبود زیرا که در حال وجود دیا ساکن بود یا متحرک اگر
 ساکن بود سکون در وی بود و اگر متحرک بود حرکت با وی و در شوق پس ثابت شد که بحقیقت یکی ذات پاک و بیست جسم نئے
 و جوهری و عرض فی درمکانی و دیگری فی متخیری فی مقتضی عبارت از وی است آنکه قل هو الله احد یعنی بگوی و
 برسان ای محمد که خداوند یکیست و لا فرق بین الواحد والاحد عند اکثر اصحابنا بعضی میگویند در نفی احد بلیغ ترست و در اثبات
 واحد عظیم تر پس احدا اشارت بهیست دارد و واحد اشارت بر یگانگی بعضی میگویند احد آنست که بود و همچنین بود و واحد آنست که
 یکی بود و دو نبود و جنید میگوید الاحد بذاته واحد بصفات یکیست بذات بگانه است در صفات شبلی میگوید الاحد
 بالفضل والواحد بالعدل بعضی میگویند وقت آفرینش احدست و عفو او وقت نگا داشت واحدست و تبارش شبلی
 میگوید واحد ترا بنده است از کل اما کل ترا بنده نیست از واحد سلطان العارفين میگوید یگانگی او بسیار مراد از عاجز گرداند
 و بسیار عاجزان را بگردی رسانید هر تاجه عبدالله انصاری میگوید توحید آن نیست که او را یگانگی گوئی توحید آنست که او را
 یگانگی باشی جنید میگوید یکی از اهل علم را پرسیدند که توحید چیست گفت یقین تو سایل گفت بیان کن گفت آنکه شباهی از جنش و
 آرایش خلایق همه بفضل خداوندست و کس با وی شریک نیست قوله تعالی دماکان معه من الله اذ ذهب کل الله
 بما خلق لایه این است و جز این نیست که خداوند یکیست قوله تعالی انما الله واحد و در کتب کلامی در مذارک
 و غیر آن از تفاسیری آرد که خداوند یکیست بدلیل آنکه اگر خلق را دو خالق بودی و عالم را دو صانع بودی حال از دو پیر
 بودی یا هر دو را فریدن اشیا موافق بودی یا مخالف اگر موافق بودی موافقت بدلیل عجز هر دو بودی یا دلیل عجز یکی

از هر دو ان برای آنکه فاعل مختار موافقت نکند غیر خود را در امور الا انظر و عاجز خدائی را نشاید و اگر هر دو مخالف یکدیگر باشند مثل آنکه یکی خواهد که چیزی را بیاورند و آن دیگر خواهد که ممانعت یافزیند در آن محل مثلاً یکی خواهد که حیوۃ بیاورند و در شخصی و دیگری خواهد که موت بیاورند و بیرون نماند یا هر دو حاصل شود و این محال است یا مردی بیک حاصل نشود و این دلیل عجز هر دو بودیم و ادی که حاصل شود و از دیگری حاصل نشود و این دلیل عجز یکی از هر دو بود و عاجز خدائی را نشاید پس ثابت شد که خداوند یکی است و این را دلیل تمانع گویند قوله تعالی لو کان فیها الهة الا الله لفسد قاف و ولایتی زد و دشمنی فساد و مسیبتی زد و خدائی که بیند صلاح در عالم حکایت در شرح اسماء الهی آنکه بشلی در بازار برزقائی بگذشت که آواز میداد و بالا بجا میزد که یکی بیش نماند در رقص آمد و میگفت خواجه دو کی بوده است و آن یگانه است که اگر یار تو باشد از خصم اولین و آخرین باگ نذاری حکایت هم از بشلی نقل است که در بازار رفتند و میگذاشت در بدو واردات خود باز رگانی حساب قماش خود بر میداشت بجای محتاج بود بشلی را دید و گفت خواجه بشین حساب قماش من برگیز رگانی بر بشلی مبالغی از اعداد بر شمرد چون با آخر رسید پرسید که چند است بشلی گفت یک بازرگان گفت تو مگر دیوانه بشلی گفت تو مگر بیگانه ندانسته که آنچه حقیقت باشد یکی است و بانی حجاز قول تعالی قل هو الله احد بعضی میگویند سبب نزول این سوره آن بود که مشرکان عرب بت می پرستیدند و زنی از یک رسول علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد تو خدایان ماری بینی و ما خدای ترا نمی بینیم از صفت او چیزی نگوی تا ما بدانیم که ما را بخداوند که میخوانی و عبادت که میفرمائی این سوره نازل شد که قل هو الله احد یعنی بگوی و برسان ای محمد که آن خداوندی که من رسول و مبعوث و شمارا بعبادت و سستی بخوانم الله است که آفریننده جهان است و روزی دهنده او میان است و او یکی است و خدائی و مبطییر بر بادشاهی الله الصمد الصمد بانه نیازمندان است بزرگواری که خلق حاجت بدارد و بر دارند قول دیگر الصمد الباقی آن خداوند یگانه که تقا صفت اوست قوله تعالی کل من علیها فان و سبقت وجهه ربك ذو الجلال والاكرام و قوله تعالی کل شیء هالك الا وجهه عکر مه گوید الصمد الذی لیس فوقه احد صدر اولیاء محمد علی حکیم ترند میگویند صمد ازلی است بی عدد و قائم است بی عدد و باقی است بی مد بعضی میگویند تفسیر صمد آنست که حق تعالی میفرماید له یلد و له یولد یعنی صمد آن خداوند است که کس از وی نرزد و این نفی پدر است و وی از کس نرزد و این نفی فرزند است و له یکن له کفو احد و این نفی جفت است که جفت کفو باشد و ویرا کفو نیست جفت نبود اهل تحقیق میگویند هر کس این سوره را بخواند و بخواهد در دوزخ ابدی علقتهای کفر بیزار شود زیرا که معطله میگویند عالم را صانع نیست فلا سعه میگویند هست اما ویرا نامیت توانان میگویند شریک دارد و شبهه میگویند بخلق ماند و جهودان و ترسایان همه گویند زن و فرزند دارد و منان میگویند نسل و کفو دارد چون بنده مومن گویند بنوازه معطله بیزار شود چون گویند الله از فلا سفر بیزار شود چون گویند ایلاد از بت پرستان بیزار شود چون گویند الصمد از مشبه بیزار شود چون گویند لم یلد و لم یولد از جهودان و ترسایان بیزار شود چون گویند و لم یکن له کفو احد از همه منان بیزار شود چون این سوره بخواند خالص و مخلص و موحده شده باشد محققان میگویند در هر کلمه از این سوره اشارت نیست و البان را خطاب کرد و گفت بنوازه و ابرار و اح گفت الله با و لها گفت احد با و حقول

گفت صد باتن و شخص گفت لم یلد ولم یولد بانفس گفت ولم یکن له کفوا احد و اباها از خطاب که گفت هو عالمنا گفت الله مشتاقا نرا گفت احد محتاجا نرا گفت الله عاقلنا نرا گفت لم یلد ولم یولد عامه خلایق را گفت ولم یکن له کفوا احد هر که نیست که خواشا رست بوی والد بود هر که شناسد که الله است عالم بود و هر که داند که احد است مشتاق بود هر که معلوم کند که صمد است عاقل باشد هر که یقین گردد که لم یلد ولم یولد صفت است و مست یؤمن باشد هر که باور دارد که ولم یکن له کفوا احد است موجد مطلق باشد در حقایق التقاسمی آرزو از واسطی که گفت اصل توحید طیر است در میدان تجرید و استقامت نزدیک احکام و تقصیر و قطع خوف و رجا از قریب و بعید و تسلیم امر بسوی حق لیکن هر کفیت دید و توحید خداوند اجل جلاله یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و توحید جزو ایمان است چون در ایمان آوردن بخداوند سه چیز فایده است چنانکه شیخ ابوالمعین در بصره گفته است ایمان بخداوند سه شتم است ایمان بوجه و وی ایمان بوجدانیت وی و ایمان بصفات وی و روایت بصره نیست

والرکن الا هم من الارکان الخمسة التي هي الاعتقادات المفروضة هو الايمان بالله تعالى وهو منقسم الى اقسام ثلاثة احدها الايمان بوجوده ليس من التحصيل ثم الايمان بوجدانيته ليس من الشرائع ثم الايمان بصفاته ليس من التشبيه وقد نطق الكتاب بجميع ذلك في تفسير حقایق می آرد از شبلی که گفت تولد اسلام از ایمان است و تولد ایمان از معرفت و تولد معرفت از هدایت و نصرت و هدایت و نصرت نبی باشد الا بشرح و تنویر قوله تعالی ا فمن شرح الله صدره للاسلام در منور می آرد و امام ابو منصور مارتیدی رح که گفت

المعرفة معرفة الله بلا كيف ومحل الصدور والايمان معرفة الله بالالهية ومحل القلب وهو داخل الصدور والمعرفة معرفة الله بصفاته ومحل الفؤاد وهو داخل القلب والتوحيد معرفة الله بالوحدانية ومحلها السر وهو داخل الفؤاد وهذا معنى قوله تعالى مثل نوره كمشكاة فيها مصباح الآية فاذا نزلت عقودا ربعة ليس بواحدة ولا بمتغايرة فاذا اجتمعت صارت ديننا از شیخ ابوسعید ابو النخیر سوال کردند که معرفت چیست و توحید چیست و ایمان چیست و اسلام چیست گفت شناخت بدل هستی معبود معرفت است و افراز زبان یگانگی او توحید است و گردیدن بدین هر دو ایمان است و استقامت با این هر سه اسلام است و استوار داشتن این هر چهار بدین است الهی

همه را بر ایمان و توحید بران و رضا و تقای خود برسان یا اکرم الاکرمین

فصل دویم در ثبات حیوة و علم قدرت حق

بدانکه حضرت او تعالی و تعظم موصوف است بصفه حیوة و علم و قدرت و حی است بحیوة که موت و فوت گردد و سادات کبریا می آنگردد و فنا بر نماند و شمرش نگذرد و شعر هو المحی المدبر کل امره هو الحق المقدر ذو الجلال و العالم است و علم او محیط است همه اشیا قوله تعالی وان الله قد احاط بكل شیء علما و قوله تعالی وهو بكل شیء علیم از علی تاثیر می بیند چیز بر علم او پوشیده نیست چنانکه مقرر یان گفتند او عالم است اما او را علم نیست بلکه هر چه رو و از علم او و دواز قدرت او پدید آید عدد و یک بیابان و برگ درختان و ذره های زمین و آسمان و اندیشه و لها و موسی چهار پایان در علم و می چنان می شنود

و عدد آسمانها و ملک ملکوت در قبضه قدرت و سیت قوله تعالی بتبارک الذی بیده الملك وهو على كل شئ قدير صاحب کشف میگویی است که بزرگوار است و پاینده است و باخیر بسیار است آن خداوند که ملک و قبضه قدرت اوست و او بر همه چیز قادر و تواناست و قدرت وی بر ملک است که هیچ ضعف را بدان نماند نیست هر چه خواست کرد و هر چه خواهد گفت آسمان و بهشت زمین و عرش و کرسی و هر چه است در قبضه قدرت وی مقهور و محترست و بدست هیچیک جزوی هیچ چیز نیست و ویرادر آفرینش یار و باز نیست و لهای بندگان تبرک اوست و حدیث صحیح بدان ناطق چنانکه در صحیح مسلم می آید برایت عبدالله بن عمرو از رسول علیه السلام که فرمود ان قلوب نبی ادم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کلب واحد یصوف حیث یشاء یعنی بدستیکه همه دلهای بنی آدم میان دو صفت از صفات حضرت رحمن است همچون ل یک کس که میگردد و انداز هر چون که خواهد در شرح صحیح مسلم و در شرح لمعات نیز می آید که از سبعین صفت لطف و قهر خداست هر گاه او را نمود هیچیکس او را همراه نتواند کرد و هر گاه او را ندانید که او را راه راست تواند نمود قوله تعالی من ید الله فلا هضله و من یضله فلا هادی له حکایت سفیان ثوری رضی الله عنه میگوید بنده باشد که او بت می پرستد و عاقبت او دوستی از دوستان حق خواهد بود چون دازل حکم وی سعادت وی رفته بود و باشد که از بت پرستی باز آید و خدا پرست گردد برین حضرت کس را چون و چرا می رسد یغفل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید ان الله لیس بظالم للعبيد قوله تعالی الله لا اله الا هو الحی القيوم یعنی مبدو و بنوا موجود بے همتا که جز او خدای دیگر نیست غزالی پرستش الحی زنده همیشه ایقوم پاینده بی همتا و جو حقیقی و پرست که از اول و آخر مبراست حجة الاسلام غزالی در کیمیای آرد و کاین که همه دی است خاصیت الهیت است که بت حقیقت و سیت و بر وجود جزوی با وی هیچ چیز دیگر نیست و هر چه هست نود ذات و سیت بس تنوع وی بودن با وی بود چنانکه نور آفتاب شمع آفتاب بود و موجود دیگر نبود در مقابل آفتاب با وی هم چون دوی پیدا آید نقصان باشد در تفسیر ثعلبی می آید از شاه مفسران عبدالله بن عباس رضی الله عنهما که گفت یا حی یا قیوم اسم عظم خداوندست در فردوس الاخبار می آید که ابوامامه الیهابی رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود اسم عظم حق تعالی در سه سوره است البقره و آل عمران و طه عمر بن ابی سلمه میگوید نظر کردم درین سه سوره دیدم اسمی که نبود در غیر این سه سوره در قرآن و البقره و آل عمران و طه و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القيوم و در آل عمران الله لا اله الا هو الحی القيوم و در طه و عنونت الوجوه الحی القيوم و در اصول الامشی می آید که فضیلت نیست بعضی اسماء الله تعالی را بر بعضی از بزرگ آنکه مسی کل خداوندست بس مراد زیادتی ثواب باشد بگوید از اسم عظم نه زیادتی فضیلت و ذات وی قوله تعالی لا تأخذنه سنة ولا نوم نمیرد و او را خواب سبک و نه خواب گران از برای آنکه خواب تغییرست و تغییر بر وی رو نیست و از برای آنکه خواب قبرست و خداوند تعالی قاهرست نه مقهور و از برای آنکه خواب ستراحتست و زرد او را برنج تاملت راحت کند و از برای آنکه خواب برادر مرگست و خداوند تعالی از مرگ منزه است و از برای آنکه اگر خواب کند غافل نشود و چون غافل شود در ملک و تدبیر او خلل پیدا نشود و او پاکست از همه عیبا و نقصا و در تفسیر ثعلبی می آید برایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خداوند تعالی که در خاطر موسی علیه السلام خطور کرد که خداوند تعالی خواب میکند یا نه و در روایت دیگر چنان آمده

تا صید کنی هزار دل در قنای جان الله لغنی عن العالمین از برای آن گفت تا تو از دایره فقر و مسکنت خود تجاوز کنی و اگر وقتی بگم
آنکه جرمه بر تو ریزد خود را از حریفان مجلس نه پنداری فروای خواهی حدیث بنشینا نیست از حال گدایان سرگرمی پسر: قوله تعالی
وسع کرمیه السموات والارض ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر میگویند کسی بمعنی علم است یعنی پر کرده است و
محیط گشته است علم وی با سامانها و زمینها بعضی گفته اند که سیاهی سلطان و ابو جعفر محمد حریطری در تفسیر خود میگوید وسع کریم
ای وسع عباد السموات والارض ابو موسی و شدی مفسر و غیر ایشان میگویند کسی بعینه مراد است و آن از یک لایه است
علی و مقاتل میگویند درازی هر پایه از کرسی مثل هفت آسمان و هفت زمین است و او در پیش عرش است و کرسی را چهار ملک
بر داشته اند هر یکی را از آن چهار روی است و قدیمای ایشان پانصد ساله راه فرو تراز سفره است که در زیر هفتم زمین است یک
فرشته بر صورت سید بشر یعنی آدم علیه السلام و او رزق آدمیان و باران را از خداوند تعالی در میخاهد از سال تا سال و یک
فرشته بر صورت سید انعام است یعنی نوح و او رزق چهار پایان را از خداوند تعالی در میخاهد از سال تا سال و علی وجهه غضا ضة
منذ عبد الجبل من دون الله و یک فرشته بر صورت سید سباع یعنی شیر است و در میخاهد از خداوند تعالی روزی سباع را از
سال تا سال و یک فرشته بر صورت سید بطور یعنی گرس در میخاهد از خداوند تعالی رزق مرغها را از سال تا سال و راخبار
آمده است که میان حمله عرش و حمله کرسی بقا و حجاب است از ظلمت و بقا و حجاب زویری هر جای پانصد ساله راه است
اگر آن جهاها بنودی حمله کرسی بسوختی از نور حمله عرش حسن روح میگوید کرسی همان عرش است بعینه و بعضی گفته اند کرسی نام
فرشته است از فرشتگان اضافت کرد و او را حضرت خود از برای تنبیه بندگان بر عظمت و قدرت خود یعنی بدستیک یک خلق از
خلقان من پر میکند آسمانها و زمینها پس بندگان بعقل محذرت چگونه دریا بند قدرت مرا قوله تعالی ولا یؤدعه حفظهما
و مانده و گرانبار نگرداند و او را حفظ آسمان و زمین تا بدانی که عرش حامل و بردارنده او نیست بلکه عرش و حمله عرش بر داشته
لطف او نیکو قوله تعالی و هو العلی العظیم العلی الرفیع فوق خلقه العظیم فلا اعظم منه بحقیقت همه او است پس
ای برادر باغیر وی انس بگیر که هر چه جز حق است درین راه حجاب است رباعی
فردی خجروی ز نیکور است | گروه عشق مرزا بینا نیست | ایکنار و آنکه عاشقی کینا نیست | حکایت و در سینه انواظر
می آرد که فاطمه علیا گوید ابو علی رو باری قدس الله روحه در وقت نزع سر بر کنار من نهاده بود گفتم یا علیا کیست بختی که الهام
کار خود چون می یابی گفت یا فاطمه در آسمانها کشاده اند و منازل ملائکه و مقربان بر من عرض میکنند و در پیش کشاده اند و
منازل ابرار و اختیار بمن مینمایند میگویند یار و دباری بسورتا نفس اما این مل جل جز با و انس نمیگردد و از جوار او میخاهد رباعی
جز با تو همی نباشد آرام دلم | زیرا که تویی از دو جهان گام دلم | گرفت هوای تو دو بام دلم | اگر تو نبندی بنزدی نام دلم
قوله تعالی و هو العلی العظیم سبب نزول این آیت کن بود که مشرکان بت می پرستیدند و میگفتند این بتان ما را شفاعت
خواهند کرد و روح تعالی این آیت بر سر ستاد و مشارق می آید بروایت ابی کعب رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه
و سلم از من سوال کرد که یا ابا المنذر کدام آیت از قرآن منزه تو بزرگوار تر گفت لا اله الا هو الحی القيوم رسول صلی الله
علیه و سلم دست بر سینه من زد و فرمود هیتا لك هذا العلم یا ابا المنذر یعنی خوشگوار باد تو از این علم ای ابو المنذر

و بزرگی بعضی آیات و زیاده فی ثواب در وی از جهت آنست که در وی هم فضیلت ذکر است و هم فضیلت مذکور چون سوره الاخلاص که هر دو فضیلت دارد و سوره اللب که فضیلت ذکر دارد اما فضیلت مذکور ندارد و الا این روی که کلام خداوندست همه بزرگ او برابرست الهی ما احادیث تملوات کلام خویش از زانی دار و عمل بر مقتضای قرآن است و با بنگ و کر ماک

فصل سیم در صفت سمع و بصیر حضرت الله تعالی

بدانکه حق تعالی شنوای میناست بصفت سمع و بصیر و در وی دزدیکی در شنوای او برابرست آواز پای مورچه که در شب تا بیک بر سنگ خاره برود و از شنوای او بیرون نبود و شنوای او بگوش بود و چنانکه مینائی او بچشم نبود و دانش وی با ندیشه و تدبیر نبود و آفریدن وی بآلت نبود اگر او را بصفت سمع و بصیر میشناسی چاره را قبل افعال و احوال خود باشی حکایت شیخ جنید بغدادی رح میگوید هر که او را بشناسد حق شناخت وی یعنی بصفت علم و قدرت و سمع و بصیر قاهر نشود بر آنکه یک طرفه العین و در حضرت وی عاصی شود خلق آسمانها و زمینها هر چه بزرگان گویند بآن شنوایست که آوازی او را از آوازی باز ندارد و در صحیح مسلمی آید بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم از خداوند تبارک و تعالی که فرمود ای بندگان من اگر اول شما و آخر شما و جن شما و انس شما و در یک بندی بایستی پس یکبار هر یکی حاجت خود از من درخواست کند و من عطا دهم هر سر آمدی را آنچه از من خواسته باشد که نشود از دیربای رحمت من همچنانکه سوزنی در دیر یا زنده که آن سوزن بچه چیز باز گردد یعنی آواز نیم بشنوم و اندیشه همه را بدانم و حاجت همه را ببرد و تو انم و از دیربای رحمت من هیچ کم نشود اگر مومک میخواهی از کلام حق بشنو قوله تعالی قد سمع الله قول الحق یجاد لك فی فیجها و تشکی الی الله و الله یسمع غدا و کما ان الله سمیع بصیر خطاب کرد چه صیبت خود را بد رستنی که شنود خداوند قول آن زن را که مجاهده میکرد با توای محمد در امر شوهر خود و مینالید بسوی خداوند و خدایتالی میشنود سخن گفتن شما را و خطاب کردن و باز گردانیدن سخن شما را بد رستنی که خداوند شنوایست بمناجات و قسرع آن کس که زاری کند بسوی وی بنیاست بحال آنکه بت الله بدگاه وی در مدارک و وسیط و عامه تفاسیر می آید که این آیات در شان خوله بنت ثعلبه و شوهر وی اوس بن ابیصات فرود آمد که سخنی رفته بود میان ایشان و اوس از سر غضب از ویظهار کرده بود و ظهار را حکم طلاق بود و رجایلیت اوس او را میبگفت حرام شده بر من خوله میگفت والله ما ذکرت طلاقا سوگند بخدا که تو طلاق نگفته خوله بنویک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اوس بن صامت پدر فرزند من است و پسر عم من است و دوست من مردمان است بسوی من و ظهار کرده از من و لیکن سوگند بخدا که ذکر طلاق نکرده رسول علیه السلام فرمود که ترا چاه نبی میم آلا که حرام شده بروی خوله رو بر زمین نهاد و میماید و بخدای مینالید و میگفت و هر گز که رسول علیه السلام فرمودی که طلاق شده بروی او گفتم والله ما ذکرت طلاقا جدال وی این بود با رسول علیه السلام و شکایت وی آن بود بخداوند که مینالید از روشی متخالی خود و میگفت مرا و دوکان خرد و اندان خصم تمام الیه ضاعوا و ان خصم تمام الی جاعوا و روی بسوی آسمان کرد که قبل دعاست و میگفت اللهم انی اشکوا الیک خوله بنوز بار رسول علیه السلام درین سخن و درین زاری بود که اثر و صی بر حسین رسول علیه السلام ظاهر شد جبرئیل این از حضرت رب العالمین در رسید و این آیت فرود آورد و قوله تعالی قد سمع الله

قول التي يتجادلك في نزوجها الآية حق تعالى يسودل آن ضئيفه حكم خود را بگردانید و فرمود که اوس رجوع نکند بزوجه خود و کفارت نکهار بدو این حکم و حق امت تو ثابت شد عایشه صدیقہ رضی الله عنها میگوید بزرگوار خداوندی که می شنود و میشنید نیما را بدرستی که من در آن خانه بودم و سخن خود که با رسول علیه السلام میگفت میشنودم و بعضی سخنان وی بر من پوشیده میماند و هنوز خود و رسول علیه السلام در سخن بودند که حق تعالی این آیت بفرستاد و در حدیثی الحقایق می آرد که مکتوبست در تورات که

انا الله لا اله الا انا اری دیب النمل علی الصفا و اسمع حقيق الطير فی الهوی و اعلم ما فی القلب و الکلی و اعطى العبد علی ما نوى عزیز من مبت خود نیکی کن که حق تعالی مطلع ست بر نیت و اندیشه تو و عالم السرا و الخفیات ست می بیند و میداند و این درگاه بلا بد باشد از حضرت او شرم مدار حق شرم و دشمن حرکایت در و رضا خلدی آرد که در مجلسی که گرس بودی نوشید و ان عادل منق نکردی و گفتی که این بدو چشم بینای منند شرم دارم که در نظر نگرس نظر بشنوخ چشمی بجشایم معصیت کنم بیگانه و در نظر بجان بی جان منق نمیکند و شرم میدارد تو با دعای آشنائی و لاف محبت از نظر حق صدقه حق شرم دار و اندیشه کن و یاد کن از آن روز که ترازو موقف حساب بدارند و کرد های ترا یک یک پیش تو آردند قوله تعالی و یوم یقوم الناس لرب العلمین زهی شرمساری و نجات و ران روز در شرح اسماء الله می آرد که فردای قیامت خطاب آید که کیست که گفته اند و گفته اند نه اندیشه در فضائی صحراے قیامت کس نامد الا سر در پیش افکنده مگر بجای معصوم که سر بر آرد و نارسد که یا یحیی انا لیت ذنب امر حقن عصمنا که چون این خطاب بشنود او نیز سر در پیش اندازد و در کیمیا می آرد که حبشی بنزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله از من گناهان بسیار در وجود آمده مرا توبه باشد رسول علیه السلام مسرود که باشد حبشی و ان شد بعد از ان برگشت و گفت یا رسول الله آن زمان که من این گناهان بیکروم خداوند میدید فرمود که میدید حبشی چون دوست که حق تعالی میدیده فخره زد و جان بداد و با سعه

آنه که زن خدای من می بیند | کا فر نیده بجهنم نشین

گرفته خود پیش سگی برگویم | سنگ امن پستین بر من چسبند

چون روز قیامت شود حق تعالی گروهی را از امت من پر و بال آفریند تا بهشت پرند فرشتگان گویند بپناه حساب و ترازو و صراط همه را دیدید ایشان گویند ازین همه هیچ یک ندیدیم گویند شما از امت که ام پیامبر اید گویند ما از امت محمدیم علیه السلام فرشتگان گویند عمل شما چه بود و دنیا که این همه کرامت یا فقید ایشان گویند ما را و و حصلت بودی آنکه در خلوت از خداوند خود شرم داشتیم که معصیت کنیم دیگر آنکه راضی بودیم بر زرق اندک که حق تعالی ما را دادی ملایکه گویند چیست شمار این درجه در حدیثی الحقایق می آرد که چایا بر دوزخ است چایا رب زکرم و چایا بنده از ندم و چایا حق بمعنی منع ست قوله تعالی ان الله لا یستجی ان یضوب ای لا یمنع و بعضی اخبار آمده است که خداوند تعالی فرمود که بنده من میخوانی مرا من شرم میدارم که رو کنم دعای ترا و تو عاصی میشوی در من پس شرم نمیداری از من و در بعضی کتب الهی آمده است که بنده من شرم نمیداری از من که روی از من میگرددانی و روی بغیر من می آری بنده ای این را که وصیت بندگان بسوئے من ست و وسیله نیست بندگان بغیر من پس کجا میروی بنده من باب من مفتوح ست از برای تو و عطای من مبدول مرزا و من اکرم الا کر من و ارحم الراحمین ام بس نسزد ترا که برگزینی بر من غیر از روز بور داو دوست علیه السلام که بنده من

روی از بندگی من گردان که مرا چون تو بسیارست اما ترا چون من جز من کسی دیگر نیست حکایت در سترته الفاظ می آید که زنی پارسائی در راهی میرفت جوانی پیش او رسید زن بسی با جمال بود جوان را دل در بند او شد گفت ای سر پوشیده دلم تو مشغول شد تو ای که یک ساعت مرا باشی گفت بلی ولیکن جای باید خلوت که کسی ما را نبیند جوان گفت مرا جای خلوت هست زن با آن جوان برفت چون بجا نه خود بر در خانه رفتند و در خانه محکم کردند زن گفت ای جوان گفتن جای رویم که کسی ما را نبیند جوان گفت اینک در هایت است زن گفت ای جوان اله یعلیه بیان الله میدی چون این آیت بشنیدی بگریزی و نغمه زود و پیوسته شد و زن از خانه بیرون رفت مدتی برآمد این زن برادر سرائی آن مرد گذر کرد و مردم را دید و دان سرای میرفتند پرسید که این سرای از آن کیست و این مردم چه را در میروند گفتند این سرای زاهد است که سبب تو بودی این آیت بود اله یعلیه بیان الله یوی حکایت در روضه الخلد می آید که رئیس لهره را با بی بود چنانکه حکام را میباشند روزی بدان باغ خود در آمدن باغبان را بسی با جمال دید چنانکه گل از رشک رخسارش پیراهن در تن قبا میبرد و غنچه خندان زهر زاهدان هبامیکرد و باغبان را به بهانه از باغ بیرون فرستاد و زن را گفت در باغی باغ در بند آن ضعیفه دانست که با او قصد بدی دارد و لحظه در پس درختی پنهان شد و باز آمد گفت در هایت تمام یک در مانده که هر چه میکنم نمی توانم بست گفت آن کدام درست گفت آن در که خداوند می بیند مرد چون این سخن بشنید پشیمان شد و توبه کرد و بکجا نگاه در و ایشان رفت و یکی از دوستان حق گشت حکایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما در راهی میرفت غلامی را دید که گوسفندان نگاه میداشت گفت ای غلام کی این گوسفندان بفروشی غلام گفت این گوسفندان از آن من نیست من شبانم عبداللہ بن عمر گفت این این است بیاتاد را نمانت او را اشتیاق کنیم گفت ای غلام کی بفروش و خداوند گوسفندان را گوئی اگر گوسفند غلام تویی کرد و گفت خای الله پس خداوند بکجا یعنی خداوند غافل نیست میداند وی بیند توبه تعالی و ما الله بغافل عما تعملون و توبه یعلیه ما تبد و وضع کنه و تکلیف و ربنا ای ذل و فتنه صد گناه من دیده و زلف و کرم پوده من ندیده ای من تیرا زهر کجاست بخت ای لطیف تو از من ترا مرزیده

الهی بر رحمت بی علت که بر ما رحمت فرمائی و هر چه دیدی و شنیدی بکرم از ما در گذار ۵

فصل چهارم در بیان آنکه حق تعالی متکلم است بکلام ازلی و آفریدگاری صفت اوست

و همه چیز بخواست وی است

بدانکه کلام حق تعالی صفاتی است ازلی قایم بذات وی و از جنس حرف و اصوات نیست یعنی آواز پذیر نیست و عمرانی و سریانی نیست الا آنکه مخلوقات عبارت می کنند از وی بعبارات مختلفه خلاف مرتبه که گویند کلام خداوند عین این عبارت است و محدث و این خطا و غلط است و حق و صدق آنست که کلام خداوند مقررست بر با نهایی قرآن محفوظ است و در صد و حفظه مکتوب است در مصاحف بر حقیقت و قرائت اصوات قاریانست و نقایات ایشان و حفظ صفت حافظ و محفوظ کلام خداوند تعالی و قرائت مخلوق و کلام خداوند نامخلوق چنانکه در امالی میگوید شعر و ما القرآن

مخلوق تعالی: کلام الرب عن جنس المقال هر کس قرآن را مخلوق گوید کافر گردد و در تفسیر عتباتی می آید که بدین تکیه جبریل علیه السلام
 آورده اند که دال بود بر کلام حق و آنچه حق تعالی خواسته بود و حق تعالی باموسی سخن گفت و قوله تعالی و کلمه الله موسی تسکیم
 از موسی علیه السلام سوال کردند که تو چه دانی سخن حق تعالی با تو سخن میگوید گفت سخن مخلوق از جواب و جهات شنوند کلام او از غیر
 جهات و جواب شنیدم دانستم که سخن خداوندست و وعده و وعید که حق تعالی از ان خبر داده همه حقست و صدق و علم هر چه
 فرموده موجب ثوابست و ترک آن موجب عقاب در حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس میخوابد که با
 خداوند سخن گوید گویند که نماز گذارد و هر کس میخوابد که خداوند با وی سخن گوید گویند که قرآن خواند و خداوند می شنود
 و خوشا وقتی که خداوند میگوید و بنده می شنود و حکایت در حاوی که امام راضی رح که در حدیث می آید که داود بن رشید از جماعه
 بن الزبیر روایت میکند گفت در آمدیم بر حجره که یکی از قرا سبعم است دیدم که میگوید گفتم چه چیز گویانید نگذاشتید گفتیم
 بدرستی که در خواب چنان دیدم که عرض کردند ما بر خداوند عز و جل فرمان آمدیم که یا عمره افشاء القرآن چون این خطاب شنیدم بر خیزم
 فرمان رسید که بنشین بدرستی که من دوست میدارم اهل قرآن را پس بخوانم تا رسیدم بسوره طه الفهم طوی وانا اختزنناک
 پس بخوانم تا رسیدم بسوره یسین الفهم تنزیل العزیز الرحیم یعنی برفع لام گفت مرا که تنزیل العزیز الرحیم یا عمره یحیی
 خواندم من که خداوند و یحیی خوانند جمله عرش و یحیی میخوانند و خبر بان بستم لام چون تمام کردم فرمان آمد که احسنست
 یا حمزة فرمود تا ساری بیاورند و دوست من کردند فرمود که این از برای قرأت نبود و قرآن را پس فرمان شد تا کمری بیاورند
 و پرسیان من بستمند فرمود که این از برای صوم تو بود پس بفرمود تا تاجی بیاورند و بر سر من نهادند فرمود این با قرآن تو قرآن را
 هر مردمان را آنگاه تنزیل فانی انزله تنزیلا امام شاطبی و در حرز الالمانی میگوید در لغت حمزه و حمره و حمره ما از کار من
 متنوع و اما صورا القرآن مرتلای در حقه و اسعه و بعضی دیگر از فضل قرآن و قرآن خوانان و فیصل ایمان آوردن
 بکتابها بیاید انشاء الله تعالی پس باید که نصیحت کنی و باورداری کلام خداوند محبت و مخلوق نیست هر کس قرآن را مخلوق گوید
 کافر گردد و در حکایت در سنن ترمذی انوار می آید که ابراهیم ادبم گفت هسایه داشتم گبر نام او بهرام مجوسی از دنیا بیرون رفت
 او را بخواب دیدم در درک اسفل و نوح گفتم یا بهرام دایم که درین درک اسفل مانده از بهر آنکه بخدای تعالی و رسول علیه السلام
 ایمان نداشتی لیکن خبر کن ما را از آن کسانی که سزا گریبان اسلام برآورده و خود را بجلایه اسلام مسمی داشتند با تو هیچکس در اینجا
 گرفتار نیست یا گفت بل آن کسانی که گفتند قرآن مخلوقست و فرزند از من محس اند و عقوبت ایشان با ضماقت عقوبت است
 بان اعتقاد بد که در حق قرآن داشتند قرآن را مخلوق می گفتند و حکایت آورده اند که اول کسی که این مقالات آشکارا کرد
 جعد بن درهم بود و خالد بن عبد الله القشیری که امیر واسطه بود او را گرفت و حبس کرد چون روز عید را منعی شد بمصلای عید آمد
 و نماز بگذارد بر منبر رفت و خطبه بلیغ بگفت و در آخر خطبه گفت یا معاشر المسلمین دایم که هر کس از شما تقرب میجوید بخصمت حق تعالی
 بقربانی تقبل الله منکم و یا دارک فی اخصیتی فانی اتقرب الی الله بذبح جعد بن درهم فان الله
 تعالی يقول و کلمه الله موسی تسکیم فانه يقول کذب و لم یکلّم و من کذب الله فلیکفر و کافر و الله فیه کفر و الله فیه کفر
 آمد و او را فوج کرد و بعد از وفات وی او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت گناه بسیار داشتم خداوند تعالی مرا بیامرز

و بر من رحمت کرد و گفت گناه تو در کار اعتقاد نیک تو کردم و قربان کردن مقدر را از تو بهزار قربان قبول کردم و ترا شایسته بهشت
 و دیدار خود گردانیدم صاحب صفت خلد درین معنی خوش میگوید قطعه
 ظالمی را بکشی مژده قربان یابی | که بزیگر بکشی کم نبود از پیش
 و از لیست منکر نشوی گناههای و پراچنانکه کافران شدند مخلوق نمونی چنانکه مفسر لیان گفتند حوادث نمونی چنانکه کراسیان
 داشتند و چون این معنی داشتی باید که اعتقاد کنی که آفریدگاری صفت خداوندست و عالم و هر چه در عالمست همه آفرین
 و نیست و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان نیکوتر نباشد حجت الاسلام غفرلی رح و کتاب زاد الاخرة می آرد که عقل همه عاقلان بهم
 زند و اندیشه کنند تا وجهی از آن زیاده از آنکه آفریده است نتوانند و آنچه اندیشند که بهتر ازین میباید خطا کنند و از مصلحت و حکمت
 آن غافل باشند بلکه مثل این چون مثل نایاب باشد که در سری رود و هر قشاشی بر جای خود باشد و او نه مید چون بران جا افتد گوید
 آن چرا درین راه نهاده اید و او خود و بره نماند لیکن او راه نمی مید و حق تعالی آفریده کار اعمال بندگانت قوله تعالی و الله
 خلقکم و ما تعلمون در اربعین سلمانی می آرد که حق تعالی آفرید کار اعمال بندگانت شاعر آنچه کفرست آنچه ایمانست
 آنچه طاعات آنچه عصیانست پند چنانکه معتزلیان گفتند خدا یقیناً اجسام آفرید و پس افعال بندگان می آفریند و خود
 بوجود می آورد و این غلط و دفع است ابو بکر واسطی میگوید فرعون دعوی خدای کرد و بصریح چنانکه گفت انار بکم الاعلی
 باز متضرع بهمین دعوی کردند بجنایت گفتند خالق افعال خودیم هر چه خواسیم بحسبیم و آفرینش شرکت دعوی کردند و این صفت
 خداوندست بدانکه بنده را فعلست و اختیار طاعت و معصیت و معرفت و کفرست و فعلست بنده است و اختیار بنده است هر چند
 آفریننده آن خداوندست نه چنانکه جبریان گفتند که بنده را فعل نیست و اختیار نیست جبری گوید همه از حقست فعل و اختیار
 بنده نفی کرد و معتزلی از بنده دید تحقیق و ایجاد از خدا نفی کرد و وحدنی گفت بنده را فعل و اختیارست از خداوند تخلیق و ایجادست
 و همه قرآن بر مذہب سنیان دلیلست اول قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین فرمود بگوید ای بار خدای ما تراستیم
 و معونت از تو میخواهیم پس فعل و عبادت از تو آید و توفیق و معونت از خداوند هدایت و هدیه مؤمنانست گمراه کنند
 کافرانست همچنان که توفیق مطیعان از ویست خذلان عاصیان نیز از ویست حسبی الله در ماندگان است
 نعم الوکیل افتادگانست پناه نیازمندانست شاعر
 ای بدر مانده کی پناه هم | کرم تست عذر خواه هم
 قطره فیض رحمت تو بست | شستن نامه سیاه هم
 گنه ما فزون ز حد و قیاس | عفونت افزون تر از گناه هم
 ای پناه من و پناه هم | ای پناه من و پناه هم
 قبول کنند و توبه بندگانت آفریننده گناه عاصیانست از نیست هست کنند و از عدم بوجود آورنده خداوندست بنده را
 باید که منقاد حکم او باشد و عظمت هر که اول با فریدگاری شناخت حق او است که از غیر او روی بگرداند بلکه خود را نیز
 از پیش روی مسامحه مکیو نه که نشان اخلاص و علامت عقیده نیکو اینست قوله تعالی و اعبدوا الله و لا تشربوا
 به شیئاً مجاهد میگوید در معنی این آیت قوله تعالی ان الله لا یغفران یشرب به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء
 له من احب شیئاً لشرب شاعر ترانیم جو باقیست هستی چه چو مشرک میکنی بروحوت انکار چه هستی آورو نیستی دید

وہر کہ نیست اور ہستی یافت	مشو	ہر کہ اور دعوی ہستی میکند	آشکارا بت پرستی میکند
تا تو باشی در میان باشد دوی	آخر ای سکین حجاب خود توئی	حجاب تو ہستی نیست چون از میان برداشتی بحق و اصل شدی	
نکستہ ابن عطامی گوید من علامات العزب رضع الحجاب بین القلوب و بین علام الغیوب قوله تعالی و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب قولہ تعالی و نحن اقرب الیہ من جبل الودید احمد بن ابی الحواری از ابو سلیمان دارانی سوال کرد کہ نزدیکترین چیزی کہ تقرب جوید بندہ ما خداوند ہمچست ابو سلیمان بگوید کہ تقرب جویند بخداوند آنست کہ در یابی از دل خود این را کہ نمی خواہد از دنیا و آخرت الا اورا شمر اذ احببت لاسال وان واصلت لہرا قطع و وان عاتبتنی ناس تصامنت فلم اسمح و يقول الناس بجنون تری ہذا الفقہ یضوع و بكل قد تدا وینا فخر بے منک لی انفع و آفرید گاری صفت خداوندست صورت انسان را نیکو نگاشت قوله تعالی و صورہ کم فاحسن صورہ کہ سفت فہ خضر بر شید و نجوم متدالی بر مثال درو کالی مزین گردانید و ہفت دایرہ غیر الگند و خوشہ منور و ماہ مدور در وجود آور و پاکان علوی و ارجح سماوی بسیار زندگن کار این آب و گل دیگر ست ہر کجا سایہ دولت آدمی افتاد کسی را دعوی تقدیم نمایند ای ساکنان زوایای قدس اینہا آب و گل را ندانیدہ ایشان سکیدہ اسرار ماست فردا عجب کہ احسن تقویم صف اوست ہا آئینہ صنایع جام جہان نمای و چون اورا با فرید گاری بشناختی و باوردشتی باید کہ بشناسی و باورداری کہ تقدیر نیکی و بدی ہمہ از خداوندست عزوجل و معنی تقدیر آفرینست یعنی خیر و شر نفع و ضرر ایمان و طاعت کفو معصیت سعاد و شقاوت ہمیشہ است و ارادت و سبت در امالی میگوید شجر مرید الخیر و الشی القیہ و لکن للیس			
برضی بالجمال یعنی ایمان و طاعت برضای اوست و کفر و معصیت برضای او نیست قوله تعالی و لا یرضی لعبادہ الکفر و لیکن محاسنت کہ بی خواست او باشد ہر چہ خواست کرد و ہر چہ خواہد کند بچکس را بروی چون و چرا نمی رسد قوله تعالی لا یسأل عما یفعل و ہمہ یسألون و چون خداوند تعالی تقدیر کرد کہ احوال آدمی بعضی سبب سعادت و بدہ بعضی سبب شقاوت وی و آدمی آن از خود نتواند شناخت بکم فضل و رحمت خویش پینا مبران را یا فرید و بفرمودہ کاسانی را کہ درازل کبال سعادت ایشان حکم کردہ بود ازین حکم آگاہ کنند تا بچکس را بر خداوند محبت نمایند پس آخر ہمہ محمد رسول اللہ را بخلق فرستاد تا ماراہ سعادت و شقا برایشان آشکارا کند و اورا خاتم انبیاء گردانید پس و پراقتضا و تقدیر نے چنانکہ قدر بیان گفتند و این ہمہ را نفی کردند و خبر ست کہ امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ روایت میکند از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون جمع کنند خداوند تعالی خلایق را در روز قیامت بفرماید منادی لا تا ندانکند ندای کہ اولین و آخرین بشنوند و آن ندائیں باشند کہ بجا اند خصمان خداوند بر خیر پدیس بر خیرند بر سر حق تعالی امر کنند تا ایشان را بدوزخ اندازند و اصلح بندگان بر خداوند و نجیبست آن قضا کنند بر بندگان کہ خود را ہدایک نیک آید و اگر بد ایشان را ثواب و ادن مطیعان از فضل ست و عقوبت کردن اہل عقوبت را از وی عدل ست نہ چنانکہ معتزلہ گفتند کہ اصلح بندگان بروی واجب ست و ثواب و ادن مطیعان بروی لازم دہاے بندگان را میان برنج و راحت میداد عیسی را علیہ السلام فرمان رسید کہ ای عیسی من کہ خداوند مرا حوال بندگان خود وانا ترم انی ادبر عبادی بعلمی مقلوبہم انی علیہم خبیر و ما اللہ یرید ظلما للعباد حکایت کی از بزرگان میگوید			

الهی ایوب را بلا فرستادی و او در آن بلا صبر کرد و او را نعم العبد خواندی قوله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب
وسلیمان را علیه السلام ملک دادی و او در آن نعمت شکر کرد و او را نیز نعم العبد خواندی قوله تعالی و وهبنا لداود وسلیمان
نعم العبد انه اواب خداوند چون تو قادی که بنده را در حال نعمت چنان داری که او نعم العبد باشد من این حال میخوابم
مرافعت ده و چنان دار که از من راضی باشی که مرا تحمل بلا نیست الهی بلاهای آخر الزما را از ما مسکینان بگردان و نعمتت
خود را بر ما باقی و پاینده دار

باشم و علم زبان آنست که مرا زبانی داده و محل ذکر خود گردانیده تا هر چه یاد اوست زبان را هم و هر چه یاد او نیست زبان ازان نگا هدارم و ازان دور باشم و علم تن آنست که مرا تنی داده است و محل خدمت خود گردانیده تا هر چه خدمت اوست بجای آرم و هر چه خدمت وی نیست از تن خود و در ارم و ازان دور باشم و آنچه گفت ای پسر علم اولین و آخرین اینست که تو مرا آموختی گفت ای پسر مرا پندی ده گفت اینجا میرود دانشمند سر در روی می نالی اگر علم از بهر رضای او آموخته اطیع از خلق بردار و اگر

از بهر دنیا آموخته اطیع از بهشت بردار **قطع** دین و دنیا بهم نیاید راست عارفانند ز بهر دو با یکسو

در دو قبله یکسان نتوان کرد یا ازین سوی باش یا آنسوی ای پسر علم ضایع کرده چندی سالان رحمت گشت و طلب حطام

دنیا بودی وقت نیامد که یکبار طالب رضای او شوی در ملک و ملکوت تفکر و تامل نمانی بنگر که کودکی را چه معرفت و نجابت بوده است در حلال و الحقایق می آرد در کلام صبیان و نجابت ایشان که و سب بن منبذ رضی الله عنه گفت در شام

شش کودک را دیدم که با یکدیگر بازی میکردند و بر یکدیگر مباحث میکردند یکی از ایشان گفت خداوند پروردگار من است کیست از من عزیزتر کودک دوم گفت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پیغمبر من است کیست از من شریفتر کودک سیم گفت اسلام دین من است کیست از من باخترتر کودک چهارم گفت کعبه قبله من است کیست از من راه راست یابنده تر کودک پنجم

گفت قرآن امام من است کیست از من توانا تر کودک ششم گفت مؤمنان برادران من اند کیست از من بزرگتر و سبب میگوید هرگز ندیدم مفاخرتی ازان نیکوتر و حق کرده حضرت حق تعالی بموسی کلیم صلوات الرحمن علیه که ای موسی بدرستی که من که

خداوند دوست میدارم کودکان را از برای آنکه ایشان نمیکند عهد مرا و ذخیره نمیکند چیزی را از برای ما و خدا و خود و حسد نمی برند با یکس و شکایت نمیکند از من بسوی خلق من یکی از حکما میگوید در کوه کانشش خصلت است از خصال انبیا و اولیای

آنکه چون میار شوند از خداوند شکایت نکنند بسوی خلق دوم چون با یکدیگر بشنوند کینه از یک دیگر و دل نگیرند که آنکه مذنب سخاوت دارند چهارم آنکه مذنب توکل است در ایشان پنجم آنکه چون از ایشان چیزی پرسند راست بگویند ششم آنکه با نیک و همی تبرند

و آب در دیده آرند حکایت نقل است که روزی کودکی مرا امام حسن بصری را گفت یا با سعد مغرور شو و بیشتر مردمان که در گرد تو اند و فرج کن بسجی که بگوئی و خذر کن از اندیشه که خداوند بر سر تو مطلع است و شرم دارد که خداوند تو نزدیک است و نبیند از خداوند

که بر تو قادر است حسن چون این سخن بشنید گداز شد حکایت مالک دینار رحمه الله را و ختر گے بود چهار ساله روزی گفت ای پدر

نظا هر خود را آراسته کرده از برای مردمان باطن خود را بیارای از برای خداوند مالک رحمه الله گفت زیادت کن گفت معرفتی زین را مرفوف گردان خود را و آسمانها حکایت اصمعی گوید بگذشتم بقبیل از قبایل عرب و دو کودک دیدم که بازی میکردند و غناب میکردند

با یکدیگر یکی مردی را گفت کل ذنب لك مغفور سوى الاعراض عنی یعنی هر گناه که ترا باشد عفو است جز اعراض مرو که گردانیدن از من که آن عفو نیست موعظت ای سیکه لان محبت میزنی از دوست اعراف من کن که در مذنب عاشقان یکنان

است که عفو نکنند **قطع** اندر ره عاشقی بجز عشق و در مذنب عاشقان گناه است برادر از راه خویشتن را

بود تو تر از حجاب راه است بغیر مشغول مشو و با غیر انس گیر تا محجورت نمکند حکایت در کیمیا سے آرد که عابدی بود

در بنی اسرائیل که شب و روز نماز کردی نماز خود را باز برداشت بر دو که آنجا مرغ خوش آوازی بانگ میکرد و رسول آن روزگار

و می آمد که عابد را بگوید که مخلوق انس گرفتاری درجه از تو ببقا که هیچ عمل توانی رسید حرکایت شیخ ابو سعید قدس سره میگوید که من
 مسکن الی شیء دون الله تعالی فهلاک فیه گروهی در انس بدرجه رسیده اند که آتش در نیمه سرای افتاده ایشان در
 نیمه دیگر نمانسته اند حرکایت سلطان العارفين میگوید یک ذره حلاوت معرفت در دلی بهتر از هزار فقره در دوس اعلی بین که
 بچه باز میماند و از که باز میمانی بگر که محبوب تو کرد دوستی میکند دوست باست هر کجا هستی قوله تعالی وهو معکم امینا کمتر
 حرکایت در رساله امام قشیری می آید که ابن شهابین گفت از جنید پرسیدم که معنی مع چیست تا میگوید وهو معکم امینا گفته
 گفت این برد معنی بود آنچه بحق انبیا بود یاری و نگاه داشت و نصرت و عصمت بود انخی معکم السمع وادی و آنچه بحق عامه بود
 بمعنی علم و قدرت و احاطت بود همه و قضاة قدرت و می میکردند بعلم و می و بشیئت و هر چه در عالم است همه در زیر عرش است
 و عرش زیر قدرت و می سخن است و عرش حاصل و بردارنده و می نیست بلکه عرش و حمله عرش برداشته لطف و قدرت و می
 اندام و زهم بدان صفات است که درازل بود پیش از انکه عرش نبود و تا بدیم بدان صفت خواهد بود که تنبیه و گردش را بوی و
 صفات و می راه نیست عرش و کرسی و یرامکان بودند چنانکه کراسیان میگویند بعضی گفتند بر عرش است ایستاده و بعضی گفتند
 نشسته و بعضی گفتند پای در کرسی آویخته و همه باطل و محال و خطا گفتند و می در هیچ جای نازل و نشستن نیست نه چنانکه
 معتزلیان گفتند و می در مکان است و نیز در رساله امام قشیری می آید که امام ابو بکر بن فورک گفت ابو عثمان مغزی از من سوال
 کرد که اگر سایل گوید مبعودت کجا است چه جواب گوی گفتیم گویم هم آنجا که لم یزل در لامکان گفت اگر گوید درازل کجا بود چه گوی
 گفتیم همانجا که اکنون است یعنی چنانکه بود و مکان نبود هست و بمکان او را حاجت نیست گفت شیخ از من پرسیده داشت و راعیه بیرون
 کرد و مراد او در منوری آید که شیخ ابو الحسن اشعری رحمه الله علیه گفت العرش سقف الجنان لا مستقر الرحمن و الکبری

موضوع القد و لا موضع القد و السماء معدز الملك لا مسکن الملك قبل ان یکون المکان کان و هو الان علی ما کان

استواء سلطانه و محبیه رضوانه و ضحک غفرانه و عینه شهوده و وجهه وجوده فمن لم یعتقد فالصم
 مجوده قوله تعالی الرحمن علی العرش استوی این آیتی است که بسیار با ایمان در دریای ضلالت غرق شده اند
 و بوی معنی بمشام جان ایشان رسیده است و استواء و قرآن مجید بچند معنی می آید و در تفسیر مدارک و غیر آن میگوید استواء
 درین آیت بمعنی استولی است و در تفسیر مدارک و وسیطی آید استوی بمعنی اقبال است بقول قرأ و ابوالعباس و رجاء الرحمن
 علی العرش استوی ای اقبل علی خلقه بعد خلق السموات و الارض و بقول باقی انکه تفسیر استوی بمعنی
 استولی است که امر و قیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که معنی آنست که هیچ مخلوق از عرش عظیم تر نیست چون وی در تحت قهر
 و قدرت ماباشد فادونه اولی قول دیگر آنست که حق تعالی عرش را بیا فرید عرش از نیست حضرت جلال حق میسرید
 فرمان آمد قلم را تا اسم الرحمن بر عرش نوشت قرار و آرام گرفت اینست که حق تعالی از ان خبر داد که الرحمن علی العرش استوی
 در تفسیر سور بادی می آید که مردی از مالک بن انس سوال کرد از معنی استوی گفت الاستوی معلوم و الا ایمان به واجب
 الکیفیه مجبولة و السوال عنه بدنه وانی لا ریک رحلا ما لا و لو عدت الی هذا الامر ما بضر عنقک و نیز صاحب تفسیر سور بادی
 میگوید که الرحمن علی العرش استوی قرآن است افزوده که افزاردان ایمانست رباعی تاویل مجو که علم او سپیدانست

تقطیل گو که راه میرا هست به مغرای مکار که چون در قراست به بر خوانی بلکه آنچه گفت است به از پیر سهرات خواجه عبد الله
 انصاری رحمه الله سوال کردند از نزول استوی فرمود نزولی که از کربویان و عیب است اگر عبد الله نداند چه عیب است در تقسیم
 سورا پادی و غیر آن از تقابیر می آرد که در هفت جای حق تعالی استوار و قرآن یاد کرده است یکی در سوره اعراف قوله تعالی
 ان دیکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ویم در سوره یونس علیه السلام
 ان دیکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یوم در سوره رعد الله الذی
 رفع السموات والارض بغیر عدد ترونها ثم استوی علی العرش چهارم در سوره طه الرحمن علی العرش استوی
 پنجم در سوره فرقان ثم استوی علی العرش ششم در الم تر یزید الله الذی خلق السموات والارض وما
 بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش هفتم در سوره حدید هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
 ثم استوی علی العرش و در تفسیر سورا پادی می آرد که ساریت است در قرآن که خبر محض است عقل و توهم را در آن هیچ
 مجال نیست بر ظاهر آن باید نگذاشت و تاویل نباید جست یکی آیت ایتان و حی است قوله تعالی و جاء دیک و یم بدست
 لما خلقت بییدی یم آیت ثم استوی علی العرش در کتب کلامی می آرد که استوی معلوم است و کیفیت و سه چهره
 و آن حدیث که ان الله ینزل من السماء الدینا عند الاستحاضه یعنی صفت است نه یعنی انتقال و اینکه فرمود خالق الدینا
 لا یبید قد دته بل ید صفت و واجب است که چنین اعتقاد کنند در تشابهات فلا یقاس فیها شیخ بر گوار تاج الدین
 ششوی قدس سره در کتاب غایة الامکان خود آورده است که مقصود از لفظ استوی دو اطمینان است بی احتیاج و مثل استوایی
 بر عرش همچنانست که استوای آفتاب در نیم روز چه آفتاب و نیم روز و غیر نیم روز حال او یکسان است و لکن محتاجان نور
 بهره تا مشرق نور او در وقت استوی می یابند همچنین ذات و صفات حق میسر از استوی بر عرش و پس از آن در قدس و زنا هست
 و کمال یکسانست و با استوی هیچ تغییر بدو راه نیافت الا آنکه نصیب محتاجان از وجود و دو بعد از استوی تمام شد حکایت
 سلطان العارفين ابو یزید بتامی قدس سره میگوید گفت گوی مشبه در معنی استوی بسیار شد دل خود را بر عرش فرستاده ربا
 دوش از سر اشتیاق زو رستی | بر تاخت دل خسته که آنجا هستی | عرش یدم که زار میگفت اقم | ما فارغ تهمت با دور بستی
 گفتم ای عرش از ذات پاک او چه خبر داری عرش گفت جدای که هزار بار از تو مشتاق ترم عرش تهمت زده بزبان حال میگفت
 شعر چون عود بر آتش زگفت بدگوی به من سوخته ز کس در گرفته بوی به ای بایدید اگر ترا بمن نشان داده اند که الرحمن علی العرش
 استوی مرا نبیر تو نشان داده اند که وهو محکم ایما کن تو ای برادر اگر توانی که بر عرش روی و طواف کنی و بر کرسی روی نظاره
 کنی میتوانی که در خود تفکر و تامل نانی تا چگونگی است بر عرش نیز همچنان میدان بی نیازی که عرش درای عزت و دی زده ایست
 و زده در راه حکمت و عرش را چه طاقت و تحمل جلال او باشد **مشغومی** | در حقیقت بی عرش بی جایش
 بزبان مکان میالایش | دست برداشته بسوی هوا | کاسانست قبله گاه دعا | عرش از ذات پاک او همان
 خیره دار و کز ش و ثری همان خبر دارد که ترا خبر دارد و و ماهی همان خبر دارد که ماه مثالی در زمین خوش میگوید مشغومی
 کی مکان باشدش زیش و زکم | که مکان خود مکان ندارد بهم | بر مکان آفرین مکان چه کند | آسمان گر بر آسمان چه کند

و هم بندگان بعظمت و کیفیت عرش بنیر مندر کیفیت استنوی چگونه رند و رقص سورا با دی می آر که مقاتل گفت که عرش
 خدای یاسی صد و شصت هزار قندیل است از نور بسایه های زرین آویخته هفت آسمان و هفت نین و هر چه مابین ست همه در یک
 قندیل است در قندیل های دیگر خدای داند چیست چون و هم کیفیت قندیلی از آن ترصد و تبصیر کیفیت عرش چگونه رسد و چون
 کیفیت عرش رسد کیفیت استنوی حق بر عرش کی رسد و ما یعلمنا و یله الا الله ابن عباس گوید عرش خدایه هزار
 زبانست بهر زبان لغتی خدایا تسبیح میکند که این بدان نامند و آن بدین نامند و مایک لغت از آن ندانیم چنانچه گوید عرش خدای را
 شصت هزار پایه است در پیش هر پایه شصت هزار شهر نشانست در هر شهر ستانی شصت هزار است از روحانیان که کفر فیه
 العین از تسبیح ملک العرش نیاساید ملک خبار گوید بر کنار عرش خدای مائست هفت هزار ساله راه بالای او سرش از
 یکدانه اهر وارید سفید نقش از زر سرخ و چشم او از یاقوت و گوش وی از زمرد و سیزدین چشم او تا بدان چشم او صد هزار ساله راه
 آن مار را چهل هزار سالست هر بالی از گوهری از بالی تا بالی هزار ساله راه او را و بالی از یاقوت طول آن سی صد ساله راه بر هر
 پری از بال او فرشته ایستاده با حربه از نور آن حرب را هشتاد هزار شاخست از شاخ تا شاخ سی صد ساله راه آن فرشتگان
 تسبیح می کنند خدایا بر نفی تمام که اگر آن رفی نمکنند در تسبیح از غلغلۀ ایشان هفت آسمان بدریدی و فرشتگان هفت آسمان
 پالاک شدند و دهب بن منیر میگردد که این زمین که ما برویچ پا صد ساله راه سطری آنست زیر این زمین و دیگر است
 پا صد ساله راه سطری آن همچنین تا هفتم زمین و این هفت زمین در جنب آسمان و دنیا چون حلقه ایست در بیابانی و آسمان دنیا
 در جنب آسمان و دیگر چون حلقه ایست در بیابانی و همچنین تا هفتم آسمان و هفت زمین و هفت آسمان در جنب اقیانوس
 چون حلقه باشد در بیابانی و هفت زمین و هفت آسمان و اقیانوس و در جنب کرسی چون حلقه بود در بیابانی و این همه که یا و
 کردیم در جنب عرش چون حلقه بود در بیابانی و در حدیث آمده است که عرش خدای یاسی صد و شصت هزار برجست بعضی از زر
 سرخ و بعضی از نقره سفید و بعضی از زر جرد و بعضی از یاقوت سرخ و نقاد هزار حجاب خلعت در پیش آن اگر آن جها بنوا بود
 شعاع نور آن بر جها همه عالم را بر هم سوختی پس وقتی رو باشد که کیفیت عرش بدانیم و کیفیت رفعت عرش بدانیم و کیفیت خلعت
 عرش بدانیم و کیفیت حلا عرش بدانیم و کیفیت قنادیل عرش بدانیم و کیفیت قوایم عرش بدانیم چه عجب که کیفیت استنوا
 بر عرش بدانیم و ما یعلمنا و یله الا الله این خود صفت عرش و عظمت وی بود صفت زمینها و تحت الثری
 در تقابیر می آرد از کلّی که گفت گسترانیده شد زمین را بر آب و آب بر ماهی و ماهی بر صخره و صخره بر شاخ گاو و گاو بر ثری و ثری بر
 زشت و دو قدم فرشته بر بال پشه و پشه در دیو در دیو بر باد و باد بر حجاب خلعت و تحت حجاب خلعت هر خداوند کس نمیداند که چیست
 و ما یعلمنا و یله الا الله الهی بعظمت کبر بانی خود و بقدرت یا کمال خود که دلهای ما را بنور معرفت خود منور گردان و همه را
 جلالت محبت خود و انس یا خود و کرامت فرائی آنکه علی ما تشاء قدر و بالا حجاب جدید

باب دهم در بیان مومن بهایی خیر یا که ایمان بدان میا بد آور و آن شش است

مثنوی آنچه ایمان بدان پیاری	گفتش شش بود چه بشاری	بجد و فرشتگان کتاب	رسول قضا و روز حساب
-----------------------------	----------------------	--------------------	---------------------

چسبست ایمان بدانکه تقدست	هر اصدق نیست ز نفیست	چسبست تصدیق و انکه تسکیم	یادوارش ز من که تعلیم است
و ایمان آوردن بخداوند تعالی در فضول باب اول بیان کرده شد و آن میان آوردنست برستی و یگانگی وصفات وی پس در باقی			
		مؤمن بهادین باب پنج فصل دیگر یا کونیم انشاء الله تعالی	
فصل اول در هستی فرشتگان و ایمان بدیشان			
<p>بدانکه حق تعالی را جماعت انبوه بندگانست که ایشان را فرشتگان میگویند و ایمان آوردن بایشان آنست که بدل باور داری و بزبان افراستی و اعتراف نمائی که ایشان بندگان خداوندند چنانکه بموجب گفتند که ملائکه بیات الله اند و اعتقاد کنی که ایشان در ظرف عصمت اند و یک چشم بهم زدند در خداوند تعالی عاصی نمی شوند و میکنند آنچه بپایان فرموده شده اند قوله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یریدون و ایشان را ببری و مادگی نسبت نمکنند و ایشان را نفس نسبت یعنی غریب و آشنامیدن و جماع کردن نیست و ایشان اجسامند و در عبادت کردن هرگز سستی و کمالی بدیشان راه نیابد قوله تعالی یسبحون اللیل و النهار لا یفترون و بعضی از نور آفریده شده اند و بعضی از تاریا آفریده شده اند و مؤمن داشتن فرشتگان کفرست قوله تعالی من کان عدو لله و ملائکته و رسوله و جبریل و میکائیل فان الله عدو لکافرین و فرشته را قدرست که خود را بصورت آدمی مے نماید چنانکه نقل است که جبریل علیه السلام در صورت وحی الهی نزد رسول علیه السلام آمدی و در صورت مرد تمام اندام خود را بجز یکم نمود قوله تعالی فتمثل له بشا و اسویا و خاص بشیر فضل الله از خواص ملک یعنی همه پیغمبران فضل اند از همه فرشتگان اما خواص ملک فضل اند از خواص بشیر و هر گفتاری که از بنده در وجود حق پاکدامن آید از امیداند قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما یفعلون و حق تعالی چهار گروه خلق آفریده و فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان و ایشان را بنابر جزو و گزیده نه صد سبز و فرشتگان و صد جز و پریان و دیوان و آدمیان و ازین صد جز و دیوان و پریان و دیوانند و نه جز و پریان و یک جز و آدمیانند و تمامی این سخن در باب مذسب سنت و جماعت بیاید انشاء الله تعالی الامیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید در قیامت آسمان از راه تجزیه گشاده شود و خلایق را حشر کنند و در عرصه صفات فرمان شود تا اول آدمیان صفت زنده آنگاه پریان بگرد آید میان در آید بعد از ان شیاطین بگرد پریان در آید آنگاه ملائکه بگرد ایشان در آید و همه را در میان گیرند ندای قهاری در رسد که یا معشوا الجن و الا انس ان استطعتم ان تنفذن و امن اقطار السموات و الارض فانفذن و الا تنفذن و الا بسلطان یعنی ای گروه پریان و آدمیان اگر می توانید که از گرا نهایی آسمانها و زمین بگریزید تا از حساب و عذاب بگریزید پس بگریزید نتوانید گریختن گر حجت استوار بیارید و خلاص خود که آن ایمان و عمل صالح است تا رسنگاری یابید و در اصول صفات آورده که ملائکه در بهشت در آید اما دیدار حق تعالی نه بیند اما پریان سلطان ثواب و جزای ایشان امام اعظم روح توفیق کرده است و بقول صاحبیه ایشان نیز در بهشت در آید همچون مؤمنان و آدمیان و دیدار حق تعالی حق است مؤمنان را پس از گردن در بهشت در آید میگوید شعر براه المؤمنون بغیر کیف و ادساک و ضوب من مثال قوله تعالی و وجه یومئذ ناظر الی ربها ناظره و النظر اذا اعدی بالی یکون نصا فی البصا</p>			

خلاف مقتضای خواج را که ایشان میگویند دیدار نخواهد بود و تشک بدین آیت کرده اند قوله تعالی لا تدركه الابصار وهو
 يدرك الابصار میگوید منزه لا تدرك الابصار نفی احاطت است و از نفی احاطت نفی رویت لازم نمی آید و تفسیر سوره بادی
 می آید که حجست است بر جواز دیدار حق ده از ان از قرآن و ده از حدیث و ده حجست معقول اما از قرآن حجست اول قوله تعالی
 للذين احسنوا الحسنى و زیاده رسول علیه السلام فرمودوا الحسنى و الزیاده النظر الى الله بوجه و عمر و عثمان و علی
 و حذیفه و بشیر اصحاب رضوان الله علیهم جمعین تفسیر آیت هم بدین کرده اند که حسنیه است و زیاده دیدار حق تعالی حجست
 و دوم تخفیه هم یوم یلقونه سلامه حجست سیم الذین یظنون انهم ملائکة بهم حجست چهارم لهم ایشاء اولادهم یعنی اولاد
 حجست پنجم و از دایت ثمر دایت نعمان و ملک کبیرا و آن نبود مگر دیدار خدا یعنی حجست ششم و ما عند الله خیر لا یرایه
 رضا و تقاضی خداوند تعالی حجست هفتم فلا تغار و نفس ما اخفی لهم من قرآءین یعنی دیدار حق تعالی حجست هشتم کلا اھم
 عن ربھم یومئذ لھجوبون و چون کافران نمیشنوند واجب بود که مؤمنان به بینند حجست نهم قال رب ارنی انظر الیک
 اگر دیدار حق تعالی نبود موسی علیه السلام نخواستی حجست دهم و وجوه یومئذ ناظر الی ربھما ناظره اما اخبار اول آنکه
 رسول علیه السلام فرمود سترون ربکم کما ترون القمر لیلۃ البدر لا تضامون فی رویته و ویم قال ان لدی اهل
 الجنة لمن ینظر فی ملکک الھی عامر و ان اعلاھم منزلة لمن ینظر الی ربہ متقی شفاء لیس بینہ و بین ربہ
 الا رداء الکبریا یم قال سالت ربی ان یعطی ابابکر رضوانہ الا کبر قبیل و ما هو یا رسول الله قال ان یعطی
 رویتہ اهل الجنة عامه و ابابکر خاصه چهارم قال اذا قال العبد بسم الله الرحمن الرحیم قال الله ذکر فی عبدک
 باحب اسمائ عندہ فلا ذکر نہ باحب عطائہ عندی لرضاء الجنة و الرویتہ پنجم قال بدلاء امق فی الجنة
 یرون الله متى ما نشاء و اسایر المؤمنین یروند یوم البجعة و هو یوم الزیاده ششم قیل لیو رسول الله هل یری
 الخلق ربھم قال نعم سیرلہ من شاء ان یراہ ہمثم قال ان للمؤمنین اربع فرحات فرح عند الموت اذا قیل لهم
 لا تخافوا ولا تحزنوا و فرح فی القبر فروح و رجحان و جنة فعبور و فرح فی الجنة اذا قیل لهم کلاوا و اشربوا و فرح
 عند الزیاده اذا قیل لهم انظروا انتم ثم قال لما اردت الانصراف لیلۃ المعراج قلت یارب کلک قادم من
 سفرہ متخففا فما تخففتی لا متى فقال حفظی لهم ما عاشوا و بشادق لهم اذا ماتوا و فسختی لهم اذا قبروا و اودعتی
 لهم اذا احشروا و جننی لهم اذا حضروا و ویتی لهم اذا انظروا انهم قال يقول الله تعالی لا اھل الجنة عبادة
 و احبائی تمنوا علی ما شئت و فقیولون اردنا رضاک و النظر الیک فیقول الله لکم ما تمنیتم انا عنکم رضی
 ثم یعطی لهم فیظنون الیہ جل جلالہ ثم تلا فلا تغار نفس ما اخفی لهم من قرآءین و ہم قال یبعث الله
 جبرئیل الی اهل الجنة ان ربکم یقرؤکم السلام فقیول هل ہی لکم عندی شیء فقیولون و ما ہی فتد
 اخرجتہما من غمور الدنیا و یجتینا من وحشة القبر و من احوال القیامة و امنتنا من النار و ادخلتنا
 الجنة و اکرمتنا بجمیع الکرامات مع رضوانک الا کبر فیقول الله و لکم عندی مزید و هو النظر فھنئذ
 یرفع الحجاب عنھم فیرونہ بلا کیف اما وہ حجست معقول کی اگر خداوند تعالی موجود است و جواز رویت

هر موجودی راست و دیکم آنست که دیدار او خود را حق ست چون روا بود که خود را بنده روا باشد که بنده را ویدارد پس بسم آنکه دیدار
تا وادون بخود از معیوبی ست نه بینی که فرعون علیه اللعنة از معیوبی کس را بخود ویدارد وادی و خداوند تعالی از همه عیب منزله
است چهارم آنکه داشتن او امر و زار علم یقین ست و هر چه امر و زار علم یقین ست خود عین یقین خواهد بود و دانش
او را بدیدار و عین یقین گردد و چشم دیدار حق تعالی پنجم سر حق ست و آن معرفت ست واجب آید که دیدار او پنجم سر و
بود بقاء و رویت ششم آنست که جهانی تمام جهانی بهشت ست و جهانی بی دیدار سیر بان تمام نبود نه بینی که اگر کسی در واد
دنیا همه مستبها فدا میمان کند و دیدار باز گیر و آن جهانی ناقص بود چون جهانی دنیایی دیدار سیر بان تمام نباشد درست شد که
جهانی بهشت بی دیدار حق تعالی تمام نباشد ششم آنکه خاص کر انبی باید چشم بهشتی را که چشم و وزنی را آن نبود تا فرقی بود و آن
نه بدان باشد که مؤمن بهشت و نعمت بهشت نیز زیرا که وزنی هم آن نیز قوله تعالی و نادى اصحاب النار اصحاب
الجنة الا یہ پس فرق بدان باشد که مؤمن خدای را بنده و کافر نه بنده ششم آنکه دنیاسرای محنت ست و عقبی سرای راحت
و نادیدن مولی محنت ست و دیدن او راحت اگر کسی را در سرای راحت ویدارد و بداند چنانکه در سرای محنت ویدار نیست
آنکه عقبی با دنیا برابر بودی درین محنت پس درست شد که این محنت دنیا را راحت مشاهده ویدار حق باشد نه محنت آنست
که نادیدن مولی سبب شبهت ست و دیدن او دفع شبهت چنانکه در دنیا حجاب واجب آمد تا در شبهت بود و در عقبی رفع
حجاب واجب آمد تا در دفع شبهت بود و هم محنت آنست که در ویدار و غطیل لازم نیاید و تقدیر و تحذیر و عیب ریب
و خلل و ذلل لازم نیاید نه بینی که رویت بر سودا و جانز ست و ازین بیخ فساد لازم نیاید پس چون بیخ فساد لازم نیاید
درست شد که چنانکه آشنائی او امر و وزنی ست ویدار و فرقی ست و حق و دلیل حق ست و الله اعلم حکایت نقل ست که
چون حق تبارک و تعالی خواهد که از اهل بهشت بنده را بجمال و کمال لم نری و لا یزالی خود شرف گرداند و رضوان را بفرماید
تا سیب از سیبهای بهشتی بیازند و بفرماید تا نامه نویسد عنوان نامه آن باشد که بسم الله الرحمن الرحیم من الملک
الذی لا یغنی ملکة ابدا الى الملک الذی لا یغنی ملکة ابدا من العزیز الذی لا ینال ابدا الى العزیز الذی لا ینال ابدا
لا ینال ابدا اشتغلت بالحدود و القصور و نسیت لقاء الملک الخفور نامه را بدست حوری و بند و آن روز را دریا
سیب تعبیه کنند و سیب را بدست فرشته و بند و فرمان شود که ای ملک این سیب را بدست بنده ماده و سلام باید و برسان فرشته
بیاید و بگیرد و گوشک مؤمن طواف میکند و این ندا میکند که یا اهل النور و یا اهل القصور اشتغلت بالحدود و القصور
نسیت لقاء الملک الخفور و صیفتی سر از گوشک بیرون کند و فرشته را بنید که آن ندا میکند بنزدیک مؤمن آید و گوید ای
سرما دای سرور ما فرشته بگرد و گوشک ما طواف میکند و این ندا میکند که یا اهل النور و یا اهل القصور اشتغلت بالحدود و القصور
و نسیت لقاء الملک الخفور مؤمن بفرماید تا فرشته را در آزند چون فرشته در آید سلام کند و سلام حق تعالی به بنده رسانند
سیب را بدست بنده و بدینده آن سبب ابوی کند سبب بقدرت حق تعالی اشی شود و حوری از ان میان بیرون آید که از نور حال
وی گوشک مؤمن منور گردد و دوازدهوی عطر وی گوشک وی معطر گردد و مؤمن خواهد که دست بسوی او دراز کند و گوید اول این نامه
را بر بخوان بعد از ان دست بسوی من دراز کن نامه را بکشاید و بر خواند چون بر مضمون نامه اطلاع یابد سرانند از ان وقت

اندازان شود و برای عینا گردوی صفت زنند و جابهائی شراب مالایند و در کشند و میگویند طهر قواطع قوا شمع
 آب زیند راه را بین که نگار میرسد افروخته و سپید باغ فصل بهار میرسد روق باغ میرسد شمع چراغ میرسد علم زیان میرسد و سه بکنا میرسد
 راه و سپید بار آن سه و چهار را کرخ نور بخش او نور ثار میرسد بچنان طر قوا گویند او را بدار الجلال و کارند و از دار الجلال
 بدار الجلال در کشند حق تعالی پرده کبریا بی برادر و بنده را و دیدار نماید نقل است که بنده سوسن سی صد سال آنجانبی استغرق
 و دیدار حق تعالی باند ابوبکر واسطی رح میگوید ای سرور اتم من وصول المحب الی حبیبیه و العارف الی معروفه
 الهی ما سکتنا زویدار خود زری گردان

فصل دوم در بیان آوردن بکتابهای خداوند تعالی

بدانکه ایمان آوردن بکتابهای خداوند تعالی آنست که بادل باور داری و بزبان اقرار کنی بدانکه همه کتابهای آسمانی کلام خداوند
 است و چهار کتاب از آن مشهورتر است تورات بموسی علیه السلام آمد و زبور داود علیه السلام و آن هر دو بزبان عبرانی است
 و انجیل بر عیسی علیه السلام آمد بزبان سریانی و فرقان بحضرت محمد صلی الله علیه و سلم آمد بزبان عربی و حقیقت کلام خداوند عز و جل
 لغات است یعنی عبری و سوری و عربی نیست الا آنکه بندگان عبارت میکنند از آن بدین اختصار و باقی صحت دیگر که بیجا میرسد
 دیگر آمده است چون مصحف شریف و مصحف ابراهیم و غیر ایشان چنانکه بعضی گفته اند کتب منزل صد چهار است و بعضی گفته اند
 صد و چهارده است زیرا که ده دیگر پیش از تورات بموسی علیه السلام آمده است چون خلافت پیدا شد پس تعیین کتب منزل
 از برای ایمان آوردن شرط نباشد بلکه احتیاط در آنست که عدد معین نکنیم زیرا که بکثر از آنچه بوده یا زاده آنچه بود اگر ایمان آید
 موجب کفر بود پس گویم ایمان داریم همه کتابهای خداوند تعالی که بانیان خود فرستاده باید که چنان دانی و چنان اعتقاد کنی که هر کتاب
 در هر زمان بهمین پیغمبر آمده هر چه در آن کتابها بوده همه حق بود و فرموده خداوند بود و اما حالا هر چه در قرآن است همه حق است و
 عمل بقرآن موجب رستگاریست و عمل نکردن بقرآن فریضه است زیرا که شریعت رسول علیه السلام ناخ شرایع دیگر است
 لقوله علیه السلام لن یخت شریعتی شرایع من قبلی یعنی منسوخ کرد شریعت من شریعتی را که پیش از من بود پس متسک
 بقرآن کن که فرمادی قیامت قرآن حجت بود و هرگز یا حجت شو بر تو چنانکه در صحیح مسلمی آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از
 رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و القرآن حجة لک او علیک چون بر مقتضای قرآن عمل کرده باشی یعنی از احکام قرآن
 بجا و زکونی و از حدود وی در نگذری قرآن حجت باشد از برای تو تا تو از جمله قائلان و رستگاران باشی و آنکه احکام قرآن را باز
 گذارد و از اوامر و نواهی وی خافل گردید و متسک وی بقرآن نباشد زود باشد که از جمله زیانکاران و گرفتاران گردد و میت
 قرآن کلام است بخانی و بشنوی نه لیکن چه سود پیر و قرآن نشنوی نه و از آن حدیث که رسول علیه السلام فرمود اهل
 القرآن اهل الله و خاصه مراد قرآن خوانانی اند که خود را بر احکام قرآن راست کرده باشند و بر مقتضای قرآن عمل کرده باشند
 ایشان اند خاصه گان خداوند عز و جل و الا که کار بخلاف این بود ترکم که در سخت و عید رب تالی القرآن و القرآن یصلح
 داخل بود و خوشحال قرآن دان عمل کننده بدان که رسول خدا صلی الله علیه و سلم او را خاصه خداوند خوانده حکایت در

منزله الزواجر آورده که کسائی را که یکی از قرآن سببه است بعد از وفات وی بزرگی اورا بخواب دید گفت که حالت کجاست بجا رسید گفت
چون مرا بخاک دفن کردند در ایستگاه گورم بکشدند و حواری بهشت یا مدینه بو است من و هر ساعت حق تعالی اگر است
زیادت میکند با من و ندای آید که هذا جزء من حفظ القرآن لاجلی و تقووها لاجلی و یعمل بها لاجلی یعنی این است
جزائی کسی که قرآن حفظ کند از برای رضای من و قرآن از برای رضای من خواند و عمل بقرآن کند از برای رضای من
حکایت حسین بن واقد گوید باطلسم بن ابی ابراهیم الصائغ را شهید کردند از دواشتم که اورا بخواب بینیم تا دایم که خداوند تعالی
با وی چه کرد تا شبی اورا بخواب دیدم بر مکتبی از نور از مرآت بهشت سواری آمد و جماعتی همه آراسته و جامهای نورانی پوشیده
با وی بودند هم سوار گفتم حق تعالی یا تو چه کرد گفت آنچه می بینی و هر ساعت که امت زیادت میکند گفتم کار بیزاید لخواهی در آن عالم
چونست گفت درجه او از درجه من زیاده است گفتم چرا و شما هر دو در علم برابر بودید گفت او در قرآن زیادت بود و در حجه قریب تر
از همه درجه تازاده است و در حدیث می آید که مادر و پدر قاری قرآن را فرمای قیامت تا بهر از نور بر سر منهد و حلهای از نور در پوشند
و ایشان را بر پردهای بهشتی سوار گردانند و ملائکه بگردایشان در آیند و ایشان را بسوی بهشت می برند و ندا می کند که ای اینها
پدر و مادری اند که در دنیا سعی کرده اند تا نزد ایشان قرآن خوانده است حق تعالی این کرامت کرده و باره ایشان پس
قیامت کن که وقتی مزد و جزای پدر و مادر قاری قرآن این باشد مزد و جزای و سه چگونه خواهد بود امام شاطبی رحمه الله علیه در
حرز الامالی نظم کرده معنی این حدیث را عظم هینا مریا و اللک علیه ملا بس افراد من التاج و الحلی فیما ظنک
یا لتجل عند جنانی اولئک اهل الله و الصفوة الملا و قرآن اهل خود را شفاعت کند و مستحق معتبر شفعه است
از آن اهل خود را عظم و ان کتاب الله او فی شافع و باغنی غنا و اها با متفضلا فی مبالغه کند قرآن در راضی
گردانیدن خداوند از برای حبیب خود و کوفاری قرآن است و در خواب و اواز حق تعالی نظم میانشند فی ارضائه لمحیبه
واجب رسیده سوره الیه موصلا پس ای قاری قرآن چنگ در قرآن زن و قرآن را بزرگ و از اعزیز و جهان گروی
و از جمله فائزان و رستگاران باشی نظم فی ایهها القادی به متمسکا بحلاله فی کل حال مجلا فی اما قاری قرآن
باید که در وقت تلاوت ادب نگاه دارد و در محل مصحف شش ادب مری باید داشت اول آنکه با وضو باشد که بر محدث بیک و دست
مس و محل بر دوام است قوله تعالی لا یمسسه الا المطهرون و دوم آنکه دست راست گیرد و البته بی عذری بدست
چپ بگیرد و سیم آنکه در وقت تامل و ورق برگردانیدن دست بر جاشیه نماند و نه چپارد که بر کسی نهید که از زانو می بلند تر باشد
چهارم آنکه چون شغل در میان خواندن پیش آید تا منتظر شدن آن کار مصحف را کشاده نگذارد و الا که دقتن او با هم گیرد و دیگر چون با سر
قرآن رود بکشد ششم آنکه در میان قرآن سخن نگوید تا آن سوره یا آن آیه تمام نکند الا بضرورت تمام و دیده در سطره نیکو نگارد
و چون بآیت حمت رسد توقف کند و از خدای تعالی بدعا رحمت خواهد چون بآیت عذاب رسد پناه بخداوند تعالی برد و نگاه
با سر خواندن رود که مصطفی صلی الله علیه و سلم چنین کرده است و قرآن شقای بیار بیا و دوی دل فاسد شده است قوله تعالی
و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و کتاب التبیان فی ادب تالی القرآن امام محی الدین نواوی
می آید که سبب است که چون مصحف در آرد بر خیز نماز برای تعظیم وی زیرا که سبب است بر خاستن از برای فضلا و علما و اخبار و

اولی در کتاب انصاف اهل تصوف می آرد که من لم یخلق بالقرآن والسنة فهو لاق من الجيفة وكان عالمه مودة
 در منزله النواظمی آرد که محمد بن حمید گفت چشم من دروید و پیش ابراهیم نخعی بینا دیدم از در چشم مرا گفت ای اخی در مصحف
 قرآن نظر میکنی که مرا چشم دروید با عبد الله مسعود گفت چشم مرا گفت پیوسته در مصحف نظر میکنی که مرا چشم دروید و بار رسول صلی الله
 علیه و سلم بگفتم رسول علیه السلام مرا فرمود در مصحف قرآن نگاه میکنی که مرا چشم دروید و جابر بن عبد الله گفت مرا فرمود ای یار من گفت
 دایم در قرآن نظر میکنی فان القرآن دواء لكل داء وقال وتزل من القرآن ما هو شفاء ووجه للؤمنين حکایت
 عبد الله بن سليمان الوراقی گوید که قرآن بر ابو یزید المقرئ خواندم تمام چون باخسوسه الحشر رسیدم بدین آیت لوانزلنا هذا القرآن
 علی جلیل لوانزلنا هذا القرآن علی جلیل لوانزلنا هذا القرآن علی جلیل لوانزلنا هذا القرآن علی جلیل لوانزلنا هذا القرآن علی جلیل لوانزلنا هذا القرآن علی جلیل لوانزلنا هذا القرآن علی جلیل
 او گفت چون از قرأت فارغ شدم سوال کردم که یا شیخ غرض ازین چه بود گفت من قرآن بر جامع بن فضل خواندم مرا چنین فرمود
 جامع گفت من قرآن بر اعشخ خواندم مرا چنین فرمود اعشخ گفت من قرآن بر بوم صالح خواندم مرا چنین فرمود بوم صالح گفت من
 قرآن بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خواندم چون باخسوسه الحشر رسیدم مرا گفت دست بر سینه بگفتم چه را یا
 امیر المؤمنین گفت اذا تضعد رأسك فضع يدك عليه واقرأ أخر سورة الحشر فانه دواء الصداق ودر ترغیب
 حمیدی می آرد که شعبی گفت بنام مسعود رضی الله عنه فرمود هر کس چهار آیت از اول سورة البقره بخواند و آیه الکرسی و دو آیت بعد
 از آن و سه آیت از آخر البقره نزدیک نشود باو شیطان و با اهل او و هیچ کس در وی بد و نرسد و بخواند این آیات را بر هیچ دیوانه الا
 آنکه بپوش باز آید و شب در خانه که این آیات خوانده شود تا روز شیطانی گردد آن خانه نگردد در حکایت در منزله النواظمی آرد
 که ابو مسلم صفار در کشتی بود با قومی ناگاه با دخالت برخاست و موی بر آمد و کشتی را در غرقاب انداخت مردم همه نومید شدند
 و قماش که در کشتی بود بدریا انداختند و استغاثت میکردند باو مسلم گوید اعرابی با ما در کشتی بود مصحفی داشت از میان ما برخاست و
 آن مصحف را برد دست نهاد و گفت الهی اگر کسی نامه دارد از سلطان مجازی بچکس بدو تفرغ من تواند رساند و از بابا این باشد
 مصحف بر بالا داشت و گفت الهی این نامه تست بماداده از کرمت نسزد که بندگان خود را با نامه خود غرق کنی در حال موج
 بنشت دور یا ساکن شد و ما بسلامت برستم در کتاب مغربی می آرد که القرآن هو الکلام المنزل للامم و السورة منه
 هو عباد الله من اللفظ والمعنى جميعا وليس اخبار النبي عليه السلام لا لفظا ولا معنى جميعا وليس بهلوه کتاب
 الله تعالى فی المصاحف لیس له ولا لجبرئیل علیه السلام تصرف در باریه صابونی می آرد که گوئیم قرآن خوانده شده
 بر زبانهای ما و محفوظ در دلهای ما و لیکن غیر حایل است در تغییر و فایده نیست درین محله و جبرئیل در مدت است و سه سال
 قرآن را تمام در حداد بنما بخارسانید و اول سورة از قرآن که نازل شد گوئید سورة اقرأ باسم ربك بود و گوئید سورة فاتحه بود و
 آخر آیه این بود که الیوم اکملت لکم دینکم و در شرح السنه می آرد از ابن عباس رضی الله عنه در تعظیم قرآن که گفت اگر نه
 آنست که الله تعالی آسان کرد قرآن بر زبانها آدمیان و الله بچکس را استطاعت نمودی که تکلم کردی بکلام خداوند تعالی و در
 زمان رسول علیه السلام قرآن در یک مصحف جمع نبود و اول کسیکه قرآن را جمع کرد ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه بعد از او
 عثمان رضی الله عنه چنانکه ابو عمرو دانی و رفیق و امام شافعی و قسیده را نیز آورده این قصه را که در ایام پیام که کسب علیه السلام اب

بسیاری از قرآن را قبضه در آورده بود و عمر رضی الله عنه نزدیک ابو بکر رضی الله عنه آمد و گفت ان القتل قد اسعج فی قراء القرآن
وقد خشیت ان یهلك القرآن فاکتبه یعنی بدستیک بسیاری از قرآن را کشته شدند در ایام پیامه و من از هلاک قرآن تیرسم
جمع کن قرآن را و بنویس ابو بکر گفت چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام نفرموده و ما بدان و بر ما عهدی نگرفت عمر گفت افعل فهو
والله خیر منی تو قرآن را جمع کن سوگند بخدا که این قصد نیکوست عمر چنان سبانه میکرد تا حق تعالی ابو بکر را همان رای نمود که
عمر را نموده بود و ابو بکر رضی الله عنه زید بن ثابت را بخواند و گفت ای زید تو مرد جوانی و در زمان رسول علیه السلام کاتب وحی بودی
جمع کن قرآن را و بنویس زید نیز همان گفت یعنی چگونه کنم کاری که رسول علیه السلام ما را بدان نفرموده و بر ما عهدی نگرفت ابو بکر
رضی الله عنه سبانه میکرد تا حق تعالی زید را همان رای نمود که عمر را و ابو بکر رضی الله عنه را نموده بود و زید میگویی سوگند بخدا که اگر مرا تکلیف
کردی بکنم که سبها اسکان تر بودی بر من از آنچه مرا تکلیف کردند بدان تا جمع میکردم یک یک سوره و آیت قرآن را بر حمت تمام
از صد در رجال و از گریهها و پوست اشجار و اجزاء و غیر آن و آن چنان بود که هر سوره و آیت که از قرآن نازل شدی کاتبان
برین انشایی نوشتند و در بیت الوحی می نهادند تا غایت که بر شان آگوسفند و مثل آن نیز می نوشتند زید بن ثابت میگویی در وقت جمع
کردن می نوشتی یک آیت را کم کردم که از رسول علیه السلام شنوده بودم و منی یافتیم از آن نزد یکس تا ناگاه یافتیم از آن نزد دو نفر از اهل
از مؤمنان رجال الحاق کردیم از آن سوره و دی و آن صحف نزد ابو بکر رضی الله عنه میبود تا آن هنگام که وفات یافت پس از آن
آن صحف نزد حفصه خاتون رضی الله عنها بود که بت عمر فرود بر رسول علیه السلام بود این شهاب میگویی خبر کرد مرا انس بن
مالک رضی الله عنه حدیف بن الیمانی نزد عثمان آمد رضی الله عنها و گفت یا امیر المؤمنین بدستیک می شنوم از مردمان که اختلاف
میکنند و قرآن اختلاف الیه و دو انصاری تا کار بجای رسید که با یکدیگر قتال میکردند و هر کس میگفت این قرآن فلانست
عثمان رضی الله عنه چون این خبر شنید کس نزد یک حفصه خاتون فرستاد که آن صحف با فرست تا نسخه از آن برگیرد بعد از آن
نزد یک نفری که فرستاد و آن صحف را نزد و امیر المؤمنین عثمان بن ثابت و عبد الله بن عمر و بن العاص و عبد الله
بن عباس را جمع کرد و فرمود که این صحف را در یک صحف جمع کنید و مردمان را در یک مسجد جمع کرد پس بفرمود تا قرآن را بنویسند
بر زبان قریش زیرا که قرآن بلسان قریش نازل شد بر رسول علیه السلام و بر عرصه اخیر چون قرآن را در یک صحف جمع کردند
از آن صحف بدین نظم و ترتیب که در مصاحف است امر کرد امیر المؤمنین عثمان بن ثابت رضی الله عنه تا هر قرأت که در غیر آن صحف بود از
صحیفهای دیگر همه را بسوزند زیرا که آنها قرآن نبود و در مقتضی می آرد که اکثر علما بر آنند که عثمان رضی الله عنه چهار صحف نوشت
یکی را بنویسند و یکی را بشام و یکی را بصره و یکی را نزد خود نگاه داشت و بعضی گفته اند هفت صحف نوشته بود یکی دیگر را که فرستاد و یکی را
بنین و یکی را بحرین اما صح قول اول است و جمهور بر آنند و امام شاطبی نیز در تصدیقه رائیه این قصه را نظم کرده است شعر حجاز
عثمان مد عورا فقال له : اخاف ان یخطوا فادرك البشر : فاستخرا الصحف الاولى التي جمعت : وخص
زیداً و من قریبته فقال : علی لسان قریش فاکتبه : کما : علی الرسول به انزاله : انتشاره : فحی دوه : کما یسوع : کتابة
ما فیہ شکل : ولا نقط : فیحترق : فضا فی نسخ منها من المدنی : و کوف : و شام : و بصر : و تلام : و بصرا : و قیل مکه
و البصر : مع ین : و صاعت بها نسخ فی شوا قطر : الی بحرمت قرآن که ما عمل کردن بر مقتضای شتر آن کرامت گردان

فصل سیوم در بیان آوردن به پیغامبران

بدانکه حضرت حق تعالی را پیغامبر است که ایشان را بهندگان خود فرستاده اول ایشان آدم است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وعلیه و آله جمیع بدانی و اعتقاد کنی که ایشان بندگان خداوند اند که ایشان را حق بخلق فرستاده و ایشان امینان خداوند اند و هر حکم و فرمان که از انست تعالی بر بندگان رسانیده اند همه حق و صدق بوده است و یکس از عنده خود گفتند آنچه بخلاق رسانیده اند احکام و نبود آن جز بوحی آسمانی و پیغام حق که از حق تعالی بدیشان رسیده و ایشان بر پیلانست در امتی باستان خود رسانیده و در آن زیادت و نقصان نگردند و ایشان قبل از ظهور نبوت از کبابیر پاک بوده اند که از ایشان از کبابیر پنج در وجود نیامده است و بعد از ظهور پیغامبری از کبابیر و صفایر معصوم بوده اند اگر ترک فضلی یا فعلی از ایشان در وجود آمده که آنرا ذات میگویند حق تعالی ایشان را در آن گذاشته و حالی آگاه کرده تا از آن باز آمده اند و در متور میگوید که رسل آنها اند که حق تعالی وحی فرستاد بدیشان بجهت پیل علیه السلام و نبی آنها اند که وحی فرستاد بدیشان بلکه دیگر یا ایشان را بخواب نموده یا الهام ربانی بدیشان رسید و جن و انس غیر معصوم اند الا رسل که ایشان از صفایر و کبابیر معصوم اند تا انبیا از کبابیر معصوم اند اما از صفایر پیشاید که آمده باشند تا ضعیف نباشد شفاعت ایشان لان من لم یبذل لایرق علی المبتلی و معتزله میگویند انبیا بچون رسل معصوم اند از کل صفایر و کبابیر زیرا که ایشان شفاعت راقی نمی بینند و هر پیغامبر همچنانکه در حال حیوة پیغامبر بوده اند الا با دخیان پیغامبرست عمل هیچ پیغامبر از پیغامبری جایز نیست و جایز نشمری و هیچ زن و هیچ بنده هرگز پیغامبر نبوده است زیرا که مردان نبوت استنباط است و انوثت مانع استنباط است و هم پیغامبران اهل شهرت بودند و هر پیغامبر در هر زمان که بوده هم بصورت و هم سبب بهترین اهل زمان خود بوده اند و هر پیغامبر از اول اهل زمان و جمیع تزیاده در مفاصیح و در شرح لمعات نیز می آرد که نبی شخصی بود که بعثت کند خداوند او را بسوی بندگان خود برای رسانیدن آن چیزی که امر کرده ایشان را بدان و رسول نبی بود که صاحب شریعت بود ابتدا و یا نسخ کند بعضی احکام آن شریعت را که پیش از وی بوده باشد پس نبی اعم بود از رسول زیرا که همه رسول نبی بود اما همه نبی رسول نبود و درستان تقیه ابو اللیث می آرد که پیغامبران مرسل صمد و یزیده بوده اند و درایان آوردن به پیغامبران حد و معین نباید کرد زیرا که عدد پیغامبران بدلیل قطعی ثابت نشده و حق تعالی فرمود مرصیب خود را و خبر داد و در کلام خود قوله تعالی منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک یعنی قصه بعضی از پیغامبران با تو بیان کردیم ماکه خداوند می ای محمد و قصه بعضی با تو بیان نکردیم بلکه گوئیم ایمان داریم همه پیغامبران که بوده اند چنانکه ایمان داریم همه کتابهای خداوند عز و جل و در پیغامبری خضر و ذوالقرنین و لقمان اختلاف است در تفسیر امام ناهدی آرد که صحیح است که خضر پیغامبرست و رامالی میگوید که صحیح است که ذوالقرنین و لقمان پیغامبرانند و بیت امالی اینست ه و ذوالقرنین له معرفت نبیا کذلک لقمان فاحذر عن جدال و در منور می آرد که نبوت انبیا حق است و آن حجتی است قاطع مرعذر را و محمد صلی الله علیه و سلم پیغامبرست از برای آنکه او در حق نبوت کرد و ظاهر گردانید مجزیه و مجزه امریست خارق مرعادت مستمره را و عاجز می آید تخی از ایشان مثل آن و عجز او بمرتبه

تصدیق است بقولی و محمد صلی الله علیه و سلم خیر انبیاء و افضل پیغمبران است و خاتم نبوت است و معوث بجمع خلافت نه بسوئے
عرب خاصه چنانکه جویدان گفته حق تعالی در حق او فرمود تو را تعالی و ما را سلطنت الا کافه للناس بشیرا و نذیرا
و رسول علیه السلام فرمود بعثت الی الاحمر و الاسود یعنی فرستادم مرا بسوی عرب و عجم پس اطاعت او فرض باشد و
مخالفت او کفر و امر او واجب لا یشکال الا ما قام علیه دلیل ندیه و انسال او صلی الله علیه و سلم همچون آحاد
آدمیان نیست همچون آحاد از روی علم و خلق و او افضل انبیاست و افضل آدمیان و دیگر اوست محمد صلی الله علیه و سلم
افضل امتان و دیگر افضل امت او ابو بکر پس عمر پس عثمان پس علی پس تمام عشره مبشره پس اگر کسی گوید ابو بکر و عمر و عثمان
چگونه از علی فاضل تر باشند و حال آنکه ایشان در مسایل صعبه رجوع علی میکردند و علی رجوع با ایشان نمیکرد میگوئیم مراد
بافضل آنست که اکثر باشند از روی ثواب نه از روی علم و بدانکه معراج محمد صلی الله علیه و سلم حقیقت است نه رؤیا پس پروردگار
خود را دیده و خداوند بادی سخن گفت و او را وصیت کرد و فرمود من گردانید بروی و صلح کرد از برای وی و پیغمبران را دیده و پشت
درآمد و دوزخ و اهل دوزخ را دیده و اول شافعی است و اول کسی که از قبر برخیزد اوست و اول کسی که پشت دراز است و پشت
او ناسخ شریف است که پیش از وی بود و مخصوص کرده شد بخضایص از برای اکرام و اعظام وی و غیره لا تقدم من ذنبه
و کتاب شرف النبی فی آنست که رسول علیه السلام را هفتاد هزار بار عز و ج بوده است اما معراج همان یکبار بوده است و
قدمه معراج در آخر این قسم بیاید انشاء الله تعالی و هرگز هیچ ولی بدرجی نرسد چنانکه در امالی میگوید شعبر و لم یفضل ولی قط
دهر اینه دنیا و دوسوفا فی اختلاف زیرا که نبی آفتاب صفت است و ولی چراغ صفت تا اگر وقتی حادثه بخاری یا پیغمبر من
شعاع آفتاب گردد همه عاقلان دانند که نور آفتاب بر چراغ است اما چراغ نهد می میرد و بد می می افروزد اما بعضی گفته اند ولی
چون کمال و ولایت رسد حق است که از ماندن این شود سفیان ثوری میگوید هر که از خداوند بدی گرفت بدشمنی نگیسزد
در اصول الاشیء می آید که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه لشکر بهاندا فرستاده بود و ساریه امیر لشکر بود کفار در کین ایشان
بودند عمر رضی الله عنه بر منبر بود لشکر کفار را بر نهاندا بدید آواز داد که یا ساریه الجبل الجبل ساریه آواز عمر رضی الله عنه بشنید نهاندا بگوید
برند و سلامت یافتند و شرح اسرار الله و ترجمه عقاید امام ابو القاسم محمد قدسی رح می آید که دو تن از یاران رسول علیه السلام
تزو رسول علیه السلام بودند یگانه ای چون بازگشتند شب تاریک بود عصای هر دو نور میداد بر شال شمع چون از یکدیگر جدا
گشتند عصای هر یک جدا نور میداد تا بخانه رسیدند پس ثابت شد که کرامت اولیای حق است خلاف مرتضی را که کرامت
اولیا را منکر اند حکایت شیخ ابو بکر آجری رح میگوید در شهر برداش خود نشسته بودم و خشت می بچشم و آتش میکردم
جهو و بر این در می چند قرص بود تقاضا نموده بود گفتم ای ابو بکر اگر بر صدق دین محمدی مرا ایقینی نمای من ایان آدم گفتیم
سبا و اخلاف کنی گفت گفتم تا جامهای خود بیرون کرد و من نیز جامهای خود بیرون کردم جامهای جهو و آدمیان جامهای
خود نهادم و حکم بیستم و در وزن داش انداختم بعد از آن در نغم و جامها را بیرون کردم و یکشادم جامهای جهو و آدمیان
جامهای من سوخته بود و جامه من سلامت مانده بود جهو دان حال مشاهده کرد در حال خلایع بجهو کرده و گشت برداشت
و کلام شهادت گفت و مسلمان شد در خانه منور شد آری که شیخ کبیر ابو عبد الله خیف قدس سره فرمود که واجب است

که اعتقاد کنند این را که فقر بهتر است از غنا و فقیر صابر افضل است از غنی شاکر از برای خلاص وی از حساب و از عذاب و افتقار وی بر حمت خداوند بسوی غیر وی و اعتقاد باید کرد که وصول بسوی حق از غیر عبادت محال است و حریت از رقی عبودیت طبل است زیرا که عبودیت هیچ حال را قاطع نمی شود و رجوع بعد از وصول جایز است و بنده متقل شود و احوال تا بصفت و جانان میگردد و از غیب خبر میدهد باعلام الله تعالی او را و بر آب میرود و غایب میشود از چشمها و طبع میشود زمین از برای وی و صحر بهتر است از اصطلام و قافله افضل است از شکر و چون صحیح شود توکل فرزند را ندانند و خار و کتب تصوف بعلم و عمل نیست بلکه آن صفت که آراسته میگردد با و ذات صوفی و او میزبان علم و عمل است و او غیر تقوی و فقر است و فقیر را تصرف نیست در اسباب و احوال را نهایت نیست و مر حالی را نهایتی است و ایمان و معرفت و توحید احوال نیست و سماع عارفان را جایز است و مریدان را باطل و سماع نه حال است و نه قربت و ترک اولوی و لشکر آفات و عظم فتنه و پراhl غلبات جاری میگردد که فوت میشود بان احوال از ایشان و اجبات اگر بهوش باز آیند اعاده کنند و اگر بدان حال بمانند یا بمیرند از ایشان ساقط شود و شیطان بعین نمیداند که چه در بهای بند گانست و او را جز و سوسه چیزی دیگر نیست و نفس غیر روح و روح غیر حیوة است از برای آنکه نایم هر روح از جد مفارقت می کند از بدن در حال خواب و واجب است اعتقاد کردن در نفس خود بدی و عداوت را و در شیطان عصیان و مخالفت را تا از هر دو خلاص یابی و اعتقاد کنی در خداوند خود فضل و منت را و گمان نیک بر سه بحضرت وی و امید داری از وی فو لا یخیب من جاءك ولا یقطع علك و الحمد لله اولاً و آخراً انتهى کلامه

شیرینا شیخ شیخ الاسلام شیخ زین الدین الخوافی رحمه الله فرموده اند و معانی فقر و احوال فقرا	شیرینا شیخ شیخ الاسلام شیخ زین الدین الخوافی رحمه الله فرموده اند و معانی فقر و احوال فقرا
دست اطلب اگر ت پائین رفت	کاز که را و راه نه فقر است بیوت
یکی از بزرگان میگویی فقر چیست که حق تعالی مصطفی صلی الله علیه و سلم بخشیده است و از آنجا هر یکی را انظار داده است و در کتاب التبیان و جواهر الفرائد امام غزالی رح می آید که رسول علیه السلام فرمود ما من عمل احب الی الله من جوع و عطش یعنی هیچ عملی نزد حق تعالی دوست تر از گرسنگی و تشنگی نیست در کتب متصوفه می آید که فقر شمار اولیا است و زبور صفا است و اختیار حق سبحانه و تعالی از برای خواص خود از انبیا و اتقیا و فقرا گزیدگان خداوند از میان بندگان وی و مواضع اسرار حق اند و در میان خلق وی برکت ایشان خلایق را در وی میرساند و از بلاها نگاه میدارد و فقر را صابر جلوس الله اند و قیامت و رسول علیه السلام ازین جافرم و لکل شیء مفتاح و مفتاح الجنة حب المساکین و الفقراء اصابر هم جلساء الله یوم القيمة الی بایروی اولیا من خود و محرم است فقر را صافی مشرب که دلهای را با صفا می گرامست فرمای و از بی آبروی	بل فقر معنوی که بدو فقر انبیا است فی فقر صوری که بود بهشتین فقر
و دنیا و آخرت ما سکیان را نگاهدار	و دنیا و آخرت ما سکیان را نگاهدار

فصل چهارم در ایمان آوردن بر روز قیامت

بدانکه روز قیامت آمدنی و واقع شدنی است و در آمدن قیامت هیچ شک نیست قوله تعالی وان الساعة آتیة لا ریب فیها و زنده گردانیدن خلایق حق است که وان الله ینبث من فی القبور هر کس آمدن قیامت را منکر شود کافر گردد

زیر که انکار نفس قرآن کرده باشد و ایمان آوردن بروز قیامت که ویدن است بدل و اقرا کردن بزبان هر آن چیز را که قرآن و حدیث خبر داده از ان احوال و احوال قیامت و آخرت از سوال گور و عذاب قبر و زنده شدن آدمیان و نافر خواندن و وزن اعمال و نگه داشتن بر صراط و عوض و شفاعت و دوزخ و بهشت و جزا و سزا و عذاب و راحت و محله ماندن مؤمنان در بهشت و جای و بد بودن کافران و مشرکان و منافقان در دوزخ و خلاص عاصیان و پیرون آوردن ایشان از آتش و دور آوردن ایشان به بهشت و عفو کردن از کبایر و عذاب کردن بر صغایر و دیدار حق تعالی امر مؤمنان را پس از در آمدن به بهشت همه حق و صدق است و قیامت قائم نشود مگر بر بدن آدمیان چنانکه در صحیح مسلم می آید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا تقوم الساعة الا علی شئ او الناس یعنی قیامت قائم نشود مگر بر بدن آدمیان یعنی تا نیکیان در میان باشند حق تعالی قیامت را تا نگردد و در حدیث دیگر فرمود که قیامت واقع نشود تا آن زمان که یک کس باشد در زمین که الله الله گوید اما چون زمانه باخر رسد و فساد در زمین ظاهر گردد فرمان حق تعالی در رسد با سرافیل که ای سرافیل صورت دردم اسرافیل صورت در دفع و بهشت در ملکوت اقتدر زمین لرزیدن گیر و چنانکه حق تعالی از ان حال خبر داده است قوله تعالی و یوم یفحق الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض زلزله در زمین اقتدر شیر و بنده از شیر دادن باز ماند همه بار و داران یکیار بار به بند و آدمیان همچو مستان بیفتند و حال آنکه ایشان مستان نباشند لیکن از بهیست قیامت و سختی عذاب خداوند آن چنان کردند حق تعالی در کلام مجید خود از ان حال خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الناس اتقوا ذلکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم الی قوله و لکن عذاب الله شدید و این نفع اول باشد و اسرافیل سه کرات صورت در مد یک نفع اول الفتحه انقرع خوانند و دوم را نفعه الصعق خوانند و سیم را نفعه البعث خوانند چون نفعه دوم در مد همه جا نوزان بمیرند چون نفعه سیم دارد و مد همه یکبار زنده شوند و صحیحین می آید روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ما بین النخعتین ادبوعن یعنی میان دو نفعه چیل باشد یعنی نفعه که بمیرند و نفعه که زنده شوند چیل باشد اما تحقیق معلوم نمی شود که مراد رسول علیه السلام چیل سال بوده یا چیل روز یا غیر آن اما بعضی بر آنند که چیل سال باشد و چون حق تعالی خواهد که خلایق را زنده گرداند فرمان دهد تا ابری بر آید و چیل شاخه روز باران بار و دوران چیل شان روز آبی می آید از آسمان مانند منی مردان چنانکه از مشرق تا مغرب دوازده ارض بالای آب باشد آن آب با خاک همچون شود و باز حق تعالی صورت خلایق را پدید گرداند و جسم و جسد جمله را تمام گرداند چنانکه بوده آن گاه جمله ارواح را در شاخهای صورت در آزند و صورت را هفت شاخ باشد چون اسرافیل صورت در مد ارواح جمله یکیار در بر و ابدان شوند و هر روح بقالب خود فرو آید و از فرشتگان اول چهار ملک مقرب را زنده گرداند یعنی جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را علیهم السلام و از آدمیان اول حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم زنده گرداند و آن چنان باشد که جبرئیل را بهنقاد و برافزشته بود و دیگر بدینا فرستد و چهار چیز با ایشان باشد براق و حله و کمر و تاج جبرئیل با آن فرشتگان بدینا فرود آیند و دنیا قاع مصعفت شده بیج جانی در دنیا بلندی و پستی نمائند همه با من گشته جبرئیل مدینه و روضه رسول علیه السلام را بنیاد گوید بار خدایا و اناتری که روضه حبیب زراعی یا هم فرمان رسد که ای جبرئیل او را بخوان تا ترا جواب دهد جبرئیل او را بنیاد بخواند یا سید قاب قوسین یا حبیب الله یا خلیل الله بهم نام که بخواند جواب نشود

چون گوید یا شفیع المذنبین حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم جواب دهد جبرئیل بسر و خطه طیبیه حضرت نبی علیه السلام
آید و گوید قد یا رسول الله بر نیزای رسول خدای رسول علیه السلام چون آواز جبرئیل بشنود باز نشیند خاک از روی و رو
خود بینشانند گوید یا جبرئیل امروز چه روز است جبرئیل گوید یوم المحسنه و الذمات و یوم الفضیحه و یوم القیامه رسول
علیه السلام چون نام قیامت بشنود گوید یا جبرئیل حق تعالی با امت من چه کرد حال عامیان است من کجا رسید جبرئیل
گوید یا رسول الله بنور حق سبحانه و تعالی ایچکس را از آدمیان زنده نگردانیده فرمود که اول تو بحساب گاه آئی تا باست تو
چنان معامله کنم که تو را حق باشی رسول علیه السلام حضرت حق تعالی را شکر کند حمد و پرورش تاج بر سر بند کمر شفاعت در بند
بر براق عزت سوار شود بمهر صاف حاضر آید آنگاه خلایق را زنده گرداند چون سر از گور برآورد اول اهتمام ایشان کن باشد
که بمهر منی خود نظر کنند تا ببینند که سفید روی برانگیخته شده اند یا سیاه روی نموده اند آنگاه آسمانها را زمینند پاره پاره شده که
اذا السماء انفطرت ستارها را بینند فرو ریخته که واذا الکواکب انتثرت دریاها در جوش آمده و در یکدیگر کشاده و بنظر
یک دریا گشته و اذا البحار مجرئت کوهها را نیز بر کنده شده و در پراپران گشته که واذا البحال سیرت عصره عدل نظام
شده هول و بیاست قیامت همه جای رسیده حسرت و ندامت بالا گرفته خلایق را در قیامت در عرصه عرصات نجاه موقت
بایستاند در هر موقف هزار سال ایشان را باز دارند عورت هر بیجا مبر را نصب کنند است هر سخیبی در پای علم اوج می شود آنگاه فرمان شود
تا همه انبیایا باستان خود پای علم حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم حاضر شوند این است آنچه رسول علیه السلام فرموده آدم و من
دو نه سخت لوائی علم رسول ما را علیه السلام لواء الحمد خوانند آنگاه ناچار پرازان شود بعضی را تاسه بدست راست و دهند و بعضی را
بدست چپ هر کسی کرد از خود را بیند در نامه نبشته آنچه کرده باشد و در دنیا همه یاد ایشان و دهند تا سه فری از افراد خطاب میرسد که ای سرپر
ضایع کرده نام بخوان دای جوان بیباک نام بخوان ای عالم بی عمل نام بخوان ای زاهد ناپا راسا نام بخوان ای سرپوشیده
روی بنا حرم نموده نام بخوان ای نمازها از وقت برده نام بخوان ای پدر و مادر از زده نام بخوان ای حق شرع فرود گذارنده نام بخوان
افراء کتابک کفی بنفسک لیوم علیک حسلیبا ای بنده نام خود بخوان بنده است نفس تو امر و ناز روی حساب تو یعنی
حساب خود و خود کن گواهی خود و خود قاضی خود و خویش حکم خود و کن تیزان عدل بیاورند و آن میزان بیزان خلایق نماز و اوزن
یومئذ الحق اعمال بندگان بسجده و مقدار طاعت و معصیت بنده را معلوم گردانند یعنی میزان که نشایسته آن باشد خلاف مختصر
را ایشان وزن اعمال را مکنزاند و را مالی میگوید شعر و حق وزن اعمال و جوری به علم متن الصراط بل اهتدائی و همه را
بر صراط گذر فرمایند هر کس درین عالم بر صراط مستقیم راست ایستاده بود باسانی گذرد و هر کس بر صراط راست نایستاده بر صراط
راه نیاید و بدو نوح افتد نموده باشد معیت ای که در دنیا زرقتی بر صراط مستقیم بود قیامت بر صراط جائی تشویش است و بیم
همه را بر صراط بدارند و پیر سندانها بر چکرده باشند حقیقت صدق از صادقان طلب کنند و هر انبیا را نصیحت کنند و صراط را کاغذ
از شمشیر بران ترو از شب تاریکتر و از موسی بار کثیر و از انش سوزان تر بود اما بر مؤمنان نه چنین بود بلکه در حدیث آمده است
که پهنای صراط بر اوای بود یعنی از برای مؤمنان و بهشت را نیز و یک گردانند از برای متقیان که و اذلفت اللجنة للمتقین
و دوزخ را ظاهراً و حاضر گردانند از برای گمراهان و نافرمانان که و بنزبت البحر للظالمین و ان و مؤمن و کافر از یکدیگر جدا شوند

قوله تعالى واستلزو اليوم اهما المجرمون واین بر سر دوازه باشند زهی مضیحت و رسوائی زهی مصورت و صلابت در آن وقت که این نداد در سر زهی عجز و بیچاره گی بنگارن زهی خواری و گونا زهی نافرمانان در آن حال که این خطاب بشنوند که بجا شد یای مجرمان از مطیعان گروهی را با لطف و ذوال بیست میبند و گردی را با سلاسل و اغلال بدوزخ اندازند فرمان حضرت لایزال در رسد که ای ملایکه دوزخ را بر عرصات حاضر گردانید قوله تعالى و حی یومئذ بیجها نخریومئذ الایه و تفسیر و سبطی آورد و معنی این آیت این حدیث را که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود دوزخ را بقصد انحرار عرصات هر چهار ازانان بقصد انحرار فرشته میکشند و می آورند هنوز میان دوزخ و اهل عرصات دو سیست سالد راه مانده باشد که چنان بقدر که صد سیست اند نیز از نقطه نبوت بدوزخ و از آنوقت و هر یک گویند نفسی نفسی خدا یا نفس ما را سالم دارد آن حال از اهل عرصات بیچکس ستاده نماند الا صاحب بهره یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که ایستاده باشد و عرصا بدست گرفته و طلیسان شفاعت بر دوش دوزخ را بنیدی می آید بر چوش و خروجش و از خشم بر خور می جوشد قوله تعالى اذا داءتهم من مکان بعید سمعوا لها نقیظا و ذفیرا و قوله تعالى و هی نفور

بکاد نمیزمن الغیظ چون حضرت نبی صلی الله علیه و سلم دوزخ را بنید بآن صلابت می آید پیش دوزخ باز و خطاب حضرت عزت در رسد که ای دوزخ حبیب ما را مطیع و فرمان بردار باش چون سید عالم علیه السلام نزدیک دوزخ رسد بانگ بر دوزخ زند که ای دوزخ ساکن باش دوزخ ساکن شود و گوید یا رسول الله مرا با تو چکار است و حال آنکه حق تعالی حرام گردانیده بر من گوشت ترا و در آن حال انبیاء معظم در سلوان مکرم همه نفسی نفسی گویند و خواجیه علیه السلام امتی امتی گوید ای ماضی پچاره وقتی که اغیار با کمال نبوت حال ایشان چنین باشد هیچ دانی که حال ما عاصیان جنس را بر روزگار چگونه خواهد بود

روزیت و زفر و پرده و شوق و غنا	ما قل چرا ساز و امروز کار فرما	قاضی خدای باشد روح الیقین	بی زشتن تعصب فی نسیل بی محابا
فدا که خلق عالم از خاک سر بر دارند	بینی بهی با بنای پر و پل و ادبیت	خلقان جهان گر نیا ز نیست قیامت	از آب چشم ایشان گردوزین چو دریا
از حسرت و دامن و ز طعنه و ملامت	در عمر و قیامت حسن گرفته بالا	ما دزد و گریزان از پیش فرقه یقین	مهر را در آنجا ز جان شده تبرا

قوله تعالى یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و یدینه روز قیامت روزیست که مرد از برادر خود و برادر از پدر و مادر و پدر بگریزد و دشمن از دشمن بگریزد و پسر از پسر بگریزد ای برادر یا دشمن از آن ساعت که ترا در موقف حساب بدارند و یک یک گناه ترا باروی تو آزند قوله تعالى یوم یفر المرء من الناس لوب العالمین و اگر منکر نشوی دست و پای تو بر تو گواهی دهند قوله تعالى الیوم یختم علی افواههم و تکلمنا لایدیریم و قشعده ارجلهم و ما کانوا یکسبون امروز کاری کن که فردا دست و پای تو بر تو گواهی دهند فردا کاری کن امروز که فردا بی دست و قدم نمیدهد و بر تو گواهی دهد و زدن دل و راستی خواهد بود و او مظلومان از ظلمان بستانند تا گو سفند شاخ آورده بر گو سفند بی شاخ چیفت کرده باشد آژامکافات خواهد بود آنگاه سایه حیوانات که غیر از تنگنای آدمیان و پریان و دیوان باشند و آنچه خداوند تعالی خواسته باشد که ماند فرمان شود که خاک شود بهیچیکار خاک نشوند آدمی کافر چون آن حال مشا به کند آرزو برود که خاک شود که آنگاه پاک شود قوله تعالی و یقول الکافر یا لیتنی کنت توابا و تفسیر مدارک و غیر آن از تعابیری آر که این سخن دلمان روز را بلیس گوید یعنی چون عرو صلوه آدم و آد میمان دلمان روز مشا به کند گوید یا لیتنی کنت توابا ای کاشکی من نیز از خاک بودی و گفتی آنا خیر منه تا بودی که امروز این عرو و کرامت یافتی

در بعضی از تفاسیری آرد که کافری بوزن نام او نواب و عمر خود در کفر بسر برده بود و آخر عمر ایمان یافت فدای قیامت که او را بهشت می برند کافران چون آن محفل مشاهده کنند بحال وی آرزو برند و گویند یا لیتنی کنت ترابا و کافرا اینجا هم جسم او باشد و رتقا سیر می آید که هرگز آن نامه بدست راست دهند حساب وی آسان باشد و گویند که تعالی فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسبا یا یسبیل الله و حساب سیر را در مدارک بعضی اعمال تفسیر کرده اند یعنی اعمال بنده را بروی عمرش کنند اما با وی مناقشه نکنند قول دیگر آنست که حساب سیر کن باشد که بدیها را در گذرانند و نیکیها را قبول گردانند شیخ علاء الدین مروزی رح در تفسیر خود می آرد که فدای قیامت نامه اعمال بنده را بدست وی دهند و در بهر نامه خود یک نیکی نه بیند و بخداوند اگر این گناهان کرده ام اما بعضیهای بجا است نیز حاضر شده ام و نیکیها نیز کرده ام و هر چه بدی می بینم در نامه خود حلیت و حجت زمان رسد که ای بنده این بدیهای تست که بر یک روی نامه نبشته اند نیکیهای ترا بر طرف دیگر نبشته اند تو بدیهای خود را بخوان تا بدانی که چه کرده بنده آغاز کند و بلند بخواند فرمان رسد که ای بنده هسته خوان تا همسایگان تو نشنوند و دیگران برگناه تو اطلاع نیابند بنده بچاره نامه خود را خواند گیر و بگریه که رسد بنده را که این ساعت از وی در وجود آمده چون تمام بخواند سر خجالت و پیش آفتاب فر و سر خجالت در پیش آفتاب بود در پیش پاک که اگر گناه نبشتد شرمساری هست بنده ترسان گرد و دل بر عذاب بنده فرمان رسد که بنده من قد غفرت لك بیا مرزیم گناهان ترا و هر چه کرده از تو عفو کردم ای بنده و نیکیهای خود را بخوان بنده آغاز کند و آهسته میخواند فرمان شود که ای بنده بلند بخوان تا همسایگان تو نشنوند که چه نیکیها از تو در وجود آمده بنده نامه حسنات خود بلند بخواند خطاب حضرت عزت در رسد که قد قبلت منك ای بنده من همه را از تو قبول کردم بفضل من بهشت روا میسبیک مناقشه کند با وی در حساب عذاب کرده شود چنانکه در صحیحین بر روایت مادر مؤمنان عائشه صدیقه رضی الله عنها می آید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من نوقش الحساب عذب و در صحیح بخاری می آید نیز بر روایت عائشه رضی الله عنها از رسول علیه السلام که فرمود لیس احد یحاسب لاهلک یعنی نیست هیچکس که با وی حساب کند الا آنکه هلاک کرده شود و در صحیح مسلم می آید بر روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیس احد یحاسب لاهلک یعنی نیست هیچکس که با وی حساب کند الا آنکه هلاک کرده شود و در صحیح مسلم می آید بر روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود یدخل الجنة من امنی سبعون الفا بغیر حساب یعنی از امت من هفتاد هزار بهشت در آیند بخیاب و در تفسیر حقایق می آید از ابو حفص حاکم که گفت هر کس داند که وی مبعوث و محاسب خواهد بود و از معاصی باز نایستد بدستیک او خبر داد از سر خود که ایمان ندارد و بهشت و حساب الهی حساب قیامت را بر ما آسان گردان

فصل پنجم در ایمان آوردن بر تقدیر نیکی بدی که از خداوند است عز و جل

بدانکه معنی تقدیر آفرینست یعنی گردوی و با و داری که نیک و بد همه آفریده خداوند است و هر چه آفرید بعد از حکمت آن سرید از رنج و راحت و بیماری و تندرستی و توانگری و درویشی و غنای و جمل همه بعد از آفرید و ظلم خود از وی ممکن نیست که ظلم آن باشد که در ملک غیر تصرف کند و با وی مالک دیگر محال باشد و بندگان و اعمال ایشان را خداوند آفریده و قوله تعالی و الله خلقکم و ما تعلمون جز او

آفریننده دیگر نیست و اگر همه ائمه باطل که همه خلائق جمع شوند و خواهند که یک کس یا فرزند هرگز نتوانند و اگر کس چیزی را ایشان بر باید نتواند که آن چیز از وی باز نماند طالب مطلوب هر دو ضعیفند قوله تعالی ان الذین تذعنون من دون الله

لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلم اهل الذباب شیئا لایستغفرون و منه ضعف الطالب و الطالب و جهل و عجز ایشان و ائمه باطل ایشان را درین بیت و انمود تا عالمیان بدانند که قادر مطلق و آفریدگار بحق حضرت جلال خداوند و ریح مسلم می آید بر ولایت سید بن ابی وقاص یعنی الله عزه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود اعلوا فکل میسر لما خلق یعنی عمل کنید که هر کس را از برای هر چه آفریده اند آن کار بروی آسان کرده اند یعنی هر کرا نیکی بخت تقدیر کرده شده رفتن راه بهشت و کار اهل سعادت بروی آسان کرده شده و هر کرا بد بختی تقدیر کرده اند کار اهل بد بختی و رفتن راه دوزخ بروی آسان کرده اند پس هر کرا توفیق طاعت و خیرات و اوقات اهل سعادت و بهشت و هر کرا بد و باز گذارند از شستن نماز و بیست و شقاوت و بیست و صحیحین می آید بروایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ یک نیست از شما الا آنکه تقدیر شده جائی باش وی از دوزخ یا از بهشت یاران گفتند یا رسول الله اعتماد کنیم بر آنچه تقدیر شده رسول علیه السلام فرمود عمل کنید که هر کس اهل سعادت است عمل اهل سعادت بروی آسان کرده اند و هر کس اهل شقاوت است عمل اهل شقاوت بروی آسان کرده اند رسول علیه السلام این بیت بر خواند قوله تعالی فاصبر صاعظ و انقی و صدق بالحسنى قوله للحسنى و تفسیر نوادری آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود و گویند بدان خدای که جز او خدای دیگر نیست کس باشد از شما که عمل میکند بعمل اهل بهشت تا نماند میان او و میان بهشت مگر یک ذراع تقدیر ازل بروی بهشت گیر تا عمل کند که آن عمل اهل دوزخ باشد تا در آید در دوزخ بشوئیم و گویند بدان خدای که جز او خدای دیگر نیست کس باشد از شما که عمل میکند بعمل اهل دوزخ تا نماند میان او و میان دوزخ الا یک ذراع پس تقدیر خدا بروی پیشی گیر و پس عمل کند که آن عمل اهل بهشت باشد تا بسبب آن بهشت در آید تا بدانی که کار ازل دارد و نه عمل کار خالق دارد و مخلوق پس ای برادر جای آن دارد که ما شب و روز از گریه و زاری نیایم که نمیدانیم که عاقبت کار ما چه خواهد بود و این جاست که پیغمبر است خواجه عبد الله انصاری رح گفته است همه کس از روز آخری ترسند و من از روز اول می ترسم تا آن روز تقدیر چگونه در پیش من است پیش از من تو برنج جانها کشیده اند و طغرائی نیک سختی و نیک بد اختری بدای بسازا بد نیکی کار که ختم عمر وی بر شقاوت خواهد بود و ای بسا فاسق خراب روزگار که عاقبت وی بسعادت خواهد بود و قطع

ایمین مشکوکه که بر مردان مودرا | او بر نکلان باوید پیمایریده اند |
نویسد هم مباحث که زندان داده نوش | ناگه یک خروش بمنزل رسیده اند | قال النبی علیه السلام انما الاعمال بالخواص یعنی بهشت

و جز این نیست که کارها مستعجله باختر است ابو ذر ع را زوی رح میگوید که آن روز که حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه و سلم را ظاهر گردانید و جبرئیل علیه السلام وحی بوی آورد و در همه دنیا اهل ایمان بسی تن نمی رسیدند و آن روز که رسول علیه السلام از دنیا سفر کرد صد هزار و چهار صد هزار عالم از وی مانده بودند که حدیث و علم روایت کردند تا بدانی که آخر کارها مستعجله میباشد و در آن فاسق خواب روزگار کش که تو نمیدانی که آخر کار وی چگونه خواهد بود و با ع

در چشم تو این دو آن ضعیف است و تو بیست | در باطن او خدا میباید چیست

حکایت سفیان ثوری طیب الله روح میگوید یکس باشد که در بنگه پیش بت روی بر زمین می نهید و در عاقبت او دوست

حق خواهد شد یعنی درازل چون حکم وی بسعادت رفته روزی بود که فضل ربانی و تائید آسمانی در رسد و پیش از مرگ اگر چه یک ساعت باشد نیم نفحات الطاف خود بمشام جان او رسد تا ز دل شکسته و جان خسته او این نفس بر آید		
باو آمد و بوی زلف جانان آورد	وین عشق کجمن ناشده ماو کرد	ای باد تو بوی آشنائی داری
<p>چون شهسوار هدایت لشکر ضلالت از معرکه اسبیده او منبرم گردانند و سلطان ایمان و توحید در دارالملک دل بیادشاهی بنشیند که اولئک کتب فی قلوبهم الایمان آنها که اصحاب وصول وصالند و باب فضل و لوائذ ایجاد در زیر تبه غیرت متوارس و مستور اند که اولیائی تحت قبائی لایعرفه و غیری ایشان شوریده و حانند و بشوئیده مقاتله دینی و سوسامان و بی پروبالند و روقت بهار در باغهای دمی آئی میوه های ناسیده را می بیتی بعضی ترش و بعضی تلخ بعضی زحمت و بعضی بی مزه چون روزی چسبند بروی بگذاشت بادی چند بهاری بروی فریده آفتاب تابستانی بروی تافت ناگاه دیدی که آن ترشی و تلخی دی برفت زحمتی از وی زایل شده بی مزگی وی بجلالت و شیرینی مبدل شده لذت و راحت در وی پدید آمده و از استرگارا گاهی نیست چروالی ناگاه بود که باو هدایت بران عاصی نراب روزگار و زو آفتاب عنایت بروی تابان تلخی و مصیبت وی بجلالت توبه و طاعت مبدل شود سیات او را بحسنات بدل گردانند که اولئک یدل الله سیاتهم حسنات تا از هر ذره از ذرات وجود وی این آید که</p>		
شعر حال شیدا می شنی که می بینی	بعبادت نشست باروگر	و زندامت زبان توبه نکشاد
بدر سنجیکه کرد توبه چسبان	که نخو اهر شکست باروگر	حکایت در کتابی میدیدم که شیخ ابوسعید قدس سره
معاصر بود با ابوعلی سینا وقت نماز در آمد شیخ فرمود که نماز بگذاریم ابوعلی در جواب شیخ گفت		
ما یمتحن او تو لا کرده	و ز طاعت و مصیبت نبراکو	آه سنا که عنایت تو باشد باشد
شیخ ابوسعید در جواب فرمود رباعی	ای هیچ نکرده نیک و بد با کرده	و آنگه بخلص خود تنگ کرده
ناکرده چو کرده کرده چون نا کرده	حکایت نقل است که بعد از وفات صدیق عمر رضی الله عنه خلقه وی یعنی خاتون او را بصفه خود در آورد بعد از آنکه او را بخانه خود آورد و گفت ای فلان بدان و آگاه باش که از برای بوی نفس بنگ خود در نیاورده ام بلکه مقصود آنست که مانند گانی روز صدیق را امیدیدیم اما نه زندگانی شب وی خبر نداریم ما را آگاه کن که زندگانی وی شب چگونه بود تا اقتدا بوی کنیم گفت من صفت آن تمام نتوانم گفت اما از آن جمله یکی با تو بگویم بدانکه صدیق اکبر رضی الله عنه چون نماز خفتن در سجده بگذارد وی و بخانه آمدی در گوشه خانه بنشیند و سرش بجنب تفکر فرو بردی هم بران حال می بودی تا سحرگاه چون سحرگاه شدی سر بر آوردی و آبی بکردی بوی جگر سوخته محمد را بگفتی چنانکه هر کس بدر خانه ما بگذشتی پنداشتی که در خانه ما جگر را کش نهاده اند ای درویش صدیق اکبر که خیر است بود زندگانی وی چنین بوده و از خوف حق و بی نیازی خداوند جلای کباب بوده من تو با این نوع معامله بگریه و زاری سزاوارتریم درم چه خورم و چه پوشم عمر پایان رسید حرص مرده ریگ بیابان نرسد فرو در داور سرتا که بیابان رسید عمره وین حرص مرده ریگ بیابان نرسد چه چون میدانی که نتر لگه تو گوست چرا چشم دلت از دیدن خط کار آخرت کور است ای بیچاره سرگردان روی بطاعت کن و بداده حق قناعت کن تا کی در طلب پیش و بی از کار سازی مرگ غافل و بیخبر	
قناعت کن بقرص جز بترک نان گندم کن	ریاضت کش درین عالم دران عالم تم کن	چو پیلوی بنی به خاک می پوشی کفن بروی

بر و خواجسته تبارک از جامه بجناب قائم کن نقلت که شیخ جنید بغدادی رحمه الله وقتی که از دنیا سفر میکرد اضطراب بسیاری نمود کار بجائی رسید که مریدان تبریزند گفتند ای شیخ ما را امید خلاص برکت شفاعت تو بود این چندین اضطراب نصیبت دلهای را شکستی شیخ چشم بکشا دو گفت ای یاران من بهقاد سالطاعت و شیخی خود را برین درگاه بمولی آویخته می نموند بادی نیازی و زان گشته و آنرا در اینتر از آورده اند نه لکم باور دست یابا و قبول لحظه بر کند شیخ گفت الله و جان من تسلیم کرد غسال در وقت غسل هر چند تکلف کرد که آب چشم شیخ رساند عاجز آمد و نتوانست هالقی آواز داد که ای عسال رحمت خود ده که چشم جنید بیدار حق پیش شده جزید بیدار حق کشاده نشود و فرو رفت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرد بگفتگوی تو خیزم استجوی تو باشم حکایت سری سقوی رح میگوید که معروف کوفی را بعد از وفات دی بخوابیدم که در زیر عرش خدای بود و فرمان حق رسید که ای ملائکه میدارید که این کیمست گفتند خداوندان تو دانا تری ندا آمد که این معروف کوفی است که از شراب محبت ماست گشته بهوش نیامد مگر بدیدار ما خوشا وقت دوستان حق قطع

فی بهشت تو شمر من ساقی فوینا | مراباده چه حاجت بوی تو باشم | حدیث و منه نگویم گل غنچه نویم | جلال و جلاله و ان بسوی تو باشم

و این معنی جز عنایت ازلی و لطف حضرت لم یزلی دست ندید ذلک فضل الله یؤتیته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و تفسیر سورا بادی می آرد که دعوت را عام کرد تا بهمت بخل نبود اما هدایت را خاص گردانید تا لگن سفر نمود که هر گمراهی را بر راهی شایسته بهیشت و دیدار وی نیست و نیست این جمله مگر تقدیری ذلک فقد یرا لعزیز العظیم و صحیح مسلم می آید روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و کتب الله مقادیر الخلاق قبل ان یخلق السموات و الارض فنجسیین الف سنة قال و عرشه علی الماء یعنی تقدیر کرد و حکم کرد و قضا کرد خداوند جل جلاله و قلم را فرمان داد تا نبوشت در لوح محفوظ تقدیر هر یک خلائق را پیش از آفریدن آسمانها و زمین به پنجاه هزار سال و گفت رسول علیه السلام که بود عرش خداوند بر آب و شرح لمعات می آرد از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود این هنگام که حق تعالی خواست که میافریند آب را یا قوت سبز یا فریدان زهر پس نظر کرد و بهیشت بآن یا قوت آن یا قوت از بهیشت نظر حق آب گشت پس باد را میافرید و آب را بر وی باد بداشت پس عرش را بیا فرید و بر وی آب بداشت این است آنچه رسول علیه السلام فرمود و کان عرشه علی الماء و نیز در شرح لمعات که حق تعالی در شرح هر دو و اولو لغات شاد این فقیر است می آرد که اول تحقیق گفته اند ما در آب درین حدیث علم است و الله اعلم بمهراد رسول الله صلی الله علیه و سلم آلهی ختم عمر بر ایمان گردان و از خوف خائنت در وقت رفتن ما را این گردان و بشارت لا تخافوا ولا تحزنوا و ابوا سلا ملائکه بگوین جان برسان آمین رب العالمین

باب سیم در بیان ایمان و درین باب فصل است

فصل اول در شرایط ایمان و در ماهیت ایمان

در کتب عقاید و اصول کلام می آرد که ایمان را پنج شرط است بشرط وجود ایمان و آن اخبار متواتره ثابت است از رسول علیه السلام و بشرط وجوب ایمان و آن عقل و بطنی است بقول جمهور و بشرط صحت بیان و آن تنقل و ادراک است و بشرط قبول بیان و آن قبل الیاس است و بشرط بقای ایمان و آن خلوصان و جهان و ارکان است از منافی ایمان و عبارت دیگر آمده است که ایمان بهیشت

شرط است اول بلوغ و دویم عقل سیم ایمان بنسب چهارم غیب از خدای تعالی دانستن پنجم حلاله با حلال دانستن ششم حرامها را حرام دانستن هفتم از عذاب ترسیدن هشتم برحمت امیدوار بودن نهم امانت و ایمان در رساله مقدمه آورده است که بنیاد ایمان علم یقین است یعنی مؤمن بهار چنان یقین کند که به شکلیک هیچ مشکک در شک نشود و آن مؤمن بهار حدیث ان مؤمن بالله عیان است و ایمان باور داشتن مؤمن بهاست در سنوی آرد که ایمان اقرار بر بانیست و تصدیق بدل بود دانست خداوند تعالی و بصفاست تاثیر که قدرت و بقا و حیوة و علم و سمع و بصر و ارادت و کلام است و بلا لکه وی که ایشان اجسامند ذوا جحه و عمل کننده اند با هر وی و کسب وی که قدیم است و نقدیم و قنا غیر نیست در کلمات و حروف وی و به پینا مبران وی و بکسب آنچه از خداوند آورده اند و بیان که محمد افضل ایشانست و خاتم انبیاست و بر وز قیامت که ابتدای و فتح اول صوز خواهد بود و انتهای وی استقر اهل بهشت در بهشت و درآمدن اهل دوزخ در دوزخ و مقدار آن روز پنجاه هزار سال خواهد بود از ایام دنیا قوله تعالی یوم کان مقداره خمسین الف سنة الا یوم و مر آن روز را نامهاست مناسب احوال که در وی خواهد بود و یوم القیمة از برای قیام قیامت که بر در وی یوم الدین از برای جزا و در وی یوم الفصل از برای جدا کردن میان مطیع و عاصی در وی یوم الجمع از برای اجتماع اولین و آخرین در وی یوم المحسنة از برای نیکو کاران که جزا نیکو زیادت نموده و حسرت بدانچه چار بدی کردیم و آما میگیریم از برایان پروزا آخر آنست که اقرار کنی و اعتراف آودی که آن روز انتهای دنیا خواهد بود و ابتدای آخرت و بیان اقرار از راه یکبار و ث عالم پس کسی که گوید و دنیا قدیم است کافر و دوسل این شش چیز که مؤمن بهاست ارکان ایمان آمد و مرایان را شش بسیار است که بآن کمال ایمان است و عدد در حدیث افضلها قول لا اله الا الله واد منها اما طه الاذی عن الطریق دلالت بر کثرت میکند بر حصه و هر کس اقرار کند بزبان با وجود اسکان مؤمن نباشد از برای آنکه ترک بیان از غیر عذر دلالت بر فوات تقدیر میکند انتهی کلام المنور آما جمیل ابوالمعین نسفی رح در تهید خود و امام نورالدین بخاری در کفایه خود و مولانا حسام الدین سنغانی در اصول خود و میگوید ایمان تصدیق محمد رسول الله است در آنچه از خداوند تعالی آورده است و همین قول در کتاب عالم مستعمل از امام عظیم رح مرویست از امام علم الهدی ابو منصور مازنی رح نیز مرویست و اختیار شیخ ابوالحسن و محققان از متکلمان و اشاعره و ثنا فیه بینست و مولانا ناصر الدین نقض ازانی علیه الرحمه و الرضوان و شرح مقاصد میگوید لا تشك ان المقصود من التصديق والتسليم واحد حاصل سخن آنست که ایمان تصدیق بدل است و تصدیق بدل تسلیم است و تسلیم قبول حقیقت است یعنی قبول مؤمن بهار صحایف میگوید ایمان باور داشتن رسول است و در آنچه از خداوند بوی آمده است و در اصول الامشی میگوید ایمان عبارت از تصدیق است و در لغت و مفهوم عند الاطلاق تصدیق محمد رسول الله است بدانچه آورده از خداوند تعالی و نیز در اصول الامشی میگوید عامه اهل سنت و جماعت بر آنند که ایمان اقرار بر زبان و تصدیق بدل است و تصدیق بدل است که باور دارد دل وی زبان ویرا و چاره نیست از اقرار تا اجرائی احکام ایمان کند بروی در کشف الاسرار میگوید ایمان را دو رکن است اقرار بر زبان و تصدیق بدل آنچه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است از خداوند عز و علا در تهید امام ابوالمعین نسفی رح می آرد که هر کس از لفظ اقرار و تصدیق عدول کند تکذیب بین آسمان و زمین کرده باشد امام عظیم ابو حنیفه کوفی رح میگوید ایمان تصدیق بدل است و غیر ازین نیست و اقرار بر زبان دلیلست بروی و رکن نیست و این قول ابوالحسن اشعری و ابوالحسن فضل بنی و جماعت از متکلمان است و قول امام ابو منصور مازنی رح همینست و حجت

حجت ایشان آنست که محل چیزی محل ضد و نیست و ضد ایمان کفر است و رکن کفر بدل بس رکن ایمان نیز بدل باشد و تحریر الفاظ بعضی میگوید از تصدیق بدل تصدیق لغوی مراد است و نه تصدیق منطقی خواه موافق باشد خواه مباش زیرا که قرآن بدین ناطق است و قرآن عامه قرآناً عربی است نه قرآناً منطقیاً و عقیده بخارج آورده است یکی از شرایط ایمان باور داشتن است م خداوند را و احلاها بس خداوند را بحلال اعتقاد کردن و حرامهای خداوند را بحرام اعتقاد کردن و تفسیر حقایق می آرد و از امام سفیان ثوری طیب اندر روایت که ایمان اقرار و تصدیق و عمل و اتباع سنت است تمام نشود ایمان مگر با اینها در فرایض الاسلام می آرد که ایمان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله است و باور داشتن معنی وی و معنی این کلمه آنست که خداوند یکی است و محمد رسول و لیست در احصار البانی و تحریر الفاظ بعضی میگوید که ایمان قبول حجتها است و تحقیق الایمان پس تسلیم میگوید یا ان تسلیم است مگر آنکه بنده دانست و مبر و سلم ایمان نیست و میر علم تسلیم میباید تا ایمان باشد سیرا بد علیه الرحمه میگوید یا ان قبول حجتها و انکار باطلها است اما قول جبهو آنست که انکار باطلها از برای توضیح و روشنی توان گفت نه از برای وجوب زیرا که انکار باطل در قبول حق داخل است و لازم نیست مثلاً شخصی میگوید در وقت نماز روی قبله که در وقت بمشرق کردن شرط است معلوم میشود که از برای توضیح و روشنی میگوید نه بر سبیل وجوب زیرا که هرگاه که روی قبله آورد پشت بمشرق خواهد شد و این معنی لازم نیست و در رساله مقدمه می آرد که ایمان اقرار بنده است بر زبان بحقیقت مؤمن بها و بدل مرین جمله را بحقیقت تصدیق کردن است یعنی راست گویی داشتن است یعنی باور داشتن و گردیدن است یعنی اعتراف آوردن و قبول کردن است یعنی حق داشتن مؤمن بها را چنانچه حق دانسته است یعنی بحقیقت مؤمن بها فرو آمدن و دل بران نهادن است چنان فرود آمدنی که از دل و زبان و سایر اعضا بیچ و جدا و وجه بیچ عناد و استکبار و گردن کشی نیاید و این که در معنی ایمان اگر کتب سلف و خلف درین کتاب آورده شده است حاصل معنی هم بیک اصل باز میگوید و آن آنست که ایمان قبول حجتهاست و معنی همه همین است و پس اختلاف در الفاظ و عبارات نیست الا در معنی همه موافق اند و اختلاف نیست قطعه همان یارست اگر کسر کوه پوشد همان نورست اگر صدمه افروزد همان بجزست اگر صدمه نام دارد مسمی کی شود از اتم معدود و حکایت در روضه الخلد می آرد که عربی و عجمی و تونکی و هندوی و یکدیگر همراه شدند چون گرسنه شدند نقدی در میان آوردند عرب گفت خبز میباید تا او یک گفت نان میباید بزرگ گفت آنک میباید بپزند و گفت روی میباید خلاص ظاهر شدند شخصی که زبان همه مبد آنست درم برد و نان آورد و خلاص از میان برخاست و همه گفتند مقصود ما این بود و ضعیف درین معنی گوید شعیر

خیز و نان و آنک روی یکی است	ما و آنک سو پائی میسریم	ازین همه مقصود شئی واحد است	از عرب گویش نومی یا از جسم
از خلاص لفظ سرگردان مشو	ز آنکه در معنی نباشد پیش و کم	اما اسلام دکان ایمان است تقریر نیست میان ایمان و	

اسلام یعنی ایمان و اسلام شرعی یکی است و متغایران نیستند سوال چون ایمان و اسلام شرعی یک چیز است پس حدیث ان تو من بالله چرا جبریل اسلام را جدا سوال کرد و گفت اخبرنی عن الاسلام و رسول علیه السلام در جواب فرمود که ان تشهدان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله الی آخره و بعد از ان سوال کرد که اخبرنی عن الایمان و رسول علیه السلام در جواب فرمود ان تو من بالله الی آخره جواب میگویم آنجا که جبریل علیه السلام سوال کرد که اخبرنی عن الاسلام اعمال مضممت یعنی عن اعمال الاسلام لا جرم رسول علیه السلام فرمود که گواهی دادنت یگانه گلی خداوند در است

محمد علیه السلام و پایی داشتن نماز و دادن زکوة و صوم رمضان و گذاردن حج اسلام و اینها اعمال اسلام است و آنجا که از ایمان سوال کرد و فرمود که باور داشتن است مؤمن بهار پس معلوم شد که ایمان و اسلام شرعی متغایران نه اند بلکه یک شی واحد است بسی بدو اسم و را اصول الاشی و عامه کتب کلامی می آرد که ایمان کم و زیادت نمی شود زیرا که ایمان افزار و تصدیق است و اقرار و تصدیق احتمال زیادت و نقصان ندارد و در فقه اکبر امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح می آرد که ایمان اهل آسمان و زمین یکبیت و لکن بعضی متفاضل اند در اعمال از بعضی در عامه کتب کلامی می گوید ایمان مخلوق است زیرا که ایمان اقرار و تصدیق است و اقرار و تصدیق فعل بنده است و بنده با همه فعال خود مخلوق است اما هدایت و توفیق از خدا و هدایت و آن نا مخلوق است سوال ایمان تقلیدی درست است یا بی جواب ایمان تقلیدی درست است اما بنده تبرک استدلال عاصمی می شود یعنی بنا داشتن دلایل مسایل توجیه آقا تقلید و نوع است تقلید صحیح و تقلید فاسد تقلید صحیح آنست که کلمه میگوید و اعتقاد دارد و بحدانیت لیکن معنی اول نمیداند و تقلید فاسد آنست که کلمه میگوید و چون از وی سوال میکنند که این کلمه از برای چه میگوئی گوید این کلمه امر دمان میگویند من نیز میگویم و لیکن بنیدانم که تقصیر از گفتن این کلمه حیثیت این تقلید فاسد بود و ایمان وی درست نبود سوال ایمان اجمالی درست است یا بی جواب ایمان اجمالی درست است همچنانکه ایمان تفصیلی درست است و ایمان اجمالی آنست که گوئی قبول کردم دین مسلمانی و آنچه در دینست بپذیرم از کفر و کافری و هر چه در دینست و ایمان تفصیلی آنست که بگوئی بخداوند تعالی و بفرشتگان وی و بکتابهای وی و بپیغمبران وی و ببرد و قیامت و با آنچه تقدیر نیکی و بدی همه از خدای است غرض جل سوال چون پرسند که تو در ایمانی یا ایمان درست جواب گوئی که من با ایمانم و ایمان با من است و ایمان صفت من است و من مؤمنم سوال چون پرسند که از کی بازمسلمانی جواب گوئی که از روز شنباء و میثاق آن عهد است که خداوند تعالی جانها را بیا فرید و خطاب کرد که السمت بر بکم گفتند بلی التور و در گار ماے و خاتم و رازق مانی سوال چون پرسند که ایمان را چند درست جواب گوئی که چهار دشنودن و فهم کردن و قبول کردن و عمل کردن سوال چون پرسند که ایمان بر چند نوع است جواب گوئی که پنج نوع است ایمان متبوع و آن ایمان کودکان است به تبعیت پدر و مادر یا به تبعیت دار و ایمان معصوم و آن ایمان نخمس بران است و ایمان مقبول و آن ایمان مومنان است و ایمان موقوف و آن ایمان منافقان است و ایمان مردود و آن ایمان بایس است چون ایمان فرعون و این مسئله در رساله فرائض المکلفین مذکور است سوال چون پرسند که اصل ایمان چیست و سرایان چیست و تن ایمان چیست و دل ایمان چیست و نور ایمان چیست و تاریکی ایمان چیست و تنگی ایمان چیست و حلاوت ایمان چیست و حکم ایمان چیست و شریعت ایمان چیست و بزرگی ایمان چیست و پوستان ایمان چیست و میوه ایمان چیست و تخم ایمان چیست و برگ ایمان چیست و مغز ایمان چیست و بیخ ایمان چیست و وطن ایمان چیست جواب گوئی که اصل ایمان عنایت حق است و سرایان کلمه طیب است و تن ایمان بیخ نماز است و دل ایمان قرآن است و نور ایمان راست گفتن است و تاریکی ایمان دروغ گفتن است و تنگی ایمان بی نماز بودن است و حلاوت ایمان پاک بودن است و حکم ایمان در میان خوف و رجاء بودن است و شریعت ایمان حلال و حرام دانستن است و بزرگی ایمان ذکر خدای تعالی بسیار گفتن است و پوستان ایمان شرمست و میوه ایمان روزه است و تخم ایمان علم است و برگ ایمان تقوی است و مغز ایمان دعا است و بیخ ایمان اخلاص است و وطن ایمان دل مومنان است و در کتب تذکیر می آرند که این رجال صحابه

کردن از رسول و رسول ۴ ایشان را این جواب فرمود و الله اعلم البی بیه التوفیق ایمان و کفر با یکدیگر جمع نمیشود و ایمان برین راست و کفر

فصل دهم در بیان آنکه کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شود

بدانکه باتفاق ائمه کلام و علمای اهل اسلام و فقهاء احکام کفر و ایمان با یکدیگر جمع نمی شوند زیرا که محال است که بنده در یک حال هم مؤمن باشد و هم کافر و ایمان خدا را بچشم اندازد اما اگر کسی را اقرار زبان باشد و لیکن تصدیق دل نبود منافق بود یعنی کافر باشد نیز و یک خداوند و مؤمن نیز و یک خلق چون احوال دل وی ندانند و اگر تصدیق دل باشد و اقرار زبان فی مؤمن بود و خداوند این نزدیک مشکلان است اما نزدیک فتنه بی اقرار خداوند مؤمن نبود و کافر بود و نیز و یک خلق چون معلوم نبود تصدیق و اگر اقرار و تصدیق هر دو باشد و دل بر ایمان و ملوکشته اما از دل یا از زبان یا از تن یا از چشم یا از ابرویا از روی یا از بازو یا از باقی تن غیریتی یا دوستی یا قوی یا فعلی یا حرکتی یا اشارتی یا مشابیهتی آید باختیار که آن کفر بود باتفاق یا خدا داشت یا کم داشت یا استهزا یا استخفاف یکی از مؤمن به اجمال یا تفصیلا کافر شود و در واقع فایده من کفر بلسانه طایع و قلبه مطمئن بایمان فحوا کافر و لا ینفعه منافق قلبه از برای آنکه ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق دل بودی کفر با ایمان جمع نشد و کفر با ایمان جمع نمی شود و اگر ایمان تصدیق دل بودی منافق آن کفر است از وی بیامی چو میاد معلوم شد که تصدیق بنده بدل نبوده و اگر بوده تصدیق بدل شده و یا خود بیچ نماده و یا بجای که ایمان می باید آورد نماده تا این از وی آمده که منافق ایمان با تصدیق بنده بدل جمع نشود و با تصدیق دل جمع شود و از برای نیست که سلف رضوان الله علیهم جمیع گفته اند ایمان تصدیق بنده است بدل نه تصدیق دل که اگر ایمان تصدیق دل بودی کفر با ایمان جمع نشد و کفر با ایمان جمع نمی شود که در عالمی از کفر و معاصی را محو گرداند و در کفر حیا را از ایمان و عمل صالح را محو گرداند تا اگر بنده را اقرار و تصدیق بوده باشد و او بر موجب آن هفتاد سال ناز کرده بود و در روز ماه رمضان داشته باشد و زکوة و عشر و صدقه داده باشد و حج کرده و زیارت مدینه و بیت المقدس کرده و سالها مجاور کعبه بوده و غزو جهاد کرده و قرآن و تورات و انجیل و زبور خوانده و یاد گرفته و تفسیر اینها دانسته و علم و حدیث و اصول فقه و کلام معلوم کرده و مذکور و اعظم بوده و در سبقت گفته و مسین ایمان و تسلیم بوده و فتوی جواب کرده و محدث و معلم و شیخ الاسلام بوده و محنت و آفر معروف و نامی منکر بوده و بزرگ امام و صوفی و پیشوا بوده و خطیب و قاضی بوده و در اصول و فروع دین تفسیفات کرده و صاحب الدهر و قائم اللیل بوده و از نعمات و مباحات دنیوی محبت بوده و بقدر کفایت ادنی از جاه و قوت قناعت کرده و صاحب چل و ریاضت بوده و از ارباب دنیا ملوک سلاطین را نزد خود نگذاشته و خود بنزد ایشان نرفته و از ایشان چیزی نسته فی الجمله هیچ یک از معاصی و منہیات شرعی نکرده و هیچ یک از طاعات و محبوبات شرعی نماده تا نکرده اما در همه عمر یکبار حق متفق علیه را انکار کرده بزبان یا بعضی از اعضا یا با تصدیق نموده بدل و یا دل را از تصدیق کردن خالی داشته و یا یکبار یکبار طعن متفق علیه را تسلیم کرده و یا بیایتی اعضا انکار و در آن نکرده بدل و یا دل را از انکار و در آن خالی داشته و یکبار یکبار دشنام و قذف و غیبت امر یک غلام محسن را یا مکنبر محسن را گفتن روا داشته اگر چه خود هرگز نگفته و یا گفته و آنرا بنده داشته و یا دل از بدو داشت آن حال داشت یا یکبار یکبار دروغ یا یک غیبت بی اجازت شرع گفته و یا شتم و

و اگر از بند داشته و یا دل از بند داشت آن خالی داشته و یا گفتن آن روا داشته اگر چه خود هرگز نکرده و یا یکبار یک گشت نماز فرض نما کردن و او داشته یا بند داشته یا یک بار یک غلام مکلف یا یک کبوتر مکلف را بی عذری نماز ناکردن روا داشته اگر چه خود هرگز یک گشت نماز نافه فوت نکرده یا یکبار یک طبا پنجه بر مسلمانی یا بر غلامی یا بر کتیرکی یا بر کوکی بی اجازت شرع زدن روا داشته اگر چه خود هرگز نکرده و زوده و یا یکبار یک حبیه یا نیم لقمه از اموال مسلمانان بی اجازت شرع منصرف شدن روا داشته یا از بند داشته یا دل از بند داشته اگر چه خود هرگز منصرف نشده و یا یکبار یک نظر بشهوت بی اجازت شرع در روی عورت بیگانه و یا صبی کردن روا داشته یا دل از بند داشت آن خالی داشته اگر چه خود هرگز نکرده و شکر سینه و هم برین جمله از دنیا رفته شرعاً کافر رفته و هر که در شرع کافرست خداوند نمومن نیست این روایت در قاضی خاست و بر او باشد لعنت خدای تعالی و فرشتگان و همه آدمیان که خداوند تعالی فرموده و در قرآن ان الذین کفروا ما توانوا هم کفارا و لکن علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و او جاوید و روزی باشد که خالد بن ولید و آن همه اعمال وی ضبط کرد و در کتب کفر با ایمان فقط ضبط علامه او در آخرت از جمله خاسران و زیانکاران باشد که و هو فی الاخرة من الخاسرین چون او کافر شد و ظلم کرد که بران اصرار نموده باشد خداوند تعالی آمرزنده او و نه نیز راه نماید او را راسه الایاره و در حق قول تعالی ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا یرحمهم طریقا الاطریق جهنم خالدا فیها ابدا و هست این عذاب کردن بر خداوند تعالی آسان که و کان ذلک علی الله یسیرا و اگر باشد او را آنچه در زمین است و مانند آن یا آن و ادعای که همه ابدل و قدیر و دهر تا خوشترین را بآن باز خرد از عذاب روز قیامت پندیر نماید و او مراد بود عذاب روانک قول تعالی ان الذین کفروا و الاوان لهم صافی الا دس جمیعاً و مثل معه لیفتد و لیه من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم و لایم عذاب لیم و او باشد نیز زور از زخم خنده گان نزدیک خداوند تعالی قول تعالی ان تشرالد اب عند الله الذین کفروا و فهم لایؤمنون و اگر باقرار و تصدیق بوده باشد و مدت هفتاد و سال نماز نکرده و روزه نداشته و حج و جهاد نکرده و زکوة و صدقه نداده و قرآن نخوانده و زنا و لواط و زوی کرده و غر خورده و مال ربوا و طعام حرام خورده و چنگ و رباب و دف و طبل و بر لب زده و آواز آنها شنوده و غنا و سرود گفته و رقص و بازی کرده و مسجد مدینه و خالقاه خواب کرده و خواب آساخته و میخانه عمارت کرده و ظلم و قدیری کرده و اموال مسلمانان بناحق گرفته و خانه های ایشان غارت کرده و خونهای ایشان ریخته بناحق و زنی فرزند ایشان با سبیری برده و کار و خدمت فرموده فی الجمله هیچ یک از اطاعات و محبوبات شرعی نکرده و هیچ یک از منهیات و معاصی از صغایر و کبایر نمانده تا نکرده اما از کفر و شرک و کفر و نفاق تمام و کمال مبرا بوده چنانکه دوزخ ازینها از وی در وجود نیامده و هیچ نوعی از انواع هیچ یک از اعمال اسلام بر وجه استکبار و استخفاف ترک نکرده و هیچ یک از معاصی بر وجه عناد و تمیزه و سبک داشت و کم داشت نکرده و هم برین جمله از دنیا رفته شرعاً و ی مؤمن رفته خداوند آمرزنده آن جمله گناهان اوست و مرور جای تو میردی نیست زیرا که وعده خداوند تعالی حق است قول تعالی قل یا عباد الله الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و باشد که سیئات و رجسنا ت بدل گردانند فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات و او را بر آرند و ریشست و جنتان او مراد باشد که الذین امنوا بایلتها و کانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم و از واجبه مستحق و چون اقرار و تصدیق کمال حاصل شود نباید که بنده ازین سخننا دلیر شود و نافرمانی کند و دست از اعمال

صالحه باز دار و بمعاصی مشغول شود که در کون هر محصیت و در ناکردن هر طاعت مخالفتیست با خداوند تعالی و با جماعت
 انبیاء و فرشتگان و با همه عالمان و عابدان و با جمیع نادانان و صالحان و موافقینست روشن با ابلیس و دیوان و جمیع کافران
 و ظالمان و با همه فاسقان و عاصیان و نیز بسبب هر ناکردن مأموریه و کردن هر منهی عنه مصطفی را صلی الله علیه و سلم الهی و
 نجالتی خواهد بود که از برای آن عذری باید خواست و ابلیس را با شیاطین که دشمنی او با بنی آدم ظاهراًست که آنکه کم عدد و
 مبین شدیدی و مغاخرت خواهد بود پس نشود از مؤمنان که مخالفت کنند خدا را با رسولان و موافقت کنند ابلیس را با دیوان و گوشه
 کنند در مخالفت سید رسولان و شادای بدترین و دشمنان و نیز همانا از برای اینست که بسبب هر نافرمانی نقطه سیاه بر دل می نشیند
 که جز توبه و ترک زل زدوده نشود که رسول علیه السلام فرمود ان العبد اذا اذنب كانت نقطة سوداء في قلبه فان تاب
 صقل قلبه فان زاد نرادت حتى تسود قلبه یعنی بدستیکه بند چون گناهی کند نقطه سیاه بر دل وی افتد اگر بعد از آن
 گناه توبه کند آن نقطه زدوده شود و دل وی روشن گردد و اگر گناه زیادت میکند و اصرار می نماید بر گناه سیاهی دل وی زیادت
 می شود تا تمام دل وی سیاه شود لغو باشد و علامت سیاهی دل آن بود که اگر گناه کوفته نشود و نیز طاعت انداخته قدری نبود و
 نصیحت مرا و اسوئند را و این معنی او را بگافری کشد چنانکه ویرا خبر توبه پس بنده مومن باید که از گناه پر خد باشد و از دوستی
 دنیا که سر همه خطاهاست که حب الدنیا و انس کل خطیئة اجتناب نماید و تمیقات دنیوی مشغول گردد و پیوسته پاسبانی
 دین و ایمان خود مشغول می باشد که دوستی دنیا و مال و جاه خراب کننده و خورنده ایمان و دین است چنانکه رسول علیه السلام فرمود
 لیا یلتکم بعدی دنیا تا کل ایمانکم کما تا کل النارا لحطب یعنی سیاه بشما بعد از من دنیائی که بخورد ایمان شما را همچون
 میخورد آتش بهیرم را و نیز باید که فرمان برداری نفس خود هم نکند و از عداوة اعداء عد و ک نفسک التی بین جبهیک با خبر
 باشد و آیت ان النفس الامارة بالسوء را فراموش نکند و بسبب با خداوند تعالی مخالفت نکند و نیز باید که از متابعت
 و فرمانبرداری بیشتر از خطایق اجتناب نماید تا بضلالت و گمراهی و کافی گرفتار نگردد و قوله تعالی وان نطعم اکثر من فی
 الارض یصلوک عن سبیل الله و نیز باید که ادب نگذارد و دلییری نماید که بی نیاز نیست جگرهای صدیقان از سبب
 خون گشته حرکایت و تذکره الاولیایم آورد که امام سفیان ثوری طیب الله روحه بیمار شد بیماری آخر خلیفه روزگار طیب نصرانی
 پیش وی فرستاد تا علاج وی کند اصحاب گفتند یا امام مسلمانان قاروره توبه طیب عرض کنیم سفیان گفت از دوست بدتر من گله
 کردن شرط بندی نباشد پنهان از وی قاروره او بر طیب عرض کرد و طیب را بخاطر گرفت این قاروره هر ویست که از خوف
 حق جگر وی خون گشته و از مثانه وی بیرون می آید این می تواند بود مگر از سفیان ثوری با ثابت بناتی و بی که در وحی چنین مردان
 باشند آن دین جز حق نباشد در حال کله شهادت بگفت و مسلمان شد خبر خلیفه رسید بگفت گفت من پیدا شدم که طیب
 تر و بیمار فرستادم ندانستم که بیمار تر و طیب تر شادم حکایت در بحر القلایدمی آورد که سفیان ثوری طیب الله روحه هنوز جوان بود
 که پشت وی کور شده بود از وی سوال کردند از آن حال گفت سر استاد را شاگردی کردم در علم هر یک علامه روزگار خود بودند و
 در وقت مردن هر استاد بی ایمان از دنیا بیرون رفتند من آن حال مشاهده کردم از سبب بیعت من با آنکست اما در اوقات
 می آورد که سفیان گفت مدت پنجاه و پنج سال استادی را شاگردی کردم که هرگز از وی ترک دلی ندیدم و اسلام و قتی که از دنیا سفر

سید بر سر بالین وی بود چشم بکشاود گفت ای سفیان می بینی که با ما چه میرو گفت می استاد بزرگوار کیف نجاتی حال خود
چگونه می بینی گفت ما را سیر اندازد و گاه و غمی پذیرد که رو که ما را نمی نشانی بعد از آن مصحفی طلب کرد و دست بر مصحف نهاد و گفت
فما گواه باشید که او ازین مصحف و از آنچه درین مصحف است بیزار شد و دین جهودی اختیار کرد این گفت و جان بداد یفعل الله
مایشاء و یحکم صایرید طایفه بندی چنان کند که او پسندد و ندانم تا باین زندگانی عاقبت چه خواهد بود حکایت مالک بنابر
گفت پیش ازین روز گاری بر گناهای خود میگرفتیم اکنون که گناه و معصیت حشرت باشد این گرسین زاری کردن بر بقای
اسلام است که باین زبست اسلام باقی ماندیانی مگر بفضل حق با خایان بچاره را دستگیری کند رباعی

ای وصف تو بسته حد گو یابی ما | حیران شده در صنع تو یابی ما | خاکیم ز بیم تشریف شدیم | یارب سنگربا دیبانی ما

چون گناه رفت و دم ندیدم بر سر حلقه بر آستان محبت زن بعز نشستم که این بندگان عظیم امید و اریست آخر بنوازد که دم بصحرای
وجود نیامده بودی که ما رخم تایی بر تو کشیده بودیم که التابیون العابدون کار از عطا و قبول کشاید خاطر خوش دار که قبول کننده
است تایی را که قدم بر بساط تو نهاده است و قوالی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلمکم تفلحون عزیزین حق تعالی ناله و
زاری گنا بکاران را دوست میدارد که مگر شکست و نفع کاری برکیده حضرت او ناله گنا بکاران را از تسبیح فرشتگان دوست تر
میدارد که ان المذنبین احب الی الله من تتبیعهم المقربین ابلیس بطاعت خود موجب شد و گفت من طاعت کردم
نشدید که من بعثت کردم که گفت زلت کردم خطاب مذکر من در گذاشتم بجایان نمود که معصیت با عذر بهتر از طاعت با عجب
ای بنده من چندین سال دم محبت مازدی و جوانی در عبودیت ما بسر بردی چه گمان می بری که هیچ تراضی کردیم و جزائی
نیکیهای تو جزو زسانیم فی مکافات شما که نه کنیم سگ پس روی و متابعت دوستان ما کرد و کار و ادب و لایا خود فرمودیم
قوله تعالی سیقولون لثلة سرابهم کلهم الی قوله و ناصفهم کلهم مؤمن که سر بر آستان ما نهاد و اراضی کی گذارم
فر و بر آستان عبادت که سر نهاده امی که لطف دوست بر دیش برادر و نکشود در بعضی تعاسیری کرد چون اصحاب کعبه بگریختند
و بطلب حق بیرون رفتند و آن شبان نیز با ایشان موافقت کردند شبان نیز از پس ایشان میرفت ایشان شبان را گفتند
این سگ را سنگ بر سر زن تابا زد و در جواب ایشان گفت این سگ مدتی ملازم در من بوده و سر بر آستان من نهاده من شرم
میدارم که سنگ بر سر وی زنم و او را باز گردانم شما او را بزنید باز گردانید آید و دیش خوش باش که ازین سخن بوی امید و ارمی پیدوی
که مخلوق شرم میدارد که سگی را که چند روزی سر بر آستان او نهاده از پیش خود براند او که اکرم الماکرین و ارحم الراحمین است از کرم وی
نشود که بنده را که مدتی عمر خود در بندگی او گذرانیده و سر ارادت بر آستان عبادت نهاده و او را پاک یاک و کرده اند و راه خود براند و از حرم
خود محروم گرداند نفع و زاری هم بدرگاه او باید بود

سرافرازیم اگر پرسنده بجستی	و گرنه از گنه سر بریاریم	که بکشاید در یاکیزد به بند	بیاتاهم برین در گره بزاریم
ای برادر صدیقی نه باری متابعت صدیقی کن حکایت مظلومه	صفا را نقش میکند اندام صفا	خدا یا کجی آنی و بر برانی	بجز فضلت درد بیکر نداریم
اوستادی نمیدارد که در چوین آینه	اوستادی نمیدارد که در وقت معنوی	تا بهر نقشی که صحن باشد اندر صحن	یعنی اندر نیمه دیگر جاندری روی
ای برادر خوشیت با صفا دان همچنان	هم بسقت بیک عالم هم پیا دوتی	باری از آن نیمه نقش توانی شدن	چهدان کن تا مگر آن نیمه دیگر نشوی

ابن حجرست مخلصان که بر مفسدان رحمت فرمای و آبروی صدیقان که بر او دین صدق روزی گردان

باب چهارم در مذہب سنت و جماعت و دین باب فضیلت

فصل اول در اجرا کسان که بجهت سنت و جماعت باشند و تعریف مذہب سنت و جماعت و بیان عقاید صحیح اهل حق

بدانکه بجهت سنت و جماعت بودن را فرود ثواب بسیارست چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که من تمسک بسنن عند فساد حاصتی فله اجر صاته شهید یعنی در وقتی که فساد و در میان خلق ظاهر شود و مبتدعان و مکرهان بسیار شوند هر کس چنگ در سنت من زند و بر مذہب سنن و جماعت باشد فرود ثواب صد شهید در دیوان عل او نویسند و بر وایت دیگر آمده است که او را فرود هزار شهید بود و در ترجمه عقاید امام ناصر الدین ابو القاسم سمرقندی رح می آرد که هر کس اجماع امت را خلاف نکند و نگا داشت نیکو است را نگا دارد هر جا که باشد بگذرد از صراط چون برق چنده و در قیامت روی وی چون ماه شب چارده تابد پس ای برادر بر تو باد که درین تاریکی آخر الزمان دین خود را از هوا بدست نگا داری که مبتدعان و مکرهان بسیار شده اند و بدعتها آشکارا شده و ناز و کار و هوا پریشان با سنیان و پاک ندیمان بر آمیخته اند از صحبت ایشان پر خذر باش تا ترائیز گمراه و بیراه سازند و مشکوٰۃ مصباح می آید این حدیث بر وایت ابراہیم بن میسرہ قال النبی علیہ السلام من قرص صاحب بدعة فقد اصاب علی ہدم الاسلام یعنی هر کس بزرگ دارد و تعظیم کند اہل بدعت را بدستیکه معکاری کرده باشد و می نموده بر ویران کردن مسلمانان و تحقیق سلسلے می آرد از سہل بن عبد الله شتری رح که گفت هر کس کایان وی صحیح باشد و توحید وی خالص بود باشد که با مبتدعان انس نگیرد و با ایشان نہ نشیند و طعام ایشان نخورد و از نفس خود عداوت بر ایشان ظاہر گرداند و هر کس در روی مبتدعی خندد و یا با وی می نشست که خداوند تعالی نور ایمان از دل وی بیرون کشد نمود باشد نقل است که یکی میگفت آہ چکنم چکنم بزرگی بشنید گفت قدم و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم نه پس باید که قدم و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم نهی و چنگ در دامن اہل سنت زنی که فرقه ناجیه ایشانند و رسول علیہ السلام فرمود و مضمون کلام نبوی آنست که زود باشد که است من بعد از من بمقادوس گروہ شوند بقتل دو و اہل بدعت و ضلالت باشند و یک گروہ اہل بجات و دستگاری یاران نفعند یا رسول الله ایشان کیان باشند فرمود که ہنہا کہ بران باشند کہ من و یاران من بر اینیم یعنی اہل سنت و جماعت اکنون مذہب سنت و جماعت را بیان کنیم و کتاب مجمع العلوم امام نجم الدین عمر شنی رح می آرد از امام ابو الحسن علی بن محمد بن حسین حاتم بلخی رح کہ فرمودہ ہمہ مصفتبای خداوند بزرگ و استوار در از ازلی و ابدی تا از جمعی و دشمنی دور باشی و کیفیت عجوبی و مکار و تاز مجتہد مشبہ دور باشی و کار بقضا و مشیت حق و تقدیر وی دان تا از مسترکہ و قدری دور باشی و از جہد بندگی دست عاز تا از جہری دور باشی و ہمہ یاران رسول علیہ السلام را دوست دارد اندر اہل بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم طعن کن تا از خواج دور باشی و ہمہ اہل بیت را دوست دارد اندر یاران طعن کن تا از رافضی دور باشی و ہر جہد کہ یک باشی از خداوند ترس تا از مری دور باشی و ہر جہد بد باشی از خداوند فریباش تا از حروری دور باشی کہ اہل ہمہ مذہب بدین است و بالله عصمتہ و التوفیق و بدانکہ دہ چیز دیگر اعتقاد باید کرد تا تو بجهت سنت و جماعت باشی اول

و حق تعالی اجابت کند دعوات را و اکنه حاجات را و آنچه رسول علیه السلام خبر داد از اثر طاعت و از بیرون آمدن دجال و دانه الاض و یاجوج و ماجوج و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و بر آمدن آفتاب از مغرب همه حق است و چه به صواب کند و خطا کند و رسولان آدمیان فاضله اند از رسولان فرشتگان و رسولان فرشتگان فاضله اند از عوام آدمیان و عوام آدمیان افضل اند از عوام فرشتگان و انشا الله اعلم و علما ماوراء النهر متفق اند بر حقیقت کتاب عقاید امام نجم الدین عمر نسفی رح در ترجمه عقاید امام ناصر الدین سید ابوالقاسم سمرقندی رح میگوید که کرامت اولیای حق است و قتی که خداوند در رسول او را مطیع باشد و صحبت سنیهای رسول علیه السلام کند و اگر بخلاف این بود او ولی رحمن نبود بلکه ولی شیطان بود و دشمن رحمن و اگر از چنین کسانی از خوارق عادات چیزی ظاهر گردد و کمالات را بجای خود و علمای شریعت و انسانی طریقت آرا و اخلاعات اعدا نمایند که کمالات اولیا حکایت و قتی فرعون بنی عن علی علیه السلام بر کنار رود و نیل میرفت هر گاه کمی ایستاد و آب با دمی ایستاد و هر گاه که میرفت آب با او میرفت و خوارق عادات از صحابه کمتر نقل کرده اند و از متاخران اولیا است بیشتر تا آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بوده و این بدان سبب است که ظهور کرامت بقوت صاحب کرامت بود و صحابه را قوت یقین بدرجه کمال بود و بشاید که کرامت حجت نبود و هر کس کمالات اولیا را منکر شود هوادار و گمراه بود و هر کس گوید من دوست خدایم خدا بنا کردن نماز و نوافل و روزه و نیکو و به حبیبیت کردن من مرا بگیرد و از زندقه بدو نه صدیق امر خداوند از حبیب و که مصطفی بود صلی الله علیه و سلم بر تو است از دیگران چون بر خیزد و علامت دوستی فرمان برداریست حکایت در تذکره الاولیای آرد که شیخ جنید بغدادی رح روزی شیطان را بر در مسجد خود دید گفت ای بچاره آدم را سجده نکردی تا ندانده شدی گفت ای جنید روی که چندین هزار سال در حضرت او بر زمین نهاده بودم مرا غیرت آمد که پیش غیر او بر زمین نهم جنید ازین سخن متحیر شد ابهامی بدل شیخ رسانیدند که ای جنید او را بگوی دست محبت ما سبک کن اگر راست میگوید چرا خلاف فرمان دوست کردی دوست چگونه خلاف فرمان دوست کند شیطان این سخن بشنید فریاد بر کرد و که ای جنید مرا سوختی و بگریخت و دیگر از عقاید اهل سنت و جماعت است که سواک کردن و ناخن چیدن و موی لب باز کردن حق دانی و نماز تراویح سنت الهی است و حق است هر کس طعن کند در تراویح رهنی و مبتدع و هوادار و گمراه بود خداوند تعالی دل بندگان خود را میان ریج و راحت میدارد اگر همه محنت دهد دل نپاها شود و اگر همه راحت دهد دل نپاها شود در تنهید او شکور سالمی می آرد که از امام شمس الایمه حلوانی رح سوال کردند از سخن و علم نجوم فرمود که نجوم در آسمان حق است و در زمین منسوخ و عمل او باطل و نجم خطا کار و آنکه فعل و تقدیر از عیسر خداوند بیند کا فر گردد و در کتاب الهام ابو المعین نسفی رح می آرد که جادوئی را حقیقت هست باخبار آمده است که سحر حقیقت است و چشم بدر حقیقت است و زیان دارد و قال النبی علیه السلام ان العین حق قبل عمقا و خصافی و پاک باید داشت که مبتدع را خاطر زوال ایمان بیشتر است حکایت نقل است که چون بنده را اجل فرارسد شیطان بخت و دهر دیو و دیوچه را نامزد کند تا گردن آن بچاره در آید تا بکرایان از وی بزنند و بزد اگر بنده بر مذہب سنت و جماعت بوده باشد حق تعالی بدل هر دیوی ده فرشته بفرستد تا ایمان او را نگاهدارد و تا جان او برضائی حق برآید و ختم او بر سعادت باشد و اگر مبتدع و گمراه باشد خوف و خطر و سرخامت بر شقاوت و باز رفتن ایمان باشد

اللهم اننا نعوذ بك من سوء الخاتمة عند الموت

فصل دوم در وصایای امام اعظم رح مصحح نجوید را

تقل است که چون امام اعظم رح یار شد یاری آخر اصحاب خود را گفت ای یاران و برادران من بدانید که ندب یا بل سنت و جماعت بر
دوازده نوع است یعنی ندب یا بل سنت و جماعت حق بر دوازده خصال است هر کس برین خصال اثنی عشر استقامت نماید از بدعت دور
باشد پس بر شما باد که این خصال را نگاه دارید تا در آئید و شفاعت رسول علیه السلام اول آنکه ایمان را از زبان و تصدیق بدل
است و معرفت بدل و اقرار تنها ایمان نیست که اگر اقرار تنها ایمان بودی منافقان غیر مؤمن بودی و اگر معرفت تنها ایمان بودی چوین
در سبایان مؤمن بودی و ایمان بقدر زیادت و نقصان ندارد و اگر آنکه زیادت یا کم نقصان کفرست و زیادت کفر نقصان ایمان
چگونه روا بود که شخصی واحد مؤمن و کافر باشد رجال واحد و در ایمان شک روا نیست اولئک هم المؤمنون حقاً و اولئک هم
الکافرون حقاً و عامه است محمد صلی الله علیه و سلم از اهل توحید مؤمن و عاصی سبب عصیان کافر نیست و ایمان غیر عمل است
و عمل غیر ایمان بپای آنکه عمل در بعضی اوقات از بنده برگرفته می شود چون نماز و روزه از ناحیض و از نساء و زکوة از قیصر و ایمنان
بر گرفته می شود و نشاید که گویند بر فقیر ایمان نیست و ناحیض و نساء و زکوة را قضا کنند و توان گفت که ایمان را قضا کنند و تقدیر یکی
و دیگری از خداوند است که اگر تقدیر بدی از غیر خداوند انداخته باشد مشرک شود و ویم آنکه اعمال بر قسم است فریضه و فضیلت و مصیبت اما
فریضه بامر خداوند است و بحسب و برضا و بقضا و بقدر و تخلیق و حکم و بعلم و بتوفیق و بدیشتن اوست در لوح محفوظ اما
فضیلت بامر خداوند نیست و لیکن بدیشتن و محبت و برضا و بتوفیق اوست و لیکن بدیشتن اوست در لوح محفوظ و مواخذ
مصیبت بامر خداوند نیست و محبت و برضا و بتوفیق اوست و لیکن بدیشتن اوست و بقضا و بتقدیر و بدیشتن اوست در لوح محفوظ و مواخذ
گذران زیرا که بفعل بنده است سیم آنکه استوار بر عرض یعنی اقبال است از غیر آنکه خدای را بر عرض حاجت باشد و اگر خداوند محتاج
بجنوس و قرار بودی پیش از عرضش کجا بود و تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً چهارم آنکه قرآن کلام خداوند و وحی و تنزیل و
صفت اوست نه خداوند است و نه غیر خداوند است تحقیق بنشین در مصحفها خوانده بر زبانها محفوظ در دلها و لیکن غیر حایل در وی
سپاهی و کاغذ و کتابت و صرف و کلمات و آیات کل آن است قرآن است از برای حاجت بندگان بدان و کلام خداوند غیر
مخلوق است و قایم است بذات وی و معنی او مفهوم باین ایشا هر کس گوید قرآن مخلوق است کافر گردد و پنجم آنکه فضل این است
بعد از پیغمبر علیه السلام ابو بکر است پس عثمان پس علی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین فی حقهم قال الله تعالی
و السابِقون السابِقون اولئک المصطفون و آنکه سبق ایشان است فضل ایشان است و دوستدار ایشان هر مؤمن تقی و مؤمن دار
ایشان هر منافق شنی ششم آنکه بنده با هر فعال خود مخلوق است و اعمال و اقرار و معرفت او همه مخلوق است و چون فاعل
مخلوق است افعال او اولی از مخلوقات باشد هفتم آنکه بیاورد خداوند تعالی و رازق ایشان است قوله تعالی الله الذی خلقکم
ثم ردکم ثم یقیمکم ثم یحییکم و کسب بعلم حلال است و جمع مال از حلال حلال است و جمع مال از حرام حرام است و خلق سه
گروه اند مؤمن مخلص در ایمان خود و کافر منکر در کفر خود و منافق و عاصی در نفاق خود و خداوند تعالی فرض کرد بر مؤمن عمل را و بر
کافر ایمان را و بر منافق اخلاص را قوله تعالی یا ایها الناس عبدوا و ابکرو یا ایها الذین آمنوا اطیعوا یا ایها الکافرون

امنوا وایا ایها المنافقون اخلصوا شهنتکم لکم استطاعت با فعل نه پیش از فعل است و نه بعد از فعل لکن قبل از فعل باشد
بنده بی نیاز باشد از خداوند و وقت فعل داین خلافت قرآن است قوله تعالی و الله الغنی و انما تر القلعه و کبریا فعل باشد محال باشد
حصول فعل بی استطاعت و طاقت بهم آنکه مسیح بر موزه جایزست یقیم رایک شبان روز و مسافر را سه شبانه روز که حدیث چنین
دارد شده و هر کس این را منکر شود خطرات بود که کافر شود که این حدیث قریب است بموت و تر و قصر و افطار ثابت است نفس کلام ربانی
قوله تعالی و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و قوله تعالی فی الا فطار من کان
منکم مریضا و علی سفر فعدا من ایا ما اخر و هم اگر امر کرده خداوند تعالی قلم را باینکه بنویسد قلم گفت ما را خدا بچه نویسم فرمان آمد
که بنویس هر چه را که بودنی است تا در دنیا است قوله تعالی و کل شیء مضطرب فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستطیل یا زهرم اگر عذاب
کاین و بودنی است لا محاله و سوال منکر و غیر حق است که اعاذت بان و اردست و بهشت و دوزخ فانی نشود و قوله تعالی اعدت للمتقین
و قوله تعالی اعدت للکافرین و خداوند تعالی بهشت و دوزخ آفرید برای ثواب و عقاب هر دو باقی مانند دانی نشوند و میران حق
است قوله تعالی و نضع الموائین العسط لیوم القیمة و ما نخوانن حق است قوله تعالی اقراء کتابک کهی بنفسک الیوم علیک
حسیبا و و از و هم آنکه خداوند تعالی نازنده گرداند بعد از مرگ بر انگیزد دور و زری که دراز است از نوز پناه هزار سال باشد از ایام دنیا از برای
ثواب و عقاب و ادای حقوق قوله تعالی فیوم کان مقداره خمسمین الف سنة و قوله تعالی و ان الله یمیت من فی القبور
و دیدار خداوند حق است مر اهل بهشت را بی کیفیت و تشبیه و جهت قوله تعالی و وجوه یومئذ ناضقة الی و هیا ناطقة و شفاعت محمد
صلی الله علیه و سلم حق است مؤمنان را از اهل بهشت و اهل کبیر را و عایشه بعد از خدیجه الکبری رضی الله عنهما افضل زنان عالم است
و او مادر مؤمنان است و پاک از زنا و بری از آنچه را افش خدایم الله تعالی در حق وی گفتند و اهل بهشت جاوید باشد و اهل دوزخ
در دوزخ نیز جاوید باشند قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون این بود و صایای امام عظمی هر کس برین
اعتقاد باشد حق و جماعتی باشد چون برین اعتقاد دیر و از جمله فایزین و رستگاران باشد الهی ما را بر اعتقاد صحیح اهل حق زیان
بران میران و از کافرین است و کافر مردن نگاها در بمنک و وجودک

فصل سیم در معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و این تعلیق با اعتقاد اهل سنت و جماعت دارد

بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی معراج رسول الله صلی الله علیه و سلم در جای یاد کرده یکی در آخر بقره امن الرسول و یم سبحان
الذی اسمی سیم و البصر اذا هو ی اما شنون فنه معراج را دلی باید چون دل ابو بکر صدیق رضی الله عنه تا سماع این کرامت نتواند
کرد و آن عجایب غرائب در روی جائی گیر و دل ابو جبریل سلم معراج را نشاید و دل و جبریل ل بقدر عاست و دل ابو بکر و سنان
است اما اهل بود و لکن معراج مختلف نگردوی گویند خود معراج حاصل نبوده است و ایشان جیبیان و کعبیانند و گروهی گویند معراج
بجواب بوده است و ایشان مستر لیا نه جماعتی گویند معراج بود اما نابت المقدس پیش نبوده بود و ایشان با هلیانند و گروهی گویند
معراج بود و لیکن شب بود و آن شب سی صد سال بود و اهل عالم سی صد سال خفته بمانند و ایشان تشویق اند و شبیهان باز بعضی
میگویند معراج دل و سر محمد را بود و صلی الله علیه و سلم و ایشان با اخصیانند که مذہب سنت و جماعت آنست که معراج حق است

از که تا بیت المقدس تا آسمان دنیا و آسمان دنیا تا باقی اعلی و از افاق اعلی تا بسدره المنتهی و از سدره المنتهی تا بقاب قوسین
 او ادنی به بیداری بتن و جان دول و سر و بعضی از شب بیداری باز آورند و این در قدرت خداوند بدیع و تسخیل نیست بلکه دلائل
 صحت معراج از کتب روشن ترست دلیل اول آنکه نبی گوید محمد علیه السلام شبی از که بیت المقدس رفت تا نگوی که توان رفت یا نه
 بلکه فرمود سبحان الذی سواهی بعد به سبحان مصدر است ای صبح سبحان او صبح تسخیم است هر خداوند را و پاک یا کردن از
 صفات نامزد و بعضی گفته اند سبحان علم تسخیم است همچنانکه عثمان جلست و معنی آنست که پاک است و منزه از همه عیبه و نقصا نهی
 آن خداوند که بر دهنده خود محمد را صلی الله علیه و سلم لیل من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی در شبی از مسجد حرام بودی مسجد
 یعنی مسجد نبی که آن بیت المقدس است و از آنرا قضی خوانند از جهت دوری وی از که و در آن وقت درای وی مسجد دیگر نبود و الله عز و جل
 حوله آنکه بارت گوانیم گرداگرد او را از شهر با چون دمشق و آرمون و فلسطین با بیا و درختها و سیوا و خیر و برکات دین و دنیا و آن
 مسجد بیت المقدس نهاد که آن معبد انبیا و مبطوحی بود و قمر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب علیهم السلام در ولایت لذیه من
 ایتنا تا فرمایم محمد را عجب شب معراج از براق و میت المقدس و احیاء انبیا و ملکوت سموات و باقی بحجاب که نمود بودی آندهو الصمیع
 بدر شکیه خداوند شنو است بمقالت فزیش و انکار ایشان البصیر بینا است اعمال ایشان و عقاب ایشان و عباد عمارت ارتق و
 جان میا شد پس بحکم این آیت ثابت شد که معراج به بیداری بوده نه خواب که اگر خواب بودی هیچکس آنرا انکار نکند و ی که یکبار بر خواب
 دیدن انکار نرشد بلکه میگوید که بیداری بودی بخواب بید که او را با کسانها بر نرسد دلیل اول بحجت معراج این آیت آمده اما دلیل دوم بر
 صحت معراج آنست که حق تعالی فرمود در کلام مجید خود که و لسلیمان الوضح غدا و هاشم و ذو و احسان هر چون روا باشد که
 سلیمان بر مرکب باد اید و یک ماه راه رود و مش با نگاه باز آید چرا و انبیا که نجات صلی الله علیه و سلم بر مرکب اصطی و
 براق اجتنی در شبی تا بقاب قوسین او ادنی برود و باز آید و دلیل سیم آنست که چون در راه است در جاج ممکن است که ابلیس بدین مخلوق
 است در ساخته از شرفی تا مغرب برود و چرا در راه که است محمد را صلی الله علیه و سلم که بهترین موجودات است روا نبود که در شبی با کسانها
 رود و باز آید و دلیل چهارم آنست که معلوم و مفتر را بل عقل است که جادویان در شب از موضع خود بکوه و ماوند روند و باز گردند و جادوی
 کاهن که دیو را بر اوست در شب چندین فرسخ برود و باز آید اینجا براق بهشتی طیارا و حضرت سید خنجر جبریل و میکائیل غائبه و در بنده
 ملک پروردگار اگر در شبی برود و باز آید چه عجب باشد سوال اسری شب برون بود باز ایلا ذکر حکمت چیست جواب اگر ایلا نفرمود
 و اسرے بعد گفتی گمان افتادی که هر شب رسول را علیه السلام معراج بوده ایلا ذکر کرد تا معلوم شود که معراج رسول علیه السلام
 یک شب بوده اما عروج بنفاد و هزار بوده است این روایت در کتاب شرف البنی است سوال در تفسیر درود و تفسیر معنی می آرد که
 حکمت چه بود که رسول علیه السلام را از که بیت المقدس بر چون که شریف ترست جواب آنست که بیت المقدس زمین محشر است
 تا حساب بر امت و می آسان شود و برکت قدم وی سوال حکمت چه بود که رسول را علیه السلام شب معراج بر دهنه و زنبیر دند
 جواب شب بر دهنه تا موافق از منافق جدا شود و صدیق از زندق آشکارا گردد جواب دیگر آنست که شب پرده راز عاشقان است
 مشتاقان این درگاه شب بمقصود رسد جواب دیگر آنست که ملائکه آسمانها ماه آسمان بسیار دیده بودند شاه زمین را بودند که به سینه که
 که روی وی از ماه شب چهارده نیکی تر بود و جواب دیگر آنست که در تفسیر معنی می آرد که حکمت شب برون آن بود که رسول

علیه السلام صاحب لیل بود که قول لیل الاقلیل لا توتره تالی ومن اللیل قهجد به نافله لك وان ناشئة اللیل پس چون خدمت رسول علیه السلام شب بود خلعت اولو معراج اورا نیز شب گردانید سوال حکمت در برین معراج چه بود جواب در کشف و در تفسیر معنی می آرد که حکمت در برین معراج آن بود که اهل تقصیدین شرف مصطفی صلی الله علیه وسلم در روی زمین شناخته بودند و هم ازین در غایت شرف و یرا شناخته بودند حق تعالی خواست که اهل آسمان نیز شرف و یرا بشناسند همچنانکه اهل زمین شناخته بودند تا در عالم هیچ ذی روح نماند الا آنکه شناسد که او حبیب الله است جواب دیگر آنست که حکمت آن بود و الله اعلم که حبیب لیل علیه السلام آیت الکبری فرود آورد و بر رسول علیه السلام خواند و در نزول آیت الکبری بقدر فرشته فرود آمده بودند از بزرگی وی بعد از آن جبرئیل گفت یا محمد از من تو هر کس یکبار آیت الکبری بخواند خداوند عز و جل بفرماید تا بگوئی که کسی حسنت در دیوان وی نویسد یعنی دل مبارک رسول علیه السلام پیدا شد که کاشکی کرسی را بدیدی تا ثواب است او را معلوم شدی بعضی گفته اند بسبب معراج این بوده رسول علیه السلام را بردند تا کرسی را بدید از یک پاره زهر و زهرهنگی وی چند که هفت آسمان هفت زمین و هفت کرسی چون حلقه نو در پیاپی و کرد و برگرد کرسی دید آیت الکبری بخط نور نوشته ده هزار کرسی دید بر کرسی نهاده ده هزار کرسی بر چپ کرسی نهاده ده هزار کرسی از پیش کرسی نهاده ده هزار کرسی از پس کرسی نهاده و بر هر کرسی فرشته ایستاده و آیت الکبری میخواندند و ثواب آن خوانندگان آیت الکبری را بنحی شیشه اندازستان محمد صلی الله علیه وسلم و این روایت در عشرات جمالی آورده است و در اینجا از تفسیری روایت کرده جواب دیگر آنست که چون خدیجه خاتون رضی الله عنها از دنیا سفر کرد و شرکان عرب بعد از وفات او بعد از وفات رسول علیه السلام بها هستند اما تا ابو طالب بر جای بود نمیگذازد که رسول علیه السلام را بیاورند چون ابو طالب فوت یافت مشرکان احساس جفا بنادند و بوجهل گمان جبل بزم کرد و غنچه معتبه جفا بکشاد و هر یک از کفره و فخره دل مبارک رسول علیه السلام به پیش آزار مجروح میکردند تا روزی سیدنا فیصلی الله علیه وسلم بسیار نارسا نگرفتند دل مبارک وی از جفائی شرکان تنگ شد گفت دوستی بایستی که غم خود بادی بگفتی موسی بایستی که غمگسار آمدی یاری بایستی که راحت ما را بر هم آیدی تا ز شام بود روی بخانه انجمنی را در شام صبح سعادت طالع شد در بر و اهلانی بیرون آمد سید عالم صلی الله علیه وسلم را وید رسول علیه السلام او را گفت یا انحنی جهان خواهی گفت هزار جان من فدای چنین جهان بادای صدر سرور و چرا پگاه تر خیر نکردی تا بقدر طاقف تکلفی کردمی گفت یا انحنی از جفائی شرکان و لم چندان پیرانه که یاد طعام را جای مانده خانه خالی کن تا در مقام عبادت شروع کنم را ز و نیاز خود بادوست عرضه دارم اهلانی خانه خالی کرد رسول علیه السلام در حجره المصلی ینا حی ربه خرامید اهلانی با خود گفت که پر دشمن است و خانه امن خالی مباد که دشمنی خبر یابد قصد رسول علیه السلام کند من اشتبتمشیر ابو طالب حایل کنم و پاسانی رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنم و اگر دشمنی قصد کند جان فدای رسول الله صلی الله علیه وسلم کنم شمشیر ابو طالب داشت و گرد سرائی میگردد فرمان حق بفرشته خواب رسید که ای فرشته خواب بر اهل عالم گماز فرشته خواب اهل عالم گمازت فرمان رسید که ازل عالم که بیدار مانده گفت خدا یا تو دانستی که یک پیره زن مانده که پاسانی خبیث تومی کند فرمان آمد که او را نیز در خواب کن فرشته خواب بروی گماشت اهلانی همچنان ایستاده سر بر دیوار نهاد و در خواب شد فرمان آمد که ای حبیب دوست ما! اشتب غمگساری می باید عزیز نگاه مارا از آزاری میاید بروای حبیب و او را ببقا تمام قرب رسان بگوئی تا قدم بر فوق مکنات ببرد کرسی در زیر قدم آ و تا از این بشنوم حاجاتش و انکم مقصودش کفایت کنم اهلانی از خواب

بیدار شد کلامه لا حول بر زبان راند تعجیل سوئی خانه آمد گوش میداشت هیچ آواز نشنید چون بی صبران در خانه دو یکس راند بیدار شود
دل بنالید خواست که فریاد کند تا دوستان جمع شوند و محمد صلی الله علیه و سلم را طلب کنند باقی آواز داد که ای ضعیفه رحمت خود را ده که
آن کس را که تو میطلبی از سدره المنتهی در گذشت سبحان الذی میسر می بعبده لیلاد در کتب حدیث می آرد که در آن شب قرب و
گراست که جبرئیل علیه السلام براق بیار و دو آن براق از اشرسبست تر بود و از حمار بلند تر رسول علیه السلام خواست که سوار شود
براق تندی نمود جبرئیل علیه السلام بانگ بر براق زد که نمی شناسی که کیست بر تو سوار میشود محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است
که بهترین موجودات است چون براق نام محمد علیه السلام شنید از نجالت عرق از وی فرو ریخت رسول علیه السلام از سجد حرام
سوار شد و اکثر اصحاب حدیث بر آنکه از خانه امهانی رسول علیه السلام معراج رفت سوال چون حق تعالی فرمود سبحان الله
اسوای بعبده لیلاد من المسجد الحرام پس چگونه از خانه امهانی رفته باشد جواب که تمام حکم سجد حرام دارم و حق تعالی توفیق
بیان آیت و حدیث درست باشد و اگر چه از خانه امهانی رفته باشد و از خانه امهانی تا مسجد نقی براق بود و از مسجد نقی تا آسمان
دینا معراج بود و آن کرسی بود مانند نبری آرا پایا بود و از آسمان دنیا بر فرشتگان رفت تا آسمان دوم و همچنین تا سدره المنتهی
که مقام جبرئیل است و آنرا سدره المنتهی از برای آن گویند که منتهای سیر ملائکه تا آنجا است از آنجا در تواتر گذشت و از سدره
زرقف سبزی بود یعنی تخت نبری بود و صبح و رسول علیه السلام از آنجا رفت تا آنجا که خداوند تعالی خواسته بود بعضی میگویند تا زیر
عرش رسید در فایق می آرد که رسول علیه السلام در شب معراج تپایه عرش خدا صفا کرد رسول علیه السلام چون از سدره در گذشت
باز نگریست جبرئیل را دید در سدره مانده گفت ای جبرئیل بیشتر آئی بگو که فرمان برداری رسول الله صلی الله علیه و سلم بر لای آسمان
واجب است همچنانکه برای زمین واجب است جبرئیل علیه السلام مقتدر یک بند انگشت بیشتر آمد بر خود بگذاخت گفت یا رسول الله
مراقبت نیست که ازین مقام در تو گذشت **مشت نوحی** اگر یک سر موی بر تو پر م | فروغ تجلی بسوزد پر م

تا ندان بعضیان کس در گروا | که در چنین بیدی پیش رو | بعضی میگویند رسول را علیه السلام تا بالای عرش بردند بعضی
گفته اند از عرش نیز در گذرانیدند سوال چون بالای عرش عدم محض است و رسول الله صلی الله علیه و سلم مخلوق بود و مخلوق
لازم آن چاره نباشد پس مکان رسول الله صلی الله علیه و سلم بر چه بود جواب همچنانکه بالای عرش عدم محض است زیر عالم
نیز عدم محض است و مکان عالم بر عدم است و عالم مخلوق است پس جایز باشد که مکان رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز بر عدم
بوده باشد نکتت از مسجد حرام تا مسجد نقی را اسری گویند و از مسجد نقی تا سدره المنتهی را معراج گویند و از آنجا تا آسمان
را اعراج گویند در حال فرشتگان آسمانها را فرمان شد تا بروخت سدره جمع گشتند چنانکه حق تعالی ازان حال خبر میداد و قوله تعالی
اذ یغشی السدود ما یغشی یعنی پوشید سدره را آنچه پوشید یعنی از ملائکه و آن چنان بود که رسول علیه السلام چون سدره
المنتهی رسید بمقریان که حق تعالی در حق ایشان فرموده است الذین یحلمون العرش ومن حوله عبارت از ایشانست
سه صف اند هر صفی هفتاد هزار فرشته همه ایشان را فرمان شد تا با استقبال حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بدهد و بزرگی
درخت سدره چندان است که اگر سواری بر اسب مضمر جواد بنازد و پانصد سال آنجا بماند و بی پروا نماند رفت از آسمان
وینا تا بر سرش مجموع ملائکه بروخت سدره فرو ریختند و حق تعالی ایشان را بر صورت تلخ زین گردانیده بود تا همه بروخت سدره

جای شده بود این ست آنکه فرمود اذ ابشخی السدره ما یعشقه و درخت سدره درختی است و غایت بنری چون حضرت نبی علیه الصلوة
والسلام را بنزدیک عرش رسانید چنانکه میان وی و میان عرش یک حجاب پیش نموده بود ملک مقرب از پس آن حجاب بیرون
آمد و رسول علیه السلام بروی سلام کرد زیرا که بزرگ تر است که بر خور و تر سلام کند آنگاه آن ملک بانگ نماز آغاز کرد چون گفت
اشهد ان لا اله الا الله خطاب رسید که اشهد ان لا اله الا الله چنان گفت اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی
فرمود صدق عبدی چون بانگ نماز تمام کرد آن فرشته دست رسول علیه السلام گرفت و پیش کرد و جمیع انبیاء و ملائکه اقتدا
بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند و نماز گذاردند با وی سوال چون منتهی سیر ملائکه سدره است که از اینجا نتوانند گذشت پس چگونه
اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کردند و حال آنکه رسول علیه السلام بنزدیک عرش بود جواب میگویم که درین حال حق تعالی
ملائکه را بدان مقام رسانیده باشند یا خود هم از درخت سدره اقتدا بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده باشند و ستیز مر ویست که
در سجده نفسی حضرت رسول عالم صلی الله علیه و سلم از برای انبیاء علیهم السلام امانست که در این هر دو قول صحیح است چون خواهد عالم را
صلی الله علیه و سلم بمقام قرب او ادنی رسانید چنانکه حضرت حق سبحانو تعالی از ان حال خبر داد و قوله تعالی فقتل فی مکان
قاب قوسین او ادنی فرمان رسید که ای محمد ملطف ما بر حمت ما نزد یک ترا کی فقتل فی د فالا کم ام لا د فوالاجسام د نو
الاستماع لا د فوالاجتماع د نو الوصال لا د فوالانصال د فوالانبساط لا د فوالبساط د فوالرحمة لا د فو
المکان و المسافة و تفسیر میگوید بنهر ارباب یوسف خطابت رسید که ادن یا محمد بر حمت و فضل ما نزد یک ترا کی هر بار که
بیشتر آمدی صبح کردی عبارت از قربت آن این آنکه فقتل فی د و از ان سجده این که فقتل فی قوله تعالی فکان قاب قوسین
او ادنی عرب را عادت و رسم بود که چون با یکدیگر دوستی گرفتند می و عهد بستند و می و محرم از دنی و دو مکان بر رسم
هناد چنانکه زه هر دو مکان بهم آید گفتند می هر که دوست تو دوست من و هر که دشمن تو دشمن من بر حکم عادت و رسم عرب
حضرت حق سبحانو تعالی خبر داد که فکان قاب قوسین او ادنی محمد اچیز که امانست بر بالا می آلا می عرش زدیم چهار بالش
و ولنت بقاب قوسین او ادنی نهادیم اکنون هر که دوست تو دوست ما و هر که دشمن تو دشمن ما فرمان رسید که محمد امانت می گوئی
خواجہ علیه الصلوة و السلام گفت لا احصى ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسك بار خدا با طاقت طاق شد
عقل متخیر شد فرمان رسید که ای محمد تو گفتی که انا افصح العرب و اللجم گفت خداوند آن با عرب و عجم نوان گفت بر حضرت
تو کرا زهره و یاری آن باشند فطره از لال افضل جلق جان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید بان شایر کشاد و گفت
الاحتیات لله و الصلوة و الطیبات جواب حضرت حق رسید که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته
در تاج القصص چنین می آید که چون سلام حق بر رسول حق رسید حق تعالی جزا امت و برادر زیر قدم دی حاضر گردانید خواجہ علیه الصلوة
و السلام نظر کرد امت را دید در شرف سلام با خود شریک گردانید و گفت السلام علینا آنگاه با نبیای معظم و رسولان مکرم
حواله کرد که و علی عباد الله الصالحین ملائکه از جلالت آن حال تعجب نمودند و گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمد عبده و رسولہ و بعضی گفته اند این کلمات نیز رسول علیه الصلوة و السلام گفت و این روایت در صحاح است
در ان حال فرمان آمد که ای محمد آنچه تو گفتی و آنچه گفتیم و آنچه فرشتگان گفتند یا دور و یا راه دوری شب معراج با امتان خود بر

تا هر که در نماز این کلمات بگوید هر ثواب و مزد که فرشتگان آسمانها را میدهند آن بنده را اگر است کم فرمان رسید که ای محمد چه میخواهی
 خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام گفت خدایا امتان گناهکار دارم ایشانرا بمن بخش فرمان آمد که یا محمد هفتاد هزار از امت تو بخشیدم
 دیگر چه میخواهی خواجه علیه الصلوٰۃ والسلام گفت امت فرمان رسید که هفتاد هزار دیگر تو بخشیدم دیگر چه میخواهی گفت امت را دو
 روایت میکند که تا به هفتصد بار فرمان میرسد که ای محمد چه میخواهی گفت امت فرمان آمد که چندین میخواهی ای محمد خواجه علیه الصلوٰۃ
 والسلام گفت خداوند بخشنده تویی و خواهنده من هر چه هستند و هر که هستند همه را بمن بخش فرمان آمد که ای محمد اگر همه است
 را مشب تو بخشم رحمت من بیدار کند ما عزت تو بدینا بد اشب یک بخش از امت تو بخشیدم و بخش دیگر از تو نف دادم تا فردا
 قیامت که خلق اولین و آخرین جمله حاضر باشند تو است میخواه و من تو می بخشم تا گناه امت تو میان شفاعت تو و رحمت من آفریده
 شود و همه عالمیان بدانند که نزد حضرت ما چه قرب و چه منزلت است و عزت تو در آن روز ظاهر گردد و دیگر چه فرمود و احوالی عبده
 ما و احوای ای کان ما کان و جری ما جری بود آنچه بود و رفت آنچه رفت بخت وردی که من از عشق تو کردم حاصل پذیر
 دل داند و من دادم و دل پستفان نوری و ابوبکر و اسطی را رحمة الله سوال کردند که آن چه دمی بود گفت ستری که جبرئیل علیه السلام
 را بران اطلاع نیتا و ما چه دانیم علم الهی شیخ ابو سفور ما تزییدی شیگیو بد شرح و بسط آن مشغول نگردد که سر دوستان با پیش
 بگویند و فرمود آنکه او در حجره او بار خواجه این ندانست بد لفظ او را با حدیث بستر سلطان چه کار آما بعضی از علما میگویند هر چند تمام
 آن سر معلوم نباشد اما آنچه بران وقوف افتاده است اگر با دوستان بگویند تا یقین ایشان زیادت گردد شاید شاه مفسران
 عبداللہ بن عباس رضی الله عنہما میگویند آن وحی آن بود که محمد او خلوت طاعت و عبادت کردی اکنون در خلوت است را
 شفاعت کن بعضی میگویند آن وحی آن بود که خداوند تعالی فرمود و رسول علیه السلام میواسطه بشنود که امن الرسول بما
 انزل الیه در مشارق الانوار می آرد که رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی امر او در شب معراج سه هدیه کرامت کرد و عطا داده
 شد م آن پنج نماز و خواتیم البقره یعنی آمن الرسول و انک هر کس بحضرت من آید و گفته باشد لا اله الا الله و باس شرکی نیاید
 باشد غیر ما بسیار م اول سعید بن جبر رحمة الله می گوید آن وحی آن بود که الله عیدک یتیم فاوی تا آخر سوره الم نشرح بعضی میگویند
 آن وحی آن بود که پنج پیغام بر پیشیت درینا تا آنگاه که تو در آئی بعضی میگویند آن وحی آن بود که ای محمد است ترا مال بسیار ندادم
 تا حساب قیامت برایشان دشوار باشد و در از نشان ندادم تا دلها می ایشان سخت نگردد و هر گه مفا جانشان ندادم تا از توبه
 محروم مانند آخر همه امتان ایشان را بیرون آوردم تا در گور بسیار نمانند خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنہا سوال کرد که
 یا رسول الله آن وحی چه بود گفت خداوند سبحان و تعالی فرمود که ای محمد با امتان تو چهار کار کردم که با امتان دیگر نکردم امتان دیگر را
 بر سر آتش فرستادم امت ترا از آتش حجاب فرستم امتان دیگر را زمین فرو برم گناهان امت ترا زمین فرو برم امتان دیگر گناه
 کردند ایشان را بصورت بدل کردم امت ترا گناه بطاعت بدل کردم که فاولئک یدل الله سیئاتهم حسنات امتان دیگر
 را سنگ باران فرستادم امت ترا بر رحمت باران فرستادم بعضی میگویند آن وحی آن بود که خواجه کائنات علیه فضل الصلوات و
 اکمل البیئات از حضرت حق سبحان و تعالی حساب است خواست تا کسی بر گناه است وی اطلاع نیابد فرمان رسید که ای محمد تو میخواهی
 که کسی بر گناه است تو اطلاع نیابد من میخواهم که تو نیز بر گناه است خود اطلاع نیابی ای محمد تو لایق کردم خود عفو کنی و من که

خداوند ملائک کرم خود و جفوکتم ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام گفت خداوند من مرا فرمود که ای محمد اگر نه آنست که من عتاب بادوستان دوست دارم والا هرگز بامت تو شمار نکرو می عمر بن الخطاب رضی الله عنه گفت سوال کردم که رسول الله چه رفت در آن مقام گفت خدای من بامن بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من از ایشان کردار فرودمانی خواهم و ایشان از من روزی فدا بخوانند و بگویم آنکه عزیز کنند و خوار کنند و منم و ایشان عز و ذل از دون من میجویند سیم آنکه من بنام ایشان بیج در که در دوزخ بنیافریدم و ایشان می گویند تا خوشبختی را در دوزخ افکنند عثمان بن عفان رضی الله عنه پرسید که چه رفت در آن مقام یارسول الله فرمود که خدای من بسبب چیز گله کرد از امت من یکی آنکه من روزی ایشان فراموش کنم و ایشان کار من فراموش دیگر و پسند و بگویم آنکه روزی من خورند و شکر کسی دیگر را کنند سیم آنکه من دوست ایشانم و ابله من ایشان و ایشان دوست را می آزارند و من را خوشنود میدارند علی مرتضی رضی الله عنه سوال کرد که چه رفت در آن مقام یارسول الله ۴ گفت چهار حاجت از خدای تعالی بجا آوردم اولی آنکه گفتم آن منازعتها که میان یاران رو در کار من کن فرمود که آن بود که تو خواهی و بگویم گفتم اطفال کاfran را که پیش از بلوغ بمیرند و کار من کن در بهشت خدمتگذاران امت من گردان فرمود که آن بود که تو خواهی سیم گفتم خدایا اگر وقتی در زندگانی از من کسی بگذرد کسی از امت من آزار با ایشان رحمت گردان فرمود که آن بود که تو خواهی چهارم گفتم شما را است بامن گذار فرمود که ای محمد هر چند که تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان منم و هر چند که تو رسول رحیمی اما ارحم الراحمین منم اگر گناهان است خود به منی از ایشان تبرائی بگذار تا مطلع برگناه امتان تو هم من باشم که رحمت من است که گناهان ایشان را فرارسد و لیکن درین حاجت ترا بی نصیب کنم از تو شفاعت و از من رحمت تا گناه است تو میان شفاعت تو و رحمت من آهر زیده گرد و فاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای پدر در آن مقام چه رفت خدای من فرمود که بسبب و بیانه بخوانم تا گناه است ترا بیاورم زم رباعی

ما را سخنی بخش که چون گفته شود / سازیم و را بیانه رحمت خویش

عایشه صدیقہ رضی الله عنها پرسید که چه رفت در آن مقام یارسول الله گفت خدای من گفت بامن که ای محمد با امت تو چهار کار کنیم که با امتان دیگر نکردم اول آنکه امتان دیگر گناه کردند بر ایشان آتش فرستاد و بامت تو ستر فرستیم دوم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را از حال بگردانیدم گناهان امت ترا از حال بگردانیم سیم آنکه امتان دیگر گناه کردند ایشان را به زمین فرو بردم امت ترا بدارم و گناه ایشان زمین فرو بردم چهارم آنکه امتان دیگر را سنگ بپاشیدم امت ترا رحمت بالا رفتم بعضی یاران سوال کردند که یارسول الله چه رفت در آن مقام گفت فاطمه علی عده ما او می فرمود که نه را حاجت بخوانم از خداوند بهر را بداد و بهر را گرامت نا خواسته مراد بداد و بهر را گرامت دیگر امت مراد بداد بعضی میگویند آن وحی آن بود که شاه مردان علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود که از الله تعالی سوال کردم که خداوند چون بندگان تو در بهشت در آیند با ایشان سخن گوئی فرمود که آنکه سخن را هر بنده که در دنیا بامن سخن گفته باشند من و عقی با وی سخن گویم گفت الهی در دنیا با تو که سخن گفته است فرمان آنکه ای محمد هر کس سر سجده نهاده و گفت سبحان ربی الا علی آن بنده بامن سخن میگوید پیر آئینه من با آن بندگان سخن گویم و اوال حکمت چه بود که مشب معراج آتش دوزخ و افراع آن را بر رسول علیه السلام نمودند جواب در تفسیر معنی می آرد که حکمت

آن بود که روز قیامت که در فسخ را به بنیاد از فسخ آن از شفاعت امت مشغول نشود و از برای اینست که چون در فسخ را به حضرت
حاضر گردانند همه انبیاء علیهم السلام نفسی نفسی گویند و خواجه علیه السلام استی مثنی گوید بعد از آن حضرت سید عالم صلی الله علیه
وسلم را فرمان بازگشتن نشاند که معراج با حد نه را اعزاز و اکرام بازگشت در بازگشتن نی حاجت براق بود و بی نفرشتگان و
نه بر فسخ و بی یحیی سدی دیگر زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی در آن حال حبیب خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را
قوی داده بود که هیچ یک از اینها حاجت نبود چنانکه در مرصاد العباد می آرد که چون میرفت محمد بود و چون می آمد رحمت بود که
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین در تفسیر معنی و در زمی آرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم مشر بود که چون یاسین
بهر رسیدیم یوسف را علیه السلام و دیدیم که یک نیمه خوبی با و داده بودند و برادر اگر یک نیمه خوبی و حسن یوسف علیه السلام
داده بودند اما تمام حسن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم داده بودند و این معنی با خبر صحیح ثابت شده سوال
چون تمام حسن حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم بود پس چگونه بود که آواز جمال یوسف علیه السلام بسیار بود
و آواز حسن رسول ما علیه الصلوة و السلام آن همه نبود جواب آنست که کمال حسن مرد در زبان و دل می باشد
و کسی بشیرین زبانی و لطف و خوشی و خلق نیکو و شجاعت و حسن و قوت او صاف کمال با حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم برابر نبوده نه یوسف و نه غیر وی از انبیا علیهم السلام چنانکه در وصف خلد می گوید قطع

مصطفی را به از معجزه بود که بمردم پیس نمود میفرم | بهترین هزار معجزه کس | ادب نیک بود و خلق عظیم
بدانکه هر کس معراج حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم را از که تا بیت المقدس یعنی از مسجد حرام تا مسجد قحطی
منکر شود و اگر در زیر که این مقدار بنص قرآن ثابت است قوله تعالی سبحان الذی اسوی لعبده لیلما من المسجد
الحرام الى المسجد الاقصی لانه و اگر با سمانها و الی ما شاء الله منکر شود و مبتدع و ضائع بود و بداند و این روایت در شرح
امالی است سوال رسول علیه السلام حق تعالی را در شب معراج دیدیانی جواب در خلج و غیر آن آورده که بعضی
گفته اند و بعضی گفته اند دیدن آدور مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنها گفت ندیدم زیرا که اگر دیدی بخودی که با دیدار و دوست
هر گز روا نباشد بعضی گفته اند و الا حوط هو السکوت یعنی احتیاط در آن آنست که خاموش باشی و تفسیر و سبط میگوید
که حضرت سید عالم صلی الله علیه و سلم حق سبحانه و تعالی را دید در بعضی از آن نزلات که او را بود و نیز در وسیط میگوید که
که ابن عباس رضی الله عنها گفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را دید بدیده دل گردانید بصبر بر
در فداوی یا بیافزاید وی را بصری تا بدید پروردگار خود را و بسیاری از صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر آنند که
پیشتر دید در تفسیر معنی می آرد که بختی سر و دل و فدا و دید پروردگار را بلاحد و لا کیف بعضی از ائمه تفسیر و نحو
در معنی این آیه است که گفته اند قوله تعالی لتکین طباقن طبق با چنانکه فزادت ابن کثیر و حمزه و کسانی است خطاب
مر حضرت مصطفی راست صلی الله علیه و سلم و لام لتکین لام قسم باشد یعنی سوگند بشفق و شب و باده ای محمد تو که را کب
خواهی شد بر سوات طباقن طبق ای سماء بعد سماء و در وسیط میگوید یعنی قصد فیها و یجوز آن یک کون
در دجه بعد در دجه و در دجه بعد در دجه فی القربة من الله تعالی و انرفعه در تفسیر معنی می آرد که ابراهیم

خلیل الله علیه السلام در معراج خود فاحشه را بید بروی دعا کرد و پلای دعا می باجا بخت رسید دویم و سیم را دیدیم چنان
دعا کرد و فرمان آمد که ای خلیل دست از بندگان مبادار و دعا کن پلای ایشان و حبیب در شب معراج دعا کرد و نجبات
عاصیان است نادانند که در حبیب از خلیل بالاترست و موسی ۱۴ از براسه قوم آب خواست لقوله تعالی و اذا استسقی
موسی لقومه و عبسی علیه السلام از برای قوم نان خواست لقوله تعالی انزل علینا مائدة من السماء محمد صلی الله
علیه وسلم از برای امت آفرینش خواست لقوله تعالی اغفلانک ربنا تا معلوم نشود که همت وی عالمی نبود و تنیز در تفسیر
منفی می آرد که زهری از انس بن مالک روایت کرد که چاه نماز در شب معراج بر محمد صلی الله علیه وسلم و امت وی فرض
کرده شد بعد از آن پنج نماز باز آورد پس فرمان رسید گویا محل ماییدل القول لدی دان لك بالخمس خمسين یعنی
ای محمد بگذارون پنج نماز ثواب پنجاه نماز ترا و امت ترا اگر است کنم این بود فقه معراج سید المسلمین و قاض النین و شفیع
الندین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم چنین گوید بنده ضعیف عصمه الله من سور الخاتم که بدلیل قطعی ثابت شده
است که در وزخ راهفت درست قوله تعالی لها سبعة ابواب و اخبار صحیح و درست که ششست را ششست درست
و در آیت حتی اذ لجا وها و ففتح ابوابها بعضه از اهل لغت و او و ففتح را او و ثانیه داشته اند گفته اند این و او
و لالت بران میکنند که ششست را ششست درست فی الجمله ششست با هفتت جمع کنی پانزده گردد و فصول
این ششم عقاید نیز پانزده است امیدوار از کرم حضرت پروردگار جل جلاله و عظم ثواب

این که بر کس این فصول را بخواند آنچه از عقاید دران بسته شده است اعتقاد
دارد و بران اعتقاد از دنیا برو و حضرت حق سبحانه و تعالی
سفت در وزخ را بروی وی در بند و ششست در
ششست را بروی بی کشاید اند علی
مایشاء قد بر

الهی بر از محمد و به نیاز محمد که برت محمد صلی الله علیه وسلم رحمت فرمائی

منت الم لا تخفوا و انتشرع فی القسم الاعمال



بسم الله الرحمن الرحيم

قسم دوم از کتاب ریاض الناصحین در فرائض و واجبات که از قبیل اعمال است چون فرائض خمس اسلام که آن را فرض عین میگویند و فرض کفایت که باوای بعضی از ذمه بعضی دیگر ادا شود و واجبات شریعت و اختلاف علما در آن و فرائض خمس معیشت یعنی حفظ حد و الله در طلب و کسب حلال و حفظ حد و الله در منکاحات و در معاملات و در خراج و در عادات که حفظ حد و الله درین پنج نیز از فرائض و واجبات اعمال است و بعضی از آنها فرض است و بعضی واجب چنانکه ذکر هر یک بجایگاه وی بیاید انشاء الله تعالی پس قسم اعمال نیز سهفده اصل آمد اما فرائض خمس اسلام دوروی شش باب است

باب اول در بیان کلمه شهادت و درین باب فصل است

فصل اول در ذکر فرائض اسلام و معنی کلمه شهادت و بیان آن

بدانکه فرائض اسلام پنج است چنانکه در صحیحین می آید بروایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحدا الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان و الحج فقال رجل لابی عمر الحج و صیام رمضان قال لا صیام و رمضان و الحج کذا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی بناکرده شد مسلمان بر پنج چیز اول بر توحید خداوند عز و جل یعنی برگزیدن کلمه شهادت یعنی برگزاین ادن ریگانی خداوند تعالی و بر سالت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی گفتن کلمه طیبیه لا اله الا الله محمد رسول الله و دوم اقامت پنج نماز در شبانه روز یعنی مداومت نمودن بر آن ستیم اوای زکوة که در دن از ذمه در سالی یکبار مال که وجوب تعلق بدان دارد چهارم روزه ماه رمضان داشتن پنجم حج اسلام بجای آوردن کسی را که استطاعت باشد یعنی زاد و راحله با سن راه یعنی نوش و مرکب سوار و اسن راه با نفقه عیال از هنگام رفتن وی تا وقت باز آمدن وی این است آن چیز های که مسلمان بر این است

و مصاح مصاحج و در لغات مشارق می آرد که مروی از ابن عمر رضی الله عنهما سوال کرد الحج و صیام رمضان گفت این عمر رضی الله عنهما لاصحاب ما رمضان و الحج گفت لی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم صیام رمضان را بر حج مقدم یابد که و پس بچنان مدار هر خانه که هست بر پنج چیز میباشد یعنی بر چهار دیوار و سقف و خانه بی پنج چیز خانه نمی باشد و نمی تواند بود و همچنین میناسے خانه مسلمان بی پنج چیز است یعنی این پنج چیز را جمع کردند و مسلمان نام نهادند تا هر کس این پنج کار کند و بحقیقت آن عزت را نماید و عقاب دار و مسلمان کامل باشد

قطع نماز و روزه و حج و کفاره

ان انا لفتن کلمه شهادت در همه عمر یکبار فریضه است و بار هائے دیگر گفتن سفت است تا اگر بنده عاقل باشد یکبار این کلمه را بگوید و شراعی قبول کند و دیگر در همه عمر کس از وی این کلمه نشنود چون بپیر و شرفا و مسلمان مرده باشد و اگر چه در وقت مردن نیز کلمه شهادت از وی نشنود بشرط آنکه از وی کفری در وجود نیامده باشد قولاً و فعلاً و حساباً علی الله تعالی و مضمون کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله آنست که خداوند یکبیت و محمد رسول فرستاده و بیت بحق و معنی کلمه شهادت آنست که گواهی میدهم بدستی و راستی و راستی نشان اینست که نسبت هیچ خداوندی موجود مگر خدای معبود بلکه نیست هیچ موجود با وجود واجب الوجود که جمله موجودات با وجود او معدوم اند و جو حقیقی و پیراست که از اول و آخر مبراست و منزوا از پرستش و پروردگار آفرینش و موصوف بصفات کمال و منزه از نقصان و زوال و عالم بحکایت و جزئیات عالم و واقف اسرار وجود و عدم تبارک و تعالی و تقدس و تعظم و کلمه ان مخففه در اصل شمله است و ضمیر نشان در وی مخدوف است و تقدیر کلام چنین است که الشهد انه لا اله الا الله یعنی گواهی میدهم بدست و راستی که خداوند یکبیت و گواهی میدهم بدستی که نشان اینست که محمد فرستاده خداوند است بسوی بندگان نام حبیب خود را با نام خود قرین کرد تا عالمیان بداند که هر کس گوید لا اله الا الله بی گفتن و باوردن شستن محمد رسول الله از وی قبول نمکند و فرو کمال محمد خدا نیست بی حامد ثناء نماز و تر و نیست بی دعای قوت و در مشکوٰۃ مصاحج می آید بروایت ابو سهره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود لا ایمان بضع و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و ادانها ما طلة الا ذی عن الطریق و الحیاء شعبه من الایمان یعنی درخت ایمان را بنهاد و ششاد اند ۳ فضل آن شعبات لا اله الا الله گفتن است و ادانے آن دور کردن اذی از طریق یعنی دور کردن سنگ کلنج و خار و خشاک از راه یعنی بنده من را زیادت از بقا و خصال خیر است که کل آنها از علامت ایمان و اریست و بضع از سه تاده میباشد و اصل بضع قطع است و بضع از چیزی پاره بود از آن چیز بعضی علمای اسلام متبع کتب حدیث کرده اند و احصاء این خصال کرده اند بقا و معرفت خصلت برآمده اعلامی آن گفتن کلمه طیبه لا اله الا الله و ادانے آن دور کردن سنگ و کلنج از راه و بعضی گفته اند از این عدد کثرت مراد است نه حصر بر عدد و معین اهل تحقیق میگویند دنیا و عقبی خار و خشاک این راه است تا سالک راه را از آن پاک سازد و عالم بمنزل تواند رسید زیرا که تا غیر را در باطن جایست سر توحید بر لوح دل نقش پذیرد و میت تا نشنوی از عشق که فاخلع نعلیک از دوست نیابی نه سلام نه علیک و وقت آمد که خار و خشاک غیر را از راه برداری قوله تعالی فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی در ظاهر امر نخلع نعلیک بود و در باطن امر بطرح کونین کلک علیک و بال اطرع و افرع فرو ماسوای حق همه

بی کن بر تنگ لاکه تا جهان صافی شود سلطان الامر را به کطاب تا در بند آید خاک مست در دام مست عارف را نازل تا بادی یک	کلام مست اکن قدم از خود برگرفت و بحق رسید و	از تو تا حق یکقدم اندر میان نهیشت
تا از خود فانی نگردی بحق فانی نشوی رب با س	عشق که ملک و چونم اندر گریخت	تا کرد مرا بهی پر کرد و دوست
اجزای وجود منی دست گرفت	تا بیست زمین بر تنی میساخت	حقیقت توحید اینجا رخ نماید فروزین پیش ولی بود مهر اندیشه
اکثرین همه لاکه الامر است چه هر که در عشق نیک و بد گفت تو حال این طایفه را چه دانی آدم هنوز میان مک و طایف بود که این جماعت گرد حرم طائف بوده اند مستدیر ازین حال خبر نداشت آن منبذ بود بخیر نباشد بی خی خاک کجا آن طویل و عرض تکاد السموات یقفطن منته و تنشق الارض بنده به حجب ولی شود که نه پیاده را فرزین توان کرد اما شاهانه قطع		
سایها خون خود نازد تا مگر	بوی مشک اندر مشام او رسید	شبهه خود را بهر آن بگذشت تا
اوست که رقم هستی کشیده بر بالاوست و رقم نیستی آمده بر پیشانیست	ای خدای که سر توحیدیت	کس نداند چنانکه میدانی
کی گذاریم حق و صفت ترا	چون منزه ز فهم انسانی	عقل در مکتب خدا دانی
عجز را دراک چون پدید آرد	مشرقی از زلال عرفانی	لاجرم ما بجهنم میخوانیم
الهی اگر ظاهرا مانده است باطن مابین نیست اگر شایع صدق ما خشک است ولی از باطن نیست اگر نقد ما قلب مست اما از خانه است	تست شعر مغسایم آمده رو کوی تو به شایسته از جمال روی تو بهر جست بی علت که بر ما جست فرمائی و بدار السلام برسان بجز من	
محمد و آله	فصل دوم در فضل کلمه شهادت و فضیلت ذکر حق جل و علا	الجمعین
<p>قال النبی علیه السلام افضل الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضلترین ذکر را که بگوید خدا گویند کلمه طیبه لا اله الا الله و فاضلترین دعا را گفتن الحمد لله است زیرا که گفتن لا اله الا الله افضل شهادت ایمان است و سر دفتر سعادت جاودان است در وسط اللآلی می آرد که سالک باید که دائم بگفتن کلمه لا اله الا الله مشغول باشد که حق تعالی چنین فرموده که انا جلیس من ذکر فی جمله مشایخ برین متفق اند که الذکر طریق الحق و لا یصل احد الی الله تعالی الا بالادب و ام الذکر و باید که ذکر از سر اخلاص گوید یعنی عزیزانی که ذکر خاص گویند خلاص خویش در اخلاص جویند و علامت اخلاص در ذکر آنست که رسول علیه السلام فرمود و اخلاصک بلا اله الا الله ان یحجرك عما حرام الله علیک یعنی اخلاص تو بدین کلمه آنست که باز در ترا از هر چه خداوند بر تو حرام کرده است و حق تعالی نماز و روزه و سایر عبادات را وقت معین گردانیده و در وقت پدید نکرد و بلکه کثرت ذکر فرمود و حق تعالی فا ذکر و الله ذکر اکثر یعنی یاد کنی خداوند را یاد کردن بسیار جای دیگر فرمود ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الدلیل و الهای و لایات لاوی الالباب یعنی در هر یک در آفریدن آسمانها و زمین و در اختلاف شب و روز نشانهاست مراد اولو الالباب را یعنی مرصدا و نه عقل و خرد را اگر تو گوئی که عاقلان و خردمندان کیانند از برای دفع اشکال تو فرمودوا الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی حیوانهم الا یعنی اولوالباب آن کسانی اند که دائم یاد حق تعالی مشغول اند در همه احوال و در همه اوقات و حال آدمی از سر میروند</p>		

یا ایستاده است یا نشسته یا بکیه کرده یا نه آنکه لطف خداوند را میکند که ای بنده اگر ایستاده یا در مشغول باش تا آن زمان که نترسد و وقت حساب بایستادن من تر از لطف خود یاد کنم و اگر نشسته یا در مشغول باش تا چون تر از سر بر سر سلطنت بهشت بنشانیم و بقای خود تر از یاد کنم و اگر بکیه کرده یا در مشغول باش تا در آن وقت که نترسد از ندان محدود بخوابد من تر از رحمت خود یاد کنم پس ای بنده هیچ حال از ما و از یاد ما غافل مباش که دل تو خزن اسرار ماست و ما را با تو کار ماست مشغولی اول که بیا دوست همراه است از تقاضای او که روا الله است | او که روا الله اگر شهنشود می | زهره یاد او که بود | آری چون سلطان ذکر را سخن

ولایت دل شود دل با او اطمینان و انس گیرد و قوله تعالی الذین امنوا و نظموا قلوبهم بدن کر الله کلام بدن کر الله قطع من القلوب آنجا که غیر حق را جان نماند خا و خاشاک غیر بر آتش خیرت سوخته گردد و در زمین بیش دلی بود هر از اندیشه تا اکنون به لاله الا الله است بدو صحیح مسلم می آید بر روایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود سید و اهدا اجماع سنن المغفره قالوا و ما المغفره و ان رسول الله قال الذی اکرون الله کثیرا و الذی اکرات سبب و روحیه آن بود که جماعتی مردان و زنان از میان خلق عزت گرفته و بر سر کوهی نشسته و در آنجا یا حق تعالی و عبادت وی مشغول می بودند و از حق جبر حق بنحو استند رسول صلی الله علیه و سلم اشارت بدان کوه کرده و این حدیث فرمود یعنی سیر کنید و هر یک بدین کوه بایست که سبقت گرفته اند مفردان یا ران گرفته مفردان کیانند یا رسول الله فرمود که مردان و زنان بسیار یاد کنند و خداوند را تا بدان که این تشریف کسی را ندهند که از خود را بجای و رعنائی در آید بلکه کسی دهند که از خود را بید و فرود عشق تو ترک و جهان کرد و دلم نیکین که کسی نیست که کاری دارد و خوشش باد که بیا دوست خوش میشود و غلام هست آنم که یاد خدایش خبر داری شود و عظمت مردان دین و رندگان راه یقین هرگز نیک قدم بر تنابست نفس و هوا ننهد اند و همیشه که مخالفت نفس و هوا بر میان جان بسته اند و در عهد وفای حمد الهی اجماع الیکو یا بجای ده شستند قدم عرش فرسای بر سوا صراط مستقیم مستقیم داشتند و بر مرکب بخت در میدان مروی برگماشته و رایت رعایت شریعت برافراشته نفس قاطع و لمن خاف مقام سر به جنتان را منظور داشته و سر و اما من خاف مقام سر به در یافتند و مبارز و انیزه و غنی النفس عن الهولی در دست گرفته و پائے در رکاب و الذین جاهدوا فینا آورده و روی بدشمن شیطان و نفس و دنیا آورده که اعدا عدوک النفس و الشیطان و الی بنیاد با من خاد النفس بالمجاهدة عمل کرده و سپرد ذکر و پیش و سوسه شیطان داشته و خود ترک دنیا بر تارک مبارک نهاده ابن ندای لطف شنیده که من میخیزم من بینه مهاجر الی الله و دسوله نمیدد که الموت فقد و فعا جره علی الله ربی

با و در بسا چون دوی تو ستم | در کس نگر چو آشنای تو ستم | گر بر سر کوی شوق مانده شوی | شکرانه بده که خونهای تو ستم | و این معنی جز ببنایت ازلی و لطف حضرت لم زلی دست بده و تا بخود کسی را ندهد راه که بیا به کسی راه باشد که کسی راه بر یاد بود و عظمت آری هر که آن همایون از کوه سبقت در برید و باز فضل در صحرا دل او بگردید و بمقار هدایت غشیان انکرت از پیش دل او برداشت و مجلب محبت دل او را صید کرد و یار دلی نیاز می سینه او را شرح کرد که افسن شمع الله صدره الاسلام فهو علی نور من دبه و بکمن مهرش جذب کرد و گوئی سعادت بمیدان ابدان کند و هر که غشیان ضلالت از شب خذلان بیرون آید و هواد نکرت و شکر خود بروی گماشت و بیداری او تا زیانه مرکب آید شب شقاوت و اطمینان است

و در دعای او و اینج در آن نیست در صراط العبادی آن که هر کس که از نکر و زکار که از تصرف شیطان و نفس ماره بدل رسیده باشد و در دلش تنگی نشسته باشد خداوند و کلمه طیبه لا اله الا الله از دل آنرا محو کردن گیرد و همچون صیقل زنگار آینه را خواج علی السلام از خجابه فرمود آن لکل شیء صفاة و صفاة القلوب ذکر الله و چون سالک بزرگوار است نماید سلطان فکر بر دلایت دل او مستولی شود و هر چه یاد و محبت حق است جمله از دل بیرون کند و در برابر حقیت افکند بر دل بشاند و سر بر دل نهاده و از غیبت بیابان برچ نهد و او است در گذاردن و نیز در صراط العبادی آن که درین آیت قوله تعالی و اذ کبریاک اذا نسیت یعنی بعد از انسیان با سوای من مرا یاد کن تا با شرکت نبود آرام دلهای و نشان حق بیاد او است قوله تعالی لا اله الا الله تظلمن القلوب شعر عاشقان را جز بیادیت عین خرم کی شود عارفان را جز بیاد نیست سینه بی غم کی شود بی عاشق دیدار کعبه تا نگردد بادیش بر جمال چون زنگار کعبه محرم کی شود و هر که در کوی طریقت آید پوشند گلیم نبی ریاضت همچو ابراهیم ادهم کی شود و در بیت غم خوردن شادی نمودن ملکیت هر گدائی را چنین ملک مسلم کی شود و هر گداری را فرزی گناه عاصیان و از کمال رحمت توره که کی شود و حکایت از سلطان العارفین قدس سره سوال کردند که چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود لا اله الا الله مفتاح الجنه گفت آری چنین است اما این کلید را چهار دانه میاید زبان از دروغ و غیبت خالی دل از منکرات شهوات پاک شکم از حرام و شبهت خالی گل از هوا و بدعت پاک و در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی فرشته از آن وقت باز که آسمانها وزینهارا فریده و امر کرده آن فرشته را که کلمه طیبه لا اله الا الله را آغاز کند و بگوید چون این کلمه را تمام کنی و بیایان رساننی قیامت قایم شود آن فرشته از آن وقت باز این کلمه را آغاز کرده و مدلا را می کشد و هنوز در آن است چون کلمه را تمام کند قیامت قایم گردد و این حدیث در فردوس الاخبار است زهی فادر خداوندی و بزرگوار آفرید کاری که یک بنده آفرید که دنیا از اول تا آخر یک نفس وی پیش نباشد بیاد است که نصیب تو از آن یک نفس چقدر باشد را با سحر

دل در بند کس بجور و ستمش	پیدا است تفاوت وجود و معدن	او نیز نمی ماند و شادی و غمش	در تقشیر ایام بحکم الدین نفسی روح	دینا چه بود که از سب پیش و کش
--------------------------	----------------------------	------------------------------	-----------------------------------	-------------------------------

می آن درین آیت قوله تعالی قل لو کان البحر مدا الکلمات رجب لمقد البحر قبل ان تنقد کلمات دبی و لو جئنا بمثل ممد دا یعنی بگوید می آید که اگر دریای محیط سیاهی شود از برای نشستن کلمات پرور و گار من و یک دریای دیگر همچون دریای محیط مدوی گردانیم این دو دریای تمام شود و ثواب کلمات پرور و گار من تمام نشده باشد عکس میگویی که مراد از این کلمات کلمه طیبه لا اله الا الله است در فردوس الاخبار است در این حدیث و در تقاسیر از قتاده نیز فرمود است که گفت در معنی هم عشق که حامل خداوند است و یم ملک وی و عین علم وی و سین سنائی وی و قاف قدرت وی و معنی آنست که خداوند تم بایم کند که بحکم من و ملک من و قدرت من که عذاب کنم بنده را که بگوید لا اله الا الله در کتب اصول می آید این مسلم که سلمانی میخواست که کلمه توحید بر زبان راند گفت لا اله و بجز پیش از گفتن لا الله شراعی مسلمان مرده باشد زیرا که عمر وی گفتن تمام این کلمه بود که آن تقی الله باطل و اثبات الله الحق بود اما اجل او را دریافت و فرصت تمام کردن کلمه توحید نیافت پس حکم کنیم که وی مسلمان مرده باشد زیرا که نیت وی معتبر است در کتب حدیث می آید بروایت راویان معتذر از رسول علیه السلام که فرمود من کان اخر کلامه لا اله الا الله باشد در آید و لا نیست یعنی هر کس که ختم عمر وی برین کلمه باشد جای وی بهشت باشد

امام هشتم علی موسی رضی الله تعالی عنه روایت میکند از پدر خود و از جد خود از علی بن ابی طالب از رسول علیه السلام که فرمود حق تعالی خطاب کرد یکی از انبیاء کبیره من کلمه لا اله الا الله حصار من است هر کس در آید در حصار من ایمن شود از عذاب من یعنی چنانکه کسی در حصار من در آید از تیر دشمن ایمن شود همچنین هر کس در حصار کلمه لا اله الا الله در آید و با خلاص بگوید این کلمه از آتش دوزخ ایمن گردد الهی ختم عمر ما بر کلمه لا اله الا الله گردان و همه را به بهشت عبرت بر سرش برسان و رضا و تقای خود دوزی گردان

باب دهم در بیان نماز و درین باب شانزده فصل است

فصل اول در فرضیت پنج نماز و تفسیری لغت و شرعاً و فضیلت معلوم بر ادای وی

بدانکه فرضیت نماز یکتاب و سنت و اجماع امت ثابت شده است اما کتاب قول تعالی اقموا الصلوة و اما سنت قول علیه السلام صلوا خمسکم و اما اجماع است فقد اجتمع الامة من لدن عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم الی یومنا هذا علی فرضیت الصلوة من غیر تنکیر و منکر و لا رد و اجماع الامة من اقول لی الخ لقول النبی صلی الله علیه و سلم لا یجتمع امتی علی الضلالة یعنی اتفاق و اجماع علمای امت است از نزدیک زمان رسول علیه السلام تا امروز که در دویم فرضیت پنج نماز از غیر انکار و منکر و رد و اجماع است از قوی ترین جهت است از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود که علمای امت من بر کراهی جمع نشوند یعنی بر هر چه اجماع ایشان بران باشد حق و صدق همان باشد اما تفسیر و بدانکه صلوة اسم است مرد عاقل و بعضی تفاسیر می آرند که چون صلوة را باندند تعالی اضافت کند چهار وجه را مختل است یعنی صلوة از خداوند تعالی بر چهار وجه است توفیق بر طاعت و عصمت از معصیت و مغفرت از ذنوب یعنی آخرش از گناهان و زیادت در درجات یعنی رحمت علام الثیوب و چون اضافت بلا که کنی استغفار و دعا و نصرت مراد باشد و چون اضافت بمؤمنان کنی ثواب و محبت باشد اما در شریعت عبارت از ارکان معلومه و افعال مخصوصه است اما افضل و ثواب وی قال النبی علیه السلام افضل الاعمال بعد الايمان بالله الصلوة یعنی فاضلترین عملها بعد از ایمان آوردن بخداوند نماز است و اول چیزی که خداوند تعالی بر مسلمانان از دین ایشان فرض کند نماز بود و اول چیزی که در قیامت حساب کند نماز خواهد بود و هر کس از عبده پنج نماز پیروان بد از همه محنتها برست و بهر دو نهار سید قول تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون یعنی خلاق و نجات یافتند مؤمنان یعنی فیروز و درستگاری یافتند یعنی برستند از دوزخ و رسیدند به بهشت مؤمنانی که در نماز خود خاشع بودند عبادت بنیهاست رضی الله عنه روایت میکند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که قسم بود پنج نماز که حق تعالی فرض گردانید بر بندگان هر کس نیگوید وضو آن پنج نماز را در وقت بگذارد آنرا در کوع و سجود آنرا تمام گرداند و خاشع در وی نگاهدار باشند آن بنده را عهد بنزدیک پروردگار یعنی این که بیاورد او را و هر کس پاید ندارد و پنج نماز را نباشند آن بنده را بترد یک خداوند عهدی اگر خواهد او را بیاورد و اگر خواهد عذاب کند او را و این حدیث در مصابیح است و در زعبیب حمیدی می آید روایت بن عباس و ابوهریره رضی الله عنهم که گفتند رسول علیه السلام خطبه کرد از برای ما و در خطبه خود چنین فرمود که هر کس نگاهدار پنج نماز را از شما

و بیای دار و هر جا که باشند بگذرد بر سر طر و ز قیامت همچون برق چپنده باول گروه از سابقان و روز قیامت روی وی همچون ماه شب چهارده باشد و در هر شب با نروزی که بگذارد پنج نماز مداومت نموده باشد او را مز و نیر استنید باشد حکایت در زاد المقبولین می آرد که منی از اصمعی سوال کرد که در دین شما از عبادتها کدام فاضلت است اصمعی گفت در دین ما فاضل ترین همه عبادتها نماز است گفت چرا گفت از برای آنکه عبادت فرشتگان هفت آسمان در و سبت از قیام و رکوع و سجود و تسبیح و با اینها قرآن در وی زیادت من گفت در نماز پنج رکن برکن ترجیح دارد گفت سجده بر همه ارکان ترجیح دارد و کمال خشوع و خضوع در و سبت و بند و در هیچ حال بر حجت خداوند چنان نزدیک نشود که در حال سجده گفت از سجده هیچ چیز بالاتر هست گفت هست یک چیز است که از همه بالاتر است گفت آن که امست گفت منست پروردگار بر خود دیدن که بی سابقه خدمتی درازل مرا تاج ایمان بر سر نهاد و در سزاوار سجده نمود و گردانید و بی سابقه بد خدمتی ز تبار ستمانی بر میان تو بست و سزاوار سجده آتش گردانید و رخ را این سخن در دل تاثیر کرد و سر بر آورد و گفت راست گفتی اسلام عرضه کنی که در کشاند کلمه گفت و مسلمان شد پس بدانکه نماز و دنیا و آخرت سبب نجات است و بحکم کلام حق مکفر نیات است قوله تعالی و اقمر الصلوة طرفی النهار و دفعا من اللیل ان الحسنات یذین البسیات ذلک ذکرى للذاکرین یعنی بیای دار نماز را از دو طرف روز یعنی نماز با صبح و نماز پیشین و نماز دیگر و دفعا من اللیل و در بعضی از ساعات شب یعنی نماز شام و نماز خفتن در مستحضر لسان الترتیل میگوید که الشریفة پاره از شب بدر سبب حسنت یعنی پنج نماز سر و نحو کند بدینار یعنی صغایر از ذلک ذکرى للذاکرین آنچه یاد کردیم بنده نیست مرید گیرندگان را و از آیات که در قرآن ناطق است بفضیلت پنج نماز یک آیت این بود و در تفاسیر می آرد که این آیت در شان مقبل نماز فرو و آمد و گفته اند در شان عمر و بن غزیه آمد که زن غازی بدو کان و می آمد بجزاخریدن چشم و س بر جمال آن زن افتاد و بروی فتنه شده و است که مراد خود از وی حاصل کند گفت این خرمالایق تو نیست با من بجانم آئے که آنجا خرمای نیکو دارم و بر ابرسای خود برود و از سر در خانه شدند آنگاه قضای کرد زن و بر اجابت نکرد و بسیار کوشید فایده نکرد زن گفت بدشما صنعت خنت صاحبک الغازی و عصیت بربک و لم تتل مرادک یعنی بدکاری که تو کردی که خیانت کردی یار خود غازی را و عاصی شدی در پروردگار خود و بایه خود ز سیدی مردان فعل ایشان شد باول چهرست و نداشت نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله چه میگوئی در حق کسی که قصد حرامی کرد و همه فعلها سئمه بد کرد و مکرر ناکه نکرد رسول علیه السلام خاموش بود و ساعت این آیت نازل شد و تفسیر جز جانی نمی آرد که رسول علیه السلام خاموش بود و جواب و گفت لا اددی ما قول لك وقت نماز دیگر بود رسول علیه السلام و یاران نماز بجماعت بگذارد و چون از نماز فارغ شدند این آیت نازل شد رسول علیه السلام فرمود کجاست آن کس که گفت مرا آنچه گفت آن مرد برخاست و گفت ها انابا رسول الله انیک منم یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود برو بدستی و راستی که میاید زید خداوند تعالی نماز این نماز که با ما بگذاردی فصیح و صلیح می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه که آن مرد گفت یا رسول الله این خاصه مراست رسول علیه السلام فرمود لك و لجمع امتی کلهم یعنی ترا و همه امت مراست هم در صحیح می آید این حدیث قال النبی علیه السلام الصلوة الخمس و الجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان مکفرات ما بینهن اذا اجتنبت الكبائر یعنی پنج نماز و

جمعه تا جمعه ماه رمضان تا ماه رمضان کفر و محکومند اند بدیهه را چون با جنتاب نمایند از کبیر در تفسیر و سیط می آید این حدیث
بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از ابو بصیر رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود که هیچ مسلمانی نباشد که گناهی کند پس
انسان وضو سازد و رکعت نماز بگذارد و از خداوند تعالی آخرش خواهد برای آن گناه الا آنکه آمرزیده شود آن گناه وی رسول
علیه السلام این دو آیت بخواند قوله تعالی ثم يستغفر الله یجد الله عفوا رحيما وقوله تعالی والذین اذا فعلوا فاحشة
اوتظلموا انفسهم الا بهی ما یجاریگان را توفیق طاعت ارزانی دار و صغایر و کبیر را راور گذار به

فصل دوم در شرایط وجوب نماز

بدانکه شرایط نماز بر دو نوع است یکی شرط وجوب نماز و یکی شرط ادائی نماز در رساله مقدم می آید که شرایط نماز است نماز برای وجوب
نماز و شش از برای ادائی نماز اما شرایط وجوب نماز عقل است و بلوغ و اسلام که برلی عقل و نارسیده نماز نیست تا اگر یکی از ایشان
بی حذر ترک نماز کند بروی قضا و نذر واجب نیاید و اگر هم بگذارد و تطوعی بود که بجای آورده بود اما تفسیر عقل بدانکه عقل نور است
که در دل انسان انداخته میشود که آدمی بسبب آن مستعد دراک شایم گردد و سبب و ماخوذ و ما جور خواهد بود و سبب او ما جور و
منهی با ما جور خواهد بود و سبب و تمیز میان حق و باطل میتواند بیکد و بدرا می تواند دانست فی الجمله و متفاوت می بود تفاوت
طبیعت اما آن مقدار که فرض گردانیده شود بدان اسلام و اعمال آنست که بدانند و در یاد منافع و مضار را و بدانند که اسلام چیزی نیست
و بد است و در متابعت او نفع است و در دنیا و آخرت در کتاب احکام گفته است که آن مقدار خرد و دانستن بیکد از و نیک نیک تر
و از و بد بدتر را جلالت ساخت و بقول بعضی آن مقدار خرد و بیکد از نشاء دلیل تواند ساخت بر غایت و به ناء خند در کافه
آورده است که عاقل آنست که مستقیم بود قول و فعل او آنچه غیر مستقیم بود نا در بود از وی و معنوه آنکه مخلوط بود کلام و فعل
وی گاه بیکد غالب مستقیم بود و گاه بیکد غالب غیر مستقیم بود در کتاب خوان الصفا می آید که دیکب الله تعالی العقل فی
الملائكة لا شهوة و دیکب الله تعالی فی البهائم بلا عقل و دیکب العقل و الشهوة فی الانسان فمن غلب عقل شهوة
فهو خیر من الملائكة و من غلب شهوة عقله فهو شر من البهائم یعنی ترکیب کرد خداوند تعالی عقل را در ملائکه بی
شهوت یعنی ملائکه را عقل را و اما شهوت نداد و بهایم را شهوت داد اما عقل نداد و آدمی را عقل و شهوت هر دو داد پس هر کس
که غلبه کند عقل وی بر شهوت وی او را ملائکه بهتر باشد و هر کس شهوت وی غلبه کند بر عقل وی او را بهایم بدتر باشد
در خلاصه الحقایق می آید که العقل مأخوذ من عقلا البعید یعنی عقل را از عقلا بعید گرفته اند و عقل را از و بدتر باشد را گویند یعنی
به چنانکه عقل شتر را از رفتن باز میدارد و عقل آدمی را از کارهای بد باز میدارد و سفیان بن عیینة رح می گوید عاقل آنست که
که نیک و بد بشناسد بلکه عاقل آنست که چون نیک را بیند بگیرد آن را چون بد را بیند بگذارد آن را و در نوادر مولانا نجم الدین
کاشی قزوینی می آید که در توفیق میان احادیث ثلثه هی قوله علیه السلام اول ما خلق الله تعالی العقل و اول ما خلق الله
القلم و اول ما خلق الله نوری و در توفیق آنست که مبدع اول در وی سه صفت است از جهت آنکه دانست نفس خود
و مبدع خود را و عقل نام نهاد و از جهت آنکه صادر شد از وی نفس متفکته معلوم او را قلم نام نهاد و از جهت آنکه فالیف بود

نبوت شد اورا نور نام نهاد پس یک شیء واحد بود که اورا سه اعتبار بود و نسبت به اعتبار او را نامی نهادند در کتاب مولود اسمی می آرد که وهب بن منبه قسم یاد کرد و گفت سوگند بدان خدائی که محمد را بر منی بخلق فرستاد که در هفتاد کتاب خداوند که با نبیا فرستاده است خوانده ام که عقل اولین و آخرین و جنب عقل حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم همچون یک دانسته ریگ است و جنبش سه ریگهای عالم شاه مردان امیر المومنین علی رضی الله عنه میگوید عقل درختی است که بیخ وی تقوی و شاخ وی جوادیموه وی فرع است پس تقوی که اصل این شجره است بنده را به خصلت بخواند بقدر دین و بذر در دنیا و با لفظ از غیر بسوی الله تعالی و جیا که فرع این شجره است به خصلت بخواند بصرف زبان و مسامت بسوی خیرات و ترک شبهات اما جعفر صادق رضی الله عنه میگوید که عقل آلتی است که عطا داده اند با لاز برای اقامت عبودیت نه از برای اوراک ربوبیت هر کس که اهتمام کند عقل را دارد دراک ربوبیت فوت شود از وی عبودیت دور کند ربوبیت را ضرر و بخر اگر کسی تواند بود و پی خدا از خدای بخور دارد و در فواید شیخ ابوسعید قدس سره می آرد که حق تعالی عقل را بیا فرید آنگاه اول در مقام سمیت بدشت پس خطاب کرد که من انا عقل متحیر شده دیده عقل را بنور وحدانیت بینا گردانید پس خطاب کرد که من ان کیست من عقل گفت انت الله لا اله الا انت پس نمود عقل را طریق معرفت الاله به و دیم شیخ ابوسعید قدس سره فرمود که بعقل اسرار ربوبیت نتوان یافت که وی محدث است و خلوند قدیم و محدث را بقدم راه نیست شیخ ابوالحسن فرقانی رحمه الله علیه میگوید که علمای است متفق اند که خدا را بعقل توان شناخت و ابوالحسن بعقل نکرست اورا نبینا و بیذا خداوند اورا نبینا ندیدند و مانند و بسیار کس از غر و عقل باز آوریم و قد مر فی العقاید رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود مرا نور را رضی الله عنه که اجتناب ثانی از حرام کرد و بای خداوند و ادان فلیضه های و را تا عقل باشی این بود فقیر عقل و احکام وی پس میگویم که شرط وجوب نماز سه آید نظر بر وایتی که در رساله مقدمه گفته است و اگر چه در آیات دیگر از این برین یاد کرده چنانکه در فرائض الاسلام می آرد که شرط وجوب نماز چهار است عقل و بلوغ و اسلام طهارت از حیض و نفاس و بر ریاض الصامین و در بعضی از کتب فقهی نیز می آید که سمع نیز از شرایط وجوب محال است تا اگر کسی در زمین زاده که خبر اسلام بموی نزد چون شایق حیل و شل آن و هم بران حال از دنیا رفت یعنی بعد از بلوغ چون این مقدار دانسته باشد که او را کسی پیدا گردانید و او بخود موجود نشده و عالم را صلح هست حکم کند باین که با و با یان رفته و تبرک نماز و سایر عبادات مفروضات ما نخود و معذب نخواهد بود نه بی که ترا در زاد و کلف تکالیف شرعی نیست پس شرایط وجوب نماز پنج باشد و اگر حدوث عالم را شرط و از یک شرایط وجوب نماز ششمش شود و الله اعلم اما احکام بلوغ و علامت آن بدانکه ابتدای بلوغ پسران از دوازده سالگی است یکی آنکه خواب بنید و آب بآن چنانکه مردان بهینند و دیگر احوال یعنی باردار گردانیدن چنانکه از وزن و آن زن را از وی فرزند و دیگر پیدا آید سیم پانزده سالگی یعنی از دوازده سالگی تا پانزده سالگی اگر هیچ یک از این دو علامت ندید چون پانزده ساله نشود شریعت حکم کند بلوغ وی و فتوی برین قول است و اگر چه هخده و هزده نیز گفته اند و این بلوغ حکم است اما ابتدای بلوغ و دختران از نه سالگی می تواند بود و علامت بلوغ ایشان یکی از چهار چیز می تواند بود چنانکه در هدایه و عالمه کتب فقهیه میگوید تا اگر دختر سه ساله نه شبانه روز خون بنید آن حیض بود و حکم کند بلوغ وی یا اگر خواب بنید و آب بآن یاز شود هر او را فرزندی در رحم پیدا شود حکم شود بلوغ وی و اگر هیچ یک از این علامات ثلاثه ظاهر نشد تا پانزده سالگی چون پانزده ساله شود

شریعت حکم کند که وی بالغه شد اهل تحقیق میگویند البلوغ نفعان بلوغ الرجال و بلوغ الصبیان بلوغ الرجال بجز و جرمه المنه و بلوغ الصبیان بجز و جرمه المنی عنهم یعنی بلوغ و نفع میباشد بلوغ مردان و بلوغ کودکان بلوغ مردان به بیرون آمدن ایشان است از آرزو و اینفس و بلوغ کودکان به بیرون آمدن منی است از ایشان حکایت یکی از نحول میله هرات حکایت میکرد که روز جمعه از ایام عید مسجد جامع هرات میرفتیم جمع کودکان دیدم چو میباش خند و پیری بایشان نشسته بود و میان ایشان آن بی درد حکم بطاق و جفت میکرد ازین جوی ربود و یک شام میداد و وی شنود دیدم که از حضور جمعه غافل بود و بمنای کار او بر باطل بود لفظ در وی نگریدم او می خندید و من میگفتم آخر الامر او را امر معروف کردم شنود و منی منکر کردم التفات نمود از آنجا و گذشتیم بجای در آمدیم و بنشستم و با خود گفتیم ای فلان مدتی سیر نابالغ شنوده بودی اینک بین اگر ندیده بودی الهی ما را از بازیچه رنفر

و هو اخلاص ده و در دین احلاص ده

فصل سیم در احکام حیض و نفاس

چون احکام عقل و بلوغ دانستی بدانکه دانستن علم حیض و نفاس از اهم مهمات دین است زیرا که حق تعالی در کلام مجید خود فرمود یا ایها الذین امنوا اتقوا الفسک و اهلک و نادوا لعلکم تاتقون و اتقوا الله انکم قد اخرجتم من الفسک و اهلک و نادوا لعلکم تاتقون یعنی متعلقان وزیر و دستان خود را نگاهدارید از آنکشی که فروز نیوی آدمی و سنگ خواهد بود و نگار بدشتن نفس اهل بد استن علم به کی و قبل آوردن آنست و دانستن علم حیض و نفاس ناچار است و دین علم مسایل بسیار است اما آنچه مهم است اینجا یاد کنیم در هدایه و کتب عامه فقهی می آید که کثر حیض سه شبانه روز است و بیشتر وی ده شبانه روز و نافع می رود که روایت کرده اند از جماعه از اصحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که گفته اند الحیض ثلثة اربعة خمسة ستة سبعة ثمانية تسعة عشرة دلالت میکنند بر این اقتضای بر منغ زیاد و نقصان و هر چه از سه روز کمتر بود یا از ده روز بیشتر احتیاضه بود و چون که زمان بیند چهار نوع میباشد یکی دم ضایع یکی دم فاسد و دو دم صحیح اما دم ضایع آنست که دختر که از سه ساله کمتر بود و خون بیند آن مقدار که بیند آن را ضایع گویند در صبح اقوال و دویم فاسد و فاسد آن بود که زن بالغه کمتر از سه شبانه روز یا بیشتر از ده شبانه روز خون بیند یا در نفاس زیادت از چهل شبانه روز خون بیند یا پیره زنی که از حیض نویم شده باشد خون بیند یا پیره خون فاسد و حکم احتیاضه دارد و این خونها مانع نماز و روزه و طری نیست و هر وقت نماز وضوی سازد و فرض و غسل بگیرد و دو تابه می شود و طهارت وی به بیرون رفتن وقت نماز آن دو دم که صحیح است یکی خون حیض است بشرط آنکه پانزده شبانه روز یا زیادت پالکی دیده بود زیرا که اقل طهر پانزده شبانه روز است و اکثر بر احدی نیست دویم خون که بعد از ولادت فرزند آید تا چهل روز زیرا که اکثر نفاس بقول علمای ما بر حجم اند چهل شبانه روز است و کمتر وی آن مقدار که خون بیند اگر چه یک ساعت باشد اما حیض و نفاس راده حکم است و آن آنست که زن حایض و نفاسا نماز نکند و روزه ندارد و قرآن بخواند یک آیت تمام دوست بصحفت ننهد و مسجد در نیاید و بر ما هم مسجد نرود و یکسب طواف نکند و شومر با وی صحبت ندارد و وعده می دهد حیض بود چون آزاد بود و حیض چون بنده بود و نماز را قضا نکند و روزه را قضا کند نافع میگوید عایشه رضی الله عنها گفت قضا

نمیکردیم نماز را و قضا میکردیم روزه را سوال روزه را چه قضا است بر حایض و نفسا و نماز را قضا نیست جواب اصول
فقه میگویاید برای آنکه در قضا کردن روزه هیچ نیست ولیکن در قضا کردن نماز صریح است زیرا که در ماهی که ده روز نماز قضا کند
در سال صد و بست روز بود و در شبان روزی بست رکعت نماز قضا کردن از فرض و تدریجی و در هر چهار صد رکعت بود
که قضا باید کرد و این صحیح بود و حق تعالی فرموده و ما جعل علیکم فی الدین من حرج اما در سال ده روز روزه قضا کردن
صریح نباشد در تحفه آورده است که نفسا نیز چون از نفاس پاک شوند نماز با قضا کنند اما حیض را هیئت رنگ است سرخ زرد
سبز شمش رنگ تیره رنگ سیاه خالص سفید خالص این همه رنگها حیض است بقول علما ما رحمهم الله مگر سفید خالص که
عائشه رضی الله عنها گفته است که حیض باشد تا آن زمان که چون نقره سفید بنید این سفیدی پاکی بود و این سفیدی که بر روی
پرده که نهاده بود پیدا آید چون رنگ گچ سفید یا کاغذ سفید نشان پاکی درست این است مسئله اگر زنی نیک شکم دو چرخ آورد
نفاس از بچه اول بود بقول امام عظیم و امام ابو یوسف رحمهما الله و بقول محمد و فرجهما الله نفاس از بچه دوم بود با عادت بفرزند
دوم منقضی شود با اتفاق این بود احکام حیض و نفاس بیانی مسئله آن بر وجه مکتب فقهی باید کرد که این کتاب احتمال آن نکند
حکایت در کتاب باب حیض می آید که جوانی بود در شهر بخارا زن خواست محبت اول که خلوت کردند زن از وی سوال کرد که
علم حیض آموخته گفت فی زن گفت خداوند تعالی فرموده که نفس خود را اهل خود را نگاهدارید از آتش و زنج پس بی علم چگونه
نگاه توانی داشت آن مرد را آن سخن خوش آمد و قبول کردند زن را بخدای سپرد و روی شهر ری نهاد مدت پانزده سال پیش امام محمد
علم آموخت و پیر اجازت کرد تا بوطن باز گردد و او را ابو حفص کبیر نام نهاد باز گشت با هم سبق خود را بوسلیان عرجانی چون کچون
خوارزم رسیدند کتابهای ابو حفص در آب افتاد و از بوسلیان کتابها ببارت خواست که بنویسد بوسلیان گفت چندان نمک را
می بایست کرد که کتاب حاجت نبود ابو حفص باز گشت بشهر ری و آن کتابها با گرفت مدت شش سال دیگر پس بخانه
خود باز گشت اهل بخارا کتاب پیش او باز آمدند و او را با عزا تمام در شهر در آوردند آن شب بخانه خود رفت و او گفتند
چگونه بود که بعد از بست یک سال بخانه خود رفتی جزو کاغذ بیرون آورد و روی نگاه کرد و گفت در وی چنین نگاشته ام که
دوش آخرین شب بود از حیض عورت من بخانه زخم تابا که غسل کند بخانه روم علمای حنفی زبانی و کسان را که غم مسلمانی
بوده حد شرع را چنین نگاشته اند لاجرم ذکر خیر ایشان تا انقضای عالم باقی ماند و خایسته رحمت و وضوان گشتند الله ما

بیچارگان را توفیق نگاشته حد فرمایند خوار زانے دار

فصل چهارم در شرایط صحت نماز و تفسیر طهارات از حدث

بدانکه در دو رکعت نماز دوازده چیز فایده است با اتفاق علما بر سه شش در بیرون نماز و شش در درون نماز
آن آنگشتن که در بیرون نماز است آنرا شرایط نماز میگویند و آن طهارت است از حدث و طهارت است از نجس و ستر عورت
و استقبال قبله و نیت نماز و وقت نماز در حایض و در شرایط اسلام و عامه کتب فقه شافعی می آید که شرایط نماز شش است
که پیش از نماز فرض است اول ستر عورت دوم روی در قبله کردن سیم پاکی تن چهارم پاکی جامه و جای نماز پنجم علم و آمان

وقت نماز ششم علم بفریضیت اصل نماز و آن علما که در نماز کردن فرض است و در بعضی از نسخ فقه شافعیه میگوید و شرایط صلوة قبل الدخول فیها خمس طهارة الاعضاء من الحدث والخبث وسنن العودۃ ولباس طاهر الوقوف علی مکان طاهر العلم بدخول الوقت واستقبال القبلة اما طهارت از حدث آن است که وضو ساز و چون بی وضو باشد غسل کند چون غسل بروی واجب بود و تیمم کند برین دو صورت چون بر آب قادر نباشد و طهارت دوست حقیقی و حکمی طهارت حقیقی چون وضو ساختن و غسل کردن بآب و طهارت حکمی چون تیمم بخاک یا هر چه از جنس نین باشد پس چون طهارت از حدث وضو و غسل و تیمم آمد بدانکه هر یک از این فریضهاست اما در وضو چهار چیز فریضه است اول روی را یکبار شستن فریضه است و بار دوم و سیم سنت است و بعضی گفته اند بار دوم شستن مستحب است و بار سیم سنت است و این روایت در خزائن الفقهاءست و باید که در اول بار چنان بشوید که از عهدہ فرض بیرون آید تا وضو و سیم سبب عمل کرده باشد و حد روی از رستگاه موی پیشانی است تا زیر نرخی و از زمره گوش تا زمره گوش دیگر بآن سفیدی که میان عذار و گوش است در تجربه ریو تخفه میگوید آب بر پنج موی روی رسانیدن مطلقا فریضه نیست در وضو بلکه مسح چهار یکی از موی که بر بشره است فریضه است و در روایت کثرت موی که از حد روی در گذشته است و در بعضی روایات گفته است که اگر خفیف الحجیه باشد یعنی تنگ ریش در حق وی آب بر پنج موی رسانیدن فرض است و در کثیف الحجیه یعنی بسیار ریش که در حق وی آب بر پنج موی رسانیدن فرض نیست ششمر که از ریش تنگ رویت توان دید و بیاد آب پنج مور رسانیده دویم دستها با او رنگ یکبار شستن مع پس از رو دست با آن پنج بشوی پذیر که غایت در دنیا داخل است بقول علمای ما و بقول شافعی نیز خلاف هر فرارحه الله سیم مسح کشیدن چهار یکی از سر بقول علمای اجماع الله و بقول امام شافعی رج چون آن مقدار که کم مسح بران اطلاق توان کرد بجا آید اگر از عهدہ فرض بیرون آید و در بعضی نسخ شافعیه چون شمس تنبیه و غیر آن مقدار بموی کرده است که اگر کمتر از سه موی را مسح کند جایز نباشد و بقول امام مالک رج تمام سر را مسح کردن فریضه است و تنگ علمای ما رجهم الله حدیث مغیره بن شعبه است یعنی شستن عتقه که گفت ان النبي صلى الله عليه وسلم اذا راق سبأه قوه فبال وتوضا ومسح علی ناصیه و خفیه یعنی رسول علیه السلام بخاک انداز قوم آمد پس بول کرد و وضو ساخت و مسح کشید بر پیش سر خود و بر دو موزه خود و این حدیث در هدایه فقه و در بسیاری از کتب فقهی است پس بفعل رسول علیه السلام معلوم شد که رج سر را مسح کردن فریضه باشد اما از چهار طرف سر هر طرف را که مسح کند از عهدہ فرض بیرون آمده باشد اما موافق سنت آن است که بر پیش سر مسح کند بنا بر حدیث که پیش گذشت و مسح بر خود و عامه و کلاه و مقنعه جایز نباشد نزد عامه علماء رجهم الله میت نشاید مسح بر خود و عامه بکلاه و مقنعه نزدیک عامه و چهارم پایها را تا پاشنه یکبار شستن و پاشنه باید که در شستن در آید هم بقول حنفیه و هم بقول شافعیه و پای را مسح کردن جائز نباشد مگر آنکه موزه باشد یا مخرج باشد میت سخن در مسح پا مطرح باشد مگر در موزه یا مخرج باشد در مذبح حنفی فرایض وضو این چهار بود و اما در نایح و در کل کتب فقه شافعی میگوید که بذهب شافعی رج فریضهای وضو شستن است این چهار که گذشت و نیت در اول روی شستن و ترتیب نگاه داشتن و نزد امام مالک رج در وضو شستن چیز فریضه است چهار که گذشت و موالات و تیان و نزد امام احمد حنبل رج پنج چیز فریضه است در وضو چهار که گذشت و تسبیح و فریضیت وضو

بدلیل قطعی ثابت شده است که تامل یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم الایه یعنی ای مومنان چون خیزید بسوی نماز و حال آنکه شما محراب را بنشیند زیرا که دانستید حدیثی در وی مضمونست در تفسیر سبطی اگر بقبول زید بن اسلم که یعنی اذا قمتم من النور مزاج میگوید اذ اذتم القیام الى الصلوة پس بشوید رویهای خود را و دستهای خود را تا بار خ و مسح کنید بر پای خود را و بشوید پاهای خود را در شرح تنبیه میگوید با هر کس واجب نمیکند آنند تقسیم را در مسح سر از برای آنکه چون بعضی مسح کند حاصل شود مسح بآن و التفات نموده اند بقول آنکه میگوید با موجب تقسیم است لان ذلك لا یعرفه اهل البخود و اجل حکم بدو قرات خوانده اند غضب و کسر اما نصب ظاهر است از برای آنکه عطف است بر غسل یعنی ارجلکم عطف باشد بر وجوهکم و باید یکو پیش شستن پای واجب بود با جماع اما بکسر قول ابو حاتم و ابن انباری عطف بر مسح است از مسح ارجل غسل مراد است و روایت کرد از ابن زید که گفت المسح خفیف الخسل قالوا تمسکت للصلوة ای توضات ابو حاتم میگوید که متوضی در حال غسل آب میریزد آنکه مسح میکند و پسندیده نمیکند بر بخین آب پس مراد از مسح ارجل غسل وی باشد و دیگر از برای آنکه الی الکعبین گفت از برای آنکه بخنجه در مغسول میباشد نه مسح و جماعتی از اهل معانی میگویند ارجل معطوف است بر کوس در ظاهر اما نه در معنی زیرا که حکم در آن هر دو مختلف است و تقدیر آنست چنین است که و اصحاب ابر و سکمه و اغسلوا ارجلکم پس آن هنگام که یاد کرده نشد غسل عطف کرده شد ارجل بر کوس در ظاهر اخبار و در دست بوجوب غسل رطبلین و وعید ترک مسح از آن چنانکه در صحیح مسلم می آید روایت جابر که گفت خبر کردم از عمر ابن الخطاب رضی الله عنه که مروی ترک کرد موضع یک ناخن بر قدم خود بول خدا صلی الله علیه و سلم او را فرمود باز گرد و بر نیکی کن و وضوی خود را پس باز گشت آن مرد پس شست آنرا پس نماز کرد و عجب الله بن الحارث الزبیری روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و یل للعقاب و بطول الاقل و من النادر لعناشاق می آید این حدیث که رسول علیه السلام فرمود و یل للعراقیب من النادر و عراقب جمع عرقب است آن بی سطر است که بر بالای پاشنه میباشد یعنی وای از آتش بر کسی که در وی پاشی شستن آنرا نشوید و صحیح مسلم می آید روایت ابو هریره از رسول علیه السلام که فرمود چون بنده مسلمان یا بنده مؤمن شک از او می آید و وضو سازد پس روی خود بشوید پس روی آید هر گاه که از دو دست وی در وجود آمده باشد آب یا با آخر آن بچشم خود آب یا با آخر قطره آب پس چون دو دست خود بشوید پس روی آید هر گاه که از دو دست وی در وجود آمده باشد آب یا با آخر قطره آب شک از او بر هر چه است پس چون دو پای خود بشوید پس روی آید هر گاه که از دو پای وی در وجود آمده باشد آب یا با آخر قطره آب تا بیرون آید بنده از گناهان در خلاصه الدلائل که شرح مسایل قدوری است می آرد که در بودن عطف جبل بر وجه یا بر راس کلام است یعنی فقها و ائمه تفسیر را در وی اقایل است الا آنکه اجماع و خصوص قطعی است ماده آنرا از برای آنکه رسول علیه السلام امر کرد اعرابی را شستن هر دو پای وقتی که وضو او را تعلیم میکرد پدرش که رسول علیه السلام مواظبت و مداومت نمود بر غسل ر پس امر رسول علیه السلام فعل وی بیان باشد مرآت را اما نواقض وضو بدانکه در کفر نواقض وضو نیست شمرده بر اجمال و آن صریح پنج است وقتی خواب و اغما و خون و سکر و قهقهه و مباشرة فاحشه و این در وقت تفصیل است و یک می شود زیرا که خروج از زمین و از تن یازده چیز است پنج از پیش و سه از پس و سائز از میان پنج که پیش است بول و منی و مذی و ووی و ننگ شانه و سه که از پس است غایط و باد و کرم و سه که از تن است خون و ریم و زرد آب و دوازدهم قی که پری دهان باشد خواه تلخ باشد

و خواه خون بسته و خواه طعام و خواه آب و اگر خون غالب بود پیری دهان شرط نباشد نیز در خواب و خواب که شکسته و وضو است چهارست خواب مضطرب و متورک و مستند به قدم بیوشی نیز در خواب چون زده همستی چون در قمار و بی تغییر پیدا یک ستم خنده و قهقهه در نمازی که ذات رکوع و سجود باشد بشرط بلوغ سست و یکم سباشرت فاحشه یعنی آنکه اندام نهانی فرود اندام نهانی زن را بساید برهنه بدون دخول و اگر قی زانچ گیری در یک کوه که از پیش می آید داخل کنی نوافض وضو سست و شش شود و نهم بام شافعی و نوافض وضو چهار چیز است بسبیل اجمال اول خارج از سیلین دویم غلبه عقل بهر وجه که باشد خواب یا مرض و غیره سیم ایقاع شی از بشره وی بر بشره زن بیگانه چهارم س فرج باطن کف داین روایت در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی است و یک قول ثانیه آن است که خواب شسته شکسته و وضو است و قول قدیم از شافعی رح آنست که خواب قایم یا رکع یا ساجد در نماز ناقص وضو نیست داین روایت نیز در شرح تنبیه است اما فصل وضو و ثواب ی در صحیح سلمی آید در روایت عث بن عاصم الاشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود الطهور و شطر الایمان الی آخر الحدیث یعنی وضو و نیمه ایمان است امام محمد بن ابوالدین نوادی رح در شرح صحیح مسلم چند قول می آورد اما اینجا سه قول یاد کنیم قول اول آنست که یعنی منتهی میشود و تقبیل ثواب وضو بسوی نیمه ایمان قول دوم آنست که ایمان را خاصیت آنست که کفر گذشته را محو میکند و همچنین است وضو که سیات گذشته را محو میکند ولیکن صحت وضو بالنسبه بصحت ایمان است پس وضو بمنزله نیمه ایمان باشد قول سیم آنست که مراد از طهور وضو است و مراد از ایمان نماز است لقول تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلو تکم یعنی وضو بمنزله نیمه نماز است زیرا که وضو شرط نماز است پس بجای شرط نماز باشد و در مشارق الانوار می آید در روایت ابوسریه رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود استی الخسر المجنون یوم القیمه من اثاره و الوضوء یعنی امتنان من عز مجنون باشد و در در فقیامت از آثار آب وضو عا سب پشانی سفید را گویند و محجل سب چهار دست و پای سفید را یعنی همچنانکه اسپان پشانی سفید چهار دست و پای سفید در میان پیمان چگونه تابنده و نماینده اند استان من همچنان تابنده و نماینده باشد و در میان دیگر امتنان یعنی آن وضو ها که ایشان در دنیا ساخته باشند نور آن در دستها و پایها و رویهای ایشان ظاهر باشد در تفسیر سبطی آمد بر روایت عایشه رضی الله عنها که امتنان دیگر دران روز چون آن حال مشاهد کنند آرزو برند که کاشکی ما از امت محمد بودیم و در بعضی از کتب الهی آمده است که هر کس از کسی یاز چیزی تیرسد پس وضو سازد حق تعالی او را نگاهدارد و تا از آن کس از آن چیزی بچیز مکرده ای و گزندد و نرسد حکایت نقل است که امام جعفر صادق رضی الله عنه در راهی میرفت بصومعه راهی رسید بخاطرش در آمد که دوم راهی رسید به نصیحه که کم شاید مسلمان شود بدرو صومعه را زد آمد در بسته بود او از او راهب جواب گفت و بعد از لحظه در یکشاد امام جعفر در آمد و گفت چرا همان زمان که جواب دادی در یکشادی راهب گفت چون آواز نوشیدم بهیبتی بردل من زودتر رسیدم برخاستم و اود وضو ساختم که در نوریت دیدم که هر کس کسی یا از چیزی تیرسد باید که وضو سازد تا او را هیچ گزند نرسد از آن کس یا از آن چیزی آگاه در یکشاد امام جعفر رضی الله عنه اسلام را صفت کرد و در دل وی کشاده شد و اسلام آورد و آن از برکت وضو بود اما فی الضعیف غسل سه چیز است اول صفضه یعنی آب در دهان جنبانیدن دویم آب بر بینی پر آگدن سیم آب بر همه عضو باروان کردن و بر پنج سوی رسانیدن و وضو نیست عمل نیز بدلیل قطعی ثابت شده است و آن کت در جنب فاطمه را یعنی اگر شما را جنابت رسد نیک نیک طهارت کنید پس چون

در طهارت کردن بعد از جنابت مبالغه فرمود معلوم شد که در غسل این سه چیز فریضه باشد اما بقول امام شافعی ریح نیز و غسل سه چیز
فریضه است نیت دو رکعت نجاست اگر باشد و ایصال آب بجمع بشو و شستن و دو مویجات غسل بقول علمای مارجم الله
منج چیز است اول انزال منی بر سبیل وفق و شهوت در وقت انفصال برابرست که در خواب باشد یا بیداری خلاف مراد ابو یوسف را
رحمهم الله اگر کسی را احتلام افتاد و پیش از پیرون آمدن منی بیدار شد و سر آن خود برگرفت تا شهوت ساکن شد آنگاه بگذشت
تا منی فرو آمد اما نه بر سبیل وفق و شهوت در وقت خروج از سر آن غسل واجب نمی شود و بقول امام اعظم و امام
محمد رحمهما الله غسل واجب میشود و ایشان فی شهوت در وقت انفصال شرط میدارند و آن واقع است و فتوی برینست و ابو یوسف
دقیق و شهوت را در وقت خروج منی شرط میدارد اما اگر انزال منی بر سبیل وفق و شهوت نباشد در وقت انفصال باتفاق علمای
مارجمهم الله غسل واجب نیاید تا اگر مثلاً مردی بدوید یا بارگران برداشت یا خود را از جنابتی بیدارست یا زخمی بود بپشت و سینه یا غیر
آن بهر سبب ازین اسباب که در انزال شود بدون شهوت و جهنگی بروی غسل نباشد خلاف مراد امام شافعی را رحمه الله که بهر وجه که
انزال منی شود بپشت و غسل واجب شود و این روایت در منظومه است در باب شافعی ریح و اینست شعر نعم المنی طاهر
بلا حرج و الا غلغسال واجب کیف خرج و آب منی بقول امام شافعی ریح پاکست و مشک وی باینست که شهوت
اندک از نقطه نبوت ازین آب فریده شده اند پس و پاک باشد زیرا که از آب نجس حق تعالی پیغامبر بنا فرمود و دلیل دیگر وی آنست
که روزی رسول علیه السلام شنبی جامه غویرون کرده بود عایشه بترجامه رسول علیه السلام آب منی دید گفت یا رسول الله این را
دیدم فرمود که دیده ام حاشیه گفت یا رسول الله باین نماز کرده فرمود که باین نماز کرده ام پس اگر آن نجس بودی رسول علیه السلام بآن
نماز نکردی و اما بقول علمای مارجمهم الله منی نجسست بنا بر دو معنی یکی بر حدیث عمار یا سر رضی الله عنه که جامه خود را می شست رسول
علیه السلام بدید پرسید که ای عمار جامه خود را از چه میشویی گفت از تخم فرمود که جامه را از تخم شستن حاجت نبود اما جامه را از
منج چیز بشوی انبزل و غایط و خون و ریم و آب منی چون رسول علیه السلام او را بآن چهار دیگر برآید اگر منی نجس باشد
دلیل دوم آنکه منی از رگ گذر بول می آید محاورت بول نجس میشود اگر چه در سبیل پاک باشد حکایت از پدر خود علیه السلام یاد دارم که فرمود
سه آبست که بیکدیگر نماند منی و سفیده بیضه و منج و شیر شرب پریده و فرق میان این سه آب آنست که آب منی بر آتش نمبند
سیاه شود و سفیده بیضه را بر آتش نمبند و شیر شرب پریده را بر آتش نمبند بخاری شود و بهر پیرون رو و آقا فریضه تیمم بدانکه در
تیمم سه چیز فریضه است اول نیت چنانکه بدل نیت کند که این تیمم از برای نماز میکنم دوم دوست را بر خاک پاک زدن و بر کوسه
در آوردن سیم دوست را باز بر خاک پاک زدن و بدو دست تا بارانج در آوردن و این روایت در هدایه فقه و خلاصه الدلائل و شرح
عامه کتب فقهی مذکورست در مغرب و شرح تنبیه امام ابو سحنی شیرازی و در خلاصه الدلائل و شرح وقایه و کافی و سیوطیه و الیتم
فی اللغة القصد و الحمد یقال تیممت فلان ای قصداته و نیز در شرح تنبیه و عامه کتب فقهی می آرد که شرایط تیمم پنج
خصالست وجود عذر بسفر یا مرض و دخول وقت نماز و طلب آب و نغذراستعمال او و خاک پاک و فرایض تیمم چهار خصالست
نیت استباحه فرض و سج و سج بدین نام فقیهین در ترتیب و در کتب فقهی می آرد که قول امام شافعی ریح آنست که تیمم روا نیست الا
بنماز زیرا که الصعيد لا یقطع الا علی التراب بدلیل قوله تعالی فصبه صجداً لقلای تراب یا بسج قوله تعالی

صعیدا جبرزا می تواند بایست تا اگر گنج یار یک با خاک بیامیزد تیمم باور و انا باشد و این قول اول شافعی است اما قول دیگر در کتب فقه شافیه و در فقه اصحاب ما آنست که تیمم جایز نیست بقول شافعی و اصحاب وی مگر خاک ریگ و صحیح این قول است و اختیار ابو یوسف بر همین است اما بقول امام عظم و امام محمد رحمهم الله تیمم رواست بهر چه از جنسین بین است همچون خاک و ریگ و سنگ و گچ و زرنج و سر و نوره و قوله تعالی فقیموا صعیدا طیبیا و الصعید عبادۃ عن وجه الارض من الصعود اما فرضیت تیمم بر بدیل قطعی ثابت شده قوله تعالی وان كنت من مرضی او علی سفرا و جاء احد منکم من الغایط او لمست النساء فلم یجد و اما فقیموا صعیدا طیبیا فاستحو ابو جوهکرم و اید یکرم منه الا یم و تفریر سید امام علی واحد می آورد معنی این آیت که اگر شما میسر باشد بیماری که ضرر رساند از اسباب چون آبکه قح و جرح و غیر آن یا بر جنح سفر باشد یا یکی از شما بجای دیگری از برای حدث یعنی چون یکی از شما حدث رسد یا بساید زنان را و مرد ازین بودن جماع است بقول ابن عباس و مجاهد حسن و بقول ابن مسعود و ابن عمر و ابراهیم منصور القادر بشر بن مراد است و اختیار شافعی بر نیست قوله تعالی فلم یجد و اما فقیموا صعیدا طیبیا پس چون نیاید آب را که از آن حدث کیند از خود پس تیمم کنیز بصعیب طیب یعنی بچسب پاک از جنسین درین صورت که در آیت در نافع میگوید چسب زمین آنست که بگذاشتن گداخته نشود و هر چه نپزد قوله تعالی فاستحو ابو جوهکرم و اید یکرم منه پس مسح کنیز و پهای خود را و دستهای خود را از آن صعیب طیب ابو عبید و فراسیگویند صعیب طیب خاک پاک است تا بن اعزالی میگوید صعیب زمین است یعنی بنا از جلال میگوید صعیب روی زمین است امام شافعی میگوید که واقع میشود تیمم مگر بر خاک دی غبار و طیب زمین آنست که مر آن چیز را که از زمین بر آید قوله تعالی و البلل الطیب یخ حرج بانه باذن دبه و تیمم خاصه مر این است راست امام ضحیه را این رخصت نبوده است قوله تعالی ما یدل الله لیجعل علیکم من حرج غیر خداوند تعالی که گرداند بر شما از حرج چیزی یعنی نمی فرماید شما را کاری درین که آن حرج باشد بر شما اما گردانید ماحی درین که شما از رخصت تیمم داد قوله تعالی ولیکن لیظهر که لیکن میخواهد خداوند تعالی که پاک گرداند شما را از حدث و جنابت و گناه و خطا از برای آنکه وضو پاک میگرداند و میسکند گناہان را چنانکه بر آیت ابو عامر می آید از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود وضو کفر گناہان میشود و که از پیش گذشته و میگرداند نماز را زیادتی و افزونی یعنی سیات بسبب وضو آخر زید میشود و نماز خود افزونی خست مر بنده مؤمن را قوله تعالی ولیاتر نعمتی و میخواهد که تمام گرداند نعمت خود را بر شما یعنی به بیان شرایع محمد کتب فرضی میگوید یعنی بغفران و ثواب قوله تعالی لعلکم تشکرون از برای آن تا شما شکر نعمت بجای آرید و فرمانبرداری کنید امر ابو عبید از مضاف بقیه بوالیث روح می آید که طهارت بر شش وجه است اول آنکه پاک گرداند دل خود را از نجس خداوند تعالی او تیمم آنکه دل خود را از غل و عش و حسد و جنابت و همه خلاق بد پاک گرداند تیمم پاک دارد زبان خود را از کذب و فحش و غیبت و بهتان و سخن چسبی مسلمانان چهارم آنکه پاک دارد شکم خود را از عزام و شبهت تیمم آنکه پاک داد تن خود را از پوشیدن لباس حرام ششم طهارت شرعی است و آن آنست که طهارت کند بدن و طهارت ناشایسته عبادت پروردگار شود و در شرایع الاسلام این ماثده می آید که اہم مہیات آدمی آنست که در طهارت باطن کو شد و صفای آن حاصل کند تا شمع دل افزوخته شود و بان نور را حضرت عزت برد و ذوق حضرت باز یابد و از الطاف حق محظوظ و بهره ور شود با صفای جمال و جلال انس گیرد و مشام دل کشاده شود و

انفحات قرب ربانی بمشامش رسد و بلبل وار و مرشاده آن در تو نرم نماید فرو میرد باید که بوی یار بر دهنه ورنه عالم پر از نسیم صباست چون بدین سرفوت رسد بداند که همه هستی اوست بجهه آشکارا و او از همه مقدس و شرف الهی همه را صفای دل و طهارت باطن کرامت فرماید انک اقرب قریب و اجوب عجیب و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

فصل پنجم در طهارت از نجاست

بدانکه طهارت از نجاست آنست که مصلی تن و جامه و جای نماز خود از نجاستها نگاهدارد و پاک ارد تا اگر در تن یا در جامه یا در جای نماز وی زیادت از درم شرعی نجاست بود و نمازبان با اتفاق علما جایز نباشد و فرض پوششستن و از آله آن نجاست اگر نجاست با نازده درمی بود نماز را بود و در کردن آن واجب بود باین طاهر و اگر کمتر از درم پوششستن آن سنت بود و این روایت درینا بیجا در نافع میگوید تقدیر کرده اند درم شرعی را بدرم کبیر شنبلیله که آن مقدار کف دست است و در بعضی روایات مشش دم سود نیز قایم است و در بعضی روایات مشش درم کبیر مشقال است فقیها بوجعفر سمنه دانی میگوید نجاست که او را جرم باشد معتبر در ورنه است و آنکه او را جرم نباشد معتبر در وی مساحت است و این روایت نیز در نافع است و این قول علمای ماست ترجمه نموده اند و شافعی رحمه الله خون یک که بر جامه باشد اندک یا بسیار و اندکی از خون و یریم و سلس لبول و استخوانه بآن جامه نماز را باشد از برای آنکه و شوار است احتراز از آن پس آن عفو باشد اما اندکی از خون و یریم آنست حدوی که مردمان آنرا در عرف و عادت عفو دارند و قول قدیم از امام شافعی رح آنست که حد سیر مادن گفت است و بعضی گفته اند از اصحاب شافعی که مقدار رطبه است و قول دیگر از شافعی رح آنست که بقدر کف دست و در بعضی از کتب فقه شافعیه یک قول همین گفته و در موضع دیگر بقدر یریم گفته است و در موضع دیگر بقدر ناخن اما صحیح آنست که عرف عادت و روی اعتبار کنند و شافعیه مانند که خون تن مصلی را این حکم است اما حکم خون غیر آنست که از وی هیچ عفو نیست و کل این روایات در شرح تنبیه امام ابو اسحق شیرازی است و نیز در فقه شافعیه چون حاوی و غیر آن میگوید هر چه از دوره معین بیرون آید نجاست الا منی که پاک است و غسل جمیع احوال و اوراث واجب است مگر بول کودک که طعام نخورد که آن پاک میباشد برش آب بروی و عفو نیست هیچ چیز از نجاسات الا الیس من اللدع و القیه که ما این حکم نجاست غلیظه است علی اختلاف الروایات فی المذهبین و نجاست غلیظه مثل خون بول و غایط و خمر و گوشت خوک و خون و بول حمار و مانند آن اما حکم نجاست خفیفه آنست که نجاست خفیفه بجای رسد تا چهار یک تمام جامه نرسد مانع از صلوئه نیست و صحیح آنست و این روایت در هدایه فقه و عامه کتب فقهی مذکور است و نجاست خفیفه چون بول هر حیوانست که گوشت وی بخورد چون گوسفند و گاو و شتر و مانند آن و بقول امام محمد پاک است و شرب آن حلال است و این روایت در شرح قدوسی در هدایه است و پس فکند مرغان که گوشت ایشان خورده نشود چون جوع و باز و مثال آن نیز حکم نجاست خفیفه دار و بقول امام عظم و ابو یوسف رحمهما الله و بقول امام محمد حکم نجاست غلیظه دار و پس انگنده مرغ خانگی و لطا ابلی حکم نجاست غلیظه دار و اوراث و اختلا نیز تمام حکم نجاست غلیظه دار و بقول امام عظم رح و بقول حاتم آن نجاست خفیفه است و نماز بان رواست مادام که فاحش ندارد و از او بقول امام مالک رح آن پاک است و مغرب

میگوید الاختاء جمع خنثی و هو للبقر كالروث للحمار فاما پس انگنده مرغانی که گوشت ایشان خورده شود چون کبوتر و کبک و شک و مانند آن پاک است و اگر بجای مرده مانع جواز صلاوة نیست مگر آنکه کثیر فاحش شود و بول سب که بجای مرده فاسد نکند او را وادی که کثیر فاحش نشود و این قول امام اعظم و ابو یوسف است رحمهما الله و بقول امام محمد فاسد نکند جامه را و اگرچه فاحش بود و لعاب فحل و حمار اگر بجای مرده ریخته از در هر جای نباشد نماز آن خلاف مراد ابو یوسف و در این روایت در باب فقه است مسئله اگر جامه باشد که تمام و نجس بود آب نباید بشوید و جامه دیگر نباید با سبب علت استحاضه و حرج روان از شستن آن عاجز می آید یعنی هر چند می شود به باز نجس میشود و این حکم دارد مسئله در کردن نجاست از تن و جامه آب پاک و مبرایع طاهر که باشد و آن از ازاله نجاست توان کرد روا باشد و وضو غسل را شاید چون سرکه و گلاب و مانند آن و از آب گوار و اشجار و بخلاف غسل دروغن و دو شاب که اینها فشرده نمی شود پس جایز نباشد اما زمین که نجس شود و با قناب خشک شود و اثر آن مانند نماز آن زمین روا باشد اما تیمم از آن روا نباشد و این دو روایت در باب فقه و بسیاری از کتب فقهی است اما در محیط میگوید برابر است که آفتاب بر آن زمین تابد یا تا بدر و در هر دو صورت نماز بر آن روا باشد اما تیمم از آن روا نباشد لقوله تعالی فیتموا صعيدا طيبا و اگر آب منی زیاد تر از قدر و رهم بجای مرده اگر از اثر زیاد بشود و اگر خشک باید بالمیدن پاک شود و در قنادهای حسانی می گوید آب منی بجای مرده رسیده و خشک شد و بالمیدن پاک شد باز همان موضع اگر آب نرسد و نجس میشود زیرا که هر چیزی را که مشرع یکبار حکم بطهارت دی کرد باز حکم نجاست وی نمیکند و کثیر فاحش میگوید که ابو اسحق ضریر گفت که منی بالمیدن وقتی پاک میشود که احلیل وی پاک باشد که حسن زیاد از اصحاب ابو حنیفه همچنین روایت کرده است و امام شمس الایمه سرخس میگوید مسئله منی مشکل است از برای آنکه پیش از منی ندی میباشد و ندی بالمیدن پاک نمی شود الا آنکه گفته اند که مغلوب است پس تنج منی باشد و اگر موزه را نجاست رسیده که آنرا جرم است چون روث و عذره و بر آن نجاست خشک شد بالمیدن و در زمین پاک شود بقول امام اعظم و ابو یوسف رحمهما الله و بقول امام محمد جرم بالمیدن و تراشیدن روا نباشد الا در منی خاصه و چون آلوده و شمشیر را نجاست رسیده و در زمین بالمیدن پاک شود و در حقیقه الفقهاء میگویند این وقتی است که آن نجاست بر آلوده و شمشیر و مثل آن خشک شده باشد یا آنکه او را خشک کند مسح یا نجاک اما اگر تر باشد پاک نشود مگر بشستن و نجاست دو نوع است منی یعنی زن در غیر منی آن آنچه تن در بود و طهارت او بر و ال عین و بیست و آنچه از رنگ باقی ماند که بشستن دور نشود و وضو و آنچه غیر منی باشد میشود یا با خاطر وی قرار گیرد بر آن که پاک شد پاک شود و در غیبه الفقهاء می آرند که بول حمار واقفنده مرغ خاکی و بطا اهل نجاست غلیظ است و عرق هر چیزی معتبر پس خورده و سبب و پس خورده آدمی و حیوانی که گوشت وی خورده شود پاک است و پس خورده سگ و خوک و سباع بهایم چون گرگ و شیر و غیر آن نجس است و پس خورده گربه و مرغ خاکی سروده و سباع غیره و آنکه ساکن اند اندر خانه چون مار و موش کرده است و پس خورده است و مرغ مشکوک است اگر غیر از آن دیگر نیاید وضو سازد آن تیمم کند و اگر غیر از بنید قمر آب دیگر باشد بقول امام اعظم ج و وضو سازد و تیمم نکند و بقول ابو یوسف ج تیمم کند و وضو سازد و بقول امام محمد ج جمع کند میان تیمم و وضو یعنی اول وضو سازد و آنگاه تیمم کند و بگوید که نجس شود در قاضی خان گفته سه بار بشوید و بچیزی دیگر حاجت نباشد و استنجاست است و جایز است در دی سنگ و کلون و آنچه قایم مقام دی باشد مسح میکند تا پاک شود و در دی عدد مسنون نیست و شستن وی آب افضل است و اگر نجاست از منجنج خود در گذرد جایز نباشد در وی

جز باب شستن و این وقتی بود که کشف عورت نشود و اگر کشف عورت خواهد شد آن هنگام سنگ و کلنج پاک کند این روایت در شرح هدایه است آلتی با رابطات ظاهر و باطن کراست فرماید

فصل ششم در ستعورت و احکام آن

بدانکه ستعورت از شرایط صحت ادای نماز است و در فضیلت وی بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ای استروا عود نکمر عند کل صلوٰة و عورت مرد از زیر ناف تا زیر ناف است لقوله علیه السلام کل شیء اسفل من السرة الى الركبة عودة و زانورا عورت میداریم از برای احتیاط خلاف مرشافی راجح که او زانورا عورت نمیدارد و در خلاصه الدلائل می آرود این حدیث قال البنی علیه السلام الركبة من العورة پس بدین حدیث ثابت شد که زانو عورت است و در شرح تنبیه می آرود که واجب است ستعورت از چپتهای بجا که صفت نشتره را یعنی پوست را که سفیدست یا سیاه و این شرط صحت صلوٰة است و تنبیه امام ابواسحق شیرازی رح میگوید که عورت مرد با این ناف و زانوی او است لهذا لفظا انچه در شرح تنبیه میگوید بعضی گفته اند ناف زانو و عورت است و بعضی گفته اند ناف عورت است و زانو عورت نیست و زانو شافیه صحیح این قول است اما زود علمای ما آنست که ناف عورت نیست بدلیل آنکه رسول علیه السلام بر ناف امیرالمؤمنین حجرت حسین رضی الله عنهما بوسه داد و اگر ناف عورت بودی رسول علیه السلام آنرا بوسه میداد اما زانو عورت است بنا بر حدیث الركبة من العورة و بدن زن آزاد و تمام عورت است الاروی وی و دو کف وی لقوله تعالی ولا ید بین یدینهم الا ما ظهروا منها ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مرد و کل و خاتم است و در قدم دور و است و صحیح آنست که قدم عورت نیست و این روایت در هدایه فقه است و در خلاصه الدلائل و مذنب شافعی همین است الا انکه پشت زن آزاد را عورت میدانند خلاف مرفر فی را و کف پا را زن آزاد عورت نیست فی اظهر البوحین و هر چه عورت است از مرد عورت است از کنیز بطریق اولی با شکم و پشت وی تا اگر کنیز سر برهنه نماز گذارد نماز وی روا بود و اگر در میان نماز آزاد شود با اتفاق نماز وی تنبیه شود و اگر قاعده آخرین را بعد از و سوره رسانیده بود که آزاد شد بقول امام عظم نماز وی تنبیه نشود و بقول صاحبیه نماز تنبیه نشود و این دو آیه مسلم است که هم برین خلاصه است در خلاصه الدلائل و در کتبی آرود که اگر آب پاک یا مانع طاهر نیافت که بآن از آن نجاست کند یا همان جامه نجس نماز گذارد زیرا که او مبتلا شد بمیان امری که تسبیل نجاست و یکی کشف عورت پس آنچه اهم و اکد است اختیار کند و آن ستعورت است از برای آنکه آن واجب است هم در نماز و هم در بیرون نماز و بروی عاده آن نماز بنا شد بقول علمای ما رحیم الله و مرشافی را در عاده نماز و قول است و اگر جای نمیداد که نماز گذارد برهنه نماز گذارد و شسته با شستن رکوع و سجود از برای آنکه در وی ستعورت غلیظه است من وجه و قعده قایم مقام قیام است پس این اولی باشد از کشف عورت و اگر ایستاده گذارد بر رکوع و سجود جایز باشد از برای آنکه تمام ستعورت بقعود حاصل نمی شود پس ترک وی جایز باشد در هدایه فقه میگوید اگر زن آزاد نماز گذارد و چهار یکی یا سیکه از ساق وی برهنه شود بقول امام عظم رح نماز را عاده باید کرد و بقول ابویوسف رح اگر نصف کمتر بود عاده کردن لازم نیاید در هدایه فقه و در مناقب العلوم و در خاقانی میگوید که صحیح آنست که انحشاف ریح ساق مانع جواز صلوٰة است در کافی میگوید اگر کثوف اکثر از نصف باشد نماز آن زن روا نباشد و اگر کمتر از نصف بود روا بود و در یک روایت

در صلوة مسعودی و در ترغیب الصلوة میگوید که عورتان که جامهائی نازک می پوشند چنانکه تن ایشان می نماید اگر دخانه بپوشین روزی
 بآن جامه ها نازد گذارند و نباشند یا که ستر عورت از برای حرمت نماز است و رسول علیه السلام فرمود لعن الله الکاسیات العادیات
 یعنی لعنت کرده است خداوند تعالی بر عورتان برهنه پوشیده یعنی زنان که جامهائی تنگ می پوشند چنانکه تن و سوی ایشان بپوشند
 میکنند و جمع بین الصحیحین در صحیح المخرج می آید این حدیث بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا که فرمود صنفان من امتی صاهل
 النادر لهما قوم معهما سیاط کاذبان البقر یضربون بها الناس و نساء کاسیات عادیات مائلات میمالات
 و موسمین کاسمنت البخت المائلة لا یدخلن الجنة ولا یجهدن دعیها وان دعیها التوجع من مسیئة کذا و کذا
 یعنی دو گروه انداز است من که ایشان اهل دوزخ اندند بنیم ایشان را یعنی ایشان در آخر الزمان باشند یکی قوم مردان باشند که با ایشان
 تازیانه ها باشد مانند و بال گاوان میزنند بآن مردمان و مال حسرم می ستانند و گروه دیگر عورتان پوشیده یعنی عورتان که جامه ها
 لطیف و نازک می پوشند چنانکه تن و سوی ایشان می نماید میل کنندگان باشند در ناحرمان میل و بندگان نا محرمان و خود و سربازی
 ایشان مانند کوبانهای شتران بجای میل کنند یعنی از بسیاری زور و زورور نیاند در شبست و دیو شبست میشتند و بدینیکه بوی شبست
 یافته و مشنوده می شود از دوری کذا و کذا یعنی خداوند عزوجل ایشان را چندان از شبست دور گرداند که بوی شبست بد ایشان نرسد و درین
 روزگار این دو گروه بسیار گشته اند از ایشان پر حذر باید بود و ترقیه حقایق می آرد که دیو شبست در نیاید و دیو شبست مردی بود که
 بمردان بود و در سیر و رفتن و پیش نا محرم در آمدن و در ترغیب الصلوة می آید که رسول علیه السلام از فاطمه رضی الله عنها پرسید
 که ای فاطمه زنان را چه بهتر گفت آنچه پیش نا محرم ایشان نماند و ایشان پیش نا محرم را نه بیند رسول علیه السلام را خوش آمد فاطمه را
 را در گرفت و لعنت ذذیة بعضهما من بعض در شرع می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هر مرد که باز نا محرم همای نفس
 شود سخن گوید بهر کلمه که سخن گفته باشد هزار سال او را دوزخ باز و از پس مرد باید که عورت خود را و سایر محارم خود را از پیش و رفتن و
 از نظر نا محرمان نگاهدارد و بگوید که اینها از چشم من خیزد و در کتب فقهی و در کتب حدیثی می آرد که عورتان را نگارند و در کتب خود اهل
 که در حجب سرای و در حجره سرای اولی ترک در صفا سرای و در صفا سرای اولی ترک در مسجد محل خود را و سر ایشان را مستور باید داشت و
 از نظائر مردان و از همانیهای بیگانه منع باید کرد و در محیط آورده که مردان را باشد که زن را از بیعت جای بگذرانند تا بر و ندانول
 بدین پدر و مادر خود و ویم بدین خویشان محرم سیم از برای و ایگی اگر و ایسا باشد چهارم از برای غسل میت چون غسل باشد تخم زنی
 که و ام برسی دارد و کسی ندارد که از برای وی بستاید ششم زنی که و ام دارد و کسی ندارد که او کند سیم زنی که بچ را و چون او را
 شوهری یا محرمی باشد در نکاحات نام ابو طیح عیسی می آید این حدیث که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که چون عورتان بچکار
 بکنند رستگاری یا بنداول آنکه پنج نماز بپای دارند و ویم آنکه و زه ماه رمضان بدارند سیم آنکه شوهر و مادر و پدر از خود خوشند
 در اضی دارند چهارم آنکه روی و سوی خود را از نا محرم نگاهدارند و کار بکنند پنجم آنکه بر مصائب مکاره دنیا صبر کنند چون این
 پنج کار بکنند نجات و درجات یا بنده الهی عولت سنورت بهر و بر پنج ده عصمت خود بداد و چون نا محرمان فتنهای آخر زمان و زمان دار

فصل هفتم در استقبال قبله

بدانکه استقبال قبله از شرط نمازست بقوله تعالی قول وجهك شطر المسجد الحرام امر وحق تعالی اجیب خود را و است و بدانکه هر جا که باشند در حال نماز کردن روی مسجد حرام آرند اگر آنکه مصلی خایف باشد آن هنگام بر هر طرف که قادر شود بگذارد بقوله تعالی فایمنا قولوا فخر وجه الله و از برای آنکه وی شرط است و بجز ساقط میشود همچون سایر شرایط در کتب میگوید که اصابت عین کعبه ضرر نیست کسی را که در کعبه باشد و غیره را اصابت جهت کعبه ضرر نیست در هدایه و عامه کتب تحقیقی میگوید که اگر قبله بروی مشتبّه شود بنزدیک کسی نباشد که از وی سوال کند از قبله جهت او کند و تخری کند بدل یعنی دل خود بر گارد هر طرف که دل می گواهی دهد و قرار گیرد و روی آرد و بگذارد از برای آنکه اینست طریق حصول ظن نزدیک عجز از یقین پس اگر نماز بگذارد بعد از آن نیست خطا کرده بروی اعاده نماز نباشد نزد علمای ما از برای آنکه او را در نماز روی بجزئی که نزد وی آن بود که آن جهت کعبه است اما نزد شافعی رج بروی واجب بود که نماز را اعاده کند و اگر در میان نماز دانست که قبله غیر آن جانب است بگردد و نماز روی بآن جانب کند و بنا کند بر آن زیرا که اهل قبا چنین کرده اند و ایشان در نماز بودند و استیاف صلوٰه لازم نیاید و اگر بی تخری روی بطرف آرد و نماز بگذارد اگر قبله آن طرف بود نماز وی روا باشد و الا نماز را اعاده کند و بقول شافعی رج نماز را اعاده باید کرد و اگر چه موافق قبله باشد زیرا که استیفاء صلوٰه کرده و حال آنکه او شاک بوده در قبله در قنای خالی آورده که اگر شک افتاد او را و قبله تخری کرد و یک رکعت بگذارد باز در شک افتاد تخری کرد و روی بطرف دیگر آورد و همچنین تا چهار رکعت چهار جهت بگذارد نماز وی روا باشد و اما لای الفتاوی می آرد اگر مصلی اندک قبله او کعبه است و نیت آن نکند روا باشد در شرح تنبیه می آرد که سمیت القبلة قبله لان المصلی یقابلهای ای بوجهها بوجه و بداند یعنی نام نهاده شد قبله را قبله از برای آنکه مصلی مقابل می شود با وی یعنی بروی و تن خود متوجه آن میگردد و کعبه نام نهاده از برای ارتفاع وی در مصالح علم می آرد که کعبه خانه جمیع را گویند پس هر خانه که جمیع بود او را کعبه توان گفت و در قنای ملقط آورده که قبله میان مغرب تا بستان و مغرب زستان است اگر چنان گذارد که روی از میان دو مغرب بیرون نبود و باشد و این بر سهیل جواز است اما مستحب و اولی آنست که از مغربین نشان برست راست گذارد و و نشان برست چپ که قبله استخبر در غرسان در مذہب حنفی اینست یعنی چون دو ماه از زستان بگذرد هر جا که آفتاب فور و قبله استخبر آن باشد زیرا که در شش ماه آفتاب از مغرب زستانی به مغرب تابستانی رود و العلم عند الله تعالی در بعضی کتب فقهی می آرد که قبله پنج نیست یکی عرش و آن قبله کرویان است و دیگر کرسی و آن قبله روحانیان است سیم بیت المعمور و آن قبله فرشتگان است چهار بیت المقدس و آن قبله جهودان و ترسیان است پنجم خانه کعبه و آن قبله مؤمنان است و مقصود همه رضای حق است و قبله اهل هند میان حجر اسود و رکن یابی است در صلوٰه مسعودی گفته حنفی مذہب را نشاید که در محراب شافعی مذہبان امامت کند که محراب شافعی مذہبان بهر فرسخ در طرف چپ کعبه افتاد است مو عظمت عزیز من وقت آمد روی دل متوجه رضای او گردانی تا چند ملازمت آستان مخلوق کنی و تا کی غیر را قبله حاجات خود سازی قوله تعالی فایتن تذہبون و در مدارک می آرد که از شیخ جنید بغدادی رحمه الله سوال کردند ازین آیت گفت حق تعالی سیفر باید فایتن تذہبون عنوان من شیء الا عندنا قطع از دو سوره سوره نوحه و سوره نازعات و می بخواند بر گاه خلایق و الجلال حیث باشد و فقه حاجات خود بخواند جز بقیدی که در ملکش باشد استقبال بجلال و جلال کرد دل در هر کعبه نبندی هموار تو گمنا زند تا دما را از نهاد تو بر آرد شیخ ابو سعید رج میگوید هر کس چیزی دوست دارد بدون

خداوند هلاک و ددان چیز باشد و در دو قبله نماز نتوان کرد و یا ازین سوی باش یا آن سوی و شعیر کل ملک سیفوت کل حی سیموت و لیس یبقی سر ما اغیر حی لا یموت و دل در کم بادشاه منک فوت و موت گرد اوقات کبریا و او نکرود و گیر همه ناقص و معیوب اند و هر چه بسی نبشته ام از خط و خال و زلف و لب و کعب جان دل توئی و قبله منیکم بدل و الهی دلهای ما را متوجه کعبه حائی خود گردان و همه را از بند نفس و هوا برهان

فصل هشتم در اوقات نماز

بلاکه دانستن وقت نماز و نگه داشتن آن فرض است و از شرایط ادای نماز است قوله تعالی ان الصلوة كانت علی المؤمنین کتابا موقوتا ای فرضا موقتا یعنی بدرستی که نماز بر مؤمنان فرض است و وقت معین و پدید آمده شدن پس بدانکه اول وقت نماز با مداد آن هنگام است که صبح دویم طالع شود و آن سفیدست که بهین شود در کرانه آسمان و آخر وقت و سه تا آن زمان که آفتاب طلوع نکرده بود و این ولایت در هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است از متون و تشریح و اول وقت نماز پیشین آن هنگام است که آفتاب برگردد در شرح تنبیه میگوید یعنی از ارتفاع بسوی اخفاص و از آنرا پدید سایه توان شناخت بعد از انقضای عصر و اجتماع امت پرین است و خلاف در آخر وقت و بیت قول امام عظیم رح است که آخر وقت وی آنست که سایه هر چیزی دو برابر آن چیز شود بخیزی زوال یعنی بجز سایه صلی که در وقت است و سایه میباید و صاحبیه میگوید آخر وقت و آن زمان است که سایه هر چیزی مثل وی شود بخیزی زوال و اختیار شافعی بهین است در خلاصه الدلائل حی آورد که مشکا بویوسف و محمد و شافعی رحمهم الله حدیث امامت جبریل است که رسول علیه السلام فرمود اتانی جبرئیل عند باب البیت مرتین فصلی بالظهور حیث ذالت الشمس ثم من الغد صلی بی الظاهر حیث ساد ظل کل شیء مثل هذا و این حدیث گفته که ایشان را رجعت نمی شود و از برای آنکه نماز کرد جبرئیل بعد از آنکه سایه هر چیزی مثل آن شده بود و دیگر سلیمان بن بریده روایت میکند از پدر خود که گفت مردی سوال کرد از رسول علیه السلام از وقت نماز رسول علیه السلام آن مرد را گفت این دور و باز با نماز گذار چون آفتاب بگشت بلال را فرمود تا با ننگ نماز گفت پس سر نمود تا قامت گفت و رسول علیه السلام نماز پیشین بگذار در روز دوم نماز پیشین بگذار و وقتی که هوا خنک شده و این نبود الا بعد از مثلین و این حدیث در صحیح مسلم است و این معنی در مدینه بود پس عمل کردن باین اول باشد چون این حدیث متاخر است در بخیریدی آورد که ابو یوسف از ابو حنیفه رحمه الله روایت میکند که گفت چون سایه کمتر از قاتین بود وقت نماز پیشین بیرون رود و وقت نماز بخیرینیا تا آن هنگام که سایه هر چیزی دو برابر وی شود ابو الحسن میگوید این روایت صحیح است اما فتوی بر قول اول امام عظیم است که مرد اول وقت نماز دیگر وقتی است که نماز پیشین بیرون رود و علی اختلاف القولین و آخر وقت وی تا آن هنگام که آفتاب فروزفته لقوله علیه السلام من ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد اركبها در منظومه آورده شعر و الحصر حیث المری یلقی ظلہ قد صار مثلیه و قال امثله و اول وقت نماز شام آن زمان است که آفتاب فرو شود و آخر وقت نماز ادای که شفق غائب نشده باشد و هدایه و غیر آنرا کتب فقهی میگوید شفق بیاض من مترض است و رافق یعنی سفیدی پهن شونده در کرانه آسمان که بعد از سرخی میانشه و این قول امام عظیم است

وصاحبیه میگوید شفق همان سرخی است در وقایع میگوید و به یقینی یعنی فتوی بر قول صاحبیه است و قول امام شافعی رح همین است
 و اول وقت نماز خفتن از غایب شدن شفق است و آخر وقت وی تا آن زمان که صبح طالع نشده باشد یعنی صبح صادق که صبح دوم
 است در هدایه میگوید که اول وقت نماز و بعد از نماز خفتن است و آخر وقت وی پیش از طلوع صبح بقوله علیه السلام ان الله تعالی
 زادكم صلاة فانه اعظم الاجر لا وهی الا تفضلوها ما بین العشاء الاخرة الى طلوع الفجر و گفته میگوید وقت نماز
 خفتن و در تکبیت الا انکه مقدم ندارد و در نماز بر عشا از برای ترتیب را و نیز در گفته میگوید که کسی که درینا بد وقت عشا و در واجب نیاید
 این دو نماز بروی اما صفت معرفت فی زوال این بیت معلوم توان کرد بر باعی غل زوال اول صیف است یک قدم پس در
 ترانید آید نصف نه پیش و کم سه سعه و سه نه بود پانزده ر هفت و نقصان برین قیاس زنگش بگیریم و شرح این بیت است که
 سایه اصلی در اول روز تا بستان یک قدم باشد چون سعه روز بگذرد نیم قدم بران زیادت شود و همچنین تا سه سعه یک قدم نیم زیادت
 شود و بیرون از سایه اصلی که جمله دو قدم نیم باشد و این بابل است بعد از این چون در روز بگذرد نیم قدم زیادت شود و همچنین تا سه سعه یک قدم نیم زیادت
 یک قدم نیم دیگر باشد و این باب دوم است باز چون هفت روز بگذرد نیم قدم زیادت شود تا پانزده هفت که هفت قدم نیم دیگر باشد
 و این باب سیم است که مجموع با سایه اصلی پانزده قدم نیم باشد و این جمله صد و ششاد و در روز و این ضابطه بحساب سال شمسی است
 نه بحساب سال قمری و نقصان از عکس می نیز برین قیاس است یعنی در هفت روز نیم قدم کم میشود تا پانزده هفت که هفت قدم
 نیم باشد و همچنین یک قدم نیم دیگر از سه نه کم میشود و یک قدم نیم از سه سعه کم میشود تا نیم بران اصل اول که یک قدم است باز
 آید و این بر سبیل ظن و تخمین است و العله عند الله تعالی اما اوقات که نماز در وی مکرره است و در شرح تبیین و در کافی و
 غیر آن از کتب فقهی میگوید که اوقات که نماز در وی مکرره است پنج است سه است که فرض و فصل هر دو در وی مکرره است و
 آن وقت طلوع آفتاب است وقت استوا وقت غروب وی مکرر و دیگر آن روز و درین اوقات ثلاثه نماز حازه نگذار و سجده تلاوت
 و سجده سهو یا در وین نمی تحریم است و اگر فریضه درین اوقات بگذرد اعاده کند آنرا اگر تکبیر سجده خوانده شود افضل آن بود که سجده
 نیار و اما اگر بیار و اعاده کردن حاجت نبود و در خلاصه الدلائل می آر که لا یجوز الصلوة عند طلوع الشمس لا عند غروب الشمس
 و لا عند قیامهانی الظهیرة ولا یصلی علی الجنازة ولا یجوز للتلاوة در مبطو میگوید و قضای واجبات فائیه است
 از وقت خود و فرایض فائیه از وقت وی سجده تلاوت که واجب شده باشد تلاوت و غیر وقت مکرره و نیز فوت شده باشد از وقت
 خود اما قطوعات درین اوقات جایز است لیکن اگر ایت اما بقول امام شافعی رح نافذ درین اوقات ثلاثه مکرره است و غیر نافذ جایز است
 و این روایت در خلاصه الدلائل است اما آن دو وقت که نافذ در وی مکرره است و فریضه مکرره نیست یعنی فوائت و نماز حازه و سجده
 تلاوت در وی مکرره نیست و آن بعد از طلوع صبح است تا آن زمان که آفتاب بلند نشود و مکررست نماز با مدا و بعد از نماز دیگر تا روشن شدن
 آفتاب و بعد از روشن شدن آفتاب نیز از برای تاخیر نماز شام در شرح تبیین میگوید که بعضی از شافعیه بر آنند که نافذ در روز جمعه مکرره نیست
 نه نزد یک طلوع و نه نزد یک غروب نه نزدیک استوا از برای شرف روز جمعه که روایت کرده اند که ان الجحیة لا تستعیر یعنی روزی
 در روز جمعه تافته نشود در هدایه میگوید باکی نیست نماز قضا کردن و سجده تلاوت آوردن و نماز حازه نگذاردن بعد از نماز
 با مدا و بعد از نماز دیگر و مکررست نافذ گذاردن در وقت بیرون آمدن امام از برای خطبه در روز جمعه و در وقت اقامت

و اگر شروع کرده بود که نام بر آن نازل قطع کند مگر در وقت خطبه اربعین و وقت خطبه کسوف و استسقاء و اگر در اوقات ثلثه یعنی طلوع و غروب استوا شروع کرده باشد تا قبل از فصل است که قطع کند از ادور وقت غیر مکرره و اگر قطع نکند بد کرده باشد و بروی چیزی نباشد و اگر در آن وقت یعنی بعد از نماز فجر و عصر شروع کرد و قبل پس فاسد گردد و آن نماز تا قبل از لازم آید بپوشد قضای آن نافله در ذخیره می آرد که اگر در رکعت نماز گذارد بگمان آنکه صبح طالع نشده بعد از آن معلوم شد که صبح طالع شده جایز بود و اگر در رکعت سنت نماز باشد و اتفاق و اگر در نماز باشد و بود که آفتاب طالع شد نمازش فاسد شود و اگر در میان نماز دیگر بود که آفتاب فوریت نمازش تباها نشود و روانی و خلاصه الدلائل می آرد که مستحب است تاخیر کردن نماز باشد و در همه وقت یعنی در روشنی گذاردن بقوله علیه السلام اسفروا بالبحر و در خشکی گذاردن نماز پیشین بتأشیت و تقدیم وی در زمان از برای تکثیر جماعت و تاخیر نماز دیگر چند آنکه آفتاب متغیر نشود و غمی میگوید اجماع نکردند اصحاب رسول علیه السلام رضی الله عنهم بر هیچ چیز چنانکه اجماع میگردند در تاخیر نماز دیگر و علی ان الحجة لها الحیاد ما دامت فی مجلسها و در مسبوها نام محمدر و در خلاصه الفتاوی می آرد که وقت آفتاب برای بخندار یک نبره یا دو نبره نماز گذاردن مباح شود تا بنده بمقام مناجات آید و با خداوند خود را گوید و شربت المصلی نیاید بر بوشند و توشه را تا چون بمقام مناجات آید یا خوف و خشیت آید یا ادب نگاہداری که درگاه کبریا بکسیت حرکات نقل است که حسین بن علی رضی الله عنهما هرگاه که بجای نماز ایستادی از زمین گرفتی و گفتی بنده را اگر با ملکی از ملوک دنیا را بید گفت تبرسم یا خداوند را زمین بید گفت چگونه تبرسم حرکات نقل است که چون وقت نماز آمدی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بزریدی و گفتی که اگر در وقت گذاردن آن امانست که بر آسمانها و زمینها و کوهها عرض کنی قبول نتوانستند کرد و نمیدانم که از عهد چگونه بیرون خواهیم آمد و راوی روایت میکند که چون وقت نماز آمدی ابو بکر صدیق رضی الله عنه از پیش رفتی حرکات و طیب القلوب می آرد که روزی ابو بکر صدیق رضی الله عنه نماز با دعا میگذارد و سوره الحی قیوم را باین آیت رسید قوله تعالی خذ و دخلوه ثم الجحیم صلوه نمره زد و در محراب بیفتاد و پیشش شد و او را برداشتند و بجا بردند تا چهل روز بیمار بود و میگوید کسی سبب بیماری او نمیدانست و ما بعد از آن وی میبستیم پس بنده در مقام مناجات یا خداوند تعالی یا خوف و خشیت و ادب باید بود حرکات و طیب القلوب می آرد که از خواج علی دقاق ج پرسیدند که چه گویی در حق کسی که در نماز گس از خود میراند شیخ فرمود که در حضرت مسبو و کم از آن نترسان بود که ایاز ترک و خدمت محمود چنانکه نقل است که روزی ایاز بر کم خدمت پیش سلطان ایستاده بود ناگاه نوک موزه خود بجنبانید سلطان را از وی عجب مدگر گز از وی بی ادبی ندیده بود سلطان بغضت دریافت که او را عذری هست فی الحال او را نمیبیرون فرستاد و کسی را فرمود تا عجب وی برود و حال او معلوم کند گشته سلطان از گوشه دید که ایاز موزه از پای بیرون کرد و در دمی از موزه وی بقیقا دیار نوک موزه بر سر وی میزد و میگفت امر و در خدمت من پیش سلطان ببردی تا امر و از من بی ادبی در وجود آمده آن کس خبر سلطان رسانید چون ایاز باز آمد سلطان فرمود که ایاز امر و زجر بی ادبی کردی و پای بجنبانیدی ایاز زبان مغررت بکش و گفت از بند عذاب جرم کردن و از خداوندان عفو کردن سلطان گفت ایاز حدیث کثروم بار رسید ایاز گفت چون سلطان را معلوم شد بنحمت سلطان بر بنده که کثروم هفت کثرت زخم بر پای من زد و تحمل کردم بار ششم بی طاقت شدم سر موزه از زمین برداشتم

پس ای برادر درگرو بین که در خدمت مخلوق ادب چنین رعایت کرده اند نظر کن تا از ازا در مقام عبادت بین درگاه چه اوجها
 و جبراً بتاد و وجودی آید جای آن دار که ما ازین نوع خدا پرستی شرم داریم بلکه سرخالت از پیش بر نداریم **قطع**
 نگوییم خدمت کرد و در عبادت طاعت که از تقصیر طاعت شرمساییم سرفرازیم اگر بوبنده بخشی و اگر نه از گنه سر بر نپاریم
 اگر آنگه گاران را بتقصیر طاعت بگیرند زهی قضیحت و رسوائی ما الهی ما را از این اخلام و در عبادت اخلام است و ما

فصل نهم در نیت نماز

بدانکه نیت نماز از شرایط ادای نمازست زیرا که اعمال مستتر به نیتها میباشد بقوله علیه السلام انما الاعمال بالنیات و
 شرط نیت آنست که بدل بدانند که کدام نماز میگنارد و کمتر میگوید و الشیطان یعلم بقلبه ای صلوة فیصله زیرا که حق تعالی
 بر دل بندگان مطلع است قوله تعالی و الله علیهم بذات الصدود و بقول امام شافعی رحمه نیز شرط همینست و بزبان نیت
 کردن نیز فریضه است نزد وی و اتفاق است که میان نیت و تکلیف اول فاصله نکند اما بقول علما ی ما رحمهم الله نیت بدل فرضیه
 است و بزبان سخیب محتارین است در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که درست و نقل و تراویح مطلق نیت بنده است احتیاط
 آنست که در تراویح نیت تراویح یا سنت وقت کند اما در نماز فرض شرط است که تعیین کند چون نماز دیگر و غیر آن یعنی نیت
 همان نماز کند و وقت وی باشد و مقتدی نیت متابع است اما کند و تنها گذار باشد نه باشد که نیت فرض کند اما کند که نگوید نماز
 پیشین یا نماز دیگر و اگر نیت فرض وقت کند و تعیین نکند که کدام نماز جایز باشد در قنای حجت آورده است که اگر امام نیت امامت
 مردان نکند روا باشد در تحفه قدوری میگوید که مقتدی نیت کند که کدام نماز میگنارد و نیت اقتدا با امام نیز و لیکن نیت که بعد وقت
 حاجت نبود در محیط میگوید اگر نداند که وقت نماز بیرون رفته یا بی فرض نماز پیشین امر و شذائیت کند یا نیت آخرین نماز
 پیشین کند جایز باشد و در منیه المصلی و در تخریب الصلوة نیز می آید که اگر وقت نماز پیشین اشک باشد و نیت ادا کرد و حال آنکه وقت
 نماز بیرون رفته بود جایز باشد نماز وی بنیت او زیرا که قضا از ادا و ادا از قضایانست و در بیک روایت و در روایت دیگر گفته
 که اگر قضا نیت کرد و او ابدید آید جایز باشد زیرا که لفظ قضا است و مراد از وی او قوله تعالی فلذا قضیت الصلوة است
 ادبیت الصلوة اما اگر ادایت کرد و قضا پدید آید جایز نباشد و صحیح اینست و قول دیگر آنست که ادا از قضا و قضا از ادایانست
 ندارد در جناح آورده که شخصی از منزل خود بیرون آمد بنیت نماز جماعت چون منتهی شد بسوی امام و تکبیر گفت و حاضر نشد
 او را نیت در آن ساعت اگر بجای باشد که اگر از وی سوال کنند که کدام نماز میگنارد اگر ممکن است بی تاخیر جواب تواند گفت جایز
 بود نماز وی و الا بی موعظت پس ای عزیزین چون بمقام مناجات آمدی و بقدم عبادت استقامت نمودی دست از
 اندیشه های دیگر بردار دل حاضر آر که حق تعالی نظر بر دل منده نموسن میکند نه بر صورت ظاهری که قال النبی علیه السلام
 ان الله تعالی لا ینظر الی صوکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و ینتکرم یعنی بدینست که خداوند نظر نمی کند
 بصورت های شما و مالهای شما و لیکن نظر می کند به دل های شما و علمای شما پس دل را چنان دار که شایسته نظری شود و مشغولی
 خدا را با دل نموسن نظر باشد که از وی عمل اثر باشد چه سراز طاعتش مسر باشد یقین میدان که دل منظور باشد

نظر در حق آن که بیشتر رفت که پراه عبادت بیشتر رفت عمل باخلاص نیست نیکو کن که اخلاص است که سبب خلاص است

و حق تعالی بندگان را باخلاص فرمود قوله تعالی وما اصروا الا لیعبدا واللیعبدا لله مخلصین له الدین یعنی فرموده نشدند در توبیت و انجیل الابدان که پیوستند خداوند را باخلاص از غیر شرک و نفاق و این روایت در تفسیر مدارک است اگر چه سبب خاص است اما معنی عام است و تفسیر و سیطره میگوید الا ان یعبدوا الله ای لا باخلاص العبادة لله تعالی و وحدان لا یعبدون معه غیره و اخلاص نیست مگر غایت از برای این است که رسول علیه اسلام فرمود نیت المؤمن خیر من عمل و نیت الکافر شر من عمل یعنی نیت خیر مؤمن بهتر است از عمل خیر وی و نیت شرکافر بهتر است از عمل شرعی این بنی بر آنست که نیت کار دل است و عمل کار اعضا و شک نیست که کار دل قوی تر از کار اعضا است آثار و ثواب نیت وقتی تمام یافته شود که نیت بعمل پیوندد پس ای فاعل بنیت بد بگذار و ای فاعل خیر نیت نیک را پیش رو و تقوی را شعار خود ساز که تقوی دارد و کار حسرت و پشیمانی سود ندارد وقتی که نماند اختیار در کشاف میگوید شعر ای فاعل الشرمه لا تعد و یا فاعل الخیر عد ثم عد و ما ساد قوم یخیر لقی و من لم یسید بالحق لم یسید و معناه ظاهر تقوی را شعار خود ساز و با عمل اخلاص یار کن که ناقد بصیرت شاعر شری بداری بی خود در راه دین برخی بیرون ناکه بصیرت ای پسر نزدش مبر نقد و غل و در زاد الاخوان می آرند این حدیث را بحدیث ابوذر غفاری رضی الله عنه که گفت وصیت کردم خلیل بن ابوالقاسم گفت ای ابوذر کشتی را بجز در سازه که دریای عمیق دینی پایا نیست و زاد حاصل کن و با خود بردار که سفر دور دراز است و خود را اگر بنا ساز که عقبه نماند و ناموار است و با عمل اخلاص یار کن که ناقد اعمال بصیرت و در خلاصه الحقایق می آرد که هر کس خواهد که او را کند فریضه را چاره نباشد او را از سه چیز پیش از آن و از سه چیز بعد از آن آمان سه که پیش از آن فریضه است توفیق را خداوند دانستن بران و علم آن و عمل و نیت آمان سه که در آن می باید حضور دل و تمام گردانیدن ارکان و اخلاص آمان سه که بعد از آن است شکر بر توفیق و خوف عدم قبول و استغفار بر تقصیر و رنجی المقربین و مرشد الطالبین شیخ جزیری علیه رحمه می آرد که اول چیزی که واجب شود بر بنده مسلمان آنست که قصد کند بان رضای حق تعالی را قوله تعالی وما اصروا الا لیعبدا واللیعبدا لله مخلصین له الدین و انما ینقبل الله من المتقین و علامت صدق مخلص آنست که ذوالنون مصری رح گفته است که سه چیز از علامت اخلاص است یکی آنکه ملح و ذوم عامه نبزد و یکی برابر شود و دومی اعمال که کند فراموش کند آنرا یعنی بکن معجب نشود و سیم آنکه ثواب اعمال در آخرت خواهد نه در دنیا آنرا اخلاص شمه اینجا بیان کرده شد و تمامی اخلاص در قسم اخلاص بیاید ان شاء الله تعالی الهی همه را

از میانگانگ پدار و اخلاص در اعمال و ذی گردان

فصل دهم در فرائضی که داخل صلوة است

بدانکه فریضه های اتفاقی نماز و ازده است شش در بیرون نماز آنرا شرایط نماز میگویند چنانکه از پیش گذشت و مشتمل بر نهدون نماز و آن را فرائض نماز میگویند و معنی فرض اتفاقی آنست که هیچ مجتهد از آن کمتر نگفته باشد از تقهای مذکور بعد از بعضی زاید بر آن گفته باشند اما شش که در درون نماز است تکبیر اول است و قیام و قرائت و رکوع و سجود و قنعه آخر اما بقول امام اعظم

مراد یوسف و محمد را و اکل و شرب مطلقا و این پانزده چیز است و خنده و قهقهه نیز مفسد صلوة است اما بزمب امام شافعی رح یازده چیز است که ناز را تباها کند کلام بعد و عمل کثیر و حدث و حدوث نجاسات و انکشاف عورت و تغییر نیت و دست و پا فکله و اکل و شرب و قهقهه و ردت فی الحقایق بیچ میدانی که تکبیر اول انشأرت بچه معنی دارد و دوست برمی آری که هر چه بجز نیت است پس نیت انداختن ترک هر دو کون کردم روی بحضرت جلال تو آوردم در شرائع الاسلام میگوید که بر آوردن دست در تکبیر اول این باشد که بیچ معبودی نیست بجز الله که خداوند است و کبر یا و عظمت و بزرگواری خاصه اوست و جزوی بیچکس سزاوار پرستیدن نیست چون دست راست بر آورد نیت کند دنیا را ترک کردم و روی بحضرت جلال تو آوردم بیعت می صرف وحدت کسی نوش کرد که دینا و عقیقی فراموش کرد پس از آن سخن از سر حضور میگوید سبحانك اللهم و مجدك چون سلام میرسد بر است و چپ سلام میگوید علما میگویند در وقت سلام نیت فرشتگان و مؤمنان کند یعنی ای فرشتگان و مؤمنان سلام بر شما باد انشأرت درین سلام آنست که هر گاه که دوستی برسد یا مسافر یا از سفر باز آید بدوستان ساکن سلام گوید بحقیقت بنده از بند دنیا رفته بحضرت حق حاضر شده را زوینا رخصه کرده نشتر نیت قربت پوشیده شربت المصلی ینا جی سربه نوشیده بنده مسافر بوده این ساعت باز می آید سلام میگوید پس معلوم شد که بنده را قربتی بوده که در آن قربت ملک با وی بوده که اگر فرشته با وی بودی بروی سلام گفتی آری رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود الصلوة معراج المؤمن نماز معراج مؤمن است در معراج سید عالم صلی الله علیه و سلم جبریل امین محرم نیامد در معراج مؤمن اگر فرشته محرم نیامد بیچ عجب نباشد اهل تحقیق میگویند بچنانا که همه را باندی خود را نیز باندان تا نازت نمانی باشد با عی بر پرده کبر یا و اسرار خدای بی ای بی سرون با سربا پای مای پندار و بی خسرو در این پرده بایست پندرس پرده توفی از پیش بر گیر و در لای پندرس عبدالله الشیخ رضی الله عنه میگوید پیلوی رسول علیه السلام بایستادم در وقتی که نماز میگذاشت و بچنانا که دیگر و زمین را که بگفتش نهند و او در جوش آید چگونه آواز کند آواز جوش دل مبارک می آید باطن وی همچنان میشنودم در کیمیا می آرد که حمید طویل رح در سجده بود نماز میگذاشت در خانه او افتاد مردم جمع شدند و آتش را بستاندند زن وی در دیدد خصوصت آغاز کرد که آتش در سرای افتاد و این همه مشغله و نواز جای بخندیدی گفت بخدا که مرا ازین بیچ خبر نموده است دوستان حق در این بدین درجه رسیده اند و در لذت مناجات با دوست چنین مستغرق گشته اند که ایشان را از خود خبر نموده است حکایت نقل است که رابعه رحمة الله علیها در نماز بود پیرا در چشم وی رفت و جامه او پر خون شد و او را خبر نبوده حکایت نقل است که شاه مردان علی بن ابی طالب اکرم الله وجهه پیکانی در وجود مبارک وی مانده بود در نماز را بکشیدند و او را خبر نبود عجب کاری که مستغرق جمال یوسف زمان مصر را چنان گردانید که از بریدن دست خبر ندانست اگر مستغرق حضور حضرت ذوالجلال دوستان خود را چنان گردانید که از خود خبر ندانست بیچ عجب نباشد حکایت چنین آورده اند که عامر قیس را که یکی از جمله صدیقان بوده است آله در انگشت پای وی پدید آمد گفتند این را بیا بید برید عامر گفت تسلیم بحکم منشر طنبه گبست رزی چند بکند و علت پهای وی سرایت کرد و تا بنده را ن بر سید گفتند این را قطع باید کرد شریعت اجازت میداد بر جراحت او فکند و گفتند و او روی پیوستی باید داد تا عقل را زایل کند و اگر همین کنند طاعت در دنیا و عامر گفت چنین تکلف حاجت نیست کسی را بیارید که قرآن با و از خوش خواند چون قرآن خواند گیر و تقییر در روی من مشاهده کنید پای من برید که مرا خبر نباشد همچنان

کردم روی باید و قرآن باذن خوش خواندن گفت خسار عام از حال بگشت تغییر در روی وی پدید آمد جراح پای را تا نیمه ران برید و داغ کرد و بر بست قرآن خوان خاموش شد عام بخود باز آمد گفت بریدید گفتند بریدیم پای بریده بودند داغ کرده و بر بسته کرد و بر شسته نبود پس گفت پای بریده بمن رسید بداشت و گفت باز خلیای دوده تو بود و من بنده تو حکم تو قضا قضای تو این پائیت که اگر بقیامت فرمان آید که هرگز یک قدم در هیچ معصیت ننهادی تو انم گفت که هرگز یک قدم و یک دم بیفرمان تو نبوده است غزل

کی توان در راه عشق دوست آسان بستن	بنده باید بودن و در هیچ جانان زیستن
کی ستم کرده و دشمنان بس پریشان بستن	زندگانی بر زبان عاشقانی که حبست
عندلیب خوشنوا در عشق گل بی نوحه بست	با غم در گام حق بی ناله توان زیستن
والله سرگشته و پرورد و حیران زیستن	هر چه کام دل بود از راه خود برداشتن
شراب زهر بلای دست خوردن چون شر	در غم و شادی و بجز وصل یکسان زیستن
کار نامزدان بود و رنج ویران زیستن	این همه مال و دهرم کار مرد داری کی بود

از سر این جان بیندیش و بهمت در گذر / تا به بینی لذت ایا م به جان زیستن

حکایت دوششده جمالی آرد که روزی صوفی صافی صفت بر در شهری ایستاده بود ناگاه باد شام شهر از شکار باز آمد آهوی بر فتراک آویخته صوفی را نظر بر آن آهوا افتاد و نعره زد و پیپوش شد چون بهوش باز آمد گفتند شیخا ترا چه حالت رسید گفت در آن زمان که آن آهور بودم زخم خورده و بر فتراک بسته در خاطر ام آمد گفتم بار خدایا مخلوقی که تیر بر میدی میزند چون مجروح میشد بر فتراک خودش می بندد و صد نه از تیر بلا از جبهه قضا بر دل درویشان زدوی و همه مجروح تیر تقدیر گشتند وقت آمد که این پچار گاه را بر فتراک قبول خود بندی آری بنده را از بلا چاره نباشد قال النبی علیه السلام لا فلاک قسی و الحوادث سهام

والا دمی هدف والوا حوالله و دام لا یخطی شعر	طریق عشق جانان جز نیست	زمانی بی بلا بودن روا نیست
بلاکش تالقانی او به بینی	که مردی بلا مرد و لقانیست	چون تیر از شست او آید خطانیست
از آنجا هر چه آید راست آید	تو که سنگ در درخت برین فانیست	الهی بجز مت مقبلان درت بلا مسکینان را از مقبولان

در گاه خود گردان

فصل یازدهم در واجبات نمازها

بدانکه در واجبات نمازها علما اختلاف کرده اند اما قول صحیح آنست که در کمتر یا کرده و آن دوازده چیز است اول فاتحه خواندن دوم ضم سوره با فاتحه سیم تعین قرات در روی اول از نماز چهار گانی چهارم رعایت ترتیب میان فصل مکرر و بروایت دیگر میان ارکان و هر دو یک معنی دارد پنجم تعدیل ارکان و تعدیل ارکان آرام گرفتن است در سه موضع در رکوع و در سجده اول و در سجده دوم در شرح و قایه گفته است که تعدیل ارکان آرام گرفتن است در پنج موضع در رکوع و در سجده اول و در میان و در سجده دوم و در سجده آخر اما صح قول اول است یعنی آرام گرفتن در قومه و جمله سنت است

نه واجب ششم قنعه اول بهتم تشهید مطلقاً ششم لفظ سلام یعنی سلام اول اسلام و دوم سنت است بهم قنوت در نزد همگیست
عیدین یا زدهم بلند خواندن در موضع آن امام را دوازدهم است خواندن در موضع آن نیز امام را و اما آن عده‌ای که شمار آن بیشتر است
بعضی از آن صحیح و قویست و بعضی ضعیف و یقین و بعضی از آن اظهار روایت نیست و بعضی خلافی است و بعضی عارضی است
و بعضی از ترک است و بعضی از نیست که سندی و ناقلی از او پیدا نیست و بعضی از نیست که واجب است قنعه علی حده نیست
بلکه قنود واجب دیگر است چون قنود فاتحه و در تواقیت الصلوة واجبات را که در نمازهاست چهل و شش شمرده اما سجده سهو که
واجب شود در نمازی که از سه چیز واجب شود بترک واجب تاخیر واجب و تاخیر فرض نیز در کمتر میگوید که سجده سهو یک چیز
واجب میشود بترک واجب این نیز موافق روایت اول است زیرا که هر سه صورت همان ترک واجب است حقیقتاً در هر یک
میگوید که سجده لازم می‌آید بدو چیز یکی زیادت کردن فعلی که از جنس نماز باشد اما نماز باشد و دوم بترک فعل مسنون یعنی بترک
واجب و در نافع میگوید سجده سهو واجب شود در زیادت و نقصان و در بعضی از کتب فقهی میگوید که سجده سهو یکی از شش
چیز میشود تاخیر فرض و تاخیر واجب و بترک واجب و تاخیر فرض و تاخیر واجب و تاخیر فرض و تاخیر واجب و تاخیر فرض و تاخیر واجب
میباشد یکی آنکه بدان سجده سهو لازم می‌آید چون فاتحه خواندن در قنعه زیر که قنعه محل دعاست نه محل قرائت و یکی آنکه سجده
سهو لازم نباید مثل تشهید خواندن و قیام از دوی اول از نماز یعنی سجده سهو لازم نباید بشرط آنکه قرائت خوانده شود
اما قرائت در محل رکعات سنت و فعل فرض است اما در دوی آخر از نماز فرض ترک قرائت شود سهو نماز را و بود و اگر بترک کند
نیز تمام بود و اگر تسبیح گوید یا خاموش باشد در دوی آخر از نماز فرض جایز باشد ولیکن بهتر آن بود که فاتحه خواند در بعضی کتب
فقهاء اصحاب ما هم گفته می‌گوید که دوازده فعل است در نماز که تغییر و تبدیل و کم و زیادت آن سجده سهو لازم می‌آید اول جای که باید
نشست بر خاکست دوم عکس این سیم است خواندن در جای که بلند یا بدو آن چهارم عکس این پنجم بجای دعا و قرائت خواندن ششم
بجای قرائت دعا خواندن یعنی بجای فاتحه تشهید خواندن چون فاتحه ترک شود بهتم نماز تمام ناکرده سلام و ادان ششم نماز تمام کرده
برخاستن نهم سوره با فاتحه در دوی آخر دهم خواندن فاتحه بدون سوره در دوی اول یا زدهم تکبیرات عیدین ترک کردن دوازدهم
قنوت در وتر ترک کردن اما کیفیت ادای و تکبیرات است که اگر امام بود در قنعه انصر بعد از تشهید بدست راست سلام دهد آنگاه دو
سجده بیاورد و تشهید بخواند و سلام دهد و منفرد و مخیر است میان آنکه یک سجده سلام دهد یا بهر دو دست آنگاه سجده سهو بجای
آورد و نزد شافعی بعد از تشهید دو سجده بیاورد آنگاه سلام دهد و بعد از سلام بروی تشهید دیگر نباشد و الله اعلم اما آنچه ماعده
فرائض و واجبات است از مشروعات نماز یا سنت بوده یا مندوب و اگر نماز گذارد آنچه فرض است در نماز ترک کند خواه
بعد و خواه بغیر اموشی نمازی نباشد و اگر ترک کند واجب را بغیر اموشی نماز نباشد و تشهید سهو واجب شود و اگر بترک
ترک کند نماز نباشد و تشهید سهو واجب شود و اگر سبب ترک کند بعد از آنکه کار شود ولیکن نماز نباشد و تشهید
و اگر بغیر اموشی ترک کند سجده سهو لازم نباید این بود احکام شرایط و فرائض و واجبات نماز که درین فصل یاد کرده شد
اما سنتهای نماز را اینجا بمناسبت یاد کنیم که آن نیز هم سنت است بدانکه سنتهای نماز بنسب علمای ما هم تشهید است و تشهید
است چنانکه در غیب الصلوة و غیر آن شمرده و از آن هفت در قیام است و هفت در رکوع و هفت در سجود

و هفت در قده آما آن هفت که در قیام است اول بر آوردن دوست در تکبیر اول مردان را تا نمره گوش و زنان را تا کفف دویم دوست مردان را زیر ناف نهادن و عورتان را بر سینه سیم تا چهارم تا زانو پنجم تا پیش ششم آیین بعد از فاتحه هفتم نظر در سجده گذاشتن آما آن هفت که در رکوع است تکبیر رکوع و سر با سرین راست داشتن و بچه کشاده داشتن و زانو گرفتن و نظر در پشت پای کردن و سه بار تسبیح گفتن هفتم سمع افطن جمله گفتن امام را و بر بالکله محمد مقدر را و جمع کردن هر دو نفر در آما آن هفت که در سجود است تکبیر گفتن و هر چه برین نزدیکتر است اول برین نهادن و دوستان مقابل گوش نهادن و دو ساعد ازین بر داشتن و شکم ازین دور داشتن و نظر در سر برین کردن و سه بار تسبیح گفتن آما آن هفت که در قده است بر پای چپ نشستن و پای راست ایستادن و سر انگشتان پای سوی قبله کردن و دست را نزدیک زانو نهادن و در کنار خود نگریستن و بر رسول علیه السلام صلوات گفتن و بر خود و پدر و مادر خود و مؤمنان دعا کردن اما سنه ثانی نماز بنده بسیار مام شافعی رح در شرح تنبیهی و چهار شمرده و در مذهب شیعی پنج گفته و آن رفع یدین است در تکبیر اول و در رکوع وضع یدین بر شمال و نظر در موضع سجود و دعا است قلاخ و تلوذ و تائین و قرأت سوره و چهار اسرار و تکلیف در فرو رفتن و بر آمدن و تسبیح و تحمید در رفع از رکوع و تسبیح در رکوع و تسبیح در سجود و وضع یدین بر کتفین در رکوع و در ظهر و غسق در وی و ابتدا بر انویس بدست و سجود و نهادن بینی در سجود و علی الصبح و بقی و داشتن باز و از پهلوی در رکوع و دو و داشتن شکم ازین در سجود و دعا و سجود و دعا در جلوس بین السجده تین و جلوس است و اقرارش در سایر جلسات یعنی وضع الیتین بر زمین و تکرار آن صلوٰه یعنی اقرارش بر جل و نشستن بر آن و نهادن دست راست بر آن راست گرفته شده و اشارت سیح و وضع دست چپ بر آن چپ باز کشاده و نشسته اول و صلوات در وی بر رسول علیه السلام و صلوات بر آل وی در تشهد اخیر و دعا در آخر نماز و قنوت در مسبح و سلام دویم علی المجید و نیت سلام بر حاضران و سی و پنجم که در مذهب گفته نهادن دوست بر زمین در وقت برخاستن و هر چند که غرض از این کتاب بیان فرایض و واجبات است لیکن سنن نماز بنما سب ذکر دویم که آن تیر مهم است اما به بیان سایر مشروعات نماز و بیان مکروهات و منیبات و مفصلات صلوٰه و غیر آن مشغول گشتیم چون آنها اطمینانی دارد و این کتاب احتمال آن کند و بنده مؤمن باید که مجموع آنرا بماند و نگاهدارد که حدیث است که عمل اندک از سر علم بهتر بود از عمل بسیار از سر جهل و هر نماز که از سر بی علمی گذارده شود ضاوی از صلاح وی زیادت باشد یا مساوی باشد آن نماز را نه در دنیا تقدی بود و نه در آخرت و زنی آتی بسیار این عمر ضایع کرده که در عمر خود یک نماز شرع پسند ندارد زیرا که فاتحه درست ندانسته و فرایض واجبات ندانسته و شرایط و ارکان رعایت نکرده و شرم و تنگ کیسه در دیار اسلام و در میان مسلمانان عمر با آخر آورده و حال وی چنین باشد فقر و شرم با و اگر چنین خواهی زیست به تنگ با و اگر چنین خواهی مرده کار دنیا بدین چستی و کار آخرت بدین سستی شمره از این نفع خدا پرستی در آخرت حاجت نشود که گویی مرا حرص دنیا نگذاشت که بکار دین پردانم دین خود و سر دنیا گروی و از هر دو محروم نمی سودای بد و محاله شوم قناعت پیش از آنکه گفته اند هر کس حسرت سندی را ماند جز سندی را ماند فقر و دنیا بدین خرید نیست از بلهی بود ای بد محاله بهمی بیخیزی و در زاد العالین می آرد که رسول صلی الله علیه و سلم مرید اوید که نماز میکند و در رکوع و سجود تمام بجای نمی آورد فرمود که اگر این مرد بر همین میروند بر ملت من مرده باشد و بعضی از نقایس می آرد که امام سفیان ثوری طیب الله روحه گفت هر کس در نماز خشوع نگاه ندارد نماز وی درست نباشد وقت آنکه که

پیشان شوی و اصلاح کار بانقصان خود کنی پیش از آنکه در مانی و در مان کار خود ندانی از خواب غفلت بیدار شو پیش از آنکه بتازانی از مرگت بیدار کنی که الناس بنیام فاذا ماتوا تلذبه و آن بیداری سود ندارد و حیاطه غنیمت شمار و فرصت از دست مده

اغتنم الفرص فان فی فوقها غصص رباعی عمرت بسر رسید بامان بخشوی و از کارها خویش پیشان بخشوی

قرآن کلام اوست بخوانی و بشنوی لیکن چه سود و چه فزآن بخشوی عمری با آخر آورده و هیچ جای زبیده و هیچ جای آرام ندیده تا

بکوششش فرو بخواند ای آنکه هیچ جای آرام جان ندیدی پنج جهان کشیدی پنج جهان ندیدی

ای ناله که جستی هم با تو در گیم است تو از سیه گلبی بوی از آن ندیدی عمری سپردیدی این نفس سگ صفت است

چه سود چون زگرش یکدم امان ندیدی دین را بباد دادی بس بر مرد این سگ یک تائی نان نخوردی یک تخوان ندید

در کار دنیا هیچ دقیقه مهمل نگذاشتی چون بگذرین رسیدی بر یاد تو انگاشتی فی فی توبه ترا از سر تا قدم در بند فرمان باید بود بنده

را از بندگی چاره نباشد و بندگی کردن بی علم میر نشود آن مقدار علم باید حاصل کرد که عبادت بشرط شمع توانی کرد باید که با اختیار

خود بگذاری که یکادب درین از قوت شود پس با ادب باش و در فرائض و واجبات و سنن و نوافل و آداب بنزیه تمام

احتیاط بجای آر تا نمازت در دنیا نوزد و در آخرت از نارت بره اند که امام شافعی رح میگوید که ادب حصار ترتیب است و ترتیب

حصار سنت است و سنت حصار واجب و واجب حصار فرض و فرض حصار ایمان هر کس همه را نگذارد ایمان وی محفوظ ماند

و هر کس ترک کند ایمان وی در خطر افتد یعنی ایمان ما را از زوال نگاهدار

فصل دوازدهم در ثواب نمازهای دارندگان و وعید کاهل نمازان

در صحیحین می آید بروایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اذیتهم لوان نهمرا بیابا حد که یغسل

فیه کل یوم خمس اهل بیعتی من در نه شئی قالوا الا فذلک مثل صلوة الخمس یجمع الله هن الخطایا یعنی چه

می بینید و چه گوئید یعنی بکنید مرا که اگر بر در خانه یکی از شما جو آب روان باشد و آن کس در هر روز پنج نوبت در آن جوئی غسل

می کند از شیخ و درن عیسی برتن وی چیزی باقی ماند گفتند فی یا رسول الله رسول علیه السلام فرمود که مثل پنج نماز است

که محو گرداند خداوند تعالی بدان پنج نماز خطایا را یعنی کسی که بر اقامت پنج نماز مداومت نماید از صغیر بر بزرگی چیزی باقی نماند

یعنی حق تعالی همه را عفو کند و یا مروز و قال النبی علیه السلام الصلوة عما الدین فمن اقامها فقد اقام الدین

و من ترکها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است پس هر کس بر پای دارد نماز را بدرستی که بر پای داشته باشد دین

را و هر کس ترک کند نماز را بدرستی که دین را و در تعبیر معنی می آرد از ابو بکر صدیق رضی الله عنه که گفت پنج وقت

نمازی در دنیا یاد آید ملائکه ندا کنند که ای بنی آدم برخیزید بسوی آتشی که از برای نفسهای شما فروخته اند پس بنشینید آنرا بخورید و در آخر

عقائد امام ناصر الدین سید ابوالقاسم مرقندی رح می آرد این حدیث را قال النبی علیه السلام من تمسک بصلتی عند

فساد دامت قلبه اجر مائة شهید یعنی هر کس چنگ در سنت من زند در فساد است من یعنی بر سنت و جماعت باشد

و پنج نماز را جماعت نگاهدارد در هر شبانه روزی مزد شهید در دیوان عمل وی نویسند و در حدیث دیگر فرمود که پنج نماز

بنیاد پوری و کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد العظیم مندی مصری می آید بروایت بریده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنودم که میفرمود الحمد بیننا و بینکم الصلوة فمن تركها فقد كفر و در او سطرانی می آید بروایت شاه مفسر ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من ترك الصلوة لعق الله و هو علیه غضبان در کتاب بزار و ترغیب حافظ عبد العظیم مندی مصری می آید بروایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا سلام لمن لا صلوة له و لا صلوة لمن لا وضوء له در کتاب حافظ جلیل ابو بکر یحیی و در صحیح ابن ماجه می آید بروایت ابو دروا از رسول علیه السلام که گفت وصیت کردم مرا خلیل من یعنی حضرت نبی صلی الله علیه و سلم لا تترك صلوة مكتوبة متعذرا فتنك حتى كما متعذرا فقد تتركها الذممة در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم مندی قدسی می آید بروایت ابوامامه و عبد الله بن عمر و سعید بن ابی وقاص ابن مسعود و ام ایمن و ابودر و ابوا بن شیبیه از رسول علیه السلام که فرمود من ترك الصلوة فقد كفر در ریاض المصلین در کتاب ترغیب ترهیب می آید که عبد الله بن شیفن عقیلی گفت بودند اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم که نمیدانند چیزی را از اعمال که ترک آن کفر باشد غیر از نماز در کتاب ترغیب ترهیب می آید بروایت محمد بن نصیر مروزی که گفت شنودم از سخی که میگفت صحیح عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان تارك الصلوة کافر در سند امام احمد و صحیح مسلم و صحیح ترمذی می آید بروایت ثوبان و بریده و عبادة بن الصامت و جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بین الرجل و بین الکفر ترك الصلوة و این لفظ روایت سند امام احمد است و لفظ روایت صحیح مسلم است که بین الرجل و بین الشرك و الکفر ترك الصلوة و لفظ روایت صحیح ترمذی چنان است که بین الکفر و الايمان ترك الصلوة در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید که جماعت انبوه از صحابه و از کسانی که بعد از ایشان بوده اند متفق اند بر تکفیر کسی که یک وقت نماز ترک کند بعد از تمام وقت آن نماز بیرون رود و عن عمر بن الخطاب عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و معاذ جبل و جابر بن عبد الله و ابودر و ابو هریره هم رضوان الله علیهم جمیعین در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم و در ریاض المصلین می آید از محمد بن عرقم که گفت چنین آمده است از امیر المومنین عمر و معاذ جبل و عبد الرحمن عوف و ابو هریره و غیر ایشان از صحابه رضوان الله علیهم جمیعین که هر کس ترک کند یک نماز را عمدتا و وقت وی بیرون رود پس او کافر و مرتد بود و سند صحیح و صحیح بخاری درین قول مخالفت ایشان کرده باشند مضمون این بازده حدیث و آثار آنست که هر کس یک نماز عمدتا ترک کند تا وقت وی بگذرد کافر شود و مرد آن باشد و الله اعلم که چون از آن بی عمل شود یا خود بشنود می آید که ترک نماز کرده باشد دوم آن کافر میسر و دفعه باندن نماز الله اعلم که در رسول صلی الله علیه و سلم این خود و اجتماع اصحاب حدیث بود اما از انکه نفقه نیز جمعی کثیر متفق اند بر تکفیر تارک یک نماز عمدتا چون امام احمد حنبل و سخی راهبویه و عبد الله بن مبارک و ابوالاسم نخعی و حاکم بن عیینه و ابوب سحستانی و داؤد طایسی و ابوبکر الباقی شیبیه و زبیر بن حرب و غیر ایشان پس ای برادر بوقایع مسلمانی بر تو که بر اقامت پنج نماز مداومت نمائی و در ادای صلوة کاهلی نمائی که کار صعب و دشوار است چه کنی اگر در قیامت اجتهاد این بندگان و امامان حق بیرون آید و حق تعالی حکم بقنوی ایشان کند و تفسیر معنی می آید که در زمان پیشین ابلیس را میدیدند مردی از وی پرسید که بیا قهره چکنم تا مانند تو باشم گفت برگرد بخمس از من این نه طلبید و تو چگونه میطلبی گفت من دوست میدارم که همچون تو باشم ابلیس گفت اگر میخواهی که چون من

باشی خوار و سہل انگار نماز را و پاک مدار از سوگند چه دروغ باشد چه راست آن مرد گفت عہد کردم با خداوند کہ ترک کنم نماز را و ہرگز سوگند نخورم ہمیس گفت پنجپس را از خود حیلہ گزیدیم الا ترک از من حیلہ گزیر بودی مذہب امام احمد بن حنبل رح آنست کہ تارک یک نماز را کہ نماز ترک کردہ باشد بکشد و بکفر کشند زیرا کہ او کافرست و اورا نشنود و کفن نکنند و بروی نماز نکنند و در گورستان مسلمانان نہنند و سرگوری بر نیارند بلکہ رسن در پای او بندند و چون مرد را در آب کشند و در صحرای گوری بکنند و اورا در آنجا افکنند و خاک برسوی کنند و علامت قبر بدین کنند تا کسی از برای وی تکبیر نگوید و مذہب امام شافعی رح آنست کہ ہر کس یک نماز را بنی عذر شرعی ترک کند اورا بکشند اما بحد کشند نہ بکفر کہ جرم وی جز بیشیشہ پاک نمی شود ولیکن حکم وی چون مسلمانان و دیگر باشد این روایت در منظومہ ست در باب شافعی رح و قاتل الصلوۃ عملاً یقتل اما امام عظیم و یکی از اصحاب شافعی جہا اللہ بر اند کہ تارک نماز را حبس کنند و اورا بد میکنند تا تن وی نو کند بر نماز گذاردن آنگاہ اورا از زندان بیرون آرند و زوال المقہون علی کہ علماء سلف نبشتہ اند کہ ہر کس پنج چیز بازگیرد پنج چیز از وی بازگیرند ہر کس زکوۃ مال بازگیرد و حفظ مال از وی بازگیرند و ہر کس عشر بازگیرد برکت از وی بازگیرند و ہر کس صدقہ بازگیرد رستی از وی بازگیرند و ہر کس دعا بازگیرد حاجت از وی بازگیرند و ہر کس حرص خود از نماز بازگیرد و دوم آخر کلمہ شہادت از وی بازگیرند بخود باللہ من ذالک ای درویش خوف خاتم در پیش داری و بیشتر خطر زوال ایمان در دم آخر میباشد پس ترک نماز سبب زوال ایمان میگردد و بیای داشتہ نماز سبب استنارت قلب و سیل سعادت و جہانی میشود قال النبی علیہ السلام الصلوۃ نور یعنی نماز نورست مرحباً خود را یعنی نماز در دنیا سبب و شنی دل میگردد و در آخرت نوری برصراط توجہ دانی کہ دوستان حق را از نماز چہ کار ہا برآمدہ و چہ حاجت ہا روا شدہ حکایت نقل است کہ دو وقت عبد اللہ طاہر کہ امیر خراسان بود و در شہر گاہ در میشا پور دشت مردا ہنگار از شہر ہرات بہ میشا پور رفت و یک چند آنجا کار کرد و غریمت کرد کہ بہرات باز آید بسوی اہل و عیال خود و در آن وقت عبد اللہ طاہر سہنگار فرمودہ بود تا را بہا را از زندان ایمن دارند از قضا سہنگار دزد گرفتہ بود و قضا میر را خبر کردہ ناگاہ یکی از زندان از ایشان بگریختن ایشان تبر رسیدند مردا ہنگار بگریزیدہ بود او را گرفتند و باز زندان پیش امیر آوردند بفرمودن ایشان از زندان بردند و تفحص نکرد و خواجہ آہنگار دانست کہ کار از کجا کشاید و مقصود از کجا برآید طہارت ساخت و در گوشہ زندان نماز مشغول شد و ہر دو گانہ کہ بگذاردی سہجہ نہادی و تبر حق فرستادی و مناجات دل سوز آغاز کردی و گفتی خداوند اتو میدانست کہ من ازین کار بیگانا ہم چون شب درآمد عبد اللہ طاہر بخواب دید کہ چہار شخص بصلابت آمدند و چہار گوشہ تخت وی گرفتند کہ انگوشتار کنند از خواب درآمد مگر لا حول بر زبان راند و وضو ساخت و دو گانہ بگذاردی در گاہی کہ شاہ و گدای ہر کہ امی پیش آید و وی بدین در گاہ کہند و دنیا زعفرانہ کنند باز خواب شد همان خواب دیدیم چہین تا کرک چہار ہمان چہارتن را میباید کہ چہار گوشہ تخت وی میگرفتند تا انگوشتار کنند تبر رسید است کہ آہ مظلوم در دی رسیدہ است چنانکہ گفتہ اند مظلومی

کنند صد ہزار تبر و تبر | آہ یک ہرہ زن کند جسر | ای بسایرہ عدد شکنان | ریزہ گشت از دعای پیر زنان

اہم در شب زندانیان را بخواند و گفت پنج مظلوم در زندان میدانی کہ محبوس ماندہ باشند و زندانیان گفت ای امیر نام کہ مظلوم گشت اما مردی می بینم کہ در زندان پیوستہ نماز میکند اردو مناجات و سوز میکند بفرمودت او را حاضر آوردند از حال وے

تفحص کرد و دانست که وی یگانه بوده است و گفت با من سرکار کن اول آنکه مرا بجل کن و دوم آنکه هزار درم جلال از من قبول کن سیم آنکه هرگاه کنز الهی پیش آید پیش من آنی تا کفایت کنم مرد آنکه گفت آنچه گفتی مرا بجل کن کردم و آنچه گفتی هزار درم قبول کن کردم و آنچه گفتی چون ترا می بینم آید برگاه من آنی این تو آنم که گفت چرا گفت از برای آنکه خداوندی که از برای چون من گدای تخت چون تو بادشاهی را در شبی چهار بار بگوشا کند درگاه او را گذشتن و حاجت خود بنیر برین شرط بندی نشاید مرا از ناز گذاردن کدام کار در بند شد تا پناه بنیر بر من عزیز من در رحمت گشاده است و خوان کرم نباده که طلبید که ندادند که آنکه قبول نکردند خواری تواند و من همی تست و الا شمع بر آستان عبادت که سر نهاد و شبی نه که لطف دوست بر پیش نهاد و در شوق رانجه رحمت الله علیه از شخصی شنید که گفت خدایا در رحمت خود بر من کیشای را بعه گفت ای مسکین در رحمت حق بسته بودی این مان که بشاید شتوی بیدلی میگفت در وقت دعا ای کریم آخر در می بر من کش را بعه آنجا مگر نبسته بود گفت ای غافل که این در بسته بود الهی قاضی الحاجات توئی حاجات دینی و دنیائے ما را برآورده خیر گردان و از رحمت جی دینا و احسرت نگاهدار

فصل سیزدهم در فضیلت از جماعت و وعید ننگ جماعت کردن

در صلوة مسعودی می آرد که نماز جماعت فضیلت دارد بر همه عباد تنها در شرح منظومه می آرد که اگر کافی بصف جماعت در آید و نماز جماعت بگذارد و رعایت حکم کند با سلام وی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ مرد و مسلمان طهارت نیکو سازد و نرود و بسوی مسجد از مساجد از برای نماز تا بگذارد و در آن مسجد نماز جماعت مگر آنکه نبوسید خداوندت را از برای آن بنده بهر قدمی یک نیکی و محو کند از نامه وی یک بدی و بر آرد از برای وی یک درجه در بهشت تا بودیم ما که قدمهای خود را نزد یک می نهادیم در راه مسجد در صحیح بخاری می آید روایت ابو سعید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و صلوة الجماعة افضل من صلوة الفرد خمس وعشرون درجة هله و روایت ابو سعید ثقی روایت ابن عمر رضی الله عنه با سبع وعشرون درجة یعنی نماز جماعت سبست و پنج درجه فضیلت دارد بر نماز که تنها گذارند و این روایت بی سعید خدری است اما بروایت ابن عمر رضی الله عنه سبست و هفت درجه است و این هر دو روایت در صحیح بخاری است و چه توفیق میان این دو روایت آنست که اول حکم سبست و پنج درجه بوده است و آخر سبست و هفت درجه رسیده است کن اسمعت فی الدرس و در حدیث دیگر فرمود نکبیزه الاولى خیر من الدنيا وما فیها یعنی در یافتن تکبیر اول با امام بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است یعنی از جنس دنیا در مصابیح می آرد روایت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که فرمود من صلی العشاء فی جماعة کان کفایم نصف لیلة و من صلی العشاء والفجر فی جماعة کان کفایم لیلة یعنی هر کس نماز ختن جماعت بگذارد و همچنان باشد از روی ثواب که نیمه از شب نماز گذارده باشد و هر کس نماز ختن و نماز باده هر دو جماعت بگذارد از روی ثواب همچنان باشد که تمام شب نماز گذارده و پنج خفته در کتب حدیث می آید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که ابلیس در وقت دیوان و متابعان خود را جمع کند و گوید که بکوشید و مدد گاری کنید یکی در وقت نماز که بنده مؤمن روی مسجد آرد از برای نماز جماعت شیطان در زیر خود را جمع کند و گوید ای فرزندان و متابعان من جبدهم و سید

تا اورا زین کار بگردانیم دویم در وقت مردن و مفارقت روح از بدن ذریعہ خود را جمع کند و گوید کہ بگوشتید و جسد کنید کہ نفسی چند بیش نماند دست باشد کہ ایمان از وی برآیم و او را در زمرہ خود آرییم و با خود یار گردانیم رسول علیہ السلام فرمود ہر بندہ کوسن کہ در وقت نماز دل خود را نشنال دنیا قلغ گرداند و در وقت نماز وی بحضرت بی نیاز آرد و خود را از وسوسہ شیاطین نگاہدار و نماز را بگذارد حق تعالی بشارت لاتخافوا ولا تنزعوا بواسطہ ملائکہ بگوش اورا رساند و بدانکہ مردگان اولین و آخرین جلوس از وی آنکہ یکبار غلایا یاد کنند و در حسرت آنکہ یکبار بصفت جماعت در گذشتہ و می توانند ترا کہ محبت داده اند عنایت شمار خبر نقل است کہ ہر روز بار بار فرشتہ است کہ در گورستانہای مسلمانان ندا میدہند کہ ای شاہان از سخت تہمت تشویق گرفتار آمدہ ای پیران عمر ضایع کردہ ای جوانان جہان ناویدہ ای محبوسان زندان کجای ساکنان زوایای خاک شہادین دل خاک و تنگنای محدود آرزو دارید ہر یک بزبان حال میگویند کہ ما مستاع و ضیاع دنیا می باید احترام و احتشام اہل روزگار بخوئیم آرزوی ما ہمین است کہ یک بار بصفت جماعت در آئیم یا یکبار یاد خدا کنیم آی پیچارہ غافل ز خود جاہلو کہ تو نیز محبوس زندان محدودی از احد شہدار و اوقات ضایع گذار کہ عمر از ان عزیز است کہ او را در باز بچہ دنیا صرف گردانی و کار امر و نافرہ احوالہ کنی یا فکر معاش دہ سال و صد سالہ کنی شمع لا تو بخور عمل ایوم لغد فاذا جاء غدا جاء العبد عسر مرایہ شریف است سودا بد حاصل کن کہ نہ است در آخرت سود ندارد قطعہ

ہر نفس از عمر چہرہ بایست

سودا بد جوئی اگر حاصل

جفت نباشد کہ چہ بین بگذرد

حاصل اوقات بد بجا صلی

در ہادیہ فقہی آید این حدیث قال النبی علیہ السلام

الجماعۃ سنۃ من سنن الہدی لا یشکلف عنہا الا منافق یعنی نماز بجماعت سنتی است از سنن ہدی باز نایستد و ترک کند نماز بجماعت را مگر کسی کہ منافق باشد و در حدیث دیگر فرمود لا صلوة لجماد المسجد الا فی المسجد و این فقہ فیضیت است و فرمود و س الاخبار می آید این حدیث کہ رسول علیہ السلام فرمود جفا و کل جفا و کفر نفاق است کہ منادی حق بخواند و او را و اجابت کند یعنی مؤذن بانگ نماز اقامت گوید و او بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود کہ سبہ است از بد بختی و بی ہرگی مرد ہمین کہ منادی حق اورا بخواند یعنی مؤذن و او اجابت نکند و بجماعت حاضر نشود و در حدیث دیگر فرمود کہ بد رستیکہ فسد کردم کہ بفرمایم چنانان قوم خود را تا دستہای سیزم جمع کنند و مؤذن را بہ فرمایم تا بانگ نماز اقامت کند پس بسوزم خانہای کسانی را کہ بجماعت حاضر نشوند و بقول امام مالک و بقول امام منصور ماتریدی رحمہما اللہ نماز بجماعت فریضہ است و متسک ایشان بدین است کہ قولہ تعالی وادکوا مع الواکعبین یعنی رکوع کنید بارکوع کنندگان این معنی حاصل نمی شود بجماعت و نیز رئیس اہل سنت و جماعت علم الہدی ابو منصور ماتریدی رح میگویند اگر من دایم کہ مردان باواز طبل مسجد حاضر شوند بفرمایم تا پنج وقت نماز بر در مسجد باد بل بزنند و غنیۃ الفتاوی می آرد کہ ہر کس بے عذر شرعی ترک جماعت کند تفریری روی واجب شود و امام و ہمہایگان آئم باشند اگر او را منع نکنند و نیز در کتاب فقہی می آید این است کہ در ہر موضع کہ سہ تن باشند اگر بانگ نماز و جماعت را ترک کنند واجب بود بر پادشاہ اسلام کہ با ایشان حرب کند بتر و نیزہ و شمشیر و در شعل ہیبتی می آرد اہل دہی یا اہل محلی یا قبیلہ اگر بانگ نماز ترک کنند و جماعت را برانند از نشستن ایشان بقول امام محمد رح مباح بود و رعایت الفتوی آورده است کہ اجابت مؤذن بقدم است نہ بزبان تا اگر بزبان جواب گوید بانگ

نماز و جماعت حاضر نشود جواب نگفته باشد و اگر در مسجد بود جواب بروی واجب نبود حکایت در تریب الصلوة می آرد که امام ابو یوسف القاضی رح در مجلس بارون الرشید بود شخصی بر دیگری دعوی کرد پیش امام و وزیر بارون گواهی داد امام ابو یوسف گواهی وی نشود خلیفه گفت چرا گواهی وی نمی شنوی گفت از برای آنکه شاهد او روزی کاری فرمودید گفت من بنده شما یم اگر راست گفت گواهی بنده نتوان شنید و اگر دروغ گفت گواهی دروغ گوی مقبول نباشد خلیفه گفت اگر من گواهی دهم شنوی گفت فی گفت چه گفت از برای آنکه تو نماز جماعت نمیگذاری گفت من بهجات مسلمانان مشغولم امام فرمود و یا کطاعت خالق بیاید طاعت مخلوق را راه نباشد خلیفه گفت راست میگوئی بفرموده نادر سرای وی مسجد ساختند و نمودن و امام حسین کردند و من بعد نماز جماعت میگذار و سلف در خدمت حق چنین بوده اند و صیاط چنین بجای آورده اند و زمین که کار مردم بیکار رسیده است ای بسا جایها که در آنجا از اسلام جز الف و سین و لام چیزی باقی نمانده یعنی سم بلاسمی و از حقیقت اسلام بجز نام و نشان نه بمانی چنانکه رسول علیه السلام در حدیث صفت آخر الزمانیان کرده در آنجا فرموده لایقی من الاسلام لا اسمیه یعنی باقی نماند در میان ایشان از اسلام مگر نامی و از قرآن مگر رسمی و این حدیث مشهور است و در کتب بسیار مسطور است راه واضح و روشن است اما سالکان کم اندر باغی میدان دراز مرد میدان فی نه خلقان جهان چنانکه میدان فی نه ظاهر شایان با و لیا میماند در باطن شان پویی مسلمانی فی نه قوله تعالی و اذاذ ایتهم تعجبك اجسامهم وان یقولوا السمع لقولهم الی قوله فاحذرهم قاتلهم الله انی یوقون امام قشیری رح در رساله خود میگوید شعرا اما الحیام فکما نماخیا صرم وادی النساء الهی غیر نساء الهی یعنی خیمه ما بنده است خیمه های ایشان اما قبیل بمان قبیل نیست و بیع رفت و بساط دور دیده آمد و حرمت شریعت از دلها بیرون شد و غفلت ستولی گشت حکایت سلطان العارفین میگوید بنواستم که سخت ترین عقوبت بر من خود بلاغم که حبسیت بیج چیز بدتر از غفلت ندیدم و آتش دوزخ با آدمی آن کند که نیک دره غفلت کند الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان بفضلك و کریم

فصل چهاردهم در امامت شرایط امام

بدانکه از اعتقاد حق و مذہب سنت و جماعت یکی آنست که نماز کردن از پس هر نیک و بد و ولاری زیرا که رسول علیه السلام فرمود صلوا خلف کل بر وفاجر یعنی نماز گذارید از پس هر نیک و بد پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد خلاف هر فرض را خدا هم الله تعالی که ایشان امام معصوم شرط میدارند از برای امامت و مذہب حق آنست که جز نبیا بیچکس معصوم نیست از آدمیان و بر تقدیر قول روافض که امام معصوم شرط میداریم میگوئیم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که در زمان رسول علیه السلام و در زمان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اما مان بودند و مساجد و جماعتها میگردید و اگر امام معصوم بایستی رسول علیه السلام و صحابه نگذاشتندی که ایشان امامت کردند و دیگر آنکه امام سه است امام نماز چون آنکه مساجد و امام علم چون امام عظم و امام شافعی و غیر ایشان و امام عالم پس بر تقدیر که امام معصوم باید امام عالم را باشد نه امام علم و امام نماز و الله اعلم اما از برای نماز هر چند امام معصوم شرط نیست لیکن مقتضای وقت

را نیز نشاید که بامامت نصب کند بلکه امام متقی و پرهیزگار باشد تا نماز قوم بی گناه است مودا گردد و حق تعالی از ایشان بپزدرد
 زیرا که تقوی شرط قبول عمل است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و نماز پس فاسق مکروه است در نقادی خلاصه
 آورده مردی بامامت میکند مرقی را و حال آنکه آن قوم او را کاره میدارند اگر اوست قوم بحیث فساد امامت مکروه باشد
 امامت وی و اگر از جهت آنست که او نیز او را درست بامامت مکروه نباشد امامت وی در کسر سبکیده مکروه است امامت بنده
 و اعرابی و فاسق و مبتدی و نابینا و ولد زنا و مکروه است امامت نام کسی که لحن میکند کسی که خوش آواز باشد و اگر مکروه و قوف رعایت
 نمکند نیز مکروه است امامت وی و این روایت در متفق قاضی خان است و در جامع الوقوف و خلاصه الوقوف نیز مذکور است
 ان من لا یقف فی موضع الوقوف ویقف فی غیر موضع لا ینبغی ان یؤمر للناس و یکروه لا یقتل به و در راز
 گردانیدن نماز و مکروه است جماعت زنان و اگر بگذارد آنکه امام بود در میان زنان بایستد و پیش از روزی که رسول علیه السلام
 فرموده منخر در اید ایشان را زیرا که خداوند ایشان را مخرج داشته اما فاسد است اقتداء مرد بن و مکروه که نابالغ و بزرگ نماز وی عقل
 است و همچنین فاسد است اقتداء هر معذور و قدی باقی و پوشیده پیرهنه و اقتداء بر کج و سجود گذارنده بومی یعنی باشارت
 گذارنده و اقتدای فرض گذارنده بنا فله گذار و بفرض کننده و دیگر قضا یا ادا اما جایز است اقتداء متوضعی به تیم و پای شونده مسح
 کشنده و ایستاده پشت و منقل بمقرض واحد و بدوئی مثل خود یعنی کوز پشت و باشارت گذارنده و امام باید که رعایت
 ندیمین کند تا نماز هر دو فرق جایز باشد و اقتدای ایشان بوی درست آید و آنچه حالی پیش خاطر است بستی و هفت چهرت
 که امام را نگه باید داشت تا امامت هر دو گروه را بنمایند هفده از ان امام شافعی مذہب را رعایت باید تا اقتدای حنفی مذہب
 بوی درست بود و دیگر امام حنفی مذہب را نگه باید داشت تا اقتدای شافعی مذہبان بوی روا باشد اما آن هفده که امام
 شافعی مذہب را نگه باید داشت اول آنکه یسبحانک صاعفانک حق معرقک کففتنا شد ویم انام و من انشاء الله
 نگفته باشد سیم عمل را از ایمان ندارد چهارم ایمان را کم و زیاده گوید پنجم در قید بایل نباشد ششم در مذہب متعصب نباشد
 هفتم در قلین وضو شاخته باشد هشتم در جامه وی نمی نباشد زیادت از درمی نیم خون از سر زخم در انگشته باشد دهم در غسل
 جنابت ترک مصغه مکروه باشد یازدهم ترک استنشاق مکروه باشد دوازدهم در مسح سر باندگی اکتفا مکروه باشد سیزدهم بر
 مسح موزه نیز باندگی اکتفا مکروه باشد چهاردهم قی کرده باشد پانزدهم در قعده اولی صلوات بخواند شانزدهم در غیر تکبیر اول در
 تکبیرات دست بر ندارد هفدهم نابالغ نباشد بزرگ او منقل بود و قوم مقرض و اقتدای مقرض بمنقل درست نبود و در چو
 مذہب چون این شرایط موجود بود اقتدای حنفی مذہب با و درست بود و اگر شرایط رعایت نکند و بال او را بود چون مقتدی
 نماند حال و یا اما شرایط عشره که امام حنفی مذہب را باید تا اقتدای شافعی مذہب با و درست بود و در وضو است اول نیت
 کردن دوم ترتیب نگاه داشتن دو و بعد از وضو است اول آنکه مس عورت غلیظه خود مکروه باشد ویم مس نسائیز مکروه باشد
 و شستن دیگر در نماز است اول نیت امامت دوم بسم الله در اول فاتحه گوید سیم فاتحه ترک نکند چهارم تعدیل رکان بجای
 آوردن برق و جامه و جای نماز از نجاست چیزی نباشد ششم این بود شرایط که امام ندیمین را باید در انتباه الغافلین فقیه
 ابواللیث سمرقندی ح می آورد شرایط امامت ده چیز است اول آنکه امام قرآن خوان باشد و لکن نکند ویم آنکه تکبیر درست

گوید و بریده کند سیم رکوع و سجود تمام کند چهارم خود را از حرام و شبهت نگاهدارد پنجم تن و جامه را از نجاست نگاهدارد ششم قرائت بسیار بخواند که برضای قوم هفتم بخواند و شصت و نهم در نماز نشود تا اول آمرزش خود بخورد و با قوم را که نشنید قوم است همچون سلام دهد و خود را تنها دعا کند که خیانت کرده باشد قوم را و همچون غریبی در سجده بیدار برای وی چیزی طلبد و رقتیه میگوید که امامی نزد لاکت میکند از برای زیارت افزای خود در رستگاری یک هفته یا مانند آن یا بعلت مصیبت یا از برای استراحت یا بکلیت و مثل آن عفوست در عادت و در شمع و در خزانة الفقه می آید که امام نماز گذارد با قوم بعد از آن دشت که نماز بغیر طهارت گذارد واجب بود بروی اعاده نماز با طهارت و بر قوم واجب نیاید و واجب نبود که قوم را اعلام کند که دی بی وضو نماز گذارد و آتش نشود تبرک اعلام حکایت نقل است که ابو عمر و بن العلاء بصری رح که یکی از قرا اسبعت است روزی در محراب بایستاد نماز است گذارد و بیسوی قوم کرد و گفت ستودا یعنی ای قوم راست بایستید این تکبوت و فقره بزد و بیوش شد چون بخود باز آمد پرسید که چرا چه بود گفت در آن زمان که قوم را گفت راست بایستید بصری من در داوند که ابو عمر و بن العلاء راست ایستاده که دیگران را راست ایستادن میفرمائی پس بنده باید که در راه خدا ظاهر و باطن خود را درست دارد و در عبادت استقامت نماید چنانکه حبیب خود را امر کرد و الله تعالی فاستقم كما امرت و آن حدیث که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در امر سوره هود و اخوات آن یعنی از آنکه تفسیر و شرح گفته اند معنی برین است چون وی بکمال ثبوت و رسالت خود این میگوید از بصیرت این خطاب ما با این کثرت و چون فرزین و خراب روزگاری و گرفتاری خود بدست نفس و هوا و شیطان و عدا ی دین چگونیم جاسه کن دارد که کف عفو از جنایات اخلاق بد مانگ دارد و بگریزد و با سعه

آنم که سگان بخود امانم نکنند جزئی خرد سفتی نامم نکنند

الهی قد جمای ما را در دنیا بر سوا ی صراط مستقیم مستقیم دار و در آخرت از غریبین بر صراط نگا هدار و سر ما را چنان دار که اگر آشکارا شود شرمسار نمانیم

فصل پانزدهم در فضیلت روز جمعه و فرضیت از جمعه و ثواب گذران آن

در صحیح مسلم می آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود طلع کند آفتاب در بیج روز که میگویند باشد از روز جمعه آدم علیه السلام در روز جمعه آفریده شد و در وی بهشت آورده شد و در وی از بهشت بیرون آورده شد و قیامت قائم نشود مگر در روز جمعه و در غیب حمیدی و در تفسیر سبط بنری آرد این حدیث بر روایت الشیخ ابن مالک رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الله عرف جمل فی کل جمعة ستمائة الف عتق کلهم قد استوجب العتق یعنی بدرستی که خداوند را در هر روز جمعه شصت هزار از دست آتش دوزخ که کل ایشان مشغوب دوزخ گشته باشد که حق تعالی ایشان را آزاد میگرداند از برکات این روز و فضیلت این روز بسیار است و این روز را حق تعالی خاصه است محمد صلی الله علیه و سلم گردانید و نماز جمعه درین روز فضیله است قوله تعالی یا ایها المسلمین اصموا اذا قودوا للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا لی ذکر الله و ذکر الله و البیج الا یعنی ای آنانی که قبول حقها کرده اید و گردانید چون ندا داده شود از هر که جمعه فاسعوا لی ذکر الله بشتاید بسوی یاد کرد خداوند یعنی بشودون خطبه و در یافتن نماز جمعه و ذکر و البیج

و بنامید بیج و شرف و کارهای دنیائی را یعنی ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که آن شش روز خطبه و در یافتن نماز جمعه بهتر است مرثا را از کارهای دیگر اگر شما بدانید قوله تعالی فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله یعنی چون ادا کرده شود نماز جمعه بکارهای دنیائی قیام نمایند و بجای فضل خداوند یعنی طلب رزق کنید از خداوند سبب کسب حلال و این امر اباحت است بعد از تحریم بیج و اذکر الله کثیرا لعلکم تفلحون و یاد کنید خداوند بسیار تامل داشته فلح و نجات گردید و این نیز امر اباحت است ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر پنجواهی بیرون رود و اگر پنجواهی نماز کن تا نماز دیگر و اگر پنجواهی بنشین در هدایت و عادت کتب فقهی آن که آن نماز که حرام کند بیج است ندای اول است و اگر در آن وقت بیج کند منعقد میشود و اگر که نمی تریه است نه بیج تحریم ابایع و مشتری عاصی باشد باز تکاب نهی و صحیح است در نافع و منافع میگوید معتبر مانگ نماز اول است که بعد از زوال گفته آید هر جا گفته آید بر پست که پیش منبر باشد یا بر زور باید که فرمان ترک بیج کند و متوجه گردند بسوی جمعه در ترغیب حمیدی و تفسیر وسطی آید بر روایت عمر بن حصین از ابو بصیر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس روز جمعه غسل کند شسته و پاک کرده شود و نوب و خطای وی و چون برود بسوی نماز جمعه حق تعالی بفرماید تا بهر قدری که برود و نهد ثواب نیست که عبادت پذیرفته در دیوان عمل وی بنویسند و چون از نماز فارغ شود بفرماید تا ثواب دو بیت سار عبادت دیگر بنویسند از برای وی اما اسامی روز جمعه بدانکه روز جمعه را ده نام است یوم الفریه و یوم الفضل و یوم البرکة و یوم الرحمة و یوم الامانة و یوم العتق و یوم العید و یوم المعرویه و یوم الکرمته و یوم الحجۃ اما معروف ترین نامهای او جمعه است الاجتماع الناس فیه فی الحاص و آن فاضلتین همه روزهاست چنانکه رسول علیه السلام فرمود سید الا یام کلهایوم الجمعة و هو افضل من یوم الفطر و یوم الاضحی و یوم عاشوراء و هو عید المؤمنین فی الدنیا و عید اهل الجنة فی الجنة یعنی سید ایام و مختار روزها روز جمعه است و او فاضلت از روز عید فطر و رمضان و او عید نومنان است و دنیا و عید اهل بهشت خواهد بود و بهشت در صحیح مسلمی آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود لیتهمین اقوام عن و دعیم الجمعة و الختم الله علی قلوبهم ثم لیكونن من الغافلین یعنی حال از دو بیرون نباشد یا باز ایستند مردمان از ترک کردن جمعیان آنها پس خداوند بر دلهای ایشان از حجاب غافلان گرداند در مصابح می آید قال ابی بنی علیه السلام من ترک ثلاث جمعنها و ابیاطع الله علی قلبه یعنی هر که ترک کند سه جمعه را بر سبیل نهان و سهل انگار حق تعالی او را بر دل وی نهاده یعنی توفیق نپذیرد در صحیح مسلم می آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس غسل کند روز جمعه پس نماز جمعه رود و بگذارد آنچه تقدیر وی شده باشد از نوافل پس خاموش بنشیند تا امام از خطبه فارغ شود پس بگذارد و امام نماز جمعه را امر ندیده شود مرئیه را هر گاه که از این جمعه تا جمعه دیگر از وی در وجود آمده باشد و سه روز دیگر زیادت بران یعنی برکت نماز جمعه حق تعالی ده روزه گناه و ایرایا مرزد در شرح تنبیه میگوید جمعه آینده مراد است و بعضی گفته اند جمعه باطنی مراد است در طبیب القلوب آرد که خواجه ابوعلی دقاق رحمه الله در وقتی که از دنیا سفر میکرد مردمان را بسبب جزو صییت میکرد و یکی غسل جمعه و هر شب بر طهارت خفتن و یاد داشتن خدای در همه احوال بدل در شرح تنبیه می آرد که رسول علیه السلام فرمود غسل یوم الجمعة واجب

ندای کسب از اجماع کند فضیلت غسل روز جمعه تا جمای روز جمعه

علیٰ کل محتاج و این وجوب اختیار است نه وجوب التزام بقوله علیه السلام من توفنا فیها ولغمت ومن اغتسل فالغسل افضل و باید که غسل جمعه بعد از صبح شود و بر صبح مقدم نباشد و در کتب مجتذیان معتزلی ایستادین حدیث که رسول علیه السلام فرمود خبریوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعة فیہ ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی سأل الله تعالیٰ شیئاً الا اعطاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی طلوع کند روز جمعه است ساعتی است در جمعه که در دنیا یاد آورنده مؤمنان الا آنکه هر دعا که کند و هر حاجت که از خداوند خواهد حق تعالیٰ دعای وی با حاجات رساند و حاجت وی روا کند و علما اختلاف کرده اند که آن کیست بعضی گفته اند بعد از نماز دیگر است تا فرود شدن آفتاب و بعضی گفته اند که بعد از زوال است تا آن هنگام که امام در آید و بعضی گفته اند از وقت بیرون آمدن امام است تا آن زمان که نماز گذارده شود پس هر کس تمام روز جمعه در عبادت و دعا گذرانند هر آنکه آن ساعت را در یاد در غیب جمیدی می آرد که هر ویست از ابو هریره رضی الله عنه که گفت بخیر آن ساعت راسه وقت یکی از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و یکی از نماز دیگر تا فرود شدن آفتاب پس از آن این آیت را بخواند قوله تعالیٰ واذکر ربک فی نفسك تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول بالحد و الاصال و لا تکن من الغافلین و یکی در وقت نزول امام تا وقت تکبیر و این آیت بخواند قوله تعالیٰ اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی کواکبه الآیه الهی بحسب دست جمعه و صاحب جمعه و ساعات جمعه حاجات دینی و دنیائی ما را برآورده و خیر گردان و بهر را برسانا

ولفت عن خود بران

فصل شانزدهم در شرائط جمعه و کیفیت ادای نماز جمعه

در کافی و منافع و کثر میگوید که نماز جمعه را دوازده شرط است شش شرط وجوب و شش شرط ادا آن شرائط وجوبی اول اقامت است که بر مسافر نیست و دوم زکوة که بر زنان نیست سیم صحت که بر بیمار نیست چهارم حریت که بر بنده نیست پنجمین آنی که بر زانیان نیست ششم سلامت و علیلین که بر رنگ نیست در رساله فرائض الاسلام می آرد که نماز جمعه فایده است بر مرد آزاد مسلمان عاقل بالغ نکر است مبنای روای معتبر آن شرائط ادای وی هرست و سلطان و پادشاه و وی وقت نماز پیشین و خطبه و جماعت و اقل آن سه تن است قبول امام عظم رحمه الله و بقول صاحبیه دوقن جز امام بشرط آنکه آن دوقن اعدا حیت امامت باشند و این روایت در شرح کرخی است و ششم آن زن عامست در شرح علائی می آرد که نزد شافعی هر چهل تن آزاد مقیم باید غیر از امام نزد وی سلطان و هر شرط نیست در کافی میگوید که کسر و غیر از خطیب کسی را که امامت جمعه کند از برای آنکه خطیب نماز احکام یک چیز است اما در بعضی از کتب فقهی گفته است که بیشاید که غیر از خطیب امامت جمعه کند اما هر جامع و آن بر موضعی است که مرکز امیری و قاضی باشند که تنفیذ احکام و اقامت حدود و گذاردن نماز می آرد که امام ابو یوسف گفته هر موضعی که در منبر باشند و قاضی که تنفیذ احکام و اقامت حدود و گذاردن نماز می آرد که در وی جمعه گذارند در شرح طحاوی می آرد که هر جامع هر شهر نیست که در آنجا جمیع محترقه که باشند به پیشین خود روزگار نوازند و معیشت نوازند که دوازده سال تا بیست سال بی آنکه محتاج شوند به پیشین دیگر در مصنفی آورده بروایت حسن بن زیاد از ابو حنیفه رح که در هر جا که صد نفر را کس جمع شوند علم هر جامع را در

آنجا نماز جمعه بگذارند در قنای قنیه آورده که مفتی لایحه شرطا دشمنه اند چون قاضی و والی مفتی نباشند و از ابوالقاسم رح
روایت کرده اند که فرمود هر قریه که در آنجا حاکم باشد و گردوی دیها باشد که مردمان آنجا جمع شوند جایز باشد جمعه در آنجا و اگر چه
آنجا مسجد جامع نباشد در قنای و الوانجی می آرد که بعضی از علما گفته اند که چون جمع شوند مردمان در کبر مساجد آن موضع که
غیر از مسجد جامع باشد و آن مسجد وفا کنند بایشان آن جایگاه را حکم مصر جامع است و هیچ این است در شرح هدایه سفیانی
میگوید که حسن اقبال که در باب مصر جامع گفته اند این است و اختیار امام که نمی نیر این است که هر کجا اهل مصری در کبر مساجد آن
شهر جمع شوند و آن مسجد بایشان وفا کنند و مسجد دیگر حاجت آید در آن شهر نماز جمعه باید گذاردن و آن حکم مصر جامع باشد
و فتوی برین است در مضرات میگوید یا قریه بزرگ امام ابوالقاسم رحمه الله فرموده که اگر آن کند والی یا قاضی که در آنجا نماز جمعه
گذارند و مسجد جامع بنا کنند و در قریه بزرگ که در آنجا بازار باشد با اتفاق از برای آنکه امام شافعی رحمه الله عرض
میدارد جمعه را در قریه که در آنجا جمیل مردان از اوقیم بالغ عاقل باشند پس چون مسئله مجتهد فیماست چون حکم و یا قضای
آن متصل شد متفق علیه شود و بعضی از کتب می آرد که قریه که در آنجا قاضی باشد و منبر باشد و سه کوچه بود در آن قریه یعنی بنا
سه کوچه و دو کافی در آنجا جمعه توان گذاردن قیاس بر مناسبت مصر جامع از شرایط ادای جمعه است و حکم و این بود که تقدیر
اتقاد علی اختلاف الروایات اما شرط دوم از شرایط ادای وی سلطان است یا نائب وی اگر سلطان بخود حاضر نبود و شرط یکم
وقت است و وقت نماز جمعه همان وقت نماز پیشین است و بیرون میرود و وقت نماز جمعه بیرون رفتن وقت نماز پیشین و
شرط چهارم خطبه است اما بقول امام اعظم رح یک خطبه یا یک تحلیل یا یک تکبیر از حکم خطبه است تا اگر هم بدان بسته کند جایز
باشد و حاجت بخیری دیگر نباشد اما بقول صاحبیه دو خطبه باید بجلسته بنیها و در حقایق منظومه و در خوانه میگوید که خطبه باید
که مقدار تشهید باشد و ازین کمتر نشاید بنبر و صاحبیه شرط پنجم جماعت است و حدوی بقول امام اعظم رح سنن است بخیر امام
بقول صاحبیه و سنن بخیر امام و قد مر شرط ششم اذن عام است یعنی کسی را از حضور جمعه منع نکند تا اگر سلطان در سراسر خود
با خاصگیان خود جمع گردانند و عوام را از درگدن باز دارند جمعه گذاردن ایشان جایز نباشد و کسی که جمعه بروی فریضه باشد
چون مسافر و مریم و بنده اگر اقامت کند نماز جمعه را و باشد و جمعه منعقد شود خلاف مرز فرما و شافعی رحمه الله و این روایت در
کنز و هدایه و عامه کتب فقهی مذکور است و معذور و چون را نکرده است ادای ظهر جماعت مطلقا در مصر و غیره معذور اگر نماز پیشین
را بگذارد پیش از نماز جمعه مکرره باشد و اگر امام را در تشهید یا در سجده سهو در یاد تمام گرداند نماز جمعه را یعنی آن او را از نماز جمعه
محبوب باشد خلاف مر محمد رحمه الله یعنی بنزدیکی آنست که اگر اکثر از رکعت ثانیه را با امام در یاد نباشد بروی جمعه را و
اگر کمتر از رکعت آخر را در یاد نباشد نماز پیشین را بران ایکن بیان کرده شد حکم مذکور است اما بنده سبب امام شافعی رح
شرایط واجب جمعه هفت است اسلام و بلوغ و عقل و حریت و کورت و محبت و سلطان و شرایط فعل جمعه سه چیز است
اول بلد مصر باشد یا قریه دوم آنکه جمیل تن باشد از اهل جمعه سیم وقت و فراغ پس وی سه چیز است و خطبه که بایستد و
وقت خواندن آن هر دو پیشین در میان هر دو سیم و رکعت نماز که بگذارند و هیأت جمعه چهار است و تطیف جسد و بوس
شیاب برض یعنی پوشیدن جامه سفید و استعمال طیب و مستحب است انصاف در حال خطبه و هر کس در آید و امام را در خطبه یابد

دو رکعت نماز یک بگذارد پس از آن بنشیند و بقول امام اعظم رح نماز جمعہ ده رکعت است چهار رکعت سنت جمعی پیش از خطبه و دو رکعت نماز جمعہ با امام و چهار رکعت سنت جمعه بعد از آن و باید که در ویجا این ده رکعت نماز جمعہ که میگذارد چهار رکعت دیگر بگذارد و در آن نیست فریضه نماز پیشین کند چون پیش از نماز جمعہ بگذارد و اگر بعد از جمعہ گذارد چهار رکعت نمازی که بمن نزدیک ترست نیست کند خواه نام مساندین در مسجد بخارا از مولانا حافظ الدین بخاری علیہ الرحمہ سوال کرد که چهار رکعت سنت پیش از نماز جمعہ و دو رکعت نماز جمعہ را چگونه نیت میباید کرد من از شما سوال میکنم تا بنزد حق تعالی امر حاجت بود فرمود که من از مولانا جمال الدین محبوبی رحمۃ اللہ علیہ شنیدم و ایشان چندی بودند فرمود که چهار رکعت سنت و قتی گوید دو رکعت نماز آذینہ گوید و چهار رکعت که بعد از جمعہ خواهد گذارد چهار رکعت فریضه نماز پیشین نزدیکترین که درین وقت برین است و دو رکعت اول فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و در وی آخر مودتین خواند اگر نماز جمعہ از فرض ادا شده باشد مودتین بجائی دعا باشد و اگر سنت بود بجائی قرات است و دو رکعت آخر راست و قتی گوید و بقول صاحب جمعہ نماز جمعہ دوازده رکعت است باین دو رکعت و علما درین دو رکعت خلاف کرده اند بعضی گفته اند سنت نماز پیشین است و بعضی گفته اند سنت روز جمعہ است و بعضی گفته اند که این دو رکعت نمیباید گذاردن زیرا که در فرض و روی غلو میکنند چون چنین است سیان ترک کنند تا خلاف روضه کرده باشند و بعضی گفته اند در یک جمعہ بگذارد و در یک جمعہ ترک کنند تا خلاف راضی شود و بعضی گفته اند در هر جمعہ میباید گذارد زیرا که راضیان در دیار مانده اند ما را با موافقت ایشان چه کار صحیح نیست و فتوی بر این است و اللہ اعلم ما اورا و در جمعہ و فضیلت آن در شیخ تنبیه می آرد که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود هر کس روز جمعہ سورۃ الکہف را بخواند گناه یک هفته ویرای حق تعالی یامزد و بعضی گفته اند هفتہ گذشته مرا دست و بعضی گفته اند هفتہ آینده و اللہ اعلم بعد از رسول اللہ و در احیاء العلوم و در کثر الحقائق می آرد که رسول علیہ السلام فرموده هر کس بعد از نماز جمعہ نزدیک نماز بگیرد شتابان صلوٰۃ را بگوید اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و رسولک النبی الامی و علی اللہ و صحبہ و سلم و شتابان سار گناه که در نامه سیاه وی باشد بفرمان اللہ تعالی محو شود و آمرزیده گردد و اگر عمر وی کمتر از هشتاد سال باشد در قیامت اورا خیر گردانند تا از گناه هر کس که از قرأتان خود خواهد محو کنند در کتاب بن سنی می آید بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود هر کس روز جمعہ پیش از نماز با تلاوت این استغفار بگوید کہ استغفر اللہ الذی لا اله الا هو المحی القیوم و اتوب الیہ یا مرز و خداوند تعالی گناہان ویرا و اگر چه مانند کف دریا باشد و نیز در کتاب ابن سنی می آید بروایت نادر بن عثمان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود هر کس بعد از نماز جمعہ سو و قل بولس و احد و مودتین هفت بار بخواند خداوند تعالی اورا تا جمعہ دیگر از همه بدیهانگاها و در ترغیب حمیدی می آرد که حسات در روز جمعہ مضاعف میشود و سیات نیز مضاعف میشود و در احیاء العلوم می آید و در ترغیب حمیدی نیز بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہا از رسول علیہ السلام کہ فرمود جبریل بمن آمد و در دست وی چون آئینه سفیدی بود و در آن آئینه چون نقطه سیاهی بود گفت یا جبریل چیست این در دست تو گفت این جمعہ است کہ عرض میکنم بر تو پروردگار گفت چیست نصیب یا درین روز گفت مرثا در آن خیر و برکت است و نیکی اول تو باشی و باشد جهود و زسا بعد از تو یعنی روز جمعہ ترا و استان

تراست و روز شنبه چو دان راست و روز یکشنبه نرسایان رست و در جمعه ساعتی باشد که هیچ مومن در نیاید آنرا که نخواهد از خداوند تعالی در آن ساعت چیزی که قسمت وی باشد گرفت که خداوند او را عطا دهد آن چیز و یا اگر قسم وی نباشد ذخیره گرداند خداوند از برای وی آنچه فاضله باشد از آنچه وی خواسته باشد و پناه بگیرد بخداوند در آن ساعت از بدی که تقدیر وی شده باشد الا آنکه دفع کند از وی آن بدی را و اگر تقدیر وی باشد بگرداند از وی بدی را که از آن بزرگتر باشد از آنچه او پناه بسته باشد از آن گفتم این نقطه سیاه در وی چیست گفت این قیامت است که در وی قائم شود و این روز را که ملائکه ایم یوم المیزان گویند گفتم از برای چه یوم المیزان نام نهاده اید این روز را گفت از برای آنکه پروردگار تو پیشته از شک سفید آفریده است و در بهشت چون روز جمعه شود حق تعالی امر نازل گرداند از علیین بر کسی خود بسوی آن توده مشک و عبارت حدیث این است که هبط الله عزوجل من علیین علی کوسیه و نظیری چنان باشد که مثلاً بادشاه محل نهد و با قافله بجاز روان کند تا گویند این محل بادشاه است و حال آنکه بادشاه در وی فی الواقع تعالی از بهبوط و صعود منته است آمدیم بسبب حدیث پس بگردان کرسی منبر را از نو بنشیند پیغمبران بکران منبر را بآیند و بنشینند و بگردان بر اینها منبرهای دیگر بنهند از زر سنج مرصع بلبل و زمرد و یاقوت صدیقان و شهیدان بران منبرها بنشینند پس بیرون آیند اهل بهشت از منبرهایی خود بسوی کثیب مشک و بنشینند بران پس از آن بجای کند حضرت پروردگار از برای ایشان پس گویند منم آن خداوندی که راست گردانیدم از برای شما و عده خود را فرود آوردم شمارا بدار که راست خود که بهشت در خواستید از من تا عطا کنم شمارا آنگاه ایشان در خواهند و گویند خداوند ارضای تو میخواهیم باز گوید عطا فرموشمارا که راست خود سوال کنید و در خواستید از من گویند بار خدا یا رضای تو میخواهیم فرمان رسد که گواه باشد که من که خداوندم از شما نشنود و در من گفتم پس بکشاید بر ایشان درهای رحمت خود که راست کند ایشان را از کرامتهای خود آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و بر خاطر هیچ بشر گذر نکرده باشد آن امر را مرقع گرداند همچون انصاف امام شمارا جمعه و بردارد منبرها را و پیغمبران و صدیقان و شهیدان باز گردند بمنازل خود باز گردند اهل غرهای بسوی غرهای خود و آن غرهای از لؤلؤی صیفا باشد یا از یاقوت حمرا یا از برجد خضر باشد یا بنگ رنج و مشغله باشد دران غرهای بسته نگردد درهای آن و دران غرهای باشند خدمتگاران و جفتان پاکیزه پاک از حیض و نفاس و بول و غایط جویدارد وی روان باشد میوه های وی از حنظل و زونیک کشته بود بهشتی اهل بهشت هیچ روزی چنان مشتاق نباشد که بروز جمعه تا زیادت گردانند نظر ببقا و کرامت پروردگار خود از برای این معنی این روز را یوم المیزان نام نهاده اند الهی بحسرت جمعه و اهل جمعه ما را بدان مجلس برسان و آن سعادت و کرامت روزی گردان بمنگ بود که

بابیم در بیان شرایط زکوة و اعشار و درین باب و فضل است

فصل اول در فضیلت زکوة

بدانکه فضیلت زکوة بدلیل قطعی ثابت شده است قوله تعالی اقموا الصلوة و اتوا الزکوة پای دارید نماز را و بپردازید زکوة

را و قال النبی علیه السلام صلووا خمسکم وادوا زکوة اموالکم الی آخر الحارث یعنی بگذارد و پنج نماز را که شما فرضیه کرده اند و بدید زکوة مالها بی خود را و قال علیه السلام ایها الناس اداوا زکوة اموالکم یعنی ای کویسان ادا کنید زکوة مالها بی خود را و اجتمع امت نیز بر آن منعقد گشته است پس فرضیت زکوة بکتاب و سنت و اجماع است ثابت شده باشد اما شرط زکوة بدانکه شرط وجوب زکوة در نفس آدمی چهار چیز است چنانکه در هدایه و کنز و عامه کتب فقهی میگوید حریت و اسلام و عقل و بلوغ خلاف مرثاضی را که نزدیک وی عقل و بلوغ شرط نیست و ملک لصاب و علی فارغ از دین و از حاجت اصلی و خلاف مرثاضی را که شرط نمیدارد و حاجت اصلی وی آنست که بآن محتاج باشد از خورش و پوشش و از مسکن و زحمت و متاع خانه و سلاح وی و مرکبان سواری و بردگان خدمت وی چون مالی باشد از جنس زکوة و از بدین شیا که با احتیاج اوست آنگاه بر آن زکوة باشد و مالی که در آن زکوة است هفت است اول در زرخ چون بستان متقال رسد و دوم نفتره چون بدو بیت در هم رسد سیم مال تجارت چون بدو بیت در هم رسد قیمت آن چهارم گاوان سر داده و نر داده چون بسی رسد پنجم گوسفندان چون چهل رسد ششم شتران سر داده چون پنج رسد هفتم پستان سر داده نر داده و صحر آن مقدار که باشد اما زکوة در نفتره بدانکه در بیت متقال زرخیم متقال است پس در چهار متقال و قیراط بود در شرح هدایه میگوید دو قیراط نصف دانگ و دو جوست و در کمتر از بیت متقال زکوة نیست و در دو بیت در هم پنج در هم است و در چهل در هم که زیادت شود یک در هم بود بقول امام اعظم رح و در کمتر از چهل در هم چیزی نیست و بقول امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر دو بیت در هم هر چیزی زیادت شود زکوة بود بحجای بی بود در نصاب معلم می آرد که حکایت کرده اند از تعدادی که هر درمی چهارده قیراط و یا شش دانگ است و هر دانگ چهار طسو و هر طسو و هر حبه و هر حبه دو جو و هر جو شش خردل و هر خردل دوازده فلس و هر فلس شش قلیل است و هر قلیل شش نقیر است و هر نقیر بیست آنکه دو و ذره آمد وزن قلیل هر

جوشش خردل است و خردلی را	ده و دو فلس دان از راه تقریر	بود هر فلس از اینها شش قلیل	فقیته شش نقیر است بی جهانگیر
نقیر بیست قلیل است آنگاه	ده و دو ذره آمد وزن قلیل	هزار نصف ثلث ذره شمار	هر حبه از آن یک است و هر حبه

اما زکوة گاؤ بدانکه درسی گاؤ گو ساله باشد یک ساله برابر است این که نر باشد یا ماده که اهل لغت و فقه از آن پنج و تبیع گویند و در چهل گاؤ سنی یا سینه باشد یعنی گو ساله نر و یا ماده دو ساله که در سالگی در آمده باشد و در آنچه زیادت میشود بحساب وی بود یعنی در واحد ناید پنج عشر سینه باشد و در شصت گاؤ و تبیع بود و در هفتاد سینه و تبیع و در شصت و دو سینه پس فرض متغیر شود در هر ده از پنج سینه و الجوامیس و البقر سوا یعنی گاؤ میش و گاؤ برابر است در حکم زکوة بز میش را یک حکم است اما زکوة گو سفند بدانکه لصاب گو سفند چهل است یعنی در کمتر از چهل گو سفند زکوة نیست و در چهل گو سفند یک گو سفند میانه باشد و تا بعد و بست هفتاد است چون بعد و بست یک رسد دو گو سفند باشد و در دو بیت یک رسد گو سفند و در چهار صد چهار گو سفند باشد پس از آن در هر صد گو سفند یک گو سفند بود و فضل المتاخرین برهان الدین صدر الشریعه رحمه الله این معانی را بحسب اصل در یک مصرع جمع کرده است این است ع مشق کاب راجت و تمق ش فی الغنم اما زکوة شتر بدانکه در هر پنج شتر گو سفند بود تا بست شتر چون بست و پنج رسد در وی بنت مخاض بود یعنی شتر ماده یک ساله که

پای در دو سالگی نهاده باشد و درسی و شش بنت لبونی بود و در چهل و شش حقه باشد و در شصت یک خمره باشد و در شصت و یک قدری میگوید که بنت مخاض ماده یک ساله بود و فقط اما نزد اهل لغت دو ساله مراد باشد و بنت لبون ماده دو ساله باشد نزد یک اهل فقه و نزد اهل لغت سه ساله باشد و حقه نزد فقها اما نزد اهل لغت دو ساله مراد باشد و نزد اهل فقه ماده چهار ساله باشد و نزد اهل لغت پنج ساله در نصاب المعظم می آرد که حقه را از برای آن حقه میگویند که در آن سن مستحق حل میگردد و اما در هفتاد و شش شتر و بنت لبون باشد و در نو و یک دو حقه تا بعد بست پس از آن در هر پنج شتر گو سفندی تا بعد چهل و پنج پس از آن دو حقه و یک بنت مخاض واجب است بدو درصد و پنجاه سه حقه باشد پس در هر پنج شتر گو سفندی باشد و در صد و هشتاد و پنج سه حقه و بنت مخاض بود و در صد و هشتاد و شش سه حقه و بنت لبون و در صد و نود و شش چهار حقه تا بعد بست پس فریضه را از سر میگیرند و پنجاه صد و پنجاه دانسته و حکم را هم برین قیاس باید کرد و اما زکوة اسب بدانکه بر اسب بقول امام عظم ابو حنیفه زکوة است بدو شرط یکی آنکه اسپان نر و ماده یا یکدیگر باشد و دوم آنکه بیشتر سال در صحرا باشند چون این شرط موجود بود بران زکوة باشد و نصاب است معین نیست بر سبیل حصص یعنی آن مقدار که باشد بروی زکوة بود و حکم در وی آنست که بر هر اسپیی یک دینار در سرخ بد یعنی یک مثقال بر زیر که مثقال و دینار هر دو یکی میباشد از روی وزن حقیقه و اگر خواهد اسپان را قیمت میکنند چون بدو است در هر میرسد پنج در هر میدد و در هر دایه میگوید بر اسپان نر که با ایشان ماده باشد زکوة نیست نزد امام عظم رج دورا نکه همه ماده باشند و هیچ نر باشد از وی دورا و بنت و نزدیک ابو یوسف و محمد رحمهما الله بر اسب زکوة نیست مطلقا چنانکه بر استر و در را گوش زکوة نیست مگر آنکه آنها را برای تجارت باشد آنگاه بران زکوة بود بشرط در بره و بر خاله زکوة نیست آن مقدار که باشد خلاف مراد ابو یوسف و در فرار صحابه الله و بر عوامل و علوفه زکوة نیست خلاف مر مالک را رحمه الله و در وض تجارت معتبر نیست آن بود یعنی در هر بدو است در هر لازم آید و در از و نبال و شتر و گو سفند و اسب شرط است که سائمه باشد یعنی سر داده باشد و در صحرا چنانکه بیشتر سال در صحرا باشد و چون نصاب کامل باشد در و طرف سال نقصان میان سال مانع و وجوب زکوة نیست چنانکه این ضعیف میگوید بیشتر باشد چون نصاب کامل از دو سر سال به نقصان میان را بود حکم کمال به دور ادائی زکوة و در فریضه است کی نیست منقارن مراد ادائی مقدار فریضه شده به صرف و اگر تمام مال خود را نقدق کند فریضه زکوة از او میروی او شود بدو سب علمای ما رحمه الله تعالی خلاف مر شافعی را رحمه الله و این روایت در عاص کتب فقهی مذکور است اما ادائی عشر واجب است بر آنچه از زمین عشری بر آید خواه از آن کودک باشد یا مجنون و خواه از آن عاقل و بالغ بقوله تعالی یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخبرنا لکم من الانصاف الا انما یعنی ای مومنان ادا کنید زکوة آن چیز را که سب میکنید تجارت و صناعت از زر و نقره و از آنچه از زمین بیرون می آید کریم و میر و یا نیمه که خداوند بزرگوار برای شما یعنی بدو سب عشر جنوبی که از زمین بر می آید و من در ما اخبرنا من تبخیر است یعنی از آنچه از زمین بر آید بعضی را بدو سب و بیان نفرمود که چه مقدار بدو سب از هر جنس پس رفع ابهام است بحديث واحد باید کرد و حدیث ناطق است با آنکه خبر صادق صلی الله علیه و سلم فرمود که از ده من یک من بدو سب پس از آنکه است همان مراد باشد پس بکتاب است و اجماع است ثابت شد که از ده من یک من دادن فریضه باشد و بقول امام عظم رج نصاب و بقا و روی شرط نیست خلاف مر ابو یوسف و محمد

و نصف عشر است در سقی غرب و دالیه و این احکام که بیان کرده شد احکام کتب فقہ علیا حنفیہ است رحمہم اللہ لادرکت
فقہ شافعیہ میگوید کہ واجب میشود زکوٰۃ در پنج چیز در مواشی و اثمان و زر و عروص و ثمار و غرض تجارت اما مواشی واجب زکوٰۃ
در جس از ان و آن اشترست و گا و گوسفند و شریط و جوب زکوٰۃ در ان شش خصال است اسلام و حریت و ملک تام و
نصاب حول و سوم یعنی گذشتن سال و چنانچہ در صحرا اما اثمان دو قسم است زر و نقره و شرائط وجوب زکوٰۃ در ان نخست
اسلام و حریت و ملک تام و نصاب و حولان حول اما زر و عوج واجب میشود ذرّوۃ در ان سبب شرط یکی آنکہ از ان چیزی ہائی کہ
باشد مردمان زراعت میکنند دوم آنکہ قوی بود کہ ذخیرہ توان کرد و سیم آنکہ مبلغ نصاب سد اما ثمار را واجب میشود زکوٰۃ در ان
از دو چیز یکی در غمرہ نخل و یکی در غمرہ کرم یعنی در خرما و انگور و شرائط وجوب زکوٰۃ در ان چهار چیز است اسلام و حریت و ملک تام و نصاب
اما عروص تجارت واجب میشود روی زکوٰۃ بشرطیکہ ذکر کردہ شد در اثمان و اول نصاب مواشی و اثمان را بہترین یک
حکم است اما نصاب زر و ع و ثمار بقول شافعی ربع و مئنت و قدر آن ہزار و شصت رطل است بطل بخدای و ہشت صد
رطل است بطل بنبریزی و آنچه بران زیاد شود بحساب بی باشد لما عروض تجارت قیمت کند نزدیک سال آنچه بخرد و بدو پیرون
کند از ان ربع عشر باشد در حال و آنچه از معدن زر و نقرہ سیرون آرود عشر باشد در حال و آنچه یافتہ شود از کار یا یعنی آنچه کہ
وی نہادہ در ان خمس باشد در حال و انشد اعلم اما مستحقان زکوٰۃ ہفت گروہ اند اول فقیر یعنی آنکہ او را چیزی باشد اما
صاحب نصاب نبود دوم مسکین یعنی آنکہ بد حال نراز فقیر باشد سیم عامل زکوٰۃ چہارم مرکاتب پنجم مدیون ششم منقطع عزت
یعنی از خانیاں باز ماندہ و تو محمد منقطع حاج است یعنی از صاحبان باز ماندہ ہفتم راہ گزری رواست دفع زکوٰۃ بسوی کل صنایع
سبعہ یابیک صنف از ان خلاف مرثاعی را حسلہ تشریر کہ او میگوید لام در انما الصدقات للفقر لا لام استحقاق
است اما مولفہ اقلوب کہ در آیت مذکور است ساقط اند حکم عمر رضی اللہ عنہ کہ گفت حق نقالی اسلام را غیر برگردانید و
صحابہ دین خلاف وی نکردہ اند و ابنا شد دفع زکوٰۃ بدینی و یا کرمات و بنانی مسجد و یاد تکفیل بیت صرف کردن و همچنین
و ابنا شد از مال زکوٰۃ بردہ خریدن و آزاد کردن و یا با دار و پدر خود یا بفزند ان خود دادن و اگر زکوٰۃ بزَن خود دید یا زن بشوہر
خود دید بقول امام عظیم رج درست بود بقبول صاحبیہ و شافعی روا بود و جایز نبود کہ بہ بندہ خود و پدر خود و ام ولد خود دید
زیراکہ او بمنزل مرکاتب است اما نزد صاحبیہ روا باشد زیرا کہ ابو حریون است و نیز اگر رواندا شد از ہمال کہ او را باشد و ایضا
جایز باشد دفع زکوٰۃ بہ بنی ہاشم و موالی ایشان اما کسی کہ صاحب نصاب بنا شد جایز باشد کہ زکوٰۃ با ود ہند و اگر چہ او
تن درست بود و کسب نیز تواند کرد و مکروہ باشد کہ دوست در ہم یا زیادت بیک کس دہند اما اگر دہند جایز باشد در ہادیہ ہفت
روایت میکند از امام محمد رحمہ اللہ کہ گفت من این دوست نزد ام کہ یک دمی را مال زکوٰۃ تو اگر سازند روا باشد دفع
زکوٰۃ بہ بندہ تو اگر طفل وی و اگر تحری کرد زکوٰۃ شخصی داد بعد از ان معلوم شد کہ او توانگر بودہ یا ہاشمی بودہ یا کافر
بودہ یا پدر وی بودہ یا پسر وی بودہ درست بود اگر بندہ وی یا مرکاتب وی بود درست نبود مکروہ باشد نقل صدقات بشوہر
دیگر مگر بحجت قرابت خود یا آنکہ فقرا آن شہر احوج باشند از اہل بلد وی و در ویش کہ اورا قوت یک روزہ بود سوال نکنند لقولہ
علیہ السلام من سال و عندہ ما یغذیہ و یعشیہ فاما لیسا ال نادھنہ یعنی کسی کہ او چیز خواہد از مردمان جوہ

گدائی و حال آنکه او را قوت یک روزه بود این ست و جز این نیست که آتش دوزخ در اینجا دو جمع میکند از برای خود در مشارق می آید برایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود ما ذال المسئلة بالصهد حتى یلقى الله وصافی وجهه منزعة یعنی همیشه باشد که سوال میکند و چیزی بخوارده از مردمان تا ملاقی شود و برسد بخداوند و حال آنکه در روی وی یک قطعه گوشت مانده باشد پس باید که سایل فی ضرورت کند گفت اما اگر ناخواسته بدین مرتبه نرسد در با سع

در ویش کسی بود که او کند گفت چیزی که بدو دهند هم رد کنند با دست و دل کشاده باشد یعنی که هر آنچه آید پیش سد کنند در صحیح مسلم می آید برایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس سوال کند از مردمان و دران طلب کثرت کند این ست و جز این نیست که آن اغتر آتش ست گو که طلب کن یا بیش و مفهوم حدیث نبوی آنست که در دنیا و آخرت خاری باری کرد و قطعه ای تا و در پوچ فرکش در منته یا چا اشتد در سیابان خار خود به هر فقره دست پیش کس مداره کار کی کن و روزه زهر مار خور تا کسی که گدائی را پیشه ساخت و بنائی کار خود بر طلب سوال نهاد و کارهای دیگر از وی آید و کسب کردن او را خوش نمی آید قطعه کسی که گدائی گشت پیشه بدین روش هیچ کاری خوش نیاید چه جای کار ازین گدائی کامل ندانی که خیار آتش نیاید و در رقعاتی مسعود می آید که او است دفع زکوة بجهان صحیح که کار نواند کرد و قوی که او را مال نباشد و اگر او را مال بود عطا ندهند بوی ولیکن اگر جوانی از کسی چیزی نگیرد و فضل باشد با وجود آنکه او را مال نباشد چون از کسب عاجز نبود و جایز باشد که زکوة بکسی دهند که او را چهارپای و خادم باشد و اگر او را عقاری بود و فاضل از سکن وی یا متاعی که نمی شود بآن و قیمت غیر محتاج الیه بدو بست در هم رسد یا به بست مشقال زر سرخ جایز نباشد که از زکوة چیزی بکس بگیرد و الهی همه را از حرص بر مانع بقناعت تو انگر گدایان بمنک بود که

فصل دوم در وجوب مانعان زکوة

در کتب حدیث می آید برایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که در حجة الوداع فرمود ایها الناس ادوا زکوة اموالکم لا من ترک الزکوة فلا صلوة له ولا صوم له ولا حج له ولا جهاد له ولا دین له یعنی ای مردمان او کنید زکوة مالهای خود را بدانید و آگاه باشید که هر کس ترک کند و نداند زکوة را او را نماز نیست او را روزه نیست او را حج نیست او را جهاد نیست او را ایمان نیست یعنی چون زکوة را فرض نه بیند یاد ترک آن فارغ بال و بی غم شود و خود را شتم نداند آن هنگام که فریاد و درین روزگار بسیار تو انگران بینی که در همه عمر خود یک بار فریضه زکوة از دهنه او نکرده اند و نمی کنند بلکه تو انگر باشند که تمام مال وی زکوة گشته و او همه را ملک خود تصور کرده و فقرا را یکے رم و ران حتی نمیداند و از آن هیچ کوفتی بدل وی نمیرسد و مع هذا مهر هر آن درم و دینار بر نگین دل وی چنان بنگین ست و حکم که شکل سکه بر دینار و در هم این کس شکل نماید که مسلمان زبید و نادار افتد که مسلمان میرد و لاجرم حق تعالی در کلام مجید خود و در حق ایشان میفرماید تو له تعالی و الذین یکفرون الذی الذی الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یعنی آن کسانی که زروسیم جمع میکنند و حققت نمیکند آنرا در راه خداوند یعنی زکوة آن بستمحقان نمیرسانند

بشارت ده ایشانرا ب عذاب دردناک زیرا که آنها ز در لغت بمعنی اجتماع است و در شرح است مرالی را که حق الله از وی
 او انکند سوال میگویم ز ذوق تشنیت و ضمیر در ولا ینفقونها واحد چگونه است جواب این سوال و حل این مشکل
 را در تفاسیر می آرد و میگوید با ضمیر عائد بآن کنوز و اموال است و اسم جنس را با واحد و جمع اطلاق میکنند و جواب دیگر
 آنست که ضمیر در ولا ینفقونها عاید بقره است تعلیل علی الذمب زیرا که بنا بر بیع و تقابل اکثر بآنست و این هر دو قول مفسران

است اکنون این عذاب دردناک کی خواهد بود میبای علیها فی ناد و جهنم فتکوی برها جبا هم و جنوب هم و ظهور هم
 روزی که گرم کنند و بتا باند آن کنوز ذکوة ناداده ایشان را در آتش دوزخ و آن روز قیامت خواهد بود پس دل غنند پیشانیها
 ایشان را آنگاه پهلوی پشت و برپس ای تو انگوشت که بنقد فانیه دنیا مغر و مشوچه نازی بخیزی که پیش از تو دیگر داشته و بعد از
 تو دیگر خواهد داشت از سختی عذاب عقوبت دوزخ یا دکنی که آن مال ذکوة ناداده تو در حقیقت ماست و آن گندم عشر ادا
 ناکرده تو کنوم با درویشان مواسات کن نه مساوات و از آن فقیر ثرولیده موی گرد آلود رنگ مدار که زو خواهد بود که تو نبین
 در وقت مردن ثرولیده موی و در گرد آلوده خوی بود و قطعه ننگ از فقیر اشعث اغبر مدار از ننگ بی در وقت مرگ شست
 و در گرد اغبری پودا منش صحبت ایشان که در پیشست پودا من کشان بسندس خضر بن عبقری بی روی زمین بطاعت
 ایشان منور است بی چون آسمان بر بهره و خورشید و شتری بی بنظر حقارت درین طائفه نظر کن که رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از حال ایشان خبر داده و فرموده که بادشاهان بهشت درویشان باشند گرد آلوده و موی سر بالیده از دنیای چندان نیابند که
 بدان از خود دفع گرد و خاک کنند یا موی سر خود پاک کنند اگر سلام کنند تو انگران جواب سلام ایشان بگویند و اگر زن خود هستند
 کسی با ایشان نگاه نکند و اگر سخن گویند کسی گوش بسنجد ایشان ندارد و با آجیل درو لهای ایشان چندان نور باشد که اگر نو

دل یکی از ایشان بر آبل آسمانها و زمین قسمت کنند و نیزه زرد و شمشیر	آنها که ذره و الا بصورت مختفانند	هر یک ملک معنی غور شید افروزند
منگر بچشم خاری تو یا پادشاهان	عاجز نظام اند باطن بی تو	مسکین بصورتی اند معنی توانا گانند
شاهان حق پوش که کتر حایتی	امروز از نعیم جهان بچشم خورند	فرو خدا و اگر کتره بفر دوس نگرند

و دیگر بدان که حدیث بران ماطی است که بیرون از ذکوة و عشر و اموال حقوق دیگر بهست پس چنان سرود که در بندر واکردن
 حاجات درویشان و بر آوردن مراد ایشان باشی که مال مال خداوند است و تو انگران و کیلان خداوند اند و فقیران عیالان
 وی پس باید که برسانند و کیلان دین حضرت الهی و برگزیدگان الطاف بادشاهی از خزانه نامتناهی بوقای محمد اللز بن یوسفون

بعهد الله اذا عاهدوا از خزانه مثل الدین ینفقون اموالهم فی سبیل الله در وجه من جاء بالحقنة فله
 عشر و امثالها از معامله من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا از وجوبه از حسنتم احسنتم لا تنفکم ربوت سایل
 و اما السائل فله نعمهم بکم برات ماعند که ینفد و ما عند الله باق تا بوقت حساب محسوبند فمن یعمل
 مثقال ذرة خیرا یراه برسانت محمد رسول الله بر توفیق ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا تا از جمله فلاح یابندگان
 باشند که من یوق شحم نفسه فاولئک هم المفلحون والا که از قرینه ذکوة غافل باشند درخت و عبید سیطوقون
 ما بخوابیم یوم القیمة داخل باشند قوله تعالی ولا یحسبن الذین ینظرون بما اتاهم الله من فضله هو خیر لکم

بل هو شکر لهم الا یہ یعنی می پندارند آن کسانی که بخوبی می کنند آن مالهای که خداوند عطا داده ایشان را از فضل خود یعنی از زود
نقره حیوان و شمار و آن اشیائی که واجب میگردد زکوة در آن و زکوة آن را بنمیدهند که آن خیرست مرایشان را بر آن که آن وسعت
عذاب ایشان خواهد بود و زود باشد که آن مالها که بآن بخوبی میگردند ماری گردانند و طوق سازند در گردن ایشان تا زخم زندان مار
از سترنا قدم ایشان و این روایت تفسیر و سیط است و در کتب حدیث نیز آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر کس از خداوند
مال داده باشد زکوة آن مال ندهد روز قیامت آن مال ویرا بصورت ماری سازد که بر دو گوشه دهان وی دو کفک باشد
آن مار خود را طوقی سازد در گردن وی و خود را بر سر و روی وی بیند و او را زخم میزند پس از آن میگوید من مال تو ام من کتر تو
ام که جمع میکردی زکوة آن بنمیدادی آنگاه رسول علیه السلام این آیت بخواند قوله تعالی ولا تخسبن الذين يبخلون
بما آتاهم الله من فضله الا یہ در صحیح مسلم می آید بر روایت جابر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود کسی که در دنیا مال جمع کرده باشد
و زکوة باز گرفته باشد روز قیامت آن مال زکوة نداداده بر صورت مار در شود دهان خود باز کشیده و از پس وی میدود و بنده از وی
میگریزد و منادی ندا کند که بگیر گنج خود را یعنی آن مال خود را که پنهان میکردی ماکه خداوندیم از آن بی نیازیم چون بنده بیند که از آن
چاره نیست دست خود در دهان وی آرد آن مار دست ویرا بجا یخاید و سخت بقوت پس هر تو اگر که بقیامت ایمان دارد
و بعقوبت آخرت ایمان دارد و واجب بود بروی که نفس خود را از این عفتو تها بر باند بداند زکوة و نیز مال که زکوة آن ادا کنند
از آفات امین گرد و قال النبی علیه السلام سمعوا اموالکم بالزکوة و صاحب پرانیز در آخرت امید رستگاری باشد و
اگر حق الله را از فقر باز گیرد و ظلمه بر و بر ستاند عصا را برادر است که او را حلق میگویند یعنی اگر اهل عصا ندهند اهل حساب را
برایشان مسلط گردانند تا زخم حلق بستاند شمر هر کس بفساد و پشت بر دین دارد و در وقت زکوة چنین چنین کرد و تفسیر
مغنی می آرد که سه آیت نازل شده است مفرورن بسه چیز که قبول نشود یکی از آن بدون قرین خود اول قوله تعالی اطیعوا الله
واطیعوا الرسول فرمان برداری خداوندی فرمان برداری رسول قبول نشود و دوم فرمان برداری است که اولی و لوالد یک شکر
گذاری حق بی شکر گذاری پدر و مادر نشود و سیم فرمود اقموا الصلوة و اتوا الزکوة نماز گذار و زکوة مال دادن قبول نشود
و الله اعلم ای مست از شراب غفلت تا کی در طلب حطام دنیا خواهی بود و تا چند عمر عزیز و رجوع مال از حرام و حلال
ضایع گردانی و حقوق شرع فرود گذاری یا کن از آن ساعت که ملک الموت بقبضه فقیر گریبان جانت بگیرد و شیر اجل بخب
سیاست بر تو زند و عقاب مرگ بر سر تن پرواز گردان گیر و عزرائیل فصد جان کند و شیطان فصد ایمان کند و سایگان
ات الله گفتن گیرند و وارشان مال طلب کردن گیرند هیچ نمی تری در آن ساعت ندای فراق در رسد که رو که مار غیثانی در
دنیا همه آن کردی که رضای مادران نبود ماینه اموز با تو آن کنیم که با ما کردی شعر بد میکنی و نیک طمع میداری و بهم بد باشد
جزای بد کرداری به مال زکوة نداد و تو از آن قسمت کنند فرد بر بندسیم و زرت دختر پسر حالی نیکی بجای زن دیگری بخانه
شوی بنگر تا سوال گوید آخرت را چه جواب آ داده و عتاب حق را چجت ساخته بر خود رحم کن که اگر پسندت حجت نداری
و اگر بسوزن طاعت نیاری بلید که در نیک نفسی و نیکو خواهی چنان باشی که اگر دیگری نمیکونی کند گمان تو بند و گویند آن از وی
شده که بید نفسی و بد خواهی چنان باشی که اگر از دیگری بدی آید نسبت تو کنند و گویند از وی صادر شده مقفول است که

امير المؤمنين على كرم الله وجهه فرزند خود امير المؤمنين حسن را ضی الله عنهما وصیت کرد و گفت ای پسر باید که چون بمیری از مال دنیا از تو بیج چیز مانده زیر که مال که بوارث بگذاری حال از دو سیر و ن باشد یا وارث تو نفوت آن مال طاعت کنی یا مصیبت اگر طاعت کنی پس تو بد بخت باشی مال خود که پنج آن کشیده باشی و وارث تو نیک بخت که آن راه بهشت رود و اگر مصیبت کند تو او را بر مصیبت مدگاری کرده باشی پس ای سچاره نظر کن که بر سر دو تقدیر حاصل توجه باشد تا چند روز باز بچ و دنیا سرگردان باشی و تا کی در طلب دنیا باشی و حال آنکه مرگ در طلب نیست شمع عجبست لمن طلب الدنیا و الموت یطلبه و عجبست لمن بنی القصر و القبر منزله و عجبست لمن ذنب و رب شاهد و الموت باب و کل الناس داخله قطعه

دارو گیه پدر امرو بدست نوری	مال ملک تو بدست پسر بدو	خانه گر چندی حکم بقتضی نگار	الک الموت و انخانه و کید روزی
-----------------------------	-------------------------	-----------------------------	-------------------------------

از اجل بی با باز ادب آید و قتی در کج خیره از خبر کید روزی عزیز من بدانکه حال است که از اول تا آخر عمر مال جمع درین روزگار و دران حرام و شبهت زود پس از عقل نباشد این نوع حاصل کردن و بوارث گذاشتن خود و حساب و عتاب و عذاب در ماندن قطعه زر جمع میکنی و شش و دهم بخوری بی کار شوهر زن خود میکنی کن پدگونی ای خورم غم طفلان خدا بر این کار بر خلاف غم میکنی کن بد حلال و حرام حاصل کردن از برای سه بیگانه بلکه سه دشمن غایت اجتنی بود بسمع قبول بشنوا زن منی داماد و زن و پسر شوهر زن را با عی در ویش شکسته چون بیاید بدرت چیزی بده از بر روان بدرت

زر جمع کنی برای سه بیگانه بد شوی زن و داماد و عروس سپرت بد در تفسیر تعبیری می آرد فی قول الله تعالی و ما لقتلوا لا نفسکم من خیر تجد و عند الله یعنی آنچه پیش فرستید با خیرت از برای نفس خود از مالهائی می خود بیاید فرد و چیز آنرا نیز دیک خداوند تعالی و میگید که چون خاتون قیامت زور دیده رسالت جگر گوشه مصطفی الصلی الله علیه و سلم قاطع از بهر رضی الله عنها و وفات یافت و جنازه او را امیر المؤمنین علی حسن و حسین و ابوذر غفاری رضی الله عنهم شب برون آوردند و بخاک دفن کردند و باز گشتند علی رضی الله عنه دران شب این دو بیت انشا کرد و شعر لکل اجتماع من خلیلین فذقة و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی و احلا بعد واحد و دلیل علی ان لا ید و م خلیل و قطع

ش و وصلش پایان رفت اکنون اقامت میکند روز جدائی وصالش با چو چهره عجب بو چه بودی گر بودی آشنائی

چون بیاور شد امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بگورستان درآمد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور اما لکم قسمت و داد که سکنت و نساء که نکحت فهدا خبر که عندنا فما خبرنا عندکم یعنی سلام بر شما باوای اهل گورستان مالهائی شمارا قسمت کردند و از نشان و در سرهای شما سکن شدند دیگران و زنان شما را حلاج کردند با شوهران اینست خبر شما نزد ما

چیسیت خبر ما نزد شما فتهتف ها تف و علیک السلام یا علی ما اکلنا بر چنا و ما قد منا وجدنا و ما اخرجنا خسرنا یا تقی آواز داد که یا علی آنچه بخوریم سو کردیم و آنچه پیش فرستادیم با خیرت باز یافتیم و آنچه واپس گذاشتیم یعنی بوارث زبان کردیم قطعه دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود و دل در جهان مبنده که با کس و فاکر و بد خرم کسی که حاصل عمر عزیز را بداد و نشان بخورد و بدشمن را بنگرد و صحیح مسلمی آید این حدیث قال النبی علیه السلام یا بن آدم تقول مالی مالی و مالک و مالک الا ما اکلت فافینت و البست فابلیت او تصدقت فامضیت یعنی ای فرزند آدم میگوئی مال من مال من و مالک و مالک

نیست تراز مال تو مگر آنچه بخوری و فانی کنی یا پریشی و کهنه کنی یا در راه حق تصدق کنی و باقی گذاری یعنی هر چه بخوردی فانی شود هر چه پوشیدی کهنه شود و هر چه با غرت فرستادی باقی ماند و اگر خواهی بنده تا باز باند و اگر خواهی بنده تا باز بانی به اگر مال خود را دوست میداری بدشن چرا میگذاری دوست خود را از خود جدا کن با خود ببر و بدگران رها کن و اگر همه را بذل و ایشا کردن نتوانی خود را نیز یک وارث حساب کن و یک حصه با خود با غرت بر و اگر نمی توانی باری فریضه زکوة را بنده تا بعد از آن نلست پی هرات خواجه عبدالعزیز انصاری میگوید که اگر دنیا را دوست میداری بنده تا ماند و اگر دشمن میداری بخور تا نماند حکایت در تذکرة الاولیاء می آید که شیخ جنید بغدادی رحمة الله علیه هفت ساله بود روزی از دبیرستان باز آمد پدر خود را گریان دید گفت ای پدر ترا چه گریان که گفت ای پسر امروز درمی چند از فریضه زکوة پیش خاله سری سقطی رحمة الله علیه فرستادم قبول نکرد گریه من از برای آنست که چرا عمر عزیز خود را در سر این درمی چند ضایع کردم و حال آنکه این خود هیچ دوستی از دوستان حق را نمیشاید جنید گفت ای پدر این درمها بمن ده تا من بوی دهم آن درمها برداشت و پدر خانه سری آورد و در بوز شیخ گفت کیست پدر گفت جنید است در بکشای و این درمها بستان از فریضه زکوة سری گفت نمی ستایم جنید گفت بدان خدا که با پدرم عدل کرد و با تو فضل که این درمها قبول کن سری گفت باید رت چه عدل کرد و با من چه فضل گفت باید رت آن عدل کرد که ویرا توانگری داد و بروی فریضه گردانید که زکوة از دست او آکند و بصرف رساند و با تو فضل کرد که ترا فقیر فریضه را قبول زکوة عجز گردانید شیخ را این سخن از جنید خوش آمد گفت ای پسر پیش از آنکه این درمها قبول کنم ترا قبول کردم در بکشاد و آن درمها از وی بستاند آهلی بحسرت مقبولان خود ما را از مقبولان گردانند

باب چهارم در بیان صوم و درین باب شش فصل است

فصل اول در تفسیر آیت صوم میان فرضیت روزه ماه رمضان

قال الله تعالى في محكم كتابه و مبرم خطابه يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم يتقون اياها معدودات الآية در تفسیر معالم التنزيل می آید که یا ایها الذین امنوا انما ای نطق و رحمت است و یا ایها الناس ندای سیاست و قهار است و حق تعالی هشتاد و نه جای مومنان را بدین نما خوانده و باین خطاب مخاطب گردانیده که یا ایها الذین امنوا در تفسیر کبیری می آید که امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمود که لذت آنچه در دست زایل نمیکند ریخ عبادت را و ابن مسعود رضی الله عنه میگوید هر جا در قرآن یا ایها الذین امنوا بشنوی گوش فرا دار که خداوند ترا بکاری میفرماید یا از کاری منع میکند در تفسیر کبیر امام لا می آید که یا ایها الذین امنوا ندای ترغیب و تذکیر است یعنی عهد عبودیت را فریاد بندگان مبدد و ایشان را ترغیب میفرماید در عبادت یعنی ای دوستان بیعت کرده با حضرت مای آسانی که قبول حقها کرده اید و کم اخلاص و بندگی بر میان جان بسته اید و در عهد وفا می عهد الهی عهد الیکم نشسته اید که ایها الذین امنوا ای فرض فرض گردانیده شد بر شما روزه داشتن صیام مصدر است و معنی وی در لغت

باز ایستادن است از هر چیزی که نفس بآن مایل شود و بکشد بسوی آن و در شرع باز ایستادن است از اکل و شرب و جماع از برآمدن صبح صادق تا فرو شدن آفتاب باینکه پرس و زده باز ایستادن است ازین سه چیز که معظم چیزهای آنست که نفس بآن آرزو بد این سه چیز است قوله تعالی که کتب علی الذین من قبلکم یعنی فرض کرده شد بر شما همچنانکه فرض کرده شد بر کسانی که پیش از شما بودند از انبیا و امتنان ایشان از عهد آدم تا زمان شما پس روزه عبادت نیست قبیلی لعلکم تتقون ناشایسته و فرار و گریز باشد که شما پس نیز یاد معاصی بدرستی که صوم میبشکند شهنوی ترا که مبادا معاصی است ایاما معدودات ای موقتات بعد معلوم یعنی اندک روز چند شمرده شده بعد معلوم زیرا که عرب مال اندک را نمی شمرد و نه مال بسیار را در ریاض الصایمین نمی آرد که ایاما معدودات بیان است مرهولت این تکلیف را و تقویت است مردل ضعیف را و اذالت ملاکات بر دل آنکه غوی ندارد و ریاضت را قوله تعالی فمن کان منکم مریضا یا سهرکس از شما بیمار باشد که برسد بر زیادتی مرض سبب روزه داشتن کمیه او کیفیه او علی سفر یا را کب سفر بود یعنی سفر معتبر در خصوص و درین اشارت است باینکه هر کس در اشتای روزه بسفر بیرون رود افطار بکند و این روایت در تفسیر قاضی است فعدة من ایام اخر بروی باشد قضای صوم ایام مرض یا سفر از ایام دیگر اگر افطار کرده باشد و مریض را مقدم داشت که عذر روی قوی تر است و اولاد را ناختیار نیست بخلاف مسافر که سفر وی اختیار نیست قوله تعالی و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و بر کسانی که ایشانرا طاقت روزه داشتن باشد و ایشانرا عذر مرض و سفر نبود اگر افطار نکنند فدیة باشد بر ایشان که آن اطعام مسکین است از برای هر روزی نصف صاع از گندم یا صاع از غیر وی نزدیک علمای ما و فقهای عراق نیز برین پیش شیخ شریح بر آیت فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و از برای این معنی فمن کان منکم مریضا و علی سفر را مکرر گردانید و بعضی گفته اند لا در وی مضمر است معناه لا یطیقونه و این قرات حفصه خاتون است رضی الله عنها و برین تقدیر منشیخ نباشد فمن نظوع خیر افهو خیر له هر کس اطعام طعام را زیادت کرده اند یعنی و مسکین یا زیادت را طعام در باز برای هر روزی هر یک نصف صاع از گندم یا زیادت کند پس آن زیادتی بهتر بود مملو از برای آنکه ثواب آن زیادت خواهد بود و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون و اینکه روزه داری ای آنانی که طاقت روزه داشتن دارید بهتر بود مر شما را از فدیة و قطع خیر اگر شما بداند آنچه در روزه است از فضیلت و برات ذمه و بعضی گفته اند اگر شما از اهل علم و تدبیر باشید باینکه این را که روزه بهتر است مر شما را از ان فدیة و زیادتی آن قوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن یعنی آن ایام معدودات که روزه آن بر شما فرض کرده شد ماه رمضان است یا بدل باشد از صیام و تقدیر چنان باشد که کتب علیکم شهر رمضان ای صیامه یعنی فرض کرده شد بر شما روزه ماه رمضان یا مبتدا بود و خبر دی و بعد وی و رمضان لا یصرف است بحجت علمت و الف فون مریدتان و رمضان مصدر مرض است ای احرق و رمضان را رمضان گویند از جهت سوختن در وی از هرگز گشتی و تشنگی یا از جهت سوخته شدن گناه در وی و غیر این نیز گفته اند و جمع وی رمضان است الذی انزل فیہ القرآن ماه رمضان آن ماهی است که است از انزال قرآن در وی بود و در وسط و تفسیر تیسیر میگوید آن شب است و هفتم رمضان بود یا فردا آورده شد قرآن در شب قدر جمله یک و ده با سانس و نیا بعد از آن عجا مجازمین فرستاده شد و انزل فی شأنه القرآن یعنی فرستاده شد قرآن در

شان ماه رمضان و آن اینست که فرمود کتب علیکم الصیام قوله تعالی هدی للناس و بیدئات من الهدی
والفرقان یعنی قرآن هدایت و راه راست مژو میان را با عجز خود و آیات و اصحات الایچه راه راست یا بنده بسوے حق و
فرق کند میان حق و باطل با آنچه در ویست از حکم و احکام ممن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی هر کس حاضر باشد
یعنی مقیم باشد در ماه رمضان در شهری یا در خانه خود باشد پس بروی فرض بود که روزه دار و آن مقدار که مقیم باشد تا اگر
در خلال شهر مسافر شود خصت افطار بود و پراوین قول ابن عباس و اکثر مفسرینست و این روایت در تفسیر و سیط است
و بعضی گفته اند در من شهد منکم الشهر ای هلال الشهر فلیصمه برین تقدیر مفعول به بود که شهدت الیجته
ای صلواتها و تکریر و من کان منکم مریضا و علی سفو فعدة من ایام اخرا ز برای آنست که و هم نسخ باشد چنانکه
منسخت قرین وی در تفسیر و سیط میگوید اعاده کرد تجریر فیض و مسافر و تجریر فیض ایشان را در افطار از برای آنکه خداوند
تعالی ذکر کرد در آیت اولی تجریر مقیم و مسافر و مریض را و نسخ کرد آنست که در آیت دوم حصت مقیم را چون فرمود فلیصمه قوله
تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی میخواهد خداوند تعالی بشما آسانی را و نیخی بد شما را یعنی نمی خواهد که
بر شما دشواری گرداند و مور دین را از برای این مباح گردانید از برای مسافر و مریض فطر را قوله تعالی و لتکملوا العدة و لتکبروا
الله علی ما هداکم و تا مکملید عده آن ایام که افطار کرده باشید بعد از مرض و سفر و در وقتی که مقیم و تندرست گشته باشید
یعنی قضا کنید صوم را بعد از ایام افطار و بزرگی یاد کنید خداوند را بر نعمت ارشاد و راه نمودن از شر ابیع دین شمارا و این قول ابن
عباسست آبا بسیاری از علمایانند که تعبیر شب عبید مرادست در تفسیر و سیط می آرود که بوسله و عوده و سعید بن سبب در
شب فطر تعبیر بلند گفتی بنابران معنی حق تعالی فرموده و لتکبروا الله علی ما هداکم و لتکبروا الله علی ما هداکم و تعبیر
فطرست در ریاض الناصحین می آرود که مراد از تعبیر تعظیم خداوندست بحمد و ثنا بروی و گفته اند تعبیر در عبید فطرست و گفته اند
امرست تعبیر در وقت ماه نو کردن و لعلکم تشکرون و تا نشاید بر امید آنکه شکر گذاری کنید بخت ترخص و تیسر قوله تعالی
و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب صحا که میگوید سبب نزول این آیت آن بود که بعضی از صحابه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین سوال کردند از رسول صلی الله علیه و سلم که یا رسول الله نزد یکت خداوند ما تا باوای مناجات کنیم یا دورست تا او را
ندانیم حق تعالی این آیت فرمود که و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب یعنی چون سوال کنند از تو بندگان من از من بدرستی
من که خداوندم نزد یکم باو لایا می خود و باهل طاعت خود یعنی بعلم و اجابت و الاخذ و اندنتره است از قرب مسافت و مکان که
او آفریننده مکانست و بی نیاز از ارکان اجیب دعوة الداع اذا دعان اجابت میکند خواندن خواننده را وقتی که
بخواند مراد می باشد ایچ بنده مؤمن که بخواند خداوند را الا که اجابت کند مراد را یعنی چون بنده بگوید یا رب
خداوند گوید لبیک عبیدی آما اعطا مراد آنچه صلاح بنده دران باشد نقد بوی رساند و آنچه صلاح وی دران نباشد ذخیره کند
آنرا از برای وی تا در آخرت بوی دهد یا مکره از وی دور گرداند و در بعضی آن و این روایت در مدارک و سیط است قوله تعالی
فلیستجیدوا لی و لیو منوالی پس اجابت کنند مرابندگان وقتی که بخوانم ایشان را از برای ایمان و طاعت همچنانکه اجابت
میکنم من که خداوندم ایشان را وقتی که میخواهند مرا از برای حاجتها که دارند بمن و ایمان آنرا بمن اعلهم یرشدن تا باشند

ایشان براسید آنگه برسد بر شد و هدایت و برهند از غی و ضلالت و در ریاض الصالحین می آید از تقاسیر که چون مردی و زه کشادی
 حلال بودی و از خوردن و آشامیدن و جماع کردن تا آن زمان که نماز خفتن بگذاردی یا در خواب شدی و چون نماز خفتن بگذاردی
 یا در خواب شدی و افطار نگذره بودی حرام شدی بروی طعام و شراب صحبت داشتی باز نان تا شب آید امیر المؤمنین عمر
 رضی الله عنه را اتفاق صحبت افتاد بعد از نماز خفتن چون غسل کرد گریان شد و ملاست کرد نفس خود را بچنان نبر و یک رسول
 علیه السلام آمد و خبر داد آنچه کرده بود رسول علیه السلام سبیل عتاب فرمود ما کنت جده یابذلک یعنی ای عمر تو سزاوار نبودی
 بدان در تفسیر امام زاهدی می آرد که عمر غمناک تر شد بعتاب رسول علیه السلام و کار بروی سخت تر شد و یا از نایت بر نماند
 افتاده بود گفتند هم اکنون بود که بعد از عمر آیت آید و بر سوائی مآیت آید یگان و دوگان می آندند و میگفتند یا رسول الله ما را نیز
 همین افتاده است رسول علیه السلام گریان شد و فرمود من در میان شما و وحی می آید و محضر حامی سینید و فرمان حق تعالی چنین
 تقصیری می آید پس گریه ناک بعد از من آید و مرا نبیند حال ایشان چگونه خواهد بود گریستند و در مسجد عام شد از رحیم الرحمن برندگان
 خود بخوبی و ناگاه جبریل امین از حضرت رب العالمین در رسید و این آیت فرود آورد و احل لکم لیلۃ الصیام الصیام لوفت
 الی النساء که یعنی حلال کرده شد از برای شما در شبهای رمضان جمع شدن باز زنان و رفتن کثایت از جماع است هفت لباس
 لکم و انتم لباس لهن حق تعالی زن را لباس مرد خواند و مرد را لباس زن از برای انقضاء جسد هر یک مر جسد دیگر را
 تا هر یک از ایشان گردند صاحب خود را چون جامه که پوشد او را در تفسیر لیل و شب می آید بقول رسول که گفت ای هفت فراش
 لکم و انتم لحاف لهن یعنی چون میان شما و زنان شما خلطت بدین مشابه باشد که ایشان فراش شما باشند و شما لحاف
 ایشان باشند هر آینه اندک شود صبر شما از ایشان و صعب بود بر شما اجتناب از ایشان پس از برای این خصصت داد و فرشتا را
 در مباشرت با ایشان آنگاه فرمود علم الله انکم کنتم تحتانوفن انفسکم و انتم خداوندانین را که شما ظلم کنید بر نفسها
 خود بجماع و نقصان کنید حفظ نفس خود را از خیر فتاب علیکم قبول کرد توبه شما را و توبه کردید از مخطو یعنی بازگشت
 بر شما بر خصصت و عمنی عنکم دور گذراند از شما آنچه کردید پیش از خصصت فالان باشد و هن اکنون مباشرت کنید با ایشان یعنی
 امر با حجت شد بجماعت کردن باز زنان در شبهای ماه رمضان و اتباعوا ما کتب الله لکم و جوید آنچه قسمت کرده حق تعالی
 از برای شما و ثبت گردانید در لوح محفوظ از فرزند مباشرت یعنی مباشرت خاصه از برای قضای شهوت مکنید لیکن بدان نیت که
 خداوند شما را فرزند شایسته دهد و اکثر مفسران برین اند و قول دیگر آنست که بچوید محلی را که نبشته خداوند از برای شما یعنی حلال
 گردانیده و بچوید محلی را که حرام گردانیده بر شما و کلاوا و اشریوا حتی یببین لکم الحیط الا بیض من الحیط الاسود
 یعنی بخورید و بیاشامید در شبهای روزه تا آن هنگام که ظاهر و هو یا گردانید از برای شما روشی صبح از تاریکی شب خطا بیض و
 خطا اسود را رسول علیه السلام تفسیر بیاض روز و سواد شب کرده و در حدیث عدی بن حاتم فرموده انما ذاک بیاض
 النهار و سواد اللیل در صبح بخاری آورده که سهل بن سید گفت چون این آیت نازل شد و کلاوا و اشریوا حتی یببین
 لکم الحیط الا بیض من الحیط الاسود چون کسی خواستی که روزه دارد و در رشته بر پای خودستی می سفید و کلبی سیاه
 و اکل و شرب میکردی تا آن زمان که روشن شدی مرا و لا چنانکه او فرق کردی میان آن دورشته بعد از آن نازل شد که

من الفجر واستسند که سجده حق تعالی بآن شب و روز را قوله تعالی ثلثوا الصيام الى الليل یعنی پس از آن تمام گوانید روزه داشتن را تا شب این معنی دلالت میکند بر جواز نیت بر روز و ادای صوم رمضان و بر جواز تأخیر غسل تا بدین صبح و بر نفی وصال و بر وجوب کفارت بخوردن و آشامیدن و بر آنکه جنابت منافی صوم نیست و لا یتأثر به و نه و انما تعاکفون فی المساجد یعنی مباشرت کنید با زنان و حال آنکه شما معتکف باشید در مسجد یا بیان کرده که جمیع حلال است در شبهای رمضان اما غیر معتکف را و در وی دلیل است بر آنکه اعتکاف نمی باشد مگر در مسجد باین مخصوص نیست از برای اعتکاف مسجدی بدون مسجدی تلتک حد و دالله یعنی احکام که درین آیت بیان کرده شد احکام خداوند است که او را حدید و معین کرده فلا تقربواها نزدیک شوید بدان بجا گفت و تفسیر کن کذا لک یمین الله آیاته للناس لعلهم یتقون همچنین بیان می کند خداوند تعالی شیعی خود را از برای آدمیان تا ایشان پرنهنگاری نکنند از عرام کردهائی وی در تقاسیم معتد چون مدارک و سیط و غیر آن نمی آرد که در ابتدای اسلام روزه عاشورا و سه روز از هر ماه فرض بود پس آن احکام منسوخ شد بصوم رمضان پیش از قتال بدر بدو ماه در صحیح بخاری می آید بر روایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما که روز عاشورا را اهل جاهلیت روزه میداشتند آیت صوم رمضان نازل شد رسول علیه السلام فرمود هر کس روز عاشورا روزه دار و گوید او هر کس میخورد که افطار کند گو افطار کن الهی بجزمت صایان و قایمان صیام و قیام را قبول گزوان بنگ و کرک

فصل دوم در حقایق و نکات و اشارات که در آیت صوم است

قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام الا کمه بد آنکه منیت صوم رمضان بدین آیت ثابت شده است واحادیث نیز بدان وارد است و اجماع امت بر آن منعقد گشته پس هر کس فرضیت صوم رمضان را منکر شود و کافر گردد زیرا که انکار نفس قرآن کفر است و کفار مخاطب نیستند بصیام زیرا که خداوند تعالی مؤمنان را خاص گردانید بخطاب چون فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام اما کافران در آخرت مأخوذ خواهند بود بترک صوم بدلیل قوله تعالی ما سئلکم فی سقر قوله تعالی یا ایما سعد و دات الایه عطا میگوید یفطر من المرض کله كما قال الله تعالی و کن و ابراهیم و مجاهد میگویند که مرض و حامل و قحی که تبرسند بر نفس خود یا بر فرزند خود افطار کنند بعد از آن قضا کنند اما شیخ کبیر که او را طاقت روزه داشتن نباشد افطار کند و هر روزی را دو نغم کند بدین صحیح بخاری و در ریاض الصائمین می آید که انس بن مالک رضی اللہ عنه بعد از آنکه یکبر سن برآمده بود و نیک پیر شده یک سال یا دو سال هر روز صوم را نان و گوشت میداد میسکینه را و افطار میکرد و آن عباس رضی اللہ عنه میگوید و علی الذین یطیقونه منیت و در حق شیخ کبیر و سیر زوال عجوز است که از روزه داشتن عاجز باشد طعام دهند بجای هر روزی میسکینه را و افطار کنند و کل این روایات در صحیح بخاری است و استناد این فقیر سلمه الله در ریاض الصائمین خود می آید که بدانکه کلام در آیت کلام الله بعد از ذکر واضح اطوار است طول اول در علوم خمس در علم ادا و علم تجوید و علم رسم کتابت مصحف و علم وجوه قرات و علم وقوف و علم آیات طور و دیگر علوم از بعد ادبی و عریه یعنی علم متن لغت و علم ابنیه و علم اشتقاق و علم اعراب مشکلات و اسرار این علوم از بعد ادبی و عریه در آنچه

الحمد لله نقیسه گفته اند طور چهارم در آنچه اله حدیث در وی گفته اند در مباحث کلامیه و عقاید دینی به طور پنجم در عقاید اصولیه
 طور ششم در احکام شرعی علمیه طور هفتم در لطایف علم بدیع طور هشتم در تنبیها و تضایح طور نهم در اسرار علم معانی طور دهم
 در نکات علم بیان طور یازدهم در روز و اشارات و اسرار که اولیا شانس آنرا طود و از هم در بطون طور سیزدهم در حدود و طو چهار
 دهم در مصلح پس این جمله احوال جلال و انشراقات بحالت انوار جمال است در آیات و هر یک ازین بحسب عمیق از جهول فرغ
 دین و بشناسد هر که در آید بدین طریق اما طی کردیم کلام لادین اطوار زیر که سخن در وی دلانست و بسیار لیکن اشاراتی کنیم بدان
 بر سبیل دخل تا سر رشته بدست آید در فرع و اصل اما مسایل فقهیه کتاب صوم یا بیشتر آن منوط است بدین آیات و همچنین
 منوط است بدان مسایل باب عتکاف و عرس مسجد و احکام سفر و مرض و غیر آن اما از اصول فقه مسایل مقتضی لامرو
 بیان وجوب و اثبات فرضیت صوم همچنین مسایل نسخ و مسایل رخصت و عزیمت و اینکه کفار اگر چه خاطئه اند اما در آخرت
 مانده خواهند بود که اما مسایل توجید و کلام پس باب بیان و مسایل اعتقادات در بیان ذات الله تعالی و صفات و
 بیان شکر منعم از طریق سمع و یا عقل و غیر آن اما از علوم ادوار مسایل وی بسیار است درین آیات و در کل قرآن اما بخوبی
 مثل مخارج حروف و صفات ذاتی مثل همین استغلا و شدة و بهر و تسفل و روحه و صفات عارضیه چون اعراب و بنا
 و مغالب قرات مثل ترجمه یعنی لرزیدن آنرا و تطیط یعنی دلار کشیدن آنرا و در مذبح حسن قرات مثل تفخیم و ترفیق اما
 از وجه قرات مثل قرات که خوانده اند با آن چون و علی الذین یطیقونه و علی الذین یطوقونه اما از علوم عربیت
 و مشکلات آن بسیار است مثل قوله فعدة من ايام اخر که اختلاف کرده اند آنکه بخود دلان که معدول الاخر است یا از آخر
 من و بر کلا التقدير اینجا اشکال هست که مندر نشو و مگر هر کس را که راجع باشد درین علم و مشکلات باب موصولات و الف
 لام و اضمار لا یطیقونه و غیر آن از معانی مثل آنکه یا ایها الذین امنوا ترغیب و تذکیر است مردای امتثال او که
 کتب تسلیم است مراست را و ایام معدودات بیان است مرهولت این تکلیف را و تقویت است مردول ضعیف را
 و از آن سامت است ازل آنکه خوی ندارد در ریاضت لاله که تنقون بیانست مرعادی را که مرتب گردانیده بران آنجا
 که فرمود ان الله مع الذین اتقوا و در ضمن کان منکم مریضا و علی سفر لطف است از الله تعالی و رحمت مرعجاب
 غدار را و مقدم دشت مریض را که عذارا و قوی ترست و تنوین در ضمن نقطوع خیل می شاید که از برای تعلیل باشد و در نفو
 خیر له از برای تعظیم و در ایراد نقطوع دال بر تکلف و حکم فعلیه یا ضوییه دال بر تعلیل و در شرط جمله اسمیه در جزای لفظهاست که
 پوشیده نیست و در دان فصوص و اخیر لکم اجلال شان صوم است و بیان آنکه چنانچیدن نفس را طبع جمیع بهرست
 از شباع فقیر و اگر چه دلان اشباع فقیر فضل عظیم است و تنوین در وی از برای تعظیم است و دیگر از لطافت حق آنست که
 معین نکرد مقدار خیر را و در خیر لکم اشارت است بآنکه حضرت ابلی نیازست از عالمیان و از صوم ایشان و در آن کمتر
 تعلمون و وجه است از وقایق و اسرار و دلایر و شرط نیز و در انزال فیه القرآن در دست آنچه از اشاعت خیر و برکت و مراد
 بسبب انزال قرآن در وی بآنکه بی است مکر میان راجع گرد میان هدی و بینات من الهدی و الفرجان و در
 فمن شهد منکم الشهر فلیصمه دون فی الشهر و در فلیصمه فیه دلالت است بر استیجاب و در یرید الله بکماله

ولا یرید بکرم العسر انواع الطاف ربوبیت و رحمت است و قد یحیی المضاع الممیت للاستمرار و صبح گردانیدنی اراده
عسر او اگر چه اول مستزیم نفی عسرت و این از کمال رحمت است و در تقدیم تکمیل عدت اشارت است بآنکه اهتمام نمایند
بدان و تقدیم تکمیل بر شکر با وجوب شکر اشارت است بشرف و فضل و بکبیراگرچه چنین بودی اقتلاح نماز با و بودی و او اکثر از کار است
از برای آنکه او ذکر مصلحتین است و افتتاح و انتقال و ذکر حاجت است در و با و تلا و ذکر صلیمین است در شب عید و روز عید و ذکر
اهل ایما نیست در ایام تشریق بر سبیل وجوب و در ایام معدودات و معلومات و ذکر عزرات و ذکر سفون از برای ترویج اموات
و تعلیق وی با شرف نعم که هدایت است بپیل ظاهرت بر فضل وی و حذف مفعول تشکرون از برای تسریل اوست بمبتدا
فعل لازم یا غیر آن قوله تعالی و اذا ساء لك عبادی عفی ایا اوذا باضی دال بر تحقیق نیز گردانیدن است بر رسول الله تعالی
و در فاتی قریب انواع تاکید است و لفظ قریب مبالغه است در وی و در قرب و در اجیب دعوة الداع اذا دعان انواع
الطاف است یکی آنکه مقید نکرد اجابت را بصفته یعنی نفرمود که اجابت بؤمنان راست یا مسلمانیان را یا عجبان را یا عارفان را
یا متقیان را یا صالحان را یا صدیقان را یا مقربان را یا غیر ایشان را بلکه گفت دعوة الداع اذا دعان یعنی خواندن خواننده را از
هر صفت که باشد تا منقطع نگردد و از وی امید هیچ فردی از افراد از هیچ صفت از برای آنکه پناه نیارزند است و التماس همه خلایق
در حاجت با و است و در اذا دعان اشارت است بآنکه اقطعی است یعنی هر دو عا که باشند از غیر شرکت شرط امر اجابت دعوات را و در
فلیستجی بولی اشارت میکند بآنکه لازم است بر بندگان که در وی آرند با الطاف حضرت او بخدمات و در تقدیم اجابت اشارت
است بآنکه او شمره ایاست و در لعلهم یرشدون اطلاع است و در فتح باب ملکوت بر ایشان و فتح چیزهای که بر طمس
ایشان خطور کند از برای آنکه این رشاد هدایت خاص است و آن هدایت است که فی قوله تعالی و من یؤمن بالله یهد قلبه
و قوله تعالی و للذین جاهدوا فینا لنهتدینهم سبیلنا و قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهد لهم
سبیلنا و ما یریدون و در داخل لکم لیلۃ الصیام الوقت الایه یا است مریدید الله بکرم الیسر و ایضا یا است مرآن را
چون مباح کرد و ایشان را حظوظ روحانی که آن خوانند نیست مراشد تعالی و لذت مناجات و هی است مباح گردانید مرا ایشان را حظوظ
جسمانی تا کمال تزیین حاصل گردد و حظوظ روحانی را مقدم داشت بر جسمانی که آن کمال مطلق است و در داخل لکم اظهار
لطف است و تقدیم لیلۃ الصیام علی الوقت از برای آنست که آن اهم است اینجا و استنباط است بذكر آن و الارفت
حلال است مرا ایشان را و غیر آن و در تقدیم هن لباس لکم اشارت بذات است که میل در ایشان بیشتر است و در علم الله
آنکه کمتر تختنا فون انفسکم فتا بعلبکم و عفی عنکم ازالت و حشت عباد است و اظهار الطاف و فی ما آن
اختیار سبب بعد و حجاب ایشان نگردد و در فالان باشروهن دلیل است بر استحباب مباشرت در لیالی رمضان و
لومره چون حلال کرد و حق سبحانه تعالی مباشرت را در آن و فرمود احل لکم لیلۃ الصیام الوقت و بعد از آن مر کرد
بآنکه فلان باشروهن پس خالی نباشد از انتخاب در و ابتخوا ما کتب الله لکم اشارت است بسوی آنکه بچوید بنده آنچه
خداوند تقدیر کرده از فرزندان آنکه او بهیوای نفس خود خواهد از برای آنکه او امید اند عواقب امور را و خیریت ابن و بنت را و خداوند
عالم است بعواقب امور کما و بداند که مبت داده و هدیه خداوند است از ان ملول نباشد چنانکه شسته و دهنه درین آیت قوله

تعالی الله ملک السموات والارض یهب لمن یشاء انا ثا الایه و در کلو و اشربوا اشارتست با کمال مقدم است
بر شرب پس اگر بخورده اند شرب را در دعوت و ضیافت و غیر آن از اکل طعام فله دلیل و نیز اشارتست در وی با استحباب
تاخیر سحر و در حتی یذنبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر اشارتست با کمال حکم صوم تعلق میگیرد
باول صبح چون ظاهر شود مثل خطی و در انما الصیام الی اللیل احکام است و آن جواز نیست بر روزی که اگر اکل و شارب
و جماع امتداد نمایند بر افعال ثلاثه تا اوال ظهر صبح و منقطع گردانند آن افعال را در صبح روزی ایشان باطل نشود در آن
و در ولا یبتا و هن و انما عاکفون فی المساجد اشارتست اول آنکه هرگز ارادت ملازمت باب ربوبیت باشد بر وی باد
بترک حظوظ و لذت جسمانی خاصه شهوات نفسانی قطع گردد از وی صحبت ماست قطع کن صحبت دل و جان را به هر که
منشور که میخاید به طریقی کند محنت بیابان را به دویم آنکه هر کس حاضر شود بر عنیه احدیت واجب باشد بر وی حفظ حرمت آن
سیم آنکه هر کس آلوده شود بقبضه شهوت از برای شهوت از برای انجذاب از عالم قدس سوی عالم انس پس و در بود از
بساط انس شعرداری سراوگرند و در از برانه مادوست کثیر توذاری سرا اما نکات از علم بیان نیز بسیار است مثل تشبیه
بلغ واقع فی قوله تعالی حتی یذنبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر و اگر من الفجر نفرمودی
هر آینه استغاره بودی و تشبیه واقع در حدیثی فی قوله تعالی هت لباس لکم و انتم لباس لهن و اما البیض به چون
لف و نشر واقع فی قوله و لتکملوا الحدة و لتکبروا الله علی ما هد لکم و لتکملوا تشکرون و به چون جناس واقع فی قوله
فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم و ان کنتم تعلمون و آنچه در هن لباس لکم و انتم لباس لهن
است از محسنات است اما از مضایح و مغفلت در آن بسیار است پس هر کس را ایقان بود بفرقان و ایمان بود بقرآن
فهم کند ازین آیت که فرمود ان تصوموا خیر لکم و ان کنتم تعلمون کل مواظب از برای آنکه حاصل کل معظمتها یک چیز است
و این بیدار شدن است از خواب غفلت قال الله تعالی قل انما اعطکموا واحدة ان تقوموا لله شیخ الاسلام پس بشارت
خواجده عبد الله انصاری هر وی رحمه الله در منازل السائرین خود می آورد در اشارت این آیت که ان تقوموا لله من سینه
الخفلة یعنی بیدار شود بیدار از خواب غفلت پس حاصل سخن آنست که مواظب از برای بیداریست و در او از بیداری شی واحد
است و آن معرفت خیر است از شر و اختیار خیر بر شر پس چون مداومت نماید بستیقظ از خواب غفلت برین طریق اشراق و اصل
نفسه بنور بهیاس پس در طلب معرفت آن چیزی شود که او اخیر است و بر میگردد خصوصاً در وقت مضیق فروزخت بازگان
چو در آب و فتد دست و رکالای بهتر نیز پس خداوند عزوجل در مرتبه اولی فرمود من تطوع خیرا فهو خیر له و بعد
از ان میطلبه خیر را از خیر و هلم جوا تا برسد بمقصد مقصی و رفیق اعلی چنانکه فرمود و ان تصوموا خیر لکم و این معنی
اشارتست با کمال ایجاب نفس باره که دشمن خداوند است بهتر است از اشباع دوستی از دوستان پس از ان اشارت کرد
بدرج ترقیات و فرمود ان تصوموا خیر لکم و ان کنتم تعلمون یعنی اگر شما از اهل علم و تدبر بیدار خیر را پس از ان خیر را تا آن هنگام که واصل شوید
بسوی آنکه او را خیر کبر است اشارات واقع در حدیث بسوی مقامات سایرین بالله و الی الله و فی الله بسیار است شیخ نجم الدین
در منازل السائرین میگوید مقامات ولایت و حق است تقوی و زهد و دروینا و صبر و بلوی و رضا بقضای محبت مولی بدانکه

حق تعالی در اول آیت فرمود لعلکم تتقون پس بندگانه از بتقوی بخاند و جوع آشد بلوی است چون امر کرد بنده گان را بصوم در وی خواندن بسوی صبر بلوی و امر بصدیه و بذل مال اشارت است بزرگوار و نیا یزید الله بکرم الیسر و لایزید بکرم العسر تسلی و اذن است عباد را تا راضی شوند بقبضه و اذ اسألك عبادی عفی فانی قریبا جیب دعوة الداع اذا دعان از اقوی اسباب است در محبت مولی تعالی و از روزگوز الحقایق و آیت آنچه و طی گفت فمن شهد منكم الشهر فليصمه یعنی هر کس حاضر شود از شما در ماه رمضان پس روزه دارد او را و هر کس حاضر شود بحضرت من و مشا که کند امر مرا پس نگهدار کل اوقات خود را از مخالفتها ابوالقاسم نصر آبادی میگوید حق سبحانه و تعالی وقت معین کرد عبادات را تا بنده ادب نگاه دارد از برای آن عبادت پیش از شروع در آن با ادب ظاهر و معرفت با وقت معین نکند تا خالی نماند از بند روزه از مراقبت مشاهد شعور و دل نظری کردم تا جان همداویدم و بر در و گذر کردم در آن همه اویدم و در بای و گوشتی را تا قمر فروشم و به بالا هم ستر او پایان همه اویدم و به سهل بن عبداللہ شتری رحمه الله میگوید و اذا ساء لك عبادی عفی فانی قریب که اولی مقام قرب حیا است از خداوند عز و جل و در لعلهم یترشد و ن اشارت است بانکه رشا و بعد از انایان و استجاب است مستجابون حجت الاسلام غزالی رحمه الله میگوید در رساله که در الله نور السموات و الارض منبثه است که هر کس منکر شود ظاهر قرآن را ملحد بود و هر کس باطن قرآن را منکر شود جشوی باشد و هر کس بظاهر و باطن اقرار دهد عارف بود پس انکار ظاهر الحاد و کفر آمد و اقرار باطن حق و صدق و وقوف بر باطن باشد بحسب مقت موازنه عالم غیب عالم شهادت مثل صوم در عالم شهادت ایهام است از مستلذات جسمانی محسوس پس در عالم غیب اسماک بافتند از مستلذات باطنی و عقلی و لذت نزه اهل نظر شمع میباشند لذات جسمانی و لذات باطنی همچون لذت ریاست مثلا و لذت عقلی همچون لذت علم شئی مثلا و نزه سالکان و رای آن لذت دیگر است و آن اسماک است از لذت ناله از برای آن اما حد و مطلع شیخ شهاب الدین در عوارف میگوید الحد الحد الکلام و المطلاع الترقی عن حد الکلام الی شهود المنکمل و غیر شیخ نقل میکند از امام جعفر صادق رضی الله عنه که در نماز جمعه بیوشن قناده و سوال کردند از آن حال گفت ما زلت ارد دلایة حق سمعتمها من المتکلم یعنی همیشه بودم که میگویم آیت را تا شنویم از متکلم شهر جانان همو جان همو عقل من شیدا همو بهر کس بودای و گرواندر سرم سودا همو بهر کس بودای همو صوفی بهر کس بودای همو بهر کس باوراد و گرواد و گروا همو بهر کس بختی میگوید حق تعالی را شری است که ذخیره کرده است در کنوز رحمت خویش از برای اهل معرفت خویش و عبارت از ان ایست که ان الله تعالی شربا بشهیا صفیا تقیا و ضیا و فیما و خیره فی کنوز رحمته لاهل معرفته فاذا شربوا طربوا و اذا اطربوا قاموا و اذا قاموا هاهما و اذا هاهما طربوا و اذا طربوا عاشوا و اذا عاشوا طاروا و اذا طاروا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا وجدوا تروا و اذا تروا قربوا و اذا قربوا کوشفوا و اذا کوشفوا شاهدوا و اذا شاهدوا عابوا و اذا عابوا انساوا و اذا انساوا وصلوا و اذا وصلوا انصلوا و اذا انصلوا انصلا و اذا انصلوا انقصلوا و اذا انقصلوا نظروا و اذا نظروا صارت عقولهم مستهلکة فی کشفه و قلوبهم مستغرقة فی لطفه و هر کس از این قیج رنگین گجا است فی این قیج مردی خورد و مردانه شعر ساقی بده زان می مراکز از رنگت و نه بو

در میکرده ساکن شوم بدوش خود گیرم سبو	ای ساقی پنهان من وی مطرح بخوان من	بوی گیرستان بر رزم بگورستان بگو
تا مردگان انگور با افتان کنند و شورش را	گبران چو صدیقان شوند آیند اندر جستجو	در منتره النواظر می آر که ابو حمزه بندادی

از جمله سیاحان بود در غلبات سکر و جذبه بیابان زورفت سالها در بادیه ماند آنکه حیدر را خاطری در آمد که ابو حمزه بیند او کیاید
 جنید نوری و مشایخ او در جمله استقبال کردند چون از کوفه بیرون رفتند ابو حمزه را دیدند که از بادیه برآمد گشت و پوست بر آستان او
 خشک گشته و همچنان در سرخا عشق و ارادت میگفت شعر مست ازل آمدیم و مستیم هنوز با ده زبان خود شستیم هنوز
 و همچنان شور گران می آمد نوری گفت یا شیخ هل تنغیلا لاسرا ربتغیر الصفات جواب داد و گفت هکذا نصیر فی شعر
 قطع فقا دلم من به شردی عمر بخان عجنی عن وطنی اذا غیبت بدلا اذ بدلا غیبی به یقول بما یشهد
 فاشهد والله هدی فی الهی بجزمت اولیای خود ما را از شراب ایشان چاشنی کراست فرمای بمنگ و چو در لطفک

فصل سیم در بیان صوم و شرط و درکن و حکم و تفسیر و

لغة و شرعاً و فرائض و مقام و ظایف و

بدانکه مرصوم را سبب است و شرط و حکم و درکن و تفسیر لغة و شرعاً چنانکه صاحب بنایه در بنایه ذکر آن کرده است اما
 تفسیر وی لغة و شرعاً بدانکه صوم در لغت باز ایستادن است از هر چیز که باشد در هر وقت که باشد و در شرع عبارتست
 از اساک مخصوص و آن باز ایستادن است از مفطرات ثلاثه که آن اکل و شرب و وطی است بصفت مخصوص آن قصد
 تقرب است بآل تعالی از شخص مخصوص که او بنده مسلمان است بصفت مخصوص که آن طهارت است از حیض و نفاس
 در زمان مخصوص که آن بیاض روز است از طلوع فجر و دویم تا غروب آفتاب اما سبب وی و آن شهود شهر است اما شرط
 وی سه نوع است شرط نفس و جوب آن اسلام و بلوغ و عقل است و شرط وجوب او آن صحت است و اقامت و شرط
 صحت او آن وقت قابل است مرصوم را یعنی روزه و نیت و پاکی از حیض و نفاس در زمان مخصوص که آن بیاض روز است
 از طلوع فجر و دویم تا غروب آفتاب اما کن وی و آن منع نفس است از مفطرات اما حکم وی ثواب است در آخرت و در تحفه میگوید عقل
 شرط و جوب صوم نیست و شرط او ای صوم نیز نیست تا میگویم که صوم رمضان واجب میشود بر مجنون زیرا که اگر دیوانه شود
 در بعضی از ماه پس بهوش باز آید فضا بروی لازم آید اما سبب نیز از شرایط وجوب است و اگر چه یاد کرده او را در بنایه زیرا که
 اگر کسی اسلام آورد در میان کفار و غیر فریضه صوم بدو سبب و هم انجامد عذاب کرده شود نیز صوم اما قیام صوم بدانکه عامه
 فقها صوم را سه قسم گردانیده اند مثل فقیه ابواللیث رحمه الله و غیره و صاحب بنایه و کافی و غیر ایشان و گفته اند صوم رمضان
 فریضه است بر هر مسلمان مکلف ادا می آن و تضایق آن و صوم نذر و کفارات واجب است و در روزه که غیازین دو بود و قتل
 بود و این تقسیم و جزیت اما تقسیم در تحفه الفقها میگوید صوم شرعی چهار نوع است بهشت ازان در کتاب مذکور است
 یعنی در قرآن چهار مرتبه و آن صوم رمضان است و صوم کفارت چهار و صوم کفارت قتل و صوم کفارت یمن و چهار

دیگر صاحب وی فحیست اگر خواهد پرسید دارد و اگر خواهد متفرق و آن قضای صوم رمضان است و صوم منته و صوم عزای
صید و صوم کفارت حلق و شش مذکور است در سنت یعنی حدیث و آن صوم کفارت فطرت در ماه رمضان عمد و صوم
نذر و صوم تطوع و صوم واجب بسوگند چنانکه گوید سوگند بخدا که یک ماه روزه دارد و صوم اعتکاف و صوم قضای تطوع چون
فاسد گرداند اگر او این قول عامه علی است و امام شافعی رح دین سایل در سه جا خلاف کرده است اول آنکه میگوید صوم
کفارت بین مبتدیان نیست دوم آنکه صوم اعتکاف واجب نیست سیم آنکه قضا صوم تطوع واجب نیست اما تفسیر سیط
در کتاب بالاشراف که آن کتابست که ذکر کرده است در وی جل کتاب امام ربانی محرم حسن شیبانی رحمه الله در اینجا میگوید صوم
برجهل نوع است از آنجمله ده واجب است و ده نهی و ده مرغوب غیر از نهاده و دیگر پنج از آن تأویب و سه از آن اذن و دو
مباح اما آن ده که واجب است روزه ماه رمضان و روزه قضای رمضان و صوم کفارت افطار در رمضان از خوردن
یا آشامیدن یا جماع کردن و صوم منته و جزای صید و صوم نذر و صوم کفارت بین و صوم کفارت ظهار و صوم مثل خطا
و صوم کفارت حلق و صوم اعتکاف اما منتهیات روزه روز شک و روزه عید فطر و روزه عید اضحی و روزه ایام تشریق و صوم
صمت و صوم وصال و صوم عرفه و عرفات نزد شافعیه اما نزد علای با جایز است و تخصیص روز شنبه و تخصیص روز جمعه و
صوم مسافر وقتی که بروی حرج شود اما مرغوبات صوم محرم و صوم حبس و صوم شعبان و صوم شش روز از شوال و
صوم عشره ذی الحجه و صوم عرفه یعنی در عرفات و صوم ایام بیض و صوم دوشنبه و صوم یوم و افطار یوم و این روزه
داو و پیغامبر علی السلام اما تأویب و آن صوم مسافر است چون برسد و صوم حایض چون پاک شود و صوم نفسا چون
پاک شود و روزه کودک وقتی که بالغ شود و صوم کافر وقتی که اسلام آورد اما اذن بی صوم زن باذن شوهر و صوم ملوک باذن
مولا و صوم جهان باذن میزبان یعنی در فعل یعنی این سه طائفه را صوم فعل نشاید باذن این سه طائفه را بیا تا مباح و صوم
مباح و دو است یکی مرایض چون که قادر شود و صوم دوم مسافر که قادر شود و صوم و الله اعلم این جمله از کتاب بالاشراف است که جل
کتاب امام محبت رحمه الله اما فرایض صوم در وقت شناختن وقت و نگاه داشتن آن و نیت با ایستادن از خوردن
و آشامیدن و جماع کردن و از هر چیز که منافی صوم باشد از اول صبح صادق یا از وقت انتظار است و چنانکه روایت مجیط
است تا فرود شدن آفتاب در محیط و ذخیره میگوید اگر کسی گوید نیت کردم فردا روزه دارم انشاء الله یا گوید روزه دارم منته
انشاء الله درین مسئله از اصحاب ما رحمه الله روایتی نیست اما امام شمس لائمه حلوانی رح میگوید درین قیاس استحسان است
قیاس آنست که او صایم نمیکرد و دو استحسان آنست که صایم میگردد و هم در محیط میگوید اکل و شرب است موصوم را و این
روایت منقول است از امام نجم الدین عمر نسفی رح در ذخیره و تقالیمی اگر در آب در دهان او در آید در وقت غسل کردن فرورود
بجلق و سینه تبا نه نشود روزه وی مگر اگر عذرا آب در دهان خود بریزد و این روایت مروی از نصیر است رحمه الله در قادی
ظهیر می آرند از نصیر که اگر غسل میکرد و آب بجلق وی در آمد روزه وی تبا نه نشود و در ذخیره و تقالیمی میگوید چون نگاه دارد
در دهان خود چیزی را که خودی نباشد و بدرون وی فرورود روزه وی تبا نه نشود و در محیط می آرند که طعمی را بر زبان برست
و بجلق خود فرو نگذاشت مادامی که آن طعام سرد و باشد بآن رشته روزه تبا نه نشود و اگر قطع شود از آن رشته در حلق نیز

چنین روایت کرده است از امام ابو یوسف در شرح امام شمس الانس حلوانی رح در محیط می آر که اگر غسل کرد بر آب در آن روز گوش وی با اتفاق روزه وی تباہ نشود و در ذخیره و محیط و تقادای و افتات صدر شهید و غیر آن میگوید که اگر نیت کرد پیش از فرو شدن آفتاب که روزه دارد و نیت وی درست نبود در ذخیره و محیط و کتاب غیب را و یا کرده که اگر نیت کرد در شب که روزه دارد با مد بعد از آن غنیمت کرد که روزه ندارد و چون با مد او شد روزه داشت روزه وی جایز نباشد زیرا که نیت اول شکسته شد بوجوع و بعد از آن غنیمت دیگر نکرد پس این روزه باشد خالی از نیت پس روزه نباشد و محیط میگوید اگر سحر طعام بخورد عدلی او را خبر کرد که صبح شده است و انتفات نمود و ترک طعام خوردن نکرد و بروی همین قضا بود و کفارت لازم نیاید برای آنکه او پیش از اخبار اکل کرده و روزه وی فاسد شده بی کفارت پس لازم نیاید کفارت با کلی که بعد از آن یافت شود اما اگر پیش از اخبار طعام بخورد و بعد از اخبار طعام خورد کفارت بروی لازم شود و الله اعلم از باب صوم چند سلسله که هم بود اینجا یاد کرده شد و باقی مایل صوم بوجوع بکتاب تقبی باید کرد اما فطایف صوم و آن اختراست از هر چیز که فرور روزه را بر دور و ز رقیه کند از غنیمت و دروغ و سخن چینی و نظر در موضع زینت سنا و خیانت و نخس و دشنام و رفت و محبت و لغو و کل حرمت و کلمات

لقولہ علیہ السلام من لم یدع قول الزود والعل به فلیس لله حاجۃ فی ان یدع طعامه و تنوایه یعنی هر کس ترک نکند سخن دروغ و عمل را بوی پس خداوند را حاجت نیست باین که بنده ترک طعام و شراب خوردن یعنی قبول نکند خداوند روزه بنده را که ترک ازین ناشایست باشد و در صحیح بخاری و سنن ابوداؤد و ابوعبسی و نسائی و ابن ماجه و کتاب حافظ عبد العظیم منذری مصری می آر که رفت را اطلاق کرده اند و جماع اراده کرده اند و اطلاق کرده اند و اراده کرده اند و اطلاق کرده اند و اراده کرده اند و خطاب مرد و مرزن را و آنچه تعلیق بجای دارد و بسیار از علما بر آنند که هر دو رفت و درین حدیث مختصردی کلام است اما صاحب نسخ بصا و بسین آواز بلند کردن و اضطراب اصوات است و خصوصت کردن کذا قال حافظ عبد العظیم منذری القدسی رح در صحیح بخاری و کتاب حاکم لبوعبد الله بن شاپوری و کتاب ابن ماجه و نسائی و صحیح امام الامام محمد بن یحیی

بن خزمیه می آر این حدیث را قال النبی علیه السلام یب صایم لیس له من صیامه الا الجموع و رب قائم لیس له من قیامه الا السمر یعنی بسا روزه دارد که او را از روزه داشتن فائده نیست الا اگر شکی و بسا نماز گذارد که او را نیت نیست از قیام وی الابداری می آید بدین روایت که بسا روزه دارد که نیست حظ وی از روزه داشتن جز اگر شکی و تشنگی چیزی دیگر نیست و از قیام شب جز بیداری در اوسط طریقی می آر و روایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس ترک کند خنای و کذب را حاجت نیست هر خداوند را باین که او طعام و شراب خود را بگذارد و در بنهای میگوید خنای و کذب است در قول و ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود روزه داشتن آن نیست که کسی از اکل و شرب باز ایستد یعنی ترک خوردن و آشامیدن کند این است و جز این نیست که روزه داشتن آنست که ترک نمودن شرب کند پس اگر دشنام دهد ترا کسی بگوید بدستی که من روزه میدارم یعنی تو نیز دشنام ده و بجا بشتول شو که آن از انتفات و خناسست طبع میباشد که دشنام دهند تا در جواب آن دشنام نشوند قطع دشنام دهند و در جیبی بپا چاره چه بود بخبر شنیدن که اگر سنگ بگذرد ترا چه گوئی یا تو باز توانیش گزیدن بلکه باید مکافات وی به نیکوئی کنی که گفته اند ششهر بدی را

در حدیث

بدی سهل باشد جز آنکه اگر مردی حسن اے من اسانہ مقصود از روزه و سایر طاعات و عبادات رضای حق است چون رضای او طلبی شایسته رحمت و رضای او شوی حکایت نقل است که معروف کرخی رح روزه دار بود که در بازار بغداد میگذاشت و روز بنزد دیگر رسیده بود سقائی آواز داد که رحم الله من شرب من مائى رحمت کند خداوند بر بنده که از بن آب من بپاشد معروف آب از دست وی بستاند و میانشا میدا صاحب گفتند شجاعت روزه دار بودی گفت آری ولیکن بدعاى این سقائى ترک کردم چون معروف وفات یافت او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد و گفت مارادر کار دعای آن

شکار ذوالهلی با خلاص دوستان خود مارا با ایشان بخش

فصل چهارم در فضیلت شصت روز رمضان میان مزد و ثواب روزه داران در وی

در صحیح بخاری می آید بر روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون ماه رمضان شود در ماهی بهشت گشاده شود و در ماهی دوزخ بسته شود و شبها طین غل کرده شوند بقلبهای حکم در صحیح مسلم بر روایت دیگر چنان آمده است که در ماهی رحمت گشاده شود و در ماهی دوزخ بسته شود و شبها طین در زیر خیمه ها در آلوده شوند در کتاب امام الاثر محمد بن اسحق بن خزمیه رحمه الله می آید این حدیث را بر روایت سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت روز آخر ماه شعبان رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه کرد و فرمود ای مردمان بدست که سایه افکن بر شما ماه بزرگی مبارکی ماهی که در وی شوی بهشت که بهتر از هر امر است فریضه گردانید خداوند روزه این ماه را و نطق گردانید قیام شبها می و بر هر کس تقرب جوید باشد تعالی درین ماه بخصیصه از خیر چنان باشد که فریضه در خیر این ماه ادا کرده باشد و هر کس فریضه درین ماه ادا کند همچنان باشد که بقصد فریضه در خیر این ماه ادا کرده باشد و این ماه صبر است و ثواب صبر بهشت است و ماه موااسات است و ماهی است که زیادت شود در وی رزق بنده مؤمن هر کس درین ماه روزه داری را بکشاید گناهان وی آفریده شود و حق تعالی او را آزاد گرداند اگر تنش دوزخ و باشد هر او را مثل اجر آن روزه دار از غیر آنکه از مرد آن روزه دار چیزی کم شود و گفتند یا رسول الله هر یک را تا نتواند که روزه روزه داری را بکشاید و او را سیر طعام کند رسول علیه السلام فرمود که خداوند غر و جل این ثواب کسی را عطا دهد که روزه روزه داری را بکشاید بیک خرمایا بیک شربت آب یا بیک چشاندن شیر و این اهمیت که اول او رحمت است و او سطا و مغفرت و آخر وی آزاد است اگر تنش دوزخ و هر کس سبک گرداند از ملوک خود کار بار درین ماه بیامرز خداوند تعالی مر او را و آزاد گرداند او را اگر آتش دوزخ پس بسیار گردانید درین ماه چهار خصلت را دو خصلت که آن را رضی گردانید پروردگار خود را و دو خصلت که بی نیاز نیستید شما از آن آما آن دو خصلت که رضای حق طلبید بآن کلمه شهادت گفتن است و آخرش خواستن آخرت وی و آما آن دو خصلت که از آن بی نیاز نیستید آنست که بهشت طلبید از پروردگار خود و پناه جوید بوی از دوزخ و هر کس آبی دهد روزه داری را حق تعالی سیراب گرداند آن بنده را از روض من که نشسته نگردد و تا آن زمان که بهشت در آید و او را در بن حبان در کتابا لشهاب خودی آرد و با خضار من و عبارت از آن چهار خصلت این است لا اله الا الله نستعفف الله نساء لك الجنة و نعوذ من النار در کتاب حافظ جلیل ابو بکر سیفی در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم می آید

بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود چون شب اول رمضان شود در آن شبی که گناهان کشاده شود
 بیچ و در آن در ماه بسته نشود تا شب آخر رمضان و هیچ بنده مؤمن نباشد که در شبهای رمضان تراویح گزارد الا آنکه بنویسد
 خداوند تعالی بهر سجده مرغان بنده را هزار پانصد نیکی و بنا کند از برای وی خانه در بهشت از یا قوت سرخ مرغان خانه رست
 هزار در باشد هر دوری از آن کوشکی باشد از سرخ مرصع یا قوت سرخ پس چون بنده مؤمن اول روز از ماه رمضان روز
 دارد گناه هجده سوره می آید زبده شود و هر روز از روزهای ماه رمضان که روزه دارد حکم یحیی و هر روز از برای وی هفتاد هزار
 خوشنشین از مرزین خواهد بود و وقت نماز با دعا و فرود آمدن آفتاب و باشد مرغان بنده را بهر سجده که در ماه رمضان بیاورد روز
 یا شب درختی که در دو بهشت که پانصد سال باید تا سواری از سایه وی بگذرد و در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید در از امام
 حبیبی که مقدم است بر امام غزالی که تصفیه شیاطین در ماه رمضان احتمال یام دارد و خاصه از شیاطین مستقره سبع مراد
 باشد بدلیل آنکه ماه رمضان وقت نزول قرآنست با آسمان دنیا و کانت المحرسة قد وقعت بالشهب قوله تعالی
 وحفظا من کل شیطان ما د پس زیادت گزینند تصفیه را در ماه رمضان از برای مبالغه و حفظ و میثاق که ایام و لیالی
 هر دو مراد باشد و معنی آن بود و اندر علم که شیاطین را دست نیست بر خدا و مسلمانان در ماه رمضان آنچنانکه در غیر ماه رمضان
 است از برای اشتغال مسلمانان در وی بصیام که فتح شهوات است و تبادلات قرآن در کتاب ترغیب حافظ عبد العظیم
 مندری قدیمی آید این حدیث بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که چون شب اول رمضان شود
 حق تعالی نظر کند بر رحمت بسوی بندگان خود و چون خداوند نظر رحمت کند بر بنده هرگز او را عذاب نکند و در هر روز از روزهای
 ماه رمضان حق تعالی هزار هزار عاصی را از آتش دفع آزاد گرداند چون شب است و نهم رمضان شود آن مقدار که در همه ماه
 رمضان آفریده است و آزاد گردانیده در آن شب آزاد گرداند چون شب غیبه فطر شود ملائکه در منظر آید و بخوبی کند حبیب
 جبار بنور خود تا که حضرت اول و وصف متواند کرد و اصفان حق تعالی خطاب کند و فرشتگان را در باد عید که مسلمانان در
 مصلای عید باشند که ای ملائکه حبیبیت مرز و جیر چون کار خود تمام کنند ملائکه گویند خداوند آنکه مراد را تمام بدین فرمان بود
 که ای فرشتگان گواه باشید که من که خداوندم ایشان را بیا فریدم و این حدیث را ابو القاسم اصفهانی روایت میکنند و کتاب
 خود در کتاب الثواب بولسج بن حیان و در کتاب بیعتی و در ترغیب حافظ عبد العظیم می آید این حدیث بروایت شاه مفسر
 عبد الله عباس رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود بدینکه بهشت را راسته میگردد از راه سال از برای درآمدن
 رمضان چون شب اول رمضان شود بادی از زیر عرش الهی وزان گردد که آن باد را مشیره گویند بر گهای درختان بهشت را بر
 یکدیگر زدن گیرد و حلقهای در بهشت را در حرکت آورد و از می شنوند آنکه هرگز نشوند گان مثل آن آواز خوش نشنوده باشند
 و در آن بهشت بر غر فها بر آیند و در میان کنگر با بایستند پس منادی میکنند که بیخ طالبی هست که ما را از خداوند بخا هد پس
 خوار گویند یا رضوان این چه شب است رضوان بهشت بلیک جواب گویند گویند شب اول ماه رمضان است که حق
 تعالی بکشاده است در ماهی بهشت را بر روزه داران است محمد صلی الله علیه و آله تعالی فرماید که ای رضوان در ماهی بهشت را بکشا
 وای مالک در ماهی و درخ در بند بر روزه داران است محمد صلی الله علیه و سلم و یا جبریل فرود آید زمین و شیاطین را در بند

کن و غل کن ایشانرا با غلال در دریاها تا تبا نه گوانند بر است حبیب من روزه ایشان را پس حق تعالی بفرماید تا در هر شب از شبهای ماه رمضان منادی نداسی کند که هیچ سوال کننده هست که در خواهد تا عطا دهم او را و هیچ آمرزش خواهنده هست تا او را بیا مزمز و هیچ توبه کننده هست تا بدهم مطلوب وی کیست فرض دهد تو اگر می را که اینا بند او را فقر و کیست که فرض دهد وفا کننده را که دهنده حقوق است و از ظلم منزه است و دیگر فرمود که خداوند تبارک و تعالی در هر روزی از روزهای ماه رمضان هزار بار را عاصی را از آتش و فریخ آزاد گرداند که کل ایشان مستوجب و درخ گشته باشد چون روز آخر ماه رمضان شود آن مقدار که از اول تا آخر ماه رمضان آمرزیده باشند در آن روز بیا مزمز و آزاد گرداند چون شب قدر شود هم کند حق تعالی هم جبرئیل را علیه السلام تا فرو آید با جمیع انبوه از ملائکه بدینا و با ایشان علم سبزی باشد آن علم را بر کعبه نصب کنند و هر جبرئیل را هزار بار است و از آن باها و دوال است که نمی کشاید که در شرق پس آن دو بال خود را باز کشاید از شرق و مغرب عالم در گذر پس جبرئیل ملائکه را بفرماید و آن کند بسوی مؤمنان تا سلام می کنند بر هر ایتاده و نشسته و نماز کننده و ذکر گوینده و مصافحه میکنند با ایشان و آیین میگویند بر دعائی ایشان تا آن هنگام که صبح طالع شود بعد از آن جبرئیل نلاند یا معشر الملائکه الرحیل الرحیل فرشتگان گویند ای جبرئیل چه حکم کرد خداوند تعالی در حاجتت ای است محمد علیه السلام از مؤمنان جبرئیل گوید نظر کرد خداوند با ایشان درین شب پس عفو کرد از ایشان گناهان ایشان را اگر چهار گروه را پس یاران گفتند یا رسول الله آن چهار گروه کیانند فرمود که مدین خمر و عاق مادر و پدر و قاطع رحم یعنی آنکه از صلعه رحم ببرد و مشا حن گفتند یا رسول الله مشا حن کیست فرمود که مصارم یعنی قطع کرده از نومی پس چون شب عید فطر شود آن شب البینه الجایزه گویند چون بامداد عید شود و برانگیزد خداوند تعالی در هر شهر هری از شهرهای مسلمانان فرشتگان را تا فرود آید بر زمین و بر سر کوهها ایستند پس منادی کنند با وازی که همه خلق بشنوند الا پریان و آدمیان که نشنوند پس فرشتگان گویند ای است محمد بیرون آید بسوی عطای پروردگار کریم تا عطا دهد هر شمارا و بزرگ و عفو کند از شمارا و بزرگ چون بمصلای عید حاضر شدند حق تعالی خطاب کند که ای فرشتگان چیست جزای ایی وقتی که تمام کن کار خود را ملائکه گویند ای بزرگ خداوند ما وای پروردگار باخرا ای وی آنکه تمام دهنت مزد و پرافرمان شود که ای فرشتگان بدرستی که من که خداوند شمارا گواه میگیرم گواه باشید که گردانیدم ثواب ایشان از روزه و نماز ماه رمضان رضای خود و مغفرت خود را پس فرمان شود ای بندگان من بخوابید از من بعزت و جلال من که نخواهید امروز از من چیزی را در جمیع عفو نماز برای آخرت خود الا آنکه عطا دهم شمارا و نخواهید از برای دنیا یا خود مگر آنکه نظر کنم از برای شما یعنی روا کنم حاجت شمارا سوگند بغرت من که بپوشم شمارا گناهان شمارا و پرده ستاری در پیش گناهان شمارا دارم ما و ام که امید میدارید از من سوگند بغرت من که شمارا رسوا نگردانم در میان اصحاب حدود باز گردید آمرزیده و گناهان عفو کرده شده بدینیکه شمارا از خود را رضی گردانم و من از شمارا رضی گشتم پس فرخ نمایند ملائکه و بشارت دهند هر یک یک را با آنچه عطا دهد خداوند این است را و قتی که افطار کنند از ماه رمضان یعنی چون عید کنند خوشحال است محمد که این همه طفت و کرم از پروردگار ایشان در باره ایشان است قطع چون زخون صل روزه بشکنم عید باشد روزگارم روز و شب بتا بسالی منستم بر توفیق عید و با من بر عید دارم روز و شب بدین فضیلت

ماه رمضان بود اما اجر صایان ماه رمضان بشنود صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی هر کس روزه ماه رمضان بدارد و آنرا بخود فرض بنید و ثواب از خداوند تعالی امید دارد و آمرزیده شود گناهان گذشته وی خطای تفسیر ایمان و احتساب با آن کرده که تقدیر کند فرصت روزه را و غنبت کند در ثواب وی از برای پاک نفس خود را و غیر کاره باشد هر روزه یعنی درازی روزه و گرانی روزه را که نباشد بلکه غنیمت شمر و طول ایام را از برای بزرگی ثواب نام محیی است در شرح السنه می آرد که قوله احتسابا ای طلبا لوجه الله تعالی و ثوابه یقال یا فلان یحسب الاجار و تحسبها ای یطلبها پس احتساب بمعنی طلب باشد در ریاض الصالحین می آرد بروایت ابوسعید خدری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود هر کس ماه رمضان روزه دارد و بشناسد حدود و بپا دگها دارد آنچه می سنود که نگا دارند آنرا آمرزیده شود گناهان گذشته وی و این حدیث بهین عبارت در کتاب بن خرمیه و ابوبکر بهیقی و کتاب ترغیب مده است و نیز حافظ جلیل ابوبکر بهیقی در کتاب خود و حافظ عبد العظیم در کتاب خود می آرند بروایت جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود عطا داده شد بامت من در ماه رمضان پنج کرامت که عطا ندادند هیچ پیغمبری را پیش از من یکی آنکه چون شب اول رمضان شود خداوند عز و جل نظر رحمت کند به بندگان خود و هر بنده که خداوند عز و جل باو نظر رحمت کند سرگزاو را عذاب نکند و ویم آنکه بوی دهان روزه داران و وقتی که شب میگذرانند اطیب است نزد یک خداوند از بوی مشک سیم آنکه ملائکه روزها و شبهای ماه رمضان از برای ایشان آمرزش میخوانند چهارم آنکه امر کنند حضرت پروردگار را بهشت را که ای بهشت آماده و آراسته باش از برای بندگان من که زود باشند که ایشان را از ریج و محنت و بنیای بر ما تم و مدار کرامت خود بر ما تم پنج آنکه چون روز آخر ماه رمضان شود بسیار خداوند عز و جل جمیع امت مرا که روزه ماه رمضان داشته باشند مردی از میان یاران گفت که یا رسول الله این شب قدر باشد رسول علیه السلام فرمود و ندانی که کار کنان چون فایع شوند از کار مزد ایشان آنگاه دهند در کتاب حدیث فضیلت ماه رمضان و مفروضه داران در وی احادیث بسیار آمده است اما دین کتاب برین چند حدیث گفتا کردیم الی بسم الله الرحمن الرحیم در روزه داران ماه رمضان نماز و روزه را قبول گردان و همه بهشت کرامت کن برضا و تقای خود بران این بل لعالمین

فصل پنجم در ذکر شب قدر و فضیلت دریافتن وی و بیان فرود آمدن ملائکه و نزول رحمت حق و برکات در وی

در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود و من قام لیلته القدر ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی هر کس ایجا کند شب قدر را و آن را اعتقاد دارد و طلب ثواب کند از خداوند عز و جل آمرزیده شود هر گناه که او را از پیش گذشته و از فضیلت این شب است که حق تعالی او را در کلام مجید خود یاد کرده است قوله تعالی انا انزلناه فی لیلته القدر و ما ادرک ما لیلته القدر الی آخر السوره یعنی بدینگونه

فرستادیم ماکه خداوندیم قرآن را در شب قدر و تفسیر مدارک میگوید بزرگ گردانید حق تعالی قرآن را باینکه اسناد انزال وی بحضرت خود کرد و اما التکلف در تفسیر وی بدون اتم ظاهر وی از برای استغناست از تنبیه بروی هم در مدارک میگوید که خداوند تعالی قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ با آسمان دنیا فرستاد بنامه بعد از آن جبرئیل علیه السلام فرود می آورد بر رسول علیه السلام تا در مدت بشت و سه سال تمام قرآن فرود آورد و تفسیر و تفسیر می آورد و از مقابل که گفت الله تعالی قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ نازل میگردد و بعد از آنکه جبرئیل در یک سال فرود می آورد بر رسول علیه السلام و این شب را لیلۃ القدر نام نهادند از برای آنکه شب تقدیر امورست و قدر بمعنی تقدیر است و لیلۃ القدر نام نهاده شد از برای شرف وی بر سایر لایالی قوله تعالی و ما ادر لک صلیلة القدر و در سوره بقره تو ای محمد بغایت فضل شب قدر یعنی توندانی شرف و فضیلت این شب را لیکن ماکه خداوندیم از برای نویسان کنیم و نزد انکار دانیم قوله تعالی لیلۃ القدر دخیل من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه که در وی شب قدر بنا شده و تفسیر معنی می آرد که یعنی عمل کردن در شب قدر بهتر است از عمل کردن در هزار ماه که در وی شب قدر بود و در بیان صایمین است که روزی برابر است و فضیلت با شب می و تفسیر و تفسیر می آرد که عطار دایت کرد از ابن عباس رضی الله عنه که رسول را صلی الله علیه وسلم خبر دادند که مردی از بنی اسرائیل هزار ماه در سبیل خدا جهاد کرده بود رسول علیه السلام را از آن معنی عجب آند و متنی در دل مبارک او پیدا شد که کاشکی دوست من مثل آن بودی مناجات کرد و گفت ای پروردگار من است مرا انصر ام گردانیدی از روی عمر و اقل ام گردانیدی از روی عمل حق تعالی شب قدر بدو عطا داد و دل مبارک حبیب خود را تقویت فرمود و گفت ای محمد شب قدر نزد امتان بعد از تو بهتر از هزار ماه جهاد بنی اسرائیل و سبیل خداوند تا تابروز قیامت در هر ماه رمضان و تفسیر معنی می آرد که ابن عباس رضی الله عنه گفت ملک سلیمان علیه السلام با قصد ماه بود و ملک ذوالقرنین نیز با قصد ماه بود یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه که در یابند از ملک سلیمان و ذوالقرنین و بعضی گفته اند شب قدر بهتر از ملک بنی اسبیه و آن هزار ماه بود و از غیر زیادت و نقصان و تفسیر معنی درین معنی می آرد که حکمت در تخصیص هزار ماه آنست و الله اعلم که روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود روزی چهار تن از انبیای بنی اسرائیل هر یک هشتاد سال عبادت کردند خداوند که یک طرفه است در خدا عاصی نشدند و آن ایوب بود و ذکریا و عیسی و یوشع علیه السلام چون این حدیث بشنیدند تعجب نمودند از آن جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت یا محمد است ترا از هشتاد ساله عبادت این پیغمبران عجب می آید که یک چشم بر هم زدند و در خدا عاصی نشدند بدینکه خداوند تعالی فرستاد بر تو بهتر از آن که جبرئیل این آیت بر خواند قوله تعالی لیلۃ القدر دخیل من الف شهر مکنه کی از کبار علما میگوید که حق تعالی فرمود شب قدر بهتر است از هزار ماه و فرمود بچند مرتبه پس میشاید که هزار هزار مرتبه بهتر از هزار ماه باشد و زیادت نیز دیگر آنکه فرمود که از برای که بهتر از هزار ماه از برای صد لقیان یا از برای عالمان یا عابدان یا عارفان یا علما یا بزرگان بدانند که این شب قدر بهتر از هزار ماه است از برای همه مسلمانان از مطیع و عاصی و دانا و نادان و عاقل و جاهل و عورتان و ایامان و در مدارک میگوید سبب ارتقای فضل این شب باین غایت از برای آنست که در وی تنزل الملائکة و روح است و فضل کل امر حکیم قوله تعالی تنزل الملائکة و الروح فیها فرود آیند ملائکه و روح در شب قدر با آسمان دنیا یا زمین

و تفسیر کمال میگوید فرود آیند فرشتگان از بهر آسمانی یا از سده المنه در مدارک میگویند روح جبرئیل است که در شب قدر فرود آید یا خلق انداز ملائکه که نمایند ایشان را اگر در شب قدر یعنی نزول نکنند بدینا الا در شب قدر یا از روح رحمت حق تعالی مراد باشد و تفسیر کمال میگوید بعضی گفتند که روح خلقی اند مشابیه فرشتگان و رویهای ایشان مانند رویهای آدمی است و تفسیر کمال میگوید باذن ربهم من کل امر یعنی فرود آیند ملائکه با هر حضرت پروردگار از برای هر امر که قضا کند خداوند عزوجل از برای آن سال تا سال آینده و تفسیر معالم الاسترعی می آید من کل امر الخیر والبرکه فهذا کقولہ تعالیٰ یحفظونہ من امر اللہ ای بامرہ قولہ تعالیٰ سلام ہی ای ماهی الاسلامه یعنی تقدیر نیکند حق تعالی در شب قدر مگر سلامت و خیر را و قضا میکند در غیر این شب هم آفت و هم سلامت را هم بلا را و هم عافیت را و تفسیر معالم میگوید بجای گفت بدستیکه در شب قدر سلامتی است که شیطان را درین شب استطاعت عمل بد نیست یا آنکه حادث گرداند در وی آثم را و در مدارک میگوید ماهی الاسلام از برای کثرت سلام فرشتگان بر مؤمنان که ملاقی نشوند ملائکه در شب قدر با بیچ مردوزان ایمان دارا الا آنکه سلام کنند بروی حتی مطلع الفجر تا وقت بر آمدن صبح و محروم مانند از تشریف سلام و گرامت شب قدر کسیانیکه کافر شوند بخداوند عزوجل و تفسیر نور و کثر العباد میگوید ابی کعب رضی الله عنه گفت از رسول علیه السلام شنودم بدو گوش خود و الا که باد و گوش من که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود شب قدر شب است و هفتم رمضان است در مصابیح و در شرح اسنه می آید که ابی کعب گفت سوگند بدان خدای که قرآن را بحمد علیه السلام فرستاد که شب قدر شب است و هفتم رمضان است و استثنای آن در قسم خود گفتند بچو دانی گفتند بعلی استی که رسول علیه السلام خبر داد ما را از آن و فرمود که طلوع کند آفتاب در بامداد آن مثل طاسی و آفتاب را شعلع نباشد در مدارک نیز میگوید شب قدر شب است و هفتم رمضان است که اوصیفته چنین روایت کرده از عاصم و عاصم از و زید از ابی بن کعب که قسم یاد کرد که شب قدر شب است و هفتم رمضان است و علیه الجهور و بعضی از تفسیر می آید از ابن عباس رضی الله عنهما که فرمود که شب قدر شب است و هفتم رمضان است بدلیل آنکه حق تعالی لیلۃ القدر را درین سوره سه جایا کرده و حروف لیلۃ القدر نه است و نه نه است و هفت باشد پس این معنی دلالت میکند بر آنکه شب قدر شب است و هفتم رمضان باشد و تفسیر معنی می آید که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مهاجر و انصار را جمع کرد و سوال کرد از ایشان از شب قدر که کدام است آن ابن عباس رضی الله عنهما گفت که ان الله و تریحب الوتر خداوند وتر است یعنی او را جفت نیست دوست دارد و وتر را یعنی عددی را که طاق بود و احب تر از خداوند هفت است و هفتم رمضان است و تفسیر معنی می آید که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت حق تعالی آسمانها را هفت آفرید زمینها را هفت آفرید و ایام را هفت آفرید و آدمی را از هفت چیز آفرید و رزق او را از هفت چیز گردانید و تفسیر کمال میگوید و لقد خلقنا الانسان من سلالۃ من طین الی قوله ثلثا ثلثا ناه خلقنا الانسان سابع السبع پس عمر گفت حسیک آما اهل علم بدین زاید کرده اند و گفته اند اقایم هفت است و بجا هفت است و طواف هفت است و سعی هفت است و درمی هفت است و اعضا هفت است و سجده هفت هفت است و از سبب هفت حرام است و از سبب هفت حرام است و از رضاع هفت

حرام است و بلائی ایوب علیه السلام بهفت است و بعضی گفته اند هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بوده است مدت بلائی وی و خطرا بود که بهفت سال بوده است و انزال قرآن بهفت حرف است لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کلمه است و حیوة هفت است ملائکه جن و انس و شیاطین و بهایم و سبلع و طیور و هوام و درهائی و وزج هفت است و اصحاب کهف هفت است و بقرات هفت است و منکلات هفت است و ایام هفت است و ساعات هفت است و فاعات هفت است آیت است در وی هفت حرف نیست ثنا و تحمید و ثناء و ثن و طواف و انوار و انوار هفت است و ابراهیم و اسمعیل و ایوب و یونس و یوسف و موسی و عیسی و ملائکه هفت صنف اند حله عرش و مقربون و کرامیون و روحانیون و مغرور و کتبه و برره و کواکب سیاره نیز هفت است زحل و مریخ و مشتری و عطارد و زهره و شمس و قمر و بعضی از اهل علم گفته اند فی قوله تعالی فی لیلة مبادکة که از اول این سوره تا مبارک که است و هفت حرف است یعنی این اعداد دلالت بر آن میکنند که شب قدر شب است و هفتم باشد تا انزلناه فی لیلة مبادکة ای فی لیلة فیها الرحمة و المخرجة و البرکة و هی لیلة القدر المبادکة الکثیرة الحمد لله رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس در شب قدر یکبار سوره انا انزلناه بخواند دوست تر باشد بنزد من از آنکه قرآن را ختم کند در غیر این شب و یک تسبیح یا یک تحمید یا یک تهلیل که در شب قدر بگوید دوست تر باشد بنزد من از هفت صد هزار تسبیح یا تحمید یا تهلیل و غیر این شب قیام وین شب بمقدار آنکه راعی گوسفند را بدو شود دوست تر دارم از قیام یک ماهه و این حدیث در تفسیر معنی است و نیز در تفسیر معنی می آید و روایت کعب جبار رضی الله عنه که هر کس در شب قدر سه بار بگوید لا اله الا الله چون یک بار بگوید همه گناهان وی آمرزیده شود و چون بار دوم بگوید از دفع نجات یابد و چون بار سوم بگوید بهشت در آید و صبح نسائی و ترمذی و ابن ماجه و غیر ایشان می آید و با سینه صحیح از مادر رومنان عائشه صدیقه رضی الله عنها که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوال کردم که یا رسول الله اگر شب قدر را بدانم در وی چه گویم رسول علیه السلام فرمود بگو ای الله ما انت عفو عتبت العفو فاعف عنی و در روایت کتاب عمل یوم و لیلة من ابن اسنی چنان است که اللهم انت عفو فاعف عنی بدانکه الله تفسیر و فقهای است متفق اند بر آنکه شب قدر از میان است برگرفته نشده است و ثابت است در هر ماه رمضان و او در دو سه آخر رمضان است اما اختلاف است در آنکه آن کدام شب است بعضی گفته اند شب بخت و یکم است و این روایت ابوسعید خدری است رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم در شرح السنه می آید که امام شافعی رح گفت اصح اقوال و قوی ترین روایات نزد من آنست که شب قدر شب است و یکم رمضان است و بعضی گفته اند شب بخت و یکم است و این روایت عبداللہ بن انیس است و بعضی گفته اند شب بخت و یکم است و بعضی گفته اند شب بخت و هفتم است و بعضی گفته اند شب بخت و نهم است و این هر سه روایت از عباده بن الصامت است در یک حدیث از صحیح بخاری در ریاض الصالحین می آید که شب قدر گواست در دو سه آخر رمضان این روایت ابوقحافه است و این از برای آنست که طالب وی شبههای بسیار زنده دارد تا تحقیق او را دریابد و الله اعلم و حدیث فضیلت شب قدر در فصل فضایل شهر رمضان که قبیل این فصل است آورده شده بر روایت ابن عباس رضی الله عنها از انجا باز طلبه الهی بحر مت شب قدر ما مسکینان را توفیق در یافتن شب قدر که است فرمائی و ثواب

در یابندگان این شب روزی گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

فصل ششم در فضیلت صوم مطلق

بدانکه در کتب محدثان معتد چون صحیحین و صحیح نسائی و ترمذی و غیر آن می آید روایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود پیچ بنده باشد که در سبیل خداوند یک روز روزه دارد و الا آنکه دو گرداند خداوند تعالی بآن روز و روزی آن بنده را از آتش دوزخ مقدار هفتاد سال راه حافظ عبد العظیم در کتاب ترغیب خود میگوید بعضی گفته اند از سبیل خداوند مراد جهاد است و بعضی گفته اند عام است از برای آنکه هر طاعت که واقع شود از برای خداوند آن در سبیل وی خواهد بود و در صحیح ابن ماجه می آید روایت ابو هریره از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لكل شیء زکوة و زکوة الجسد الصوم و الصیام نصف الصبر یعنی هر چیز از زکوة است و زکوة جسد روزه است و صیام نیمه صبر است و بعضی از تفاسیر می آید درین آیت قوله تعالی اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لها الاکلیه از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که عاریا سرا گفت رضی الله عنه که کل تمتعات دنیا شش چیز است اکل و شرب و وقوع و لبس و مسکن و مرکب پس از اینجا معلوم میشود معنی قول رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود الصیام نصف الصبر زیرا که صیام در شرح باز استاد است از خوردن و آشامیدن و جلای کردن و این نصف تمتعات است و نیز می است پس ثابت شد که صیام نصف صبر باشد این عمر رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اعمال بنده یک خداوند هفت است و عمل که موجب دو عمل است که با مثال خود است و یک عمل است که به برادر خود است و یک عمل است که بهیفت صد مثل خود است و یک عمل است که ثواب عامل آن از بفر خداوند کس نداند اما آن دو عمل که موجب اندکی است که هر کس ملاتی شود بخداوند و شریک نیاید باشد با و چیز یا حضرت او را با خلاص پرستیده باشد واجب شود هر آن بنده را بهشت و هر کس ملاتی شود با خداوند و شریک آورده باشد با خداوند چیز یا واجب شود مراد و فرخ اما آن دو عمل که با مثال خود اندکی است که هر کس بدی کند جزا داده شود بمثل آن و هر کس نیت نیکو کند بعمل در دنیا و جزا داده شود بمثل آن یعنی یکی را یکی دهند و هر دو صورت اما آنکه ده برابر خود است آنست که چون نیکویی کنی یکی را ده جزا یا بد بخلاف بدی که یکی را یکی یا بد که از آن عمل که بهیفت صد برابر خود است آنست که از مال حلال خود نفقه کند در سبیل خداوند هر دم و دنیا ری را که داده باشد هفت صد جزا یا بد اما آن عمل که ثواب آن عمل جز خداوند کس نداند آن روز است که از برای خداوند است جزای وی جز خداوند کس نداند و این حد در او سطرانی و صحیح ابن حبان و کتاب بیقی است و در ترغیب حافظ عبد العظیم مندری قدسی نیز هست و در سند امام احمد می آید با سند لا بأس بروایت خذیفه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس بگوید لا اله الا الله و ختم کوه شود عمر وی برین کلمه در آید و بهشت و هر کس روزه دارد یک روز از برای رضای خدا و ختم عمر وی بران شود در آید و بهشت و هر کس که صدقه دهد از برای رضای خداوند و ختم عمر وی بران شود در آید و بهشت و در کتاب ابو القاسم صفهانی می آید این حدیث باین روایت که یا حذیفه من ختم له بعیام یرید به وجهه الله عز وجل ادخل الله الجنة یعنی ای

حذیفه هر کس ختم وی بر روزه یک روز شود که بآن رضای حق خواسته باشد را در خداوند او را در بهشت در کتابت بی حق آرد
 بموایت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما از رسول علیہ السلام کہ فرمود بدینستیکہ هر روزه دار را نزد یک روزه کشادن می ہر آئینہ
 دعا نیست کہ رد نشود عبداللہ بن ابی بلبکہ میگوید کہ از عبداللہ عظمی شنودم کہ در وقت روزه کشادن میگفت اللہم انی
 اسألك برحمتك التي وسعت كل شئ ان تغفر لى ذنوبى ابو ہریرہ روایت میکند از رسول صلی
 علیہ وسلم کہ فرمود سہ گروہ اند کہ دعای ایشان رد نشود دعای روزہ دار وقت روزه کشادن دعا امام عادل دعا مظلوم و دعا غیظ لوم
 را بردارد خداوند فوق غما و کشادہ شود در ہای آسمان از برای عای وی حضرت حق تعالی گوید سگند بعزت من کہ مدد گاری کنم ترا
 و اگرچہ بعد از روز گاری باشد و این حدیث در موطای امام مالک در صحیح ترمذی و ابن ماجہ و ابن خزیمہ است در کتاب بزار
 می آرد کہ رسول علیہ السلام فرمود سہ گروہ اند کہ سزاست کہ خداوند دعای ایشان را رد نکند دعای روزہ دار و اتنا روزه کشاید
 و دعا مظلوم نامہ مذکورہ شود و دعا مسافر تا باز گردد از سفیان عیینہ سوال کرد از قول اللہ تعالی کہ فرمود کل عمل ابن
 آدم له ان الصوم فانه لی یعنی ہما اعمال فرزند آدم مرا و راست الازوہ کہ آن مراست سفیان گفت چون قیامت
 شود خداوند حساب بندہ کند و ادانگہ آنچہ بروی باشد از مظلالم از سایر عمل وی تا باقی ماندگر روزه وی پس خداوند خصمان را بدہ تفضل
 خود و بندہ را برورہ وی در آر دہشت پس ای برادر روزہ لازم گیر و اگر نتوانی باری گاہ گاہی نفس را خلاف کن برورہ داشتن نظر
 کن کہ روزه را چہ فائدہ ہست تا بکہ در بندہ وایہ نفس باشی صد و بست نہ ہزار نقطہ نبوت کہ بخلاف حق فرستادہ اند ہم بخلاف
 نفس فرمودہ اند یک قدم بر تابعت نفس و ہوا نہادہ اند و ہمیشہ کہ مخالفت نفس ہوا بر میان جان بستند حکایت نقل است
 کہ مالک دینار رحمۃ اللہ علیہ چہل سال در بصرہ بود ہرگز خرم تا بخورد بعد از چہل سال آرزوی خرم را و نفس می پدید آمد و او منع میکرد
 و نمیداد شبی آوازہ داد کہ مالک خرم تا بخورد و نفس را از بند بیرون آر مالک بانفس گفت اگر موافقت کنی با من یک ہفتہ کہ هیچ
 نخوری نہ مشقت نہ روزنایان آرزو رسام نفس موافقت کرد بعد از ان مالک خرم تا بخورد و سجدی شد تا خرم تا بخورد و کوکی پدر
 خود را آواز داد کہ ای پدر چہ دوی در مسجد شد بخور و دن پدر کوک چوب برداشت و مسجد آمد مالک را دید چہل شد و در پایش افتاد
 و گفت معذور دار کہ کوک غلط کردہ است و شمارانشناختہ است و نیز درین محلہ بروز جز یہود ان چیزی نخورد باقی روزه دار
 باشند کوک پنداشت کہ یہودیت مالک گفت ای عزیز تو خاطر فرغ دار کہ زبان غیب است پس مالک گفت الہی خرم تا خورد
 نام یہودی بر من نہادی اگر بخورم خود با من چہ کنی بعزت تو ہرگز خرم تا خورد حکایت نقل است کہ رابعہ عدویہ رحمۃ اللہ علیہا
 پیوستہ روزه داشتی یک بار یک ہفتہ بیچ یافت و عبادت کرد شب ہشتم گرسنگی غالب شد و نفس فریاد برآورد کہ مرا چہند
 رنجانی ناگاہ یکی در در دگاہ طعام آوردہ بود رابعہ آنرا گرفت و نہاد تا چرخ آورد چون چرخ آورد و گر بہ طعام ریختہ بود
 تا کوژہ آب آورد چرخ ہر دگاہ برداشت و خواست تا آب خورد کوژہ از دست وی در افتاد و شکست رابعہ آبہ کہ کرد
 کہ میم بود کہ خانہ لبسوز گفت الہی این چیست کہ خستہ و بیچارہ میکنی آواز شنید کہ ای رابعہ اگر میخواہی تا نعمت دنیا بر تو بیزیم
 اما اندوہ خود از دل تو باز گیرم کہ اندوہ من و نعمت دنیا با ہم جمع نشود رابعہ گفت چون این ندا شنیدم کل دل از دنیا
 منقطع کردم گفتم خداوند مرا بخود مشغول گردان تا کسی مرا از تو مشغول نگرداند الہی بحسنت صایمان و قایمان صیام

وقیام ماراقبول گردان و ماسکینان را از زینت بخت هوا و نفس بگمارد و حلاوت محبت خود را است فرمای ای ایا المین یا خیر

باب پنجم در بیان حج و دین بایه مضلست

فصل اول در فرضیت حج و فرضیت واجب حج

بدانکه حج فرضیه است و فرضیت حج بکتاب و سنت ثابت شده اما کتاب قوله تعالی و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا الآیه یعنی زیارت خانه کعبه پس حج امر خداوند و فرض کرده اوست بر مردمان که ایشانرا استطاعت و توانائی باشد زجاج میگویی موضع من در من استطاع خفض است بر بدل از ناس یعنی و الله علی من استطاع من الناس حج البیت یعنی هر خداوند راست بر کسانی که ایشان را زاد و راحله باشد اینکه زیارت کنند خانه کعبه را و حج بگذارند در حج البیت دو قرات است کس را و این قرات حمزه است و و این خفض از عاصم و این اسم عمل است و سیبویه میگویی جایز است که مصدر باشد چون ذکر و علم آما فتح حاجانکه باقی ترا خوانده و آن لغت اهل جاز است و مصدر است بی خلاف اما آنچه گفتیم فرضیت حج سنت ثابت شده در حدیث بخا لا سلام علی خمس مذکور است و نیز در تفسیر سیوطی آرد این حدیث را بروایت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس حج بگذارد و وصیت نکند حج و حج نکند از برای وی قبول نکنند در روز قیامت بیخ عمل و یا در تفسیر سیوطی میگویی که معنی استطاعت موجب حج را وقت است تا کسی را که زاد و راحله باشد و مالک بود مرزاد و راحله را حج بروی فرضیه باشد و این قول شافعیان عبد الله بن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر است و اندر شب ثقی و احمد حنبل و اسحق را بهو بر جمیع اندر این است اما بنده بهب امام اعظم حج فرضیه است بر آنرا و مسلم عاقل بالغ صحیح بینا که او را زاد و راحله باشد فاضل از آنچه مالک بدو سبب و از نفقه عیال وی تا وقت باز آمدن وی با سن راه بهم و این روایت در دهاء فقه و عامه کتب فقهی مذکور است و ابو یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله صحت را بشرط نمیدارند از برای وجوب حج ضحاک کسفر میگویی چون این آیت نازل شد که و الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا رسول علیه السلام اهل ادیان را جمع کرد پس خطاب کرد ایشان را و گفت بدرستی که خداوند بر شما فرض کرد حج را حج بگذارید و فرمان بجای آوردید سلطان قبول کردند و ایا ان آوردند و باقی اهل ادیان انکار کردند و کافر شدند حق تعالی این آیت فرستاد و قوله تعالی و من کفر فان الله عنی عن العالمین و در شرط بطح حج مردان و زنان برابرند الا آنکه مرزن لا شهره یا محرمی نیز شرط است و این روایت در کافی و هدایه مذکور است اما فرضین حج راست احرام و وقوف بعرفه و طواف زیارت و مواقیت احرام پنج قسمت است و اول حلیفه و آن اهل مدینه راست و ذات عرق مر اهل عراق را و حقه مر اهل شام را و قرن مر اهل نجد را و عیلم مر اهل یمن راست اگر احرام برین مواقیت مقدم دارد و روبا باشد و اگر موخر دارد جایز نبود و سبک داخل میقات بود میقات وی حل بود و کسی که در یک دو میقات وی از برای حج حرم بود و از برای عمره حل بود و الله اعلم اما واجبات حج پنجست وقوف بزدلفه و سنی بیان صحفا و مره و رمی جمار و طواف صدر و ستر زانین و شرط و فرضین حج واجبات حج این بود و باقی شروعات حج حسن و کتب

است و صحیحین می آید بر دایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود العرق الى العرق کفاة لما بینهما
والجمل المبرک و دلیل له جزء الا لجنه ترجمه یعنی از عرق تا عرق کفایت می شود و مرگناهان را که ما بین هر دو عمره از بنده و در وجه
آمده باشد و حج مبرور یعنی حج که بشرط شریع ادا شده باشد از اینج جزای دیگر نیست الا بهشت در صحیح بخاری می آید بر دایت ابوهریره
از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس حج اسلام بجای آورد از برای رضای حق و حدیث جماع کند با زنان و فسق نکند بازگردد
بهیچون و زنی که از مادرتو گذشت یعنی حمله گناهان و سی آمرزیده گردد و شعبی میگوید اینست و جز این نیست که گردانیده خد او ند
این مناسک را از برای آن تا نکفر گرداند باکن خطایای بنی آدم را حکایت در تذکره الاولیای می آید که عبدالله مبارک مروزی
رحمه الله در عشر ذی الحجه بصحرا بیرون رفت و در آن روزی حج میسخت گفت اگر آنجا نیم باری اعمال ایشان بجای آید که هر کس
متابعت ایشان کند در اعمال یعنی ناخن نخیزد و موسی لب باز نکند و او را از ثواب حاجبان نصیب بود در آن حال ناگاه پیر و زنی
بر رسید عصا به بسته و عصای در دست گرفته گفت ای عبدالله آن روزی حج داری مرا از برای تو فرستاده اند ما من همراه باش
تا تا ز اعرفات رسام عبدالله میگوید با خود گفتیم سه روز مانده است مرا چون رساند پیر و زن گفت ای عبدالله تو ناندیشه مدار
کسی که سبقت نماز با ما در سباج گذارد باشد و فریضه بر لب همچون و آفتاب بر آمدن را بمر و آمده باشد با وی همراهی توان
کرد گفت بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در راه نهادیم بر چند آب عظیم گذشتیم که هر یکشتی توان گذشت بهر آب که رسیدی مرا
گفتی چشم من کن چشم من کردی چون چشمهای خود را از آن طرف آب دیدی مرا بعرفات رسانید چون آنج فارغ شدیم طواف و دعاء
آودیم مرا گفت ای عبدالله مرا اینجا پیر نیست و چند گاه است تا بر یا صنت و عبادت در غاری بسیر میکنی یا تا او را بسیریم آنجا
رفتیم جوانی دیدم رنگ زرد و ضعیف گشته و نور از روی وی میتابد ما را دید و در قدم وی افتاد و روی بر کف پای ما را دید
و گفت ای ماد و ادم که بخود دنیا ده اما خلایق فرستاده است که مرا رفتن نزدیک رسیده است تا مرا دفن کنی پیر و زن گفت
ای عبدالله تو نفق کن نا او را دفن کنیم چون در حال وفات یافت او را بجاک دفن کردیم پیر و زن مرا گفت یا عبدالله من
بیتج کاری دیگر ندارم باقی عمر بر سر خاک فرزند خود خواهم بود تو ای عبدالله سلامت بازگرد چون سال دیگر باز آئی مرا نه بین
من نیز مرده باشم مرا بد عای خیر یا داری عبدالله گوید سال آینده چون حج فرتم پیر و زن نیز وفات یافته بود رحمة الله علیها
حکایت نقل است که عبدالله مبارک سالی حج رفته بود چون آنج فارغ شد در خواب دید که دو فرشته از آسمان فرود آمدند
یکی از دیگری پرسید که امسال چند تن حج آمده اند گفت ششصد هزار از آن فرشته پرسید که حج چند کس قبول کرده اند گفت
حج بیتج یک قبول نکرده اند عبدالله میگوید چون این سخن بشنیدم اضطراب در من پیدا آمد گفتم صعب کار است ششصد هزار بنده
نیازمند از اطراف و اکناف عالم بشقت تمام بیا با آنها بریده و ریاضتها کشیده این همه ضایع شود و حج بیتج یک قبول نکرد
شهر گویی کفن پوش کالیه سو همه دوگان لیک با یانی بوی ستوران پراکنده از هر طریق و یا تین من کل حج عسیت
از گاه فرشته گفت در دمشق هر دیت نام وی علی بن موفی او حج نیامده است اما حج او را قبول کرده اند و این ششصد
هزار حاجی را بد و خجسته اند و در کار او کرده اند چون بیدار شدم بیاران خود را و ادع کردم و با قافه شام بد مشق رفتم و خانه وی
طلب کردم بنشانی بدر خانه وی آمدم و در بزم شخصی بیرون آمدم گفتم نام تو چیست گفت علی بن موفی گفت نام تو چیست گفتم

نام من عبد الله بن مبارک چون نام من بشنید نعره بزد و پیوستش شد چون بهوش باز آمد آن خواب با وی حکایت کردم و گفتم مرا
انزال خود خبر ده تا تو چه کار کرده که حج ترا قبول کرده اند و ششصد هزار حاجی را در کار تو کرده اند گفت بدانکه من هر کفشی را بودم
و سی سال بود که مرا آرزوی حج بود از پاره دوزی سیصد و درم جمع کرده بودم و عزم حج داشتم سر پوشیده که در خانه است حمله
بود از خانه همسایه بوی طعمای شنیه مرا فرستاد که از آن مقدار کمی بستان بدر خانه همسایه رفتم و آواز دادم بیرون آمد آن خال با او
گفتم گریبان شد و گفت ای علی بن موفق این طعام که ما ساخته ایم بر شما حلال نباشد بدانکه سه شبانه روز است که کوکان من
طعام نیافته اند و بر همه شهر دمشق پیچکاری میافتم و کسی مرا کار نفرمود در از گوش مرده دیدم بحکم الضرورات تنج المحظورات از آن
پاره جدا کردم و از برای طفلان طعام میسازم بر شما حلال نباشد چون این سخن بشنیدم در وی در باطنم پیداشد گفتم کعبه کجا
میرویم حج من اینجا است آن سی صد و درم بدوادم و گفتم این زاد کعبه بودستان و بر اهل و عیال خود تقف کن که حج من
اینست عبد الله گفت صدق الملك فی الرؤیا و صدق الملك فی الحكمه و القضا قطع طواف کعبه کنی هر کجا که هست
نهی بی چونیک در گرمی سنگ و گل بدست آید بی طواف کعبه دلباهی میوایان کن بی که هر کجا که نهی بی دل بدست آید بی غیرین
دلباهی کن گناه از رویا بدست در مندا از اخاطو جی کن در ماند گناه را کار بر آرد تحقیقت حج بهر در و عمل مقبول است طواف
کعبه دل کن که آن از طواف کعبه زیادتست قطعه تابوتی زیادت دلباهی کن بی کافرون زبیرا کعبه باشد یک دل بی اگر
حج پذیرفته خواهی دلی بدست آرد بیجان ملازم این آستانه باش ای دل بی که بارتز بدر کعبه بدون آستانست بی طواف کعبه
دل گیر میست گردو بی با که حج پذیرفته در جهان آنست و اگر توانی کنی از دلی برداری برنجی مرسان که این نیز کار تمام است از آزار
دلباهی بر خذر باش که آزدون بکدل بناحق و بال وی از ویران کردن کعبه هفتاد و بیاد است چنانکه راوی روایت میکند که روز
رسول صلی الله علیه وسلم نظر بخانه کعبه کرد پس فرمود ما اعظم حرمتک یا کعبه و حرمة مسلم اعظم من حرمتک

سبعین مرقه فان رجلا لوهده مک سبعین مرقه کان اهون عند الله تعالى من ان یودی مسلما یعنی ای
کعبه چه معظم و با قدر آید ترا حضرت پروردگار و حال آنکه حرمت یک مؤمن هفتاد بار از حرمت تو زیادتست بدرستی که اگر
مردی ترا هفتاد بار ویران کند و سنگی از سنگی جدا کند و بال وی چندان نباشد که ایدای مسلمان رساند فرو بر بار پاره طواف
کعبه کنی بی قبول حق نشوی گردی بی آزاری بی آنگاه رسول علیه السلام فرمود اگر طاعت اهل آسمانها و زمین با یک بنده بیارود
با سه گناه بحضرت پروردگار آید آن همه طاعت او را سود ندارد و اول عجب یعنی خوشنیت منی دویم نومیدی از رحمت خدا
تعالی سیم آزدون مسلمانان قطع هزار کج عبادت هزار خوان کردم بی هزار طاعت شبها هزار بیداری بی هزار روز ماه و هزار
خلوت سال بی قبول حق نشود گردی بی آزاری بی حکایت از شیخ ابوالقاسم حکیم رحمه الله سوال کردند که از گناهان کدام
گناه است که در وی خوف زوال ایمان بیشتر است گفت سه گناه است یکی شکر ناکفتن بر یافت نعمت ایمان دویم

ناترسیدن از زوال ایمان سیم ظلم و آزار اهل ایمان

مکن تا توانی دل خلق ریش	و اگر میکنی میکنی بیخ خویش
الهی بجزمت ایمان و اهل ایمان که ما را ازین سه گناه و سایر گناهان نگاهدار	

فصل دوم در ذکر محرم کعبه شریف و فضیلت آن و قصه بنای آن سرسها الله تعالی

قوله تعالی واذ جعلنا البيت مثابة للناس وامنا الآية یعنی یاوکن ای محمد و قتی که گردانیدیم ما که خداوندیم خانه کعبه امرحی از برای آدمیان و امرحی ابن عباس رضی الله عنهما میگوید مثابة معاذ او ملجاء و اتخذ و امن مقام ابراهیم مصلی و بگیرد از مقام ابراهیم جای نماز گذاردن و اتخذ و افتخ خارچنانکه قرات نافع و ابن عامرست خبر باشد و کعبه خاجان که قرات باقی قرات امر با نشان کیسان میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمقام ابراهیم علیه السلام بگذشت و عمر رضی الله عنه با وی بود و گفت یا رسول الله اینست مقام پدر ما ابراهیم علیه السلام فرمود بلی یعنی مقام ابراهیم اینست عمر گفت گیریم او را جای نماز کردن رسول علیه السلام فرمود که امر کرده نشدم بآن پس هم در آن روز آفتاب فرو نشده بود که حق تعالی این آیت بفرستاد و اتخذ و امن مقام ابراهیم مصلی و تفسیر ثعلبی می آید که آن تفسیر اخلاف است در آنکه مقام ابراهیم کدامت ابراهیم خنی میگوید محرم تمام مقام ابراهیم است یا آن میگوید مسجد حرام تمام مقام ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی میگویند مردان است نزدیک مقام ابراهیم که امر شده نماز نزدیک وی و امر شده بسج و تقییل وی قصه بنای محرم محترم کعبه و تفسیر شافعی بیان می آید و روایت سعید بن حمیر از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت آن هنگام که ابراهیم اسامعیل و هاجر را بکه آورد و بگذشت و سدی بران برآمد و قبیلہ جرهمیون آنجا فرود آمدند و اسامعیل علیه السلام از ایشان زن خواست و هاجر وفات یافت ابراهیم اجازت خواست از ساره خاتون اجازت داد و شرط گرفت برابر ابراهیم که از مرکب فرود نیاید چون ابراهیم آنجا رسید و هاجر وفات یافته بود بجانه اسامعیل آمد و زن اسامعیل را گفت شوهر تو کجاست گفت اینجا نیست و بطلب صید رفته است و اسامعیل از محرم بیرون رفته بود و بصید کردن و صید کرده بود و بازگشت به ابراهیم علیه السلام مر خاتون اسامعیل را گفت نزد تو هیچ طعام و شراب هست که ما را بدان بهمانداری کنی گفت نزد من هیچ طعام نیست و اینجا نیز نیست ابراهیم گفت چون شوهر تو نیاید او را سلام برسان و بگویی مرا و که آستانه در خود بگردان ابراهیم این گفت و برفت اسامعیل باز آمد و بوی پدر خود شنید از منگوحه خود پرسید که سچگیس اینجا آمده بود و گفت آری پیری آمده بود و صفت وی که او کذب و بوسیل سبک داشت و صفت کرد و اسامعیل گفت آن پیر چه گفت ترا زن گفت او مرا گفت شوهر خود را از من سلام برسان و او را بگویی عتبه باب خود را دیگر گوی کن اسامعیل چون این سخن شنید فی الحال او را اطلاق داد و زن دیگر نجو هست پس ابراهیم علیه السلام درنگ کرد آن مقدار که خداوند تعالی خواسته بود که درنگ کند پس اجازت خواست از ساره خاتون که برود و اسامعیل را بید اجازت داد و شرط گرفت بروی که فرود نیاید از مرکب خود ابراهیم علیه السلام بیاید تا بدر خانه اسامعیل رسید از زن وی پرسید که شوهر تو کجاست گفت بطلب صید رفته است و این زمان وقت آمدن اوست حالی بیاید انشاء الله تعالی ای شیخ بزرگ فرود آئی رحمة الله تعالی ابراهیم گفت طعامی هست نزد تو گفت آری هست شیر و گوشت داشت فی الحال بیاید و ابراهیم علیه السلام دعا کرد و او را برکت اگر دو این روزنان یا گندم یا جو یا خرما آوردی بیشتر زمین که گندم وجود و خرما بودی خاتون اسامعیل گفت فرود آئی تا ستر را بشویم ابراهیم فرود نیامد و مرکب آنجا ماند که مقام است امر و فرود قدم راست خود بروی نهاد نشان قدم وی در آنجا پدید آمد و قدم

چپ در رکاب اشت خاتون اسمعیل نیرست سرور ابشت پیران پای دست در رکاب کرد و یک پیکر بنهاد نشان قدم
 وی برنگ پدید آمد آنست مقام ابراهیم علیه السلام بعد از آن خاتون اسمعیل طرف چپ سرور ابشت ابراهیم علیه السلام
 در وقت مراجعت گفت چون شوهر تو بیاد و از من سلام برسان و بگوئی عنبه باب خود را لازم گیر چون اسمعیل علیه السلام
 باز آمد بوی پدر خود شنید زن خود را گفت سچ کسی امر و نه تو آمده بود و گفت آری پیری آمده بود که بروی از همه مردمان نیکوتر
 بود و خوشنود بود از همه کس و آنچه از وی شنیده بود با وی گفت اسمعیل علیه السلام گفت بدان و آگاه باش که آن پدر کن
 بود ابراهیم علیه السلام انس بن مالک رضی الله عنه میگوید در مقام ابراهیم علیه السلام دو نشان قدم مبارک دیدار و دیدم
 نشان انگشتان پای وی و پاشه وی ظاهر بود و نشان کف وی خوشنده بود از بسیاری که آنرا بسوده بودند مردمان یعنی دست
 بدانجا خود آورده بودند در تفسیر و تلبی می آورد که نافع بن شیبه گفت نزدیک مقام شوم از عبد الله بن عمرو بن العاص
 رضی الله عنه که سه بار گوی داد و گفت گوی میبندم بخداوند که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود که رکن
 مقام دو یا قوت انداز یا قوت بهشت برود خداوند نوران هر دو را اگر نبردی نور از هر کسینه ما بین مشرق و مغرب تافتی
 قوله تعالی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان ظهرا لیتقی یعنی امر کردیم که خداوندیم ابراهیم و اسمعیل علیه السلام
 را و وصیت کردیم ایشان را که پاک ارید خانه مرا یعنی کعبه را یعنی بنا کنند کعبه را بر طهارت توحید سیدین جبر و عبید
 بن غیر و عطای خراسانی و مقاتل بن سلیمان میگویند یعنی پاک داری ای ابراهیم و اسمعیل کعبه را از بتان و نجور و قول زور
 و جاد میگوید پاک داری خانه مرا از شرک و اصناف که خداوند تعالی کعبه را بخود از برای تخصیص و تفصیل للطائفین و العالیهین
 و الکریم السجود از برای طواف کنندگان و مقیمان و رکوع و سجود کنندگان کعبی میگوید طائفون آنها اند که از بلاد می آیند و
 عاکفون اهل مکه اند و اگر السجود اهل صلوات الله عطا میگوید چون طواف کنند از طائفین باشد و چون نشسته باشد از عاکفین
 باشد و چون نماز میکند از آنکه السجود باشد و تفسیر مغنی و تلبی و بسیاری از تفاسیر می آرد و روایت ابن عباس رضی الله عنهما
 از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینکه خداوند تعالی در هر روزی صد و سبست رحمت میفرستد برین خانه شخصست
 رحمت از آن مرطوف کنندگان را و چهل مرناز گذارند گان را و سبست مرناظران را قوله تعالی و اذ قال ابراهیم رب
 اجعل هذا بلدا آمنا الایه یعنی یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم در وقت مناجات ای پروردگار من گردان این مکه
 را آمن جای از برای آدمیان ماء مونا فیه لیکن گشته اهل دی در وی و از رزق الهه من الغنمات و روزی رسان
 اهل ویرا از میوه با معینی از انواع جل اشجار که میباشند من امن صمیم بالله و الیوم الاخر آن کسانی را که ایمان آوردند از ایشان
 بخداوند و روز قیامت من بدل است از اهل و او بدل بعض است از کل اجابت که خداوند دعای ابراهیم را و فرمود قال و من
 کفر یعنی آن کسانی که کافر شد فامتنعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار ای ادخله فی الاخره الی عذاب النار
 پس از آن در آرم و اول آتش و فرغ و پیش از مصداق پیش از مرجع عذاب النار بجای باز گشتی است آتش و فرغ قوله تعالی و اذ یرفع ابراهیم
 القواعد من البیت و اسمعیل و یاد کن محمد و قتیله و زنده ابراهیم و اسمعیل اصول و بنای خانه را یعنی آن اصول که پیش از آن میبود و این قول
 ابن عباس است یعنی الله عنهما و بنا تقبل منا فتنه ای پروردگار ما به پذیرا تا انت السمیع العلیم بدینیکه تو خداوند شنوایی

بدعای مادی و انانی آنچه در ولها می ماست از نیت نائی مادی و تقسیر کشف و بیان می آرد که بیا فرید خداوند تعالی موضع خانه کعبه را پیش از
زمین بدو و نهر اسرار پس بود همچون کفی بر سر آب پس باز کشید و گستره بنید زمین را از زیر وی چون آدم علیه السلام از بهشت بدینا
اقتاده آواز فرشتگان و تسبیح ایشان می شنود و بخداوند تعالی بناید از آن حال حق تعالی یا قتی از یاقوت بهشت بفرستاد
هر آن را دور بود از نهر و در یک در بر طرف شرقی و یکی بر طرف غربی و در آن خانه تقدیمها بود از بهشت و آن خانه فرود آمد و در آن
موضع که امروز خانه کعبه است فرمان رسید که ای آدم فرستادم از برای تو خانه طواف میکنم که در وی چنانکه طواف میکنی و
گوشش و ناز میکنی که در وی چنانکه ناز میکنی که در عرش و حجر الاسود را نیز بفرستاد الله تعالی و آن سفید بود از بسیاری که زنان
حائض آن را بسوند و در حالیت سیاه شود و حجر الاسود نام نهادند پس آدم علیه السلام از زمین هند متوجه شد و فرشته او را
دلالت کرد بر آن خانه هر جا که آدم علیه السلام قدم نهادی آنجا آبادانی شد پس بکعبه آمد و آن خانه را زیارت کرد و مناسک بجا
آورد چون فارغ شد ملائکه پیش آمدند و گفتند قبول شد خج تو ای آدم بدرستی که زیارت کردیم که فرشتگانیم این خانه را پیش از
تو بدو و نهر اسرار ابن عباس رضی الله عنهما میگوید آدم علیه السلام چهل کثرت از بهشت بکعبه آمد ماشی و آن خانه را زیارت میکرد و پس
انبدای امر کعبه این بود و برین حال میبود تا بوقت طوفان فوج علیه السلام چون وقت آن رسید که طوفان شود حق تعالی
فرشتگان را فرمود تا آن خانه را با آسمان چهارم بردند و بیت المعمور آنست که قبله و معبد جای فرشتگان است هر روز بهشت
نهر از فرشته دوان درمی آیند که تا بقیامت نوبت بایشان نمیرسد و حق تعالی جبرئیل را علیه السلام امر کرد تا حجر الاسود
در کوه ابو قیس بنیان کرد تا از آب طوفان سالم ماند پس موضع کعبه خالی ماند از زمان فوج تا زمان ابراهیم علیه السلام بعد
از آن حق تعالی امر کرد ابراهیم را علیه السلام بعد از ولادت اسحق و اسماعیل علیه السلام به بنای کردن کعبه و فرمود که
ای ابراهیم بن کنان از برای منی خانه که برپاستند مرا در وی و یاد کنند ابراهیم نمیدانست که بجا بنای کند خداوند عزوجل زحمت
تأمین کرد و از برای وی موضع کعبه را در تقسیم و سبط و تقسیم تعلیمی و غیر آن می آرد و بقول سدی مفسر که خداوند تعالی
بر آنجخت بادی را که او را خج گویند و مرا و را صورتی بود و دو سر بود و مرا و را مانند سر مار تا بگرد کعبه در آمد با اندازه اساس
اول که پیش از طوفان فوج بود اما قول شاه مفسر آن عبدالله بن عباس و طبری رضی الله عنهما آنست که خداوند تعالی ابراهیم
بفرستاد با اندازه خانه کن بر میرفت و ابراهیم علیه السلام در سایه آن میرفت تا بکعبه آمد و اینجا که موضع خانه است بایستاد
و گفت ای ابراهیم بن کنان با اندازه من و کم و زیاد کن پس بنا کرد ابراهیم علیه السلام خانه را با اندازه آن و بعضی از آنکه تقسیم گفته اند
که حق تعالی جبرئیل را بفرستاد تا دلالت کرد ابراهیم را بر موضع خانه این است که حق تعالی فرمود و اذ بوا انال ابراهیم مکان البیت
ترجیح میگوید ای بیتا له مکان البیت و تیر در وسط می آرد که چون امر شد ابراهیم را علیه السلام بنای خانه کعبه ابراهیم نزد
اسماعیل آمد علیه السلام و گفت ای اسماعیل بدرستی که خداوند مرا امر کرد به بنای کعبه اسماعیل گفت بجا ای آر امر
پروردگار خود را ابراهیم گفت خداوند مرا فرموده که خانه بنا کنم از برای وی اینجا پس بنا کردند ابراهیم و اسماعیل علیه السلام
خانه کعبه را از پنج کوه طور سینا و طور ریتا و لبنان و جودی و حرا و قوا عدخانه از کوه حرا و ابراهیم علیه السلام طاعت سر بانی
سخن میگفت با اسماعیل و اسماعیل از زبان عربی جواب میگفت و هر یک می شنیدند سخن یکدیگر را ابراهیم را علیه السلام

را گفت هب لی کیا ای ناو لنی حجر ا و اسماعیل میگفت هاك الحجر فخذن چون ابراهیم علیه السلام بموضع حجر الاسود رسید
اسماعیل را گفت بیار بمن سنگی نیکو که من علمی باشم در مان را اسماعیل سنگی بیار و ابراهیم گفت سنگی ازین نیکوتر بیار اسماعیل رفت
که بیار و از کوه ابو قیس آواز آمد که ای ابراهیم بدرستی که ترا نزد من امانتی است بگم از ابراهیم حجر الاسود را گرفت و بجای
وی نهاد بعضی گفته اند حق تعالی مدد فرستاد و ابراهیم را به هفت فرشته تا او را مدد کردند بر بنای کعبه چون ابراهیم و اسماعیل از بنای
کعبه فارغ شدند گفتند بنا لقبه بنا لقبه من انك انت السمیع العلیر در تفسیر و سبط و معنی می آر و بقول ائمه تفسیر که چون
ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد جبریل بوی آمد و گفت حق تعالی میفرماید که ندانم در عالم و بخوان مردمان آنچه
چنانکه در کلام مجید خود فرمود و آن فی الناس بالحق الا یتوبوا ابراهیم گفت خداوند آواز من رسیده به جافران آمد که ای ابراهیم
از تو ندا کردن و از ما رسانیدن ابراهیم علیه السلام بر آمد بر سر کوه و دو انگشت در گوش خود کرد و روی چهار طرف عالم کرد
و گفت یا ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا بکیم یعنی ای آدمیان فرض کرده شد بر شما
زیارت خانه کعبه این خانه قدیمی پس اجابت کنید پروردگار خود را جواب دادند آنانی که در صلبهای پدران و در رجهای مادران
بودند که لبیک اللهم لبیک در تفسیر و سبط می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که آن هنگام که امر کرد خداوند تعالی امر
ابراهیم را علیه السلام بر سر کوه ابو قیس بر آمد و دو انگشت در گوش کرد و گفت یا ایها الناس اجیبوا بکیم فاجوبه بالتلبیه
فی اصلا ب الی حال و اول گروه که جواب دادند اهل یمن بودند کس حج نکند تا قیامت مگر آنکه جواب داده باشد در آن روز ابراهیم
را علیه السلام قوله تعالی یا اءتک رجالا و علی کل ضامن المعنی یا اءتک مشاة و رکیبا تا یعنی بیایدن تو پیاده و سوار
و هر کس حج میرود و چنانست که بسوی ابراهیم میرود این عباس رضی الله عنهما میگوید بدار رسول صلی الله علیه و سلم مشنودم
که فرمود کسی که راکب زیارت کعبه رود و هر قدمی که راهی وی میرود او را بهقتاد حسنه بود و آنکه پیاده رود و هر قدمی او را بهقتصد
حسنه بود از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چگونه باشد فرمود هر حسنه صد حسنه است یا اءتین من کل
جزع عقیق ای طریق بعید می آیند از راه دور و در معنی این آیت میگوید قوله تعالی و لیطووا بالبیت العتیق که عبد الله بن
زبیر روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود خداوند عز و جل خانه کعبه را بیت العتیق نام نهاد از برای آنکه از او عباده
او را از جباریه که هرگز هیچ جباری بروی نظر نیافت هر کس آمد تو اضع و شکست آمد حسن میگوید البیت العتیق ای بیت
القدیم و این قول ابن زبیر است اما بیشتر مفسران بقول اول است حکایت در تذکره الاولیاء می آرد که عبد الله بن
مسبارک مروزی رحمه الله گفت در مکه جوان صاحب جمالی دیدم مقصد کرد که در کعبه روزی نگاه بیند و پیوسته نشد چون پیوست
باز آمد پیش او رفتم جوان شهادت نمود و گفت من ای جوان ترا چه اقتاد گفت بدان منم تر سا بودم خواستم که خود را بتذویر در کعبه
انما زما تا جمال کعبه را مشاهد کنم باقی آواز دادند داخل بیت الحبیب فی قلبك معادات الحبیب روادار
که بخانه دوست در آئی دلی بروشمنی دوست چون این آواز شنیدم مسلمان شدم الهی بحرمست ابراهیم خلیل و اسماعیل
ذبیح و محمد حبیب و بحرمست حرم محترم کعبه برما رحمت فرمای و ما مسکینان را از مقبولان درگاه خود گردان تمام شد
فرا یضیحه اسلام توفیق الملک الغریز العلمام

باب ششم در فروض کفایه و درین باب یازده فصل است فصل اول در اقسام و انواع فرائض و حکم هر یک از آن

بدانکه تقیّه ابواللیث رح در بعضی از مصنفات خود آورده است که فريضها دو قسم است فرض موبد و فرض موقت اما فرض موبد ایمان آوردن است بجمیع شرائط دوی و بر ایمان بودن و محافظت نمودن از باطل و بلوغ بامشام مرگ و این فرض است که یک طرفه و غیر از دوی خالی نمی توان بود زیرا که امر است بدراست و محافظت نمودن بر ایمان قوله تعالی یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجارة تتجیکون من عذاب الیم توفون الله و الیوم الاخر الایه یعنی ای مؤمنان دلالت کنم شمار را بر تجارتی که بر باند شمار از عذاب دردناک که آن عذاب دوزخ سوزانست آن تجارت آنست که بگوید بخداوند و رسول وی و جهاد کنید در سبیل دوی با الهای خود و نفسهای خود توفون الله بلفظ مضارع یاد کرد و مینه مضارع ابرادوم استر اید یا شریس این معنی امر بود و محافظت ایمان تا آخر عمر نفس باز پسین که ایمان منجی این است و قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله فاستقاموا و الایه پس استقامت بر ایمان فرض دائمی آمد و همچنین ترک همه مخالفتها و ترک همه اخلاق بدینه فرض دائمی است از کفر و شرک و نفاق و ردت و بدعت و سایر معاصی از صغیر و کبیر و همه اخلاق ذمیه و همچنین فرض موبد است هر مکلف را تحصیل اخلاق حمیده از اخلاص و محبت حق و غیر آن از اخلاق پسندیده اما فرض موقت بر دوزخ است فرض عین و فرض کفایه فرض عین آنست که بر هر فرد از افراد مؤمنان فرض باشد و بادی بعضی از ذمه بیکان ساقط نشود چون نماز و روزه و زکوة و غسل جنابت و جهاد چون نفیر عام باشد و مانند آنکه هر یک از ان در وقت خود فريضه میشود در فرائض الاسلام می آرد که علمی که همیشه بر مکلفان فرض عین است علم اوامر و نواهی است یعنی علم بفروع دینی خداوند و علم نبی گردای دوی اگر خواهی علم حال گوی زیرا که بنده مؤمن در هر حال که باشد علم آن حال بروی فريضه می شود و در بعضی از کتب فقهی فريضه را راده شمرده فرض موبد و فرض موقت و فرض اعتقادی و فرض علمی و فرض عین و فرض کفایت و فرض خارجی و فرض داخلی و فرض تحقیقی و فرض تقدیری اما فرض موبد چون ایمان و ترک و اخلاق حمیده که امر و فرض موقت چون نماز و روزه و خیمه و فرض اعتقادی آنچه تعلق بقبول دارد و فرض علمی چون فرائض اعمال و معاملات و زواجر و فرض عین آنکه بر هر یک از مکلفان فرض باشد و فرض کفایت آنکه بادی بعضی از ذمه بعضی دیگر ساقط شود چون رد سلام و جواب عاظم بمرحمت الله و غیر آن از فرض کفایه و فرض خارجی چون شرائط نماز و فرض داخلی چون فرائض درون نماز و فرض تحقیقی آنکه ثبوت و سلب بدلیل قطعی باشد چون حکم آب حیاض و ابار که فرض در وی تقدیر نیست حکایت از سلطان العارفين سوال کردند که فرض چیست و سنت چیست گفت فرض صحبت مولی و سنت ترک دنیا و هر کس این فرض و سنت دانست کار او تمام گشت از برای آنکه کلام خداوند دلیل است بر صحبت مولی و سنت بر ناست بر ترک دنیا همو گفت در سینه ما دارد و آنکه بایست در خزینههای از طاعت مقبول و خدمت مبرور بسیار است اگر اراخواهی ذل نفس باید و نیاز جان و شکسته دلان نیازمند

که اگر نور یک دل از دل‌های ایشان بر اهل زمین قسمت کنند همه دنیا منور گردد و ای سیر نفس و هوادقت آمد که دل فاسد شده خود را بصلاح باز آری حکایت از ذوالنون مصری رحمه الله سوال کردند که دل که تبا شود باری چه باید کرد تا بصلاح آید فرمود که پنج چیز باید اول تقیه حلال دوم تلاوت قرآن سیم صحبت صالحان چهارم بیداری شب پنجم ناله و زاری هرگاه که فرد دل را به صبح صفاده که گفته اند آئینه دل ست که روشن شود با به گفتند اگر باینها نشود گفت ادمان صوم یعنی روزه داشتن پیوسته و اگر باین نیز نشود اظهار بن خشک کند و نان خویش بگذارد و گفتند اگر باین نیز نشود دیگر چه باید کرد گفت یک کار دیگر مانند که البته از آن نگذرد دل بصلاح آید گفتند آن کدام است گفت آنکه یقین و شکستگان را بنواز و دل‌های ایشان را در باید تابیرکت دعای ایشان حق تعالی دل او را بصلاح باز آرد حکایت نقل است که یکی از بندگان حج رفته بود و گفت چون از حج فارغ شدم در مسجد حرام نشسته بودم ناگاه در خواب شدم جمال جهان آرای حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم مرا گفت ای فلان بشهر دمشق و بفلان محله در فلان سرای دوستی از دوستان ماست سلام مابد و رسان از خواب بیدار شدم باران خود را دلد کردم و گفتم شمار و دید که مرا کار دیگر پیش آمد با قافه شام پیوستم چون بشهر دمشق رسیدم بآن نشان آن سرای رسیدم در درون پیروانی بیرون آمد سلام کردم و گفتم از که می آیم رسول خدا ترا سلام رسانیده و خواب که دیده بودم با وی بچشم پیر گریان شاد روی سوال کردم که تو چه عمل شایسته کرده که رسول خدا ترا سلام رسانیده گفت بدان و آگاه باش که من از دین اسلام بیگانه بودم و بدین گبری بودم و در دین گبری سپرد و ختر را بیکدیگر میدهند و مرا پسر و دختر بود میخواستند که ایشان را بیکدیگر دم سرور و گاو و گوسفندان بسیار کشته و طعماهای الوان ساختم و درین بودم که عقد کنیم بر رسم خود در همسایگی ما بپوه زنی بود و یقین داشت و ایام عسرت بود و طعام عزیز بود آن روز که طعامها ساخته شده بود آن ضعیفه بیانه آتش گرفتن بخانه مادر آمد آتش بگرفت و رفت و ما از جهت عداوت که با مسلمانان داشتیم آن ضعیفه را از آن طعامها بیج ندادیم و او محروم باز گشت لحظه دیگر باز آنکه همچنین تاسه کرت آن ضعیفه می آمد و مالیقات نمیکردیم و نو میدادیم میگشت گفتم حال او معلوم کنم تا چندین چرا می آید در دلبلیه سرای ایشان درآمد آواز گریه یقینان او شنیدم که میگفتند ای مادر یک بار دیگر برو شاید این بار مقدارش که از آن طعامها بنویسند که سه روز است که طعام نیافتایم و دیگر طاقت گزینی نداریم آن ضعیفه میگفت ای جانان مادر سرت رفته و آبروی خود خیم دیگر نمیروم و ایشان همچنان زاری میکردند در وی را بطن من بیدار شد بخانه باز گشتم و خوانی از طعامها آراسته کردم و درمی چند نیز بان بردستم یکی بایشان دادم و خود باز در دلبلیه سرای ایشان آمدم تا بشنوم که این زمان چه میگوبند آن تنیم که از همه خورد و زود آواز وی شنیدم که میگفت ای برادران و خواهران این همسایه ما با ما احسان کرد و از مروت نبود که دست بطعام وی بریم و از برای وی دعا کنیم گفتند راست گفتی چه دعا کنیم گفت از خداوند در خواستیم تا او را دین اسلام روزی کند که بیج دعا بهتر ازین نخواهد بود دست برداشتن و گفتند خداوند ما را همچنانکه این همسایه ما را عزیز کرد و طعام فرستاد او را با سلام عزیز کرد و ان و هدایت فرست گفت سوگند بخدا که ایشان هنوز در دعا بودند که حق تعالی دل مرا بکشد و مرا اسلام عطا کرد و کلمه شهادت بر زبان باندم و مسلمان شدم عمل خیر که از من در وجود آمد این بود تا بدانی که نفع رسانیدن و دل‌های شکستگان در یافتن سبب

صلاح دل تباہ میشود الهی بحسرت صالحان دل فاسد شده مارا بصلاح آرو ختم عمر ما را بر ایمان گردان

فصل دوم در فرض و واجب کفایه انوال عوی

بدانکه در قسم اعتقادات و اخلاق و تزوک فرض کفایه و واجب کفایت نمیشد یعنی فرض و واجب این اقسام ثلاثه فرض و واجب عین می باشد و فرض کفایت و واجب کفایت در قسم اعمال و علوم میباشد پس فرض و واجب کفایت دو نوع باشد یکی از قبیل اعمال و یکی از قبیل علوم و حکم و می آنست که بکردن بعضی از کردن بعضی دیگر ساقط شود اما اعلای که فرض کفایت است که چون بعضی آن قیام نمایند از دونه دیگران ساقط شود و اگر پنجکس بجای نیاید و از دیگران همه تبرک آن عاصی شوند و در هدایه و کافی و غیر آن میگوید چهار فرض کفایت است چون قیام نمایند بآن گروهی از دیگران ساقط شود و اگر پنجکس قیام نمایند همه مکلفان آثم باشند تبرک آن مگر وقتی که نفیر عام باشد آن هنگام فرض عین باشد بر کل آن مکلفان که بر سر ایشان آمده باشد و در ذخیره میگوید اگر نفیر عام شود چون کافران بر مسلمانان لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسانی که نزد یک باشند بایشان قادر باشند جهاد اما در حق آن کسانی که دور باشند و نزدیکان بدو ایشان محتاج نباشند فرض کفایت است اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بآن دوران از جهت آنکه عاجز باشند از مقاومت بآن کافران یا خود عاجز نباشند اما از کاهلی جهاد نمکنند این هنگام فرض عین شود بر کسانی که پیوسته آن نزدیکان باشند و هم برین قیاس تا آن هنگام که فرض شود بر جمیع اهل اسلام شرقا و غربا و نماز بر میت همین حکم دارد یعنی چون کسی بمیرد در ناحیه ای از نواحی شهری بر همسایگان و محلتیان اوست که قیام نمایند با سباب وی و بر کسی که دورست بروی نیست که قیام نماید با سباب وی مگر آنکه معلوم شود که آن نزدیکان ضایع نخواهند گذاشت حقوق ویرا یا عاجز خواهند بود از این هنگام بر آن دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی و این همه در ترجمه روایت ذخیره است که سید جلال کرلانی رحمه الله در شرح هدایه نقل کرده است از ذخیره اما در هدایه میگوید ایها الفیاض فرض علی الکفایه کالصلوة علی المیت و رد السلام یعنی رد سلام بر جماعت و در فقه اصحاب ما فرض کفایت داشته جواب عطفه کننده را چون جماعتی حاضر باشند و بیمار پرسیدن یکبار و بارهای دیگر است و بیمار پرسیدن را در خزانه الفقه و کتاب عقود یکبار فرض کفایت داشته و امر معروف کردن بوجه شرع و نهی منکر کردن هم بوجه شرع و نماز عیدین در یک روایت اما در کتب فقه شافعیه چون و جیز و تعلیق قانونی و حاوی و محرر و روضه امام شی الدین نواوی و غیر آن مذکورست که از فرض کفایت است جهاد در سالی یکبار و احیای کعبه زیارت کردن در سالی یکبار و اقامت حجتهای قهری شمشیر و قیام نمودن باصول و قیام نمودن بفرع یعنی بعلوم اصول و فروع و قیام نمودن بفتوی و تحصیل استعداد آن و قیام نمودن بدفع شبهه مبتدعان و دفع ضرر از مسلمانان و ازاله فاقه ایشان چون ستر عورت عاری و اطعام جالیع و مددگاری فریادخواهنده و قضا و دگاری قاضی در استیفاء حقوق و امانت و تحمل شهادت و ادای شهادت و امر معروف و نهی منکر و قیام به پیشیها که محمست و علم طب و حساب و تجزیه موتی که غسل وی است و تخفین وی و نماز جنازه و دفن وی و صلاح معیشت و حسن معاشرت و جواب سلام بر جماعت یعنی چون جماعت حاضر باشند کسی سلام کند بر آن جماعت فرض کفایه باشد جواب سلام وی گفتن در روضه امام شی الدین

نواوی رحمه الله می آرد که نازیجاعت و بانگ ناز و نماز عیدین نیز ازین قبیل است یعنی از امور فرض کفایت است اما علمی که فرض کفایت است تحصیل آن در کتب فقه اصحاب ما رحمهم الله آمده است که دانستن شریعت و قرآن زاید بر آنکه فرض عین است فرض کفایت و ضرورت آنچه از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت است و استاد این ضعیف از استاد خود جامع الفنون و العلوم مولانا عطاء الله خبونی علیهما الرحمة چنین نقل کرد که علمی که تعلیم و تعلم آن می کنند سه قسم است علوم شرعی و علوم ادبی و علوم حکمی اما علوم شرعی هفت است علم تفسیر و علم قرات و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم مکارم شریعت یعنی اخلاق که آنرا علم تصوف نیز میگویند مثلاً چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق پسندیده که آنرا منجیات میگویند و اضداد آنکه آنرا مهلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و بخل و حسد و غفد و غیر اینها ازین علوم مذکور بعضی فرض عین است چنانکه در اول این فصل ذکر آن رفت و آن علوم است که ادیم بدان حجت است یا کثیر الوقوع است و آنچه ازین جمله بانی نماند فرض کفایت است چنانکه احیاناً مردم را بدان احتیاج می افتد مگر آنچه شخص اصطلاحات هر قوم است که معرفت اصطلاح مردم از فرضیت بیرون است اما از علوم ادبی که دوازده علم است آنچه از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت است چنانکه در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم است علم متن لغت و علم ابنیه و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه مقدمات علوم شرعی است که معروف چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف است آن فرض کفایت است اما قسم سوم که حکمیات است علم طلب و علم حساب فرض کفایت است بچنانکه علم آهنگری و دروگری و رازکی و پیشبای که از مهمات آدمیان است آن همه فرض کفایت است چنانکه روایت آن پیش ازین از کتب شافعیه یاد کرده شد در جلال اسلام غزالی رح نیز در احیاء العلوم چنین ذکر کرده است و الله اعلم این بود احکام فرض واجب کفایت و انواع وی پس در تحصیل علوم دینی کوشش نمائی و آنچه ندانی بحکم فساوا اهل الذکران کنست و لا تعلمون از علمای دین پر و رسوال کن که از تبار کلی جهل بروشنائی علم خلاص توان یافت و آنچه معلوم شود عمل کن که شمه شمه علم عمل است فر و بار دخت علم ندانم بحر عمل به با علم اگر عمل کنی شای بی بری یا الهی ما لا توفیق علم و عمل کرامت فراموشی عاقبت بخیر گردان

فصل سیم در حقوقی که مسلمانان را بر یکدیگر میباید که بعضی از آن فرض کفایت

در صحیح مسلم می آید بروایت ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود حق المسلم علی المسلم ست قیل و ما هن یارسول الله قال اذا القیتهم فسلم علیهم و اذا ادعاک فاجبه و اذا استنصحتک فالنصیه له و اذا عطس فحمد الله فشمته و اذا مرض فعده و اذا مات فاتبعه یعنی حق مسلمان بر مسلمان شش است یکی آنکه چون مینی او را سلام کنی بروی و چون بخواند ترا اجابت کنی او را و چون طلب نصیحت کند نصیحت کنی و بیا و چون عطسه زند و حمد گوید جواب گوئی بیهر حکم الله و چون بیمار شود بپرسی و بیا و چون بمیرد بخوانه وی حاضر شوی این شش حق مسلمانان را بر یکدیگر میباید که آنرا می دانند و را بعین اسرار الاخبار محمد بن اسحق می آرد بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول علیه السلام که فرمود للمؤمن علی المؤمن ثلاثون حقاً و لها بغفر له و یرحم عبرته و یتبر عودته و یتقبل

معذرت و یلبی دعوت و یسبح جوعته و یجود مرضته و یشهد میتة و یشیع جنازته و یرغبیته و یحفظ حرمتة و یرعی ذمتة و یقبل هدایتة و یکافی صلتة و یستکثر نعمتة و دینشد ضالته و یرد سلامه و یطیب کلامه و یلشیر انعامه و یصدق اقتسامه و یکون معه و لایکون علیه و یوالیه و لایعادیه و ینصره ظالما و ینصره مظلوما و لایشتمه و لایخذله و یحب لمن الخیر ما یحب لنفسه و یکوه لمن الشر ما یکوه لنفسه بم در کتاب اسرار الاخبار می آرید روایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنودم که مؤمن ترک کند از حقوق برادر مسلمان چیز بر آن برادر مسلمان آنرا طلب کند در روز قیامت آن کس که ترک کرده باشد حق ویرا و حدیث این است قال علی رضی الله عنه سمعت النبی صلی الله علیه و سلم ان المؤمن یترک شیئا من حقوق اخیه المسلم فی طلبه بها یوم القيمة ینیدى الله فیقضی له علیه پس ثابت شد که مؤمن راحی است بر مؤمن بچیز و معرفت بلکه حقهاست پس چنان نزد که عاقل جلد را نگاها در دوتا بمطالعه روز قیامت در نماز پس تفصیل باقی حقوق و فصول واجبات اسلام بیاید انشاء الله که بیان کردن آنها در آن فصول مناسب ترست و حقوقی که در اول این فصل روایت کرده شد اینجا الاین تر نمودن تعالی توفیق گذاردن و بجای آوردن کل حقوق ارزانی دار و بمنه وجوده

فصل چهارم در بیان سلام احکام آن و ثواب سلام

بدانکه از آن شخص حق که مسلمانان را بر یکدیگر میباشند قبول نیست که چون یکدیگر را سفید سلام کنند پس بیاید دانستن که سلام چگونه میباشد کرد و معنی سلام چیست و بر که سلام باید کرد و بر که سلام نباید کرد و سلام کردن بر بهترست یا بر کمتر و سلام چه اسفت است و جواب فرض و ثواب سلام کردن و جواب گفتن چیست و حکم سلام چیست اما آنکه سلام چگونه باید کرد و بدانکه از امام عظیم رج صاحب وصی سلام بلفظ معرفت باید کرد و السلام علیه کو معرفت بآلف لام باید گفت و تسک امام عظیم رج آنست که حق تعالی در شرب معراج بر حبیب خود چنین سلام کرد و السلام علیک ایها النبی و سرجه الله و بر کاته پس بنده باید که سلام موافق سلام خداوند کند و بقول امام شافعی رج سلام بلفظ نکره باید کرد یعنی سلام علیه کو طبعه فاد خلوها خالدين یعنی رضوان بهشت بر مؤمنان چنین سلام کنند چون باستقبال ایشان آیند یعنی ای درویشان زنده جامه که در دنیا تو بگران جواب سلام شما بازمیدانند سلام حق بر شما با و پاک ز سینه و پاک مرید پاک آمدید همچنین پاک بسرای پاک در این سلطان طریقت شیخ ابواسحق ابراهیم شهریار کازر فی رحمہ الله که بحمد و دیدار وی شانزده هزار فاسق توبه کردند و چهارده هزار بیگانه آشتی یافتند و بدین سلام در آمدند بیگوید دروستان حق به بهشت رسند رضوان باستقبال بیرون آیند و سلام حق تعالی رسانند و ایشانرا آستین کشان بسوی بهشت می برند ایشان آستین بروی نهند و گویند خداوند ما در دنیا چشم گریان از برای من بریان ندانیم عبادت از خوف و درخ و امید به بهشت نکردیم ما لقای تو میخواهیم پس فرمان رسد که ای دوستان ما وعده گاه دیدار و اقرار است شما قدم در صدر جنت نهید تا ما که خداوندیم بوعده وفا کنیم و رضا و لقای خود شمارا اگر است کنیم پس یکی ازین دو لفظ سلام باید کرد اما آن نوع سلام که بعضی از عوام میکنند بلفظ شکسته که آن نه معرفت است و نه نکره جواب فرض نمی شود بلکه جواب نگوید

از جماعتی از جوانان سلام کننده و او را تعلیم باید تا سلام درست کند و در قنای سرچی می آرد که سلام بلفظ جمع کند که مؤمن تنهایی باشد یعنی ملائکه حفظ بادی اند و کلام الکا تبین و ملائکه حفظ بعضی گفته اند هیچ اند بقول شافعی فسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما صد و شصت اند و قبیل غیر ذلک در ریاض الناصحین نیز حدیث می آرد که سلام بلفظ جمع باید کرد اما معنی سلام آنست که من مسلمانم و نواز من سالی و جواب سلام نیز همین معنی دارد اما آنکه بر که سلام باید کرد و بر که نشاید سلام کردن در کتب حدیث می آید بروایت عبد الله بن سلام از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود اشعوا السلام فاش و آید سلام را و این حدیث مشهورست و در حدیث دیگر فرمود که فاش و آید سلام را بر آنکه گشت ناسی و بر آنکه نشناسی که تقر و السلام علی من عرفته و علی من لم تعرف پس بکلم کلام نبوی و حدیث مصطفوی سلام را فاش باید داشت بر همه مسلمانان الا بر زنان بگناه که بر ایشان سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و بر اهل ذمه نیز سلام نباید کرد یعنی بر یهودان و ترسیان و اگر ایشان سلام کنند جواب همین باید گفت که و علیکم و برین زیادت نشاید کرد و این روایت در قنای خانی و بستان فقیه ابواللیث است اما زنائی که بر مردم حرام ابدی اند سلام کردن بر ایشان جایز باشد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و زنائی که بر مردم سببی حرام اند چون آن سبب نماند حلال شوند بر ایشان سلام نشاید کرد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و زنائی که بر مردم حرام اند نیست و هیچ اند از سپهری شریعه حرام ابدی اند و هفت حرام سببی آنان نهاده که حرام ابدی اند هفت از نسب حرام اند یعنی مادر و دختر و خواهر و عمو و خاله و دودختر برادر و دختر و برادر از رضاع همین هفت حرام اند زیرا که رسول علیه السلام چنین فرمود یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام میشود از رضاع آنچه حرام میشود از نسب بیرون از نسب در رضاع چهار زن دیگر حرام اند که ایشان نیز هرگز حلال نشوند و آن زن پدر است که موطوره پدر را حکم مادرست و زن پسر است و مادر زن و دختر زن این شریعه زن حرام ابدی اند که هرگز حلال نشوند اگر بر ایشان سلام کنند روا باشد و اگر ایشان سلام کنند جواب فرض نشود و آن هفت زن که حرام سببی اند یعنی سببی از سبب حرام اند چون آن سبب نماند حلال شوند هیچ سبب جمع اند و آن خواهر زن است و عمو زن و خاله زن و برادر زاده زن و خواهر زاده زن جمع کردن در میان زن که در نکاح مرد بود و میان یکی از سپهری و نبودن مرد هرگز نمیدارد اگر طلاق داده بود و عدت وی منقضی گردد و آنگاه ازین پنج زن هر کدام را که در عقد خود دارد و جایز باشد اما ششم زن مشترکه است یعنی کافره که تا مسلمان نشود نکاح وی جایز نباشد قوله تعالی و لا تمسکوا بالمشرکات حتی یؤمنن بهن من الکفر ای کتاب جایزست معنی مرد مسلمان مارواست که زن چه دیان زن ترسار بعتد خود آورد و وطنی کثیر که جمود ترسار که در ملک مرد مسلمان بود و او باشد هفتم نکاح کثیر که بنده بر سر زن آزاد و او باشد از برای حرم زن آزاد اما چون آن کثیر آزاد شود و عقد وی بر سر زن آزاد جایز باشد برین هفت زن سلام نشاید کرد و سلام ایشان را جواب نمی باید گفت در قنای کبری می آرد که تو انگر از برای توانگری دی سلام نباید کرد و تعظیم نباید کرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس تو انگری را از برای توانگری دی تعظیم کند چهار دانگ دین وی برود و اگر تو انگر سلام کند جواب دی فرض شود اما اگر سلام کند بر تو انگر از برای توانگری دی جایز باشد و مشوب بود سوال بر کوه دکان سلام باید گفت یا نه جواب فقیه ابواللیث رحمه الله میگوید علماء درین خلافست بعضی گفته اند نشاید زیرا که جواب سلام فرضست و بر کوه دکان چیز

فرض نیست و بعضی گفته اند بر کودکان سلام باید کرد زیرا که رسول علیه السلام بر امیر المؤمنین حسن و حسین سلام کردی و دیگر آنکه چون بر کودکان سلام کند ایشان را تعلیم بود و او بایشان آموخته بود سوال کردی بعضی مشغول اند بر ایشان سلام باید کرد یا بی جواب بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله نشاید زیرا که سلام رحمت خداوند است و ایشان در حال تنق و سخت عقوبت اند و سختی رحمت و بقول امام اعظم رحمه الله بر ایشان سلام شاید کردن زیرا که سلام رحمت خداوند است و رحمت خداوند از برای عاصیانست و دیگر آنکه چون ایشان جواب گویند در عین محضیت طاعتی کرده باشند و نیز سلام کنند بر ایشان امر معروف کرده باشد پس اولی آن بود که بر ایشان سلام کند سوال حکمت چیست که سلام گفتن سنت است و جواب سلام گفتن فرض جواب آنست که از الله تعالی آمد که در شب معراج نبی کام دینی زبان بر رسول خود سلام گفت پس سلام سنت الهی باشد و جواب سلام فرض آمد بنا بر آنکه جواب خداوند بر بنده فرض باشد سوال سلام گفتن بر بهتر است یا بر کمتر جواب سنت سلام آنست که بهتر بر کمتر سلام کند و شهره بردی و اشتر سوار بر اسب سوار و اسب سوار بر خر سوار و خر سوار بر پیاده و ایستاده بر نشسته و اندک بر بسیار و خواجهر بر غلام و بی بی بر کنیزک و پدر بر پسر و مادر بر دختر و همچنین هر کس بجای و نعمت زیاده باشد و ابتداء سلام کند زیرا که رسول علیه السلام فرمود من این ادب از پروردگار خود آموختم و این روایت در صلوٰه مسبوٰه و در مناقب اعلیٰ و غیر چنین گفته است و گفت که نعلین پوشیده بر پای برهنه سلام کند مسلمة و مسلمان بر یکدیگر سلام کردند و سلام هر دو برابر افتاد جواب بر بهتر و فرض شود و اگر سلام یک موخر افتاد و جواب نیابت ارد و بر هیچ یک جواب فرض نشود سوال چون سلام سنت است و جواب فرض چگونه است که ثواب سلام کننده بیشتر است و حال آنکه ثواب فرض زیادت میباشد جواب آنست که سلام کننده ابتدا کننده است بخیر لاجرم ثواب وی بیشتر است و عکس این نیز آمده است اما ثواب سلام در سلام در کیمیا می آرد که چون دو مسلمان بر یکدیگر سلام کنند صد رحمت میان ایشان نازل شود و از آن بود که سلام کرده بود و ده آنرا که جواب گفته باشند در صحیحین می آید که رسول علیه السلام فرمود هر کس با مداد از خانه خود بیرون آید و برادر مسلمان سلام کند حق تعالی او را ثواب آزاد کردن بنده بدهد و در حدیث دیگری می آید که چون دو مسلمان با یکدیگر ملاقی شوند و سلام کنند و مصافحه کنند و یکبار بر من صلوٰات فرستند از گناه پاک شوند همچون روزی که از مادر آمده باشند در عیون فرودس الاخبار می آید بر روایت تیم داری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود اول من عاقب خلیل الله ابراهیم علیه السلام و کان قبل ذلک السجوده هذا یسجد لهذا و هذا یسجد لهذا لاجزاء الا سلامهما بالمصافحه یعنی اول کسیکه سبک مسافحه معانقه نهاد ابراهیم خلیل بود علیه السلام و پیش از آن یعنی از زمان آدم تا زمان خلیل علیهما السلام بخت مردمان سجده کردن بود و این را سجده کردی و این او را سجده کردی چون نوبت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید مصافحه سنت اسلام شد معانقه سنت خلیل آمد و مصافحه سنت حبیب در کشف می آرد در آخر سورة الفتح که در مصافحه اختلاف نیست فقها را اما در معانقه امام اعظم رحمه الله مکرره داشته و ابو یوسف رحمت داده است و در تفسیر ثعلبی می آید در آیت هدی للمتقین و درین معنی سی قول میگویی که تقوی چیست و متقی کیست از آن اقوال یکی آنست که فضیل عیاض رحمه الله میگوید تقوی آنست که دوست داری از برای مسلمان آنچه دوست داری از برای نفس خود اما قول شیخ جنید

رحمة الله است که کمال تقوی در آن نیست که یعنی گفته کمال تقوی در آنست که دوست داری از برای برادر مسلمان پیش از آنکه دوست داری از برای نفس خود و درین معنی اقتدا بسری سخطی رحمه الله باید کرد که چون مسلمانی او را سلام کردی او روی خود تشرش کردی آنگاه جواب گفتی سبب آن پرسیدند گفت هر حدیث رسیده است از رسول علیه السلام که فرمود چون دو مؤمن بر یک دیگر سلام کنند صد رحمت میان ایشان فرو آید نو آنرا بود که روی خود کشاده دارد و دوده آنرا بود که روی خود تشرش کند من روی خود تشرش میکنم تا آن نود رحمت برادر مسلمان را بود که اگر من روی خود کشاده دارم آن نود رحمت مرا باشد من خود را بهتر از برادر مسلمان خود خواسته باشم زهی انصاف مردان و کمال دین داران و نیک خواهی ایشان مرمسلان را حکایت در تذکرة الاولیاء می آرد که رابعه رحمه الله علیها گفت اگر فردای قیامت حق تعالی فرماید که ای کزینک درگاه ما چه سنجای تا ترا عطا دهم گویم خداوند آن سنجایم که معده دوزخ را بقدر وجود من پر گردانی تا این مشت خاکسار با سپایک و منی من از آنش دوزخ بی گزند شوند شمع در دل دارم که ز سر جان بر خیزم و داند ز قدم سگان کویت ریزم و ای عاصیان خوش باشید که ازین سخن بوی امیدواری می آید و فنی که ضعیفه را این رحم ست بر بندگان وی با وجود آنکه صفت آدمی تنبیست او که اگر مالا که بین ست بر رحمت کردن سزاوارتر باشد هر چند گناه بندگان بسیار است اما رحمت او از ان بیشتر است فرمود حق تعالی است زول عاصی فاجبر و دیگر بیان کرم لطفت نوال تو کنیم و اما حکم سلام آنست که روایت میکند عبدالله سلام از رسول علیه السلام که فرمود یا ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الراحام و صلوا باللیل والناس ینام تدخلوا الجنة بسلام عبدالله بن سلام روایت میکند که آن روز که رسول علیه السلام بدین در آمد اول حدیث که از لفظ مبارک آنحضرت شنو دم این حدیث بود و معنی حدیث آنست که ای مردمان فاش دارید سلام را و بدیدید طعام را و بپویند بپوشان یعنی نگاهدارید حق خویشان را و نازکدارید شب وقتی که مردمان در خواب باشند تا در آید بهشت بسلام و بی آفت دین حدیث در صحیح ترمذی و دیاض الصالحین و مشارق و مصابح مذکور و مسطور است هر کس فاشش دارد سلام و عمل کند آنچه درین حدیث است تمام بشارت یا بد بدخول دارا السلام الله انت السلام و معنک السلام

بنادکت یا ذا الجلال و الاکرام

فصل پنجم در تشبیه عاظمس بپیرجک الله و حکم آن

بدانکه چون مسلمانی عطسه زند و حمد گوید فرض شود بپیرجک الله یا مثل آن چون یک کس جواب گوید از من دیگران ساقط شود اما ثواب همان یک کس را بود و اگر هیچ یک جواب نگویند همه عاصی شوند اما جواب عاظمس تا سه مرتب فرض شود چون از سه مرتب در گذرد جواب فرض نشود که آن زکام و فعل با دست نه عطسه معتاد است در صحیح بخاری می آید و روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله یحب العطاس و یکوه التثاویب یعنی بدو سینه که خداوند دوست میدارد عطسه را و یکوه میدارد ثواب را یعنی فائز را پس چون عطسه زند و حمد گوید واجب شود بر پیرجک الله که بشنود که جواب گوید در غیب الصلوة می آرد که چون زن اجنبیه که مشتهات باشد عطسه زند جواب وی فرض نشود و اگر چه

حمد گوید بلکه جواب نباید گفتن و اگر گوید در دل خود گوید و یا آهسته گوید و اگر پیره زنی غیر مشتهات باشد اگر جواب گوید شاید در صحیح مسلم
نی آید بروایت ابو موسی اشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود چون عطسه زنی از شما و حمد گوید خدا را جواب
گوئید و او اگر حمد گوید جواب گوئید و او را در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود
چون عطسه آمد یکی از شما را پس بگوید الحمد لله و بگوید او را و روی یا صاحب دی بر جلت الله و بگوید یکم الله و بگوید

بالله انی همه را توفیق نگاه داشتن حد شرع کرامت فرمای

فصل ششم در اجابت دعوت و حکم آن

بدانکه از حقوق سنت که مسلمانان را بر یکدیگرست یکی اجابت دعوت است زیرا که در صحیحین آمده است بروایت ابن عمر رضی الله
عنه از رسول علیه السلام که فرمود اجابت کنند این دعوت را چون بخواند شما را از برای آن و در حدیث دیگر آمده است که چون
شما را بدعوت خوانند اجابت کنید و بروید بان دعوت پس اگر مضطرب باشید بخیزید و اگر صایم باشید دعا گوید و باز گوید در صحیح بخاری
می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان دعیت الی کراع فاجیبوا یعنی اگر خوانده شوید
بسوی پاچه گو سفند اجابت کنید و تیر وایت کرده اند از رسول علیه السلام که فرمود اذا دعیت بکراع الی کراع فاجیبوا یعنی اگر خوانده شوید
فاجیبوا یعنی چون بخواند شما را از برای یک کراع بسوی کراع که قریه ایست از قرای مدینه اگر بی مرکب بیاد رفت اجابت کنید
اما حال صحت و ضعف این حدیث برین فقیر موقوف است و در خلاصه طبیبی و اصول ابن ماجه و غیر آن از اصول حدیث میگوید
اقسام حدیث سه است صحیح و حسن و ضعیف و انواع دوی سی و ذکر آن تمام در قسم پنجم از اقسام این کتاب که قسم علم است
بیاید انشاء الله تعالی و شیخ الحدیث شیخ شمس الدین غزالی علیه الرحمه در بدایه خود اقسام حدیث را چهار ذکر کرده صحیح و حسن و
ضعیف و صالح از برای عمل فی الجمله حدیث اذا دعیت بکراع تا که ام نوع از آن سی نوع باشند پس اجابت باید کرد دعوت
مسلمانان را وقتی که آن دعوت و لیمه باشد یا مثل آن و در اینجا بدعتهای سبیه و منکرات نباشند و فقها را اصلی است که چون
بسننی عمل کنند و در ضمن آن بدعتی حاصل شود ترک سنت به از آوردن بدعت باشد چنین یاد کرده است و در غریب الصلوٰة
و بعضی گفته اند چون بدعت و منکر بران مایده نباشد اجابت باید کرد هر چند در آن منزل منکر بود و بدعت زیرا که باین که در جای
بدعتی بود ترک سنت نتوان کرد اما اگر بدعت و منکر بر مانده بود اجابت کردن و حاضر شدن بران مانده روان بود و امام اعظم رح
میگوید یکبار باین مبتلا شدم اما صبر کردم یعنی بدعتی که در اینجا بدعت بود مبتلا شدم اما بدعت بر مانده نبوده است نظر کن که
درین روزگار و در عهد و مهانیهای بعضی از مردمان چه بدعتها و ناشی و عبا میر و مثل دعوت ختان و غیر آن که سرایدار اجاس
میگیرند و دف و نی میزنند موسیگان سفر میکنند و طشت مینهند و در و در و میگویند و زنان نامحرم بنظاره میروند و از آن فسادها
حاصل میشود و فخر میخورند و گداوان بر جویها و تختهای بلند و بر سر دست بدایخی بر اندازای رضای صاحب آن سور و تقطیم
آن کار و رضای حق را میگذرانند اینها همه از رسوم جاهلیت و هوا پرستی است و حالانکه هر کس بنیت تعظیم کاری یا تعظیم مخلوق
گاود و گوسفند کشد کافر شود و آن حرام و مردار بود و توان خوردن ای بسا مسلمان که بچنان جائی روند و کافر بیرون آیند و خود باشند

پس بچنان مجلسها بناید رفت مگر از برای نبی سکر که آنها همه باطل و نامشروع است و مایه ضلالت و گمراهی است و باین همه آنرا کار خیر نام می نهند و کافر می شنوند و خبر ندارند و اگر در آن قصد احیای سنت دارند چرادر وقت استغنی و قفس شاربین بی ترتیبیهای خود را که ترتیب نام نهاده اند بجای نمی آرند چون یک سنت این است و یکی آن پس معلوم شد که اینها همه از ناظر و روی و پواری است از چنان مجلسها بر حذر باید بود و از چنان کارها دور بچینین دعوت که از برای میت و دهنند بر کم و ناموس و ریاء و سمعت که اگر با چنین تخنیم مردمان گویند و از مرده خود حساب ندارند بدان دعوت رفتن و از آن دعوت خوردن مکرده است و در واقعات بخاری می آرد که سیپاره دان خواری از برای مرده مکرده است و مراد ازین روایت آن طعام است که بعد از خواندن سیپاره دان میدهند آنرا صدقه که از برای میت است که از وجه حلال پدر و ایشان مستحق دهند پسندیده است و شرح بآن وارد است و تمامی سخن در باب دعوت در فرایض خمسہ معیشت بیاید هم درین قسم انشاء الله تعالی در فصل شرائط مهمان داری و آداب طعام خوردن الهی همه را از بدعت و ریاء و سمعت و رسوم جاهلیت نگاها دار

فصل هفتم در نصیحت و شرائط و آداب آن

بدانکه سبب از حقوق مسلمانان نصیحت کردن و نیک خواهی است چون طلب نصیحت کند که رسول علیه السلام فرمود هر کس بپوشد و پنهان دارد علمی را که نبرد او باشد و از قیامت نگاهی از آتش و دوزخ بر سر وی کشند و در صحیح بخاری روایت ابن عمر رضی الله عنهما می آید از رسول علیه السلام که فرمود بلغوا منی ولو اذیه برسانید از من اگر چه یک کتبت باشد و رسول فرمود الدین النصیحة یعنی دینداری بیکواری است گفتند از برای کی یا رسول الله فرمود که لله و لکتابه و لیسو له و لایمة المسلمین و عامتهم یعنی از برای خداوند و از برای کتابی و از برای رسولی و از برای امت اسلام و عامه ایشان در انوار المشارقی می آید که سعد بن سعد از رسول روایت میکند که فرمود لان یمدی الله ملک من جلا و احلا خیر لک من ان تکن لک حمر النعم و در شرح لغات می آرد که لام کان یمدی الله لام طویطیه قسم است یعنی سوگند بخداوند که اینک یک مرد بخواهد راست بگوید یعنی از علم تو مستفید گردد بهتر بود هرگز از آن که همه شتران سرخ موی دنیا ترا باشد و در جمع سفیان میگوید رسول علیه السلام این حدیث هر امیر المؤمنین علی را فرمود که مرا اند و جهه اما ناصح باید که اول نفس خود را نصیحت کند و پند و اندرز وی قبول کند آنگاه نصیحت دیگران بشغول گردد که در شریعت حق تعالی خطاب کرد بمیسی علیه السلام که ای عیسی اول نفس خود را و عظم گوی اگر قبول کنی آنگاه بندگان مرا و عظم گوی و الا شرم دار از من که بندگان مرا بخاری فرمای و خود آنکار کنی هرگاه ناصح نفس خود را نصیحت نکند و بصلاح بنیاد و پیر آئینه سخن وی در دلمای دیگران جای گیر نیاشد و موثر نیاید بری رسوائی و نصیحت سببیکه خود عمل نکند آنچه دیگران را فرماید قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا لتفعلوه کبر مقتدا عند الله ان تقولوا مالا لتفعلوه و عظمای همین و عظمای سنده است قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را نه با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری نه بار و زشت علم ندانم بخیر عمل بگرد و عمل نکوشی نادان مفسری نه شیخ محی الدین غزالی علیه الرحمه فرمود علما ناصح در مجلس گفتند که گروه اند یک گروه آفتاب صفت اند و یک گروه شمع صفت و یک گروه مانند چوب توت تر اند بر آتش اما آنکه آفتاب صفت اند آنها

انکه ایشانرا نظر بر صیت و آوازه و غلبه مردم نباشد و غرض ایشان از مجلس گفتن قبول عامه و مجامع و منصب نبود و این جمله دست دهد بدان مغرور و موجب نشوند و اگر مردم رغبت نمایند بایشان و مجلس ایشان از آن دل تنگ نشوند و نصیحت ایشان آن بود که نندگان حق بسخن ایشان راه راست یابند و بر راه راست باشند این چنین مذکور آفتاب صفت اند که عالمی از ایشان نورانی میگردد و اینها گویاب و کبریت احمد اند اما آنها که شمع صفت اند اما آنها که مقصود ایشان از وعظ گفتن اعتقاد عامه است و غلبه مردم و در جاه جوی و منصب طلبی اند و بآن شادمان و حشرم میباشند و اگر نمی یابند و لنگ ملول میگرددند لاجرم خود چون شمع در سوختن اند و دیگران نور می برند و ایشان از علم خود بی بهره می مانند و جز مشقت و زحمت فایده ندارند اما آنها که بر مثال چوب نوت تراند آنها اند که فی علم دارند و فی نیت نیکو آن جا اهل نای که راهنم خلق ست و دشمن خدای ظاهر خود را مشایب علم ساخته و از دین بیتی تحصیل علم نپیداخته از مرکب علم و عمل پیاده مانده و سیاق سخن برکت فارسی را نفع کلمات متفرقه را در کانی ساخته و خطا و صواب از یکدیگر نشناخته اساس آنکار بر سوال و طلب الحی چرا بلهان بوالعجب لاجرم تشبیه می بچوب نوت تر کرده اند که چون بر آتش نمی دو و کند و بد سوزد و او نیز خود در سوختن و مردم از دست طمع ایشان در حرمت دین روزگار ازین واعظان ناامور و هر دیار فراوانند و بسیار که ایشان را استحقاق آن نیست که سخن خداوند و رسول گویند زیرا که کسب علوم نکرده اند و بتزویر دانشمند شده اند قطع مردم عامی که بتزویر خود دانشمند و فخری پوشد و دستار مقفی بندد و علم ناخوانده تفسیر و روایت گوید و راست آنست که بسبب کند اخذ و دلیل در دل گان سرخ روی داشت که بی طمع است که با که برگ کا بی نگرانست ز روی از آنست شعر طمع آرد بروی مرد ز روی بی طمع را سر بر گرد مرد مردی در حدیث آمده است که فردای قیامت منادی ندا کند که کجا ای دشمنان خدای برخیزید ای لایقو مومن الاسوال المسجد برنجیزند مگر کسانی که در مسجد با سوال کرده باشند پس طالب علم و فقیر باید که بی ضرورت طلب و سوال نکند که رسول علیه السلام فرموده است من طلب وعنده ما یغنیه فانما یستکثر من النار فیل یارسول الله وما یغنیه فلما قد ما یغنیه و یغشیه پس هرگاه که قوت یکروزه دارد و باید که نکند اما اگر نا طلبیده بدینند نیز رو نکند که گفته اند رباعی درویش کسی بود که او که نکند چیزی که بدو دهند هم رو نکند و بادست و دل گشاده باشد همه سال یعنی که هر آنچه آید پیش رو نکند و از ابوهریره رضی الله عنه مروست که گفت اذا اعطینا قبلنا و اذا منعنا لم نساءل و ابو ذر رضی الله عنه گفته است مر عاصم بن قیس را اخذ العظام ادا م نحلة فاذا کان اثمان دینکم فدعوه در صحیحین می آید بر روایت عبد الله بن عمر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدین سخن که خداوند تعالی قبض نکند علم را قبض کردن و کشیدنی که بکشند آنرا از زمینهای عالمان لیکن قبض کند علم را قبض علی تا چون عالمان مانند مردمان جا بلان را پیشوایان خود گیرند تا آن جا بلان فتوی می دهند بغیر علم پس خود گمراه باشند و دیگران نیز گمراه گردانند که اتخذ والناس دوسا جحالا فاتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا و عجب تر آنکه ندانند که ندانند که اگر بدانند که ندانند یا ساکت باشند یا خود را از رنگ جهالت برهانند

آن کس که بداند و بداند که بداند	پوسته تو واضح کند و کبر نماند	و آن کس که نداند و نداند که نداند	نومرده شمارش که شتر زنده بخورد
آن کس که بداند و نداند که بداند	بیدار کند زود که تا خفته نماند	آن کس که نداند و بداند که نداند	او خوشترین از رنگ جهالت برهانند

اینک بحراق اندر شهر نیست معظم نکور اهدان خواند و او بیخ ندانند و هر یک از آن جاهلان عالم نمای خود را فاضلی کاملی عتقا کرده اند بعلت آنکه ما از کتابهای فارسی سخن می توانیم گفت غافل از آن معنی که ساهبا بگر خون می باید کرد و در ریاضت می باید کشید تا مرد و پالگاه علوم تواند رسید باین قطعه نه هر صفت که فرو خورد قطره باران بدرون سینه او گشت جائے در دانه صدف باید و باران بحر چندین سال پهنوز نیست معین که در شود یانه بدو باین همه عوام الناس را بینی با فسوفی که برایشان خوانند که بفهم ایشان نزدیک تر بود و موافق هوا و طبع ایشان بود سری می افشانند و حسینی میکنند و معتقد میگردند و عالم کامل که سخن از سر تحقیق میگوید و عیب مردم بایشان می نماید چون موافق هوا و طبع ایشان نیست نمی شنوند و قبول نمی کنند بلکه طعن میکنند و منکر میگردند و فرودگاه و در خدای عامیان بد نوح را باور ندارند از پی پیغمبری بدلاجرم صاحب و متخلد در حق چنین عامیان گفته است قطعه ندیدم عامیان را اعتباری بد زروی عقل نزد هیچ مردم بد سگ عانی باشتن و ناله بدی که سر می فشانند دیگری دم بد و اینها عامیانی اند که در صحبت علمی دین پرور نمی رسند و پروای کار آخرت ندارند عجمی سپایان آورده اند و شرایط ایمان و شرایط اند و فاجحه و دعای قنوت درست نکرده اند و فرض و سنت از یکدیگر نشناخته اند بلکه بر عادت میگویند و نماز رسمی و عادی نمی گذارند آن نیز وقتی که مجال می یابند و گاهی از ترس دره و ملامت مردم مسجد حاضری شوند و در دین تحقیقی و در راه حق یقینی حاصل نکرده اند بظاهر خود را چنان نمایند که مردم تصور کنند که مگر از زمره ابرار اند و مع بد از زمره فجار اند نور و فاق از دلشان رفته و ظلمت نفاق جای گرفته و فراموش کرده اند نه از ابله پس آدم روی هست بد تا هر آدم زور از بهار زادم نشمیری بد استناد این ضعیف علیه الرحمه می فرمود که واعظ را بهفت نفر طبیبان با نصیحت گفتن مسلمانان را بشاید اول آنکه فقیه بود و دوم آنکه محدث بود و سیم آنکه مفسر بود و چهارم آنکه پاک مذهب باشد و پنجم آنکه عقل وی سالم بود و ششم آنکه بی طمع گوید و هفتم آنکه اجازت استناد داشته باشد تا اگر یکی از این شرطها سبعة کم بود نشاید که قدم بر نمیزد و قال الله و قال رسول الله گوید زیرا که فساد آن از صلاح آن زیادت خواهد بود و از اینجا است که گفته اند بر نیم طبیب و نیم طالب علم اعتماد نشاید کرد که یکی جان بد و یکی ایمان بد و خود با الله من الخذلان در هر شد قلا نسی میگوید این چنین واعظان از فطاع طریق تبر اند زیرا که فطاع الطريق دنیای مردم را می برد اما این اعظان اول دین مردم می برند آنگاه دنیای ایشان را باز جمعی در ایشان بینی که ناپاکی کردن را در دین قوی ترین حجتی دانند و بی حرمتی را بیکو ترین سنتی گستاخی را بر سر مایه خود سازند و از کاهلی بخدمت حق نبردند و نطاعت و فرمان برداری را بسکندار شده و نماز و روزه را بدیادتی انکار داشته سبک داشت حرام و گناه را آیین ساخته و میگویند اسرار توحید بحق مایه شده و ما را از ما ربوده اند و اسرار حقیقت با نموده اند و سخنی که گفته می شود از ما نیست و کاری که می رود از فعل ما نیست و از ما بجز نظاره نیست هر یک از ایشان میگویند منم جصید بایزید بسطامی و در معنی ظالم تر و بد نفس ترا از شم و زید شجر گرام و زکریا میم بایزید بدگوشی که فردا توئی بایزید بد حق را باطل ندانند و از مصالح و حرام روی نگردانند ریشها ترا شیده چون مجوسیان و داعیان خود نهادند چون دوزخیان رباعی مشت کل با کل کل بی اسلامند بد در راه خدا شوخگان خامند بد و نیانه بدست و آخرت داده بباد بد و آب و گیاه مانده کالانعامند بد اگر هم برین اعتقاد میسرند هر یک سگی از سگان دوزخ خواهند بود از آن نوع نادیده

بگرفتند و صحبت بد ایشان بهر نیزه شمع از آن بید و لثان بگریزون تیر به سرادر کوئی صاحب دولتان گیر به و آن صاحب دولتان در ایشان صافی اعتقاد و سالکان عالی بناداند و علمادین پرورد میراث داران بنهیک که هر یک از ایشان رهروان راه دین و مبارزان میدان یقین اند که صحبت با ایشان و مجلس علم ایشان روضه ایست از روضه های چنان که مجلس العلم روضه من ریاض الجنة آن عالم آفتاب صفت که عالم از وی نورانی است سی سال یا چهل سال جگر خون کرده پایگاه علوم رسیده و برسد درس و فتوی نشسته فرو آسان نیاید پوی عشق اندر مشام جان من به و اندر ای صاحب دلان عمره جگر خون کرده ام به در روزی اگر خواهی صد صوفی مانند در میرسد یا چهل سال باید تا در ولایتی یک دانشمند در رسد چنانکه گفته اند

قطعه بسبب غلظت بهیم من چشم می توان شد بصوفیان مانند سی و چهل سال جان باید کند تا بگویند مرد دانشمند

عالم اگر چه دلیر بود اما نگذازد که حلال باصل دین وی راه یابد چون علم دارد اما زاهد بی علم که بی ارشاد شیخ کامل سلوک کند و زهد و رزق مسخره شیطان باشد یا چون حماری که در آسپاگردان باشد و ازین است که علمانی نباشند اند من توهید بغیر علم جن فی آخر عمره اوصات کافیه یعنی هر کس زهد و رزق بدون علم دیوانه شود در آخر عمر خود یا کافر میرود بخود یا الله و از راه بدون یک عالم بر شیطان دشوار تر باشد از گمراه کردن هزار عابد چنانکه در تعلیم المستکم می آرد از نظم آن امام ربانی محمد بن حسن شیبانی شمع فان فقیها و احاد امتور عا نه اشد علی الشیطان من الف عابد حکایت غریزی حکایت میکند که یکی از طلبه علم که در تقوی وی قصوری بود در حق یکی از دولیشان که وصف ایشان از پیش گذشت مینویسیده بود و بروی خوانده و آن بیت این است رباعی بادق کبود و باکلاه ترکی پیوسته کیه ترکی می ترکی پس لاف زنی که میرود من ره حق به حقا که ز راه حق از آنسو ترکی به درویش نیز در جواب وی گفته رباعی با جبه و دستار کلام ملکی به دروان و شبان در پیه بیم و زکی به از مال کسان تو حرامی نبود تو عالم عالمی چسبای ترکی به فی الجمله عالم را بعلم عمل باید کرد و عمل را با علم و عمل ایشان را شمرده دهد که گفته اند عالم بی عمل چون درخت بی برست و زاهد بی علم چون خانه بی در الهی همه را توفیق

علم و عمل کرامت فرمائی

فصل هشتم در عیادت مریض

بدانکه عیادت مریض یک بار از فروض کفایه داشته اند و از حقوق مسلمانان است چنانکه در خزانه الفقهاء و غیر آن گفته است در صحیح مسلم می آید بروایت ثوبان از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من عاد مریضا لم یزل فی خرفة الجنة یعنی هر کس بیمار را بپرسد و اقامت در بوستان بهشت باشد و در حدیث آمده است که مژده شهید یا بد کسی که بیماری را بپرسد شمع عن سعید و جابر و قتادة من عاد مریضا فله اجر شهاده عیادت مریض سنت است اما میریز نشیند که حکایت است حکایت در روضه خلد می آرد که یکسوی بیمار شده بود جمعی بعبادت وی رفتند و دیگر شستند بعد از آن گفتند ما را پندی ده حکیم گفت شما را بپند میدهم که چون بعبادت بیمار شوید دیر نه نشینید و هر چه میرود بیمار دیر نه نشینید بهر بقا تا از سرش کرا بخانی به در صحیحین و سنن ابوداود و صحیح ابوعبسی ترمذی و از کار امام محی الدین نوادی و تلخیص او کار می آرد

بر وایت مادر مومنان عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون کسی بنالیدی بسوی وی از مرض
الکشت سبابہ خود بر زمین ہنای پس برداشتی و گفتی بسم اللہ تربۃ از صناعہ برفیقۃ بعضنا لیشفی مقیمنا باذن ربنا
پس چون کسی بیعیادت بیمار رو باید کہ این دعا بخواند اقتدا بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در سنن ابوداؤد و صحیح ترمذی
می آرد کہ این کلمات را بہت بار بپراخاند حق تعالی آن بیمار را شفا فرستد از بیماری کہ باشد اورا الاموت دعا نیست اسئل اللہ
العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک فایده عیادت آن بیمار شد کہ دل شکستہ آن بیمار را در یابی و بفاطمہ دعا
مدد گاری کنی شاید کہ کاری بر آید کہ گفتہ اند رباعی چو رنج بر توانی گرفتن از بیمار قدم زرفتن و پرسیدنش در رنج مدد داند
بہر اثر شربت شیرین و میوہ خوشبو سے و چنان مفید نباشد کہ بوی صحبت یارہ قدم از شنگان باز نگیرد خواہ غنی بود بیمار خواہ
فقیر اگرچہ دوستان را در رنج دیدن رنج تمامست اما فراموش کردن نیز در یاری حرامست رباعی اگر ز شرط عیادت
ہمی کم تقصیر کنون تو بر من شوریدہ حال خوردہ گیرہ کہ خاطر من غمیدہ غمیدہ بخوابد کہ پر بندہ در رنج اسیر نہ
در صحیح بخاری می آید بر وایت ابوہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود من یرد اللہ بہ خیرا یصیب منہ
یعنی ہر کس خداوند تعالی بادیکی خواستہ باشد اورا رنج و بیماری فرستد ابو موسی الاشعری رضی اللہ عنہ روایت میکنند از رسول
صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون بندہ مومن بیمار شود یا در سفر باشد بفرماید خداوند تعالی تا بنویسد از برای آن بندہ ثواب
اعمال وی مثل آنکہ در صحت و اقامت وی می نوشتہ اند درین حدیث در صحیح مسلمست و در روایت ابوسعید می آید ہم در
صحیح مسلم کہ رسول علیہ السلام فرمود نہ رسد رنج مومنی را رنجی و در وی و بیماری و در خانے ناچیزی کہ او بارمند گردد الا آنکہ کفر
کرد اند بآن صغایر و بزرگتر ترغیب حمیدی می آرد بر وایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود
رنج مسلمانی نباشد کہ مسلمانی را عیادت کند و بار نداد الا آنکہ آمرزش خواہند از برای وی بہتاد بہرافرشتہ از بادشاہان
و پیران اورا در شاہانگاہ الا آنکہ بہتاد بہرافرشتہ اورا آمرزش خواہند تا صبح و باشد مراد ابوستانی در بہشت آہلے
دلہای بیمار مارا از حشرانہ اگر م شربت ہدایت فرست

فصل نہم در تشیع جنازہ

بدانکہ تجہیز میت یعنی کار سازی دفن وی و تشیع جنازہ وی فرض کفایتست و از حقوقست کہ مسلمانان از یکدیگر
است در ترغیب حمیدی می آرد بر وایت ابی کعب و ابوہریرہ رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ہر کس
نہ از گذارد و برستی مراد را قیراطی بود از اجر و اگر انتظار کشد تا میت را دفن کنند و قیراط بود گفتند یا رسول اللہ فیہ قیراط بگرانی
چند باشد فرمود کہ خرد تروی مانند کواہد باشد و بر وایت ابی چنان است کہ سوگند بخدائی کہ نفس محمد بقدرت اوست
کہ آن قیراط گران تر باشد در پلہ حسنات وی روز قیامت از کواہد ابن عباس این حدیث بشنید گفت لقد فرطنا
فی قیراط کثیرہ یعنی بدستی تقصیر کردیم در قیراطا بسیار و صحیحین نیز این حدیث چنین آمده است بر وایت ابوہریرہ
رضی اللہ عنہ فرمود الا آنکہ دو قیراط مثل دو کواہد بزرگ می باشد در صحیح مسلم می آید بر وایت ابن عباس رضی اللہ عنہما از

رسول علیه السلام که فرمود نباشد هیچ مسلمانی که میرد پس نماز کند بر جنازه وی چهل مرد از مسلمانان که بخوانند شکر که
 بنیاد رده باشد چیزی را الا که قبول کند خداوند تعالی شفاعت ایشان را در حق وی یعنی سیاه مرد را در مختار الفقه می آرد که
 غسل میت واجب کفایت است و تکفین وی در سه جا سنت است و نماز کردن بروی فرض کفایه است در صحیح مسلم
 می آید روایت ابو سعید رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که چون میت را در جنازه نهند و مردمان برگردن خود بر او اندیش
 اگر آن میت صالح بود گوید قد مونی یعنی چه کنید و زود تر رسانید مرا بر حمت و کرامت پروردگار من اگر غیر صالح بود گوید
 وای بر من کجایم برید مرا بشنود آواز ویرانه چه چیز مرا آدمی که نشنود اگر بشنود پیوسته شود حرکات در عشرت حالی می آرد که یکی
 از بزرگان دین گفت در شهر عبادان جوان پارسائی وفات یافت و تائبستان بود و هوادر غایت گرمی گفتیم توقف کنیم
 تا نماز پیشین که هوا خشک شود جوان را دفن کنیم درین حال خواب بر من غلبه کرد و در خواب چنان دیدم که قبر زده بودند در
 گورستان از یکدانه در که نور از آن قبر با سمان میرفت ناگاه حوری از آن قبر روی بمن نمود و گفت ای شیخ روا میدار
 که آن جوان مرده را نماز پیشین از ما جدا داری چه کن و زود تر او را بارسان که در انتظار دیدار او نیم خوش باشد که میرد و حال وی
 چنین باشد پیچاره آدمی که چهار خطر دارد و در پیش که هر یک از آن سخت تر و صعب تر از دیگری است که اگر نظر تحقیق در مرگ کنیم
 و تفکر و تامل نماییم بی پروای خود و وراثت میدن ماندونی سامان گفتن و شنودن اما چکنیم که غفلت بر دها مستولی گشته
 مگر حق تعالی آگاهی و هشجاری دهد و آن چهار خطر اول خطر مرگ است دوم خطر گور است سیم خطر قیامت است چهارم خطر
 آتش دوزخ در کیمیای آرد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که سگرات موت و تلخی جان کندن بر بنده مؤمن زیادت از آن
 است که او را سی صد بار بشنوی شنود او باز زنده میگردد و انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه وسلم
 که فرمود هیچ روز نباشد الا که دو فرشته از آسمان ندا می کنند که یا اهل الدنیا ولد تم للموت و تنبون للحراب و تنجون
 للاعداء و انتم محاسبون و معدون عند ربکم یعنی ای اهل دنیا شما زاده شدید برای مردن و بنایم کنید از برای
 خراب شدن یعنی چه عمارت میکنید چیزی را که روی در ویرانی دارد و آنچه جمع می کند نصیب دشمنان خواهد بود و حالانکه شما محاسب
 و معذب خواهید شد زود پروردگار خود پس ای برادر نظر کن ناچه میکنی آگاه و هشجاری شو و عمر و مال اندر سرکاری عمارت کردی
 این عمارت ها که دار و روبویرانی چه سود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز در کار دنیا سنگی بر سنگی نهاد تا آن زمان که از عالم سفر کرد
 که ما وضع رسول الله صلی الله علیه وسلم حجر علی حجر لختنا لقاء الله عز وجل سنگی بایک دل در سنگ بند
 امر و زچندانی برار که فدای خانه کل را چند عمارت میکنی یک بار خانه اول را عمارت کن فر و خانه هر چند کنی حکم و پرتش
 نگار به ملک الموت در آن خانه در آید روزی به قوله تعالی ایما نکون اید و کما لموت و لو کن ترفی بوجه مشید هر کجا
 باشید مرگ شمارا در یابد و اگر چه شمار در حصار ها و قصر های بلند و رفیع باشید و بقول سدی و قاده اگر چه شمار برج اشتی عشر آسمان باشید
 پس ای برادر اگر در حصار های آهین باشی که مرگ را از خود دور نتوانی کرد و فر و ملک الموت را بجای و زور و توانی که بجزرتانی
 روزی رسول علیه السلام بقومی برگزشت که می خندیدند چندی دهان فرمود که اگر شمار مرگ را که ویران کننده اند نه است یا نکنید
 شمارا خنده نیامد مرگ بسیار یاد کنید که گوشمارا خانه است و آن روضه خواهد بود از روضه های بهشت یا کند از کند های

دو زخ آما حسن بصری رح میگوید ای مردمان گور را بسیار یاد کنید که آخرین خانه شماست و کفن خود را یاد کنید که آخرین خانه شماست و گفت هر زندگانی که بوده است در دنیا اگر یک کس داشته باشد با مرگ برابر نیاید و اگر همه لباسهای نیکو را یک تن پوشیده باشد با کفن برابر نیاید و اگر همه مرکبهای دنیا را یک تن سواری کرده باشد با جنازه برابر نیاید و اگر همه تختهای عالم را یک کس داشته باشد با تخت تشییع برابر نیاید و اگر همه باغها و بوستانهای عالم را یک کس داشته باشد با تازی گور برابر نیاید گورخانه است که طبع آن بدست اسرافیل است تا او صور دهد و ندان از آن خانه بیرون آمدن نیست ای پیکار از خواب غفلت بیدار شو که تا چشم بکشی از خود را در گور خواهی دید رباعی

ناگاه بود کزین جهانت ببرد | از صلقه جمع دوستانت ببرد
غافل مشین زمان زانت ببرد | گرت ز روی کشتان کشتان ببرد

همه آن باشد که تو بچنان ده و دیگران حاضر شوی روزی خواهد بود که جمعی بجنازه تو نغیر حاضر شوند یاد کن از آن ساعت که صلوة جنازه تو بر آید یاد کن آن زمانی را که باغ و بوستان را بگذری در وی بگورستان آری یاد کن آن لخط را که ترا بجاگ تیره بسیار دهند و دوستان از سر خاک تو باز گردند و تر و دران مقام پر حشمت بگذارند یاد کن از آن ساعت که خروش مصیبت از خانوادۀ تو بر آید ابل و سر زندان تو آه و وایلا بر آن در رباعی

روز می بود که بر آید ز کوی ما | گیر و غبار خاک شد گردوی ما
از مرگ ما چو مدت سر در بگذرد | در پیچ کوئی کس نکند مستحوی ما

صعب حالقی است مرگ و مردم از وی چنین غافل و بیخبر شمع بخت نشین گزین دارم سخن پندار خواهی شنیدن خواهی شدن به اگر مثل نهار سال عمر یابی و همه لذات دنیا ترا دوست دهد حاصل آن چه خواهد بود چرا که شربت مرگ میاید چشید و سختی جان کردن میباید دید و حال آنکه در دنیا خود عیش صافی یافت نشده است چنانکه در تذکره الاولیاء می آید که ابو حازم یکی رحمه الله گفت در دنیا چیزی نیست که بدان شاد شوی که نه در بیک چیزی بود بدان عکین گردی شادی بکر و زه یافت نشده است و اگر همه عالم بکام تو شد آخر چیست رباعی دنیا همه سرسبز بکامت شده لیر پیش عمر برفته و جمل آمده گیر بگوئی بمرد خویش دستی نرزم بدین خود نتوان و گرتوانی زده گیر به عمر از آن عزیز تر است که او را در طلب حطام دنیا ضایع گردانی و بخت تمام درم و دنیا چند جمع غنی و بخت ننگا هاری و بخت بگذری بلکه از و متع ناگرفته و ارث گذاری و خود بگذری و در صایح می آید که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه چون بر سر گوری بایستادی چندان بگریستی که محاسن وی ترشندی از وی سوال کردند که چه حال است که قیامت و دوزخ را یاد میکنی چندان نمیگریزی و چون گور را می بینی چندین میگویی گفت اگر قیامت است خلائق همه جمع خواهند بود و اگر دوزخ است آنجا نیز گروی خواهند بود و هیچ جامی صعب تر و پر حشمت تر از گور نیست که در حجب تنها میباید بود تا قیامت عزیز من مرگ همه کس صعب است اما مرگ جوانان و غریبان صعب تر است آن غریب پیکار از وطن خود دور افتاده و از یاران و دوستان جدا مانده در سجده یا گوشه یا طلی بیمار افتاده پدر و مادر و هر بان بر سر بالین وی نه از خویشان و فرزندانش وی کسی حاضر نیست بر سنگی یا بر گلوخی نهاده بازنگ زرد و جان پرورد ناگاه ملک الموت بروی ظاهر شود آن پیکار چون ویرانید از کسان خود یاد آور و آه سر داز سینه بر آور و در آن حال حق تعالی فرشته نبرد تا سلام حق بوسه رساند و گوید ای بنده غریب خدایت سلام میرساند و میفرماید که بنده من اگر تر از وطن و دوستان تو جدا کردم رحمت خود را قرین حال تو گردانیدم ای بنده متوس و اندوه خور که بهشت ملازم برای تو آماده کرده ام و جوار می عینا در انتظار دیدار تو اند و این همه

ترا در جبهه شهید اگر است کردم که من مات غریبا فقد مات شهیدا بنده چون این تشریف یابد فرحان و شادان گردد و جان وی بجزت و رضوان حق برآید و تفسیر سوره بادی می آرد که چون بنده در سکر است موت افتد شیطان نزد وی آید و گوید ای سبکین بیج میبیدی که چندین رحمت و مشقت که بر تو گماشته اند از برای چیست این همه از برای آنست که تو مسلمانان ترک ازین دین کن تا ازین همه محنتها بری گریز دهی درین صلب حکم بود گوید ای ملعون خام طبع و یک هوس تو از من بچسته نگردد من همه شققتها و محنتها از برای این دین اختیار کرده ام و امید رستگاری ببرت این دین دارم برگردد که مقصود تو از من بر نیاید شیطان از وی نوسید شود و برگردد و اگر آن بیچاره در دین سست بوده و بر بوی نفس میرفته شیطان را فرمان برداری کند و ایمان از وی زایل شود و بفرمیرد و العیاذ بالله این عمر رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بیج مسلمانان نگذرد و بگورستان از گورستانهای مسلمانان الا نکله اهل گورستان گویند ای غافل اگر بدانی آنچه میباید کنیم هر آینه که بگدازد گوشت تو بر تن خود ریزی یا می آرد که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کعب اخبار را گفت حدیث کن ما را از مرگ گفت مرگ درخت خاواک است که در آید در شکم بنی آدم هر شاخه جدا جدا گوشت و رگ و پی مردم بکند هر چه بقوت از آن مردم سفیان ثوری طیب الله روح چون از مرگ یاد کردی و خوف مرگ بروی مستولی شدی بر روزگاری در از از وی منفعت نیافتندی و چون از وی کسی چیز بپرسیدی گفتی ندانم ای درویش از کار سازی مرگ غافل مباش و زار و آخرت بساز که مرگ سفر درازست تا بکی در باز پیچ دنیا سرگردان باشی از حال گذشتگان عبرت گیر و با عی بدینا دل نه بند و هر که مرگست که دنیا سرسبزند و دور دست است بگوشتان نظر کن تا به بینی که دوران با حقیقات چه کردست به الهی همه را از خواب غفلت بیدار گردان و توفیق کار سازی مرگ ارزانی دار

فصل دهم در اثبات عذاب قبر و کیفیت آن

بدانکه قبر آخر منزل دنیا و اول منزل آخرت است و آن روضه خواهد بود از روضهای بهشت یا کنگره از کنگرهای دوزخ چنانکه رسول علیه السلام فرمود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النيران و اگر در گور بیج عذاب دیگر نباشد جز آنکه بنده را زنده گردانند در قبر بیچاره چشم بکشد و خود را در گور بیند بگره همین چه عذابی بود که دانند که تا قیامت آنجا میباید بود اما در کیفیت عذاب قبر علماء را اختلاف است بعضی گفته اند عذاب گور روح راست و بعضی گفته اند روح و تن هر دو راست و بعضی گفته اند یک عضو بنده راحت تعالی در گور بردارد و عذاب میکند تا آن همه اعضا میرسد و واضح این اقوال قول اول است و حقه الاسلام غزالی و جمعی از علمای برین اند و قول حق و مذہب سنت و جماعت آنست که عذاب گور حق است مگر نه کافران را و مشرکان را و منافقان را و بعضی مؤمنان عاصی را اما غزالی رحمه الله میگوید عذاب گور روح راست و نظیری وی چنانست که شخصی در باغ باشد که در آنجا گلها و دریاچین باشد و آبهای روان و او بر تختی باشد در خواب و جمیع ماهر و یان بگردی و دگره ناگاه او خواب می بیند که او را در تیر آتش می اندازند یا میکشند یا مثل آن چیزهای میند و نیک ترسان میشود و حال آنکه آنچه او در خواب مشاهده میکند در آن باغ خود موجود نیست پس آن روح وی هست که آن معنی را مطالعه میکند و مشاهده و آن مکرر وی و ناخوشی با و میرسد باز مثال راحت گور چنانست که مثلاً شخصی در خانه سنگ و تار یک خسته باشد بر روی خاک تنها ناگاه می بیند که

در باغ و بوستان است در میان گل و ریاحین و نعمتها و آبهای روان و ماهر و بیان بگردوی نشسته و او را آنها در عین لذت و راحت ناگاه بیدار شد معلوم شد که آنها بخواب میبیدند و در ناخانه تنگ و تاریک از آنها بیخ نبوده بلکه آن روح وی بوده که اینها مشاهده و این نمودار است مرعوب گور را آن عذاب آخرت روح و تن هر دور باشد و مثال وی چنانست که در قریه نابینائی و لنگی باشد و ایشان را با یکدیگر ملاقات باشد یکی هر یک را گوید که فلان مار انگور سبباید و نیک شستایم همین تازگیا حاصل میکنی لنگ گوید و در باغ فلان خواجه انگور است اما هر پای نیست که بروم و انگور آرام نابینا گوید من پای دارم اما چشم ندارم ندانم که از کدام سوی میباید رفت اعرج گوید من چشم تو باشم و تو پای من شوی تا برویم انگور آری هر دو برین اتفاق کردند لنگ برگردن نابینا نشست و او راه نشان میداد تا رسیدند پای دیوار باغ لنگ بر سر دیوار رفت و دست نابینا گرفت و بیاض فرو گذشت و هر دو با هم رفتند تا پای درخت انگور و آن مقدار که خواستند انگور باز کردند قصد کردند که باز گردند ناگاه خداوند باغ در یکبشا دور آمد میبید که دیوار خند کرده اند و انگور باز کرده و راه گریز طلبند لنگ بر ایشان زد که چایب ستوری بیاض من در کده اید لنگ میگوید ای خواجه تو میدانی که من پای رفتن ندارم و هر پای باغ ترانیده ام و راه نمیدانم این کورم آورد و کور گوید ای خواجه تو میدانی که من چشم ندارم و راه نمی بینم این لنگ مرا آورده و در شمع و در عرف عذر بیخ یک مسمر نیست چون هر دو بدید یکدیگر آن کار کرده اند اگر از ایشان عفو کند کرم و مروت بجای آورده باشد و اگر ادب کند نیز مستحق آنست همچنین فوای قیامت حق تعالی خطاب کند روح را که ای روح هر دو من عاصی شدمی گوید خداوند اتودانا تری که تا من مصاحب تن نگشته بودم و در عالم ارواح بودم پاک بودم و از من نافرمانی نمی آمدی چه کردن کردن آن خطاب رسد که ای تن چرا مصیبت کردی تن گوید خدا یا تاراج بمن نبود چای بودم و از من خیر و شر نمی آمد هر چه کرد روح کرد اینجا نیز عذر بیخ یک مسمر نیست چون گناه بدید یکدیگر کرده اند پس حق تعالی اگر گناه از ایشان عفو کند و ایشان را بهشت فرستد فصل کرده باشد و اگر بدو فرستد و عذاب کند عدل کرده باشد پس ثابت شد که عذاب گور روح راست و عذاب قیامت روح و تن هر دو را و در آن المقومین این حکایت را می آرد که پیروی مدت بهشت و سال کار وی این بود که گور کندی روزی بزرگی از وی سوال کرد که درین مدت این کار میکنی چه بیدی گفت روزی گور میکنم گور دیگر پیدا شد یعنی در وی همه اعضای وی خاک شده بود الا نکه یک پای وی مانده بود نظر کردم در یک طرف لحد کزنی دیدم بغایت کلان میاد و میبش بران پای ز آن پای طپیدن گرفت و کزدم بجای خود باز رفت چون از طپیدن باز ایستاد باز آن کزدم میاد و میبش بروی زده همچنین هر گاه که آرام گرفته آن کزدم میاد و میبش بروی زدی حکایت از استاد خواجه رحمه الله شنیدم که میفرمود که روزی بطلبس مینا رسیدم و در اینجا مردمی مردند آنچنانکه عادت عوام است گفتند معلوم باید کرد که اول که مرده است سرگوری بیاید کشاد که شاید کفن در زمین کشیده باشد آنحضرت کرد و اول زن حامی مرده بود سرگوری کشادند آن بچاره از سر تا قدم سوخته بود و خاکستر شده چنانکه مردم از قریه می آمدند و میبیدند و عبرت میگرفتند تا بدانی که عذاب گور حق است پس ای برادر این بمن خطر در پیش داری بنده ارک کار خود مشغول شو و از حال گذشتگان عبرت گیر اگر قیامت دوزخ را چشم سمره نندیده باری مرگ عزیزان و دوستان بسیار دین و از مردن چاره نیست بجلال و ذوالجلال که زود خواهد بود که مرگ فاقه من تو خواهد شد بجاه و منصب

عاریتی و صنعت و ثروت نیاید ارغو مشوک ناگاه مرگ از کین در جهنم سباد که غافل و بی حاصل بروی قطع

گرفت که رفتی جهان زیر نین	جرم و قباد کجارت کیو خسرو	کجا شد نداده شود کز قرآن	خدای گفت نظم و صفشان جابو
کجا شد نه خلاق زود و عیال	رشید و دایم مامون و اثن و حمر	کجا شد بنا ز نژاد و دود و تو	برادر پدر و مادر و عم و حن و
به پنجه ملک الموت چون در افتادند	نه زور دست باند و نه قوت بازو	اجل بجان تو آمد کم تا صحن آید	رخانان چو غریبان بگور آری رو
ز بهر نقرت ابر آورند سه روز	یکی نفیر و در کاف و در گز و بو	ترا از آن چه که بانوی نو کن فریاد	ترا از آن چه که فرزند تو بر دم و
بر نیکسیم و زرت دختر و سپر حالی	یکی بخانه زن دیگری بخانه شو	سرای گور یکبسته رکه بکشت	ز دم خویش ندانی ز خواجه تابند و
	گناه ما بر کم عفو کن خداوند	بجی آشنیدن لا اله الا هو	

فصل یازدهم در امر معروف و نهی منکر

بدانکه امر معروف و نهی منکر از فرض کفایت است اگر اهل شهری یا موضعی ترک امر معروف و نهی منکر کنند همه عاصی شوند و اگر بعضی باین فرض قیام نمایند از دئم دیگران ساقط شود اما امر معروف و نهی منکر بوجه شرع کنند و احتیاط بجائے آرند و تخص کنند بختس که حق تعالی از ان بنی کرده است قوله تعالی ولا تجسسوا و بکس گمان بدین و چون بنائے کار مسلمانان بر صلاح است که از ان نیز منع است قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و میل و مدا همت نیز نکند و در حق رسانیدن و دفع منکرات میان غنی و فقیر فرق نکند قوله تعالی ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بها و باید که اول خود را بر شرع راست کند و همه قول و فعل خود را موافق شرع گرداند تا سخن وی موثر افتد و قول وی در دلها جای گیرد و آنکه شرع را بر خود راست کند ملیت راست کردن شرع را بر خود خطاست و خویش را بر شرع باید کرد راست و در صحیحین می آید بروایت اسامه بن زید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود روز قیامت هر دیرا بیارند فرمان شود تا او را بد و نفع اندازند و در دها از شکم وی بیرون آید و او بران میگرد چنانکه حار بر گرد آید و اهل دوزخ او را گویند ای فلان چه بوده است ترا و بودی که امر معروف و نهی منکر میکردی چه چیز ترا بدین حال گرفتار کرد و گوید بلی بودم که به نیکو میفرمودم دیگر ترا و خود نمیکردم و از بدی نمی میکردم و خود نمیکردم پس احتیاط باید کرد و از حق گفتن و حق رسانیدن سکت نباید بود مگر بعد از شرعی که داند که از وی قبول نخواهند کرد و خورد داشت حق و بی عرضی حق گوی لازم خواهد آمد آنگاه اگر نرساند معذور بود زیرا که فائده حاصل نخواهد شد و فساد لازم خواهد آمد و چون آن کس که مرتکب منکر شده سر باز زند و قبول نکند کافر گردد چون چنین باشد آنگاه واجب بود که حق بچنان کس نرساند چنانکه اگر عس و یا حی و یا قهی و مثل این کسان را اگر از ان کار باطل ایشان منع نکند غالب آنست که ایشان قبول نخواهند کرد و بلکه باید از حق گوی مشغول خواهند شد پس باید که عرض خود نگا دارد که از حق رسانیدن بایشان فائده حاصل نمی شود بلکه فساد واقع می شود و ازین جا است که علما بنشسته اند که اگر امر معروف و نهی منکر داند که از حق رسانیدن فائده حاصل خواهد شد از وی قبول خواهند کرد و یاد دفع منکر خواهد شد واجب بود رسانیدن و اگر داند که قبول نخواهند کرد واجب بود رسانیدن در واقعات حساسی و در قضاوئے

خبر می آرود که رجل را می علی ثوب انسان بخاسته اکثر من قدر الدهرمان وقع فی قلبه اندلوا خبر لم یلتفت الخ
 کلامه کان فی سعة من ان لا یخبره لان الاخبار لا یفید قال مشا غناقا سوالا امر بالمعروف علی هذا
 ان کان یعلم انهم یسمعون یجب علیه وکالا یعنی مردی بر جاره آدمی بخاست دید زیاده از قدر و رسم دانده که اگر خبر کند
 التفات سخن وی نخواهد کرد و اخبار کند و آدمی شاید زیر که اخبار فایده نمی دهد و گفته که مشایخ مایقاس گرفته اند امر معروف را برین
 که اگر اند که از وی خواهند شنید واجب بود بروی و الا فلا و امر معروف و نهی منکر را سه مرتبه است از حکام بدست و از علما بزرگان
 و از عوام بدل در مشارق الانوار می آرود از صحیح مسلم که رسول علیه السلام فرمود چون یکی از شما منکری بیند پس گوئی تغییر کن و او را
 بدست خود و اگر نتواند بزرگان منع کند و اگر از ان نیز عاجز بماند پس بدل انکار کند و آن ضعیف ترین ایمان است بعضی از شارحان
 حدیث گفته اند که آن انکار کردن بدل از ضعف ایمان انکار کننده است و بعضی گفته اند از ضعف ایمان مرتکب منکر است که حق گوی
 خشم در نمی بیند که حق بوی رساند و روایت آنست که در جای که مفسدان باشند و مصلحان نیر باشند و آن نیکان از دفع و منع آن
 بدان عاجز نباشند اگر دفع منکرات نکنند و خاموش نشینند با وجود استطاعت منع فردای قیامت آن نیک مردان که بایان
 و راسخه باشند و در صورت بزرگان برانگیخته شوند حکایت نقل است که حق تعالی امر کرد و فرشته را بهیلا بل شهری که فساد در میان
 ایشان ظاهر شده بود آن فرشته یک دوست حق دید در میان ایشان مناجات کرد که خداوند انودا ناتری که یک بنده شایسته
 است نزد میان ایشان چه فرمائی با وی چه کنم فرمان رسید که اول او را هلاک کن آنگاه دیگران را که هرگز بیکبار بر ایشان غضب
 نگرفت از برای من و با ایشان در راسخه بود و در کتب فقهی نوشته است که با اهل کبیره شستن گناه کبیره است و در روضه فقه
 امام محی الدین نوای آورده است که هرگاه که با اهل کبیره نشینند بر سبیل آتش آنگاه گناه کبیره باشد در تقاسیر و کتابت قصص
 می آرود که حق تعالی چهل هزار گزیدگان قوم یوشع را با شخصت هزار دیگر از بدان از برای یک غضب ناکردن بر ایشان مواهقت
 با ایشان در خوردن و آشامیدن هلاک کرده یوشع علیه السلام دعا کرد که الهی میدانم که بدان را بشوئی بدی ایشان هلاک کردی
 مادر منی یا بم که حکمت در هلاک نیکان چه بود فرمان رسید که ای یوشع نیکان را بدان در راسخه بودند و ترک امر معروف و نهی منکر
 کرده ایشان را بدان سبب هلاک کردم پس بنده مومن باید که با امر معروف و نهی منکر قیام نماید با وجود استطاعت تا از جمله
 خاصان نباشد در صحیح بخاری می آرود روایت نعمان بن بشیر از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود مثل کسانی که امر معروف و
 نهی منکر میکنند و کسانی که ترک معروف می کنند و مرتکب منکر میگردند همچون مثل قومی است که قرعه زنند و از کشته در آیند بعضی را
 خا بنهای شیب رسد و بعضی را خا بنهای بالا آنها که در خا بنهای شیب باشند گویند هر بار که مار آب باید بخانه بالا باید شد و آب را
 دریا گرفت بیا تا کشتی را سوراخ کنیم و هم از اینجا آب برداریم و در ایستادند و کشتی را سوراخ میکنند آنها که بر بالا اند اگر دست ایشان
 نمیرند و ایشان را منع نکنند هم اینها و هم ایشان همه هلاک شوند و اگر ایشان را منع نکنند و نگذارند همه از هلاکت برهند پس در
 خلاص و نجات بندگان حق باید گویند خصیص در سنگاری خود و نیک مردی خود عذر نباید ساخت که کا صعب و دشوار است
 و حق تعالی این امت را بهترین امتان گردانید سبب امر معروف و نهی منکر و تعالی که تخریص امتا خرجت للناستقامون
 بالمعروف و نهی عن المنکر و تو ممنون بالله و تفسیر و سیوطی آرود که قرا و زجاج میگویند که ای کن تخریصه عند الله

فی اللوح المحفوظ یعنی شهابی که بر زمین می‌بارید نزد خداوند در لوح محفوظ یعنی شمارا در لوح محفوظ بهترین است بشتن آیت عباس
رضی الله عنهما میگوید مراد است محمد بن عبدالله علیه السلام رجای میگوید خطاب مرا صاحب حجر راست و همه است داخل یعنی سبب
خاص است و معنی عام اخذت للناس بیرون آورده شدند از برای مردمان یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بهشت وین
آدمیانند از برای مردمان زیرا که فرموده نشده قتل خیر از محمد علیه السلام پس شما که اصحاب محمد اید اسپر می کنید فارس و روم را تا
در می آیند ایشان در دین شما و این قول عکرمه و مجاهد است و نیز در تفسیر و سبط مذکور است بر روایت شعبی که رسول علیه السلام
فرمود اهل بهشت صد و بیست صف باشند ششاد صف از امتان من باشند و چهل صف از امتان پیغمبران دیگر و آنچه برده
روایت میکنند از پدر خود که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که میفرمود که است من امتی اندم مردم که ایشان را از آخرت
فی حساب باشند و فی عذاب و نیز در تفسیر و سبط می آرد که عیسی علیه السلام یا و کرد و مرمت حجر را پس فرمود که ایشان سبکترین
مردمان باشند از روی عقل و گران ترین مردمان از روی وزن اعمال آن سبکی عقل ایشان است که لعنت کنند بجهنم را و
گرانی میزان ایشان است که آسان گردانیده شد بر زبانهای ایشان کلمه که دشوار و گران بود بر کسی که پیش از ایشان بودند
آن کلمه طیبه لا اله الا الله است در تفسیر عجمی آرد که خداوند تعالی قلم را بیا فرید پس فرمان کرد که ای قلم اکتب علی فی لوح
جمله معلومات را در لوح بنویس قلم در کار آمد و می نوشت و مقدرات و معلومات را فرمان آمد که ای قلم بنویس که امتی چنین سخن بگوید
تکذیب کنند ایشان را بیا و سر و سخت هلاک کنم و بر ایشان سنگ بارانم و همچنین یک یک است را فرمان می آید تا می نوشت
بعد از آن فرمان رسید که ای قلم بنویس که امتی باشند با عمرهای کوتاه و با کوتاهی عمری گناهایان بسیار کنند و با انجاف مهربان
بیارزند و امت پیغمبر آخر الزمان باشند قلم ترسان گشت که تا چه عقوبت سخت در حق ایشان فرمان رسد خطاب آمد که ای قلم
بنویس که هی امة مد نبة و ان سرب غفود ایشان است گناهایار و من پروردگار آمرزگار قلم چون این خطاب شنید
از جبریت شش شد و شش قلم را از اجاست قوله تعالی تا مود و نال معروف و نهی منکر عن المنکوح حق تعالی مدح میگوید یا است محمد را
صلی الله علیه و سلم با آنچه در ایشان است از خصال خیر و آن است که امر معروف و نهی منکر و ایمان داری مداومت می نمایند و از
بسیاری که امر معروف و نهی منکر در دین مهم است او را مقدم بر ایمان یاد کرد و بلفظ مضارع فرمود و صیغه مضارع دوام و استمرار
می طلبد سوال چون صیغه مضارع از برای دوام و استمرار است پس معنی چنان شود که بنده یک طریقه العین از آن غافل نشود
و خالی نباشد و این دشواری نباید پس این معنی چگونه باشد جواب است و الله اعلم و دنیا بهرگز نباید که از امر معروف خالی نباشند
و از نهی منکر و این معنی مفروض وجود است زیرا که هیچ وقت عالم از امر معروف و نهی منکر خالی نیست تا اگر درین خانه نیست در
خانه دیگر هست و اگر درین محله نیست در محله دیگر هست و اگر درین قریه یا درین شهر نیست در قریه و شهر دیگر هست پس دوام و
استمرار برین تقدیر حاصل آمده باشد و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس امر معروف و نهی منکر میکند و در آن میگوید
که ای خدای من ویت کند و در نزوح دین و شریعت سعی نماید و خلیفه خداوند است در زمین و خلیفه رسول وی و خلیفه کتاب وی
و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود با صفتترین جهادوی امر معروف و نهی منکر است در طیب القلوب نقل است که هر دی
هارون الرشید را امر معروف کرد و او را خوش نیامد بفرمود تا او در خانه نکرده و در خانه را بر آوردند بعد از هفت هارون را گفتند

آن مرد را که در خانه کرده بودی امروز در فلان باغ دیدیم بفرمود تا او را حاضر آوردند گفت ترا که از خانه بیرون کردی گفت آن کس که در خانه کرد گفتند که در خانه کردی گفت همان کس که از خانه بیرون آورد گفت مشکل سختی است گفت خدایا ازین مشکلها بسیار است هارون دانست که او از دوستان حق است بفرمود تا او را براسی سوار کردند و در بازار بغداد میگردد و ایندند و مناد میگردند که این مردیست که خداوند او را عزیز کرده است و هارون میخواست که بخوار کند آنرا گفت الهی بحرمت دوستان خود

مارا از خوارگی دنیا و آخرت نگاهدار

اما واجبات اسلام و دروی و باب است

باب اول در بیان آنکه واجبات اسلام چند است و خلاف علما اندران و درین باب و فصل است

فصل اول در تعداد واجبات اسلام و ذکر نماز عیدین و اجماعی بلیتی العیدین

بدانکه واجبات اسلام در یک روایت هفت است چنانکه در شرح هدایه سید جلال کرانی رحمه الله آورده است نقل از امام محبوبی رحمه الله که واجبات اسلام هفت است صدقه فطر و قربانی و نماز و ترو و خدمت پدر و مادر و خدمت زن مر شوهر را و نفقه و دوی الارحام و کسانی که در موت وی باشند شتر و غایمه بقول دیگر عمره سنت است و بدان قول که واجب است بر کسی واجب است که حج بروی فریضه باشد و اصح آنست که واجب است و کسی که واجبات اسلام لایق هفت میدارد نماز عیدین راست میدارد چون واجب دارند آنرا صحیح آنست که واجب است واجبات هشت شود اما بکبیر تشریع تابع نماز است و اگر واجب است تقبی دارند آنرا واجبات نه شود و معرفه الله که واجب اول است آن از مقدمات ایمان است و معنی ایمان است و اصل همه عبادتهاست و آن در ذکر ایمان مذکور شده است و قسم اول که از قبیل اعتقادات است این بود عدد و تعریف واجبات اسلام و خلاف علما دران والله اعلم در جامع الصغیر حسامی می آرد عیدان اجتماع فیوم واحد فالاول سنة والثانی فریضه ولایلتزم واحد منهما یعنی چون عید و جمعه در یک روز جمع شود نماز عید سنت باشد و نماز جمعه فرض و هیچ یک را ترک نکنند و درین ابطال قول عوام است که میگویند و خطبه در یک روز خواندن بفال نیکو نیست پس نظر بدین روایت نماز عیدین سنت باشد اما کیفیت ادای وی آنست که در نافع و هدایه و عامه کتب فقهی میگوید از اصحاب ما رحمه الله که بگذارد امام دو رکعت نماز با مردمان و بعد از تکبیر اقتحاح و ثنا سه تکبیر بگوید بعد از آن فاتحه و سوره خواند و تکبیر رکوع بگوید و در رکعت دوم اول قنوت خواند بعد از آن سه تکبیر بگوید آنگاه تکبیر رکوع بگوید و این قول ابن مسعود رضی الله عنه و اختیار علمای مابین است و قول امام شافعی رح غیر این است در فتاوی حجت آورده است که بر سلطان واجب است که یکی را بفرماید تا در شهر نماز عید گذارد و از برای ضعیفان و در خوران و کسانی که بنازگاه نتواند رفت و لیکن نماز عید را یکبار که بگذارد مذکور کردن و او باشد در منافعه گوید

پراکنده باید داشت اما بکلیه تشریق واجب است و ابتدا بکلیه تشریق از باید ادعواست و ختم آن بر نماز دیگر و زعمی که مجموع هشت نماز باشد و این قول امام عظمیست رحمه الله اما بقول ابو یوسف و محمد رحمه الله ختم بکلیه تشریق بر نماز دیگر از ایام تشریق است که بست و سه وقت نماز باشد و دلیل ایشان آنست حق تعالی فرمود و اذکر الله ذکر الکثیر او ذکر کبیر ذکر است و این بیشتر است زیرا که این بست و سه بکلیه می شود الهی همه را توفیق یاکو کون و بخش از زانے دار

باب دوم در شرح واجبات سبعة اسلام و درین باب نزوه فصل است

فصل اول در بیان صدقه فطر

در هدایه و عامه کنت فقهی می آرد که صدقه فطر واجب است بر آزاد مسلمان که او را منفذ از نصاب زکوة باشد اگرچه غیر نامی باشد فاضل از مسکن می آید و نصاب و می اسپ سلاج وی و بردگان خدمت وی که از جهت خود ادانند و از جهت فرزندان خود و سال خود و از جهت مالیک صحت خود و آن نصف صاع است اگر گندم یا از رویا از سوی آن یعنی از بستن آن صاعی اند جو یا از خرما و در سوز و در روایت است در یک روایت نصف صاعی و در یک روایت صاعی و صحیح این است و بانی جوب بر قیاس جواست یعنی صاعی در وقایع و کمتر میگوید که وجوب صدقه فطر تعلق میگیرد و بطالع روز عید فطر تا اگر کسی پیش از آن بمیرد واجب نشود و صدقه فطر وی و اگر بعد از صبح متولد شود یا اسلام آورد نیز واجب نشود فطره وی و مستحب است که اول صدقه فطر ادا کند اگرگاه نمازگاه روز تا فقیر فارغ البال نماز عید تواند گذارد و در نافع می آرد این حدیث را که رسول علیه السلام فرمود که اغنوه من المسئلة فی مثل هذا الیوم یعنی در ویش را از طلب و خواستن بی نیاز گردانید و در مثل این روز و اگر صدقه فطر را مقدم دارد و بر روز عید فطر صحیح آنست که جائز باشد و محسوب بود از فطره وی و اگر تاخیر کند در ادا تا روز عید فطر بگذرد و واجب از دمه وی ساقط نشود و اخراج آن روی باشد و نزد امام شافعی حج و وجوب صدقه فطر تعلق میگیرد بوقت فرو شدن آفتاب از آخر ماه رمضان در سن ابوداؤد و صحیح ابن ماجه و کتاب حاکم ابو عبد الله نیشاپوری می آرد که ابن عباس رضی الله عنهما گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و فرض کرد صدقه فطر را از برای پایی روزة روزة دار از لغو رفت هر کس را و کند از پیش از نماز عید آن زکوة بی باشد مقبول و هر کس بعد از نماز عید و بدان صدقه بود از صدقات حاکم ابو عبد الله گفته است که این حدیث صحیح است بر شرط بخاری و در یاض الصائمین می آرد از خطابی که درین حدیث بیان آنست که صدقه فطر فرض واجب است همچون فرضیت زکوة و اجبه در اموال و بیان آنست که فرض کرده رسول علیه السلام همچون فرض کرده خداوند است از برای آنکه طاعت رسول صادر از طاعت خداوند است قوله تعالى من یطع الرسول فقد اطاع الله و بقرضیت زکوة فطر و وجب آن عامه اهل علم قایل اند چون صدقه فطر طهرت مصایم را از رفت و لغو پس هر روز و داری واجب بود و تو اگر باشد یا در ویش و فقی که صدقه فطر باید فاضل از قوت خود و چون وجوب وی از برای علت تظہیر است همه روزه داران محتاج اند بدان و چون شریک اند در علت شریک باشند در وجوب

وابو بکر بن المنذر میگوید که اجماع اهل علم است بر آنکه صدقه فطر فرض است چون ابن سیرین و ابو العالیه و ضحاک و عطاء و مالک و سفیان ثوری و شافعی و ابو الثور و احمد و سحنی و اصحاب رای و سحنی را هم میگوید او بنحو اجماع است از اهل علم و در سند امام احمد و سنن ابوداؤدی که در روایت عبد بن ابی صیخر از پدر خود از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود که زکوة فطر در حق توانگر شرکاء ترکیب است اما فقیر شمارد کند خداوند روی مشیر از آنکه عطا داده باشد آن فقیر یعنی بجهت صدقه فطر و ابی صیخر معین همله و مصغرت در ترغیب حافظ عبد العظیم منذری قدسی آورده روایت جریر از رسول علیه السلام که فرمود صوم رمضان معلق است میان آسمان و زمین بالا برده نشود مگر زکوة فطر و اسناد این حدیث حیدر است و این همه تأکید و مبالغه در ادای صدقه فطر همانا که از برای نفع فقراء مساکین است تا بدانکه نفع رسانیدن را این همه فائده است بدینست و خاطر نگه دار در رویش باش نه در بند اسایش خویش باش شیخ ابوسعید قدس سره میگوید اگر یک کس عمل پری و آدمی بیار و در مقابل آن نیفتد که نفع مسلمانی رساند پس ای برادر بران باش که نفع رسانی و اگر نتوانی ضرر باری مرسان که آن نیز تمام است الهی ما را توفیق نفع رسانیدن ارزانی فرما و از ضرر رساندن نگاهدار

فصل دوم در بیان قربانی

بدان که قربانی واجب است بقول علی یاربهم الله و دلیل بر وجوب دی این حدیث است قال النبی علیه السلام من وجد سعة ولم یضیع فلا یقرین مصداقاً یعنی هر کس را استطاعت قربان کردن بود و قربانی نکند پس گونزدیک مشو بنمازگاه ما میگوید تا یکد با و عیچین نتواند بود و مگر ترک واجب پس قربانی واجب بود و این حدیث در هدایه و شرح وقایع مسطور است و در کتب حدیث نیز از امام شافعی رح قربانی سنت است اما قربانی که واجب است بر آزاد مسلمان مقتیم واجب است که مالک بود نصاب را که بران صدقه فطر باشد که در روز عید اصحی از جهت خود قربانی کند و واجب نیست در تنوی که از جهت طفل خود و مالیک خود قربانی کند خلافت مروایت خزانه الفقهاء و قدوری را و آن گو سفند نیست از یک تن و در از و نبال یا ششتری از هفت تن و بر فقیر و مسافر قربانی نیست و این روایت در هدایه و عماره کتب فقهی مذکور است اما بقول امام شافعی رح قربانی سنت است نه واجب در واقعات میگوید اگر در شهر کمتر از هفت تن شریک شوند جایز باشد و صحیح این سنت اما قربانی از سه جنس را بود از گو سفند و گاو و شتر و بز را حکم گو سفند است و گاو و میش همچو گاو است که و الجوامیس و البقر سواء اما از جنس دیگر و انباشد چون اسب و حمار و حشی و مرغ و غیر آن در کتاب الاصناف آورده است که اگر هفت تن و در گاو یا ششتری شریک شدند و فیت هر یک قربانی و دیگر بود ادا و قربانی دویم مذربیم عقیقه چهارم قربانی از برای مرده پنج جزای صید ششم بدی هفتم قطع از هفت جایز باشد نزد علمای ما چه هم اند اما اگر نیت کی گوشت بود یا و را هیچ نیست بود از هیچ یک درست نبود در هدایه میگوید از برای قربانی گو سفند یک ساله باید و گاو و وساله و شتر پنج ساله و ازین کمتر قربانی را نشاید الا آنکه اگر گو سفند میشینه باشد که اکثر سال بروی گذشته باشد و فربه و بالیده بود چنانکه اگر او را در میان گو سفند یک ساله رانند میشینه از دو و در فرق نتواند کرد قربان کردن وی جایز باشد بنا برین حدیث

ابوهریره رضی الله عنه که روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود نعم الاضحية الخرج من الضأن اذا كان غظما عظيما و این حدیث در هدایه و نافع است اما امام زعفرانی نج میگوید جنع گو سفند هفت ماه است اما از شتر و دراز و بنال ماده اولی تراست از برای قربانی و از گو سفند تراولی تراست اما از یک ساله کمتر قربانی را نشاید و وقت قربان کردن از صبح روز عیدست تا سه روز افضل روز اول است اما اهل شهر باراد و بناتند که پیش از نماز عید قربان کنند که رسول علیه السلام فرمود من صبحی قبل الصلوة فلیعد ذبیحته اما اهل شهر اگر خواهند پیش از نماز قربانی کنند آن دجی را از شهر بیرون بردارند اگر قربان کنند روا باشد و این روایت در کافی است اما اهل دیها را بعد از صبح روز عید قربان کردن جایز باشد زیرا که در دیها عید و جمعه نیست اما عیوب چون کوفه یک شتم و لنگ که راه نتواند رفت و لاخره که فخر در سخنان نموده باشد و دیها را گوش بریده و دنب بریده و شلن قربانی را نشاید اما اگر بیشتر بجای بود کمتر بریده بود روا باشد و اگر قربانی خاصی یک شاخ بود یا بی شاخ یا شاخ شکسته بود یا دیوانه بود یا بز بود از برای آنکه خون و گوشت و سایر مقاصد وی تمام است و مقصود تقرب نمی گیرد بلکه او را قربان نباشد یا کسور القرن بود یا خاصی یا ثولا بود و این روایت در هدایه و نافع است و اگر دوس دو گو سفند خریدند به نیت قربان و هر یک گو سفند صاحب خود را قربان کرد بغلط قربانی هر دو جایز بود و بر هیچ یک ضمان نبود و قربان کردن فاضلتر آن بود که کار بدست خود گیرد و بگوید و بخشش و مردانگی آن قربانی بجای آرد اگر آن علم داشته باشد و الا آنجا حاضر شود و دیگر را بفروشد تا فایز کند همچنین در قربان حقیقی که نماز است که الصلوة قربان کل لقی باید که بهر ارشادی و نشاط تیغ مجاهده بر سر نفس بد فرمای زند و عذر میخاهد که دستم بجان نرسد و الا تقصیر کردم پس توانگر در روز عید گو سفند قربان کند و مستحب است که گوشت قربانی خود بخورد و توانگران و دور و ایشان بخوراند و ذخیره کنند و الا از سه حصه یکی را بدهد و ازین کمتر نکند و پوست قربانی بصندوق دهد یا کارفرمائی سازد که در خانه بکار آید چون نطع و غوبال و مانند آن مسئله مسلمانی گو سفند خریدن نیت قربانی و آن گو سفند غاب شد بجای آن گو سفند دیگر خرید که قربان کند گو سفند اول را باز یافت اگر آن هرقه تو انگرست از هر دو یکی را قربان کند و هر دو را قربان کردن حاجت نبود زیرا که بشرع بروی یک قربان پیش نیست و اگر در ویش بود هر دو را قربان کند زیرا که بروی شرع قربان نبود و هر دو را نیت خود بر خود واجب گردانید الهی همه را توفیق نیت بیکو ذریات کرامت قربان

فصل سیوم در ثواب و فضیلت قربان کردن

در ترغیب حمیدی و بسیاری از کتب حدیث به تنوع الروایات چون روایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ابو سعید و عمران بن حصین رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود من خاتون زمان نور دیده رسالت فاطمه را رضی الله عنها که ای فاطمه بر خیز و بنزد یک قربانی خویش رو و در زمان ذبح این دعا بخوان ان صلواتی و نسک و حیای و حماتی لله رب العالمین لا شریک له و بدین کلام صرت و انا اول المسلمین بدستیکه باول قطره خون که از وی بچسبند هر گناه که در همه عمر خود کرده باشی آمرزیده شود و بدستیکه فدای قیامت بیارند خون و گوشت آن قربانی را و در پرتو نیکویی تو نهند هفتاد برابر آنکه بوده است ابو سعید میگوید گفتم یا رسول الله این کرامت خاصه مرآل محمد راست و اهل این

تشریف ایشانند یا مرا ایشان و همه مسلمانان راست رسول علیه السلام فرموده مال محمد راست خاصه و در مسلمانان راست عامه یعنی سبب خاص است و معنی عام و در حدیث دیگری آید برایت زید بن ارقم که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند که یا رسول الله این قربانیها چیست فرمود که ملت پدر شماست ابراهیم علیه السلام گفتند چیست ما در آن فرموده هر موکے که بران قربانی نزدیک حسنه در دیوان وی نویسد گفتند ششم را چه حکم است فرمود که بهر شمی یک حسنه نویسد و ز نرغیب حمیده و بسیاری از کتب فقهی آید این حدیث بر روایت مادر کو منان عایشه صدیقہ رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ عملی نکند فرزندانم در روز عید قربان دوست داشته تر نزد یک خداوند از بخشن خون قربانی سعید بن عبدالعزیز روایت میکنند از کحول رحمه الله که گفت بغرورش پیر این خود را بخربان قربانی را در زادالمقون می آرد که در خبر است که خانه که در وی قربانی نکنند با وجود اسطاعت آن خانه بخداوند تعالی بنالد و عای بد کند و در حق صاحب آن خانه و گوید لخالک الله من الخیر کما اخیلتنی من القربان و آن خانه در آن سال هفت تیر بلا شود و هر خانه که در وی قربانی نکند شادایها کند و عای خیر کند و آسایشها و خوشیها در آن خانه پیدا گردد و در رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عظمه و اضحایا که فائدها علی الصراط مصطایا که وفی روایتی سمنوا و اضحایا که یعنی بزرگ گردانید قربانی های خود را یا فیه گردانید قربانیها بدستیکه بر صراط آن بار گیرهای شما خواهد بود و در خبر است که بهر نعمه گوشت قربانی که بنده بخورد مرغی بود او را در بهشت مانند شتر بخفتی حکایت امام الامام محمد بن اسحق بن خرمیه رحمه الله میگوید برادر من احمد بن اسحق مراد بود و پرسیدگار و از مال دنیا چیزی نداشت و با تنگدستی تکلف نکردی و هر سال قربانی بجای آوردی و بهر سبب که بروی آمدی این عبادت البته ترک نکردی این برادر من از دنیا سفر کرد و بچنان دیدم که قیامت آمده است و خلق عالم در عرصات حاضر اند نگاه برادر خود را دیدم که بر اسب تازی سوار گشته کمر مثل آن ندیده بودم و بسیار دیگر از آن مرکبان در پیش وی میرفتند گفتتم ای برادر حق تعالی با تو چه کرد و گفت مرا بسیار می گفت سبب چه بود گفت روزی در مسجد جامع نماز میکردم و در حیب من یکدرم بود و گنجه پیری بیاید و در پیش سنون بایستاد و گفت خداوند بران مسلمان رحمت کند که بکند رحم بر من رحمت کند که قرض دارم و تقاضای درشت میکنند من از را بتعجیل تمام کردم و در دم بدو دادم چون مراد گور نهادند و باز گشتند ندای شنیدم گاهی احمد بن اسحق رحم کردی بر زیروستی ما نیز بر تو رحمت کردیم هر چه کرده بودی از تو عفو کردیم و ترا شایسته بهشت و دیدار خود گردانیدیم گفتتم ای برادر این مرکبان در پیش تو چیست گفت این قربانیهای من است که کرده بودم و این که سوارم اول قربانی من است گفتتم اکنون کجا میروی گفت به بهشت میرودم این بگفت و از نظر من غائب شد تا بدانی که کس برین درگاه زیان نکرده است حکایت طائوس یابی رحمه الله میگوید سالی با قافله جازرج میرفتم کودکی با ما همراه شد بی زاد و راه حله میرفت گفتتم ای کودک نرا از او کو گفت ان خیر الزاد التقوی گفتتم آخر با تو طعام کو گفت بخانه کریان رفتن و با خود طعام بردن لایق نباشد چون احرام بستیم همه لیبیک میگفتند و آن کودک هیچ نمیگفت گفتتم ای کودک چرا لیبیک می گویی گفت از برای آنکه جواب لالیبیک نشنوم که بر طائوس اقتاد وقتی که این کودک از روی ترس را مار داد و نپزد و چکنیم اهل قافله این سخن شنیدند غریب آوردند طائوس میگوید چون بکوه مناجا حاضر شدیم هر کس قربانی میکرد و کودک را بدیم می گفت با رضایا هر کس قربانی نمیکند در راه رضای تو مرا هیچ نیست که قربان کنم جز من خود

شعر براسید وصل نوین جان خود قربان کنم
جان چه باشد نزد تو تا من حدیث جان کنم
صد چنین جان در ره عشقت فدای نام تو
من که باشم تا سیمان ترا همان کنم
ترک جان گفتیم حدیث از صلت جانان کنم
مور عورم در جهانم نیست یکپایه تلخ
کودک کلمه شهادت بگفت و انگشت در حلق خود را بید فقنا بگفت دی راست آمد و کوک جان بحق تسلیم کرد مادر کوک
از آن حال خبر یافت خاک بر سر کردن گرفت آوازی شنید که ای ضعیفه فرزند تو در راه رضای ما جان خدا کرد قبول کردیم اگر تو نیز
بیای قبول کنیم کیست در راه او که از جان برخیزد که قبولش نکند تو بارے از عصیان برخیز تا آتش نسوزی ربا ساع
در دے که ز بهر اوست در مان نبود
راهی که بکوسے اوست پایان نبود
فتوی دادست عشق کا ندر ره دوست
قربانی عاشقان کجس زبان نبود
حکایت در زاد المقومین می آرد که یکی از بزرگان سلف عادت داشتی که بهائے
گوسفندی صدقه دادی بدو ایشان گفتی چون قربانی بر من واجب نیست حیوانی را چه بجان کنم بخواب دید که قیامت
قائم آمده است و مردمان بر بار گیر با سوار می شوند و ملائکه ایشان را به پشت می برند و او پیاده مانده از اخل سوال کرد
گفتند این مرکبها قربانیهاست که در دنیا کرده اند گفت من نیز بهائی قربانی صدقه داده ام گفتند تو ندانی که بهای دادن با
قربانی کردن برابر نبوده قربانی می باید کرد آن بزرگ تازنه بود و دیگر قربانی نمیکرد پس چون قربان را این همه فایده هست باید که
این عبادت را دوست باز نداری خلیل خدا صلوات الرحمن علیه در راه رضای حق از سر فرزند برخواست تو باری از سر
گوسفند برخیز الهی همه را توفیق این خیر و سایر خیرات ارزانے دار

فصل پنجم در عشر ذی الحجه و فضیلت عبادت درو

بدانکه قاضی ترین بهایم نزد الله تعالی اعشر ذی الحجه است و در هیچ وقت اعمال صالحه را این نظر قبول نباشد که درین ایام
و از بزرگی این دهره است که حق تعالی در کلام مجید خود قسم یاد کرد و قوله تعالی والفجر و لیل عشره لآیه و تفسیر و سبطی آرد که
والفجر سوگند است بصبح روز اول از عشر ذی الحجه در یک قول در کشف و کواشی و مدارک می آرد که و لیل عشره سوگند است
بدهر شب دهره حاجیان یا بدهر شب اول از ماه محرم یا بدهر شب آخر از ماه رمضان و الشفع سوگند بچفتنهای دهره حاجیان
یعنی بدویم و چهارم و ششم و هشتم و دهم دهره حاجیان و الو تر سوگند بطاقهای دهره حاجیان یعنی یکم و یکم و پنجم و هفتم و نهم و
واللیل اذ ایسی ای سیری فیه سوگند شب هز و لکه که بر و نذر وی و کواشتم دلیل است بر شرف و فضیلت این دهره کواشی
و مدارک میگوید در قول دیگر که والفجر قسم ششم است بصبح یا بصلوة صبح و لیل عشره سوگند بدهر شب عشر ذی الحجه و لیل لفظ مکرر
یا در و از برای زیادت و فضیلت آن و الشفع و الو تر سوگند بشفع و و ترکل اشیا یا بشفع و و تازین لیلی که امر یا سوگند
بشفع و و تر نماز یا سوگند بر و ز عید و روزه یا سوگند بخلق و بخلق و بعد از آنکه قسم بیای مخصوصه یا در و باز قسم بشفع
یا در و بسبیل عموم که و اللیل و بعضی گفته اند و اللیل یعنی سوگند بشفع قدر که بگذر و یعنی سوگند بگذشتن شب و یای سیرے را

حذف می کنند و در هیچ اکتفا از وی بکسر و این در حال وصل است اما در حال وقف که و یا بهر دو را حذف می کنند در مدارگی آورد
 که یکی از آنست سوال کرد از سقوط یا گفت لایق نیگویم مگر آنکه هر یک سال خدمت کنی آن مردیک سال او را خدمت کرد آنگاه سوال
 کرد گفت اللیل لایسی و انما لایسی فی بعضی شب سینی کند اما سبب بکشد در وی چون عدول کرد از معنی وی عدول کرد
 از لفظ وی نیز از برای موافقت را میان هر دو در تفسیر و سبب میگوید و الفجر سوگند است بصبح هر روزی و بعضی گفته اند سوگند
 است بصبح روز اول از ماه محرم که سال از وی کشاده می شود در تفسیر حقایق می آرند از ابن عطاء که گفت و الفجر سوگند بمصطفی^ص
 صلی الله علیه و سلم که نورایان بوی کشاده شد و ظلمت کفر از سبب وی پوشیده گشت و لیال عشو سوگند به شب آخر
 از جمله موسی علیه السلام که تمام کرد و نید بان میعاد و میقات ویرا چنانکه فرمود و قوله تعالی و انما لها بعشر و النشف سوگند
 بفرايض و الوتر سوگند بسنن یا سوگند بخلق و خداوند یا سوگند با خال و نیات که آن اخلاص است عکرمه گوید و الفجر سوگند
 است بانفجار آب از سنگ موسی علیه السلام قول دیگر آنست که و الفجر سوگند است بانفجار آب از چشمهای بهشت خفاک
 میگوید و الفجر سوگند بکشاده شدن آب از چشمهای عاصیان در تفسیر حقایق می آرند که و الفجر سوگند بانفجار معرفت از
 سینهای عارفان چنانکه نقل است که چون دل عاشق از نفق عشق بسوزد و ابر شوق وصال و جنبش آید و برقی جمال
 از وی بدرخشد هفت آسمان از او پر نور شود و آنکه ملکوت گویند بار خدا یا این چه نور است که از زمین برخاسته که هفت آسمان را
 بلوایع جمال خود بیاورسته فرمان رسد که دریا می عشق عاشقی است که در سر او باضرب آمده است این موج عرفان
 جمال ماست که از او پدید آمده و بعالم علوی رسید گویند بار خدا یا سوخته بنده است در آتش شوق تو فرمان رسد که کلال
 و قدر من که من بوی شتاق ترم از آنکه او بمن که و انا شوق الی لقاء هم در بعضی از تفاسیری آورده و الفجر سوگند بحدی صلی الله
 علیه و سلم و لیال عشو سوگند به یا مصطفی که عشره مبشره اند چنانکه گفته اند رباعی آنها که بشارت بهشت آمدشان به بوی کبر
 و عمر بود علی و عثمان پس سعد و سعید و بینیر و طلحه و آنگاه ابو عبیده و عبدالرحمن و النشف سوگند بچار یا مصطفی و الوتر
 سوگند بابو بکر و اللیل اذ ایسو سوگند بحجرت شب غار هل فی ذلک قسم لذی حجر میبسی هر جس خداوند عقل و خرد باشد
 بدانکه آنچه خداوند قسم باو یاد کرده ازین اشیا در وی عجایب و دلایل است بر صانع خداوند عزوجل و بر قدرت وی و توحید و
 پس ستر است که قسم باو یاد کنند از برای دلالت وی بر خالق وی و جواب قسم خداوند است و هو لیعد بن یعنی هر آنکس که
 سوگند باین اشیا که یاد کردیم که عذاب کرده نشوند کفار قوم تو ای محمد همچنانکه عذاب کرده شدند عادیان و شودیان فرعونیا
 بدلیل قوله الله ترکیف فعل ربك بعد در تفسیر و سبب میگوید جواب قسم اینجا است که ان ربك لبالمصاد یعنی سوگند
 باین اشیا که فرشتگان پروردگار تو بر او انداخته و ان ربك لبالمصاد عبارات از ان معنی باشد که مثلاً همچنانکه کسی بر او گذرد
 کسی در کین وی باشد آن کس نتواند که از وی بر بد همچنین بیکس نیست الا آنکه بازگشت وی و سرکار وی با خداوند است
 زیرا که او عالم است با آنچه از بندگان در وجودی آید و حافظ و قریب ایشان است جزا و پند بندگان را بر اعمال ایشان ان
 خیر لغیر و ان شر افش و این روایت در مدارک است پس عزیز من از بزرگی این دهمه است که چندین قسم باو یاد میکنند
 باید که ایام را غنیمت شماری و اوقات را صانع نگذاری چون بازگشت بخداوند است که ان ربك لبالمصاد در هیچ بخارے

وسنن ابوداؤد و صحیح ترمذی و کبیر طبرانی می آرند و در صحیح ابن ماجه و بسیار از کتب محدثان معتدلی آید بروایت شاه مفسرین عهد الله
بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود عمل صالح در پنج ایامی دوست داشته تر است از یک خداوند و فاضل تر
ازین ایام نیست یعنی عشر ذی الحجه یا ران گفتند و نه چهار و بسبیل خداوند فرمود و نه چهار و بسبیل خداوند گمردی که بیرون رود
بسبیل خداوند بال و جان خود پس پنج یک باز نکرد و یعنی جان و مال هر دو در سبیل خداوند باز و ذکر کتاب حافظ عبد العظیم
منذری قدسی رحمه الله می آرند بروایت شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود پنج
ایام فاضل تر و عمل در وی دوست داشته تر از خداوند تعالی از عشر ذی الحجه نیست پس بسیار گردانید در آن تبیین و تفسیر
و ذکر خداوند و بدستیک روز هر روزی ازین دهم برابرست باز و ده یک ساله و عمل در وی مضاعف می شود از یک تا
بہفت صد و صحیح ترمذی و ابن ماجه و ابوبکر بیہقی آمده است بروایت ابو ہریرہ رضی الله عنہ از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود
کہ روزہ ہر روز سے ازین ایام برابرست باز و ده یک ساله و قیام ہر شب ازین دہ برابرست با قیام شب قدر در کتاب
ابو القاسم اصفہانی و کتاب ابوبکر بیہقی می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنہما از رسول صلی الله علیه و سلم کہ فرمود ہر روز
ازین ایام در فضیلت برابرست با ہزار روز و روز عرفہ برابرست با دہ ہزار روز و حدیث دیگری آید کہ روزہ ہر روزی از روزہ ہا
عشر ذی الحجه از روی ثواب برابرست با آنکہ صد حج کردہ از مال حلال خود آزاد کند و یا آنکہ صد اسب بغازیان دہد تا در سبیل
خداوند جہاد کنند و یا آنکہ صد شتر بخانہ کعبہ فرستد تا قربان کنند و چون روز ترویج یعنی روز ششم روزہ دار و ہجیمان باشند کہ ہزار
برده آزاد کردہ و ہزار اسب بغازیان دادہ و ہزار شتر بخانہ کعبہ فرستادہ و چون روز عرفہ روزہ دار و از روی ثواب ہجیمان
باشند کہ دو ہزار بردہ آزاد کردہ و دو ہزار اسب بغازیان دادہ و ہزار شتر بخانہ کعبہ فرستادہ تا قربان کنند
و در حدیث دیگر آمده است کہ ہر کہ روز عرفہ روزہ دار و از روی ثواب چنان باشد کہ شصت سال پیوستہ روزہ داشتہ بود
و در روزۃ العلم می آرند کہ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ہر کس روز عرفہ روزہ دار و بعد از آن کسانی کہ این روز را روزہ دارند و
بعد از آن کسانی کہ این روز را روزہ نمیدارند از عہد آدم تا فسخ صور و بار بار بر کل عدا بینا حسنات در دیوان عمل و سے
نویسند در صحیح مسلم می آید بروایت ابوقتاہ کہ از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند از روزہ روز عرفہ فرمود کہ کفارت شود و
سال گناہ را یک سالہ گذشتہ و یک سالہ آئندہ و در صحیح نسائی و سنن ابوداؤد و صحیح ابن ماجه می آید کہ رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود کہ امید میدارم کہ روزہ روز عرفہ کفارت شود دو سالہ گناہ را یک سالہ گذشتہ و یک سالہ آئندہ را در کتاب بیہقی
می آرند کہ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود روزہ روز عرفہ برابرست باز و دہ ہزار روز این احکام روزہ بود اما فاضل ترین و اکابر روزہ
دہمہ ذکر است اول کلہ سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و دوم لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير سیم تکیہ یعنی گفتن الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
و لله الحمد در کتاب امام محمد بن اسماعیل بخاری ج می آرند کہ ابو ہریرہ و ابن عمر رضی الله عنہما بیرون می آمدند باز را ہزار
ایام عشر ذی الحجه و تکیہ میگفتند تا او از بلند و مردمان تکیہ میگفتند تکیہ ایشان و این روایت در کتاب جواہر الاوقات نیز مذکور است
در ترغیب حمید می آید کہ عبید بن عیفر بنی روایت میکند از پدر خویش کہ گفت بما چنان رسیدہ است کہ خداوند تبارک و تعالی

این ظلم قتال است و آن چهار ماه خاص بود بحرامی در آن و اکنون منسوخ است باین آیت که فرمود اقاتلوا هم حیث ثقتهم و هم و این قول قتاده است در تفسیر جوزجانی می آرد که فرات قول دوم را راجع داشته از برای آنکه عرب ضعیف و ضعیفین را در عدو قلیل استعمال میکنند از سه تا به و چون از ده در گذرد گویند هده پس اگر فیهن حمل بر جمیع سنه کنند صحیح است از برای آنکه ظلم منهی است در جمیع سنه و اگر حمل بر چهار ماه کنند هم صحیح است از برای آنکه ظلم در شهر حرام قبیح تر است و محمل آن نیز هست که فلا اظلموا فیهن ای امره بآن زیاد و النقصان و التخییر و التحویل مراد باشد چنانکه در تفسیر امام زاهد و تفسیر جوزجانی و عامه تفاسیری آرد که سبب نزول این آیت آن بود که عرب در جاهلیت ما بهار تقدیم و تاخیر کرده بودند و چون از آن ماه آن بیرون برده و آن چنان بود که عرب را در جاهلیت حربی پیش آمدی در ماه محرم ایشان حرب بکردندی آنگاه ماه صفر را محرم شمرند و همچنین در ماه ذوالحجه چون حربی پیش آمدی آن حرب بکردندی و چون راتا حیر کردند تا دیگر ماه همچنین روزگار چراست و شوش کرده بودند از تقدیم باز و هر سال بده روز ماقاری پیش می آمد تا بوقت مصطفی صلی الله علیه و سلم سال حجه الوداع ایام موسوم حج با وقت آن آمده بود رسول علیه السلام آن سال حج بوقت خویش بکرد و بفرمود الا ان الزمان قد استدار ککھینته یوم خلق الله السموات و الارض آنگاه گفت منہما اربعۃ حرم در تفسیر جوزجانی می آرد که از اثنا عشر شهر سال قمری مراست برای اقامت مرادات زیرا که بنا بر عبادات شرعی از صوم و زکوة حج و اعیاد و بشهرات اثنا عشر مغیر است بدوران قمر و طلع و مغرب او نه بشهرت و شری از برای آنکه آن زیادت میشود و دیگرگون میشود و عبادات شرعی خلق بآن نمیگیرند زیرا که ماهی روز میباشند و بست و نه روز میباشد چنانکه رسول علیه السلام از آن خبر داده و ایام سال قمری میصد و پنجاه و چهار روز میباشد و شصت و شش روزی بخلاف عدد ایام سال شمسی که سی صد و شصت و پنج روز است و در پنج روز و ماههای آن سی می باشد الا آنکه زیادت میکنند در آخر آن ماه پنج روز و آنرا ایام مسخره نام میکنند اما لا لحد دایام السنه و شهر و جمیع شهرست و او را شهر نام نهادند از برای شهرت وی بطلوع هلال الحاصی به بدر الی سراده عند الله ای فی حکمہ الذی وضع علیہ دینہ و شریعینہ فی کتاب الله بعضی گفته مراد پنج محفوظ است و بعضی گفته اند کتابهای خداوند است که بانیها فرستاده است از برای آنکه شرایع اعم با ضعیف منی بر سال قمری بوده است تغییر کردند آن را بعد از انبیای خود با هوای خود چنانکه صوم و نصاری سی روز بوده ماه قمری داشتن بر ایشان دشواری آمد تا بستان آنرا بموسم بهار گذاشتند و صوم کردند با آن بست روز دیگر و میشدند از کتاب الله قرآن مراد باشد فانه وضع احکام القرآن علی ذلک پس از آن چهار ماه حرام یک ماه رجب است که رسول علیه السلام رجب مضر خوانده از برای آنکه معظم قلیل عرب ربیع و مضرست ربیع ماه رمضان را تعظیم کرده اند و مضر ماه رجب را بزرگ میداشتند ذلک الدین القیم کلّی میگوید اء الحساب المستقیم پس بنده تو من باید که بعد و جهد نماید در صوم و سایر عبادات در ماه رجب که او را شهر حرام است و حسنات و سیئات در وی مضاعف میشود و صوم در وی مرضی و پسندیده است و از روزه داشتن در وی منع نیست بلکه ثواب در وی مضاعف میگردد الا آنکه در کتب محدثان معتد در تخصیص صوم پنج حدیثی نیامده است اگر در صوم رجب حدیث وارد بودی بایستی که در کتاب ترغیب و ترهیب حافظ عبد الحظیم مندی که آن کتاب بحر محیط است و انواع احادیث در آن کتاب جمع کرده و با تخری خود یک حدیث در فضیلت ماه رجب در آن کتاب نیامده است

و این معنی موافق است مر آن معنی را که ابن جوزی در کتاب خود در موضوعات ذکر کرده و گفته لایصح فی صیام وجب بخصو
 شی من رسول الله صلی الله علیه و سلم و گفته که آن حدیث که روایت میکنند که الرجل شهر الله وشعبان
 شهره و رمضان شهر امتی با خواتمی که مر او راست موضع اند و الله اعلم پس باید که آن احادیث را روایت نکنند مگر با بیان
 وضع آن و احتیاط کنند در اسناد بسوی رسول علیه السلام که آنها اقرار است بر رسول صلی الله علیه و سلم در صحیحین می آید روایت
 مغیره بن شعبه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود دروغ گفتن بر من همچون دروغ گفتن بر شما نیست هر کس دروغ گوید بر من
 پس گوید هر جای باش خود از آتش و دوزخ و در مطلق صوم احادیث وارد بسیار است هر کس روایت میکند که آنها را روایت کن
 یا خود آن حدیث را که امام بخاری رح و غیر وی از آن حدیث روایت کرده اند که عام است در جمیع نوافل در همه اوقات الاوقاتی
 که استثنا کرده اند و این حدیث کافی است در حق جمیع اوقات بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 از حضرت حق تعالی که فرمود من عادی لی و لیا فقد اذنته بالحرب و ما تقرب لی عبدی بشئ احب الی مما
 افترضت علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و
 بصره الذی یرى به و یده الذی یمس بها و دجله الذی یمشی بها و لئن سألنی لا عطیته و لئن استعاذنی
 لا عبیدنه و معنی حدیث آنست که ابو هریره رضی الله عنه روایت میکنند از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت حضرت الله تعالی
 فرمود هر کس دشمن دارد دوستی از دوستان مرا سبب دوستی من بدستی و راستی که اعلام کردم و خردم و اومد و مرا که او محارب است
 با من که خداوند حرب میکند و تقرب بخود بسوی من بنده من هیچ چیزی که دوستر باشد بمن از آن چیزی که فرض کردم بروی
 و همیشه باشد بنده من که تقرب بخود بخیرت من بنافلهای یعنی عبادات نافله بیرون از فرضیهها تا او را بدستی گیرم پس چون او را
 بدستی گیرم گوش وی من باشم که شنود بوی چشم وی من باشم که می بیند بوی دوست وی من باشم که قوت می ناید و میگیرد بوی
 و پای وی من باشم که میرود بوی و اگر سوال کند و بخواد از من هر آئینه عطا دهم او را و اگر پناه جوید بمن هر آئینه پناه دهم او را در شرح
 لمعات مشارق می آرد می گوید که گفت سمعه الی آخره که معنی حدیث آنست و الله اعلم که چون محبت کسی قوی و غالب گردد
 بر محبت وی در مثل گویند محبوب وی گوش و چشم و دست و پای وی گشته و بوی او شده پس چون عبادات نافله بنده بسیار شود
 و آن چنانکه حد و دست داشتن باشد شنوایی و بینایی و گیرایی و روانی و می بخند و ندانند این است آنچه فرمود و گفت سمعه لکن
 یسمع به الی آخره یا خود معنی آن باشد که باشم من که خداوند از برای بر آوردن حاجتهای وی اسرع از گوش وی از شنودن
 و از چشم وی از دیدن و از دست وی در گرفتن و از پای وی در رفتن و الله اعلم پس در باب صوم نافله و وظایف عبادات
 در راه حجب و غیره همین یک حدیث صحیح کافی است و بسنده است چه حاجت که بر رسول خدا اقرار کنند و احادیث موضوع روایت
 کنند چنین نکنند مگر با بیان عالم نای و حال آنکه در صحیحین می آید بر روایت امیر المؤمنین علی کرم وجهه از رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم که فرمود لا تکن بوا علی فانه من یکذب علی یسلج النار یعنی دروغ گوید بر من که شتان آن است
 که هر کس دروغ گوید بر من در آید در آتش و دوزخ الی ما سکیان را از در آمدن در آتش و دوزخ نگاهدار و بهشت

دوست بهر لحظه در تو نظر میکند

چون تو ازو غافل از تو گذر میکند

فصل نهم در ذکر شب نیمه شعبان

یعنی شب برت و وظائف عبادات و غیره برکات که درین شب می باشد و فضیلت صوم شعبان قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم و الكتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة الایه در تلخیص گواشی می آید که حق تعالی قسم یاد کرد بحسم و کتاب مبین که فرستادیم قرآن را در شب بابرکت و آن شب قدرست که بفرستاد در آن قرآن را از لوح محفوظ از آسمان مفتوح بسوی آسمان دنیا پس فرو آورد آن را بر جبرئیل و ثبت سال یا در ثبت و سه سال بعضی گفته اند این لیلة مبارکة شب نیمه شعبان است و لیلة مبارکة نام نهاده شد این شب از برای کثرت خیر آن و برکت در آن بر عالمیان و لیلة البراءة و الصلک نام نهاده شد از برای آنکه حق تعالی درین شب بفرماید برات آزادی نویند از برای بندگان مؤمن وی در حدیث است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی همه مسلمانان را درین شب الا که کافران یا سحر یا بدمن یا کافر یا عاقل و در الدین را یا مصر بر نار یا یعنی این پنج طائفه را یا فرمود انا کنّا منذین بدرستیکه ما که خداوندیم بیکم کننده ایم کافر از ابعاد فیها یفرق کل امرحیکم در شب قدر یا شب براتة جدا کرده میشود و نوشته می شود از لوح محفوظ هر امری که حکم کرده شد بوقوع او از خیر و شر و اهل و رزق و هر چه واقع شد فی است و بود فی از سال تا بسال امر من عندنا تا زجای میگوید یا عمر انصب ست بر یفرق یعنی بمنزله یفرق فرقتا و از برای آنکه امر یعنی فرق است انا انما یبیدان ذلك نسخة من لوح المحفوظ سعید حیر روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت بدرستیکه مرد را بنی که در بازار میرود و وصا لایکه نام او در دفتر مردگان است انا کنّا مرسلین بدرستیکه فرستنده ایم ما که خداوندیم رسولان را یعنی فرستادیم محمد و انبیاء که پیش از وی بودند درجه من ربك قال ابن عباس انه رافقه منی بخلق و نعمة علیهم مهربانی و نعمت است از من بر خلق که فرستادیم ایشان انبیاء را و نضبه علی انه مفعول له علی تقدیر الرحمة زجای میگوید انا انزلناه فی لیلة مبارکة للرحمة انه هو السميع العلیم بدرستیکه شان این است که خداوند شنواست بدعا آن کس که او را بخواند انا است بخلق خود رب السموات و الارض و بالحفظ علی البذل من ربك فی قوله تعالی رحمة من ربك من الخلق و الهوی ان کنتم موقنین ان ربکم یقین دارندگان با آنکه خداوند یکی است و جز او خدا نیست و این روایت در تفسیر کبیر میگوید یا بو مسلم گفت معنی آنست که اگر شما بطلبید یقین را و میخواهید آنرا پس ثابست این که امر مجتهدین است که گفتیم و بیان کردیم او را حاصل آنست که اهل تفسیر اختلاف کرده اند در لیلة مبارکة بعضی گفته اند شب قدرست و بعضی گفته اند شب نیمه شعبان است و این اختلاف مذکورست در کشا و کشاف و تفسیر کبیر و عامه تفسیر در شعب لا یان ابو بکر پیغمبر می آرد که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت کرد از رسول علیه السلام که فرمود چون شب نیمه شعبان شود زنده داری شب آنرا و زنده داری روز آنرا بدرستیکه خداوند تعالی میگوید هیچ امری نخواهند هست تا بیاورم او را هیچ روزی نخواهند هست تا روزی رسام او را هیچ سوال کنند هست تا عطا دهم او را الا که لا کنّا حتی یطلع الفجر و از کار امام محمد بن الدین نوادی می آرد که اختلاف کرده اند علماء در قدر احیای شب که بچه مفتوح حاصل شود ظاهراً آنست که حاصل نشود مگر بمعظم شب یعنی بیشتر وی و بعضی گفته اند حاصل شود بیک ساعت که احیا

گفت که ما در شرح السنه می آرد از امام شافعی که گفت نزد من آنست که فضیلت قیام شب حاصل شود با حیا و یک ساعت از شب در مطالع الانوار شیخ سعید کازانی رح که شرح مشارق الانوار است نیز چنین روایت کرده است از امام شافعی رح در شعب الایمان ابو بکر سیفی می آرد این حدیث را بر روایت ابو سعید خدری از مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که گفت شب نیت شعبان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در آمد بر من پس بکشید دو جامه خود را و بپند پس بنور راست تکیه نموده بود که برخاست و هر دو جامه خود را در پوشید و بیرون رفت مرا غیرت عظیم گرفت گمان کردم که رسول علیه السلام عجز یا کسی بعضی از زنان خود رفت از پس رسول علیه السلام بیرون آمد مباحالی و می معلوم کنم رسول علیه السلام را در گورستان بقیع یافتیم بقیع غرقه که آمرزش میخواست مؤمنین و مؤمنات و شهدا گفتیم فداک ابی داعی پدر ما در من فدای تو باد تو در طاعت پروردگار خود و من در حاجت دنیا باز گشتیم در حجره خود و نفس من غالی شده بود رسول خدا از پس من در آمد پس گفت این نفس است ای عایشه گفتیم فداک ابی داعی آمدی بمن و هر دو جامه خود بپندادی پس راست تکیه نموده بودی که برخاستی و جامه های خود بپوشیدی مرا غیرت آمد گمان کردم که نزدیک صوحنات من رفتی تا دیدم هزار در بقیع کردی آنچه کردی گفت ای عایشه رفتی می ترسیدی که خداوند بر تو جفت کند و رسول وی آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت شب نیت شعبان ست و خداوند در شب از امتنان تو بعدد موی گوشه سفند ان بنی کلب آزاد گردانید اما درین شب نظر رحمت نکند بر شرک و مشاحن و قاطع رحم و میل و عاق در مادر و پدر و مدمن خمر پس بنهاد دو جامه خود را پس مرا گفت ای عایشه اذن میکنی مرا در قیام این شب گفتیم آری یا رسول اللہ پس برخاست و روی مبارک خود بر زمین نهاد و شب و روز در سجده بود چنانکه من گمان کردم که مگر رسول علیه السلام از دنیا سفر کرد برخاستم و بجنبتم او را و دست خود بر کف پای می نهادم پای مبارک خود بجنبنا نید و انستم که زنده است پس شادمان شدم و مشغولم که در سجده خود میگفت اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منك جل و جهک لا احصى ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک چون بامداد شد یاد کردم آن کلمات را نزد رسول علیه السلام پس رسول علیه السلام فرمود که ای عایشه آموختی این کلمات را گفتیم آری یا رسول اللہ گفت خود بدان و دیگران را بیاموز بدرستی که جبرئیل بیاموخت مرا و امر کرد که تکرار کنم آنرا در سجده اما نماز رسول علیه السلام درین شب و سایر شبها در صحیحین می آرد بر روایت ابو سلمه که گفت سوال کردم از مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که گفت نبودن از رسول در رمضان و در غیر رمضان از یازده رکعت چهار رکعت میکند از پس هر یک از حسن و زاری آن پس میکند از پس آن چهار دیگر پس سوال کن از حسن و زاری آن پس میکند از سه رکعت و دیگری و تر عایشه میگوید گفتیم یا رسول اللہ انتام قبل ان توتر فقال یا عایشه ان عیفتی تنامان و لا ینام قلبی یعنی خواب میکنی پیش از آنکه و تر بگذاری فرمود که ای عایشه دو چشم من در خواب میشود اما در خواب نمی شود دل من در صبح نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت آمده است شصت رکعت نماز شب و سه رکعت نماز و ترو دو رکعت سبقت نماز بامداد پس ای برادر ما تیر بر دیم برین سنت مرضیه در نماز شب بارت و غیر آن و اللہ اعلم بالنسیات و اخلاص العباد حافظ عبد العظیم مندری مصری رح روایت میکند از معاویہ جبل رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم اخلاص دینک یکفیک العمل القلیل یعنی خاص گردان دین خود را یعنی با عمل اخلاص یا کن بسنده است نماز عمل اندک

آما آن صدر کعبه نماز مشهور که درین شب روایت میکنند دوازده رکعت و چهارده رکعت این جزوی در موضوعات خود جمع کرده و گفته که هیچ شک نیست که حدیث صدر کعبه نماز درین شب موضوع ست بطریق آن و گفته که این حدیث محال است قطعاً یعنی موضوع ست بر سبیل قطع و یقین و یحیی بن آن دوازده رکعت و چهارده رکعت را موضوع داشته است و الله اعلم و تخریص کواشی می آرد فی قوله تعالی فیها یصرف کل امو حکیم که ضحاک و عکرمه گفته اند که رفع میکنند امر سال گذشته را یعنی رفع میکنند درین شب اعمالی را که از بنندگان واقع شده است در سال گذشته و فصل میکنند امر سال آینده را اساس بن زید گفت گفتیم یا رسول الله نمی توانم ترا روزه داری و در پنج ماهی از اسباب آنچه تا کنون روزه از ماه شعبان رسول علیه السلام فرمود که این ماه بیست که عاقلند مردمان از وی میان رجب و رمضان ست و آن ماهی است که رفع میکنند در وی اعمال را بخصرت پروردگار عالمیان و من دوست میدارم این را که عمل مرا رفع کنند و من روزه دار باشم روایت میکنند این حدیث را ابو عبد الرحمن نسائی و ابوبکر بن بقی و حافظ عبد العظیم منذری قدسی و درین شب در ماهی آسمانها نشاءه میشود و ملائکه بشارت میدهند مؤمنان را و ترغیب میکنند در عبادات و این دو حدیث در فضیلت الاخبار است که از انقطاع روایت کرده اند و الله اعلم و دیگر در تفسیر تفسیری آن که قوله تعالی انا کنّا موسلین یعنی می فرستیم ماکه خداوندیم فرشتگان را در این شب از برای سلام بر مؤمنان و از برای ایصال کرامت بسوی مستحقان و استغفار بخاطر ما و ملائکه درین شب از برای مؤمنان در کتاب شعب لایمان ابوبکر بن بقی می آرد از ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود نزول کند رحمت خداوند تعالی و در شب نیمه شعبان باستان دنیا پس بیامزد و همه نفسها را از کسی را که در دل او دشمنی مسلمانان باشد بغیر حق یا شرک آرنده باشد بخداوند تعالی امام احمد بن حنبل میگوید که ازین نزول فعلی اراده کرده رسول و نزول نام نهاده او را بلا انتقال و لا ذوال یا ساده کرده باو نزول ملکی از ملائکه او با ما و امانام می آید رحمه الله و شرح السنه میگوید درین حدیث و نزول او تعالی واجب است ایمان بدان فی تکلیف و تجسیم یا ملول باشد بر تو رحمت خداوند و پیغمبر رفت او درین شب مبارک اما کسانی که درین شب از لطف خداوند و از نظر رحمت وی محروم اند بکلی حدیث حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آنچه باریسیده است نزوده کرده اند دوازده از اصول حدیث معلوم میشود و چهار دیگر از تفاسیر معلوم می شود و سه دیگر از کتب فقها و می شاید که برین زیادت باشد و باز باریسیده باشد اما آن دوازده که در احادیث ست و در حدیث ابوبکر صدیق ست از کتاب پیغمبر مشاخن و مشرک و در حدیث عبداللّه بن عمرو روایت امام احمد مشاخن و قاتل نفس و در روایت محول از ابونعبله الحنفی دیدع اهل الحقد بحدق هم حتی ید عوه یعنی اهل حقد و کینه را بیامزد و بسبب حقد ایشان تا بگذرانند حقد را حاصل آنکه آن دوازده گروه که درین شب از رحمت خداوند محروم اند و با حدیث صحیح ثابت شده در کتبهای محدثان معتقد کافرت و مشرک و مشاخن و قاتل نفس بغیر حق و اهل حقد و آنکه در دل او دشمنی باشد یعنی عداوت و دشمنی مسلمانان بغیر حق و قاطع طریق و سبیل یعنی اگر جامه از کله در گذارد از کبر نه بغرض صحیح و مدین خمر یعنی ملازم آن امام می آید رحمه الله میگوید دشمن عداوت ست و بعضی گفته اند بخوابد آن اهل بدعت را انتهی کلامه امام نجم الدین عمر نسفی ج از قتاده روایت میکند که گفت مشاخن کسی است که میخواهد بر بخن خون همسایه خود را و هلاک مال او را این دوازده است که حفاظ و آنکه حدیث یاد کرده اند اما آن

چهار گروه که در تقاسیم کرده در کشف و کواشی و تفسیر کبر گفته که رسول علیه السلام فرمود بدو رستیکه خداوند تعالی می آفرزد
درین شب جمیع مسلمانان را مگر کاهن یا ساحر یا مشاحن یا مدمن خمر یا عاق در مادر و پدر یا مصر بر زنا آنگاه که در کواشی اسناد
کرده است رسول علیه السلام و چهارم رسیده از درگاه و این روایت در کشف است و عبارت از وی نیست الا من مشرد
علی الله شواد البعیر پس آن چهار گروه که در تقاسیم کرده رست کاهن و ساحر و مصر بر زنا و رسیده از درگاه آن سه گروه که
در کتابهای فقها کبار و علمای اختیار است در روضه العلماء می آرند که خواننده روایت و صورت و تکرر و تواتر معنی سخن چنین پس
چنان سرگنده نمون جبه کند و راجع از ااثام و اجتناب از معاصی لغو بالله من المحرمات و الحن لان و الطرد
و الطخیان و منه الاستعاذه و علیه التکلان پس بنده مؤمن باید که درین شب جد و جد نماید و لعبادات و طاعات
مشغول گردد و اقتدار رسول خدا کند و آنچه بقول و فعل از رسول علیه السلام در وجود آمده بجای آرد پس بنده کار باید کرد
اول آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در قیام امشب و صوم و روزه که حافظ ابوبکر بهقی و حافظ طلیل عبد الغنیم مندی قد
و این ماجرا روایت کرده اند از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اذانت لیلة النصف
من شعبان فقوموا لیلها و صوموا یومها و ویم آنکه متابعت رسول علیه السلام کند در انتقال بسوی مکان شریف
و زیارت قبور خاصه شهید و اختیار چون رسول علیه السلام بقیع غر قدرت سیم آنکه متابعت کند او را در استغفار از برائے
مؤمنین و مؤمنات و شهیدان چنانکه از رسول علیه السلام چهارم آنکه متابعت کند او را در فرقی با عیال یعنی اگر او را عیال
باشد و خواهد که بجای رود مدارا کند با ایشان و ایشان را تنها ضایع نگذارد و پنجم متابعت کند او را در عدل با عیال اگر او را دو
عیال باشد یا زیادت و خواهد که قیام شب بجای آرد و اجازت طلب از زن که نوبت وی باشد چنانکه رسول علیه السلام
از عائشه رضی الله عنها اجازت طلبید ششم متابعت کند او را در نماز و سجده و راز هفتم متابعت کند او را در کمال تضرع
و زاری در آن نماز زیادت از آنکه در دیگر نماز یا هشتم آنکه برخاک سجده کند که رسول علیه السلام مجتنب کرده و در حال سجده
گفته اقول لک قال انی داود اغفر وجهی فی التراب لیسیدی و حق له ان یسجد ثم دفع راسه نیم آنکه متابعت
کند او را در سجده اول سه چیز در مناجات و اعتراف بجنایت و استغفار از گناه بزرگ و دهم آنکه در سجده و دهم متابعت کند
او را در و پنجم را استغافه و حمد و ثنا پس بگوید اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک
جل و جهک لا احصى ثناء علیک انت کما اثبتت علی نفسک یا زودیم آنکه بعد از نماز بگوید اللهم اذن قتی قلبا
تقیاً من الشرک نقیا لا اجافیاً ولا تشقیاً که رسول علیه السلام چنین کرده است و او را دهم اهل و عیال و اولاد و اراج
و اقارب و عشایر و اصحاب و سایر مسلمانان را شفاعت کند و دعا کند بخیر که رسول علیه السلام چنین کرده
است نیز دهم آنکه دیگر از اقیام این شب و صیام و روزه فرماید که رسول علیه السلام چنین فرموده است چهار دهم آنکه
اول علی که کند درین شب توبه باشد از گناهان خاصه از آن زده گناه که سبب حرمان و نومیدی میشود و درین شب پانزدهم
الحاح کند در دعا و پناه جوید بخدا از سوسی خاستت و دعا کند بهیات دینی و دعی خود غسل کند و بوی خوش استعمال کند
از برای نزول ملائکه و طلب کند از الله تعالی استغفار ملائکه را از برای خود شاز دهم آنکه در مقابل هر لطفی از الطاف

خداوند حمد و ثنا و شکر بجای آورد استغفار خواهد از تقصیر و شکر نعمتهای خداوند تعالی و برات آزادی طلبید از آتش دوزخ و طلب برکت ارسال ملائکه کند و طلب رحمت و مغفرت کند و عافیت طلبید پس هم آنکه این دعا بسیار کند که مر بنا اثنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قناعت اب النار و این دعا بسیار گوید اللهم انا نخوذ بك من ذوال نعمتك ومن غفول عافيتك ومن فجاءت نعمتك ومن جميع سخطك اللهم انا نخوذ بك من الفراق والشقاق وسوالات الاخلاق و آخر من الرسول را بسیار خواند و خیر دنیا و آخرت از خداوند و خواهد الهی مارا خیر دنیا و آخرت روزی گردان هر بنا لاترغ

قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنك درجة انك انت الوهاب

فصل دهم در نماز وتر

و بیان کیفیت و کیفیت ادای وی و ذکر وجوب وی و فضایل وی بدانکه نماز وتر یکی از واجبات سبعة اسلام است و در وے از علمای ما جمیع اندر سه روایت است یک روایت از امام عظیم رح آنست که وی فرض است اما فرض علیانه فرض اعتقادی تا اگر نماز وتر نگذارده باشد بر یادداشت آن نماز با مداد نتواند گذاردن یعنی اول و تر را قضا کند تا نماز با مداد وی درست باشد اما اگر فرضیت و تر را منکر شود و کافر نشود پس نماز وتر نظر بدین روایت فرض علی باشد نه فرض اعتقادی و در روایت دیگر نماز وتر واجب است و فتوی برین قول است و روایت دیگر آنست که نماز وتر سنت است و این قول ابو یوسف و محمد است و جمیعها الله و مذہب شافعی همین سنت پس بقول صاحبیه اگر نماز وتر را نگذارده باشد و وقت نماز با مداد به تنگ رسیده باشد چنانکه اگر و تر را قضا کند سنت نماز با مداد فوت می شود و اگر سنت را میگذارد و تری ماند بقول صاحبیه و تر را ترک کند و سنت نماز با مداد گذارد و بقول امام عظیم رح سنت نماز با مداد را بماند و تر بگذارد و فتوی بر قول امام عظیم رح است رحمه الله اما کجاست و می در هدایه فقه و عامه کتب فقهی میگوید که بقول علمای ما جمیع الله نماز و تر سه رکعت است بدو قعه و یک سلام در کافی میگوید که بقول امام شافعی نماز و تر در یک روایت سه رکعت است بدو قعه و یک سلام و در یک روایت یک رکعت است در جمیع جمیدی که جمیع بن الصحیحین است می آید بر روایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنہا که نماز شب رسول علیه السلام سیزده رکعت بود با و تر و سنت نماز با مداد و نیز در جمیع جمیدی می آید بر روایت خطبه از مسند عایشه رضی الله عنہا که رسول صلی الله علیه و سلم در شب ده رکعت نماز کردی و بعد از آن که یک رکعت و تر بود و دو رکعت سنت نماز با مداد و مجموع سیزده رکعت باشند و استادین فقیر روح الله روحه در آخر کتاب روح القا بین خود آورده است شانزده حدیث بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنہا از صحیحین علی اختلاف الالفاظ و الروایات و مضمون کل آن احادیث آنست که نماز شب رسول علیه السلام همین سیزده رکعت بوده است در رمضان و غیر رمضان با و تر و سنت نماز با مداد و در کیفیت ادائی و می در رساله الفیض الاسلام می آید که نماز و تر را و تری نیست باید کرد و احتیاط نیست کند زیرا که خلاف است در آنکه وی سنت است یا واجب چنانکه یاد کرده شد و تر نماز خفتن نیست نکند که غلط است زیرا که او با نماز خفتن تعلقی ندارد و آنکه وقت گذاردن وی بعد از نماز خفتن است پیش از صبح در پدایه و عامه کتب فقهی میگوید که و تر را مقدم ندارد بر نماز

بر نماز ختن و بیاعت نگذار و اوراد غیر ماه رمضان و گفته که در سه رکعت است فاصله نکند میان آن سلام و در رکعت سیم پیش از رکوع دعای قنوت خواند و در جمیع سال و در همه رکعات وی فاتحه و سوره با هم بخواند و چون خواهد که دعای قنوت خواند تکبیر گوید و دستها برآورد بعد از آن قنوت خواند و در نماز باید او دعای قنوت بخواند بقول علمای ما رحمه الله و اگر امام در نماز باشد او قنوت خواند مقتدی خاموش باشد نزد امام عظم و مجرد جهات الله و بقول ابو یوسف رج متابعت کند در کتیر میگوید و لا یرفع الیدین الا فی قفص صمیع یعنی برآورده نشود و دوست مگر در پشت موضع که این حرف اشارت بدان می شود چنانکه در کافی شرح آن کرده و گفته و افتتاح ست یعنی دست بر آوردن در تکبیر اول نماز و در قنوت دعای تکبیرات عیدین من در اسلام حجه الاسلام ص در بر آمدن بکوه صفام در وقت دعا نزدیک مروج در رمی جاری یعنی در حجره اولی و حجره آخری در جامع الصغیر خانی آرد که دعای قنوت بقول عمرو ابی کعب رضی الله عنهما دو سوره است از قرآن و در منتخب جامع الاصول آورده که اگر دعای قنوت را فراموش کرد و یاد او نیامد تا از رکوع باز آمد باید که بخواند زیرا که محل او پیش از رکوع است اما سجده یا رکعت ترک واجب کرده بسبب و جهل کند تا چهارده و او در قنوت گفته شود تا هر کلمه ثنائی علیحدہ باشند در منیة المصلی میگوید که اگر در نماز ترک شد که این رکعت دوم است یا سیم باید که در هر دو رکعت دعای قنوت بخواند زیرا که تکرار قنوت در محل وی مکرده است و اینجا تکرار قنوت در محل نیست اما اگر در رکعت اول یاد ویم دعای قنوت خواند بسبب باید که در رکعت سیم بخواند و ترک کند و فرق است میان این دو مسئله و این روایت در ذخیره فقه است در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود که هر کس بعد از نماز و ترائین کلمات را سه بار بخواند که تو کلت علی الملک الحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد لله رب العالمین ثواب هشتاد ساله عبادت پذیرفته در نامه اعمال وی نویسد الهی همه را توفیق اعمال صالحه و عبادات شایسته را مست فرمائی بفضل و کریم

فصل یازدهم در خدمت پدر و مادر و ذکر بعضی از حقوق ایشان

بدانکه خدمت پدر و مادر از واجبات اسلام است اما خدمت ایشان بر فرزندان وقتی واجب شود که ایشان محتاج باشند بخدمت فرزند و فرزند و الا خبر می آرد که عبد الله بن عمر و از رسول علیه السلام روایت کرد که رضای خداوند در رضای پدر و مادر است و ناخوشنوی خداوند در ناخوشنودی ایشان است و نیز در حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود هر فرزندی که پدر و مادر را راضی و ناخوشنود داشت از خود نیکویی دنیا و آخرت از برای خود جمع کرد و در حدیث دیگر فرمود که دو گناه است که هر دوازده ساله و تا شوی آن بروی زسد کنی ظلم کردن بر بندگان خداوند و دوم آن زدن مادر و پدر باقی گناهان می شاید که عفو کرده شود یا عقوبت آن با آخرت افتد الا این دو گناه که البته شومی آن در دنیا میرسد پس از همه گناهان پر حذر باید بود و خاصه از این دو گناه که قبیح در کتاب زو الا آخرت امام غزالی رج می آرد که ابوب فرزند با مادر و پدر کشت که هر چه گویند نیک نشود و در پیش ایشان نزد بی عذر سه و هر چه فرماید که در آن معصیت نبود بجای آرد و با ایشان بهم ریخی خیزد و آواز از ایشان برتر نداند و چون آواز دهند نزدی لبیک گوید و خوشنودی ایشان را رخص بود و خوشنود را در پیش ایشان انگنده دارد و دست نهید بر ایشان بجا عاقلانه با ایشان کند و نیز در وی ایشان ننگرد و پیشانی در هم نکشد و بید ستوری ایشان سفر نکند و بعضی دیگر از حقوق ایشان آنست که در پیش

ایشان بلوب نشینند چنانکه در نماز نشینند و در پیش ایشان سر برهنه نکند و پای دراز نکند و بر جای که ایشان می نشینند ننشیند و با ایشان میوه نخورد و از یک طبق و اگر جای وی در کند با ایشان تا نوازند گوید تا خاطر ایشان ملول نشود این و امثال این بسیار است همه را نگاه باید داشت و الله اعلم در زاد المقومین می آرد که از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردند از تفسیر این آیت قوله تعالی و صاحبهمافی الدنیا معروفا فرمود که مصاحبت بمعروف اول آنست که طعام دهی ایشان را چون گرسنه شوند و دوم جامه دهی ایشان را چون برهنه شوند سیم خدمت کنی چون بخدمت تو محتاج شوند و منت بر خود نبی چهارم آنکه چون بخوانند ترا اجابت کنی و بر وی بیچ چون کاری فرماید فرمان برداری کنی مگر معصیت فرماید که آنگاه فرمان برداری کنی ششم با ایشان سخن برفق و مدارا گوئی هفتم ایشان را بنام بخوانی هشتم آنکه چون با ایشان بجائی روی از پس پشت ایشان روی نهم هر چه خود را پسندی ایشان را همان پسندی دهم هرگاه که خود را دعا کنی ایشان را نیز دعا کنی مسئله در واقعات حسامی آورده شخصی بخانه میگذارد پدر یا مادر ویران بخاند جواب و دیدیانی جواب آنست که اگر در نماز فریضه بود جواب ندهد و اگر در نماز نافله بود نماز را قطع کند و جواب دهد در کتب حدیث می آید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ثلثه من امتی لا یسمیهم الناد المراهة المطیحة لزوجها و الولد الباد بالادیه و رجل رجیم یعنی سه گروه انداز امت من که آتش دوزخ میسوزند ایشان را زن فرمان بردار هر شوه هر خود را و فرزند نیکو کار یا مادر و پدر و هر در جیم دل که بر خلق خدا رحم کند و را نوار مشارقی می آرد که رسول علیه السلام فرمود که اویس قرنی رحمه الله آن همه کرامت بدان یافت که با مادر خود نیکویی نمیکرد و اگر سوگند دهد بر خدا و نه بر آئینه راست گرداند سوگند او را اگر توانی ای عمر عزیز در خواه از وی تا از خداوندان برای تو آمرزش خواهد حکایت یکی بنزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مادرم خرفت شده است لقمه درد هانش می خورم و او را آب دست میدهم و او را برگردن خود میبندم و بطهارت جای می برم حق وی گذارده باشم یا رسول علیه السلام فرمود که از صدق وی یکی نگذارده باشی و لیکن نیکو بینی و باندک خدمت که در حق وی کنی ثواب بسیار و بهتر از احکایت در تذکرة الاولیای می آرد که یکی از بزرگان گفت غم من کرده بودم چون بجد او رسیدم زیارت ابو حازم می کردم او خفته بود و بوشتم تا بیدار شد مرا گفت این ساعت رسول علیه السلام را بخواب دیدم مرا بنویسیم و او که حق مادر نگاهدار که آن بهتر از حج کردن است من باز گشتم و تا مادرم در حیات بود خدمت او کردم و رضای او طلبیدم الهی همه را توفیق نگاهداشت حقوق مادر و پدر کرامت فرمائی خوشنودی ایشان را و کن

فصل دوازدهم در بیان هشتاد حق که پدر و مادر را بر فرزندان میباشد

چنانکه در اربعین سلمانی امام نجم الدین عمر نسفی رح می آرد که مادر و پدر را بر فرزندان هشتاد حق است چهل در حال حیات و چهل در حال ممات اما آن چهل که در حال حیات است ده از وی بتن است و ده بزبان و ده بدل و ده مال اما آن ده که بتن است یکی خدمت کردن است چنانکه حق تعالی فرمود و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة حکایت محمد بن المکندر رح گفت برادر من شب نماز میگذارد و من پای مادری مالیدم دوست ندارم که ثواب وی مرا باشد و ثواب من او را و دویم سخت داشتن است ایشان را تا نگذشتان نباشی و پیش ایشان ننشینی که خدمت آنگاه قیمت ندارد سیم هر چه گوید که کن که شرفیعت

نگفته که من بکن چهارم هر چه گویند که من که شریعت نگفته که من بکن پنجم بفرمای ایشان بفرمودی هر چند طاعت بود چون حج و غزو و طلب علم که آمده است که هر دو نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت بغزو میروم یا تو یا رسول الله فرمود که ما در پدیداری گفت دارم گفت نزد ایشان بمان که جهاد تو این است که خدمت ایشان کنی ششم چون ایشان پدید آیند برخیز و پیش ایشان باز رو و تا ایشان نشسته باشند تو بر پای باش و بید ستوری ایشان منبش و بر جای نشستن ایشان منبش و بفرمود چون ایشان راه روی از پس ایشان رو و پیش ایشان مرو و مگر شب یا بگل یا بجای خوف ناک ششم ترش بدیشان منکر بلکه بروی تازه مگر که رسول علیه السلام فرمود ما بروالدید من احد النظر اليهما یعنی نیکی نکنده نیست با ما و پدر کسی که تیر بروی ایشان نگر و دوری بر ایشان ترش کند پنجم چون بخوانند زود برخیز و دو پیش ایشان رو و فرمان پیش برد و تا حیر نکند و اگر چه در نماز نظوع باشد از قصه جریج را هب یا کند اما آن ده که زبان ست اول آنست که سخن با ایشان بلطف گوئی و بتواضع قوه تعالی و قل لهما قولا کریمیا سجد این مسیب میگوید قول کریم آنست که با ایشان سخن چنان گوئی که بینه جانی ضعیف با خواجیه خشکین قوی گوید دوم آنکه آواز بر زار ایشان بر نداری سیم آنکه بسیار نگوئی و گستاخی نکنی چهارم آنکه ایشان را بنام سخنانی پنجم آنکه سخن ایشان قطع نکنی بیسان سخن ایشان در نیانی ششم گفته ایشان بر دخی هفتم با هر دوی خطاب کنی ششم بانگ برایشان نرنی قوه تعالی و لا تنهرهما پنجم آن کنی قوه تعالی فلا تقل لهما فحکایت امام حسن بصری رح میگوید اگر فرزندان عالم که او را پدر و مادر کافر باشند و حاجت آید که آبدان بردار و چند بآبدان برداشته باشد اگر آفت کند از بوی ناخوشی ایشان همه اعمال وی حبطه شود اما آن ده که بدل ست اول آنکه با ایشان رحم کند قوه تعالی و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة دوم آنکه ایشان را دوست دارد که با وی احسان کرده اند بسیار قوه علیه السلام جبلت القلوب علی حب من احسن اليهما سیم بشادی ایشان شاد شود چهارم بفهم ایشان غم خورد و بدرد ایشان در دهند باشد پنجم از بسیار گفتن ایشان بسنوه شود ششم شجاعتی ایشان برایشان چشم نگیرد و بلکه خوشنود باشد هفتم هر چند خن گذار بود از زار ایشان ترسان باشد ششم آنکه نیت دارد که هرگز ایشان را نیازارد و هر چند قوت و رنج نمانی شده باشد نیم بدل و رازی زندگانی ایشان خواهد هر چند از ایشان رنج بیند که ایشان هر چند رنج و دیده اند از وی زندگانی وی خواستند اما آن ده که مال ست اول آنست که ایشان را جامه کند پیش از جامه خویش دوم آنکه ایشان را طعام دهد به از طعام خویش سیم آنکه چون با ایشان طعام خورد و نیکو تر ایشان را دهد حکایت خان بن عطیه با ما در بیوه خوردن نشستی گفتی بنیاد چشم وی بر چیزی افتد و آن من بردارم و ندانم و آزار آید و یا چهارم اگر زوے ایشان معلوم کند و بسازد که ایشان با وی بچین کرده اند پنجم در وایهای ایشان سعی کند و همه را آراسته دارد ششم مال ایشان را لاکه شاید ایشان را حاجتی بود که نتوانند ظاهر کردن تا بدان حاجت خود صرف کند هفتم دست ایشان کشاد کند و در مال خود گوید هر وقت که بیاید فدا می شاست که بود که مرادی نوشود ایشان را و شصت و شرم آید مرا ایشان را از گفتن وی ظاهر کند تا شصت برخیزد ششم گاه گاه تکلف کند و دعوت سازد چه بود که دل ایشان خواهد از آنهم دوستان ایشان را دوست دارد و دعوت کند تا بروی ایشان سرخ روی بود و هم چون بیمار شوند صدقه بکند و طلب شفای ایشان را

ایشان در وی چنین کرده اند اما آن چهل حق که بعد از وفات ایشان است اول تدبیر زودی دفن ایشان کند که عزیزی مرده در آنست که زود ویرا دفن کنند و فرمان شرع در آنست و ایشان را بشوید و بسنت بشوید و کفن کند کفن بسنت و جامه‌ها که نشاید نکند و عدد سنت نگارد و اسراف نکند و از مال حلال کفن کند و وام که کند زود واداند و خود نوحه نکند و جامه نذر و دیگر از مسخ کند از نوحه و نماز جنازه ایشان خود کند اگر اهل آن بود که ولایت آن ویراست و دعا کند که فرمان اینست قوله تعالی و قل رب ارحمهم اجمعین صغیرا و بچاک خود بند که ولایت آن ویراست و گور و لحد کند که سنت اینست و در موضعی ساز که خصمی نبود و اگر بود برضای وی بود و گور کن و کارکنان را خوشنود کند و هر کس کم نکند و باز ندارد و میان اهل صلاح و خیرند و در میان اهل شر و فساد دهند که از هم سایه بد ایشان را بچ رسد و خاک ایشان خریخته کند نه هر بچاک و خشت خام کند بچوب و خشت بچنه نکند بچهره کند بچانه‌نی که سنت اینست و بر سر خاک نان صدقه کند و دعا کند و اوهای ایشان بگذارد و وصیتهای ایشان بجای آورد نمازهای افزونی بنیت ایشان بکند یعنی دعا کند تا ثواب آن بدیشان برسد روزه‌های افزونی بدارد و پهن نیت چه روایت کند حاج بن دینار از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان البواب لصلی عن ابویک مع صلوتک و تقصوم عنهما مع صومک و ان تنصداق عنهما مع صدقتک و زیارت ایشان برود که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند از رسول صلی الله علیه و سلم که هر کس زیارت پدر و مادر خود رود فرشتگان زیارت قبر وی آیند و ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که هر کس هر آدین یک بار زیارت گور مادر و پدر خویش رود و آفرینش یا بدو نام او از ابرار شود و در زیارت تنگیب و صلوات و دعا خواندن قرآن مشغول شود نه بوجه و سخنان ناصواب چه ایشان را از آن بچ بود و تفسیر معنی آن آرد این بیت را در زیارت قبر پدر و مادر شاعر من ذاق قبر الوالدین کرامة فی غفر لا اله الا الله الذنوب جمیعاً من قال بها رجحها بنصر عیة قال رب کان لما یقول سمیعاً معنی آنست که هر کس زیارت قبر پدر و مادر خود کند و ایشان را دعا کند حق تعالی همه گناهان ویرایا مرز و بر پدر و مادر وی رحمت کند و چون فرزند مصلح و نیکو کار بود اگر آرزو بود خوشنود گردد و اگر خوشنود بود نیاز نداشت و آموخته‌های پسندیده ایشان از افعال و افکار و معاملات نگاهدارد و پیر سینه بدان عمل میکند تا ثواب آن بدیشان میرسد و اگر طریق بد از ایشان گرفته است ایشان را وبال بود باوردن وی تعلیم ایشان و بچ ایشان را هر چه بزند گاهی ایشان بکردی و ایشان را از آن آزار آمدی نکند که در گور نیز بیا زارند قال النبی علیه السلام یوخذ المیت فی قبره ما یؤذیه و هو حی چون با کسی حاج کند مادر و پدر آن کس را بیدی یا نکند که آن کس نیز مادر و پدر او را بیدی یاد کند و در خبر آمده است که ملعون است دشنام دهنده مادر و پدر خود و این بدین طریقست و با خویشان ایشان خویشی دارد و بادوستان ایشان دوستی دارد که در خبر آمده است که از حقوق ایشان پس از وفات ایشان این دو کار است و لقول صلی الله علیه و سلم لا تقطع من کان یصل اباک فقطعی بذلک نورک فان ودک و د ابیک و عید فطر نام ایشان صدقه فطر بد و عید اضحی از بهر ایشان قربان کند که در خبر است که امیر المومنین علیه کرم الله وجهه از بهر رسول صلی الله علیه و سلم بهر عیدی از پس وفات وی همچنین کردی و طعام که ایشان دوست

[illegible]

کما دیبانی صغیرا یعنی ای پروردگار من رحمت کن بر مادر و پدر من همچنانکه ایشان مرا می‌دورند و رحم می‌کنند بر من در حال طفلی و خردگی من یا معنی آن باشد و الله اعلم که رحم ایشان در دل من به چنانکه رحم در دل ایشان نهادی در حال خردگی و ضعیفی من قوله تعالی ربکم اعلم بما فی نفوسکم پروردگار شما دانای تر با آنچه در نفوسهای شماست یعنی پوشیده نیست بر خداوند تعالی حال شما انکونوا صالحین اگر شما نیکوکار باشید با او و اما من خود نیکو حالی بود حال شما و اگر بخلاف این باشد تو به کنید و بخواند تعالی باز گردید فانه کان للاولاد این غفور بادرستی که خداوند آمرزنده است متوجه کاران را قول دیگر و تفسیر معنی آنست که چون محتاج باشد به داشتن بول و غایب روی بر ایشان ترش نکنید و بینی گیرید که ایشان از شما مثل این بسیار دیده اند و پاک کرده و اف نکرده اند در بعضی از کتب می آید که حق تعالی سه چیز را به سبب چهره قرن کرد اول زکوة را با نماز قرن کرد اقیمو الصلوة و اقل الزکوة اگر کسی نماز بگذارد و زکوة نهد نماز وی پذیرفته نشود دوم طاعت رسول را با طاعت خود قرن کرد فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فرمان برداری خداوندی فرمان برداری رسول فرما برود که رسول بی فرمان برداری خداوند سود ندارد پس شکر مادر و پدر را با شکر خود قرن کرد فرمود ان شکوکی و لوالدیک شکر خداوند بی شکر مادر و پدر مقبول نباشد سببیک از علما و تابعین مرین شکر را شرح می‌کنند و میگویند شکر خداوند پنج نماز است چون پنج نماز بوقت بگذاری حق خداوند گذاردی و چون بعد از پنج نماز بر مادر و پدر دعا کنی حق ایشان گذاردی ایشان خواه مرده باشند و خواه زنده و عا باید کرد چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود تعلیم آن فرمود قوله تعالی دب ادعهم کما دیبانی صغیرا و اصل در امر واجب است چون بدین لفظ دعا کنی از عهده فرمان برون آمده باشی در حدیث آمده است که آزار نده پدر و مادر هر چه خواهد گویند که بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید و نیکو دارند مادر و پدر هر چه خواهد بگویند که بوی دوزخ بمشام او نخواهد رسید حکایت در مسکيات می آید که روزی شخصی را وفات رسید او را در گور نهادند از گوری بانگ خرمی آمد سبب پرسید گفتند روزی مادرش سخن می‌گفت مادر را گفت ای خواجه موش باش مادرش ازین سخن برنجید گفت حق تعالی ترا در گور خرداناده از گورش آواز خرمی آمد اگر رضای حق بخواهی رضای مادر طلب ربا عی جنت که مقام سرور است در زیر قدم مادر است به آن کن که رضای مادر است زیرا که رضای مادر است به از استاد خود مسلم الله سماع دارم که می فرمود حق تعالی دعای بد مادر را در حق فرزند چنان با جابت نمی رساند که دعای بد پدر را زیرا که دعای بد مادر بدل نمی باشد و هر چند که مادر رنجیده بود اما از فرزند تبرا همه غرضی کند اما می تواند بود که پدر چنان رنجد که هرگز خاطر با فرزند خویش نکند ربا عی از سوز دل پدر خرد باید کرد و زکوی جفای او گذر باید کرد و بگیرم که تو فرامنده آفاق شدی به آخرت بفرمان پدر باید کرد و در ذیل الکرم می آید الاب اعرف و اشرف و الام و ادان یعنی پدر شما سزاوارتر و شریف تر و مادر شرف تر و مهربان تر قصه علقمه انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که جوانی بود در عهد حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم نام وی علقمه و ایم طاعتها کردی و صایم الدهر و قایم اللیل بودی ناگاه در نزاع افتاد در زبان او در بند شد رسول را علیه السلام خبر دادند علی و عمار یا سر را بفرستاد و هر چند کله شهادت او را تلقین کردند زبان او کار نکرد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بمال را نزد رسول علیه السلام فرستاد و از آن حال خبر داد رسول علیه السلام فرمود که علقمه پدر و مادر او را در وقتند پیر ماوری

دارد رسول علیه السلام فرمود تا مادر او را حاضر آوردند گفت ای ضعیفه مرا از حال علقمه خبر کن که زندگانی وی با تو چگونه بود گفت یا رسول الله بس نیکو بود و پارسا بود اما من از وی خوشنودیم که او رخصت زن را بر رضای من برگزیده بود رسول علیه السلام فرمود از آنست که زبان او در بند شده است ای ضعیفه او را بجل کن تا زبان او گشاده شود گفت یا رسول الله او در حق من جفا بسیار کرده بجل نمی کنم رسول علیه السلام فرمود یا بلال برو و صحابه را بجمع کن تا فرزندیه جمع کنند تا علقمه را بسوزیم که مادر از وی راضی نیست مادرش گفت یا رسول الله فرزند مرا در نظر من بسوزی و دم که طاق است آورد رسول علیه السلام فرمود ای ضعیفه آتش دو رخ از آتش دنیا سوزان ترست و چون تو از وی خوشنودستی بیج طاعت و مقبول نیست آن ضعیفه فریاد برآورد که یا رسول الله من از وی راضی شدم و او را بجل کردم مادر او بدر خانه آمد آواز علقمه شنید که بکفر شهادت می گفت همان روز وفات یافت رسول علیه السلام بروی نماز کرد و او را دفن کردند رسول علیه السلام گفت ای گروه مهاجر و انصار هر کس فضیلت بند زن خود را بر مادر خود در لعنت خدای تعالی و فرشتگان باشد و خداوند فرض و نقل وی بنیزد پس از بر خنانیدن و نمانوشنودن ایشان بر حذر باید بود که کار آن دشوارست و عقوبت آن بسیار حق تعالی توفیق رفیق گرداناد

فصل چهارم در حقوق فرزندان بر والدین

بدانکه همچنانکه پدر و مادر بر فرزند حقوق است فرزندان را نیز بر ایشان حقوق است و آن شش حق است اول آنکه مادر و پدر از جای عقد کنند که مردم فرزند او را بجهت نسب و زندگانی وی سرزنش نتوانند که در زیر که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اطلبوا الطفالکم و الا کفاه حق دویم آنکه او را نام نیکو نهند و جهد کنند تا نامی از نامهای رسول کنند علیه السلام که در حدیث آمده است که رسول علیه السلام فرمود من ولد له ثلث بنین و له لیم و احدا منهم باسعی فقد جفانی یعنی هر که را سه پسر آید و یکی را از ایشان بنام من نهند بدستیکه بر من جفا کرده باشد نقل است که فردای قیامت بنده را بسوزی دو رخ می کشند فرمان رسد که ای ملائکه بنده مرا نگاهدارید که او را بنزدیک یا یک حسنه است فرشتگان گویند خداوند آن کدام است فرمان رسد که بچشم نام حبیب ما است محمد یا احمد یا محمود و من شرم دارم که سببی حبیب خود را عذاب کنم حق سیم آنست که او را قرآن بیاموزد که فضیلت قرآن و قرآن خوانان بسیارست و اهل قرآن خاصان خداوند اند که اهل القرآن اهل الله و خاصه حق چهارم آنکه او را بطعام حلال پروراند که اگر بخلاف این بود خاصیت نفقه حرام در نفش وی سرایت کند تا از وی کارهای ناشایسته در وجود او آید حکایت مالک دینار رحمه الله روزی میگفت از وی سوال کردند که موجب گریم چیست گفت مراد حقیر چیست و در خانه او مرا گریان کرده است گفت ای پدر رو دادیم که مرا گرسنه داری ولیکن رواندارم که مرا طعام حرام دبی و من ندانم من برهم و تو در مانی این سخن وی مرا گریان کرده است پس فرزندان را بطعام حلال پرورش باید داد و اصل کلی درین معامله آنست که پدر را ول در نفقه خود احتیاط بجای آرد که تا نفقه حاصل شود از حلال حاصل شود و فرزندان حلال زاده آیند رسول علیه السلام فرمود که نفقه خود

پاک دارید که فرزندان شما انرا ثلثهای شما اند و دور وقتی که فرزند در رحم بود باید که مادر او را از طعام حرام و شبهه برهنه نماید تا مقرر
آن در نفس فرزند ظاهر گردد و در نصاب المعملی آورد که آدمی را شش مرتبه است و بحسب این مراتب او را شش نام ست اول
جنین مادامی که در رحم ست و دوم طفل مادامی که شیر خواره ست سیم صبی مادامی که بلوغ نرسیده است و چون بالغ شد و را شتاب
گویند تا چهل سالگی پنجم قبل از چهل تا شصت سالگی ششم شیخ و هفتم از شصت تا وقت مردن و چون آدمی از شصت سالگی
در گذشت دیگر آخر عمر وی است و کودک را در مرتبه اولی که رحم مادر ست تربیت باید فرمود چنانکه ذکر آن رفت بلکه هم در منزل
اولی که صلب پدر ست احتیاط بجای باید آورد و نیز باید که از صحبت داشتن در حالت حیض برهنه و که فرزند که در حال حیض
آید ناپاک و بیباک بود و سیاه آید حق تعالی آنست که او را از هفت سالگی بنام فرماید تا تن وی بر نماز عوی گیرد که عادت خردی
پایدار بود و در کتاب بن سنی که در عمل روز و شب نوشته و جمع کرده آنرا از کتب محدثان معتبر در انجائی آورد این حدیث را
که رسول علیه السلام فرمود بفرزند که دوکان هفت ساله تبرک نماز و ادب کند او را در مصابیح حدیث آمده است که ه ساله
را تبرک نماز و ادب کند و آن خود مشهور ست اما در کتاب بن سنی در حق هفت ساله حدیث آمده است حق تعالی آنست که او را
بعلم مشغول کنی و از تنگ جہالت و ضلالت برهانی که رستگاری در دنیا و آخرت بعلم ست و اگر میسر نشود او را بر پیشه ای فرستی
که مانست از فقر که المحرفه نامان الفقر افضل المتأخرین صدر الشریعہ دین معنی میگویی شهر گر حال نیک خواهی فرزند
را همیشه در آموزش ای برادر قرآن و خط و پیشه در زیر که پیشه باید روزی که کار افتد و چون پیشه نداند پیل کند نشیند و هرگز خط
نداند یا پیشه نداند پس گا و خرچاند و در که و دشت و پیشه در هر چند مال بسیار داری فرزند را پیشه آموز که روزی بود که او را
یکار آید زیرا که مال دنیا اعتماد را نشاید شهر بیا موز پرورده را دست رنج در اگر دست داری چون قارون کنج در زیر اگر پیشه
ندارد و خود را بخدمت دنیا قادر نه بنید ضرورتاً بیکار نشیند و حکما گفته اند چون کسی بیکار نشیند بسبب یکی از سه معنی باشد
یا از بد بود یا از کابلی یا از تکبر اگر از بد بود و با شد که بطبع گرفتار شود و اگر از کابلی بود و بگدائی مبتلا گردد و اگر از تکبر بیکار
نشیند زود بود که بدزدی افتد و چون کسب حلال مشغول بود ازین آفتها سلامت یابد و کسی را که سه فرزند بود باید که اگر نواند
همه را بعلم مشغول کند و اگر میسر نشود باید که یکی را البته بعلم باز گذارد و دوی دیگر را آنچه در باب امور دین مجرب بود از فرا بیض و
واجبات و غیر آن بیا موزد آنگاه بحر فو کسب کارهای دیگر چون تجارت و حراشت و مثل آن مشغول گرداند و نگذارد که
بایدان و مفسدان نشیند و از کار بد و یار بد او را منع کند و از خردگی او را بصلاح برآرد و لصیبتهای صالحان برود و از
برای وی دعا و همت طلبد از دلہای دوستان حق و اگر او را بی علم و ادب گذارد و از نمیشینی بایدان باز ندارد و اگر از وی
بدی بیند گو ملاست مکن مگر نفس خود را بدیت مگو پرور آنرا که جزوی زنت که گد بد بود تو بی نخست پنجه الاسلام غالی ح
در تربیت فرزند ان در احیاء و تمیمی آورد که بدانکه فرزند نامنتی است در دست مادر و پدر و ان دل پاک و بی چون گو هر
نقیس ست و نقش پذیر چون سوم و از همه نقشها خالی و چون زمین ست پاک که هر چه در وی افکنی برود اگر چه خیر
افکنی سعادت دین و دنیا رسد مادر و پدر و محلم در ان ثواب شریک باشند و الا که ختم شر افکنی و او را بد و باز گذارے
تا هر چه خواهد کند و با هر که خواهد نشیند و از وی خیر و صلاح توقع داری و خدنگاری و حق گذاری طمع داری غایت ابلهی و

حام طعی باشد شعر سپر گر میان قلندر نشست پدر گز خیرش فروشوی دست حکایت صاحب روضه خلدو لانا محمد الدین
خوانی طاب ثراه میگوید روزی در شهر نیرد و عظم میگویم و در حق مادر و پدر سخن میرفت پیری بر خاست و گریان شد و گفت مولانا
چه فرمائی در حق فرزندی که ریش پدر بگیرد و چوب بر سر پدر زند و بشکند گفتم از پدر چه کار آموخته است گفت خبر بگرایه و ادب گفتم
جرم اول از طرف پدر است اگر او را در خودی بگفت فرستادی تا علم و ادب شریعت بیاموزی و صحبت با صالحان داشتی
باید راین بی حرمی نکردی و تعظیم پدر بواجبی بداشی اما از کودکی باز دلب خور گفتم عادت کرده بود و چوب بر خیزون خوی کرده
لاجرم ریش پدر که گرفته پنداشته که دلب خور میگیرد و چوب بر سر پدر زده پنداشته که بر سر سر نیزند شعر ندانی که صحبت اثر
میکند که بی حرمی با پدر میکند پس فرزند را از تاریکی جیل بروشنائی اعلم آ که علم خیرست و جهل عار منوئی ز دانش بود
مرد را اختیار نه بنا شود بیداشتی هیچ عار نه خدا گفت بی دانشان را مثل پدر آن کالاف نام بلیم اصل نه شرف آدمی بهتر است
و دانائی نه به پیری و بر نانی شعر جوان با دود بینی بر و بر سال و نه شمره که به ده ساله انائی از پنجه ساله کا و خرده من از علم و ادب
گویم تو از پیری سخن رانی نه گز پیری شرف بودی بدی ابلیس فاضلتر نه شرف پیری بر و گز جوانی غنث آوردست نه و گز نه پسر
جابل را که گویا از جوان بهتر نه حکایت در زاد المقومین می آرد که مردی نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد و از پسر خود
شکایت کرد امیر آن پسر را ملامت کرد پسر گفت یا امیر المومنین پسر را بر پدر بیج حق است امیر فرمود که هست یک آنگه
مادر او را چنان خواهد که کس فرزند او را سرزنش نتواند کرد و او را نام نیکو نهند و قرآن بیاموزد او را پسر گفت یا امیر المومنین
مادر مرا بچار صد درم خریده و مرا جعل نام نهاده یعنی سرگین کش و از قرآن مرا یک آیت بیاموخته امیر گفت ای پسر هنوز
گلگه میکنی بطنی فرزندان همه را به نیابت خیر پرورده گردان و در مکتب کرامت بتشریف و تعظیم الرحمن علم القرآن مشرف و مکرم گردان

فصل پانزدهم در خدمت عورتان مرثوهران را

بدانکه خدمت کردن زنان مرثوهران را از واجبات اسلام است و حق شوهر بر زن بسیار است و از انجاست که رسول
علیه السلام فرمود که اگر بر من امر کردی که کسی سجده کند کسی را بهر آئینه بفرمودی زن را تا سجده کردی شوهر خود را از بزرگه
حق که خداوند تعالی داده شوهر را بر زن پس زن مطیع و فرمان بردار شوهر باید بود تا رضای حق بیاید اما فرمان برداری
زن مرثوهر را وقتی واجب شود که کاری فرماید زن را که از حقوق زنا شوهریست باشد در و اوقات صدر الشهدا
می آرد که اگر مرد بیمار باشد و وضوئی تواند ساخت و کسی نمی باید که او را وضو دهد و آن مرد را کینگی هست و زن بهت بکینگی
بود که او را وضو دهد و بر زن نبود زیرا که این از حقوق زنا شوهری نیست اما اگر زن مثل این خدمتگاری را بجای آرد از ضرورت
و وفاداری بود و موجب درجات بهشت و رضای حق گردد چنانکه در حدیث آمده است که رسول علیه السلام فرمود که
هر آن زن که پنج ناز پای دارد و زکوٰه مال خود بهد چون مال داشته باشد و روزه ماه رمضان بدارد و شوهر خود را
فرمان بردار باشد یعنی در آنچه موافق شرع باشد و تن خود را از حرام نگاهدارد پس آن زن در آید بهشت از هر در که خواهد
نیز در کتب حدیث می آید بر وایت سلمان فارسی رضی الله عنه که روزی خاتون قیامت فاطمه زهرا رضی الله عنها آرد

بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و چون نظری بر رسول علیه السلام افتاد و گریان شد رسول علیه السلام از وی سوال کرد که چه چیز گریانید تر یا فاطمه گفت یا رسول الله شب دوش سخن رفت میان علی و من و علی بر من غضب گرفت بسبب سخنی که بنی قصد من گفته شد و از زبان من صادر شد چون دیدم که علی در غضب شد من عذر خای میگردم تا از من راضی گشت و در روی من بخندید رسول علیه السلام فرمود که ای فرزند تو ندانسته که رضای شوهر سبب رضای خداوند است و ناخوشنودی شوهر سبب ناخوشنودی خداوند است ای فاطمه خشک مر آن زن را که شوهر از وی راضی باشد که بهر روزی و شبی که رضای شوهر جست باشد بهتر بود مر آن زن را از عبادت یک ساله ای دختر فاضله تر بمسبب علیها مر عورتان را فرمان برداری شوهر نیست یعنی بعد از فرضیهایی خداوند تعالی و بعد از فرمان برداری شوهر آن هیچ کار مر زن را فاضله تر از دوک رشتن نیست که یک ساعت نشستن از برای دوک رشتن بهتر بود مر زنان را از عبادت یک ساله و بهتر از ریشیان که زن برسد ثواب شهید و دیوان وی بنویسند و چون رضای شوهر نگاه دارد بر وی زن را دنیا تا مقام خود در بهشت نی بیند و یک ساعت نشستن زن باشد بهتر بود و مر او را از لطافت کردن کعبه ای فاطمه چون شوهر از زن راضی باشد در یک آن زن از هر در که خواهد بهشت در کتب محدثان معتمدی آید بر دایت بریده یعنی با که گفت اعرابی نزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من ایمان آورده ام و لیکن میخواهم که معجزه بمن نمائی تا یقین من زیادت گردد رسول علیه السلام گفت چه میخواهی گفت آن درخت را بخوان تا نزدیک تو آید رسول علیه السلام فرمود ای درخت اجابت کن رسول خدا را و بیا آن درخت از بیخ و بن برکنده شد و می آمد تا نزدیک رسول علیه السلام با همه ریشیها و شاخهای خود بر رسول علیه السلام سلام کرد و اعرابی که آن حال مشاهده کرد گفت حسبی حسبی رسول علیه السلام فرمود ای درخت بجای خود باز و باز رفت و ریشیهای خود در زمین حکم کرد و راست بایستاد و همچنانکه بود آن اعرابی قدیمهای رسول را علیه السلام بوسه داد و گفت یا رسول الله اجازت ده تا ترا بسجده کنم رسول علیه السلام فرمود سجده کن مرا که سجده خاصه خداوند است که اگر غیر خدا را بسجده کردن روابودی من بفرمودی تا زن آن است من سجده کردی شوهر آن خود را از برای بزرگ داشتن حق شوهر آن را و در حدیث آمده است که زن که شوهر را ند و بگین دارد در لعنت خداوند بود تا آن هنگام که شوهر از وی راضی شود و در تفسیر و سیوطی آمد بر دایت ابن عباس رضی الله عنهما که زنی نزد یک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خبر ده مرا که چیست حق شوهر آن بر زن تا اگر بجای توانم آورد شوهر کنم و الا نکتم رسول علیه السلام فرمود که یک از حق شوهر آن آنست که نفس خود را منع نکند از وی و حق دیگر آنست که روزه نگیرد و بیستواری وی که اگر بدارد و اگر سنگی و تشنگی خورده باشد و آن روزه را از وی قبول نکنند و حق دیگر شوهر بر زن آنست که بیستواری وی از خانه بیرون نرود که اگر برود و لعنت فرشتگان آسمان و فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب بود و چندی بیستواری وی از خانه وی بیرون ندهد که اگر چنین کند مر و غیر او را بود و گناه و ایراد حاکمیت در منزهه النواظری آرد که مردی بود در عرب که از ورشت تر کس نبود نام وی رحیم و او را زنی بود که در همه عرب از خود بر وی تر نبود هرگاه که شوهر وی نداندی آن زن با استقبال او رفتی و گرد او پاک کردی و طعام پیش وی نهادی و چون از طعام فارغ شدی آب بردستی و می کردی

تا دست خود بستی زن این همه خدمت میکرد مرد در غلط افتاد و گفت که این زن بر من عاشق است روزی از زن سوال کرد که میخواهم که بدانم که تو در عالم از من کز دوست ترمیداری زن گفت اگر راست میخواهی من در عالم هیچکس را از تو دوستم ترمیدارم اما بدانکه من در آئینه نظر کردم جمال خود را دیدم درشت روی تو گفتم من نعمت از خدای تعالی بر من مرد و این مرد محنت است از خدای تعالی مرا بخود گفتم ای تن پر محنت خدای صبر کن تا جرای صابران یابی دوی در نعمت خداوند شکر کن تا ثواب شاکران یا بد فرمای قیامت او در زمره شاکران به بهشت رود من با طاعت صابران در بهشت روم انشا الله تعالی الهی ما را توفیق شکر گذاردن در نعمتها و صبر کردن بر بلاها و محنتها کرامت فرماید ثواب شاکران و صابران همه را از زانی دار

فصل شازدهم در حقوق زنان بر شوهران ایشان

بدانکه همچنانکه شوهران را بر زنان حق است زنان را نیز بر شوهران حق است و آن شش حق است که مردان را نگاه باید داشت اول آنکه با زن شوخی و تازنه روی باشد که حق تعالی فرموده است قوله تعالی و عاشقوهن بالمعروف یعنی با ایشان زیست خوب کنید در تفسیر کشف و بیان می آرد که رسول علیه السلام فرمود ابو بکر را رضی الله عنه که یا ابوبکر چون مرد تازنه روی در روی زن نگاه کند ثواب آنرا در کردن برده و در دیوان او بنویسند و اگر با آن تنمسم یا بکند ثواب حج و عمره بنویسند و اگر کناره و قبه با آن یا بکند ثواب صدیقی زیادت کنند و اگر آن فعل مخصوص کند هر دو امر زیاده شوند و اگر چه گناه بسیار داشته باشند و صحیح مسلم می آید بروایت ابو ذر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود در حدیث که وفی بضع احدکم صدقة و بضع کنایت از جماع است یعنی آنکه از شما جمع شود با عیال خود او را ثواب صدقه بنویسد یا بان گفتند یا رسول الله میکی را از ما بید شهوت وی و او را در آن ثواب باشد رسول علیه السلام فرمود خبر کنید مرا که اگر آن شهوت خود را بجمام صرف کند او را در آن وبال باشد همچنین چون بجمال صرف کند او را ثواب باشد حق دوم آنست که کار بیرون او را بفرماید تا نظر ناخرمان بر وی نیفتد و فساد که حاصل شود و بال آن مرد را بود و رسول علیه السلام کارخانه را بعهده فاطمه کرده بود و کار بیرون را بعهده علی و رسول علیه السلام فرمود هر کس سعی کند از برای حاجت زوج خود تا او در خانه نبیند تا نامحرم را نظر بر وی نیفتد همچنان باشد که اسیران است محمد را باز خرید و آزاد کرده حق سیم آنکه علم و آداب شریعت او را بیاورند از فرائض و واجبات و علم حیض و نفاس و نماز و روزه و غیره و رسول علیه السلام فرمود که سخت ترین عذاب در قیامت کسی را بود که اهل خود را جاهل گذارد و امور دین را بیاموزد و روز قیامت هر دو را بر سبزه آتش بایستاند زن گوید اخراک الله رسوا گرداند خدای ترا همچنانکه ما را در دنیا امر معروف و نهی منکر نکردی و از دنیا رغبت نکردی و در عقبی رغبت ندادی تا هم خود را هلاک کردی و هم ما را پس زن باینه ایشان را برانند بسوی دوزخ و در حدیث دیگر فرمود کلکم لرج و کلکم مسئول عن صتیبه یعنی هر کس از شما بمنزه است شبانی است و هر یک از شما پسریده شود از رعیت وی حق چهارم آنکه او را طعام حلال خوراند و جامه حلال پوشاند که رسول علیه السلام فرمود کلکم لرج و کلکم مسئول عن صتیبه من الحرام قالنا و اولی بها یعنی گوشت که از حرام روید آتش بدان اولی بود حق پنجم آنکه او را در نفقه نرساند و مال وی

بیدستوری خورد که رسول علیه السلام فرمود هر کس عورتی بخاهد و نیت آن کند که او را هر چند بهدوق وی نایق شود روز قیامت ملاقی شود و روی آرد بخداوند خود و زدی یعنی او را از دایره دزدان شمرند چنانچه ششم آنست که رنجی که از آن بوی رسد باشد و محل کند تا ثواب یابد که در صحیحین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه که رسول علیه السلام فرمود وصیت در حق عورتان قبول کنید بدستیکه زن از استخوان پهلوا آفریده شده است و بدستیکه کج ترین استخوان در پهلوا علای و سیت اگر او را راست کنی بشکنی و اگر بگذاری کج بماند همیشه وصیت قبول کنید در حق عورتان مضمون کلام نبوی و حدیث مصطفوی آنست والله اعلم که بایشان در شتی و تندی از حد مبرید و ایشان را نیز باز گذارید یعنی بایشان رفتی و دلاکین حکایت نقل است که مردی نزد ابیله و نمیزد عمر رضی الله عنه آمد که از زن خود شکایت کند چون بدر خانه رسید آواز مشغله شنید که زن با عمر شاعت می نمود مرد و از زن خود خوشنود گشت و باز گشت ناگاه عمر بیرون آمد دید که آن مرد میرود آواز داد مرد بنزدیک وی آمد امیر از حال وی پرسید قصه گفت امیر فرمود که هم در گذشتن باید که ایشان را بر ما خفهاست کی آنکه سبب ایشان از دوزخ خلاص شویم که رسول علیه السلام فرمود هر کس زن خواهد نصف دین وی در حصا را من در آید دویم آنکه ایشان نگاهبانان مال مانند سیم آنکه گازان مانند چهارم آنکه طباطخان مانند پنجم آنکه دایه فرزندان مانند بدین سببها از ایشان محل باید کرد و در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ما ش مدیدام و مومن زن مومن را اگر فعلی صادر شود و از زن که مرد آن کاره دارد که راضی شود از وی بخلی و دیگر و در حدیث دیگر آمده است بروایت عبد الله بن زمره که رسول علیه السلام فرمود از برای چه زنده مردن خود را زدن بر دکان و شاید که بخوابی خوابی که در آن از آخر همان روز و این حدیث نیز در صحیح مسلم است و حدیث دیگر بروایت انس بن مالک رضی الله عنهما آمده است از رسول علیه السلام که فرمود هر کس بزنده زن را بغیر حق من که محمد خصم او باشم در روز قیامت فرزند زن را که هر کس بزنده ایشان را عاصی شود در خداوند و رسول وی عروه بن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود الملة الصالحة خیر من الف رجل صالح یعنی یک زن صالحه بهتر است از هزار مرد صالح و تاویل حدیث بر آنست والله اعلم که یک زن چون صالحه و عقیقه باشد هزار مرد و از فتنه و سالم مانند چون آن زن را زنده گانی بصلح نباشد هزار مرد را خطر باشد که سبب وی در مصیبت اقتد پس ثابت شد که یک زن صالحه بهتر از هزار مرد صالح است بعد از آن فرمود هر زن که شوهر خود را هفت روز خدمت کند هفت در دوزخ را حق تعالی بروی در بند و هشت در بهشت را بروی بکشاید تا از بهر در که خواهد به بهشت در آید الهی بجزمت نیکان که عورت مستورات همه را در پرده عصمت خویش بدر و از چنگ نامردان و فتنهای آخر الزمان در امان دار

فصل هفتم در نفقه ذوی الارحام و نفقه کسانی که در موت وی باشند شرعا

بدانکه نفقه ذوی الارحام داخل است در واجبات اسلام و نفقه پنج طائفه در پنج طائفه واجب می شود شرعا اول نفقه عورتان بر شوهران ایشان در حالی که نکاح قائم بود و در حالی که زن در عدت طلاق بود و بخلاف عدت و وفات که در وی نفقه واجب نمی شود زن را دویم نفقه اولاد و صغار بر پدران ایشان و نفقه دختر بالغه و پسر بالغ بر جای مانده

بر پدر واجب میشود نیم نفقه مادر و پدر و اجداد و جدّه چون فقیر باشد بر فرزندان واجب میشود چهارم نفقه ذوی الارحام محرم چون فقیر و صغیر باشد یا عورت فقیر بالغه باشد یا خود مرد و بر جای مانده باشد یا نابینا نفقه این جماعت بر ذی رحم محرم ایشان واجب میشود بمقدار میراث یعنی آن قرابت فقیر مثلاً اگر میرد و توانگر باشد بگزیند که میراث وی بکس میرسد از قرابتان وی این زمان که فقیر باشد نفقه وی بران وارث باشد نه بر قرابتان دیگر و کثیر هم نفقه غلام و کنیز که بر خواجه ایشان واجب شود این پنج خطا نفقه اند که نفقه ایشان بران پنج طایفه دیگر واجب میشود پس در شرایط و مقدار و احکام هر یک ازین نفقات خمس آنچه مهم است از سبایل بیان کنم انشاء الله تعالی اما نفقه زن بدانکه نفقه زن بر شوهر واجب است بر اوست که این زن مسلمه باشد یا کافره لقوله تعالی و علی المولود له من ذفقن و کسوفتن بالمعروف و این وقتی باشد که زن نفس تسلیم کند و در منزل شوهر باشد یا جایی باشد که برضای شوهر باشد و اگر زن امتناع نفس بجهت مهر مجمل کند مراد از نفقه واجب باشد بر شوهر درین صورت اما اگر زن ناشهره باشد او را نفقه نرسد و اگر صغیره باشد چنانکه شوهر از وی استمتاع نتواند گرفت اول نفقه نرسد اما اگر شوهر خرد باشد چنانکه از وظی عاجز باشد وزن کسیره باشد مراد از نفقه بود در مال شوهر و این روایت در هدایه و نافع است اما در مقدار آن اعتبار بحال مهر و در است یعنی اگر مهر دو مویس باشد نفقه ایسار واجب میشود و اگر مهر دو مویس باشد نفقه ایسار لازم آید و اگر زن معسر باشد و مرد مؤسر نفقه وی دون نفقه مؤسر و فوق نفقه معسر باشد و اگر زن مؤسره باشد و مرد معسر بر مرد نفقه بقدر امکان واجب شود و باقی بروی دین باشد و این روایت در کافی است در بنهایه میگوید اگر مؤسر باشد مثل آنکه حلوا و بیه بریان و مثل آن بخورد و زن فقیره باشد چنانکه در خانه اهل خود مانده و چون بخورده بر شوهر واجب نباشد که آن زن را همان خوراند که خود خورد و نیز نشاید که همان خوراند که وی در خانه اهل خود بخورده بلکه حد وسط نگاه باید داشت یعنی او را نان گندم دهد یا نان خورش در هدایه و نافع می آید که اگر مرد زن خود را طلاق دهد نفقه و سکنی مهر و بر شوهر باشد بر اوست که طلاق رجعی بود یا باین لقوله تعالی لیمفق ذو سعة من سعة الایة اما در عدت و فوات نفقه واجب نیاید از برای آنکه وجوب نفقه بعد از موت میشود و میت اهل و وجوب نیست و نیز در وقت که فرقت از قبل زن باشد معصیت عیسی ردت و تقبیل این زوج و مانند آن نفقه واجب نیاید از برای آنکه نفقه نعمت است و معصیت سبب نعمت نباشد و اگر زن بیمار شود و در منزل شوهر مراد از نفقه باشد از برای آنکه شوهر مستمتع است بوی و در انس و نفقه یک خادم نیز فرض کند بر شوهر از برای ضرورت زن بسوی خادم و بقول ابی یوسف رج نفقه دو خادم فرض کند و مرد باشد که زن را در جای نشاند که از اهل وی دران منزل کسی نباشد مگر آنکه زن اختیار کند زیرا که نشستن با غیر ضرر راست اما مرد را نیز ولایت آن باشد که پدر و مادر زن را و فرزندان که از غیر این مرد باشند منع کند از آمدن بران زن از برای آنکه منزل حق مرد است و لیکن ایشانرا منع تواند از نظر کردن بسوی وی و سخن گفتن با وی در هر وقت که مردان را اختیار کند که این از صلا رحم است و اگر مرد از نفقه دادن عاجز آید سبب فقر تفریق نکند میان ایشان و نفقه زن بر مرد دینی بود و این نزد علی ماست رحم الله اما بقول شافعی رج تفریق نکند و این روایت در نافع است و اگر بنده زن آزاد خواهد نفقه آن زن آزاد دین بود بر شوهر بنده لقوله تعالی و علی المولود له من ذفقن و کسوفتن و بفروشتند او را از حجت نفقه همچنان که بفروشتند او را در سایر دیون و اجبه

روزی یکی عبد الله را گفت غلام تو نباشی یعنی کفنی میکند و درم تو میدهد عبد الله از آن سخن متغیر نشد و خواست تا آن حال معلوم کند چون نماز شام شد روی بگورستان نهاد و عبد الله از پس وی روان شد چون بگورستان رسید در پس گوری پنهان شد و نظاره میکرد تا غلام چه کار میکند دید که غلام سرگوری را باز کرد و در رفت و دیر سیران آمد عبد الله پیشتر رفت غلام را دید پلاسی پوشیده و غلی بر گردن نهاده و در آن گور محرابی ساخته و روی بمناجات آورده هم بر آن حال می بود تا نزدیک صبح چون صبح شد غلام پلاس بیرون کرد و غل از گردن برگرفت و لباس رسمی خود رو پوشید و بسجده نماز گذارد و بجا است بعد از آن بگورستان آمد و دوست خود برداشت و گفت ای روز آند فوجا حجاز می درم خواهد طلبید تو بده از آنجا که دانی در حال نوری در یهود آمد و در پی بردست غلام نهاد عبد الله چون حال مشاهده کرد از پس گوری بیرون آمد و سر غلام در کنار گرفت و میگفت صد هزاران جان فدای چنین غلام باد و خواجۀ تو بودی نه من غلام چون آن حال دید گفت ای پلای پرده من در دیده شد و راز من آشکارا گشت در دنیا مرا راحت نماند بعزت خود که مرا فتنه نکردانی و جان من برداری هنوز سرش در کنار عبد الله بود که جان بداد عبد الله او را با همان پلاس در همان گور دفن کرد همان شب عبد الله حضرت مصطفی را بخواب دید که با ابراهیم خلیل می آمدند هر یک بر برائی گفتند یا عبد الله چرا آن دوست ما را با پلاس دفن کردی ای الهی بجزمت

او بیای خود مارا از مشرب ایشان چاشنی کرامت فرمای

فصل نهم در ثواب نفقات و صدقات

یعنی نفقه کردن بر اهل خود و در سبیل خدای عز و جل بده آنکه نفقات و صدقات را فضیلت و ثواب بسیارست چنانکه در صحیحین می آید بروایت عقبه بن عمرو الانصاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینست که مسلمان چون نفقه کند بر اهل خود و بر اهل طلب ثواب کند مرا و از هر دو ثواب صدقه نویسد در کتاب شرایع الاسلام می آرد که بنده باید که در صدقه دادن تقصیر نکند که خداوند تعالی صدقه دهندگان را دوست میدارد و میفرماید که صدقه را من قبول می کنم تا در وقت درماید بشمار سالم در حدیث دیگری آید که رسول علیه السلام فرمود از جبریل علیه السلام سوال کردم از ثواب صدقه گفت صدقه هست که آنرا ده عوض است و صدقه هست که هفتاد عوض است و صدقه هست که هفتصد عوض است و صدقه هست که هفتاد و نه عوض است و صدقه هست که چندانست عوض دهند که در حد شهادت نیاید اما آنکه ده عوض دارد آنست که بدویش ندرست دهد که همه جای سوال تواند کرد اما آنکه هفتاد عوض دارد آنست که بدویش بخورد و ده که جای بجای تواند رفت اما آنکه هفت صد عوض دارد آنست که بطالب علمی دهد که علم دین آموزد اما آنکه هفتاد و نه عوض دارد و بجای دهد که علم دین آموزد اما آنکه مزدوی در حد شهادت در نیاید و در زمین و آسمان ننگذ آنست که مردگان خود را چون پدر و مادر و فرزندان و قرابتان بر خا ط آورد و بنیت ایشان صدقه دهد ثواب آن در وصف نیاید و آن مردگان را در جرات زیادت نشود و اگر در عذاب باشند بواسطه آن صدقه عذاب بجزمت مبدل گردد و صدقه سبب رستگاری هر دو عالم است از وی غافل نباید بود و در صحیح مسلم می آید بروایت جابر که ابونکران انصاری رضی الله عنه غلامی داشت نام او یعقوب و را بدید بر کمر رسول

صلی الله علیه وسلم اورا فرمود کہ ابتدا کن بصدقه دادن بنفس خود یعنی اول بر نفس خود صدقه کن اگر از تو زیادت آید چیزی سے
بر اہل خود صدقه کن و اگر از اہل تو زیادت آید بر قربانت خود صدقه کن و اگر از قربانت آید فہنگدا و بکذا یعنی عطا دہ از
جمع جہات در صحیحین ست کہ رسول علیہ السلام فرمود ابد اہمن تقول یعنی ابتدا کن در صدقه دادن بکسانی کہ گرداگرد تو اند
در صحیح مصابیح و ترغیب جمیدی می آید بروایت عدی بن حاتم از رسول علیہ السلام کہ فرمود انقول الناد و لوبشوق تفرقا فان لم
تجدوا فبکلمۃ طیبۃ یعنی بہر پہرید از آتش دوزخ و اگر چہ نیوہ خرابا شد پس اگر نیاید سخن خوش از درویش عند خواہے
کنید کہ آن نیز بجای صدقه است و نیز در ترغیب جمیدی می آید کہ علی بن حسین در شب نان بر پشت خود میگرفت و بر سرین
صدقه میکرد و تاریکی شب و میگفت بدرستی کہ صدقه در ظلمت شب خشم خداوند را می برد و زید بن اسلم روایت می کند از پدر
خود و پدر وی از رسول علیہ السلام فرمود کہ گردن نکیہا در می بندد و در ہائی بدیہا را وصلہ رحم عمر از زیادت می کند و صدقه
پہنان غضب خداوند را می برد و این حدیث نیز در ترغیب جمیدی است در حسان مصابیح می آید کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
فرمود صدقه دفع میکند مرگ کہ در وی آثار رحمت نبود در کتاب صغائی می آید کہ صدقه چار حرف ست کہ الصدقة اسرع لجة
احرف فالصاد بقصد صاحبہا من مکادہ الدین والاخوة یعنی صا صدقه نگاہدار صاحب خود را از مرگ و ہنگ
دینا و آخرت والدال یکون دلیلہ الى الجنة و دال وی را ہما نیست بسوی بہشت والفاق یقرب صاحبہا الى
اللہ تعالی یعنی قاف وی نزدیک گرداند صاحب خود را بر رحمت حق تعالی والہاء یتہدی صاحبہا الى اعمال الصالحة
و ہای وی راہ راست می نماید صاحب خود را بسوی کار ہائی نیک فیستوجب الرضوان الاکبر اما صدقه از وجہ جلال
باید تا صاحب وی بشارت و ثواب موعود یا بد چنانکہ رسول علیہ السلام فرمود ان اللہ طیب لا یقبل الا طیباً
یعنی بدرستی خداوند تعالی طیب ست قبول نمی کند مگر صدقه کہ از جلال طیب باشد و این حدیث مسلم ست برایت بویہرہ
رضی اللہ عنہ و تفسیر ثعلبی در صحیح الخرج می آرد بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ گفت شنووم از رسول صلی اللہ علیہ
وسلم کہ فرمود روز قیامت مردی را بیا رند کہ او را مال دادہ باشند و دنیا گویند او را کہ مال تو دادہ بودی چہ کردی گوید بفقہ
کردم و عطا دادم و قصد من در آن آن بود کہ مردمان مرا سخی و جوان مرد گویند و بیا و سمعت خواستم بآن مردمان مرا
سخی و جو اگر گفتند گویند امر و تر از آن چہ سود مرد و بیا رند کہ او شجاع بودہ باشد گویند اول ترا شجاع نگردانیم گویند بل
گویند چہ کردی گویند قتال میکردم تا جان خود را در باختم و خون من ریختہ شد گویند بآن خواستم کہ مرا شجاع گویند پس گفتند
آنگاہ گویند سود نکرد و باز ندادن آن از تو عذاب را بعد از آن مرد بیا رند کہ خداوند تعالی او را علم دادہ باشد گویند کہ
علم کہ تو دادند چہ کردی گویند علم آموختم و بد بگران آموزانیدم گویند بدان آن خواستی کہ ترا علم گویند گفتند گویند ترا چہ سود از آن
یعنی مقصود ہر یک از شمار یا و سمعت و نیکو گفت مردم بود رسیدید در دنیا بطلب خود امرار شمارا سودی نکرد بعد از آن
فرمان خداوند در رسد کہ بیدارینا را بسوی آتش ملائکہ عذاب الیشارنا بسوی دوزخ کشند تا بدان کہ عمل بی اخلاص
نظر قبول نیابد در تفسیر ثعلبی می آرد کہ شاہ مفسر ان عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما گفت کہ رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند چنانکہ اہل عرصات بشنوند کہ کجائید کسانی کہ می پرسیدند و میمان

برخیزید و بکیریدم زوهای خود را از کسی که کار از برای وی کردید بدرستی که من که خداوند مقبول نکم علی که اسبخت باشد با آن چیزهای دنیا و اهل دنیا و نیز در تفسیر ثعلبی می آید در آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا که قرض حسنه صدقه است که از مال حلال بود یعنی کیست که نفقه کند در طاعت خداوند تعالی از مال حلال قول دیگر آنست که قرض حسن آنست که منت ننهد بدان صدقه و ایدانند یعنی انعامی که کند منت ننهد و شمرد بروی و بیادوی ندهد و تیره نسازد آن را بروی که این منت بود و اظهار کنند آنرا بر مردمان و بگویند که چنین و چنین عطا دادم تو مرا چه شکر گذاری که این ایضا بود قول دیگر آنست در قرض حسن که عوض توقع ندارد حق تعالی صدقه مومنان را بلفظ قرض یا در کار برای آنکه قرض نام است مگر چیز یا که عطا دهد آوے او را تا جزا دهند او را و عوض با و باز دهند تا بنده و اندک هر چه از برای رضای حق دهد خداوند او را جزا دهد و او نه چنانکه در خوردیشی بنده باشد بلکه آن چنانکه از کرم وی سز و حرکایت نقل است که در زمان سلطان محمود غازی رحمه الله پیری را در شکم خواست نزد طبیب رفت و علت باز نمود او را ده سیر عسل فرمود که گرم کند و بناشتا بخورد و پیر از جهت ناداری در فکر افتاد تا ناگاه که کوب سلطان بر سپید پیر زبان سوال کشاد و از سلطان ده سیر عسل درخواست سلطان بخندید و خواجی حسن را گفت صد خرد عسل بپیر دهند خواجی گفت ای سلطان پیر ده سیر عسل طلبیده من بوی دهبی سلطان فرمود که ای خواجی پیر در غرور هست خود طلبید و من در غرور هست خود میدهم ای برادر این سخن بوی امید واری می آید و وقتی که محمود بسبک تنگین را این کرم تقاضا میکند که از وی ده سیر بن طلبید صد خردار میدهد که اکر من است و ارحم الراحمین اگر نبع ضعیف خود را لایق خداوندی و کرمی خود عطا دهد هیچ عجیب غریب نباشد حکایت یحیی بن معاذ رضی رحمه الله میگوید عجیب دارم از کسی که مال نگاهدارد و حالانکه خداوند عرش از وی قرض میطلبید و تفسیر ثعلبی می آید که بعضی از ائمه التفسیر گفته اند که آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا ترغیب است از الله تعالی در مواسات و قرض دادن مردگان او را ابوامامه الباقی رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود که بر در شست نشسته بود که مقرر قرض را بنده ثواب است و صدقه را ده گفتم یا جبرئیل چگونه است که قرض از روی ثواب بزرگتر است از صدقه ثعلبی علیه السلام فرمود از برای آنکه صاحب قرض نیاید الا بر سبیل احتیاج و بسیار باشد که صدقه واقع شود و در غیر اهل خدا و بن عباس و ابوهریره رضی الله عنهم روایت می کنند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس قرض دهد برادر مسلمان خود را به درجی بگوانی که او احد و بنین و طور سببنا حسنات در دیوان وی نویسد و این هر دو حدیث در تفسیر ثعلبی است آنجا که آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا در سوره البقره قصه ابودحداح ابوامامه الباقی و زید بن اسلم رضی الله عنهم روایت می کنند که چون آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد ابودحداح رضی الله عنه گفت مرحضت نبی را صلی الله علیه و سلم که فداک الی و امی یا رسول الله خداوند سبحان و تعالی از ما قرض میخاهد و حالانکه او بی نیاز است از قرض رسول علیه السلام فرمود که حق تعالی میخواهد که در آرد شما را به پیش بآن گفت اگر من قرض دهم پروردگار خود را یعنی از برای رضای و س صدقه بدم همان می شوی از برای من مثل آن در پیشست رسول علیه السلام فرمود آری هر کس تصدیق کند بصدقه مرا و را بود مثل آن در پیشست ابودحداح گفت زوجه من ام الدحداح با من باشد فرمود که باشد گفت کوک من حداحه با من

باشد فرمود که باشد گفت یا رسول الله دست مبارک خود بمن ده رسول صلی الله علیه و سلم دست خود بوی داد گفت بدرستی که مراد بوستان است یکی فرو تو یکی بالا تر سگند بخدا که غیر ازین دو بوستان چیزی و دیگر مالک نه ام هر دو بوستان را قرض بخداوند خود دادم رسول علیه السلام فرمود که یک بوستان را از برای خداوند ده و یک را از برای اهل و عیال خود نگاهدارا بود صلاح گفت یا رسول الله گواه باش که بوستانی که خوشترست بقرض بخداوند خود دادم و آن خایطی است و در آن ششصد دخت خرما است رسول علیه السلام فرمود و خداوند ترا بآن بهشت آگاه بود صلاح بدان بوستان در آمد تا رسید بنزدیک زوج خود ام الدجاح و کودکان وی با وی بودند و بگردن خنجر خرما می کشیدند گفت بیرون آید ازین بوستان که من این بوستان را بقرض بخداوند خود دادم ام الدجاح گفت سود کردی در بیخ خود برکت دهد خدای تعالی ترا با آنچه خریدی بعد از آن ام الدجاح پیشش کودکان خود میرفت و خرما که در دهان داشتند بیرون میگرداند و دهان ایشان وحی انداخت و آنچه در آستینهای ایشان می بود می شنید و می افکند تا ازین بوستان دیگر رفتند رسول علیه السلام فرمود در حق ابو الدجاح که من غنایم ج و د و اد فیاح لابی الدجاح و هر بوستان که در وی درختان خرما بود عرب او را فردوس گویند عزیز من بگره که دوستان حق در محبت وی چگونگی بوده اند و یقین ایشان در دین چگونگی صادق بوده است و اعتماد ایشان و تصدیق ایشان بوعده حق چه و ائتی بوده است که در راه رضای می از سر مال جهان برنجواستند چگونگی صادق بود در دعوی دوستی حق و طلب رضای وی سبب که از سر محقر چیزی بر نتواند خواست در راه وی تو خواهی که عمل تو چون عمل قارون باشد و ثواب تو چون ثواب موسی و هارون این طمع خام و غایت احمق بود که اطمع من اشعب و احمق من تلبس اشعب من عمل عمل قارون تمیایا ملن ثوبه موسی و هارون درین راه مدعی بسیار اند اما دعوی را معنی باید قطعه هر کسی لاف محبت میزند بهیچ یک در عاشقی صادق نه اند مدعی عشق بسیارند لیکت چون بهیچین عشق عاشق نه اند حکایت نقل است که خواجه را بستان هزار درم قرض بر آورده بود و در دست چیزی نماند روزی و ام خواه تقاضای درشت کرد و بخان سخت گفت خواجه از وی بگریخت بجانم می آمد دل تنگ و لول همسایه جهودی داشت پرسید از وی که چرا دلنگی بخا است که قصه با دشمن دین بگوید جهود گفت بحق دین تو که مسلمانی است بگوئی تا چه حال داری خواجه قصه حال باز گفت جهود گفت لحظه توقف کن بجانم در آمد و بستان هزار درم بر آورد و بخواه داد و گفت هر چند در دین بیگانه ایم اما در ظاهراً همسایه ایم از رشت باشد که مرا از بود در خانه و تو در رخ و ام مانع باشی خواجه آن در مهرا بر داشت و بنزدیک و ام خواه آورد آن طریحان باند و گفت این زرا را بجا آورده خواه گفت همسایه جهود دارم وی داده است عزیز من هر مسلمان بود گفت لحظه توقف کن در خانه در آمد و قبلاً از برین آورد و بخواه داد و گفت بگیر قبلاً خود را که این دین را از دمه تو ساقط کردم تا در راه حق کمتر از جهودی باشم چون شب در آمد و ام خواه مسلمان که قبلاً باز داده بود و خواب دید که قیامت قائم شده و مردمان نهائی خود میخوانند فرمان رسید که او را بهشت بزد گفت چگونه است که دیگران را نامه خواندن میفرمایند و مرا نامه خواندن نفرمودند و فرشتگان گفتند حق تعالی میفرماید که تو با یمنی خود قبلاً باز رسیدی از کرمی مانند که ما ترا نامه خواندن فرمایم ای بنده بفضل ما به بهشت روائی بحسرت نیکو کاران خود حساب قیامت بر ما آسان گردان و همه را به بهشت عنبر سرشت برسان آمین یا رب العالمین

فصل نهم در بیان عمره و اعمال وی و احکام آن

بدانکه عمره بقول سنت است و بقول واجب و بدان قول که واجب است بر کسی واجب است که حج بروی فریضه باشد و اعمال عمره سه است احرام و طواف و سعی میان صفا و مروه و در تفسیر و سیطی آوردنی قوله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله الا یتقوا الله شاه مفسران عبد الله بن عباس و مجاهد رضی الله عنهم تمام گردانید حج و عمره را بمناسک و حدود و بین و ادا کردن آنچه در حج و عمره است و قول علی ابن مسعود رضی الله عنهما آنست که تمام گردانید حج و عمره را اگر احرام هر دو بسته باشد و سبیل خود در شرح مولانا عبدالرزاق می آرد که دویر تصغیر است و این تصغیر از برای تنظیم ملت الله است زیرا که همه دارها در جنب آن صغیر است اما بقول ابن عباس و علی رضی الله عنهم عمره واجب است همچون وجوب حج و اوج صغیر است و زید بن ثابت رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان الحج و العمرة فریضتان لا تضلک بایهما بدات و جابر رضی الله عنهما روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود الحج و العمرة فریضتان واجبتان و این هر دو حدیث در تفسیر و سیط است و معناه ظاهر در صحیح مسلم می آرد و روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود العترة من مکفران ما بینهما و الحج المبرور و لیس له جزاء الا الجنة یعنی دو عمره مکفران گناهانی را که ما بین هر دو وجود آمده باشد از بنده مؤمن و حج مقبول را جزای دیگر نیست مگر بهشت یعنی شک نیست که جزای مبرور بهشت است در شرح نافع آورده که احرام گیرندگان چهار اند یکی محرم حج بدون عمره چنانکه خاصه احرام حج بند پس بگوید لبیک بحج و دویم محرم بعمره بدون حج که احرام عمره بند و گوید لبیک بعمره سویم حج و عمره و این را قرآن گویند یعنی حج و عمره بایکدیگر قرین گردانید گفتند لبیک بحج و عمره چهارم متمتع یعنی محرم بعمره بعد از آن حج چنانکه اول احرام بند از بیقات بعمره و بعد از آنکه از اعمال عمره فارغ شود احرام بند از برای حج آنکه دو متمتع اینجا بر خود داری بود از حج و عمره اما محرم حج بروی آنست که اعمال حج بجای آورد از فرایض و واجبات و سن و آداب حج و فرایض و واجبات حج در فرایض عمره اسلام در باب حج بیان کرده شد اما محرم بعمره اعمال عمره بجای آورد چنانکه در اول این فصل یاد کرده شد اما قارن یعنی محرم حج و عمره اول اعمال عمره بجای آورد نگاه اعمال حج و قرآن افضل است از متمتع و افراد نزول علی ما رجهم الله خلافت مرثافعی را رحمه الله که فرمود که افراد افضل است از متمتع اما متمتع اول عمره بجای آورد بعد از آن احرام گیر و از مسجد حرام و حج بگذارد اما چون عمره بجای آورد و از احرام بیرون آید آنگاه روز ترویبه احرام حج بند این بود بیان کیفیت حج و عمره در کتب حدیثی می آید که رسول علیه السلام فرمود هر کس خانه کعبه را زیارت کند و خود را از رفتن و شوق نگاه دارد باز گردد همچون روزی که از مادر آمده باشد یعنی خداوند تعالی او را از گناه پاک گرداند حکایت در مسکيات می آرد که علی بن موفی همدی میگوید سالی حج رفته بودم چون از حج فارغ شدم در خواب دیدم که در عرفات فرشته فرشته دیگر میگویند که امسال ششصد هزار بنده حج آمده اند حج بیچ یک قبول نکرده اند الا از آن شش کس بیدار شدم اندوه و اضطراب من ظاهر شد گفتم صعب کاری که حج شش کس پیش قبول نباشد و حج دیگران ضایع گردد گفتم خداوند اگر من از آن شش کسم که حج ایشان قبول کرده من ثواب حج خود را بدیگران بخشیدم تا ایشان محروم نمانند باز در خواب شدم آواز شنیدم کلامی علی

بن موفق السخی علی وانا احکم الراحمین یعنی کرم و سخاوت خود بر درگاه ماعرضه میکنی و جواد مطلق ما کیم ماولی تربیم به بندگان خود حج بهم را قبول کردم و همه را بیا مرزیدیم حرکایت در زاده مقوقین می آر که یکی از جمله بزرگان بعرفات حاضر شد و آن شش صد هزار مرد و وزن را بدید در دشت عرفات سرو پای برهنه با دیدهای گریان و جگرهای بریان و لبهای خراب و لبهای کباب آوازها برآورده که سر بناظلمنا انفسنا آن بزرگ گریان شد گفت اگر من گنهگارم در میان ایشان بار سبب باین زاری که میکنند آمرزیده شوند و اگر آمرزیده نشوند بسبب من بود که در میان ایشانم و دستان حق با نفس خود چنین بلامت بوده اند و خود را چنین مقصر و بیع اندواز در عجز و شکستی درآمده اند با چنان زندگانی شایسته که ایشان را بوده است باین خراب روزگاری و خطاکاری چگونه و چه عذر آریم بچنینا زسندی و افتقار رباعی یارب چه کنم که هیچ کردارم نیست و ز شرم گنه زبان گفتارم نیست دست راستم آفاق پیچم نخرند و آیا چه متاع که خریدارم نیست و در تفسیر ثعلبی می آر دوازده صحتی که گفت برایت اعرابیا و اتفاقا یوم عرفة بعرفات و یقول الهی عجبت الیک الا صوات بضرب اللغات یسألونک الحاجات و حاجتی الیک ان تذکر فی عندا البلی اذا انشیخی اهل الدینا الهی در آن ساعت که اهل دنیا را فراموش کنند تو ما را بجهت خود یاد کن یا اله العالمین و یا خیر الناصرین

اما باقی فرائض که از قبیل اعمال است دو باب است

باب اول در حکمت آن

بدانکه ما عدای فرائض خمسہ اسلام و واجبات سبعه شریعت پنج فرض دیگر است که از فرائض معیشت میگویند و هر یک را ازین فرائض و واجبات دیگر است چنانکه ذکر آن در محل آن بیاید انشاء الله تعالی و آن فرائض خمسہ اول حفظ حدود الله و طلب و سبب حلال و دویم حفظ حدود الله در مناکحات سیم حفظ حدود الله در معاملات چهارم حفظ حدود الله در جراح یعنی در حدود و قصاص و تغزیرات و دیات و کفارات جنایات پنجم حفظ حدود الله در عادات از خوردن و آشامیدن و خواب کردن و نشستن و خاستن و غیر آن پس حفظ حدود الله درین پنج چیز از فرض و واجب علمی است و بعضی از آن فرض است و بعضی واجب پس ششم اعمال نیز مفهده سلسله آمد یعنی فرائض خمسہ اسلام و واجبات سبعه شریعت و فرائض خمسہ معیشت و این مجموع داخل است در مدار امور دین که در تبصره ذکر کرده است و عبارت تبصره این است مداد امور الدین و الملة عند ارباب الدیانات یکون متعلقا بالاعتقادات و العبادات و المعاملات و المزاج و الاداب المحسنه امام ابوالمعین مناکحات را در معاملات داخل داشته و از اداب حفظ حدود الله و عادات را در موده و الله اعلم

باب دوم در کیفیت و احکام هر یک از فرائض معیشت و درین باب بست و پنج فصل است

فصل اول در طلب کسب حلال و شرایط آن

بدانکه مبنای عبادت بر تقیه حلال است چنانکه در حلیه الاولیای می آرد که بعضی از اکابر گفته اند که راه حق تعالی ده قسم است نه قسم از آن طلب حلال است و یک قسم باقی کارهای بنده مومن باید که در طلب حلال باشد و کسب حلال کند و از حرام و شبهت بپرهیزد که در قبول بندگی بر تقوی است قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و تقوی جامع کل مقاماتست در جامع الاصول و مشکوٰۃ صانچ و صحیح مسلم نیز می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که ان الله

طیب لا یقبل الا طیباً و ان الله امر المؤمنین بما امر به المرسلین فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحاً و قال یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما دذقنا کرم ثم ذکر الرجل یطیل السفر اشعث اغبر یدیه الی اسماء و یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام و مشربه حرام و غذای بالحرام فانی یستجاب لذلک یعنی بدینیکه خداوند تعالی طیب است قبول نمیکند مگر طیب او بدینیکه خداوند تعالی امر کرده و مومن را بآنچه امر کرده و مسلمان را بدین در حق مسلمان فرمود یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا

صالحاً یعنی ای رسولان حلال خورد و عمل صالح کنید و در حق مومنان فرمود یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما دذقنا کرم بخورید از حاصلها که شمار روزی کردیم و شکر گویدم خداوند را پس از آن رسول علیه السلام یاد کرد و مروی ثوابه موی گرد آلوده را که دراز بود و سفر دی دست پیریدار و بسوی آسمان و میگوید یا رب یا رب یا رب یعنی دعا میکند و از خداوند درخواست دارد حالانکه خوردن و آشامیدن و غذای وی از حرام بود پس دعای وی چگونه مستجاب شود یعنی دعای کسی که حرام خورد و مستجاب شود و کسی که حرام و حلال و شبهت در برابر او از یکدیگر فرق نتواند کرد در لغات مشارق می آرد که بدانکه علی گفتند انما فاضله بین کسبها جهاد است پس از آن تجارت پس از آن حراست پس از آن صناعت پس افضل کسب این چهار باشد اگرچه فاضله بین کسبها جهاد است اما ذکر کیفیت آن و قتال با کفار و قسمت غنائم درین کتاب تمام یاد نکردیم چون احتیاج بدان کمتر می شود درین روزگار و حق تعالی اسلام را و اهل اسلام را عزیز و قوی گردانیده در فصول فروع کفایه اشارتی کرده شد اما اینجا در فضیلت جهاد و حدیث یاد کنیم در صحیح بخاری می آید بروایت عبدالرحمن بن حبه از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من اغترب قد ما فی سبیل الله حرره الله علی الناس یعنی هر کس که خاک آلود شود و قدم وی در سبیل خداوند یعنی در جهاد حرام گرداند خداوند تعالی آن بنده را برائش و در صحیح مسلم می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من مات ولم یجد ثقتی لقتله بغير وصات علی شعبه من لفاق یعنی هر کس غزو نکند و در نفس خود اندیشه جهاد نداشته باشد و غنمای آن ندارد و چون بمیرد بر شاخی از لفاق مرده باشد در لغات مشارق می آرد در فضل جهاد از صحیح بخاری بروایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هل تنصرون و تنزقون الا بصعفاکم یعنی یاری کرده نشوید و روزی داده نشوید مگر از برکت ضعیفان که در میان شما اند یعنی غلبه که بر خفاری باید در جهاد و نصرت در کارها و روزی که بر شما کشاده می شود و غنمها که بر شما فروان میگردد و آن نیست مگر برکت ضعیفان و شکستگان و درین چنانکه در حدیث دیگر آمده است که اگر نه از برکت مردان ترسکار و کودکان شیرخوار و چونندگان بسیار بودی هر آینه که نزد ایشان

برکت بنید و در آن کسب دست بکار و دل بیا مشغول میدارد که کسب در میان سببی بیش نیست و الا بحقیقت روزی بنده و توفیق دهنده خداوند است اما الله تعالی بی سبب کار نمیکند و نوروفی از کسب خود مان که در قناعت امانی آرد که هر کس گوید تا این دو بازوی زرین با من است هر روزی کم نیاید این سخن کفر بود و گوینده آن کافر گردد الهی پس راز کافر مردن نگاهد!

بفضلك وكرمك ولطفك

فصل دوم در قناعت بجلال از حرام و فضیلت در ویشان صابر

بدانکه علمای گفته اند هر چه الله که مال صلاح مؤمن است تجارت و کسب کنید که شمار زمانه افتاده اید که اگر محتاج شود یکی از شما هر آینه از دین خود خواهد خورد پس بهتر آن بود که مردان کدیمین و عرق جبین خوردند از دین خود خورد که حدیث است کل من کدیمینک و من عرق جبینک و لا کل من دینک در ارشاد قلاسی می آر و قال النبی علیه السلام الکاسب حبیب الله یعنی کاسب دوست خداوند است و مردان ازین کاسب کاسب است که بهمت وی جمع مال نبود و کسب بفرمان خداوند کند و بر جمع کردن مال حریص نبود بلکه نیت وی در آن کسب آن بود که ثروت حلال بدست آرد تا بقوت آن طاعت تواند کرد و محتاج و دست نگر مردمان نباشد و از حق مردم بناحق گرفتن سلامت یابد که رسول علیه السلام فرمود هر کس یک درهم از حرام بگیرد دست و پنج هزار سال او را در دوزخ باز دارند و در محیط میگویند شخصی در حال غنصه مبتلا شد میان گوشت سگ مرده و میان مال غیر از گوشت سگ باید خورد و از حق غیر خوردن روا نباشد مگر در حالی که گوشت سگ نیابد یا مثل آن آنگاه از مال غیر بقدر ضرورت بخورد آن مقدار که نمیرد زیرا که گفته اند الصبر ذات نیلیم المحظورات اما درین روزگار بسیاری از کاسبان و مردمان پاک ندارند از آنکه مال از حلال جمع کنند یا از حرام چنانکه ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لیا تین علی الناس زمان لا یبالی المرء مما اخذ للمال ام من حلال ام من حرام یعنی هر آینه زمانه یاباید که پاک ندارد مردان آنکه آنچه بگیرد و از مال که آن از حلال باشد یا از حرام پس باید که کاسب را در کسب نیت خیر بود که آن طلب حلال کرد و نیت و نیز باید که قصد وی آن بود که اذن کسب خود نفع مستحقان رساند و عیال مندان را مددگاری کند با چنانکه بهترین مردمان کسی است که نفع رساند بآدمیان و بدترین آدمیان کسی است که ضرر رساند بمردمان که خیر الناس من یفقه الناس و شر الناس من یبصر الناس و یقسمت خداوند را راضی باشند و بداده حق قناعت کند که هر کس قناعت کرد و میرشد من قنع شیع شعرقناعت را بسجیدند مردمان و بفرمودن نزد آماز ملک سلیمان و در زاد المذکرین می آرد که حق تعالی پنج چیز را در پنج چیز نهاده است عزت و طاعت مذلت و در مصیبت حکمت و در درد خالی از طعام همیبت در قیام شب توانگری و در قناعت حرکات و در زاد المذکرین و در نمرته النواظر نمری اکود که شلی یا غیره و یا بر دیرستان گذر افتاد و دو کودک دیدنش سنه و هر یک آنچه وظیفه چاشت وی بود آورده بود یک کودک از دودمان شرف بود و توانگر بچه شهید شیرین با نان گندم پیش آورده بود و کودک دیگر از خاندان فقر و فاقه بود و در ویش بچه قدری کامه بر نان جوا و مالیده بود و کودک کامه نا کام کامه میخرد و از آرزوی شهید کام میزد چون خانه زن بر مهر تن چشم شده

می نگرست و چون موم بر آتش تننا میگذاخت آخر بانفس بے نفس برینا مد زبان بر کشادو گفت ای برادر روزگار تا بشیرین
که نام شور بختی بر ما بناده هیچ تواند بود که مذاق اشتیاق ملازان شهید خود حلاوتی فرمائی خدمت از نور و ایمان در بندم توانگر بچه
با سخاوت و مروت چندان عهد نداشت گفت اگر راست میگوئی گفت گوئی بی حیو نباشد اگر میخوای که از شهید من نصیب یابی
من میدوم و تو از عقب من میدو و بانگ سگ میکن چون شجره من آن بچه بچه کشاده بود چون گفتار در جلال گفتار آن باید از آزار
شد چون گرگ میدوید و بانگ سگ میکرد و توانگر بچه با پستان و بخندید و گفت ای برادر معذور دار که در ولایت ماسگ را شهید
ندیده شلی میگوید که چون این حال مشاهده کردم با خود گفتم ای نفس بین واقعه ترا بنده است در قطع طمع از خلق و اخراج از
دینا اگر آن کودک بنان جو خود قناعت کردی لباس کس او قلوب بخشش چنانکه گفته اند عمل در دل کان از ان سرخ روی است
که بی طمع است که هر با که بیگ کاهی نگر است دایم زردی روی از است مهربری خوش میگوید بدین معنی قطع

بپای جبارین پیش از هر صبح	که هر که سر طمع در کشید سرور شد	ده از آتش هر صبح بر رویا کرد	و کرد خالق قناعت مکان توانگر شد
قضا اول طاعت بهر چه را ندانم	ز با نفع و ضرر هم بران قدر شد	برات رزق توانم و ز خطا خبری	که هیچ بخت کن نقش جان مصور شد
بنگاه قناعت بهتری نبینم	چو مهربری گزین این منزلت پیش	التقاة کذا یعنی یعنی قناعت کنی است که فانی نکرد	

توانگری قناعت ست نه بجمع مال که الخنی غنی القلب لا غنی الممال شمع توانگری نه مال است پیش ابل کمال بلکه مال
تالب گورست بعد از ان اغمال به سیری در قناعت ست نه در حرص چنانکه شیخ سعدی رحمه الله علیه میگوید و گلستان رباعی

آن شنودستی که در صحرای غور	بار سالاری بیفتاد از سنور	گفت چشم تنگ بنا دارا	یا قناعت پر کند یا خاک گور
دینا بر مثال سیراب ست	شسته گان محبت دینا از وی سیراب نکردند قطع		هست دینا سیراب سر تا سر
نشسته سیراب کی شود سیراب	جاه او چاه مال او مارست	لوش و لیش غلب و دست غدا	باش ای خواجه تا که بر دارد

اجل از پیش دی خویش نقاب
بر جمیع مال جریص مباحش بلکه دران گوش که از کسب معاش هر چه بدست آری از خورد و نویشت
خود در بی ندری و اگر توانی در لباس در دندان را بجوی و خاطرهای شکسته گان بدست آری که کس زبان نکند از نیکوکاری
اگر استطاعت داری سخاوت را شعار خود ساز و اگر توانی پناه بجائی برو و بخوبی ساز چون کار تو یک من نان ساخته میگوید
یک من نان از میان طلب که یک نان از دومان و هر بنان حاصل نتوان کرد حاجت از غیر حق نخواه که عطا دهند
خداوند است جل و علا قطع حاجت نخواه از در انبائی و هر دون بهر حاجتی که می طلبی از خدا طلب به خواهی که زرشود
مس قلب تو مهربری به در کوی فقر نه قدم و کمی طلب به در صحیح بخاری می آید بروایت مقدم ابن معمر که از رسول
صلی الله علیه وسلم که فرمود ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یا اکل من عمل یده و ان بنی الله داو و دکان کل
من عمل یده یعنی بخورد و بیچس هر گز طعامی بهتر از آنکه از کسب دست وی باشد و بدستیک بود بیچا مبر خا اے داو و
علیه السلام که میخورد از عمل دست خود حکایت در تذکره الاولیای آورد در مقامات سلطان ابراهیم او هم که گفت
بیچس در نیافت پایگاه مردان را بنام روز و غر و غم مگر آنکه دانست که در خلق خود چیزی می آرد حلال ابراهیم او هم گفتند
که اینجا مردی صاحب وجد است و حاتی عظیم دارد و در ریاضت نیگونی کند ابراهیم پیش او رفت جوان گفت سر روز جهان با

باش سه روز مر قبال او می بود زیادت از آن بود گفته بودند ابراهیم را غیر آنکه با محبین منورده و او به شب بی خواب بیدار خواست تا حال او معلوم کند که شیطان بروی راه یافته و یا همه خالص است فحس حال لقمه او کرد و بوجه پو گفت الله اکبر حال و شیطان است پس جوان را گفت تو نیز سه روز مهان باش جوان را بیاورد و لقمه خود میداد حال جوان کم شد و شوق جوان و عشقش نماز جوان ابراهیم را گفت این چه بود که تو با من کردی گفت لقمه تو نه از وجه بود شیطان با آن هم در درون تو میرفت و می آمد چون لقمه حلال بیاطن فروشد بلفقه حلال اصل کارت نبود تا بدانی که اساس این حدیث لقمه حلال است و لقمه حرام دل اتاریک و بیمار گرداند و نزد که الا ولای می آورد که ذوالنون مصری گفت رحمه الله علامت دل بیمار چهار چیز است یکی آنکه از طاعت حلاوت نیاید و دوم آنکه از حق ترسناک نبوده و سیم آنکه در چیز با بصیرت نگردد چهارم آنکه فهم نکند آنچه از علم شود حرکات ابوسلیمان ازانی در میگوید اگر یک لقمه از حلال کمتر خورم دوست تر دارم از آنکه شب تا روز نماز گذارم زیرا که تاریکی شب در جهان آن زمان در آید که آفتاب فرو شود و غفلت در دل آن زمان در آید که معده از طعام پر شود و در حقایق سلمی می آرد از سهل بن عبد الله تستری می خبر عنه که گفت اصول مذہب ما سه چیز است اکل حلال و اقتداء بر رسول علیه السلام در اخلاق و افعال و اخلاص نیت در جمیع اعمال در رساله امام شیری رحمه الله می آرد که سلطان ابراهیم در قوت بود که قوت پاکد او حلال خواری شب بیدار باش و خوابی نه خوابی روز روزه دار خوابی نه خوابی همه را لقمه حلال و قناعت از حرام بجلال روزی گردان بنگ و کر مک

فصل سیم در فضیلت درویشی و فضل درویشان

بدانکه فقر فقر انبیاست چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود الفقر فقری یعنی درویشی فقر من است و فقر بهتر از غنا است و فقیر صابر بنیو نازد از انگر شاکر و سپهر کز ازاد راه فقر معنویت او مسکین است فقیر اگر چه بظا هر خواجاست و امیر قطع

دست از طلب مدار گرت پامی بن روت | کار که زادر راه فقر است | فی فقر صورے که بود همشین کفر
بل فقر معنوی که بدو فقر انبیاست | از بزرگی سوال کردند که چو گوئی در معنی این دو خبر که رسول علیه السلام فرمود

الفقر فقری و فرمود کاد الفقران یکون کفر گفت فقر چون حالت بود فقر بود و چون آلت بود کفر شود از بزرگی دیگر سوال کردند چه فرمائی در معنی این حدیث که رسول علیه السلام فرمود الفقر سواد الوجه فی الدارین گفت معنی آنست و الله اعلم که همچنانکه سیاهی بالای همه رنگهاست درویشی بالای همه مرتبهاست یعنی بزرگی را بر تنگی بدل می توان کرد الا سیاهی که آخر همه رنگهاست که بالاتر از وی رنگی نیست همچنین درویشی را بالاتر از درویشی مرتبه دیگر نیست و بزرگان گفته اند گنج فقر مسکنت است درویش باید که از دو کون آزاد و مجرب باشد همچون الف تادر میان جان او و راجای باشد که دبیران الف تادر میان جان می نویسند حکمت از بزرگی سوال کردند که الف راستی و تقدیم بچه یافت گفت با لادگی و مجردی نه بینی که تا که نقطه دارد در پیش بر بنیدار در باعی چون جیم شکسته شود لا سرتا پای نه مانده و زن جز تواضع مگر ای آزادگی و مجردی عادت کن بچایجو الف میان جان گیری جای بچون الف از همه آزاد باش تا همه تو باشی قطع

پرسیدم از استاد کلامی بی بیعت | بهر چه الف تا بچم و چ ندارد | از درویش گفت که در کتب تعلیم | صد بار شنیدی که الف هیچ ندارد

ب

در مشارق می آرد که رسول علیه السلام فرمود در ویشان است من به بهشت در آید پیش از تو انکران است من به نیم روز که آن
پانصد سال باشد حج الاسلام غزالی رح در کیمیا می آرد جز این حدیث در حدیث دیگر آمده است که در ویشان است من پیش از
تو انکران است من به بهشت در آید پهل سال مگر آن حدیث اول در ویشان چهار بار در ویشان صابر مراد دارد و باین
حدیث در ویشان دیگر را و اندر علم در تنبیه فقیه می آرد بنفیان ثوری طیب الله روحه روایت کرد از سعد بن ابی وقاص رضی الله
عنه که گفت سلمان فارسی رضی الله عنه میار بود بعبادت وی رفتم چون مرادید گریان شد گفتم ای سلمان چرا میگری و حال آنکه
رسول علیه السلام از تو خوشنود بود مگر از هر گ می نرسی گفت ای سعد چگونه نگریم که رسول علیه السلام فرمود که از دنیا
تصرف کنی مگر زلزلای و گردن چندان متاع است نظر کردم در خانه وی طغاری دیدم و کاس و مظهره و روایت دیگر پالان شتر
که نه ای برادر ندانم تا من و تو باین گراباری چگونه بنترل رسیم و از حساب قیامت چگونه رسیم درویشی را غنیمت شمار که قدر
نعمت درویشی را کس نداند شمع بارها گفتت ای یار که درویشی به به باز میگویمت این بار که درویشی به به و درسی گفت که
دینا ز برای دین است به تو بدان قول من کار که درویشی به به گرتو نگر شده مغرور بال دنیا به تو سر حست خود کار که درویشی به
چه دوی گرد جهان به هر یک بقمه نان به بنشین خلق میازار که درویشی به به ای عزیز از همه عالم سخی دنیا گیرند به تو همین نکته نگهد
که درویشی به به خوشا حال در ویشان عالی هست که سر بهمت ایشان بگوین فرودنی آید و از خدا جز خدا نچواهند آسرم حق
تعالی ایشان را در قرآن میگوید قوله تعالی للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله لا یتطیعون ضربا فی الاصل
یحسبهم الجاهل اغنیاء من التخفف الا کیم در تفسیر سبطی می آرد که این کیت در حق اصحاب صفه فرود آمد و ایشان
قرب چهار صد تن بوده اند که در صفه مسجد رسول علیه السلام بسر می بردند که ایشان را نه مسکن بودند و ایشان را نه دنیای هیچ چیز
تا غایت که چون ناز کردند در حالی که بر کوعی رفتند بدو دست جامه زننده خود را پیش میکشیدند که با کشف عورت غلیظ
شود و چون مردی طعام خوردی و نزد وی چیزی زاید آمدی آنرا نزد ایشان آوردی در تفسیر سبطی می آرد که لام للفقراء الذین
متعلق بخند و عیبت تاویل وی آنست که هذه الصدقات او النفقة للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله
قتاده میگوید در معنی احصار که حبس کرده بودند نفسهای خود را در سبیل خدا و ندی در طاعت وی از برای غر و کد و طلب
معاش مشغول نمی شدند سعید بن مسیب میگوید ایشان گروهی بودند که ایشان را جراحات رسیده بود و در جهاد و بر جاس
مانده بودند ایشان را مرض حبس کرده بود از رفتن بجای در سبیل خدا و ندی عطا روایت میکنند از ابن عباس رضی الله عنهم
که فقر ایشان را حبس کرده بود و از جهاد و جرم حق تعالی عذر ایشان میخواستند لا یتطیعون ضربا فی الاصل و چون ایشان
بکلی باب سدود کرده بودند از غیر کسانی که حال ایشان نمیدانستند پنداشتند که ایشان از سوال مستغنی بودند که
یحسبهم الجاهل اغنیاء من التخفف قوله تعالی نفهم لسیما هم یعنی شناسی ایشان بعلاست ایشان و سیما
علامتی را گویند که بشناسند بآن چیزی را بجا میگوید سیما ایشان متشعب بود و هیچ وسدی میگویند اثر جهاد بود و از حاجت
و فقر ضحاک میگوید صفه الواهم من الجوع یعنی آن سیما ایشان رنگ زرد عاشقانه ایشان بود از گرسنگی ابن زید
میگوید جامه های زننده ایشان بود که در کوع آنرا پیش می کشیدند بدستهای خود و تر عورت غلیظ میکردند تا کشف عورت

نشود و نماز و تعالی لا یسألون الناس الخافوا الحاف و طلب باوجود استغناء قراؤن جاج و ابن انباری و اکثر اهل معانی
میگویند این نفی سوال است اصلاً که ایشان سوال نمی کنند نه بر سیل الحاف و نه غیر الحاف ابن عباس رضی الله عنهما میگوید
که معنی آنست که اگر نزد وی طعام چاشت بود طعام شام نه طلبید و اگر طعام شام بود طعام چاشت نطلبید کاینکه در ایشان فرقگاه
که ازین آیت غافل اند محققان گفته اند که حروف در ویش پنج نیست دلیل بر آنکه در ویش را پنج خصلت باید تا در ویشی او را
مسلم بود چنانکه در انیس العارفین آورده است درین معنی قطعاً نه
در ویش که حرف اول بصورت پنج است

درویش کہ حرف اول صورت پہنچست
گر برتن تو ہر سر مو صدف نیشست
واؤست و داع غیر مولے گردن
یکتا نشود ہر آنکہ او با خویشست
آن را کہ چنین وچ خصایل داوند

دو آل است دلیل آنکه با در و باز
رسوای بیگانه و رنج خویش است
تکی یکدل و یک رنگ شواندره عشق
واندری خصم خویش نیک اندیش است

ہر ایک بمشاہد کہ پیش از پیش است
 روی وریا مکن گاین مے وریا
 دین کار چنین کاری کی فی خویش است
 تش آنکہ کند شکر شکایت ننگد هم
 دریاب درو خرام کو درویش است

در باب درو خرام کدرویش است

حکایت دوازدهم در منزهه النواظمی آورد که سعید بن عامر از باهاجا بود و بغایت درویش بود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از بیت المال هزار دینار نزد وی فرستاد چون زر سعید رسید گریان شد و همچنان گریان بخانه خود درآمد عیال مبارک وی سوال کرد که چه چیز گریانید زایا سعید گفت واقعه افتاد دست کز تنگ است که از سعادت درویشی محروم ماندم گفت چه افتاد سعید گفت امیر المؤمنین از بیت المال هزار دینار فرستاده است عیال وی نیز گریان شد آن شب تار و زمیگر بستند و میگفتند خداوند چه گناه کرده ایم که دنیا با روی آورده است چون بامداد شد سعید گفت ای ضعیف آن پیراهن که به من بیاریا و دم آنرا پاره پاره کرد و زرها را گر بهای بست بعد از آن کن صرا را در آستین خرقه خود نهاد و از خانه بیرون آمد و هر گرامی بدیده از آن می کشید و بدو میداد تا بهمه را بداد که یک دانگ و دق خود صرف نکرد بعد از آن گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنووم که فرمود درویشان امت من پیش از تو انکاران است من در بهشت شوندم با صد سال مردی از جمله تو انکاران خود را در میان ایشان اندازد و خواهد که به بهشت در آید فرشته دست او بگیرد و از میان ایشان بیرون آورد و گوید صبر کن که هنوز وقت در آمدن تو نیست با صد سال او را در آفتاب گرم قیامت در آفتاب بدارند تا حساب مال خود باز دهد آنگاه به بهشت رود آنگاه سعید سوگند یاد کرد که سوگند بدان خدای که محمد را راستی خلق فرستاده است که اگر همه عالم را از انزال حلال بکنند و بمن دهند باین درویشی خود عوض نکنم نظر کن که درویشان آن زمان چگونه بوده اند و کار درویشان این روزگار یکجا رسیده است درویشی را معنی باید که صورت خاکسار بکار نیاید رباعی گر مرد به پیشینه رسید بخدا پیوسته نشستی ز خدا هیچ جدا دانی که بجز فقر چه حرف دگر ست بجز ترک خود و خلق و خلق و تسلیم و رضا بجز زنگان دین گفته اند درویش بحقیقت آن بود که نکند و اگر نا طلبیده چیزی بدو دهند و ننگد که اگر دکنند زود بود که آنرا طلب کند و نیابد و فتوحی که رسد آنرا سد نکند یعنی اساک نکند بلکه بذل و ایثار را شعار خود سازد که معنای این کار برفتوت است رباعی درویش کسی بود که او کند نکند چیزی که بدو دهند و درویش نکند با دست و دل کشاده باشد دیگر یعنی که هر آنچه باشد حق سد نکند

الہی بکرت درویشان صادق الاخلاص مارا بدیشان بخش و بشفاعت ایشان برسان

فصل چہارم در حفظ حد و دلائل در مناکات و احکام آن

یعنی حفظ حد و دلائل در مناکات یعنی نگاہداشتن حد فرمان در وی از فرائض و واجبات میبشت است در شرایع الاسلام می آرد کہ ہر کس چشم و دل نگاہ تواند داشت درین زمان اگر زن بخوابد شاید کہ روایت میکنند از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود بعد از دو سبت سال از ہجرت من بہترین شما آن بود کہ نہ زن و نہ فرزند دارد و اگر حاجت دارد آن بہتر بود کہ زن خوابد کہ رسول علیہ السلام فرمود النکاح سننتی فمن سرغب عن سننتی فليس منی یعنی نکاح سنت من است و ہر کہ رغبت نکند در سنت من نہ از من است و اگر محتاج نکاح باشد و از بیم درویشی نکند عاصی باشد و بزہمند زہد کہ خداوند تعالی فرمودہ است کہ اگر شمار درویش باشید من شمار تو را نگر گردانم از فضل خویش چنانکہ فرمود در کلام مجید قولہ تعالی و انکو الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اما نگاہ ان یکو نوافقرا یعنی ہم اند کہ من فضلہ و اللہ واسع علیم در تفسیر و سبب می آرد بقول سدی مفسر کہ مردی کہ او را نہ زن باشد و یازن کہ او را شوہر نباشد اورا یک گویند بکہ باشد یا نباشد و جمع او یا نباشد و معنی آنست کہ مرد و مرزن دہید ای مؤمنان و حکم غلام و کنیز کہ ایمان دارین است و الصالحین من عبادکم و اما نگاہ و صلاح اینجا بمعنی ایمان است و این امر مذہب و استحباب است ان یکو نوافقرا یعنی ہم اند کہ من فضلہ رجوع کرد بان احرار کہ فقیر باشند کہ ایشان را استغنا نباشد از برای تزویج تو انگر گرداند خداوند تعالی ایشان را از فضل خود و اللہ واسع علیم و خداوند تعالی فراخ عطا است از برای خلق خود و اما است ایشان در صلاح مصایح می آید بر روایت عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہا از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود ای گروه جوانان ہر کس از شما استطاعت نکاح دارد و گوزن خواہ بدرستی کہ نکاح کردن چشم از نظر حرام و فرج از فعل حرام سالم ماند و ہر کہ استطاعت نکاح نباشد بروی باد و روزہ داشتن بدرستی کہ روزہ و ختنہ خصی کرد و است مردی را یعنی رستن از شہوت پس مردوزن چون محتاج باشند بکاح بکہ خداوند و شریعت رسول و علیہ السلام نکاح باید کرد و چون این معنی دانستی بد آنکہ نکاح را شرایط و احکام است چنانکہ در ہدایہ فقہ وغیر آن میگوید کہ شرط جواز نکاح پنج است حضور ولی و دو گواہ و رضائی زوجین و ایجاب و قبول در ہدایہ میگوید کہ نکاح حرہ عاقلہ بالغہ منعقد می شود بر رضای وی بدون ولی نزد امام اعظم رج بکہ باشد یا نباشد و این قول اول ابو یوسف و روایت دیگر از ابو یوسف آنست کہ عقد منعقد نمی شود مگر بولی و بقول محمد رج عقد نیست موقوف بر اجازت ولی و بقول امام شافعی رج منعقد نمیشود بولی و اصل او در عامہ کتب فقہی می آرد کہ منعقد نمی شود نکاح مسلمانان الا بحضور دو گواہ آزاد عاقل بالغ مسلم و آن دو گواہ باید کہ شنوا باشند و مرد باشد یا یک مرد و دوزن و عدالت گواہ شرط نیست در عقد نکاح نزد علی ما رجہم اللہ تا اگر شوہر و جد و باشند در قدرت یا قاض باشد نکاح بشہادت ایشان منعقد گردد و و اعلی نیز بمن حکم دارد و بشہادت دو پسر ناکہ از غیر آن زن یا دو پسر آن زن از غیر ناکہ نیز منعقد می شود و این روایت در کتب و ہدایہ و نافع مذکور است در مضمرات می آرد کہ مردی گفت مر شوہر را کہ گواہ باشید کہ من این زن کہ درین خانہ است بزنی نجس و زن گفت قبول کردم گواہان آواز آن زن شنیدند اما شخص ویرانیدند اگر آن زن در خانہ تنہا باشد نکاح درست بود و اگر باوی زن دیگر بود در آن خانہ نکاح درست

نمود از برای آنکه در صورت اول جهالت نیست و در صورت دوم جهالت ممکن است و چون زن مرد را بکلی گرداند و گویان
 آواز وی شنوند و لیکن شخص وی نه بینند حکم همین است که بیان کرده شد پس باید که احتیاط بجای آرند در وقت عقد بستن و
 بکلی زن باد و گواه نزدیک زن رود و در حال بکلی آن زن کلمه شهادت بر زبان راند یعنی اول عقد ایمان تازه کند
 و در وقت تکبیل کردن باید که در آن خانه جزوی زن دیگر نباشد یا چنان نشیند که گویان شخص ویرا ببیند تا نکاح صحیح
 واقع شود و باید که رضا و اذن دلی باشد و اگر ولی در مجلس عقد حاضر بود نیکوتر بود و اگر عقد بصارت ولی منعقد گردود
 بهتر بود و اگر دختر شیر خواره را ولی وی یا شوهر عقد کند جایز باشد اما وقت زفاف وی نه سالگی است یعنی وقتیکه وراثت و شوهر
 تسلیم توان کردن تا اگر از نه سالگی کمتر بود جلیه زن بود در قنای حجت و در مضمرات نیز می آرد که از ابوبکر اعمرش رحمه الله سوال
 کردند از زفاف دختر صغیره یعنی از وقتیکه صغیره را بشوهر تسلیم توان کردن گفت چون نه ساله شود زیرا که رسول علیه السلام
 عایشه را رضی الله عنها در نه سالگی عقد کرد و بچانه آورد در ماه شوال و درین ابطال آن قول است که میگویند زفاف در میان
 دو عید مکرده است بدانکه اتفاق علمای آنست که میان دو عید عقد نکاح رواست بیکرا هست اما خلاف در زفاف است
 و قول جمهور آنست که نمی شاید زیرا که رسول علیه السلام میان دو عید عایشه را بچانه آورد و هرگاه مرد واجب نماز رسول صلی الله
 علیه و سلم وی بود بسومی رسول علیه السلام اما بعضی گفته اند که زفاف در میان دو عید نشاید که بشود و می شود دلیل ایشان
 برین آنست که میگویند نه بین که بیچ یک از ازواج رسول علیه السلام آن واقعه نیفتاد که عایشه را که منافقان در حق
 وی آن سخن گفتند و رسول علیه السلام او را بچانه نپذیرفتند تا حق تعالی شهادت آیت در پایکی وی نفرستاد و قوله تعالی
 من الذین یؤمنون بالمحصات الخافلات المؤمنات الی آخره آیات ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله
 علیه و سلم که فرمود هر کس حاضر شود بنکاح مرد و مسلمان در آید در رحمت حق تعالی و مرد او را بود مزد و مهر از شهید و ثواب بسیار
 درین حدیث یاد کرده است اما حال ضعف و صحت این حدیث این کمینه را معلوم نبود از آنجا و درم و در نکاح کردن و
 زن خواستن باید که نیت هوای نفس نکند بلکه نیت آن کند که نصف دین وی در حصار امن در آید که قال النبی علیه
 السلام من تزوج امرأة فقد حصن نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی و معناه ظاهر و دیگر باید که در
 نکاح نیت فرزند کند و از حق تعالی فرزند صالح طلبد چنانکه در فضل اول از باب صوم در آیت و ابتغوا ما کتب الله لکم
 ذکر کرده شده است و نیز بدانکه نظر کردن در زن اجنبیه و نوعی باشد بیک نظر شبهه و آن حرام است و از نظر رغبت و آن
 مباح است و نظر رغبت نظر گریخت از برای خواستن و درین سنی نیست چنانکه گفته اند قطعه چوپیش از عقد بانوان بدیدی
 مکن در گردن خود مهر چندین پیشانی ندارد و سود و رزق بی که بینی کوئی از دلباکین و اگر بخوابی که کابین گران گردی
 کنی زن از توانگران نخواه که هر کس زن از توانگر می خواهد خود را بچار محنت گرفتاری کند اول انتظار کشیدن دویم کابین گران
 سیم نفقه گران چهارم خادم زن بودن و هر کس زن در ویش بخوابد بچار راحت میرسد اول عدم انتظار دویم کابین
 سبک سیم نفقه سبک چهارم خادم بودن زن مرد و بر این پنج بر راحت اختیار کردن از عقل دور بود و می شود
 از زن پاکیده کابین سبک گرم گرد و دیده و سینه خشک و آن گران کابین شست کم بپزد و درین مرگ است و مرگش رستخیز

آما مرد که در غم تسلیم کا بین نبود از کا بین گران باک ندارد بلکه از مردان بسیاری از آنند که کا بین را بر خود بینند از قطع
بی مهر اگر چه زن نشود و مرد را حلال | بی مهر بیع زن بشریعت حلالست | لیکن چو بی مکاس بود مرد گاه مهر | سیدان یقین که در غم تسلیم مال نیست
در حدیث آمده است که هر کس زنی را بجا بدوینت آن کند که وی را کا بین بود و زنی است او را در زمره دزدان شمر کنند وزن را از برای چهار
چیز باید خواست چنانکه در صحاح مصابیح می آید از حضرت نبی علیه السلام که فرمود تنکم المرأة لا ربع لها و المحسبها و الجبا لها
و لدینها یعنی نکاح که بید زن را از برای چهار چیز از برای مال وی و از برای حب وی و از برای جلال وی و از برای دین وی در شرح
مصابیح میگوید حسب و جمال را یکی شمرد از برای آن گفت و لجا لها وی شاید که از حسب مراد آن بود که فضل و قول وی خوب بود
و از جمال آنکه روی وی خوب بود و الله اعلم پس هر مرد را که حق تعالی چنین زن داد و غیر دو جهانی داد و هر زن که از این چهار عزم بود
از وی باید که نیت که صحبت وی شوم بود شش زن که بر هر چهار عزم است به زن نخواست که دو عزم است به بعد از آن رسول
علیه السلام فرمود وفا ظفر بذات الدین ثبت ید الک میس زن دین دار اختیار باید کرد تا تو انگری دین و دنیا بانی که در حدیث
می آید بر روایت امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود هر کس زن خود را از برای مال خداوند
و او را اختیار گرداند و اگر از برای جمال خواهد آن جمال را بروی و مال گرداند و اگر از برای حسن و خوبی خواهد زد و زایل گرداند حسن و میرا
از وی و اگر از برای دین خواهد بخت دهد او را در آن زن حکایت نقل است که سیفا زنی بود در مدینه که حسن و جمال ضرب المثل بود
نزدیک مصطفی صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله هر کاری بیا موز که مرا بهشت رساند رسول علیه السلام فرمود
اول ترا شوهر باید کرد تا نصف دین تو در حصن آید گفت یا رسول الله هم نفوس من که باشد که مرا ملک بخاشی میخواست من او را
نخواستم و عبید الله حدیث و سقیمان من میداد او را نیز خواستم اکنون چون بجات آخرت در شوهر کرد دست فرمان تراست
یا رسول الله هر که را اختیار کنی مصطفی صلی الله علیه و سلم دانست که هر که را نام برد از یاران و یاران تو میدگردند فرمود و اول
کسی که مسجد و آید این زن او را بود جمله برین راضی شدند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت هیچ یک پیش از صبح بیدار نشدند و
در راه مسجد که آمدند ایشان را حدیث میرسید تا محتاج می شدند بطهارت کردن و رسول علیه السلام انتظار میکرد تا که
پیشتر آید ناگاه صهبی مردی بود غریب و درویش سیاه جرده و جمال ظاهری نداشت و مردی بود بلند و لاغر رضی الله عنه
و بیضا در غایت حسن و جمال و تو انگر رسول علیه السلام چون از نماز فارغ شد و همی فارا طلب کرد و از آن حال او را خبر داد
همیفا بقضای خداوند راضی شد رسول علیه السلام صهبی را باصالحه خطبه خواند و فرمود که ای صهبی بر خیز و چیز بخنجر
از برای این زوج خود صهبی گفت یا رسول الله در همه دنیا بر یک درم قادر نیم همیفا فرمود تا بدره زریاوردند و پیش
صهبی نهادند گفت برو و هر چه ترا باید بخنجر رسول علیه السلام فرمود ای صهبی دست عروس خود بگیر و بخانه خود بر صهبی
گفت یا رسول الله خانه من مسجد است بکدام خانه برم همیفا گفت فلان سرای آراسته تو بخشیدم بر خیز و مرا بجا بخنجر
رسول علیه السلام بروی دعا کرد و صحابه بروی ثنا گفتند بر خاستند و بسر ای خود رفتند چون از طعام فارغ شدند و وقت
خواب شد همیفا گفت ای صهبی بدان که من ترا نعمت آمده ام و تو مرا محنت و شوکر این نعمت را و من شوکر تو توفیق صبر
کردن برین محنت بیا امشب بطاعت گذرانیم تا تو ثواب شاکران یابی و من ثواب صابران یابم که رسول علیه السلام

فرو در بهشت غرقه ایست که نباشد در آن غرقه مگر شکران و صابران ششعران فی جنات عدن غرقه: لیفها لخی صنادشکود
 هر دو آن شب بطاعت گذرانیدند و صهیبت سجد آمد و جبریل علیه السلام از حال شبینه ایشان رسول خدا را خبر داده بود و
 بشارت بهشت و لقای حق رسانیده رسول علیه السلام فرمود ای صهیبت حال دوشینه خود تو میگوئی یا من صهیبت گفت
 یا رسول الله شما بگوئید رسول علیه السلام آن حال باز گفت و مشرده بهشت و دیدار حق رسانید صهیبت از شادی مغفرت
 و دیدار حق سرسجده نهاد و گفت خداوند اگر مرا آمرزیده پیش از آنکه بمحضت آلوده شوم جان مراقض کن حق تعالی جان
 او را در سجده قبض کرد و جمله گریان شدند رسول علیه السلام فرمود این عجب نر که میفانی جان بحق تسلیم کرد بر هر دو نماز کردند و هر دو
 را پهلوی یکدیگر دفن کردند و دوشینه بر سقره ایشان فرود آمد و بر یک تخمه نشستند که هذا اقبال الشاکر فی نعمته الله تعالی و بر تخمه
 دیگر نشستند که هذه قبال الصابر فی محنت الله تعالی پس عورتان را بر محنت دنیا و فقر شوهران صبر باید کرد تا مزه و جزا
 یابند همچنانکه میفایافت الهی بجزمت صهیبت و صیفا همه را تو فین شکر نعمتها و صبر بر بلاها کرامت فرما

فصل پنجم در فضیلت نکاح و نیت نیک در آن و وعید تزویج و تزویج با اهل شر و فساد

در حسان مصابیح می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود سه گروه اند که حق است بر خداوند
 عون ایشان یعنی سه گروه اند که خداوند مددگار و سازنده کار ایشان است یکی مکانب که نیت وی ادای کتابت باشد و بکم
 ناکمی که نیت وی از نکاح آن بود که بر نوا حرام و زنیقندیم مجاهدی که در سبیل خداوند بود و نیز در صحاح مصابیح می آید این حدیث
 قال النبی علیه السلام الدینا متاع و خیر متاع الدینا المرأة الصالحة یعنی دنیا متاعی است و بهترین متاع دنیا
 زن صالحه است پس مرد باید که زن صالحه و دین دار اختیار کند که در آیت و اسبغ علیکم نعمته ظاهر و باطنه الله
 تفسیر را تاویل بسیارست که نعمت ظاهر کدام است و نعمت باطن کدام یک قول آنست که نعمت ظاهر فرزند صالح است
 و نعمت باطن زن صالحه و بزرگان دین گفته اند هر که از خدای تعالی چهار چیز داد و خیر دنیا و آخرت داد و اول زبان بیا کنند
 مر خداوند را دویم دل بسنده کارسیم تن صابر در همه کار چهارم عورت فرمان بردار و مشغولی زن خوب و فرمان بر پارسانه
 کند مرد در ویش را بادشا به بر و پنج نوبت زن بردرت به چو یار موافق بود و برت به و اگر زن موافق نیفتد و دست و دل
 وی بامر دراست نباشد زهی خرابی کار مشغولی زن بد در سر لای مرد نکون به هم درین عالم است و دوزخ او به زینها از قرین
 بد زنها به و فتناسر بنا عذاب الناده در شریع الاسلام می آید بروایت عمار یا سر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که فرمود هر زن که در فرارش باشو به خیانت کند چندان عذاب بروی نهند که بر همه امتان من و دویامت گندی
 از فرج او آید که اهل عصمت از آن بپایان خداوند و نند پس عورت باید که مرد متدین و پر سیرگاری و با امانت را شوهر کند و از
 درویشی شوهر نماند که وعده حق تعالی است قوله تعالی ان یکونوا فقراء لیغناهم الله من فضل ویشوهر فاسق
 راضی نشود و با اهل شر و فساد نکاح نکند و اگر چه آن مفسد صاحب مال و جاه باشد که بحقیقت آن مال بار و آن جبه
 چاه است در کتب حدیث می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هر زن که از

شود و نکاح با شوهر فاسق در قیامت از گور خیزد میان دوشتم وی نشسته بود که این زن نومیدست از رحمت خداوند تعالی
بعد از آن رسول علیه السلام فرمود لا من اداد شفاعتی فلا یزوجهن کریمته من فاسق یعنی بدانید و آگاه باشید که
هر کس شفاعت من خواهد که دختر خود را بشوهر فاسق بدهد هیچ وجه و بعضی از بزرگان گفته اند هر کس دختر خود را بشوهر فاسق بدهد
دیده بچنان بود که دست وی گرفته در ضربات نشانده و از برای آنکه بیشتر سخنان مست در طلاق میروند آن خاخراب روزگار
در حال مستی زن را طلاق گفته و خبر ندارد و با وی صحبت دارد و حلال میدارد و حال آنکه حرام و زناست پس از روی فبال
چه فرق شد میان این و میان آن که در ضربات نشیند بلکه آفت این زیادتست حکایت نقل است که نج بن مریم که
قاضی شهر مر و بود او را دختری بود اشرف و بزرگان شهر مر و خواستگاری میکردند قاضی با کسانی که اهل مشورت بودند مشورت
میکرد و همسایه داشت نزد قاضی با خود گفت بیاتابا و نیز مشورت کنم که هر چند از دین بیگانه است اما در ظاهر همسایه است
او را بخواند و با وی مشورت کرد مرد ترساک گفت ای قاضی درین کار پیشینان ما راستی بوده است و پیشینان شما را نیز
استی بود و حال اهل روزگار راستی است اکنون تو مخیری هر کدام میخواهی اختیار کن قاضی گفت بیان کن سخن ثلاثه را ترسا
گفت سنت پیشینان ما آن بوده است که مرد اصله اختیار میکرد و اند و دختر خود بوی میداده اند و سنت پیشینان شما
که مسلمانان بوده است مرد پرهنر گاری پیدا میکرد و اند و سنت مردم روزگار آنست که مردان مالدار اختیار کنند و اصل
نیکی و دین قوی را اعتبار نمی کنند تو که ام اختیار میکنی قاضی گفت من بسنت پیشینان خود عمل میکنم و مرد پرهنر گار اختیار
کنم فکر کرد که در شهر مرو که پرهنر گار تر باشد بچاکس را از غلام خود مبارک پرهنر گار تر و دین دار تر ندید و او را آزاد کرد و دختر خود
بوی داد و بوی مبارک تا چهل روز گرد و دختر نشست مادر دختر را از آن حال خبر شد شکایت نزد قاضی برد و گفت دختر پاکیزه
چنین را بخلام خود دادی و هنوز بوی التفات نمیکند این چه بود که تو کردی قاضی گفت ای مبارک ترا با فرزند من باز میسر
مبارک گفت ای قاضی مسلمانان مرا با فرزند شما چگونه ناز رسد اما چون منصب قضا مفوض بشماست می ترسم که این
دختر در خانه شما لقمه خورده باشد که از نا وجه بوده باشد من احتیاط میکنم و او را طعام حلال میخورم تا درون و
پاک شود تا اگر حق تعالی فرزند تقدیر کرده باشد شایسته و بصلاح آید چون چهل روز بدان گذشت دختر را تصرف کرد و
چون او در لقمه خود چنان احتیاط بجای آورده بود و لا جرم حق تعالی او را همچون عبدالله فرزند گرفت که او از آن او و سلمه
سلاع دارم که فرمود که عبدالله بن مبارک بچهار چیز در همه روی زمین نظیر خود نداشته است در روزگار خود او را علم در همه
دنیا و عهد وی کسی برابر وی نبوده است دوم بحکم وی سیم شجاعت وی چهارم بسانت وی بدین چهار چیز در زمان وی
کسی برابر وی نبوده است و الله اعلم تا بدانی که هر کس کار را برای خدا کند هرگز زیان نکند پس درین کار بهت بلند می باید
داشت و دین بر دنیا اختیار باید کرد و نه از برای مردار دنیا فرزند خود بدست ناپاک بیبک گرفتار باید کرد و عزت در فرمان
بر داری خداوندست نه مسبب درم و دنیا چندست رزق تو و همه بر حضرت اوست اگر دشمن است اگر دوست **شهر**
بسیط جهان مفرغ عام اوست | چه دشمن بین جوان نما چه دوست | چنان بین جوان کرم ستود | که سیرع در قاف شمت خورد
حکایت شاه شجاع کرمانی که از جمله مشایخ کبار بوده است نقل است که او را دختری بود و او را اگر مان خواستگاری میکرد

شاه سه روز مهلت طلبید و در آن سه روز گرد مسجد هابیکشت جوانی را دید که نماز نیکو میگذارد شاه انتظار کرد تا جوان از نماز فارغ شد گفت ای جوان اهل داری گفت فی گفت اهل خوابی که قرآن خوان و پارسا و باجمال بود جوان گفت مرا که زن دهد که از دنیا می رفته درم بیش ندارم گفت من دهم که شاه که ما نم این سه درم که داری بیک زن نان بخور و یک درم ناخورش و یک درم بوی خوش شاه دختر خود با وی عقد کرد و همان شب بخانه نوی فرستاد دختر شاه قدم در کلبه درویش نهاد و یک نان خشک دید بر سر کوزه نهاده پرسید که این نان خشک چیست جوان گفت نصیب بستم از چاشت فردا دختر شاه روی بخانه پدر نهاد و جوان گفت آه دانستم که دختر شاه حق در پی من ننهد دختر گفت من از تنگدستی تو نمی روم بلکه از ضعف ایمان تو می روم که از دوش باز نانی نهاده از پدر و مادر عاجب از پدر می آید که بست سال مراد را خانه نگاهداشت و میگفت ترا برهنه کار خواهم داد آنگاه کبسی داد که اعتماد بر خدای خود می کند و روزگار خود را راست نمیدارد و درویش گفت این گناه بیج بر غیر دختر گفت درین خانه من باشم یار این نان باقی تو دانی جوان نان را برداشت و بفقیری داد دختر شاه باز گشت و با وی خوش برآمد پس عورتان باید که از فقر و فاقه شوهران نتوانند و بر محنت خانه و جفای شوهر صبر کنند که ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود که هر زنی که صبر کند بایزدی شوهر خود روزی که کاین خود بشوهر بخشد بدوستی خداوند و رسول وی حق تعالی عذاب گور از آن زن بردارد و دختر او با قاطعه بنت محمد بود صلی الله علیه و سلم و مردنیر باید که بازن زیست نیکو کند و بنا وجه و نایق زنجاند و او را و زنند که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس بر زن زن خود را بغیر حق من که مصطفی ام خصم وی باشم در روز قیامت مرزید زن را که هر کس ایشان را بزند بدرستی که عاصی شود در خداوند و رسول وی و نیز باید که زن را از خانه بیرون نکند و از نظر ناخرمان نگاهدارد و دشمن زن ناخرمان چشم زن کور باد و پنجه بیرون شد از خانه در گور باد و بطاعت خداوند فرماید و آداب شریعت او را بیاموزد که اگر تقصیر کند خط آن بود که در آخرت هر دو به عذاب در مانند و نیز از کثرت عیال نالد که روزی ایشان بلکه رزق همه جانداران بر خداوندست قوله تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله مرد قها و بداند که سی وی در میان سببی بیش نیست و او را بدان مزبزرگ خواهد بود چنانکه در مشارق الانوار می آید نقل از صحیحین بروایت مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود من ابتلی من هذا البنات بشیء فاحسن الیهن کن لدسترا من النادی یعنی هر کس ابتلا کرده شود از این دختران بچیزی پس نیکو کند با ایشان باشد مراد استری و حجابی از آتش دوزخ در شرح لمحات می آرد که سبب ورود حدیث آن بود که مادر مؤمنان عایشه صدیقہ رضی الله عنهما گفت زنی بخانه من درآمد و دو دختر با وی بودند آن زن زبان سوال کرد و چیزی طلبید و در خانه هیچ چیز نداشتم که بدو دهم الا که خرمای بود و دوم بدو نمیداد و دختران خود داد هر یک را نیم و خود از آن بچشید از شفت و دوستی که با ایشان داشت چون بیرون رفت و رسول علیه السلام درآمد آن بار رسول علیه السلام بگفتم فرمود من ابتلی الحدیث و نیز در کتب حدیث می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود هیچ خانه نباشد که در وی دختران باشد الا آنکه در هر روزی دوازده رحمت از آسمان فرود آید بدان خانه و منقطع نشود زیارت ملائکه از آن خانه و در هر شبانه روزی

عبادت یک ساله از برای پدر و مادر ایشان نویسد و زن اگر سپهرست و اگر دختر همه داده و عطا ی خداوند است آنرا که میخواهد
پسرسید پدر و آنرا که میخواهد دختر و آنرا که میخواهد بر دو میدهد و آنرا که میخواهد عقیقه میگردد آنکه بی پسرسید پدر بی و بی دختر بحال بندگان
و اناترست و برایشان نیک نیک تواناست هرگاه هر چه صلاح وی در انست میدهد قوله تعالی یحب لمن یشاء ان یشاء انات و
یحب لمن یشاء الذکر و الذکر و انات و یحب لمن یشاء عقیما ان عقیما قد یسیر مرد باید که باطل و محال
خود زندگانی بمعرفت کند و ایشان را جاهل نگذارد و آنچه از بهات دین است ایشان را تعلیم کند از علم ایمان و توحید و علم
ناز و روزه و غیر آن و با آنها علم حیض و نفاس نیز که آن اہم مہمات است خود بیاموزد و اہل خود را بیاموزاند که نادانے
دین علم موجب فساد است زیرا کہ مبنای دین بر نماز است و مبنای نماز طہارت و چون طہارت درست نہ شود نماز درست نہ شود و زن زنا
زادہ آن بود کہ پدر و مادر و علم حیض دانستہ باشند زیرا کہ صحبت و داشتن در حال حیض حرام است و ہر کس آنرا حلال دارد
کافر گردد و بسیاری مردمان دین روزگار ازین علم غافل اند و حق تعالی فرمودہ کہ ای مؤمنان نفسہای خود و دایہای خود را
از آتش و دوزخ نگاهدارید قوله تعالی یا ایہا الذین امنوا قوا انفسکم و اہلیکم کما نادوا نگاہ داشتن از آتش بدانستن و
بعل در آوردن علم بندگی است و علم حیض را احکام و مسایل بسیار است و از ان جملہ آنچه ہم بودہ است و فصول شریط
صلوٰۃ ذکر آن آمدہ است از انجا باید چہ تن و عورتان نیز باید کہ رضای شوہران نگاہدارند و بر دوشی ایشان ہر کنند
تا حشر ایشان با خاتون قیامت فاطمہ زہرا باشد رضی اللہ عنہا حکایت در کیمیای آرد کہ عمران بن حصین رضی اللہ عنہ
گفت مر بار رسول علیہ السلام گستاخی بود یک روز مرا گفت بیاتنا بعبادت فاطمہ زہرا چون بدر خادہ وی رسیدیم در نزد
گفت السلام علیکم در آیم گفت در آئی فرمود بان کس کہ با من است گفت یا رسول اللہ بر ہمہ اعضای من پیچ چیزی
نیست مگر گلی کہ رسول علیہ السلام فرمود بر در گیر و بخویشتن فراکش گفت بن فراکشیدم سرم بر ہنہ مانند از ار کہنہ
بوی انداخت کہ بسر فرا گیر پس در شکم گفت چگونہ ای فرزند عزیز گفت سخت بیمارم و درد مندم و رنج از ان زیادت
می شود کہ با این بیماری پیچ چیزی نمی یابم کہ بخورم طاقت گرشی نمیدارم رسول علیہ السلام بگفت و گفت جزیع کن ای
فاطمہ کہ سہ روز است تا پیچ چیز بخشیدہ ایم و من بر خداوند گرامی ترم اگر خواستی بدادی ولیکن آخرت را بر دنیا اختیار کردہ ام
آنکہ دست بردوش وی زد و گفت بشارت باد ترا بخدای کہ توسیدہ زنان ہشتی فاطمہ گفت پس آسید زن مسرعون و
مومعہ ما و عیبی چہ اند گفت ہر یک از ایشان سیدہ زنان عالم خویش اند و توسیدہ زنان عالم خویش شما جملہ در خانہا باشید
بقصب آراستہ در وی نہ بانگ و نہ رنج و نہ مشغلہ پس فرمود کہ ای فاطمہ گنبد کن از نعیم دنیا بہ پسرم خود و شوہر خود یعنی
علی کہ ترا جفت کسی گردانیدہ ام کہ سیدت در دنیا و سیدت در آخرت پس عورتان باید کہ بر فقر و محنت دنیا صبر
کنند تا مستحق ثواب گردند و شفاعت رسول علیہ السلام و خاتون قیامت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا در یابند الہی
عورات مستورات اہل اسلام را در پس پردہ عصمت خویش بدار و بشفاعت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا برسان

فصل ششم در حفظ حد و دانه در معاملات

بدانکه حفظ حد و ادا الله در معاملات جمله فرائض و واجبات اعمال است و انواع معاملات بسیارست هر یک را از ان اگر تفصیل یابیم
 منعذر بود و این کتاب احتمال آن نکند اما اینجا بر سبیل اجمال ذکر کنیم و جمله را در دو اصول بیان کنیم که طریق معاملات ازین دو اصل معلوم
 شود انشاء الله تعالی اصل اول آنکه آن کنی که خدا پسندد اصل دوم آنکه آن پسندی که خدا کند و این قوی ترست بلکه اگر سالها آن کنی
 که خدا پسندد و چندان نبود که یک ساعت آن پسندی که خدا کند و حصول حفظ حد و ادا الله در کل معاملات باز بسته به پشت خصلت
 چون این پشت خصلت پسندیده بجای آورده باشی و در همه معاملات نگاه داشته باشی و همه فرمودهای خداوند بجا می آوری و ده باشی
 و از همه نبی که داری خداوند باز ایستاده باشی اول آنکه سر خود را چنان داری که اگر بر خلق آشکارا کردی و اداری و تفسیر تبلیغی
 چنین می آرد که تقوی آنست که هر چه در باطن تو درمی آید از نیات و اخلاق باید که چنان باشد که اگر مثل آنرا بر طبقی نهی و در
 بازار در آن مردان میان پیچ چیز نباشد که تو از آن شرمند شوی دوم آنکه علانیه خود را چنان داری که اگر همه امتان محمد
 اقتدا بنویسند و اداری سیم آنکه با همه بندگان خداوند معامله چنان کنی که اگر ایشان با تو مثل آن کنند پسندی چهارم آنکه
 حال خود را چنان داری که اگر ملک الموت در آن لحظه از تو بستاند و اداری پنجم آنکه زبان خود را در دفع و غضبیت نگاه داری
 ششم آنکه خود را از حرام و شبهت نگاه داری هفتم آنکه عمل خود را از ریا و سمعت نگاه داری هشتم آنکه دین خود را از هوا و عبت
 نگاه داری این ست خصالی که جامع ست حفظ حد و ادا الله در معاملات و آنچه محتاج باشی بآن از علوم در معاملات بحکم
 کلام ربانی و نامه سحانی که فرموده فاسئلوا هل الذکر ان کنتم لا تعلمون از علمای دین پرور و فقهائى نام آور سوال کن تا
 از زمره جاهلان و از جمله غافلان نباشی تا چون عمل از سر علم بود و نه بد و در تقوی کوش که اصل کار تقوی است و تا مر و متقی نباشد
 اعمال وی بنظر قبول نیاید قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین در مشاوق می آرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرابره
 راضی الله عنه فرمود یا ابرهه بره باورع باش تا عابدترین مردمان باشی و قانع باش تا شاکرترین مردمان باشی و دوست دار از
 برای مردمان آنچه دوست داری از برای نفس خود تا مؤمن باشی و نیکو کنی با همسایه خود تا مسلمان باشی پس نیک خواهی همه
 مسلمانان باید بود و حقوق همسایگان نگاه باید داشت تا مؤمن حقیقی باشی و مادرین کتاب حقوقی که مسلمانان را بر یکدیگر
 است بعضی را در فضول فرض کفایت یابد و در بعضی را در فضول واجبات اسلام آنچه لایق بود کمال و تمام باقی را اینجا یاد
 کنیم بمناسبت بدانکه حق تعالی خلائق را در این آیت یاد کرده قوله تعالی و اعبدوا الله و لا تشربوا به شیئا و بالوالدین احسانا
 الایه و آنرا چهار قسم گردانید چنانکه امام نجم الدین عمر شفی رح در اربعین سلمانی خود آورده است و گفته بدانکه چهل گروه اند که این
 را بر تو حق است ده برتر از تو اند و ده برابر تو اند و ده فروتر تو اند و ده خلاف جنس و نوع تو اند اما آن ده که برتر تو اند سلاطین اند و سادات
 و علما و مشایخ و استادان و پدران و مادران و اعمام و احوال و شوهران که ایشان را بر زنان حق است اما آن ده که برابر تو اند
 برادران و خواهران و دیگر خویشان و همسایگان و همراهان و ابناء و دوستان و یاران و دشمنان و همسالان اینها را در
 قیامت از حقوق یکدیگر سوال کنند و ایشان در قیامت یکدیگر را شفاعت کنند اما آن ده گروه که فروتر تو اند رعیت تو اگر
 سلطانى كما قال النبی علیه السلام کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ و مقتدیان تو اگر امام ایشانى قوله علیه
 السلام صل بالقوم صلوٰة اضعفهم وزن و فرزند تو قوله تعالی فوالنفسکم و اهلیکم نادا و غلام و کنیزک و شاکر تو

قوله علیه السلام الصلوة وما ملکت ايمانکم ویتیمان قوله تعالی والیتامی والمساکین ووام داران تو
قوله تعالی وان کان ذو عسرة فنظرة الی مایسرة الایة اما کن ده که از خلایق جنس و نوع تواند جوید و ان ترسیان و معان
و عهدیان اند و دراز گوشان که ایشان را آب و علف دهی و زیادت از قدر طاقت بار بر نهی و بی سبب نری و گاه و انزایات
از طاقت کار فرمای و با کوفت بوقت سسل کردن بی رحمی کنی و کار و در پیش وی نیز کنی و مرغان را بی رحم کنی و بر سرگان شفقت
بجای آری در صحیح مسلم می آید بروایت شداد بن اوس رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله عزوجل کتب
الاحسان علی کل شیء فاذا قتلتم فاحسنوا القتل و اذا ذبحتم فاحسنوا الذبح و لیحد احدکم شفرة
و لیروح ذبیحة یعنی بدستیکه خداوند تقدیر کرده است و فرض گردانیده است احسان را بر همه چیز پس چون بکشید نیکو کشید یعنی
بشیش کشید و بخواری کشید و چون ذبح کنید نیکو ذبح کنید و نیز کند یکی از شما سر بر خود را و بر ماند ذبیحه خود را در مصابح و
مشارقی می آرد که زنی فاجره بر سر چاهی رحم کرد و بخوره و چادر خود از چاه آب بر کشید و بدان سگ تشنه داد و دران راهبرد
خدای تعالی فرشتگان عذاب را فرمود که باز گردید که من و یار بر آن رحم که بران سگ کرد و یا مرزیدم و بر گرگان رحم کنید که رسول
علیه السلام کوزه به پیلوداشتی تا گریه آب خوردی و حشرات زمین را که بی آزارنده است ویران کند و نیاز دارد علی راسوال
کردند از تفسیر این آیت قوله تعالی ان الابرار لفی تعلیم و تقصید ابرار کدام اند گفت البر من لا یتأذى منه الذینک مرد
آنست که موری از وی نیار داین چهل گروه اند که ایشان را بر تو حق است باید که حد همه نگاه داری و حق همه را بجای آری
که بزرگان گفته اند که انسان بحقیقت کسی است دانست کسی را مسلم است که زندگانی خود بداند یعنی با همه کس
از دوست و دشمن معاش تواند کرد و حق همه را نگاه تواند داشت رباعی بسیج دانی که شیر مردی حیست پشیر مردمانه
دانی کیست پز آنگه بادوستان تواند بود و نه و آنکه با دشمنان تواند زیست پس طریق معالده با همه چیز و با همه کس بیاید
دانستند اما از حقوق آنچه در فصول کفایت و واجبات شریعت در نیامده است اینجا یاد کنیم و هر یک را بیان شافیه
بیاوریم انشاء الله تعالی الی ما را توفیق نگاه داشتن حدود و حقوق همه کس در کل معاملات ارزانی دار

فصل هفتم در حقوق سلاطین

بدانکه طاعت امام و دعائی نیکو کردن بر پادشاه اسلام از عقاید اهل حق و مذہب سنت و جماعت است بقوله علیه السلام
اوصیکم بتقوالله عزوجل والسمع والطاعة وان تامر علیکم عبد یعنی وصیت می کنم شما را بتقوی و نترس خداوند
عزوجل و سمع و طاعت یعنی شنودن و فرمان داشتن و اگر چه امیری کند بر شما بنده یعنی از طاعت پادشاه اسلام بران
مآیید و این حدیث در سنن ابوداؤد و صحیح ابوعیسی ترمذی است رحمة الله بر وایت عرابن ساریه و فرمان برداری امام
در معروف مروست از برای آنکه در صحیحین می آید بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول صلی الله علیه وسلم که
فرمود لا طاعة فی معصية الله انما الطاعة فی المعروف و پادشاه بشمشیر بیرون آمدن روا نیست و اگر چه جور
کننده باشد چنانکه در کتب فقهی آمده است که نشاید او را دعای بد کردن بلکه دعای نیکو باید کرد و حکایت در تذکرة الاولیا

مے آرد که فضیل عیاض گفت اگر دایم یک دعای من با جابت خواهد رسید من آن دعا در حق بادشاه کنم زیرا که اگر خود را دعای من کی را خواسته باشم و چون بادشاه را دعای من خلق جهانی را خواسته باشم و بادشاه بنیر باید که در عدل گوشه و احسان و شفقت بر رعایانگه دارد و دست تغلب و تجاوز و ظلمت از سر مظلومان کوتاه دارد که رعیت چون گو سفند است و شاه چون شبان و ظلمان بر مثال گرگان شکر گراز گرگ جیفی رود بر سر پیکر اغیر جو پان بود و ظلمت و ازان بهت گروه که فر دای قیامت در سایه عرش پروردگار خواهند بود یکی بادشاهان عادل باشند چنانکه در حدیث آمده است قطع

بدانکه هفت گوه اندر سایه حق	بجمله نصیر کسی نه عادل	دویم جوان نکو عتقاد با پرستیز	دگر دیار و موافق بکار دین یکدل
دگر کسی که نماز فریضه بگذارد	دش بوقت نماز دگر نو مایل	دگر کسی که بگذرنا لگد و چون	دگر دیار و موافق بکار دین یکدل
دگر کسی که رکوعه و بد بکینی	بدان مشابه با باشند خلق از ان غافل	دور و ضنه اخلد می آرد که سلطان غیثت الدین انار الله که بائے	

مسجد جامع هرات بوده است روزی با کوبه سی هزار مرد و دیوار باغی بگذشت سلطان نظر کرد در سختی انار دید که سر از بارغ بیرون آورده چون کرمان سر تواضع فروداشته بود سلطان شمر دو دوازده انار بود و وقت مراجعت نظر کرد انارها بر قرار دید چنانکه لشکر سی هزار مرد بران گذر کرده بودند که هیچکس از زهره آن نبود که یک انار از ان باز کند فی الحال اناسپ فرود آمد و خدای تعالی را بجهه شکر و قدر و شاه اگر دانه ناری مثل جو کند و لشکر ی بر کشد از پنج درختان انار به وحی تعالی در کلام مجید خود بمعدل و احسان فرموده است قوله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان الایه الله تفسیر را درین آیه اقاویل بسیار است اینجا چند قول یاد کنیم قول اول امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید داد و مظلومان داد و عدل است و مراد محرومان و برادران احسان قول دوم شاه مفسر ان عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہا میگوید عدل توحید است و احسان عفو کردن از گناہگان قول سیم محمد بن کعب القرظی میگوید عدل دعا است و احسان تخالعی آنکه هر چه شب بدست دعا بستانی روز بدست سخا بدی قول چهارم سفیان عیینی میگوید عدل آنست که ظاهر و باطن خود را برابر داری و احسان آنکه باطن تو به انظار هر تو بود قول پنجم آنست که چنان باشی در معامله با مردمان که آزادت بندگی کند و بنده ات آزادی کند تا بعدل و احسان عمل کرده باشی قول ششم عدل آنست که هیچکس را در ترس بدی خود نداری و احسان آنکه هیچکس را در انتظار نیکویی خود نداری و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که عدل یک ساعت بادشاه بهتر است از عبادت شصت ساله رعیت و بروایت دیگر هفتاد ساله آمده است استاد بزرگوار این ضعیف سلمه افند این حدیث را تاویل میکردند و میفرمودند که اگر بمثل علی شصت سال مردم بازار را معروف کنند و گویند در وقت نماز جمعه درهای دوکانها در بندید و جمعه حاضر شوید هنوز بسیار از مردمان نخواهند شنود اما اگر بادشاه حکم کند که در وقت نماز جمعه کسی در دوکان نکشاید و همه جمعه حاضر شوند غالب آنست که در همه شهر یک کس نتواند که در دوکان بکشاید پس ثابت شد که عدل یک ساعت بادشاه بهتر از عبادت شصت ساله رعیت حکایت در جامع الحکایات می آرد که در زمان سلطان سخر با صنی انار الله بر هانه جوانی شتری داشت که بان شتر قوت خود و پیر مادر خود کسب کردی یکی از سرنگان سلطان آن شتر ویرا بوالاع گرفت و آن شتر هلاک شد و از دست و سیرون رفت روزی سلطان از شکار بازمی آمد مادر آن جوان بر سر راه آمد و آن سر بی بود که عمر سلطان بران بود چون سلطان

برسید آن ضعیفه فریاد آورد که ای سلطان بر ما ظلمی رفته دامن اینجا میدی یا بر سر بلطراط جنگ در دامن تو زخم و دوا خود طلب دارم سلطان چون این سخن بشنید فی الحال پیاده گشت و باب بایستاد پیش آن ضعیفه و گریان شد و گفت بر تو چه ظلم رفته است بگوئی تا دوا تو اینجا دهم که مرا محل عتاب و عذاب روز قیامت نیست ضعیفه قصه حال عرض کرد و سلطان گفت ای ضعیفه اگر یک قطار از اشتران خاصه خود بنزدیم خوشنود و راضی میگردی و مرا بجل میکنی گفت میکنم سلطان بفرمود تا یک قطار اشتر خاصه بآبارها بوی دادند آنگاه گفت ای ضعیفه شرط کردی که در قیامت با سخر خصوصت نمکنی گفت کردم و فرمان لا بران حال گواه گرفت و از آنجا در گذشت پس بادشاه باید که عدل کند و بر رعیت بشققت باشد و از عقوبات آخرت یاد کند و در حکم با اهل خود و با رعیت کار بعدل کند تا با خرت از جمل فایزان باشد و در صحیح مسلم می آید بروایت عبدالل بن عمر بن از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ان المقسطین عند الله علی مناب من نور عن یمین الرحمن و کلن اید ید یمین الذین یعدون فی حکمهم و اهلهم و صا و لوا یعنی بدرستی که عادلان بر منبر یا باشد از نور از یمین الرحمن آن کسانی که عدل کرده باشند در حکم خود و اهل خود آنچه بران والی و فرمان ده شده اند در شرح لمعات می آرد که هذا من مصلحات الحدیث الثمنا و نفوض کیفیت الی الله حکایت در کیمیای آرد که عمر عبدالعزیز یحیی از خلفا بوده است روزی بعد از نماز پیشین تنگیده بود پس روی از در آمد گفت یا امیر المؤمنین تنگیده این زمان اگر داد خواهی بر در انتظار کش در قیامت چه جواب گویی گفت راست میگوئی بر خاست و از خانه بیرون آمد و در عدل کنی ملک سلیمان سبری و در تو نکنی هر که کند او بیرون و بداند که هیچ چیز برین درگاه زشت تر از ظلم نیست چنانکه در صحیح مسلم می آید بروایت ابوذر غفاری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی که فرمود یا عبادی قد حرمت الظلم علی نفسی و جعلت ربکم محرم صا فلا تظالموا یعنی ای بندگان من بدرستی و راستی که من که خداوندم حرام کردم ظلم را بر ذات خود یعنی پاکست ذات من از ظلم کردن و ظلم را میان شما حرام گردانیدم پس باید که باید که بظلم نکنید و صحیحین می آید بروایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود انظروا ظلمات یوم القیمة یعنی ظلم ظلمات و تاریکیها خواهد بود در روز قیامت و نیز در حدیث دیگر فرمود که دو گناه است که مرد از دنیا نرود تا شومی آن بوی نرسد یکی ظلم کردن بر بندگان خداوند و یکی عاق شدن در پدر و مادر و این حدیث در فضل حق پدر و مادر یاد کرده شد و بدانکه دولت ظلم با ندر نمی باشد و بادشاهی بر کفر و فساد میگوید و در ظلم قرار نمیگیرد و کما قال النبی علیه السلام الملك یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم و کافر عادل را ترجیح است بر مؤمن ظالم زیرا که او ظلم بر نفس خود کرد که کافر شد اما چون عادل باشد خلق این جهان از وی آسوده اند اما ظالم که دعوی اسلام میکند و حال آنکه جهانی از آتش ظلم وی در سوختن است و آواز آن باک ندارد و پشیمان نمی شود و بد داشت آن سیر در دل وی نیست که میگوید که او مسلمان است و فرد کی نوید فتوی که او مسلمان است بیار تا بنویسم که او مسلمان نیست و پس باین اعتبار کافر عادل را مرتبه بود بر مسلمان ظالم و صحیحین می آید بروایت ابو موسی رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود ان الله لیملی للظالم فاذا اخذه له فیقلته ثم قرا و کذا الک اخذ ربک اذا اخذ علی لقری و هی ظالمه ان اخذه الیوم شدید یعنی بدرستی که خداوند تعالی مهلت دهد و دراز گرداند مدت را بر ظالم اما چون بگیرد او را

محنت گیر و چنانکه نواز تواند که از گرفتن حق مجید و نه کس او را خلاص تواند پس رسول علیه السلام این آیت بر خواند قوله تعالی
 و لکن الک اخذ ذلک اذی اخذ القرى الا یہ و در حدیث آمده است که هر کس بر سر ده ق حکومت کرده باشد او را پند کرده
 بعصا آنرا که عدل کرده باشد رستگار گردد و اگر ظلم کرده باشد گرفتار آید و در حدیث دیگر بر دوس آمده و در حدیث دیگر بر
 سر یک کس پس هر کس بر بندگان خداوند تعالی ظلم میکند بحقیقت آن ظلم در حق خود میکند لان و بال ظلمه عاد علیه
 که شومی و سزای ظلم وی دنیا و آخرت هم بدو باز میگردد حکایت نظم
 مستندی بود در قصای و م
 روز و شب میگفت آن ظلم شوم
 نان از بستاند در پیش وقت
 بر در وازۀ آن شهر خفت
 نان بدیشان و در پیش آن زمان
 هر سه خوردند و یک ره داد جان
 بابد و باینک هرگز در جواب
 بدکن و اندر اعلم بالصواب
 ظالمی یک روز باو قهر کرد
 بهر آن سکین نان پر سر کرد
 هر سه فرزندان آن ظالم سو
 اگر آنجا رسیدند از شکار
 هر که بگرداے برادر دید بد
 الهی حاکم عهد و زمان مارا بداد و عدل و انصاف و رحمت پروری و معدت گستری آراسته دار و نعمت امن و امان را
 بر اهل ایمان باقی و پاینده دار بجای محمد و آل که اجمعین

فصل هشتم در حق آل رسول صلی الله علیه و سلم

بدانکه آل رسول علیه السلام یعنی اولاد علی و فاطمه را رضی الله عنهما حقوق است بر عالمان و اشرف همه خلائق ایشانند و تعظیم
 و توقیر ایشان از فرایض و از واجبات اسلام است و رسول علیه السلام بنگاه داشت حق ایشان وصیت کرد و فرمود
 و این حدیث در صحیح مسلم است بروایت زید بن ارقم رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود اما بعد الا ایها الناس
 فانما انا بشر یوشک ان یأتینی رسول ربی فاجیب و اذا تارک فیکم ثقّلین اولهما کتاب الله فیه النور
 و الهدی فخذن و ابکتان الله و استمسکوا به و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
 اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی ای مردمان این است و جز این نیست که من آدمی ام بچشم شمار زود باشد که بسیا بد من
 رسول پروردگار من یعنی زود باشد که ملک الموت بیاید بقضای روح من و من او را اجابت کنم یعنی از دنیا بروم و من
 ترک میکنم در میان شما و متاع شریف و گرانمایه را اول کتاب خدای تعالی که در وی نور هدایت بگماید کتاب خدای را
 و چنگ در وی زنید یعنی تسک بقرآن کنید و احکام قرآن را بقبول پیش آید و دوم اهل بیت و اولاد خود را میگذازم آنگاه
 سه بار فرمود اذکرکم الله فی اهل بیتی ای اتقوا الله یعنی تبرسید از خداوند در حق آل من و حق حرمت آل من بجای
 آرید و تعظیم ایشان بواجبی بدارید معنی آنست و الله اعلم که چون من بروم از میان شما و کتاب خداوند در میان شما باشد
 خدای را فراموش نکنید و مستحای مرا نگاهدارید و در حدیث دیگر فرموداتی تارک فیکم الثقّلین کتاب الله و عترته
 و عطف کرد و عترتی را بر کتاب الله و میان معطوف و معطوف علیه مناسبت شرط است یعنی باید که آل و عترت رسول علیه السلام
 زندگانی بر مقتضای قرآن کنند و همه قول و فعل ایشان موافق قرآن باشد تا امت اقتدای ایشان کنند و وضالانت نیفتند
 حکایت در تذکره الاولیای آمد و عبد الله بن مبارک رضی الله عنه روزی باو کبّه تمام از شاگردان و اصحاب می راند

باجل بسیار زیاده او را بدان حال بدید گفت ای هند و بچه تو باین محل میروی ترا این عزیز از کجا رسید و من آل رسولم و روز تا شب درفش و سوزن می زدم تا درمی حاصل میکنم مرا این خواری از کجا خواست عبدالله گفت از آنجا که از پدر تو میراثی ماند و از پدر من میراثی من میراث پدر تو بر فتم و تو میراث پدر من چون شب در آمد عبدالله رسول علیه السلام را در خواب دید با وی عتاب کرد و گفت اگر تو زندگانی خود نیکو کردی وی ترا این سخن نتوانستی گفت پس آل رسول صلی الله علیه و سلم باید که مستایع سنتهای رسول علیه السلام باشند و عامه مسلمانان تعظیم ایشان بر خود لازم شمارند و حرمت ایشان بواجبی بدارند که کول علیه السلام فرموده است اگر مو اولادی الصالحون لله والطالحون لی یعنی گرامی دارید فرزندان مرا نیکان را از برای رضای خدای و بدان را از برای روح من قطعه سادات نوزدین اعیان عالم اند از حرمت محمد و از عزت علی بن ابی طالب

گر خورده از ایشان صادر شود و مرخ	توان شکست عزت ایشان بجای بی	خود اطعام معده و دوزخ بود کس
کام و از محبت شان نیست محنتی	از بهر آنکه سید کونین گفته است	الصالحون لله والطالحون لی

حکایت نقل است که یکی از بزرگان را در محضر کی نارسیده بود و روزی در آمد دید که آن نارسیده معبتان نهاده بود و آنچه آنکه رسم ایشان می باشد و آتش در تنور میرفت آن بزرگ دین آنها را برداشت تا در تنور افکند آن دختر که فریاد برآورد که ای پدر آن یکی را در تنور نیکی کنی که سید است پدر انتقامت نمود و همه را در تنور افکند چون شب در آمد رسول خدا را بخواب دید که در غضب شده بود و با وی عتاب کرد که چرا چنان کردی که آن بی حرمتی بود و از تو به نسبت با آل من پس ای برادر اولاد رسول علیه السلام را عزیز دار و حرمت ایشان بر خود فرض شمار تا در قیامت بشفاعت رسول علیه السلام برسی الی بحرمت مصطفی صلی الله علیه و سلم و اولاد او ما را بشفاعت مصطفی برسان

فصل نهم در حقوق مشایخ و علما و نگاه داشتن ادب ایشان

و رعایت حرمت ایشان از خویض و واجبات شریعت است و مردی چون از خواب غفلت بیدار شود و دست طلب گریست همتش گیرد بی مرشد راه با خرنسند و اگر رسد نوزند و مشایخ گفته اند هر که اسیر نیست پیرا و شیطان است پس عزیز من اگر خواهی که از نکال بری و باضفال بری صحبت صاحب ولقی اختیار کن که قطره بی صحبت صدق در نشود و ممشوی

زمن جان پدایین پند پذیر	بر دفترک صاحب ولقی گیر	که قطره ناصد را در نیاید	نه گردد گوهر روشن نتابد
که سنگ از زمین لعنت یاقوت	چنان طلش شود از پرورش لوت	اساس کار وقتی حکم اقتاد	که موسی را خضر میگردانست
چو گن نیست رفتن بید لیل	بیاید مصطفی امر اجبر نیل	در شرایع الاسلام می آرد که پیری و پیشوای کسی را شاید که	

از علم ظاهر نصیب تمام دارد و بدیانت و امانت مشهور بود و بشخصت مسلمانان معروف بود و بره حق دانا و بسینا و فتوح و آفات راه او را روشن و احوال و احوال وی مقوی اقوال وی بود و راه از شیخ محقق معبر گفته بود چون شیخ چنین باید دست در قترک دولت وی زند و خویشین را بد و بکی تسلیم کند و خالفست وی هیچ وجه را ندارد و اشارت او بقدر ملاقه و امکان پاس دارد تا اگر او اشارت کند بچیزی که عقل مرید قوت ادراک آن ندارد یا خلاف ظاهر شرع پندارد

بر انکار واعتراف منکر و درین معنی قصه موسی و خضر علیهما السلام در پیش خاطر آورد و چه شکستن کشتی و جان بے گناه کشتن در علم موسی گزنی نمود و در علم خضر راست بود و اعتراف و انکار موسی علیهما السلام سبب مفارقت و گوشت آریختن خضر و انکار پیش نیامدی پس عجایب و غرایب بدیدی و سالک باید که هیچ کار که بیخ رونق و راز ان چاره نیست پیش گیرد یعنی کم خوردن و کم خفتن و راجحت خلق حذر کردن و ذکر لا اله الا الله وایم گفتن و باین معنی مخالفت هوا و شهوت و محاربت با شیطان مردانه میان در بند و همه حرکات و سکنات خود بمیزان شرع بر بخشد پس در دل نشیند و تنیج حسام لا اله الا الله در قبضه رحمت گیرد و هر خاطر که حق باشد از در دل باز گرداند و باندرون دل راه ندهد تا در الملک دل سلطان دل توحید را مسلم شود و قبله دل یکتا کند و از تفرقه و خاطرهای پراگنده خود را باز بر باند و این وقتی تواند کرد که حق سبحانه و تعالی در علم قدیم خویش و در سبق فضل خویشین دیر اسعادت نهاده باشد هر آینه توفیق را رفیق وی گرداند و جبهه را مرکب وی کند و هدایت را دلیل وی سازد تا از هدایت معرفت پیدا آید و از معرفت علم پیدا آید و از علم قول شهادت پیدا آید و از قول شهادت محبت پیدا آید و از محبت عمل پیدا آید و از عمل تقوی پیدا آید و از تقوی تقوی پیدا آید و از تقوی بیض پیدا آید و از بیض تسلیم پیدا آید و از تسلیم هد پیدا آید و از هد قناعت پیدا آید و از قناعت حیا پیدا آید و از حیا طیب پیدا آید و از طیب شکر پیدا آید و از شکر احسان پیدا آید و از احسان شوق پیدا آید و از شوق ناز محبت پیدا آید و از ناز محبت سوز دل پیدا آید و از سوز دل سخاوی و عشق پیدا آید و از سخاوی و عشق نقصان تن پیدا آید و از نقصان تن قرب پیدا آید و از قرب وقت پیدا آید و از وقت وجد پیدا آید و از وجد فرح پیدا آید و از فرح رضا پیدا آید و از رضا بقا پیدا آید و از بقا مشاهد پیدا آید و از مشاهد عجز پیدا آید و از عجز حیرت پیدا آید و از حیرت فراتر اه نیست الا هم حیرت سلطان العارفین شیخ ابونزید بسطامی قدس سره از اینجی گفت الهی نزد منی تخیل اشعر ای جهان و عقل و جان حیران تو بگوئی و دلهادر خم چو گان تو پس مرید باید که خلاف پیر هیچ وجه جایز نشمرد و اشارت وی بقدر امکان پاس دارد که اگر خلاف کند نقصان کار وی باشد و عیشت را ساجی سے آرد که وقتی مریدی از پیش پیر خود بیا زار رفت تا طامعی بیار و مرید زیادت از آنچه پیر گفته بود بخیزد از قضای آسمان آب بر زمین رانده بود دوستی برسد مرید پیر پیرین وی التفات نمود پایش بغریب و بیفتاد و آب و خاک یکی شد آتش بدالین از سر در گذشت و آن دوست توانستی که بمحبت دست پیش کردی نکرد و چون با دوا را بخارد گذشت مرید باز آمد و صورت حال باز گفت شیخ فرمود که ای درویش همین واقعه ترا بسنده است در احتر از خلق و دنیا که از دنیا باری نگیری که نزد دست بگیرد و از خلق یاری نگیری که ترا دست بگیرد تا خلاص و نجات و سعادت یابی مثنوی

نمودن عارف صوفی	پیچ عیسی تبر ز سر و تن	گرتو با خلق آشنا گردی	پیش گرد کسی چسرا گردی
قوی بخیاال در عز و افتادند	واندر طلب جور و قصه افتادند	معلوم شود چو بای بردند	از کوی تو دور و درافتدند

و نیز باید که کار بخت گذارد و دل بوی سپارد و بر دل نشیند و هر چه غیر حق بود در گذارد و حکایت در تذکره الاولیاء می آید که شیخ جنید بغدادی رح گفت وقتی دل خودم کردم و باز نمی یافتم فتمت الی دل من بمن رکن با حق آواز داد که ای جنید مادل تو زنگا هداشته ای تمنا باما باشی تو دل خود باز میطلبی تا با غیر ما باشی ای برادر هر دل را بحقیقت دل توان گفت با سخی

بزرگوار است دل ایشان است و زین تعلیمات حق آگاه است دل آئینه است هر صفا که در است و ز گفتن لا اله الا الله است
اما حقوق علما و حفظ حرمت ایشان و فضیلت علم و علما در قسم پنجم که در علوم است و قسم آخر این کتاب بیاید انشاء الله
تعالی الهی آئینه دل ما را بنور ذکر خود روشن دارد و از هر چه سبب زلف دل است ما را از آن نگاهدارد

فصل دهم در حق استاد و حفظ حرمت با وی

در تعلیم المتعلم می آرد که نفع نیابد متعلم از علم مگر تعظیم علم و اهل علم و تعظیم استاد و توقیر وی و گفته اند حرمت بهتر است از عفت
بدلیل آنکه آدمی بکردن معصیت کافر شود اما تبرک حرمت کافر گردد و شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه میگوید من
بنده کسی ام که مرا یک حرف از علم آموخته و سزا است که شاگرد از برای هر حرفی هزار درهم بدهد یا با ستاد خود بر بختی بسپار
مروت اگر تو اندر بیا که حق معلم حق حقوق است چنانکه امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید درین معنی شعر سرایت حق الحق
حق المعلمه اوجه حفظ اعلی کل مسلمة لقد حق ان یهدی الیه کرامته لتعلم حرف واحد الف دهم
در کتاب زاد الاخرت امام غزالی رح می آرد که ادب متعلم با معلم یعنی شاگرد با استاد است که بسلام ابتدا کند و در پیش و سه
سخن کمتر گوید و سخن نگویید و مسئله پیر ستانخت و سنوری نخواهد و چون جواب دهد اعتراض ننهد و نگوید که چون و چسرا و
فلان کس بخلاف این گفته و نگوید که خلاف صواب ترست و در پیش وی با نیچکس را نگوید و چشم در پیش دارد اگر استاد
با وی سخن گوید چشم بردی دارد و هر جانب ننگرد و بجز حرمت نشیند چنانکه در نمازی نشیند و چون استاد امرالت گرفت پرسیدن
و خواندن باقی کند و چون بر پای خاست سخن قطع کند و با وی بهم بر پای بنزد و در راه سوال نکند تا بجای نرسد و اگر از وی
چیزی بیند که او را نیکو نیاید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آنرا نزد وی و جوی باشد که علم شاگرد بدان نرسیده باشد
و از قصه موسی و خضر یاد کند و الله اعلم و نیز باید که استاد را بن و مال خدمت کند و با وجود وی جواب مسئله نگوید اگر چه
صواب گوید هم خطاب و قطع جواب مسئله کردن بحضرت استاد اگر چه عین صواب است هم خطا باشد به زودی شرع سوالی
کنم جوابم گوی به پیش آب نیم کنی روا باشد پس باید که حرمت استاد با جوی بدارد و حق وی نگاهدارد و از استاد و خود و مسلم الله
سکای دارم که گفت در خدمت استاد خود مولانا حسام الدین عبده علیه الرحمة والرضوان بودم روز جمعه آب وضو
خواست حاضر کردم آن بزرگ دین وضوی ساخت و من آب بردم و میگردم در وضوی که پای خود می شست قبضه
آب از غسل پای وی بگیرم و در روی و محاسن خود مالیدم دیدم که رنگ وی با فروخت و لب بد عاجبانبند و خیر دنیا و
آخرت از برای من از خداوند میخواست هر چه یافتم از اینجا یافتم تا این همه دولت و سعادت مرادست و ادا تا بدانی که خدمت
استاد و خوشنود داشتن وی سبب سعادت و دجانی میگرداند الهی ما را توفیق نگاه داشتن حق استادان ارزانی دارد

براستادان ماحمت فرمائی بحرمت محمد وآله جمعین

فصل یازدهم در حقوق همصحبتان و ادب صحبت با ایشان

بدانکه اهل صحبت هر کس نباشند و هر کس صحبت را نشاید و اهل صحبت عزیزانند و رسول علیه السلام فرمود که هر و برین یا خود نواند پس بگوید که صحبت با که میدارد در روز خدا خلد میگوید که حکم گفته اند سطا یفند که ایشان اهل صحبت اند و صحبت با ایشان اشتن روح پرورد دست یکی آنکه از علم او مستفیدی دویم آنکه بدعای او محتاجی سیم آنکه بعطای او امیدواری قطعه هر که از علم و دعا و مال او بی بهره مند و عاقلان گویند و صلش محض جان پرورد دست و دانکه در دنیا و دین با و ننداری احتیاج به دوستی با او بقیقت عمر ضایع کرد دست به در شرایع الاسلام می آرد که شرایط صحبت بسیار است و کسی که همه صفات در وی مجتمع بود خود نتواند یافت اما از پنج خصلت ناگزیر است اول عقل که در وی نادان نگر نیستن گناه است و از دور بودن طاعت است و دوم خوی نیکو که بدخوی همیشه از خود بخور بود و دیگری از وی چون آساید سیم آنکه فاسق نباشد که هر کس از خدای ترسد از شری این نتوان بود چهارم آنکه در دفع زن نبود که صحبت در دفع زن چون سراب است همه غرور در غرور و در راز نزدیک نماید و نزدیک را دور و پنجم آنکه بخیل نباشد که خیل وقتی که بدو محتاج شوی ترا فرود گذارد اما اگر صحبت کسی مبتلا شوی که اهل صحبت نباشد باید که صبر کنی تا وقت کشایش آید چه انصاف نباشد که اول بسبب بدخوی رد کنی و تو بدخوی باشی پس چاره جز صبر نبود و اگر چه صحبت وی عذاب است رباعی ما را بهشت صحبت یاران بهر دم است به دیدار یا نامتناسب چه نیم است به بهر دم که در حضور غریبی بر آوری به دریاب که حیات جهان حاصل آن دم است به و بزرگان گفته اند مردمان سه گروه اند قومی چون غذائند که از ان گزیر نیست و قومی چون دار و که گاهی بدان احتیاج افتد و بعضی چون درد اند که کس را بدان حاجت نباشد ولیکن بدان مبتلا شوند و چون مبتلا شوند جز صبر و مدارات سود ندارد و رباعی از آدمی دی بجائی از زده میوی که از وقت بکافی از زده بهم آدمی بود که از صحبت او به نادیدن او ملک جهانی از زده و چون اهل صحبت یافت شد او آتش است که او را حرمت داری و چه چشم تقطیم در وی نگری و او را بن و مال بر حقوق خود تقدیم کنی از راه حرمت و عیب او بخوی و عیب او نگوئی بلکه از عیب او خود را غافل کنی و چون سخن گوید سخن او رد کنی و بخصوصیت پیش نیائی و در شکست حال او نگوئی و راز او با هیچکس در میان نهدی اگر چه با او چشم باشی و اگر کسی او را بدگوید ردش کنی و هر سخن که از ان بخواد بچیده در روی او نگوئی مگر کاری کند که امر معروف و واجب آید که آن زمان باید گفتن ولیکن باید که در نهان نصیحت کنی و بدو گمان بدیبری و آنچه از وی در وجود آید بر سو و فراموشی حل کنی و آنرا از خود عذر خواهی که تصوف عذر خلق دید نیست نه پرده مردم دیدن راه مردان است که انصاف از خود بدهند و طلب انصاف نکنند شاعر در راه قلندر کسی آمد حسرت به کال انصاف از خود بداد انصاف نخست به و باد و ستان او دوستی کنی و از دشمنان او بهر سبیری فر و اندر زمان به باد و کست دوستی مباد به باد و ستان دشمن به باد و ستان دوست به و بیج بار بر دل بیج یازنی و با او تواضع باشی و چون در راه بدوری پرسی که از کجای می آئی و کجا میروی باشد که در میان نتواند نهاد و بدو رفعت گفتن محتاج نشود و بر و گران آید و امثال این بسیار است که همه را نگاه باید داشت و الله اعلم پس اگر اهل صحبت یابی صحبتش را غنیمت دار و اگر نیابی بر تو باد که خود را از خلق نهان داری و زبان از پیوده گفتن نگاه داری تا سلامت یابی حکایت در منزله النواظری آرد که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما با مردمان کم نشستی و بیشتر در گورستانها گشتی و هرگز بی مصحف قرآن نبودی و میخواندی و او را گفتند یابن عمر چرا این سه چیز اختیار

کردی گفت زیرا که داخل نیست از گور و اعظم تر چو در گور می نگریم میدانم که اینجا می باید بودن و اما نیست بهتر از کتاب خدای تعالی و هیچ مومنی نیست بهتر از تنهایی که هر مومنی که باشد جز حق حجاب مرد باشد فالوحدۃ خدیومه حکایت یک راهی را دید بر کوهی از خلق غلت گرفته او را گفت تو را بهی گفت نه بلکه من بگنم گفت چگونه گفت این نفس من چون سنگ گزنده است و از ازمیان مردمان بیرون آوردم تا کسی را از وی زبانی نرسد الهی ما را از زبان رسیدن و زبان رساندن نگاهدار

فصل دوازدهم در حقوق همسایگان و نگاهداشتن آن

بدانکه حق همسایه با حق پدر و مادر برابر است که رسول علیه السلام فرمود که حرمت همسایه بر همسایه همچون حرمت مادر و پست بر وی و همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا بنگاهداشتن حق همسایه تا گمان بر دم که همسایه از همسایه میراث برد در صحیح بخاری می آید بروایت ابوهریره و ابوشیخه خراعی رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود و الله لا یؤمن بالله و لا یومن فی قلبه من یأمر رسول الله قال الذی لا یأمن من جاسره یولیقه یعنی سربار رسول علیه السلام فرمود که هر کس که بخدا که ایمان ندارد گفتند که یا رسول الله گفت آن کسی که ایمان نباشد همسایه وی از بدی وی و در حدیث دیگر می آید که همسایگان سه اند همسایه است که او را سه حق است و همسایه است که او را دو حق است و همسایه است که او را یک حق است اما آن همسایه که او را سه حق است همسایه است که او را هم حق همسایگی باشد و هم قریبی و هم حق مسلمانی و آنکه او را دو حق است همسایه مسلمان است و آنکه او را یک حق است همسایه است که او از دین بیگانه است در زاد و المقومین می آید که رسول علیه السلام فرمود همسایه را بر همسایه ده حق است اول آنکه چون وام خواهد او را وام دهی و ویم آنکه چون ترا بخانه خود خواند بهمانی بروی سیم آنکه اگر بیمار شود او را سپری و شفقت کنی چهارم آنکه اگر کاری از تو یاری خواهد یاری کنی پنجم آنکه اگر مصیبتی رسد او را سپری ششم آنکه اگر شادی و تهنیتش رسد تهنیت کنی و هفتم آنکه اگر بمیرد و جنازی وی حاضر شوی و بدنش مشغول گردی ششم آنکه اگر غایب بود پاسبان خانه وی باشی هفتم آنکه اگر برنجی رسد بر تو از وی نقل کنی و با او بصومت بیرون نیایی حکایت در تذکره الاولیای می آید که مالک دینار را رحمت الله علیه همسایه بود جهود مالک صومعه داشت و در آن صومعه مخزانی بسوی خانه آن جهود بود چون جهود آن بدانست سبب کینه که جهود با مسلمان بود در خانه خود برابر صومعه و محراب مالک برای خود بمهرز ساخت چنانکه بوئی بد بسوی محراب مالک آمدی مالک چیزی سبناوی تا بهر چه بیرون آمدی در آنجا رفتی و آنرا بیرون انداختی و بوی خوش سوختی تا در آنجا نماز توانستی گذارد جهود معلوم کرد که مالک در رنج نیست از آن و هیچ نمیگوید مدتی بماند جهود را از نقل وی عجب آمد روزی با وی گفت ای مالک ترا چه برین میدارد که این رنج میکشی و نقل میکنی گفت زیرا که در دین ما آنست که رنج همسایه بیاید کشید و با او خصوصت نباید کرد که رسول ما علیه السلام چنین فرموده است جهود تا مل کرد گفت نایب غایت بر من دینی از دین اسلام دشمن تر نبود اکنون پنج دین بر من از دین اسلام دوست تر نیست و بیست که در وی سخن بدین خوبی و بیشتر بدی بدین دین جز رنج نبود ای مالک کلمه عرصه کن تا مسلمان بشوم مالک کلمه بروی عرصه کرد و جهود مسلمان شد چون حق همسایه نگاهداشتن برکت آن بیگانه آشنا شد غریز من زندگانی چنان کن که همسایگان از تو

خوشنود و راضی باشند تا این معنی سبب مرزش تو گردد که رسول علیه السلام فرمود من مات ولد جیران ثلثه کلهم راضون عنه غفرله یعنی هر کس بمیرد و مرا و راسه همسایه بود که از وی راضی باشند آمرزیده شود گناهان وی حکایت نقل است که مردی نزد یک رسول علیه السلام آمد و از همسایه خود شکایت کرد رسول علیه السلام فرمود گفت اذاک عنه و اصبر علی اذاه کفی بالموت موقا یعنی ریخ خود از وی بردار ریخ او بکش و صبر کن بر ایندی وی که مرگ بسنده است میان شما جدا کننده پس چون مرگ در پیش است که از سببیت او دلها محروم و جگرها ریش است گرای آن کند که بغرض دنیای با همسایگان و مسلمانان خصوصیت نمائی در وقت آمدن بدینا تو گریان بودی و دیگران خندان زندگانی چنان کن که در وقت رفتن تو خندان باشی و دیگران گریان قطعه یاد داری که وقت آمدنت به هم خندان بگردند و تو گریان به آن چنان زی که وقت رفتن تو به هم گریان بگردند و تو خندان به اینجای ما را توفیق نگاه داشتن حق همسایگان و سایر مسلمانان کرامت فرمائی از زنی داری بک و کریم

فصل سیزدهم در حق خدام و طریق معامله با ایشان

بدانکه خادمان را بر خدو مان حقیقت است که آنرا نگاه باید داشت زیرا که در قیامت از حقوق ایشان خواهند پرسید و از هر چه سوال کردی بود فرو نخواهند گذاشت قول تعالی وقفوهم اضعه مستولون پس یاد کن از موقف سوال و حساب چنان زی که آنجا در نمائی از جواب و از عهده بیرون توانی آمدن که دشوار بود آنجا که گرفتار شدن و نیز رسول علیه السلام فرموده است که هر یک از شما بمنزه شبانید و هر یک از شما پرسیده شوید و سوال کرده شوید از رعیت خود پس چنان باش که بر بی نه چنان باش که بر بند در کتب حدیث می آید مردی از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود خدنگاران شما برادران شما اند همان خواریند ایشان را که خود خوردید و همان پوشانید ایشان را که خود پوشید یعنی همچنانکه خود را گرسنه و برهنه نمیکارید ایشانرا نیز نگذارید و ایشان را عذاب مکنید و کاری که قوت ایشان و طاقت ایشان باشد ایشان را آفرایید یعنی ایشان نیز بنده و آفریده خداوند و آدمی اند همچو تو هر چه بخوردند و بپسندی بر ایشان میسند و بعلت آنکه ایشان مطیع و سخر تواند نظر حقارت بدیشان نظر مکن که شاید که او دوست خداوند باشد و او نزد خداوند عزیز تر از تو باشد و نیز نمیدانی که ختم غم تو بر چه خواهد بود و از آن او بر چه ای بسا برده خوار و زار در دنیا که در آخرت از مولا عزیز تر خواهد بود بحال فانی و جاه عاریتی چه نماندی منصب عالی چه خرد کنی که در آن روز فخر تقوی و ایمان و عمل صالح خواهد بود قول تعالی فلا انساب بینهم يومئذ ولا یتساءلون و آن روز نه پرسند که پدر تو کیست بلکه پرسند که عمل تو چیست گوش دار تا فر داز برای غلامی و کنیزکی بدو رخ زوی که حسرت تمام بود چنانکه در حدیث آمده که سه گروه را در قیامت حسرت از همه کس بیشتر بود یکی عالمی که دیگران بعلم او راه راست یافت باشند و او بعلم خود عمل نکرده باشد او را بدو رخ می برند و دیگران را به پیشیت دویم تو آنگری که مال بفرمان نداشته باشد یعنی بنا وجه گرفته باشد و بنا وجه خرج کرده باشد و حقوق الله در ذمه وی مانده و بعد از وی وارث وی بآن مال راه بهشت رفته و آن مال را در فرمان و رضای حق صرف کرده فردا وارث را به بهشت می برند بسبب آن مال و مورث را بدو رخ میم برده که فرمان برداری خداوند کرده خدمت مولا بجای آورده و از مولای خود حیضها و ستمها کشیده و خواریهها و زاریها

ویدہ فدائی قیامت اولاً بہ بہشت می بندد و آن مولای ظالم اورا بدخ می کشند حسرت این سرگروہ خلق از ہمہ کم زیادت و بالاتر باشد بعین اندر رہ دین خواجہ کم آمد ز غلام بیک بندہ پختہ نہ صد خواجہ خام بے شکرانہ آنرا کہ اورا زیر دست تو گردانیدہ اند باوی نیکی کن کہ متوانست کہ کار بر عکس این بودی تو اورا خریدہ نہ آفرین بخت اورا تو بدہ درم خریدی بے آخر نہ بقدرت آفریدی از مکافات و محازاتہ ضعیف است باین حکایت نقل است کہ فری المومنین عثمان بنی اللہ عنہ کہ تو بن غلام خود الیہ رجعی کہ کردہ بود غلام آبی کرد عثمان پیشان شد پیش غلام آمد و گفت ای غلام تو نیکی گوش من مال کہ مرا محل قصاص قیامت نیست و حاج کرد غلام گوش بگرفت و نرم نرم می مالید عثمان گفت سخت تر مال غلام گردان شد و گفت ای خواجہ من نیز از ان روز می ترکم کہ تو می ترسی در صحیح مسلم می آید بروایت ابن عمر رضی اللہ عنہما از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود کہ ہر کس بزد غلامی را حدی کہ بروی آن حد بنا شد یا طایفہ بروی زند کفارت وی آن بود کہ اورا آزاد کند و نیز در صحیح مسلم می آید بروایت عقیب بن عمرو الانصاری رضی اللہ عنہما از رسول علیہ السلام کہ عبد اللہ بن مسعود را دید کہ غلام خود را مینورسہ کرت فرمود کہ بدان ای ابا مسعود کہ خداوند قادر تر است بر تو از تو برین غلام گفت یا رسول اللہ ۱۲ اورا آزاد کردم از برای رضای حق فرمود کہ اگر چنین نمیکردی می سوختی یا می سوز ترا آتش دوزخ شک از را وی است بنگر کہ امر و زکار زمانہ بکجا رسیدہ است الہی بندگان گنہگار تو بیکم مار از آتش دوزخ آزاد گردان بلطف و کرم خود

فصل چہار و ہم در حقوق سایر حیوانات

بدانکہ سایر حیوانات را بر آدمی حقوق است کہ آن را نگاہ باید داشت و بر ایشان رحم باید کرد تا حق تعالی در روز قیامت بر تو ببخشد و رحم کند کہ رسول علیہ السلام فرمود ارحمہم رحم کن تا بر تو رحم کنند اما حق سئوران بر تو نیست کہ ایشان را بارگران بر بنہی کہ بحقیقت خود را گران بار گردانی پس ایشان را بخواری مدار و کا بخت مفرمانی و ادب نالایت کن و گرسنہ و تشنہ نگذار کہ ایشان را زبان گفتار نیست و خاموشی ایشان جز از عجز و اضطراب نیست پس ایشان را عجز نہ باید داشت و عجز ایشان بچو کاہ و آخر و پایگاہ است نہ در مدرسہ و خانقاہ است شجر تعظیم خرد را خر کاہ است پایگاہ بے خزا عزیز داری چو چوہہ بوقت کاہ بے سوال حکمت چیست کہ حق تعالی انسان را گویائی داد و ایشان را مہر خاموشی بردہ ان ہنا و جواب آنست کہ آدمی بجنس خود محتاج است بہ بسیاری چیز ہا و محتاج بنطق بود اورا گویائی دادند اما حیوانات بجنس خود محتاج نبودند زیرا کہ پوشین و فعل و برگ و سلاخ خود با خود دارند پس محتاج بنطق نبودند ایشان را انانیت گویائی نداد و این معنی دلالت میکند بر فضیلت خاموشی فرودیا موزد بہایم از تو گفتار بے تو خاموشی بیاموز از بہایم حکایت منظلوم بچین شد پیش پیر مرد ہشیار کہ ما را از حقیقت کن خبر دار کہ دہ جز دست در معنی حقیقت بلویم تا اگر نیکو نبوشی بکی کم گفتن است و نہ خاموشی ز خاموشی است بردست ہشیار کہ سبیل در قفس ماند ز آواز در صحیح ترمذی می آید بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود من حسن اسلام المؤمن کہ مالا یجیبہ و تجوبی اسلام مرد است کہ ٹوک کند چیز را کہ اورا بکار نیاید پس مرد باید کہ بے ضرورت سخن نگوید و مرد

روز محشر که سر بار همه بکشایند بهر چه خواهی که نه بینند در آن بار من نه اما حقوق سایر حیوانات و جانداران آنست که شفقت بر ایشان نگاهداری و برایشان رحم کنی تا حق تعالی در وقت در ماندگی تو بر تو رحم کند چنانکه در طبیب القلوب می آرد از استاد شیخ ابوعلی دقاق رح که اگر به بوری رحمت کنی حق تعالی آن مور را در تو شفاعت دهد حرکایت نقل است که فدائی قیامت بنده را حکم بدو نمیشود فرشتگان او را بسوی دوزخ می کشند ناگاه موری ضعیف پیش آید و او را بشناسد گوید خداوند ارحم الراحمین بنده گواهی دارم تو داناتری که روزی این بنده مراد را می پیش آمد و قدم خود از من نگاهداشت و بر من رحم کرد و مرا هلاک و خسته نکرد خداوند ارحم الراحمین است او را بمن بخش فرمان شود ای ملائکه دست از بن بنده من بردارید که او را بدین ضعیف بخشیدم آنگاه فرمان دهد او را بهشت برسد تا بدانی که رنج کس برین درگاه صنایع نشود آنگاه آن مور گوید ای بنده خدای شمرت باد که مدت هفتاد و سال در میان مسلمانان بودی و اگر امروز شفاعت من نبودی دمار از بها تو برآمدی آه ازین غلها س با تقصیر بی اخلاص ما مگر بفضل خداوند بود خلاص ما الهی مفلسا نیم چنین که میدانی در مانده گاه نیم چنانکه می بینی بخت بی علت که بر ما مسکینان رحمت فرما س بجدد و کر ملک

فصل پانزدهم در حفظ حد و دانسته در جراح

یعنی در حدود و قصاص و دیات و تعزیرات و مثل آن بدانکه حد فرمان نگاهداشتن در جراح و قصاص نیز از جمله فرض و واجب علیست چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود از انحال خبر میدهد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الآیه و دستمخلص مولانا حافظ الدین بخاری علیه الرحمه که صاحب تفسیر مدارک است می آرد که المقاصد القصص کسی را از بلی کسی بازگشتن و مانند آنچه داده باشی بازستاندن کتب ای فرض یعنی فرض کرده شد بر شما قصاص قصاص بر قاتل تکلیف بود و بر قاضی قصاص عند ظهور الحجة و بر والی اعانت و بر ولی قاتل مقررقت عدل معنی و وجوب در قصاص این است که گشتن کشنده ولی خود را در تفسیر کشف و بیان می آرد که این آیت در شان دوجی از احیای عیب بود که باید بگرقتال کرده بودند در جاهلیت یعنی پیش از اسلام باندگی و آن هر دو قبیل را بر یکدیگر قتل و جراحات بود که بعضی از بعضی گرفته سعید بن جبیر می گوید که ایشان اوس و خزرج بودند این حبان میگوید قبضه و تفسیر بودند و در تفسیر مدارک و وسط می آرد که یک قبیل را طول بودند و بزرگی بر قبیل او بزرگی و کثرت و شرف و بودند که نکاح میکردند زنان ایشان را بی کابین و سگوند یاد میکردند که بازگشتند به بنده خود آزاد ایشان را و بزرگ خود مرد ایشان را و بیک مرد خود و مرد ایشان را و بیکدیگر دینند جراحات خود را ضعف جراحات ایشان و در زمان جاهلیت چنین میکردند و جاهلیت زمانی را گویند که پیش از اسلام بوده است پس امر خود رفع کردند بسوی رسول علیه السلام حق تعالی این آیت فرستاد و امر کرد ایشان را بمساوات پس راضی گشتند و تسلیم کردند حکم خداوند را و معنی قصاص مساوات و مماثلت بود در نفوس و جرح و دیات پس بیان کرد و فرمود الح بالحر و العبد بالعبد و الا نخی بالانخی یعنی بازگشتن آزاد را با آزاد و بنده را به بنده و زن بزن و جماعت بر آنکه بازگشتند مرد را برای زن زیرا که هر دو برابرند در حرمت و میراث و حد زن و اوقد و غیر آن پس همچنین واجب بود

که مساوی باشند و قصاص در اصول فقر چون تحقیق حسامی و غیر آن و در زنا سبب نیز می آرد که باز نکند آزاد را به بنده و
بر آزاد لازم آید که قیمت آن بنده بدهد و باز نکند مومن را بکافر و مولا را به بنده و دی و پدر را بفرزند و دی و نفسیر ثعلبی می آرد
که مردی بود نام او قتا و ده شمشیر پس خود را نداشت بر پای وی آمد و هلاک شد عرضی الله عن گفت اگر نه آنست که از رسول م
علیه السلام شنیدم که فرمود قصاص نکند پدر را بفرزند و الا او را قصاص کردی قوله تعالی فمن عقی له من عقیه شیئ یعنی
آن کس که عفو کرده شود مر او را از خون برادر خود چیزی و عفو اینجا بمعنی ترک است از واجب که بر وی بود و هر دو ضمیر عاید بقاتل است
یعنی اگر بعضی اولیا را مقتول عفو کنند از قاتل خود ساقط شود از برای آنکه چیزی از دم باطل نشود بعمو بعضی و خداوند تعالی فرمود
فمن عقی له من عقیه شیئ و حق تعالی مقتول را برادر قاتل خواند و این معنی دلیل بود که اخوت اسلام منقطع نشد میان
ایشان بسبب قتل و درایت دلیل است بر آنکه قاتل از ایمان بیرون نیاید بقتل برادر مسلمان و عفو آن بود که بدیت رخصی
شود در قتل بجهت قوله تعالی فاتباع بالمحرو و اداء الیه با حسان امر کرد طالب را که طلب کند بمعروف و اتباع
حق واجب کند که مردی است یعنی طلب زیادت نکند و اداء الیه با حسان و امر کرد مظلوم منه را با حسان و دادا که آن
ترک مظل است و تسویف ذلک تخفیف من ربکم و در حجت آنچه یاد کرده از عفو و بدیت تخفیف است از پروردگار شما و
رحمت است و آن تخفیف و رحمت آنست که خداوند فرض کرده بود بر اهل توبت قصاص را و حکم کرده بود که بدیت نگیرند و عفو
نکنند و حکم کرده بر اهل انجیل که عفو کنند و قصاص نکنند و بدیت نستانند و مجیر گردانید این امت را میان قصاص و بدیت و
عفو پس تخفیف شیر است میان این اشیا ابن عباس رضی الله عنهما میگوید اگر کافر گفتی از اهل توحید کسی کافر را گفتی کسی را
که خونهای بناتق ریخته و حال آنکه فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص و نیز ابن عباس رضی الله عنهما فرمود
که حق تعالی قاتل را در اول این آیت مؤمن خواند و در میان آیت برادر خواند و در آخر آیت از تخفیف و رحمت نومید نگرد
قوله تعالی فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم یعنی هر کس قصاص کند قاتل را بعد از گرفتن بدیت و عفو و
بود عذاب در دناک سوال کدام فرض است که اگر بدو عمل کند ثواب یابد و اگر ترک کند آن فرض را نیز ثواب یابد جواب
آن فرض قصاص و توبه است که در هر دو صورت ثواب یابد یعنی هم در بجای آوردن آن و هم در بجای ماندن آن در صحیحین
می آید بروایت ابن مسعود رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا یجیل دم امرء مسلم الا باحدی ثلاث
الغیب الزانی و النفس بالنفس و التاؤد لدینه المفارق للجماعة یعنی حلال نمی شود ریختن خون مرد مسلمان
مگر یکی از سه چیز ثب زانی یعنی مرد زن و دین و زن شوهر دیده که زنا کند و قتل بناحق که قصاص کند بدان قاتل را و ترک
کننده مردین خود را یعنی دین اسلام را که او را مرتد گویند در اصول لامشی و عامه کتب اصول میگوید که مقتول باجل خود میرد
و اجل یکی است اما قاتل را قصاص از برای آن کنند که مرتکب شد فعلی را که خداوند بر دار عقب وی روح مقتول را لا جرم
شرعاً با وی همان کنند که او با دیگری کرد و تفسیر و سبطی آرد که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرد از رسول علیه السلام
که فرمود سوگند بخدای که جان محمد بقدرت اوست که قتل مؤمن بزرگ ترست از بزرگ خداوند از زوال دنیا و ندم است
و جماعت آنست که توبه از خون ناحق و از همه گناهان مقبول است تا اگر کسی پیغمبری را نکشد چون توبه کند حق تعالی توبه وی

قبول کند صحیح اینست و اگر چه حدیث آمده است که قبول نکند سوال پس چگونه است که توبه ملحق قبول نیست شرعا جواب آنست که توبه ملحدان از ان سبب قبول نیست که ملاحد از حروف معنی دیگر آمده می کنند پس ظاهر شرع توبه ایشان قبول نبود اما اگر توبه درست کنند آنچه که حق توبه است عند الله توبه ایشان درست بود و مقبول باشد الهی ما را از افعال ناپسندیده

نگاهدار و توفیق توبه نصوح ارزانی دار

فصل شانزدهم در بیان آنکه قتل بر چند نوع است

بدانکه در هدایه فقه و مختار الفتاوی می آر که قتل بر پنج نوع است عمد و شبه عمد و خطا و جابر محرمی خطا و قتل تسبیب اما قتل بعد آنست که عموما کسی را بکشد سلاح یا بچیزی که حکم سلاح دارد همچون چوب تیزی و تیغ و سنگ بزنند یا با تیش و موجب می نامند و تودد یعنی قصاص و در وی کفارت نیست و شبه عمد آنست بقول امام اعظم رحمه که قصد وی کند بچیزی که آن سلاح نبود و قایم مقام سلاح نبود و بقول امام ابو یوسف رحمه و امام محمد نیز وقتی که بزند او را بکشد بزرگ یا بچوب بزرگ این عمد و شبه عمد آن بود که تعد کند بضر وی یا بچیز کشته نشود غالباً و موجب آن بر سر دو قول عاصی شده نیست در خداوند و هم وجوب کفارت و در وی قصاص نیست و لیکن دیت مغلفه است بر عاقله اما قتل بخطا بر دو وجه است خطا در قصد و آن آنست که تیر انداخت بسوی شخصی یا مثل آن گمان آنکه صید است و آن خود آدمی بود و خطا در فعل آنست که مینداخت از برای غرضی ناگاه بر آدمی رسید و موجب این کفارت است و دیت بر عاقله و در وی وبال نیست زیرا که خطا و نسیان ازین است برداشته اند قوله تعالی سربالا تو اخذنا ان لیسیدنا و اخطانا اما آنچه قایم مقام خطاست آنست که در خواب از پهلوی سپهلوی میگشت یکی را یکی بکشت حکم این همان حکم قتل بخطاست اما قتل تسبیب آنست که چاهی بکنند و در غیر ملک خود یا سنگ بپند و موجب وی آنست که چون تلف شود در وی آدمی دیت بر عاقله باشد و در آن نوع قتل بروی کفارت نیست اما حکم قصاص در هدایه و در کافی و نافع و غیر آن از کتب فقهی میگوید در قتل بعد بکشد آزاد را با آزاد و آزاد را به بنده و مسلم را ببنده از برای نشادی میان ایشان در سبب عصمت که آن تکلیف است خلاف مرشافعی را که میگوید نکشد آزاد را به بنده و مسلم را ببنده از برای تفاوت عصمت میان ایشان همچنانکه نکشد مسلم را بمسلم و بکشد مرد را بزن و بزرگ را بچرد و بینا را بینا و صبیح را براسر یعنی بر جای مانده و در کمتر میگوید بکشد صحیح را بناقص الاطراف و مجنون و بکشد فرزند را بپدر را یا پدر را بفرزند قصاص نمکنند و مادر و جد و جد را همان حکم پدر است درین صورت و مولا را نکشد بعبودی و بجد برودی و بنده و فرزند وی و بعبودی که مالک باشد بعضی ویرا و اگر بکشد بنده را که برهن بود در هدایه و نافع میگوید قصاص واجب نشود اما می که را بن و مرتهن هر دو حاضر نباشند از برای آنکه را بن صاحب ید و مرتهن صاحب ید و اگر غمروح کرد و مرید را بجد و آن مرد صاحب فرزند بود تا آن هنگام که بحد قصاص بود و بعد از برای آنکه بظاهر نگاه می بایست دانسته علم الهی ما سکینا از آفات بلیات آفران در

فصل هفدهم در بیان دیات و احکام آن

امان دار

بدانکه در شبه عمدیت مغضبه بود بر عاقله اما عاقله بر عرب است از اهل دیوان نه بر عجم زیرا که عاقله از عجم ساقط است و در شبه
عمد کفارت نیز واجب نشود بر قاتل و کفارت آن آزاد کردن بنده مومن بود و اگر نیا بدصوم دو ماه مفصل بود و عتیق رضیع جمله
باشد وقتی که یکی از پدر و مادر را مسلمان باشد ولیکن عتیق آنکه در شکم بود و انبوه و از طعام مساکین جایز نباشد درین نوع کفارت
و اما دیت ششمه عمد شترست بست و پنج بنت مخاض و بست و پنج بنت لبون و بست و پنج حقه و بست و پنج جذعه
در قتل بخطا صد شترست اما بست بنت مخاض و بست بنت لبون و بست ابن مخاض و بست حقه و بست جذعه و از زهر
هزار دینار بود و از نقره دو هزار درهم و بقول امام عظیم روح دیت ازین جنس شاید و بس اما بقول صاحبیه بیرون ازین سه
جنس دیگر شاید و آن گاوست و گوسفند و حله از گا و دو سیت سر و از گوسفند هزار و از حله دو سیت که هر حله دو جام شود و
دیت زن نصف دیت مردست و دیت مسلم و ذمی برابرست خلاف مرثاضی و مالک را که نزد شافعی دیت ذمی ثلث دیت
مسلم است و نزد مالک نصف دیت مسلم در کمتر بگوید در نفق و از زن و زبان و ذکر و حشفه و آئین و عقل و سمع و بصر و ششم و
ذوق و لحمه چون باز بر نیاید بر موی سر و چشم و دیت و دینار و دود و پای و دیت پستان زن دیت کامل است و در موی سر
و موی ابر و ظان است هر مالک و شافعی را در هر یکی ازین اشیا نصف دیت است و در اشعار عینین دیت کامل است
و در اشعار یک عین ربع دیت و در هر یک انگشت از انگشتان دست و پای عشر دیت است و در انگشت که او را سه بند بود
در هر یک بندی ثلث دیت انگشتی بود و انگشتی که او را دو بند بود در هر بند نصف دیت انگشتی بود و در هر بندی پنج شتر بود
یا پانصد درهم و در عضو که منقعت وی بود و دیت کامل بود و چون دست که شل شود و چشم که برود و روشنی وی و اگر
بعضی از لحمه بر کنده شود و باز بر نیاید در وی حکومت عدل بود بشرط تا حیث یک ساله اما اگر بر آید جزیره چیرس و دیگر نبود
بر فاعل آئینی همه را از عقوبات دنیا و آخرت نگاهدار بنگ و کرک

فصل هژدهم در شجاج و احکام آن در شرع

بدانکه شجاج ده نوع است اول حارصه یعنی آنکه پوست را خراشیده گردانند اما خون بیرون نیاید و دوم دامعه یعنی آنکه خون
بیرون آید اما روان نشود همچون دبح در چشم سیم دامیه یعنی آنکه خون روان کند چهارم باضعه یعنی آنکه پوست را پاره گردانند
پنجم متلاصحه یعنی آنکه زخم در گوشت عمل کند ششم سبجاق یعنی آنکه برسد به پوست تنگ که میان گوشت و استخوان برست هفتم
موضعه یعنی آنکه استخوان را نماینده کند هشتم هائمه یعنی آنکه بشکند استخوان را نیم منقله یعنی استخوان را از جای خود بگردانند
و نهم آسره یعنی آنکه برسد پاره سر و جای مغز و هوام الراس اما احکام شجاج بدانکه در موضعه قصاص است اگر بعد بود
و در باقی شجاج قصاص نیست و در مادون موضعه حکومت عدل است و در موضعه اگر بخطا بود نصف عشر دیت باشد و
در با شبهه عشر دیت و در منقله عشر دیت و نصف عشر دیت و در آسره ثلث دیت و در جایه ثلث دیت و اگر نفوذ کند جایه
از جانب دیگر و پان نشان دیت بود و در انگشت دست نصف دیت باشد و انگشتان دست را با کف قطع کند در سه
نصف دیت بود و اگر نصف ساعد قطع کند در کف نصف دیت بود و در زیادت حکومت عدل و در انگشت نباید حکومت

عدل بود از برای آنکه در دین منفعت دیگر نیست و در عین مبی و ذکر و سان وی وقتی که دانسته نشود و محبت وی حکومت عدل بود و اگر انگشت شخصی را بر بند انگشت دیگر که بر پهلوی وی بود شل شد در هر دو او شل بود بقول امام اعظم ع و بقول صاحبیه مقاص واجب شود بروی و اگر دندان شخصی را بر کند و بجای آن دیگر بر آید ساقط شود او شل و اگر چاهی بکند در راه مسلمانان یا سنگی بنهد تلف شد بدان انسان دین بر عاقله وی باشد و اگر تلف شود بآن چهار پای ضمان آن در مال وی بود و اگر آن چاه در ملک خود کند و یا سنگ در ملک خود بنهد و هلاک شد بآن آدمی بروی ضمان نبود و اگر بول کرد در راه و هلاک شد بآن انسان ضمان نبود بروی از برای آنکه ممکن نیست مختار از وی و سایرین و قاید ضمان اندا که قاید ضمانست مر آن را که برسد از دست وی دون پای وی بخلاف ساقی که در حق وی دست و پای هر دو معتبرست و اگر قطار را میکشید ضمانش شود زیرا که سیر داب به مضاف بوی است و اگر وی قاید بود و بادی بایق تیر بود ضمان بر هر دو بود زیرا که سیر را اضافت بهر دو کنند و اگر بنده شخصی جنایتی کرد مولای او را بگویند تا دفع کند بنده را بعلت آن جت ایت بصاحب آن یا قیمت آن بنده را بدهد و اگر از بنده دو جنایت بهشت دو کس در وجود او بود آن بنده را بهر دو دهد یا قیمت وی بهر دو دهد بقدر جنایت هر یک و اگر دیوار میل کرد بسوی راه مسلمانان پس طلب نقصان کردند از صاحب وی و گواه گرفتند بروی و او آن دیوار را نداشت در مدتی که اندازده انداختن وی بود تا آن دیوار بقیقتا ضمانش شود هر چیز از نفس و مال که بدان تلف شود برابرست اینکه مسلم بود آنکه گواه گیرد یا ذی و اگر دیوار میل در سری مردی دارد مطالبه مر صاحب دار را بود خاصه و اگر دو کس بر دو اسپ سوار بودند و اسپ می یافتند هر دو بر یکدیگر زدند و هلاک شد دین هر دو بر عاقله هر دو بود و اگر کشته یافتند در محله و قاتل ویران نمیدانند سوگند دهند بچاه مرد را که ولی کشته اختیار کند بخداوند تعالی این نوع که باشد که ناگفته ایم او را و نمیدانیم قاتل ویران چون سوگند دهند ایشان را آنگاه حکم کنند دین او را بر اهل محله و اگر اهل محله بچاه تن نباشند مگر میگویند سوگند را تا بچاه تمام شود وزن و بنده و نابالغ و قسامت در نیابند و اگر مرده یافتند که در وی اثری ظاهر نیست فی قسامت بود و فی دین و اگر خون از بینی او میرود یا از دبر وی یا از دهان وی نیز قسامت و دین پنج یک نبود و اگر خون از چشم و یا از گوش وی می آید پس او قاتل بود و اگر در جامع یا در شارع بزرگ یافتند قسامت نبود در وی و دین در بیت المال است از برای آنکه ترک نکنند در دار اسلام خونی را بدهد و اگر در صحری یافتند که در نزد یک آن آبادانی نیست پدر بود و اگر در میان دو قریه یافتند بران دیه بود که نزدیکتر بود و اگر از اهل محلی و ولی بر یک کس دعوی کند قسامت از اهل آن محله ساقط شود زیرا که همه بری شدند و الله علم الهی با مسکینان را از چنین حالها نگاهدار موعظت پس چنان سرزد که بنده مومن احتیاط بجای آورد و قول و فعل خود و تفرص نرساند بخون و مال و ابروی مسلمانان که در صحیح مسلمی آید بر دایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود کل المسلم علی المسلم حرام دمه و ماله و عرضند یعنی حرامست خون و مال و عرض هر مسلمانی بر مسلمانی و والی نیز باید که در ریختن خونها مستعجل نباشد که شاید مسلمان بیگناه بود و پشمانی آن زمان سود ندارد پیش از قتل حبس کنند و نیک نقصان حوال وی کنند شجره سرود پیش از قتل در بنده کرد که نتوان سر مرده پیوند کرد حکایت در روضه می آرد که چون هارون الرشید جعفر برکی را

بکشت و پشیمان شد و از آن پشیمانی سودی نبود شعر آن مکن کز غم تو کشته شوم نه لیس فی القتل یفیع الذمات و مقصود از این بیت مصرع آخرست از بیان سوال کرد که در وقتی که جعفر را می کشتی چه گفت سیاف گفت ای خلیفه هیچ نگفتم اما سطرپیچ نیز بشت و در زیر پسند نهاد خلیفه آنرا طلب کرد و بر خواند و بسیار گریست و معنی آن سطر این بود قطعه ای که بیداد کنی بر من مسکین امروز بیعت اندیش فرودای قیامت نبوده چه خیال است ترا در سر و سودا و در دل نه خون ناحق کنی بر تو عزامت نبوده هر چند ترا با دشا مقرب دارد از وی ایمن مباش قطعه ای وزیر زمانه شه با تو دیگر برآرد و زیک گریان سر نه مشو ایمن ز مکار و بشنود ذکر هارون و قصه جعفر بن ابی ایوان سینه ما که بارگاه سلطان ایاست از بادشا بهی اولئك كتب فی قلوبهم الایمان حله

مگردان بفضلک وجودک

فصل نهم در بیان کفارات

بدانکه کفارات واجبست در قتل بخطا چنانکه ذکر آن رفت و همچنین کفارات واجبست بر جنایت بر صوم رمضان کفارات ظهار و کفارات سوگند و غیر آن اما کفارات و کفارات جنایت بر صوم رمضان یک حکم دارد و آن آزاد کردن برده است که صحیح باشد یعنی نابینا نباشد و مقطوع الیدین یا مقطوع الاطراف و مجنون نبود و مدبر و مکاتب که از بدل کتابت چیزی ادا کرده باشد و ام ولد نباشد و اگر برده نباشد که آزاد کند دو ماه متفضل روزه دارد که ماه رمضان و ایام منہیہ در وی نیاید و اگر استطاعت صوم ندارد و شصت مسکین را طعام دهد هر یک را نصف صاع و اگر یک فقیر را دو ماه طعام دهد جایز بود خلاف مرثا فیه را رحمه الله و در کفر سیگو و ظهار تحریم منکوحه است به محرمه علیه علی التائید چنانکه گوید انت علی کظهر احی یا مانند آن از الفاظ که در کتب فقهی یاد کرده است و ظهار حرام لکنده و طی و دوائی و بیعت خلاف مرثا فیه را رحمه الله که نزد وی حرام کنند و دوائی نیست اول کفارات ظهار از سه ادا کنند آنگاه گردن گردد و اگر بیش از کفارات و طی کند بر توبه و استغفار بویس آنگاه کفارات ادا کنند اما کفارات سوگند و آن آزاد کردن بنده است یا طعام ده مسکین همچنانکه طعام مسکین در ظهار یا جامه دادن ده مسکین را بدینچه پوشاند تمام بدن را و اگر عاجز آید از آن پسر سه روز متفضل روزه دارد و کفارات را بر جانش شدن مقدم ندارد خلاف مرثا فیه را رحمه الله قوله تعالی لا یواخذکم الله بالغوئی ایما نکر و لکن یواخذکم بما

عقدتم الایمان فکفاره اطعام عشره مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحنیر بر سرقه مؤمنه فمن لم یجد فصیام ثلثه ایام خالک کفاره ایما نکر اذا حلفتم و احفظوا ایما نکر و معنی این آیت تحریر یا قناده و در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید سوگند سه نوعست یکین غموس و بپین منعده و بپین لغوا بپین غموس است نه سوگند یاد کند بر امر ماضی یعنی زمان گذشته بدروغ با وجود یقین و این سوگند را کفارات نیست مگر توبه و استغفار و سوس فرود دست یعنی صاحب خود را در دنیا بغرقاب محصیت فرو برد و در آخرت بغرقاب آتش و زنجیر خطا بد که فرو برد و بپین منعده است که سوگند یاد کند بامر مستقبل یعنی بزمان آینده که آن کار بکند یا نکرند چون حاش شود در آن کفارات بروی لازم آید و بپین لغوا است که سوگند خورد بامر ماضی بکمان آنگاه چنانست و حالانکه بخلاف آن ظاهر شود

در شرح السنن می آرد که گوید لا والله و بی والله و نعم بالله برین نوع سوگند امیدست که مواخذه نباشد قوله تسلی
لایواخذکم الله بالغوف ای ما آنکه در قنای حسامی می آرد که مردی را سوگند دادند و حال آنکه حالف مظلوم است اعتبار
اورا بود بقول امام اعظم و امام محمد زجه الله و این وقتی است که سوگند بخدا بود اما اگر سوگند بخداوند نبود بلکه سوگند بطلاق یا عتق
بود نیت حالف معتبر بود خواه ظالم بود و خواه مظلوم در فتاوی ظهیری تیر بهن میگوید که اگر سوگند خورنده مظلوم بود نیت وی
معتبر بود و اگر آنکه سوگند بخداوند بود و اگر سوگند دهنده مظلوم بود نیت وی معتبر بود نه نیت سوگند خورنده اما اگر بطلاق یا عتق
سوگند خور نیت سوگند خورنده معتبر باشد بر برست که وی ظالم بود یا مظلوم اما مرد باید که تا تواند سوگند بطلاق یا عتق کند که از
راست وی ملاست میرسد و از دروغ وی ندامت قطعه گر عاقلی مخور قسم اند طلاق زن بهر چند مدعی ز قسم این طلب کند
کز راستش ملاست خلق است و در دروغ بهر تو طلاق گردد و دو کابین طلب کند: الهی همه را از طلاق گفتن بکابین: اذن زنگا بهار

فصل بستم در حد و دوا حکام آن

بدانکه حد و دوا انواع است و زنگا بهار شتن حد فرمان در وی از فرایض و واجبات است اما حد زنا رجم است چون زانی و یازانیه
محصن باشند و زنا بر ایشان اثبات شود بشرایطی که در کتب فقهی ذکر می کنند باقرار یا بگواه و کیفیت رجم آنست که او را
بیرون بر بند بر زمین که آنرا فضائی بود و در رجم کنند او را بسنگ تا آن هنگام که بمیرد و اما اگر زانی و زانیه بکر یا غیر محصن باشند آنگاه
حد هر یک صد تازیانه باشد و فاعل و مفعول در حکم برابرند لقوله تعالی الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما
مائة جلدة و حد بنده نصف حد آزاد است در کل حد و دوا حد شرب است و یا حد زنا یا نه بود و اگر چه یک قطره خورده بود و اگر بنده بود
حد وی چهل تازیانه بود اما حد زنی که در کسیت تا اگر محصن و یا محصنه را بر نداشت نامدها حد زنند او را چون
خضم مطالبه آن کند محصن آن بود که زنا بر وی چهار گواه یا باقرار وی شرفا بر وی ثابت نشده باشد و در ذرات نشست
باشد در پدایه میگوید بشرط احسان آنست که مقتدوف آزاد و عاقل و بالغ و مسلمان و عقیف بود یعنی پاک از فعل زنا
حریت شرط کرد لقوله تعالی فاعلین نصف ما علی المحصنات من العذاب ای من الحرایر و عقل و بلوغ شرط
کرد از برای آنکه بدیوانه و کودک عار ملحق نمی شود از برای عدم تحقق فعل زنا از ایشان و عفت شرط کرد بچنین که بغیر عقیف
عار ملحق نمی شود و کل حد و دوا که ذکر رفت متفرق زنند بر اعضا الا آنکه بر و بر روی وی زنند خلاف مرابو یوسف را رحله شد
و جامه از وی کشند مگر پوشین و جامه که بپندارند و الله اعلم الهی همه را توفیق نگا بهار شتن حد فرمانهای خود را زانے دارند

فصل بستم و حکم در بیان تعزیرات

بدانکه در کتب فقهی چون هدایه و وقایه و کتر و غیر آن میگوید که اگر قذف گوید ملوک را یا کافرا بر ناسبت کند یا مسلمان را
فاسق گوید یا کافر گوید یا پیید یا دزد یا فاجر یا منافق یا لوطی یا ربا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا خنث یا خائن یا ابن قحبه
یا زندق یا قریطبان یا حاضر زوجه در کل این صورت تعزیر بود بر وی و اگر سنگ گوید یا بد گوید یا خریاک یا گاو یا مار یا حجام

یا مومنین یا عیار یا ناکس یا منکوس یا مسخه یا ضحکه یا ابله یا سوسه کننده در اینها تغزیر لازم نیاید و کمتر میگوید
 خوک و غرگا و یک روایت از علمای ما تغزیر واجب شود و اکثر تغزیری و نه سوط است و کمتری سه جلدات و ابو یوسف رح میگوید
 تغزیر را بهفتاد و پنج سوط رسانند و اگر امام حبس با ضرب ضم کند می شاید و اندک ضرب تغزیر است پس حد زنا پس حد شرب پس حد
 قذف و کسی را که امام حد زند و او بمیرد خون او هدر باشد در شرح طحاوی می آرد در کتاب حدود که تغزیر را چهار مرتبه است تغزیر
 اشراق اشراق همچون علویه و فقهنا و آن اعلام است و پس یعنی قاضی او را گوید رسیدیم که تو چنین کرده و تغزیر اشراق همچون
 و هفتان و آن اعلام است و شنیدن بیاب قاضی و تغزیر او ساط او میان همچون بازار ایران اعلام است و صبر و حبس و تغزیر حبس
 اعلام است و صبر و ضرب و حبس و گفت شنودم از قاضی که تغزیر بخند مال اگر قاضی یا اوالی مصلحت بیند جایز باشد الهی همه را
 از بنی عزتی نگاهدارد و دنیا و آخرت

فصل سبت و دویم در حفظ حد و الله در عادات

بدانکه فرض و واجب پنجم از فرایض و واجبات معیشت نگاه داشتن حد فرماست در عادات از خوردن و آشامیدن و شستن
 و خاستن و خواب کردن و سایر عادات در شریع الاسلام می آرد که بدانکه طعام خوردن اساس دین است و هر چه نسبت بدین
 دارد باید که آثار و انوار دین بر وی ظاهر باشد و انوار دین در طعام خوردن آنست که فرض و سنت و ادب در وی نگاهداری چنانکه
 امام شافعی رح گفته است که در اوزه مسئله و طعام خوردن بیاید دانستن و نگاه باید داشتن تا بشرط شرع خورده باشد چهار
 فرض و چهار سنت و چهار ادب اما آن چهار فرض اول حلال خوردن و دوم پاکیزه خوردن سیم روزی دهنده خدا را دانستن
 چهارم شکر گذاشتن اما چهار سنت اول سیر اندک گفتن در ابتدای طعام دوم الحمد لله گفتن در آخر طعام سیم پیش از طعام دست
 شستن چهارم از کنار کاسه خوردن اما آن چهار ادب اول برپای چپ شستن و پای راست برافراشتن و دوم در قمر کس
 شکر سیرت سیم از پیش خود خوردن چهارم از پس طعام دست شستن و نیز باید که در خوردن و آشامیدن اسراف نکند و الله تعالی
 کلوا و اشربوا و لا تسرفوا لا یحب المفسرین یعنی بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بدینکه خدای تعالی دوست
 نمیدارد اسراف کننده گان را و نیز باید که بسیار خوردن عادت نکند که آن از عادات سنو است و سبب غفلت میشود و در وضو خلطه
 می آرد که هفتاد و صد مرتبه اتفاق کرده اند بر آنکه طعام تخم آبست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت تخم دوزخ حکمت
 بدانکه چون نفس سیر شد همه اعضا گرسنه گردد چون نفس گرسنه باشد همه اعضا سیر بود و خواص خوردن از برای حیات خواهند و
 عوام حیات از برای خوردن در کلیات قانونی می آرد که کسی که البدنه در سنگی طاقت ندارد و باید که در روز سه بار طعام خورد
 روز اول با مدا و شب نگاه روز دوم نماز پیشین و در سایه ایام هم برین ترتیب نگاه باید داشت قطعه در روز و زت سه بار
 باید خورد و یک روز میخوردی شش بار که تواند علاج تو کردن و حاش الله اگر شوی بیمار و دعوی همه بیمارها اگر سنگی است
 بیقین فرمودیم که بنشیند در طب و الجوع و اکل و احکامیت ذوالنون مصری میگوید هرگز از نان و آب سیر نخورم
 تا نه معصیتی کردم یا قصد معصیتی در من پدید آمد حکامیت ابوالعباس قضا ب رحمه الله میگوید هرگز طعام نخورم تا از

گرسنگی بی طاقت نشدم لاجرم هرگز مرا هیچ طبیب حاجت نبود مشغول می گاه از پی خوردنی بسیار به نشو و نما می زند چو مردار پاره آه خوردش گدازد خشک است پاره افکنده او مثال مشک است به فضیل عیاض رحمه الله میگوید و وصلت است که دل را فاسد گرداند بسیار خوردن و بسیار نخفتن حکایت سلطان ابراهیم اوهم رحمه الله میگفت یکی را که خواهی که از اولیا باشی گفت خواجه گفت یک ذره از دنیا و آخرت میل کن و در بخدای آری بلی و خود را از ماسوی الله فارغ گردان و طعام حلال خورد و بر تو نه قیام شب و نه صیام روز اما شرط طعام خوردن آنست که بنده مؤمن چون مبدا اطعام خوردن خواهد کرد اول گوید بسم الله الرحمن الرحیم بشرط آنکه طعام از حلال بوده و اگر بطعام حرام با وجود علم بسم الله گوید کافر شود اما اگر در آخر علم گوید بطعام حرام کافر نشود و معنی چنان باشد و الله اعلم که شکر خداوند را که این طعام حرام در گلوئی من نگرفت و مهلت داد مرا تا تو بگویم و اگر حال آن طعام را ندانم گوید بسم الله علی کل حال یا گوید بسم الله ان کان حلالا لطیبا و راذا کالامام محی الدین نوایمی می آرد که بوسعید خدری رضی الله عنه گفت چون رسول علیه السلام از طعام خوردن فارغ شد می گفتی الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا و جعلنا من المسلمین و باید که ابتدا و ختم نمک کند که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس از طعام خوردن ابتدا و ختم نمک کند حق تعالی بمقتاد علت از تن وی نایل گرداند چون قویج و بوا سیر و بیار بهائی دراز و شرط است که لقمه خود برگزید و چون در دهان نهید نیامه راست خرد کند و با انگشت بردارد و تا آنچه در دهان دارد فرو نهد و لقمه دیگر بر ندارد و چون طعام او را خوش آید بسیار جوش نگوید و چون ناخوش آید بسیار عیب نکند که رسول علیه السلام را چون طعام پیش آورده اند اگر با سستی بخوردی و اگر با سستی نخوردی و عیب نگردی و باید که از آن گوشت خورد که با او بود الا میوه که از هر جانب که خواهد شاید و یک نان چهار پاره بیش نکند و نان که نخواهد خورد چرب نکند و دست در نان نالد و یک لقمه را بدو کت در دهان نهید و ناله چرب در سر نزنند و دست که در دستار خوان باله نخست انگشتان را بلبسید و طعام گرم بخورد که زبان دارد و با دو طعام مذک که برکت بخورد و در میان طعام آب بخورد و اگر آنکه نیک نشسته باشد بلیقه در گلوئی او گوید و چون طعام بخورد گوید الحمد لله سرب العالمین اللهم اکثر الخیر و البرکة بر جنتک یا ارحم الراحمین این بود بعضی از شرایط طعام خوردن الهی همه را از طعام حرام و شبهت نگاهدار و حلال

روزی گردان بر جنتک یا ارحم الراحمین

فصل بیست و سوم در شرایط مهمان داری و میربانی کردن و فضیلت آن

در مشرق الانار می آید بر روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکم ضیفه یعنی هر کس ایمان دارد بخداوند و بر روز قیامت گوگرمی در جهان را و اگر می داشتن جهان آنست که بخود خدمت کند و اگر گرسنه نگذارد او را بلکه خود گرسنه نشیند و همان را سیر دارد که این از عادت کریمان و نشان بهشتیان است قطعه گرسنه نشین و همان سیر کن به تا تا گویم بهشتی و سخی پداکنم باشد سیر و همان گرسنه پدا باشد از روی مروت و دوزخی و از آداب مهمان داری است که چون بنزد تو طعام خورند تکلف نکنی که خداوند تعالی تکلف کندگان را دوست ندارد و رسول علیه السلام از تکلف منع کرده و فرموده انا و اتقیا امتی براء من التکلف یعنی من و پیروانم گاراست من نیز از تکلف

کردن حکایت نقل است که رسول علیه السلام میان هر دو تن از صحابه عقد برادری بسته بود میان سلمان و ابودردا رضی الله عنهما برادری داده بود و روزی ابودردا با دوستی زیارت سلمان شدند سلمان رسم سنت را حتی نان و نمک پیش ایشان نهاد و گفت رسول علیه السلام از تکلف نمی کرده است والا بیفرود می ابودردا گفت اگر باین نان پاره خرمای بودی شایستی سلمان طهره خود بقیه گرد نهاد و قدری ضربا بیاورد و چون از طعام فارغ شدند ابودردا گفت الحمد لله الذی قنعنا بما رزقنا یعنی شکر خداوند را که قناعت داد ما را با اینچه داد سلمان گفت ای برادر اگر ترا قناعت بودی طهره من ببقال گردنودی حکمت یکی از حکما پس بر خود را گفت ای فرزندان العبد حراذا قنع و الحر عبد اذا طمع یعنی بدرستی که بنده آزاد است چون قناعت کند و آزاد بنده است چون طمع کند پس تکلف نباید کرد و با حصر بخیلی نباید کرد که گفته اند شعر شئی قلیل یحتضر خیر کثیر یتقطن قال النبی المصطفی خیر الطعام لما حضرته پس در آوردن طعام نجیل باید کرد و از هر یک دو تن حاضران را انتظار نباید فرمود و نیز باید که تا همه دست باز نکنند طعام از پیش بر نداری و نصیب اهل خانه را نزد ایشان بنگهداری تا باطن با حاضران جنگ نکنند و روی را کشاده داری و کس را از اهل خانه هیچ وجه جفا نگویی و اگر مزاحی که در دو شتام نبود بر زبان را نی نباید و چون باز گردند تا در خانه با ایشان بروی و عذر نخواهی که اگر که ایمان عذر خواستن حاجت نبود و بایمان سود ندارد و فضیلت مهمانداری انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود چون خداوند تعالی الخواهد که بعث کند جهانی را بخانه پیش از آن فرشته را بفرستد بصورت مرغ سفیدی تا بیاید و بر آستانه آن خانه بایستد و گوید السلام علیکم یا اهل الدار جبرئیل علیه السلام او را جواب دهد گوید چیست حاجت تو بسوی اهل این سرای فرشته گوید بدرستی که خداوند عزوجل فرستاده است مرا بسوی ایشان و ایشان را سلام رسانیده و میفرماید بدرستی که فلان کس همان شامی آید چهل روز دیگر این برکتی است که روزی کرده است خداوند او را از بهشت جبرئیل آنرا بگیرد و بدهد در آن سرای و در منتقاران فرشته رفقه باشد جبرئیل گوید چیست این رفقه گوید این براتی است از آتش و درخ که منبثه است از تعالی از برای اهل این سرای پس در قدم همان زمین و برکت می باشد مغتنم شمار و اگر تو همان کس خواهی شد باید که جمع را انتظار ندی میان درویش و توانگر و راجات دعوت فرقی نکنی و چون حاضر آمدی باید که بالا نشینی الا آنکه میزبان ترا بر بالا نشاند و بر حجره زنانش نمی و از اینجا که طعام آوردند بسیار نگرسی الا بقدر حاجت و چون دعا خواندند و صلوات در دادند الحمد للی و پیش از پیر یا زبیری که حاضر باشند دست فراتر کنی و اگر بزرگ تو باشی در از باز نگیری و با آنکه در پهلوی تو بود نرمی کنی و اگر در کاسه شرب یک باشد ایشار کنی چنانکه او بخاند و اگر شرب یک اندک خورد او را گوئی بخور و پیش از سه بار نمکونی و هیچ قوی و فعلی از تو نباید که از آن رنجی پدید آید و در رفقه کس نگرسی و استخوان مغزدار در دهان نهی و بر زمین نری چنانکه آواز بدگیری رسد و اگر چیزی از دهان بیرون باید گرفت روی بگردانی و بدست چپ بستانی و بکوشی تا با دیگران دست از طعام باز داری نه پیش و نه پس مگر که همان کمنده باشی و همان را نشاید که از میزبان گله کند مگر آنکه میزبان در حق وی ظلم کند که خداوند تعالی دوست نبیدارد که همان از میزبان گله کند قوله تعالی لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و تفسیر ینایح و معنی می آرد که این آیت در حق همان فرود آمده است و سبب نزول این آیت آن بود که منافق سحر روز

مہمان مومن نشد و آن مرد مسلمان در آن سه روز شرط جهان داری و خدمتگاری بجای آورد آن منافق ہمین کہ از خاتہ وی بیرون رفت زبان شکایت بکشاد و غرض وی پرده دیدن آن مسلمان بود حق تعالی این آیت فرستاد و نیز تفسیر نیابیح می آرد کہ میزبان چہ مقدار رعایت کند مہمان را تا او را شکایت نرسد جواب گفتہ است کہ ہر گاہ کہ نان چہین بے نان خورش پیش مہمان آرد تا او را شکایت نرسد کہ اگر شکایت کند کا فر شود چہا نعمت کہ دوام عالم بر آنست اول طعام دویم آب سیم نمک چہارم آتش مگر آنکہ مہمان ازین کم کند آنگاہ ظلم کردہ باشد و مہمان را گلہ رسد الہی خوشنودی مہمان مار روزی گردان و توفیق خیرات ارزانی دار

فصل سبت و چہارم در آداب آب خوردن

در روضۃ الخلد می آرد کہ در آب خوردن چہار آداب نگاہ باید داشت اول آنکہ بنشین کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت میکند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی کردہ از آب خوردن ایستادہ یاران گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نان خوردن بر پایے چہ فرمائی فرمود بدین روایت ترا ما فقہ ابو اللیث رحمہ اللہ میگوید در بتان و غیر آنکہ در سہ موضع ایستادہ آب توان خوردن اول بر سر چاہ زمرم دویم سفایہا سیم ضلہ و ضو کہ در وی شفاست و در صحیح مسلم می آید بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود لا یشرب من احد منکم قائما فمن شرب فلیستق یعنی آب نخورد یکی از شما ایستادہ بیچگونہ پس اگر بغیر موشی یا شامد گوشتی کن آداب دویم در آب خوردن آنست کہ آب را بسہ کرت آشامد کہ در صحیح مسلم می آید بروایت انس بن مالک رضی اللہ عنہ از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود الشرب فی ثلاثۃ النفاس امرع واشتبی یعنی آب خوردن در سہ نفیس خوشگوار تر و شفا ناکتر و خوش آئیندہ تر آداب سیم آنکہ با دو رکوزہ ندیدہ آداب چہارم آنکہ کنار کوزہ را پاک کند و قطعہ شربت آب گریاشامی دستبست حفظ چہار آداب پنجم برین رو قیاس کن احوال پتانہ تا توانی نگاہدار آداب بدر شرایع الاسلام می آرد کہ باید کہ کوزہ بدست راست بگیرد و بسہ نفس آب خورد و در اول بار بگوید بسم اللہ و در دویم بار بگوید یا الرحمن و در سیم بار بگوید یا رحیم و در آخر بگوید الحمد للہ و بر پای ایستادہ آب نیاشامد و پہلو بر زمین آب نخورد و نخست دہان بشوید و آنچه بخلال یا بانگشت بیرون آید بیندازد و آنچه بزبان آید فرو برد پس آداب را در ہمہ حال مرعی باید داشت کہ برکت آداب از برکت خدمت زیادست زیرا کہ بخدمت بندہ نعمت رسد و با دلبندہ بقرب رسد و در سایر عادات از نشستن و خاستن و غیر آن حد فرمان نگاہ باید داشت و جملہ برین قیاس باید کرد زیرا کہ یک ذرہ در عالم بخند و آرام بگیرد اما کہ حق تعالی می بیند و میداند چون این معنی بدست پیوستہ با دلباش در حضرت خداوند خویش و جہد کن تا ترانہ بیند الا مشغول بدانچہ فرمودہ و دور از آنچہ نہی کردہ و توانائی بدین صفت بودن الا کہ اوقات خویش را از ان ہنگام کہ بیدار شوی تا آن گاہ کہ در خواب شوی جملہ نگاہ دارے و بیچوقت از ان بغفلت

نگذارے الہی دلہائے خفتہ مارا
از خواب غفلت بیدار گردان

فصل سبت و پنجم در آداب خواب کردن

بدانکه حجت الاسلام غزالی رح در کیمیای آرد که باید که عمر را بخواب کردن بسیار صنایع نگردانی و در شبانه روزی که سبت و چهار ساعت است باید که زیادت از هشت ساعت خواب کنی که سبک عمر باشد و این نیز بسیار است زیرا که اگر عمر هفتاد و پنج سال است ازین جمله پانزده سال در کودکی صنایع شده باشد و سبت سال دیگر در خواب گذرانی بیش ازین عمر صنایع نتوان کردن در چهل سال باقی بنگر تا چه مقدار در طلب حطام دنیا بوده و چند دیگر در معصیت بسر برده وقت آمد که از خواب غفلت بیدار شوی و بر عمر صنایع کرده تا سفت و حسرت نهائی و پیش از مرگ آگاه شوی که بیداری بعد از مرگ سود ندارد که الناس نیام فاذا ما اتوا لنبهوا و در کیمیای آرد که بنده در وقت مرگ ملک الموت را بنید بلند که وقت رفتن است حسرتی بر دل وی فرود آید که آنرا نهایت نمود گوید یا ملک الموت یک روز مرا همت ده تا تو به کنم و عذر گناهان بخواهم گوید و درها بسیار پیش بود اکنون عمر بر سید و پنج روز باقی ماند گوید یک ساعت مهلت ده گوید ساعتها بر سید و پنج ماند چون آن شربت نوشیدی از توبه بچشد اصل ایمان او در اضطراب آید و اگر و العیاذ بالله در ازل حکم بشقاوت وی شده باشد و در اضطراب و بد بخت گردد و اگر حکم بسعادت وی شده باشد اصل ایمان بسلاست بیرون فرمود و لیست التوبة للذین یعملون السیئات پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و کار سازی مرگ کند و همه عادات وی بحکم و فرمان بود و چون بیدار شود جهد کند بیداری پیش از صبح بود که هر کرا صبح خفته یا ببردت آن روز بتمام از وی برود و ببردت در پگاه خاستن است و اول چیزی که بر دل و زبان رود باید که ذکر حب او اند و پیوسته مراقب احوال خود باشد و دست از اعمال صالحه باز ندارد که عاقبت خواهد بود مبادا که غافل برود الهی بجز است خاتمه است عمال ختم عمر ما بر ایمان و اعمال صالحه گردان و صلی الله علی محمد و آل اجمعین

تتمت قسم الاعمال فلنشرع فی القسم الاخلاق

تو خوشنود باشی و ما مستگار

اسپه تو آن کن که پایان کار

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم سیم از کتاب ریاض الناصحین در فرائض و واجبات که از قبیل اخلاق و مکارم شریعت است و درین قسم دو باب است
باب اول در تعریف و تعداد اخلاق نیکو که اصول و اجابت همه اخلاق پسندیده است و درین باب دو فصل است
فصل اول در بیان آنکه اخلاق نیکو که تحصیل آن فرض است چند است و فوائد آن چیست

بدانکه اخلاق حمیده که اصول و اجابت همه اخلاق پسندیده است که تحصیل آن بر بنده مؤمن فرض و واجب است هفده خلق است چنانکه در رساله تحریر الفرائض شمرده است اول اخلاق و صدق نیکو و نیت پاک در کل اقوال و اعمال و احوال و دوم توبه و ندامت بر ذنوب و همه مخالفات سیم صبر بر بلا چهارم تسلیم و رضا بقضای حق شکر بر نعمات ششم اعتدال خوف و رجاء هفتم توکل بدل در سوا و ضابطه ششم صلوات رحم و مواسات با قریبا هم جیار از آنچه جیا باید داشت شرفا و دهم تعظیم و حرمت داشت آنچه تعظیم و بزرگ داشت آن فریضه است چون تعظیم این شش مؤمن به و کعبه و مساجد و عباد الله و علم و علم و فتوی و هر چیزی که تعظیم آن فریضه باشد یا در هم حسن خلق با خلق و درین قسم چند نوع از مکارم شریعت داخل است چون عدالت و رفق و رحم و شفقت و غیر آن و دوازدهم قناعت بجلال از حرام سیزدهم استقامت بر فرض و واجب دایمی بر دوام و بر فرض و واجب بوقت فی وقت چهاردهم موالات و معادات یعنی دوستی و دشمنی از برای خدای تعالی و درین محبت انبیا و اولیا و علما داخل است پانزدهم غضب کردن از برای خدای در محل آن شانزدهم عفت و ورع و زهد در معاصی و مناهای و تقوی از کفر و شرک و نفاق و معاصی هفدهم خشوع بالله تعالی و محبت خداوند تعالی این جمله اصول و اجابت اخلاق پسندیده است و آنچه از اخلاق فرض است یا واجب که صریح ذکر آن رفته است درین عدد هفده آنرا داخل خواهی یافت خصوصاً در تقوی چنانکه قطب الزمان شیخ شیخ الاسلام زین الدین الخوافی سلمه الله فرموده است که تقوی جامع کل مقامات است والله تعالی اعلم در شرح الاسلام می آرد که دو چیز است که در دنیا و آخرت با منفعت است و بنده بواسطه آن واصل حضرت عزت میگردد و آن علم است و اخلاق حمیده که انبیا بدعا خواسته اند اللهم اهدنی لاحسن الاخلاق رب زدنی علما و دو چیز است که با نقصان تمام است و آن جهل است و اخلاق پس اهم بهات آدمی آنست که در طهارت باطن کوشد و صفای آن حاصل کند تا شمع دل فروخته شود

و بدان نور راه حضرت عزت برود و ذوق آن حضرت باز یابد و از الطاف حق محفوظ گردد و بهره ور شود و با صفا جمال جلال انس گیرد
و مشام دل کشوده شود و تفحات قرب ربانی بمشامش رسد و بلبل وارد در شاخ آن گردد و ترنم نماید چنانکه گفته اند فرد مرد باید که
بوی دانه برد و در نه عالم پراز نسیم صباست و چون بدین سر وقت رسد بیند که هر چه در عالم میرود همه از کارگاه داشت حضرت عزت
ست بلکه همه هستی اوست همه آشکارا و از همه پاک و منزه و مقدس صدر الاولیا محمد بن علی حکیم ترندی رح در کتاب ختم ولایت
و پنج خلق از اخلاق حمیده یاد کرده است و فرمود که هر کرا این پنج خلقت حاصل شود او از زمره اولیا شد و مقامات ولایت
این پنج چیز است و آن تقوی است و زهد در دنیا و صبر بر بلوی و رضا بقضا و محبت مولی اللهم ارزقنا حبك و حب من
احبك و حب من یقر بقی لی حبك و اجعل حبك حیل الیایام حیل الماء الی ابد و صلی الله علی محمد و اله اجمعین

فصل دوم در وصیت استاد این ضعیف را و ذکر اسناد علوم بسوی وی

همیگو یزید بنده ضعیف محتاج بدعای اخوان که در وقتی که استاد و زمان و مقتضای جهان علامه العصر و فرید الدین
ابو محمد جلال بن محمد بن عبید الله القاسمی سلمه الله و ابقاها از برای این کینه اجازت روایت حدیث و غیر آن نبشتند از مرویات
و مجازات و مستحازات و مقروآت و مسموعات خود در حدود سینه سبع و عشرين و ثمانمائة باین اخلاق خمسة که از پیش یاد
کرده شد از کتاب ختم ولایت بدان وصیت فرمودند این گدای بی بضاعت را و عبارت که در آن اجازت نبشته اند اینچنان نبشته
شد چیست تبرک را تا اولوالباب بر خواند این کتاب اعتماد نمایند و با کتساب و اشکتاب آن رغبت فرمایند زیرا که معظم این
کتاب از مرویات و مقروآت و مسموعات آن بزرگ دین ست و عبارت از آن این است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی خص هذه الامة بالاسناد و لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء و الصلوة و السلام الا تمان الا لک ان
علی رسول الله خیر الانبیاء و اله و صحبه صفوة الاصفیاء و بعد فقد قراء علی الاخر الاعراض الاکرم قدوة
الابرار و اسوة الاخیار و زین المصالحین و زبدة العارفين الحافظ لکلام الله المنخرط فی سلك اهل الله
مولانا جلال الدین ابو یوسف محمد العالم العامل الحافظ مولانا شمایل الدین شیخ محمد بن مولانا صمد
الدین محمد الماسی الجاحی زیدت میامنه کتاب انوار المشارق و هو محتش المسارق من اوله الی
آخره فاجزت له زید فضله ان یروی عنی هذا المسموع مع اصله و هو المشارق و اجزت له ایضاً ان یروی
عنی کتاب المصابیح و مشکوة المصابیح و کتاب ریاض الصالحین و الحصن و الحصین و اجزت له ایضاً
ان یروی صحیح الامام البخاری و صحیح الامام النیشاپوری و سنن ابوداؤد و الترمذی و النسائی و ابن
ماجه و الدارمی و مسانید الائمة و موطا الامام مالک و مؤلفات الحفاظ السبعة فی الحدیث و غیرهم
و جمیع مرویات من المجازات و المستحازات و المسموعات و المقروآت بالشرایط المعتمدة عند الله
و رجوان لا ینسانی فی صالح دعائه و اوصیه بالتقوی و الزهد فی الدنیا و الصبر علی البلوی و الرضاء

بالقضاء وحجته المولی واسأل الله ان یتبارک فی علمه وعمله وعمره والحمد لله رب العالمین والصلاة علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین قال وکتبه الملبی الی الله الغنی جلال بن محمد بن عبد الله القابنی ثم المروسی غفر الله له ولوالدیه ولاستاذیه ولجميع المؤمنین والمؤمنات بظاہرہات حرست عن الاوقات بدار الحدیث الحلالیة فی شہر الصفر سبع وعشرین وثمان مائة حاملا مصليا مسلما اللهم افقہ بالخیر واختم بالخیر وصلی الله علی محمد وآلہ اجمعین

باب ویم در شرح اخلاق نیکو و بیان فوائد ہر یکی از ان

بدانکہ وہ خلق پسندیدہ^[۱] است کہ از نیکیات ست واصول و عمدہ ہمہ اخلاق نیکوست و تحصیل آن فرض ست ہر سالکی را چنانکہ حجۃ الاسلام غزالی رحمہ اللہ در احیاء اویسیا آورده است و آن توبہ و ندامت ست برگنا و صبر بر بلا در صافقضا و شکر بر نعماء و اعتدال خوف و رجاء و توکل بدل در سر او ضرا و صلہ رحم و مواسات با اقربا و اخلاص در اعمال و حسن خلق با خلق و شغور با اللہ تعالی و محبت خداوند تعالی این ست اصل ہمہ اخلاق حمیدہ پسندیدہ کہ درین باب ذکر کردہ شد بر سبیل اجمال پس

در شرح این اخلاق و غیر آن درین باب بفقہ فصل یاد کنیم انشاء اللہ تعالی

فصل اول در توبہ و ندامت بر ذنوب

بدانکہ ترک ہمہ مخالفتہا بر بندہ مکلف فریضہ ست یعنی فرض کردہ خداوند ست بر بندگان کہ نافرمانی وی نکنند و در حضرت و عاصی نشوند پس اگر بندہ مؤمن بغلبہ نفس و ہوا بمعصیت در افتد فرض باشد بروی کفی الحال توبہ کند و بخداوند بازگردد زیرا کہ معنی توبہ بازگشتن بود بحضرت اللہ تعالی از خطا و گناہ و نیز حق تعالی در کلام حمید خود ہمہ را توبہ فرمود قولہ تعالی و توبوا الی اللہ جمیع حالہا المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی بخداوند بازگردید و توبہ کنید ای مؤمنان تا شاید مستفلاح و نجات شوید و برنگناہا یا باید در تفسیر وسطی آرد کہ یعنی بازگردید بطاعت وی در آنچه شمارا امر کرد و باز ایستید از آنچه شمارا نہی کرد تا نجات یابید و توبہ از ہمہ گناہان مقبول ست و توبہ باید کرد کہ بدل و زبان و عن باشد زیرا کہ بندہ عبارت ازین سہ خزینہ می باشد و توبہ دل و زبانی است برگناہ گذشتہ و توبہ زبان عذر خواستن و استغفار و آفرزش طلبیدن و توبہ تن از گناہ باز ایستادن و چون چنین

توبہ کند چون کسی باشد کہ آن گناہ از وی در وجود نیامدہ باشد گما قال النبی علیہ السلام الذم التوبہ والتائب من الذنب کمن لا ذنب لہ یعنی پیشانی از گناہ توبہ است و توبہ کننده از گناہ همچون کسی کہ مراد از گناہ نباشد و این حکم گناہی است کہ میان بندہ و خداوند باشد و حق غیر در ان نباشد اما اگر گناہی است کہ میان بندگان باشد شرط قبول توبہ وی چہار چیز ست ہمین سہ شرط کہ گذشت و چہارم او مظالم و استرضاء خصم چنانکہ در ریاض الصالحین آورده است اما محی الدین نوای رحمہ اللہ و جای دیگر فرمودہ اللہ تعالی یا ایہا الذین امنوا توبوا الی اللہ توبۃ نصوصا یعنی ای بندگان کہ ایمان آورده اید بازگردید بخداوند تعالی بازگشتن راست خالص و دوزندہ مردد و گیبای دین را بر وجہی کہ پیش بآن گناہ بازنگزیدہ و این روایت در تخلص ست در تفسیر وسطی آرد بر وایت عکرہ از ابن عباس از معاذ جبل رضی اللہ عنہم کہ سوال

(۱) مقامات عشرہ: توبہ، زہد، صبر، شکر، خوف، رجاء، صدق، توکل، قناعت و رضا

کرد از رسول علیه السلام که یا رسول الله توبه بوضوح کدام است فرمود آنکه توبه کند توبه کند توبه کند پس باز گردد بگناه چنانکه باز گردد
شیرستان عسی برکم ان یکفر عنکم سیئاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار یعنی چون شما توبه بوضوح
کنید خداوند پروردگار شما را شمارد از درود و کفر گرداند بدیهائی شمارد و در آرد شمار را به بوستانهای بهشت که میرود از زیر درختان
آن و کوشکهای آن جویهای آب و شیر و خمر بهشتی و غسل مصفی پس در توبه وعده است از خداوند تعالی بغفران سیئات و
در آوردن بجنات و این معنی موجود و موجود است و از کرم حق بدیج و مستخیل نیست در حمت حق سبقت گرفته است بخفتگی
چنانکه فرمود سبقت دحمتی علی غضبی کفر صد ساله و هزار ساله را بیک کلمه توحید و نیز ارشاد از دین باطل می آید و گناه
مؤمن از کفر کافر بدتر نیست اگر بیک پیشانی گفته همه عمر او را بیاورد از کرم وی پنج عجیب و غریب نباشد چه کن تا توبه ات
نصوح باشد ششم اگر توبه توبه بوضوح باشد به از آن توبه ترا توبه باشد در صحیح مسلم می آید و روایت ابن عمر رضی الله عنه که
گفت از رسول علیه السلام شنووم که فرمود یا ایها الناس توبوا الی ربکم فان التوب الی الله فی کل یوم مائة مرة
یعنی ای مردمان باز گردید پروردگار خود را از آنچه بناید و نشاید توبه آرید بدینیکه من توبه میکنم و بخداوند باز میگردد و هر روز
صد بار یعنی من با وجود آنکه صاحب رسالتم و از کل معاصی معصومم در هر روزی صد بار توبه میکنم از خوف آنکه مبادا از من
سهوی در وجود آمده باشد یا آید که حضرت غت را نشاید لاجرم شما که غرقه در یابی و یابید و آلوده اخلاق ذمیمه آید و فطر زوال
ایمان دارید توبه و استغفار را از تر باشد مشغولی ز چنگال گناهان که با ننگ آتشوب پذیرد در حمت بدست توبه میکوبد بناب
توبه کن جرم گناه پاک بکشد هر آنگاه و توبه نزدیک و بعضی شارحان حدیث چنین گفته اند که کار رسول علیه السلام با حق
در ترقی بود چون او را مقامی دست دادی و بران فرود آمدی بعد از آن مقام عالی تر از مقام اول را بدادی از آن مقام
فروتر بمقام عالی تر باز گردیدی این بوده است باز گشت رسول علیه السلام و توبه ایشان که خداوند چنانکه سر مود رسول
علیه السلام لی مع الله وقت در آن وقت بحیریل پیر و اختری و گاهی با حصه و زینب ساختی در صحیح مسلم می آید و روایت
ابو موسی الاشعری رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود بدینیکه خداوند تعالی انعام خود را بگسترانیده است
بشب از برای گنهگاران روز و انعام خود را بسط کرده است بر روز از برای گنهگاران شب تا آن زمان که آفتاب از مغرب
بر آید یعنی شب و روز هر گاه که بنده گنهگار بدرگاه آید و توبه کند بپذیرد و توبه را وقت معین نیست یعنی همه وقت مقبول
است که آسمان را در هاست که اعمال بندگان را از آن در بابا بالایی برند و آن در بابا بعضی از اوقات بسته میگردد و در
بعضی گشاده میگردد و الا در توبه که هرگز نمی بندند و همیشه گشاده است تا هر گاهی که عاصی از کردهای خود پشیمان گردد و توبه
کند در هر وقت که باشد بپذیرد اما چون آفتاب از جانب مغرب بر آید آن در بسته شود و دیگر توبه کسی قبول نشود حدیث ظاهر
و باطنی است ظاهر حدیث خود این بود اما باطن حدیث آنست که چون آفتاب روح از مغرب بدن بر آید در توبه بسته گردد
و دیگر امکان توبه کردن نماند پس جهد باید کرد تا توبه پیش از مرگ کنی که بعد از مرگ خود توبه نتوان کرد و در وقت مردن ترسم
که توانی اغتنم الفرض فان فی خوفها خصص حکایت از بزرگی سوال کرد کسی که چه میفرمائی درین حدیث که رسول
علیه السلام فرمود ان الله یقبل توبة عبد مذنب ما لم یغفر یعنی بدینیکه خداوند تعالی قبول میکند توبه بنده گنهگار را

ما دام که جان وی بغیر زنده باشد آن بزرگ گفت آری چنین است اما توبه پیشه داری گفت من مرد خیاطم جا بهای میدورم گفت در خیاطی کدام کار زنده آسان ترست گفت آنگاه مقراضی بر دارد و جامه را بر میگردد و چند سال است تا توان این کار میکند گفت سی سال گفت در آن وقت که جان تو بغیر زنده بودی که جامه بیری گفت فی گفت کاری که مدتی در وی زحمت کشیده تا آموخته و مدت سی سال با سالی نمیکردی در آن وقت نتوانی که بجای توبه که در همه عمر نکرده باشی در آن وقت کی توانی که توبه امروز کن که میتوانی که نشاناید آن دم نتوانی آن مرد توبه کرد و از جمله صالحان گشت آگاه باش که هر که در کین است ناکلی غافل باشی

مثنوی زبان پیش که مرگ ناگهانی	تیره کند آب زندگان	بشتاب توبه و عبادت	تا یابی جزای آن سعادت
گرتوبه تو وضوح باشد	ز آن توبه ترافوح باشد	حکایت در تذکره الاولیای	آرد که پیری بنزدیک شیخ

تقیق ملجی آمد رحمه الله گفت ای شیخ گناه بسیار دارم میخواهم که توبه کنم شقیق گفت ای پیر دیر آمدی پیر گفت ای شیخ زود آمده ام زیرا که هر که پیش از مرگ بیدار شده باشد شیخ گفت نیک آمدی و نیک گفتی در صحیحین می آرد بروایت ابن مسعود رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود خداوند تعالی راضی ترست توبه بنده مؤمن از مردی که فرود آید در زمین که بیابان مهلک باشد یا شتر خود که طعام و شراب وی بران افتد باشد و آن مرد سر خود بزند و در خواب شود چون بیدار شود شتر وی رفته باشد پس آن مرد شتر خود را طلب کند چنانکه گراما و تشنگی بروی غلبه کند یا آنچه خداوند خواسته بود و دنیا بدشتر خود گوید باز گردم هم بدان جای که بودم و سر بنهم تا بمیرم پس سر خود بر ساغ خود دهند و دل بر هلاک خود دهند پس در خواب شود چون بیدار شود شتر خود را باز آمده بیند و بر سر وی ایستاده و طعام و شراب او با وی دانی چه فرح و شادی بود آن مرد را سوگند بخواند که خداوند راضی ترست توبه بنده مؤمن از آن مرد بشتر و زود و نیک و در کتب حدیث است که رسول علیه السلام فرمود که دوست داشته ترین همه بندگان در هر قرن بنزدیک خداوند تعالی جوانان توبه کارند و در حدیث دیگر می آید که چون جنازه جوان تایی بگورستان فرود آرد فرمان خداوند در رسد که ای فرشتگان عذاب این گورستان را باز گذارید که جنازه جوان توبه کاری بدین گورستان فرود آورده شد مرا که اهل این گورستان را عذاب کنم تا چهل روز عذاب از اهل گورستان بردارند حکایت نقل است که چون پیر عاجزی که عمر خود ضایع کرده باشد در پیوده کاری و محلات فرمان خدای را از زده چون در آخر عمر توفیق رفیق احوال وی شود تا از کرد و با پشیمان شود و توبه کند و بخدا باز گردد و فرشتگان گویند ای پیر شرم نداری که تا آن زمان که ترا قوت محصیت بود توبه نکردی اکنون که پیر و عاجز گشتی و نرنگار زوی محصیت نماند توبه میکنی فرمان حضرت الایزال در رسد که مهلا مهلا نکستی ای فرشتگان بگذارید بنده پیر مراد ملاست کنید بعزت و جلال من که اگر بعد صد سال دیگر بیامی مرا کریم و عفا ربا فتی ای ملا که گواه باشید که توبه وی قبول کردم و او را بیا مرزیدم شایسته بهشت و دیدار خود گردانیدم رباعی ای موی سفید کرده نامه سیاه و پیک چند گر بخت ز درگاه که بحق میگویم مرا کرم بسیار است بنومید مشو بنده بیا عذر بخواه در عاصه بخاری می آرد که نه وقت است که فرشتگان در آن بگریند بیگانه آن هنگام که پیری توبه کند حق تعالی چندان آثار بر او غفران در باره وی ظاهر گرداند که فرشتگان را از آن حال وقت آید و بگریند یعنی از بسیاری لطف خداوند که در باره آن پیر مشاهده کنند در سلسلات شیخ سعید کازرونی آورده رحه الله

این حدیث و استنادین فقیر سلمه الله در وقت روایت این حدیث در گریه بود و فرمود که استناد من مولانا حسام الدین عبدی
علیه الرحمه والرضوان در گریه بود و او گفت استناد من شیخ ابوسعید کازرونی رحمه الله در وقت قرائت این حدیث در گریه بود همچنین
ثقه عن ثقه تاروی اصل روایت میکنند که رسول علیه السلام را در گریه دیدم در وقت فرمودن این حدیث و فرمود که از
جبریل علیه السلام سوال کردم یا جبریل از اعمال است من که با تاسمان می برنماید عمل نزد حق تعالی دوست داشته تراست
جبریل علیه السلام را در گریه دیدم گفت یا محمد از اعمال است تو حق تعالی ناله و زاری سحرگاه را از همه دوست ترمیدارد حکایت
در اسرائیلیات می آرد که حق تعالی خطاب کرد موسی کلیم صلوات الله علیه که یا موسی در فلان محله دوستی از دوستان ما وفات یافته
برود کار او بساز و اگر تو زوی رحمت ما خود کار او بساز موسی علیه السلام حکم فرمان بدان محله رفت و از مردمان سوال کرد که کتب
بیچ دوستی از دوستان خدای درین محله وفات یافته است گفتند ای پیغامبر خدای بیچ دوستی از دوستان حق وفات نیافته
است اما در فلان خانه جوان فاسق خراب روزگاری وفات کرده و از شومی شفق وی پچاس بدقن وی عجبست نمیکند موسی
علیه السلام گفت من او را بمطعم نشان دادم موسی علیه السلام قدم در آن خانه نهاد فرشتگان رحمت را دید استاده
طبقه های شارب دست و آثار لطفت خدا ظاهر گشته موسی علیه السلام مناجات کرد که الهی تو فرموده که او دوست من است
و مردمان بفسق وی گواهی میدهند حکمت چیست فرمان رسید که ای موسی مردمان راست میگویند که او فاسق بود اما ایشان
از فسق وی خبر دارند و از توبه وی خبر ندارند این بنده ما سحرگاه بر خاک غلطیده و توبه کرده و بحضرت ما بازگشته ما که خداوندیم گفته و
کرده او را عفو کردیم و او را در سلک دوستان خود قرار دادیم و بروی رحمت کردیم تا بدانی که این درگاه ما اسپیدی نیست حکایت
تقل است که مردی نزد امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمد و گفت یا امیر گناه بزرگ دارم مرا توبه باشد عذره برداشت و می چنانید
آن مرد گفت یا امیر من توبه میخواهم نه دره گفت اگر پیش من اقرار کنی دره باید بزعمایان نه باید بزعم دست و پای بریدی بود بهر مقصود
کردنی بود بکنم آن مرد گفت پس من هرگز اقرار نکنم تا تو با من این عفو تنها کنی یا خدای خود گویم که دیرست که من این صحبتها کرده ام
و او پرده من ندیده و مر فضیحت نگذره عمر این سخن شنید دره مبنیاحت و استین بر روی نهاد و بسیار بگریست آنگاه این آیت

برخواند غافر الذنب وقابل التوب ای غافر الذنب لمن قال لا اله الا الله وقابل التوب لمن ندع عن ذنبه
حکایت شیخ ابو نزار بخشش رحمه الله میگوید روزی در کوی از کویهای نجش شب میگذشتم ناگاه آواز شغله گوی من آمد چون
معلوم کردم جمعی مردان بودند که با ضعیفه عربی خصوصت میکردند با خود گفتیم اینجا باید رفت شاید مظلومی بود او را مددگار
کنم چون آبخار فتم آن ضعیفه مراد بدین نزد من آمد و گفت ای شیخ پسری دارم فاسق و خراب و زکار عذر دهنه کار می نابکاری ضایع کرده
و فسق و فجور از حد برده هم بر قرآن معهود و دشمنی است که مجلس شفق آراید و خمر خوردیم در اول شب حق تعالی او را بهاری
فرستاد و اکنون بر بستر مرض افتاده است و خانه ما در جوار مسجد است جماعتیان مگر آوازی شنوده اند آمده اند که او را از
محله بیرون میکنند من در خواست میکنم که وی این زمان بیمار است و مرض او را نیک دریافته شاید بیره و همه از وی بترسند یا توبه
کند و بصلاح آید و اگر توبه نکند آنگاه او را از شهر بیرون میکنند شیخ میگوید شفاعت کردم تا از آن مجرا در گذشتند آنگاه
بخاطرم درآمد که جوان را می باید دید و توبه باید فرمود شاید توبه کند چون قدم در خانه نهادم و نظر جوان بر من افتاد و فریاد

وزاری از نهادی برآمد و گفت زهی کریم خداوندی که دعای چون من خراب روزگار چنین زود باجابت رسانید گفتم ای جوان چه دعا کرده گفت ای شیخ درین سحر دودعا کردم کی آنکه گفتم انی بامداد مرا دیدار ابو تراب روزی گردان دویم آنکه گفتم انی مرا توبه بوضوح کرامت فرمائی یک دعا باری باجابت رسید امید دارم که آن دیگر نیز باجابت رسد ای شیخ گناه بسیار دارم مرا توبه باشد گفتم ای جوان نومید مباش که در باری رحمت حق تعالی موج می زند و حق تعالی توبه و غفورت آمرزنده گناه بندگانشست قبول کننده توبه عصیانست جسبی الله در ماندگانشست نعم الوکیل سچا رگانشست و توبه از همه گناهان مقبوست جوان بردست من توبه کرد و قطرات عبرت از دیدگان مبارک القصر چون شیخ بازگشت جوان مادر خود را گفت ای مادر بنویک وصیت دارم بجای تو را گفت جان مادر چه وصیت داری گفت آنکه مرا ازین روی جامه و بستر نرم بخراک مدت اندازی تا اگر آن لحظه با ابو تراب توبه کردم این زمان برب الارباب توبه کنم که مرض مرا نیک فر گرفته درمی یابم که مرض موت است مادر وصیت بجای آورد و او را از روی جامه خواب بر روی خاک انداخت جوان روی در خاک می مالید و از جان پر دردی نالید و میگفت بار خدا یا از کرد پایشان شدم و توبه کردم بخیر درگاه تودری دیگر ندارم و تشکیه در زندان و پناه بنیاز مندان تویی بر من خاکسار خراب روزگار رحمت فرمائی همچنان تضرع و زاری میکرد و او را از روی خاک بر روی جایی بردند چون شب درآمد جوان وفات یافت ابو تراب میگویی آن شب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را خواب دیدم که می آمد و دپوشه با او بودند و خلائق بسیار برابر ایشان می آمدند یکی مرا گفت آن حضرت مصطفی است صلی الله علیه و سلم و آن سیر که بردست راست او است ابراهیم خلیل است و آنکه بردست چپ او است موسی کلیم است و آن خلائق بسیار صد و بیست اند و هر لفظه نبوت اند صلوات الله علیهم اجمعین من پیش دویدم و سلام کردم رسول علیه السلام جواب داد و ما بن مصافحه کرد گفتم یا رسول الله شما پنجشنبه آمده اید فرمود که خاموش ای ابو تراب که آن جوان که دی نزدست تو توبه کرده بود داشت وفات یافته و حق تعالی او را بدرجاء دوستان خود رسانیده و مقام اولیا او را کرامت کرده و من صد و بیست اند و هر لفظه نبوت را بزیارت دی فرستاده اند ای ابو تراب جوان را چشمم عزت نکردید و بر جنازه وی حاضر نشوید شیخ میگویی بیدار شدم از انحال مرا رفت آمد که زهی کریم خداوندی که فاسقی که دی روز از شومی منق وی او را از محله بیرون میکردند بیک ناله وزاری و بیگ توبه پیشانی او را بدین قربت رسانیدر باغی از لطف تو بیج بنده نوسید نشد به مقبول توجز مقبل جاوید نشد به لطف بکدام ذره پیوست دی به کان ذره به از بهر از خورشید نشد به ابو تراب میگویی درین ذوق و حالت بودم که از خانه دیگر آواز دخترک ماریده خود شنیدم که میگویی گفتم ای فرزنده چه چیز گریانید ترا گفت ای پدر مرا خواب نمود که در فلان محله جوان توبه کاری وفات یافته بهر که نظر بر جنازه وی افتد به حاجت که از حق تعالی بخواد و اگر اندای پدر بهر گز دستوری بیرون رفتن نخواستم اکنون میخواهم اجازت دهی تا بروم و جنازه جوان را به نیمه و از خداوند خود را و بندگان او را در خواهم او را اجازت دادم و یقین من زیادت شد از خانه بیرون آمدم تا مردمان را از جوان خبر دهم ضعیفه صالحه بود که مدتی هفتاد سال بعد از حق مشغول بود دیدم که عصا میرد می آمد چون نظری بر من افتاد و گفت ای ابو تراب دیدی که رحمت حق چها کرد و جوان فاسقی که او را از محله بیرون میکردند از بسیاری منق دی مشتب وفات یافته و او را در سلک اولیا آورده اند مرا در خواب

نمودند که هر کس بجزایه وی حاضر شود آمرزیده گردد و یکی دیگر از مستحقان را نیز مثل این نمودند در خواب و مر اخبر و در میان
ازا حال آگاه گردم اهل شهر بیکار بیرون آمدند و بر جزایه جوان نماز کردیم و با عز از و اکرام تمام ادا و دفن کردیم تا بانی که
بیک ناله سحر و بیک آه پشیمانی گناه همه عمر آفرزند و برین درگاه کسی را جای نوبت نیست زیرا که از بیکم نوبت شونده از
کریم شعر و استغفرته من الف ذنب : لکان الله تو با دجیما قطعه نیاز خورشید درگاه کردگاری بری که لطف یار گیرد
بفتح کردارت : اگر بزرگناه از تو در وجود آید : و قبول کشاید هزار و یکبارت : در کیمیای سعادت می آید که رسول علیه السلام
فرمود که چون ابلیس علیه اللعنه را داغ لعنت بر نهادند گفت بعزت تو که از دل آدمی بیرون نیایم تا جان در تن بود فرمود که
بعزت من که در توبه بروی نه بندم تا جان در تن وی بود و در حدیث دیگر فرمود که بنده بود که بسبب گناه در پشیمانی رو و گفتند
چگونه یار رسول الله فرمود که گناه بکند و از ان پشیمان شود و آن در پیش چشم وی می باشد تا به پشیمانی رسد آنگاه ابلیس گوید
کاشکی او را درین گناه نینداختی حکایت امام محمد حسن شبلی در ترجمه امیر میگوید اگر غم در درونک زار افتد و روزگاری
بروی بگذرد تا بنشین آفتاب و وزیدن باد و هوا و تیری نمک در روی اثر کند و مرداری خزا و زایل شود و ویرا بشاید خوردن میگویم
شبه آید که وی پلید و پیر پاک شود جواب آنست که تا بنشین آفتاب و وزیدن باد و تیری نمک در روی اثر کند و ویرا چسبند و دیگر
گردانید اشارت درین آنست که رحمت حق تعالی کم از آفتاب نیست و شفاعت رسول علیه السلام کم از وقت نمک
نیست و آه پشیمانی عاصی کم از باد و بونیت و عاصی بدکار بد کردار از غم در نیست و قتی که بواسطه تا بنشین آفتاب
و وزیدن باد و هوا و تیری نمک مرداری خزا و زایل میشود اگر رحمت حق تعالی و شفاعت او علیه السلام و آه پشیمانی عاصی
بد کردار نجاست معصیت وی ناچیز گردد و از کرم حق تعالی غیب نباشد سوال کسی را که معاصی بسیار بود و سر توبه کند و بجنبه
باز گردد بهتر بود یا آنکه آشکارا توبه کند جواب آنست که هر معصیتی که در پنهان از وی در وجود آمده و مردمان را بران اطلاع
نیست بهتر آن بود که هم در پنهان توبه کند و خود را بر او انکار و انداخته معصیتی که آشکارا کرده و یا مردم بران اطلاع یافته اند
بهتر آن بود که آشکارا توبه کند تا به چنانکه بر فرساده و گواه بوده اند بر صلاح وی گواه شوند و من بعد در حق وی گمان بدنهند
در کتاب بنیات می آید که از ابن عباس رضی الله عنه سوال کردند که بهترین روزها کدام است و بهترین ماهها کدام است
و بهترین عملها کدام گفت بهترین روزها روز جمعه است و بهترین ماهها ماه رمضان است و بهترین عملها پنج نماز در اوقات
وی نگاهداشتن چند روزی برین بگذشت همان سایل از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه سوال کردند جواب که ابن عباس
رضی الله عنه گفته بود تقریر کرد شاه مردان گفت اگر از علما و حکما مشرق و مغرب سوال کنی جواب همین گویند که ابن عباس
گفته الا آنکه من میگویم بهترین اعمال آنست که خداوند از تو آرزو قبول کند و بهترین ماهها آنست که در وی توبه کنی و
بهترین روزها آن روز که با ایمان از عالم بیرون روی رباعی روز آخر اگر از تو آید نظری : کار چون زرشود و هیچ
نماند خطری : اگر من ایمان بسلامت بلب گور برم : اینک آراسته کاری و مبارک سفری : پس ای برادر عمل خالص
شایسته و بی تقصیر ندانیم که بروی اعتماد کنیم مگر با اعتقاد پاک و ناله و زاری پر در دگناه و نیازمندی و شکستگی کاری
بر آید و در ی بکشاید شعر الهی الحی الجناستی : قلیل طاعتی ختم جنابی : فان خیر یوم الدین اوجوب

صوحی ام صلوة ام زکونی: روایت میکند ابو سعید فارابی با سند درست از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود خبر کنم شما را بزرگترین درد شما گفتند یا رسول الله بزرگترین درد ما کدام است فرمود که در شمار دگناه است گفتند و در وی چیست فرمود که و در وی دی استغفار است که در دل شب تار از زبان مردگناه بگردد پدید آید

بازی زنیار صبح کم نیست
هر جا که سماع تست غم نیست
در حاشیه کتاب جانها
مستی ز سماع نوحهلاست
جز نعت جلال تو قلم نیست
بر عاشق کوسه تو قلم نیست
نام تو سماع انس جان است
حرکات در منزهه النواظر

می آرد که جوانی بود در بنی اسرائیل نام او نوح بود از جمله پیروده کاران و خدا آزاران گاه توبه کردی و باز بشتی رباعی
توبه کردیم و باز بشتیم
چیز توان کرد عاشق سستیم
از سر توبه بر سر عصیان
باز برخاستیم و بشتیم
شبی مست خفته بود و بخلاف فرمان خدای آورده در میان خواب توفیق حق در رسید و مقبل لقلوب دل اورا بگردانید
بر خاست و از کرده پشیمان شد بصبح برون آمد و روی برخاک نهاد و میگفت الهی که اوتوب و کم اعود فان لم تعصمی
فاعود و اعود لی الرحمة فسمح قایلا یقول ان انت تعود لی المعصية و تعود و لتعود فانا اعود الی الرحمة
فاعود و اعود ای بزرگ خداوند من بارها توبه کردم و باز بشتیم اگر مرا عصمت ندهی و از گناه نگاه نداری بارها توبه بکنم
آوازی شنیدای بنده اگر تو بمعصیت باز گردی ما بمرت باز گردیم هر بار که توبه کنی بپذیریم و بقیع کدارت لطف و کرم از تو باز نگیریم
رباعی هر چند چنان کنی فادامیت
بس گردوی لطف باز آیمت
و نیز تو آزاره ما طلبی
ما چون تو نباشیم و نیاز آیمت
توبه تعالی و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات الهی بمرت تاییدان ما عاصیان خراب
روزگار را پیش از مرگ توبه نصوح کرامت فرمائی و دلهای خفته ما را از خواب غفلت بیدار گردان

فصل دوم در صبر بر بلوی

بدانکه صبر کردن بر بلوی از اخلاق حمیده پسندیده است و از نجیات است و تحصیل آن بر سالک راه حق فرض است و صبر از خصال انبیاست و حق تعالی حبیب خود را بصبر فرمود و توبه تعالی فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل و تفسیر و سبط می آرد بقول ابن عباس رضی الله عنهما که اولوا العزم چهار پیغمبر اند یعنی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی مقاتل گوید اولوا العزم از رسل شش پیغمبر اند نوح که صبر کرد بر اندای قوم خود و ابراهیم که صبر کرد بر نار و دود و اسحق که صبر کرد بر ذبح و یعقوب که صبر کرد بر فراق یوسف و ذهاب بصر و یوسف که صبر کرد بر چاه و زندان و یاقوب که صبر کرد بر بلای کرمان اهل مسانی و تحقیق میگویند همه رسولان اولوا العزم بوده اند و حق تعالی هیچ رسول معصوم نگردانید الا آنکه آن رسول اعظم و جزم داری و کمال عقل بود و من در من الرسل من تبیین است نه من تبغیض یعنی صبر کن ای محمد بر جفا و ایادی قوم خود پس امر که حبیب خود را درین آیت بصبر و ترک اسنجال فاصبر فان للمقادیر بختی علی خلاف المشیة و التدبیر و اساس دنیا بر محنت نهاده اند و محنت را دوائی نیست الا صبر و صبر محبوب است صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر بلا و محنت در کتاب المصاب و المعادی و در بحر البجائب نیز می آید این حدیث بروایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از رسول خدا

صلی الله علیه وسلم که فرمود صبر سه است صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از مصیبت هر کس صبر کند بر مصیبت حق نماند
 اورا سی صد درجه کرامت کند که از درجه نادر چه چندان بود که از زمین تا آسمان و هر کس صبر کند بر طاعت حق تعالی اورا شصت و سه
 کرامت کند که از درجه نادر چه چندان بود که از زیر سیم زمین تا بعرش و هر کس صبر کند بر مصیبت حق تعالی اورا نه صد درجه
 کرامت کند که از درجه نادر چه چندان بود که از زیر سیم تا بالای عرش و بدانکه حق تعالی امین و ناصر صابرانست قوله تعالی
 والله مع الصابین یعنی ان النصر مع الصابر و صبر کلید همه گنجایشهاست الصبر مفتاح الفرج و هر که صبر کند بر مصیبت
 بکشد کار به زیر که خدایا صبوران باشند و رسول علیه السلام فرمود که صبر گنجی است از گنجهای بهشت و گفت خداوند صابران
 را دوست میدارد قوله تعالی و الله یحب الصابین و فرمود که اگر صبر مردی بودی مردی کریم بودی ای پلاد بدانکه هر پلاد
 محنتی که بکند میرسد بتقدیر خداوندست چنانکه در کلام مجید خود از انحال خبر میداد قوله تعالی ما اصحاب من مصیبت فی
 الارض و لا فی الفسک الا انی کتاب من قبل ان ندرها ان ذالک علی الله یسیر یعنی نزد هیچ مصیبتی از مصایب
 در زمین یعنی از محظبات باران و قلت نبات و نقص ثمار و نه در فقههای شما یعنی بیماریها و فوت فرزندان مگر آنکه نبشته و ثبت
 گردانیده یعنی قضا و حکم کرده آنرا خداوند ثبت کرده در لوح محفوظ پیش از خلق انفس یا قبل از خلق آن مصیبت بدرستی
 و راستی که آن اثبات و تقدیر با وجود کثرت بر خداوند آسانست یسیر بن عبدالله شتری میگوید این آیت دلیلست بر حال رضا
 هم در شدت و هم در رخا چون بنده دانند که همه بشیت و تقدیر خداوندست و نرسد بد و الا آنچه خداوند خواهد هر آینه صبر کند و
 جزع نکند بلکه از غم بر هر حکایت شیخ شفیق بلخی میگوید هر کس در مصیبت جزع میکند چنانست که باخی جنگ میکند
 و جزع کردن بلا و مصیبت دارد نکند و لیکن فرمود ثواب صبر را ضایع گرداند **فصل** در مصایب ناگه که گن کین جزع ماند
 بدانکه بیره رای بر درگ و اشته میگرد که حکایت عبداللہ بن مبارک رح میگوید مصیبت یکی است چون صاحب مصیبت
 جزع کند و گردوی مصیبت و یکی رفیق فرودان مصیبت بزرگ ترست از مصیبت اول و فرمود صابران بحسابست یعنی
 جزع خداوند اندازد آن کس نداند چنانکه فرمود انما یوفی الصابر و ان اجرم بغیر حساب در صحیح بخاری می آید بروایت
 ابوهریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود هر کس که خداوند با چیزی خواسته باشد محنت و مصیبت رساند او را
 در صحیح مسلم می آید بروایت ابو سعید رحمه الله از رسول علیه السلام که فرمود که نرسد مومن را از درد و رنج و بیماری و آید و اندوه
 چیزی تا گرانی بخاطر وی راه یابد یعنی اندک غمی که او را غلبین گرداند الا آنکه کفر گرداند خداوند تعالی بآن گناہان او را و صحیحین
 می آید بروایت جابر رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود که مثل مومن همچو مثل خوشه گندمست که باد او را حرکت
 میدهد یعنی گاه می افتد و گاه می خیزد و هر گاه که سیخا باد که راست ایستد او را بطرف دیگر میگرداند و مثل کافرا همچو دخت نا ژ و یا
 سفیدار است که راست ایستاده است همیشه تا آن هنگام که او را می برند و می افکنند یعنی مومن دایم برنج و محنت دنیا مبتلا
 است هنوز از یک محنت نرسنه که دیگر گرفتار گشته و کافرا هیچ مکروه نمیرسد تا آن هنگام که اجل وی میرسد آری هر کس را درین
 درگاه قرب بیشتر بلا و محنت بر سر وی بیشتر همچنانکه رسول خدا علیه السلام فرمود و البلاء موکل بالانبياء ثم الاولیاء ثم
 الاممثل فالامثل یعنی بلام نام زده است و باز گذاشته بانبیاء پس از ان باولیا پس از ان بهر که مانند تراست ایشان

شهر مابل را بکس عطا کنیم چنانکه او را از او بیا نگیریم حکایت در تذکرة الاولیاء می آرد که ابن عطار از حمه الله ده پسر بود و در یک
با آن ده پسر خود در راه میرفت کافران ایشان را بکشتند و یک یک پسر او را در نظرو حی چشم می بستند و گردن میزدند ابن عطار روئے
خسوی آسمان کرده بود و می خندید چون نه پسر ویرا بکشتند و نوبت به پسر خود تر رسید گفت زهی بی رحم پدری که فرزندان ترا در نظر تو
می کشند و تو می خندی ابن عطار گریان شد و گفت ای جان پدر این کسی میکند که با وی جنگ می توان کرد و کس را چون و چرا
نمیرسد بروی و گوا خواستی همه اخلاص دای بغزت وی که به قدا بار قصه شفاعت کردم هر بار با الهام میرسد که ای ابن عطار بغزت
و طلال ما که اگر ب بشفاعت بخدایانی و نام فرزندان بر زبان رانی نام ترا از جریح دوستان خود بیرون کنم کافران این سخن شنیدند
نتیجه اینداختند و گریان شدند و در قدم شمشاق افتادند و نوبه کردند و گفتند که اگر پیشتر میگفتی یکی از فرزندان تو کشته نمی شدند ابن عطا
گفت این حدیث را بمانید که از آنجا که این رفت غلط و خطا نزد آری حدیث است که الا فلا فشی و الحوادث سهام

[illegible]

نداند که امت محمد را علیه السلام یعنی استرجاع و اگر کسی عطا داده شدی بر آئینه یعقوب علیه السلام بودی که گفت یا اسفی
 علی یوسف در صحیح مسلمی آورد که رسول علیه السلام فرمود نزد هیچ مصیبت به بنده مؤمن الا آنکه محو کرده شود از وی گناه
 وی تا خاری که در دست و پائی وی رفته باشد و در حدیث دیگر فرموده نزد هیچ مؤمن را مصیبت الا آنکه آمرزیده شود از وی
 گناه که بنام مردود خدای تعالی آن گناه را الا بآن مصیبت یا درجه داده شود که رساند الله تعالی او را بآن درجه بگر بآن مصیبت
 قوله تعالی اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة این گروه اند که بایشان مغفرت است از پروردگار ایشان و معنی و این
 قول ابن عباس است رضی الله عنهما این کیسان میگویند صلوات و رحمت یک معنی است یعنی رحمتی بعد از رحمتی و اولئک هم
 الممتدون و ایشان هستند آنسوئی استرجاع و گفته اند مهند اند سوئی هشت و ثواب و گفته اند سوئی حق و صواب سعید
 بن سبب میگوید چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه این آیه بر خواندی گفتی نعم الحد لان و نعم الحد الا و لئک علیهم
 صلوات من ربهم ورحمة نعم الحد لان و نعم الحد الا و لئک هم الممتدون و نعم الحد الا و لئک هم الممتدون و نعم الحد الا و لئک هم
 و علا و ه سر بار و در کیمیای آورد که حق تعالی بچهار کس بر چهار گروه حجت کند سلیمان بر نواگران و یوسف بر بنده گان و عیسی
 بر درویشان و یایوب بر اهل بلا و قضا یایوب علیه السلام قوله تعالی و یایوب اذا نادى ربه انى مسنى الضربة فانت
 ارحم الراحمین ای او کرایوب اذا نادى و او کرد روی مضمر است یعنی محراب او کن وقت نیاز عرض کردن یایوب را علیه السلام بر حضرت
 بنی نیاز ما که ربوبیت ما را ما ذلولجا خود گردانیده بود و میگفت مسنى الضرای اصابعی الجهد یعنی پرسید طاقن من سوال
 چون یایوب علیه السلام خلعت صبر پوشیده بود و شربت رضا و تسلیم نوشیده چنانکه حق تعالی از آن حال خبر داده است
 در کلام مجید خود قوله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس بخداوند نا ییدن چه بود که گفت مسنى الضر
 و در جواب این سوال و حل این اشکال آنکه تفسیر را اقا و ایل بسیار است اگرچه مجموع را اینجا و نتوان کرد و اما چند قول یاد
 کرده شود قول اول در تفسیر و سیطی آنکه این تفریض بود از یایوب علیه السلام بمسئله رحمت چون ثنا گفت بر الله
 تعالی که و انت ارحم الراحمین و ساکن شد قول دوم آنست که این جزع نبود از یایوب علیه السلام چون حق تعالی الصفات
 صبر و ایاد کرد و فرمود انا وجدناه صابرا بلکه دعا بود از وی نه بنی که حق تعالی فرمود فاستجیناله و جزع آن بود که شکایت
 بسوئی خلق بر ندما آنکه او شکایت بخداوند برد و او جانع نبود چنانکه قول یعقوب علیه السلام که گفت انشکوا بنی و حزنه
 الی الله لا یجمل علی الجحیم کی از بزرگان میگوید هر کس شکایت کند بسوئی آدمیان و حال آنکه در آن شکوی راضی بود بقضای
 خداوند تعالی آن جزع نباشد قول سیم جیم بطویل از انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکنند که مردی در مسجد رسول علیه السلام
 درآمد و این سوال کرد حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بگریست و فرمود که سوگند بخدا که یایوب از بلدنا لید و لیکن هفت سال
 و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت در آن بلا ماند خواست که ایستاده نماند کن تنواست باز افاق چون در خدمت
 قصور و در خود فتور و دید گفت مسنى الضر قول چهارم امام جعفر صادق رضی الله عنه میگوید
 چون مدت استقامت بلیت و راز شد شیطان گفت ای یایوب اگر میخواهی که از این بلا خلاص یابی مرا بجهه کن دل مبارک
 وی از غیرت بخوشید گفت از بلدنا نم اما از طمع اعدا بخروشم گفت مسنى الضر بین که آن ملعون از انبیا نوسید نبوده

با آنکه او را بر پیا مبران علیهم السلام دست نیت قول بخم آنکه تا فرودگان اعضائی مبارک و پراستنیفا کردند و هیچ نماند جز دل و
 زبان وی قصد تناول آن کردند فقره خزینة معرفت و تهنگمه آلت شهادت مصلحت ندید که از ذکر دوست محروم ماند گفت
 مسنی الضی قول ششم بود علی مفسر میگوید که فرمان رسید که ای ایوب بفتاد کس از انبیایین بدار از حضرت مالتاس
 کردند مابلطف خود این مهانان را بکلیه مجاهده تو فرستادیم چون بلا قصد رفتن کرد ایوب بنالید گفت مسنی الضی قول
 هفتم یکی از اصحاب اشارت میگوید چون مدتی بلا با ایوب و ایوب بلا با ایوب افتاد و شدت از میان هر خواست صبر
 و مجاہدت نماند هیچ نمی رسانید و در دور و دور دیگر در باغی آن کرد که تیغ کرد و کشتن بیدادی جز بروی زردت ننگند اندر و
 مهر او چهره دانه شوی به جانی برسی که در درد و کشتن تیغ میگویند حق است و در نمانان است و در نمانان است و در نمانان است
 خواست که در امید برامست محمد بن سنان که اندک ایوب بنالیدی برادر ماندگان شوم و اشتندی که بنالید بر زبان و صدر
 در ماندگان ندانند تا تعلیم محنت زدگان آخر الزمان باشند تا اگر در حجره بلا نماند آینه صحرای دعا بیرون روند که خدا با بلا تو
 دادی عطا هم ده بیماری تو فرستادی شفا هم تو فرست مسنی الضی فرودم و تو دای از که جویم در مان پیارم چو تو باشی
 از که خواهم یاری به قول نهم محققان گفته اند ایوب علیه السلام تن و مال و فرزندان فدا کرد و هر چه داشت همه را فدا
 حکم دوست کرد و در بیضاغت صبر با وی چیزی دیگر نماند و هر کس با صفتی مانند بنویز و مجاب باشد صبر نیز در باخت که
 هر کس نیستی آورد هستی دیدر باغی رفتم طبیب گفتم ای بنیانی به افتاده عشق را چه میفرمائی به ترک صفت و نحو وجودم فرمود
 یعنی که هر چه هست بیرون آتی به قول دهم آنست که چون مدت بلیت بتقول ایجا میدوستان روی بگردانند عیال
 مبارک وی رحیم خاتون در بیرون شهر غرضی ساخته بود ایوب و ایجا بود علیه السلام خود لطلب قوت رفته بود و در و نیز از
 دیگر رسیده بود بشارت لطف در رسید جبریل امین از حضرت رب العالمین در رسید و فرمان رسانید که ای ایوب بلا دادیم
 صبر کردی اکنون بخواجه تا عطا بیتی ایوب علیه السلام گفت مسنی الضی وانت ارحم الراحمین جبریل دست و
 گرفت و گفت ای ایوب پای بر زمین زن آدکض بر جملک پای بر زمین زد و چشمه آب کشاده شد یکی گرم بجهت غسل کردن
 و یکی سرد بجهت خوردن بعضی میگویند چشمه یکی بود در وقت خوردن سرد بودی و در وقت غسل کردن گرم گشتی ایوب علیه السلام
 شربت بخورد و پاره بر سر ریخت غرض مرض زایل گشت بیماری بصحت مبدل شد قوت باز آمد جوانی تازه گشت جبریل
 علیه السلام تختی بنهاد و حله در ایوب پوشانید تاج بر سرش نهاد و لطف بر آمد رخ زین بر سر ایوب باریدن گرفت لحظه بکشد
 ریحما ز شهر باز آمد ایوب را ندید و در میگذشت و بر فراق وی نوحه میکرد که چندین رنج کشیدم گنج را بیا دادم بیمار را ضایع ماندم
 ای یارب ندانم تا کدام جانورت بر دیا کدام ددت بخورد جبریل علیه السلام گفت ای ایوب ریحما را بخوان دشمن را خوش
 کن ایوب علیه السلام آواز داد که ای ضعیفه که میطلبی ریحما گفت بیماری داشتم که مونس روزگار من بودم که کرده ام گفت نام
 وی چه بود ریحما گفت نام وی ایوب صابر بود ایوب گفت چگونگی بودی بود گفت در وقت صحت ترا ماستی ایوب گفت ای
 ریحما آن ایوب با بلا منم ریحما بر تخت نشانده و در گریان شدند و صا ذالک علی الله بعضی هر دو از آن منزل روان شدند
 و روی شهر نهادند چون بدر وازه رسیدند اهل شهر را دیدند جمله استقبال کرده گفت این چه حالت است گفتند ای نذا

کرد که ای مردمان ایوب باز می آید استقبال کنید چون ایوب علیه السلام بنشیند و آمد خانه خراب را دید آبادان گشته مالهایی تلف شده باز آمده فرزندان مرده زنده شده دوستان برگشته باز آمده قوله تعالی ووهبنا له اهله و منتهله معهم رحمة من عندنا و ذکرى الاولى کالباب در تفسیر و سبط می آید بقول ابن مسعود و قتاده حسن رضی الله عنهما که زنده گردانید خداوند تعالی اولاد او را که هلاک شده بودند مانند ایشان در دنیا بدو و پراشاک روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کردم ازین آیت قوله تعالی ووهبنا له اهله و منتهله معهم رحمة من عندنا و ذکرى الاولى که خداوند تعالی زن و پسر و زیادت کرد و جوانی وی تابست و شش پسر بدو و حق تعالی فرشته با ایوب فرستاد فرشته گفت ای ایوب خداوند ترا سلام میرساند بصبر تو بر بلا و میفرماید که بخیز نگاه خود بیرون آئی بیرون آمد حق تعالی ابر سرخ برانگیخت تا بلخ زرین بر ایوب می بارید و فرشته استاده بود و بلخ میرفت و ایوب علیه السلام دامن برداشته بود و بلخ جمع کرد و بر فرمن خودی انداخت فرشته گفت ای ایوب سیر نمی شوی از داخل که متابعت میکنی خارج را ایوب علیه السلام گفت بدرستی که این برکتی است از برکات خداوند تعالی و از برکت پروردگار خود بی نیاز نیستم قوله تعالی رحمة من عندنا یعنی آنچه کردیم از کرامت با ایوب رحمتی بود از نزدیک ما و ذکرى للحابدين و عوطی است هر مطیعان را و این قول ابن عباس است رضی الله عنهما حکایت نقل است که چون بلای ایوب علیه السلام بعافیت مبدل گشت آن شب وقت سحرگاه آهی کرد و سبب پرسیدند گفت هر شب وقت سحرگاه ندار سیدی که ای بیمار با چونی امشب آن وقت رسید نشنودم که گوید ای تن درست با چونی گریه از جهت این بود شعر بنده همان به که بلاکش بود و عود همان به که بر آتش بود و هرگز بر سر بیمار خود آئی بعیادت نه صد سال بر امید تو سوار توان بود و در تفسیر تعلیمی آرد درین آیت قوله تعالی و بنا و لا نتخلفن ما لا طاقه لنا به که ایوب را گفتند علیه السلام چه چیز دشوار تر بود بر تو در طول بلای تو گفت شما تة لا عدائی عینے سرزنش و دشمنان از همه دشوار تر بود اعراض میگوید شعر کل المصائب قد تمر علی الفتی : فتقون عن شماتة الحساد : فان المصائب تنقضي یا اهلها : شما تة لا عداء بالمس صاد : و در تفسیر می آید که چون برادران یوسف یوسف را علیه السلام در چاه انداختند در تنگ چاه سنگ بود و زانو مبارک وی بران سنگ آمد چندان ریخ و الم وی رسید که از جنای برادران و فراق پدر دشوار تر نمود همه شب از درد آن بنالید چون سحرگاه شد حق تعالی در دو ویرا سالن گردانید جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت ای یوسف خدایت سلام میرساند و میفرماید که درین تنگ چاه در ریخ و سخت چونی بعد از آن جبرئیل گفت ای یوسف دعا کن آنچه خواهی خداوند ترا عطا دهد گفت ای جبرئیل از برای من دعا کن جبرئیل از برای وی دعا کرد و یوسف آمین میگفت بعد از آن گفت ای جبرئیل تو آمین گویی تا من دعا کنم یوسف علیه السلام دست بدعا برداشت و جبرئیل آمین میکرد و گفت الهی بچنانکه درین سحرگاه مرا شفا فرستادی تا انقراض عالم جمله بیماران را و در شفا فرست حق تعالی دعای ویرا باجابت رسانید از برای آنست که هر چند مرض بر بیمار مستولی بود چون سحرگاه شود آرام یابد و آن از برکت دعای یوسف علیه السلام است الهی بجزمت یوسف صدیق و ایوب صابر و محمد حبیب و بآبروی اهل بلا که دلهای بیمار را از الشفای رحمت خود شفا فرست و در دگرگاه ما را از توبه و دافرست و همه را تو فیتق صبر بر بلا

و شکر بر نعمهاست فرمائی بلاهای آخر الزمان از امت حبیب خود بگردان نعمت امن و امان از ابراهیم ایمان باقی و پاینده و افضل و کرم خود

فصل سیم در شکر بر نعمها

بدانکه همچنانکه عبادت حق تعالی بر بنده واجبست شکر نعمتهای او نیز واجبست قوله تعالی و اشکروا لله ان کنته ایاه تعبدون در تفسیر و سبیط میگوید ای ان کانت العبادة لله واجبة علیکم بانه محسن الیکم در معالم التزیل میگوید الشکر قید نعمة الموجهة و صید نعمة المفقودة ابن عباس رضی الله عنهما روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود نعمت مرغ وحشی است پایش بر بندید بشکر تا اگر نبرد قوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتن ان عذابی لشدید در تفسیر جوزانی می آرد که حل کرده اند زیادتى نعمت را بر نعمت دنیوی هر کس شکر نعمت دنیوی بجای آرد خداوند تعالی نعمت بروی زیادت گرداند یکی از بزرگان دین میگوید حق تعالی از ان بزرگترست که بشکر باقی نعمت فانی جزا دهد پس لیکن معنی آنست که اگر شما شکر گذاری کنید نعمت خود را من که خداوند من زیادت گردانم شمارا توفیق عصمت و صلوات عبادت و بصیبت در دین و قول ابن عباس رضی الله عنهما دالست برین معنی که گفت لئن شکرتکم بالایمان و التوحید لا اعطیکم الجنة پیش شکر موجب زیادتى نعمت دینی و دنیوی است و لئن کفرتکم و اگر بپوشید نعمت مرا با اعراض از شکر زیرا که شکر اظهار نعمتست بتعظیم نعم و توقیوی و کفران نعمت پوشیده داشتن نعمتست تبرک تعظیم ان عذاب لشدید لمن کفر نعمتی پس باید که شکر منم بجای آرد و پیش از زوال نعمت قدر نعمت بشناسد و چه کند بنده که شکر گذاری کند بر نعمتهای ای دل چکنی که حق گذاری کنی | یا حکم وراپسند که کار کنی | چندین حق نفی کن که در وقت | چون نشینی و حق گذاری کنی اما هرگاه که نعمت عام گردد و مردم از دیدن آن عاجز آیند پیش قدر نعمت نشناسند قدر نعمت کسی داند که از ان نعمت در مانده باشد قدر نعمت جوانی پیران داند و قدر صحت بیماران شناسند و قدر عافیت اهل بلاد داند و قدر توانگری در ویشان داند و قدر حیات مردگان داند اما خواهد در نعمت چنان غرقست که هنوز ندانند مزه طمع میدارد و نعمت حق را در غیر رضای وی صرف میکند ای برادر نعمت حق را و سبیل عذاب و عقاب دوزخ مکن حکایت از سری سقطی رحمه الله حال شیخ حبیب بغدادی رحمه الله نقلست که سالی حج رفته بود و حبیب را با خود برده بود و حبیب هنوز هفت ساله بود چون ان حج فارغ شدند چهار صد پیر از کبار مشایخ در مسجد حرام نشسته بودند و مسئله شکر در میان بود و هر کس از مشایخ قولی میگفتند سری سقطی روی بچینید که و که ای کودک تو نیز قولی بگوئی حبیب گفت الشکر ان لا یعصی الله فی نعمة یعنی شکر نعمت آنست که در خداوند عاصی نشوی در نعمتهای وی یعنی نعمت حق را در غیر رضای وی صرف کنی چون حبیب این سخن بگفت آن چهار صد پیر یکبار را و از بر آوردند که احسنت یا قره عین الصدیقین یعنی نیگو گفتی ای نور چشم صدیقان شکر نعمت این سنت سوال فرق میان حمد و شکر چیست جواب در بعضی از شرح چون شرح مولا عبد الله و غیر آن میگوید که فرق میان حمد و شکر آنست که حمد سابقست و شکر مسبوق و حمد ازلی و لا زلی است و شکر لایزلی است پس حمد تعلق بلسان میگیرد و شکر تعلق بدل و زبان و باقی اعضا میگیرد و حمد پیش از نعمت میباشد و بعد از نعمت

میباشد و شکر بعد از نعمت میباشد و پس و هفتاد و شش است و برابر است که منعم را بود یا غیر منعم را و شکر اعتراف است بر نعمت منعم و نمی باشد شکر مگر منعم را و فرق میان حمد و شکر این است پس حمد باین اعتبار است از شکر سوال فرق میان اکل و نعم چیست جواب فرق آنست که آن نعمت سابقه است و نعمت لاحقه و بعضی گفته اند آنرا دفع بلاست و نعمت دادن خداوند بنده را و بعضی گفته اند آنرا نعمت ظاهر است و نعمت باطن چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود فرمود و قوله تعالی و اسدخ علیکم نعمة ظاهرة و باطنية یعنی فراخ گردانید بر شما نعمت ظاهر و باطن را یعنی نعمتهای ظاهری و باطنی را بر شما تمام گردانید چندان نعمت داد که اگر خواهی که در سخت شمار در آری عاجز آئی و نتوانی قوله تعالی و ان تعد نعمة الله لا تحصوها وقتی که شمار نعمت ندانی شکر گذاری کی توانی در نعمت ظاهر و باطن آنکه تفسیر اقاویل بسیار است که نعمت ظاهر کدام است و نعمت باطن کدام اما اینجا و قول یاکونیم قول اول ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که کدام است نعمت ظاهر کدام است و نعمت باطن کدام فرمود که نعمت ظاهر آنست که نیکوئی صورت پیدا کرد و نعمت باطن آنکه بدین سیرت پوشید خال رویت را بطن بسیار است و روی خالت را بعقوبتست قول دوم شاه مفسران عبداللہ بن عباس رضی الله عنهما میگوید نعمت ظاهر سلامتی است و نعمت باطن سلمانی قول سیم محمد بن الکعب القرظی میگوید نعمت ظاهر برینجا برست و نعمت باطن ولایت که برینجا مبران اظهار آن واجب است و بر اولیا کتمان و ولایت لازم قول چهارم آنست که نعمت ظاهر ملک است و نعمت باطن علم است از ملک نصیب کامل تر بسلمان دادند و از علم حصه شامل تر بجز علیہ السلام لاجرم در ملک سلیمان یک روز آفتاب را دو پاره دیدند و در علم محمد یک شب ماه را دو پاره دیدند و قول پنجم نعمت ظاهر فرزند صالح است و نعمت باطن عیال صالحه محمد المذین احمد سجاوندی میگوید فرزند نیکو میوه دل و راحت تن است و جفت نیکو بایعصمت نفس قول ششم آنست که نعمت ظاهر و باطن هر دو آنست یعنی چون اعضای طهارت بآب بشوید نعمت ظاهر بود و چون بیکر تقبیده ساند نعمت باطن است یا خود نعمت ظاهر آنست که دوست و نعمت باطن آنست که از ترس ریختن قول هفتم هارون الرشید از ابو یوسف القاضی رحمه الله سوال کرد آن نعمت ظاهر و باطن فرمود که وزیر نیکو نعمت ظاهر است و نعمت باطن بر ای راست مقبلان شب دل در رای دارند که صاحب باشند و روز چشم بر وزیر دارند که ناصح باشند و زارت را قلب کنی ترازو شود یعنی هر چه با دیگران کنی ترازوی مکافات باشد قول هشتم خواجه امام یونس سجاوندی رحمه الله میگوید انصاف گدایان بر وزیر و انصاف گدائی بشتبستان که نعمت ظاهر و باطن است یعنی هر چه شرب بدست دعا بستانی روز بدست سخا بدنه ناکرم الطرفین بانی قول نهم مامون خلیفه روزی در سند خلافت نشسته بود غازی در آمد خواست که سلمان را بطریق عمر کند و در صر افتد خلیفه دریافت آن مرد گفت یا امیر المومنین نعمت ظاهر و باطن کدام است گفت نعمت ظاهر آنست که اگر غازی بیاید غم نخورند و باطن آنکه اگر برود غم نخورند قول دهم نعمت ظاهر علم است و نعمت باطن حلم علم آنست که نیکو توانی گفت و حلم آنکه بد توانی شنید مشغولی علم با حلم آب وی کند بی علم خاک کوی کند بی جان بی علم دل بمیراند بی تن بی حلم دیو گرداند پس چون نعمت ظاهر بر تو فراخ و بسیار گردانید شکر منعم بجای آر این عباس رضی الله عنهما روایت میکنند از رسول علیه السلام از خداوند عز و جل که فرمود بدرستی که من که خداوندم با آدمی و پری در کار بزرگم ایشان را من آفریدم و ایشان غیر مرا

می پرسند و من ایشان را روزی می رسام و ایشان غیر ما شکر می گزارند نکته داو و پیغام مناجات کرد که آیهی این همه کرم و انعام که در باره آدم کردی ترا چه شکر گزار می کردی که فرمان رسید که ای داو و آدم بنیست که این همه نیکوئی بادی کن کردم این سخن را زوی بشکر قبول کردم داو و گفت آیهی شکر گفت چگونه گذارم شکر گزاردن نیز نعمت است از تو فرمان آمد که ای داو و اکنون شکر گزار می که عجز خود در مقابل شکر نعمت بدیدی معشوقی شکر چون آدم که آن هم نعمتی است بنمایه توفیق آن خود عصمتی است بنچاره اقرار است بر عجز و قصور بن این چنین مسطور دیدم در زبور بنیاد اما علما اختلاف کرده اند در مسئله شکر که شکر نعمت کدام است اینجا شش قول یاد کنیم قول اول همان قول شیخ جنید است که شکر آنست که بدان نعمت در خداوند عاصی نشوی قول دوم آنکه چون نعمت را از منعم کنی یعنی دانی که داده و عطای خداوند است این معنی شکر بود قول سیم آنکه چون خود را از گذاردن شکر عاجز بینی این از تو شکر گذاری بود قول چهارم آنکه نعمت البفان و اگر و مر خداوند را مطیع باشی این معنی از تو شکر بود قول پنجم آنست که اظهار نعمت کردن و انعام حق را باز گفتن شکر است چنانکه نکهان بن بشیر روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود من لا یشکر الناس لمر لیشکر الله و من لا یشکر القلیل لمر لیشکر الکثیر و ان حدیثنا بنعمة الله شکروا ان السکوت عنه کفر و ان المجاعة رحمة والفرقة عذاب و تفسیر و سبیط میگوید و التحدث بنعمة الله شکروا قول ششم آنست که چون بنده اندیشه کند و نعمتهای خداوند تعالی و شکر بر خود واجب بیند گوید الحمد لله این شکر نعمت بود که بجای آورده بود و قبل غیر ذلک در تفسیر سورا بادی می آورد که چهار کار بود که بر بندگان دشوار بود حق تعالی آنرا بچار کلمه بر بنده آسان گردانید اول اقرار کردن بخداوندی وی و به بندگی خود و آفریدگاری وی و می جسیج استیلا را دشوار بود زیرا که هر ذره از ذات کاینات را یاد و بایستی کرد و گفت این آفریده خداوند است و خداوند خالق و آفریدگار وی است و این معنی دشوار بود بر بندگان حق تعالی آنرا بیک کلمه بر بنده آسان گردانید و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است که گفتن این کلمه اقرار است بوحانیت وی و بآفریدگاری وی و همه شایا را و می آنگه حق تعالی فرموده است که ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها یعنی مر خداوند را نامهای نیکوست بخوانید و او را بدان نامها و حال آنکه حق تعالی را چهار هزار نام است هزار از آن خداوند اندیس و هزار از آن در لوح محفوظ است و هزار دیگر فرشتگان دانند و بدان نامها و او را خوانند و هزار دیگر در کتابهای خداوند است و در تورات و در زبور و در انجیل و در قرآن و در نوشته ها هر یکی بنهال و آن اسم اعظم خداوند است و در حدیث آمده است که خداوند تعالی بندگان را هزار لغت داده است یعنی هزار زبان سخن میگوید و در هر لغتی حق تعالی را هزار نام است پس خداوند را هزار نام باشد و بهیله این نامها خدا را خواندن دشوار بود و بنده از آن عاجز خداوند تعالی آنرا بیک کلمه بر بنده آسان گردانید و آن کلمه الله است که چون بنده خداوند را بدین نام بخواند و بپندارد باشد که خداوند را همه نامها خوانده باشد سیم آنکه حق تعالی بندگان را بشکر فرمود که و اشکروا لله ان کنتم رایاه تعبدون و نعمتهای الله تعالی چند آنست که در تحت شمار در نمی آید که و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها پس اگر گردن همه نعمتها و شکر بجای آوردن هر یک را دشوار بود آنرا نیز بیک کلمه بر بندگان آسان گردانید و آن کلمه الحمد لله است که چون بنده این کلمه بر زبان راند شکر همه نعمتهای بجای آورده بود چهارم آنکه حق تعالی فرمود ادعونی استجب لکم بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم و حاجات خود را بمن عرضه کنید تا روگردانم و بنده را در دنیا و آخرت چند ان حاجت است بخداوند که حسن خدا

کسی دیگر ندانند پس همه حاجتبهائی خود را شمرند و از خداوند در خواستن دشوار بود حق تعالی آنرا نیز یک کلمه بر بنده خود آسان گردانید و آن کلمه این است که مرتباً التانی الدینا حسنة وفي الاخرة حسنة چون بنده این کلمه را بگوید همه حاجتبهائے دینی و دنیائی خود را از خداوند در خواسته بود پس بنده باید که در اندیشه و نعمتهائی خداوند را که در باره وی مترادف و پی در پی است مشاهد کند و شکر بخرد و واجب بیند تا نعمت بروی زیادت گردانند اما بسیاری از آدمیان چون خود را غرق نعمت بینند کافریستی کنند چنانکه خداوند تعالی از آن حال خبر رسید در کلام مجید خود قوله تعالی و اذا النعمان على الانسان اعراض ونا انجان به الا انه یعنی چون نعمت دهم بر آدمی روی از خدمت ما بگرداند یعنی چون نعمت بر خود بسیار میزد اعراض کند و از خدمتگار رے و شکر گذاری روی گردان شود و دور گرداند جانب خود را یعنی کبر و بزرگی منی کند و کفران نعمت آرد و اذا امسه الشر و چون رسد او را بلا و محنت و مرض و نقصان مال فذو دعا عریض پس دعا بسیار کند و در تفسیر و سیط میگوید عریض البکثیر تفسیر کرده اند و گفته که معنی آنست که در سخریها از خداوند تعالی که از وی دور گرداند آن بلا و محنت را و طول نمی شود از عادر شدت و اعراض میکند از عادر رضا و بعضی گفته اند این صفت آدمی کافرست اما در تفسیر جوزجانی میگوید اولی تر آن باشد که گوئیم این صفت آدمی است بر سبیل عموم یعنی هم مومن و هم کافر را متناول است مگر آنکه خداوند عصمت و توفیق دهد از برای ریاضت نفس وی و اینکه بنده خداوند را در حال محنت بخواند پندیده است اما چنان نبرد که در حال نعمت نیز خداوند را بشکر یاد کند و مطیع و فرمان بردار باشد نه آنکه خدا را فراموش کند و کافر نعمتی و تکبر کند و آدمی بچاره را ضعیف آفرید اند که و خلق الانسان ضعیفاً نه بر بلا صبر میکند و نه بر عطا شکر نه بر نعمت بداد زبان بشکر نکشادی و چون یک بلا فرستاد در فغان و زاری افتادی بی کسی نه بسته و بیماری خدا را میخوانی بتضرع و زاری و شکی که ندرستی پروای یاد کردن ندرستی چنین بنا شرط محبت و وفاداری لا جرم حق تعالی اصف می کند اکثر بنده گان را بقولت شکر گذاری قوله تعالی و قلیل من عبادی الشکور و رباعی ای بیچ نکرده شکر برداده حق بخشنود و بداد تو فرستاده حق بدادده چه کرده رضای حق را بدی بچاره سال خورده آ داده حق بدور دنیا کدام نیکی مانده نکرده و کدام بدی دیده نه پوشیده و بنوبه رقم عطا نکرده کشیده بچنین در آخرت نیز عذاب نمیکند اگر بنده ایمان آرد و شکر گذاری کند قوله تعالی ما یفعل الله بعد ابکم ان شکرتم و امنتم را استغفار است بمعنی تقدیر یعنی بدرستی که خداوند عذاب نمیکند مؤمن شاکر را ابن عباس رضی الله عنهما میگوید یعنی خواه خداوند عذاب خلق خود را اگر شما اعتراف نماید باحسان وی و ایمان آرید بر رسول وی در تفسیر و سیطی آرد در آیت تقدیم و تاخیر است یعنی اگر ایمان آرید و شکر گذارید از برای آنکه ایمان مقدم است بر سایر طاعات و عبادات و نفع نرساند هیچ طاعت بدون ایمان و کان الله شاکراً علیما ای شاکر المقلیل من اعمالکم علیما بیناتکم و شکر از خداوند قبول سیر و اندک است از عمل و اعطای کثیر از ثواب و اگر چه نعمتها بسیارست چنانکه بندگان از شمار آن عاجز اند که وان تعد و انفع الله لا یحصوها اما کل نعمته با واصل باز میگرد و یکی نعمت دینی و یکی نعمت اخروی و نعمت دنیا و نفع میباشد یکی حصول لغا و یکی دفع بلا و نعمت آخرت نیز دومی باشد یکی رستن از دونه و یکی رسیدن به بهشت کل نعمت دو جهائی ازین چهار قسم بیرون نمی باشد حکایت در تنبیه فقیه ابواللیث رح می آرد که جابر بن عبد الله روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود

جبریل علیه السلام مرا خبر داد که عابدی بود در بنی اسرائیل که پانصد سال خدا را عبادت کرده بود بر سر کوهی که می گردوی آن بود و چهار طرف آن کوه دریا بود و از هر طرف هزار فرسخ آب تنج بود و عابدی آن عابد خداوند تعالی او را بدان مقام رسانید و در میان آن چشمه آب شیرین از برای آن میافرید که از آن چشمه تا آب دریا یک گز بیش نبود و در کنار چشمه درخت اناریا فرید فرمان داد تا آن درخت هر روز یک انار بار آوردی عابد هر شب آنگاه آب از آن چشمه برگرفتی و آن انار باز کردی و بر آن روزی که کشتاد و چون نماز کردی دعائی وی این بودی که بار خدا یا در وقت هر دن جان مرا در سجده بردار و کس را فرمان بده که مرا بجاگذاشتن کند تا در قیامت از سجده بر خیزم خدای عز و جل دعای وی اجابت کرد و جان و پیرا در سجده برداشت و او چنان در سجده است و تا قیامت در سجده خواهد بود پس جبریل علیه السلام گفت حق تعالی مرا دانگزدانید با آنکه او را در قیامت برانگیزند و فرمان کند که بنده من به پیش در آئی بفضل من عابد گوید بخوانم که بطاعت خویش فرمان حضرت در رسد که ای ملائکه حساب کنید باینده من بتبعی که مرا بروی است و بطاعت پانصد ساله که او را بر یک من ست ملائکه مقابله کنند نعمت چشم بینی از یاد است آید از پانصد ساله طاعت وی فرمان آید که ای بنده بکشت در آئی فرشتگان او را بسوئے دو رخ میکشند فریاد بر آرد که یارب هم بفضل خود مرا در پیش در آرد فرمان رسد تا عابد را بحسابگاه آرند آنگاه خداوند تعالی گوید بنده من ترا که آفریدی از آن که نابود بوی بنده گوید یارب تو آفریدی گوید این آفریدن من از قبل تو بود یا از رحمت من بنده گوید یارب از رحمت تو گوید ترا فرود آوردم بر سر کوه که آن کوه در میان دریا ژرف بود که بیرون آورد از میان آب تلخ آب خوش و شیرین و هر شب که بیرون آورد از آن درخت انار لطیفی بعد از آنکه انار بیال یکبار بیرون آید و نیز خواستی که جان ترا در سجده قرارم بچنان کردم که تو خواستی این همه که کردی بای تو بنده گوید یارب تو کردی پس گوید بفضل و رحمت من به پیش در آئی عابد را به پیش در آرد فرمان رسد که نیک بنده بودی تو در دنیا مرا بعد از آن جبریل گفت هر چیز با حجت خداوند است الهی ما مسکینان را تو فریق گذاشتی شکری بختی خویش را زانی و در رحمت و فضل خود ما را به پیش در آرد

فصل چهارم در رضا بقضا

بدانکه راضی بودن بقضا الله تعالی از مقامات اولیا است و هرگاه که بنده از خداوند راضی بود این علامت آن بود که خداوند نیز از وی راضی بود و حال اهل رضا از حال همه کس خوشتر است و حق تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد و میفرماید رضی الله عنهم و رضوا عنه یعنی خداوند از ایشان راضی و ایشان از خداوند راضی در تفسیر و سیط میگوید یعنی خداوند از ایشان راضی بطاعت ایشان و ایشان از خداوند راضی بنواب وی ذالک الفوز العظیم آن فیوزی بزرگ است مرا ایشان را حسن میگوید آن فیوزی رسید نیست به پیش در آستن از دوزخ حکایت در تشریح النواظر می آید که بنی اسرائیل حضرت موسی را گفتند از حق تعالی در خواه که چه چیز است که رضای تو بآن مقرون است تا بدان شتابیم موسی علیه السلام گفت الهی میدانی که بنی اسرائیل چه میگویند اندک که ای موسی بنی اسرائیل را بگو هرگاه شما از من رضی شوید در مقام عبودیت من از شما راضی شوم در جلال و ربوبیت حکایت نفیست که مریدی از پی خود سوال کرد که بنده

تواند دانست که خداوند تعالی از وی راضی است یا نه پیر گفت فی زیر اگر رضای خداوند غیب است و بر غیب کس را اطلاع نیست مباد بدین
 کرد و گفت ای شیخ تواند دانست پیر گفت چگونه داند مریه گفت بنده در دل خود نگردد چون خود را از حق راضی یا بدلیل بود بر آنکه
 حق از وی راضی است پیر گفت احسنت هذا عين الرضا و بعضی از کتب آسمانی است که حق تعالی فرمود هر کس صبر نکند
 بر بلائی من و شکر نکند بر نعمائی من و راضی نشود بقضائی من پس گوطلب کند خدای دیگر سوای من حکایت در ستره انوار
 می آرد که عروه بن زبیر را آله در پای افتاد و گفت و سنوری باشد تا این یک پای بر یکم گفت روا باشد گفتند ترا دار و
 باید خورد تا میوهش شوی و از قطع و در ترا آگاهی نباشد گفت شما سخنو ابید که مرا از فرد محروم کنید حجام آورد دندانهای از وی جدا
 کند او تسبیح و تهلیل میگفت و بیخ آه اندو برینا مد فرزندى داشت در آن حال که پای از بدنش جدا میگردید برام رفته بود تا رنج پدر
 نه بیند پایش خطا شد و از بام بیفتاد و در حال جان بحق تسلیم کرد عروه را دوستی بود و رآید و گفت اجرك الله واعظم
 اجرك گفت اگر مرا تفریت از بهر پای میکنی فقد كان مكتوباً على في الاذل مر و گفت ترا تفریت از بهر فرزند میکنم که از بام افتاد
 و هلاک شد گفت ان الله وانا اليه راجعون تسليماً بحكمه و رضا بقضائه اگر یک عضو رفت اعضای دیگر بر جاست
 و اگر یک فرزند رفت دیگران مانده اند له الحكم لا قدر و لقضائه حکایت در تذکره الاولیای می آید که کسی سال بگذشت که کسی
 قضیل را خندان ندید مگر آن روز که پسر وی وفات کرد و او بخندید گفت سی سال شد که کسی ترا خندان ندید و امروز که روز تفریت
 میخندی گفت داشتیم حق تعالی بموت وی راضی بود من نیز بر وفات رضای حق بخندیدم بدانکه اهل تحقیق را در معنی رضا
 اتفاق بسیار است اینجا پانزده قول یاد کنیم در تفسیر حقایق می آید که ابوسلیمان دارانی گفت رضا آنست که از وی هشت نظلی
 و از دین و دنیا و پناه بخونی آید بکراهی هر میگوید رضا خرج کراهیت است از دل محبتی که نباشد آنرا فرج و سرور آید و عمر و مشق میگوید رضا
 نهایت صبر است حرث میگوید رضا سکون قلب است در تحت جریان حکم بعضی گفته اند رفع اختیار است در رساله المشو و خطا
 میگوید رضا آنست که ترجیح نهد عطا را بر بلا و بعضی گفته اند رضا نفی معارضه است و ترک معارضه و بعضی گفته اند رضا روی
 آوردنست به مالک بوجه ضاحک و بعضی گفته اند رضا شهو و محنت است بغیر است و بعضی گفته اند رضا تسویه است میان
 حل و مر و در کتاب سلوک العارفين میگوید رضا فای بنده است از رضائی خود و بمشایق رضائی حق از وی قضیل عیاض میگوید
 راضی کسی است که آرزو و نبرد فوق منزلت و بر بعضی گفته اند الراضی الذی لا یغیر فی تضاد یف الاحوال به و علیه
 سری میگوید چون راضی نباشد از خداوند و چگونه از وی رضا طلبی ابا علی قلانس میگوید اهل رضا سه گروه اند یکی راضی بقضا
 قبل از نزول قضا و اینها سابقانند و دوم راضی بقضا اند و نزدیک نزول قضا و اینها مقتصدانند سیم راضی بقضا بعد از نزول
 قضا و اینها ظالمانند حکایت استاد ابوعلی دقاق رحمه الله میگوید مردی غلامی داشت گناهی از آن غلام در وجود آمد
 خواجه آزرده شد این خواج را دوستی بود غلام نزدیک وی رفت گفت گناهی کردم و خواج از من آزرده شد چه شود اگر شفاعتی کنی
 آن مرد نزدیک خواج وی آمد و شفاعت کرد خواج از وی عفو کرد چون خبر بخلام رسید زار را بگریست آن مرد گفت چون خواج
 از تو عفو کرد چرا میگری غلام گفت آری خواج گناه را عفو کرد اما از من راضی نشد عفو دیگر است و رضا دیگر خبر عبدالله سلام
 رضی الله عنه گوید یکی از انبیاء بنی اسرائیل را مکر و بی رسید بخدا بنالید و حی آمد بوی که چرا بنالیدی و ما بر تو رقم نبوت کشیده ایم

از قضای مایهانی مادر ازل این قصار بر تورا نه بودیم حکم ما را تبدیل نباشد فضا می ما را تغییر نه و دست ارادت خلق نبشته
 لوح المحفوظ را خون نتواند کرد و نتواند خواست جز آنکه من میخواهم و قدم از دین ارادت مایه یون نتواند نهاد بعزت و جلال من که اگر بار دیگر
 از قضای من بنای لباس نبوت از برت بیرون کنم و باک ندارم حکایت ذوالنون مصری میگوید در بنی اسرائیل عابدی هفت صد
 سال خدای را عبادت کرده بود و پیوسته میگفت لا اله الا الله لا اطلب الا رضاك یعنی خواهی جز رضای تو و می آمد با اینال علیه السلام
 که عابد را بگوی اگر عبادت آسمانیان و زمینیان ترا باشد جای تو در دوزخ است و اینال علیه السلام عابد را از محال خبر داد عابد شاکست
 و گفت مر حبا بجهنم برے و اهلا بقضا که آنگاه گفت ای پیغمبر خدای هفت صد سال رضای حق طلبیدم و گمان بر دم که
 در ملکیت و کنتر از پیشه ام اکنون که پیغمبر دوزخ را می شنایم و رضای وی درین است که من بدوزخ بروم من نیز رضای وی میخواهم فرو
 گردستم کل زمانه پندهم بهیمة دیگر را بشایم و می آمد که ای دانیال بنده مرا بگوی چون تو از من راضی شدی من نیز از تو راضی ام
 بعزت و جلال من که اگر پیغمبر گناه آسمانیان و زمینیان تر است قلم غفور دران همه کشیدیم و در قلم دوتی در تو کشیدیم و ترا نشسته بهشت
 و دیدار خود را ندیدیم حکایت فخره الابدال شیخ احمد جامی قدس سره میگوید مدت سی سال درین اندیشه می بودم که حال که در جهان
 خوشتر تا چنان دستم که حال دو کس از همه خوشتر کیست آنکه مدتی در خراب روزگاری و تباها کاری بسر برده بود و از روزاد و نار و آه و چپ
 خواست که در ناگاه توفیق رفیق بحال وی گردد ایندند و کند عنایت در گردن جان وی افکندند تا از آنها همه باز آمد و او را در سلک
 دوستان در آوردند و در جوار او بیا کر امت کردند و دویم حال اهل رضا که هر چه حق کند راضی باشند حال این دو طایفه از حال همه
 کس خوشتر است پس ای برادر آن کن که خدا پسندد و آن پسند که خدا کند و این بالاتر است بلکه هزار سال آن کنی که خدا پسندد و چندان
 نباشد که یک ساعت آن پسندی که خدا کند الهی بحرمت اهل رضا ما را بدان دار که رضای تو در انست و چنان دار که
 بقضای تو راضی باشیم بیک و کریم

فصل پنجم در امتدال خوف و جفا

بدانکه خوف و رجاء و جناح است سالک همه مقامهای محمود و بقوت آن تواند رسید رجاء چون زمام است که سبکشد بنده را
 و خوف چون تازیانه که می تازد بنده را در تنبیه فقیه ابواللیث رح می آرد که رسول علیه السلام فرمود بر دل هیچ بنده خوف و رجاء
 جمع نشود الا آنکه بدید خداوند تعالی او را آنچه امید میدارد و ایمین کند از آنچه او را بیم دارد و بزرگان گفته اند خوف و رجاء در راه حق
 چون دو قدم است که در راه میروی هر گاه یک قدم نهی اگر بران قدم با ایستی هرگز راه بریده نشود و بر جای بانی و اگر یک قدم
 نهی و دیگر برداری و فراتر از نهی راه زود بریده شود پس مرد را در راه حق بچنین باید رفت قدیمی خوف و قدیمی رجاء تا راه بسلاست
 بمنزل شود هر گاه که اطمینان ترا نمیداند قدم رجاء پیش باید نهاد تا تو امید نگردی زیرا که نومیدی از رحمت حق تعالی کفر است و
 در امید نیز چندان در نباید رفت که ایمین شوی که ایمین شدن نیز کفر است بلکه نخست قدم خوف در پیش باید نهاد چون قدم
 خوف بر جای قرار گرفت قدم رجاء باید گرفت و در پیش قدم خوف باید نهاد و بچنین می باید رفت تا بمنزل توانی رسید امانده
 را در تندرستی و جوانی در مقام خوف باید بود تا شکسته دل شود و حرات و دلیری می نماید بر معصیت زیرا که درگاه بی نیاز است

اگر یک نفر مانی و یا یک پیای براند نمود بانه کجاری که قبولت کنند در تقاسیر می آرد که در آن وقت که بلغم با عوآن سیمنی کرد و معرفت بروی زوال آمد علمای بنی اسرائیل از آن حال پرسیدند اول حساب کردند هشتاد هزار عابد شمار دادند که معرفت برایشان زوال آمده بود و از آشنائی به بیگانگی افتاده بودند علمای روزگار جمع شدند و خاک بر سر کردند و ماتم در گرفتند و بنزدیک پیغامبر زمان خود شدند و از آن حال سوال کردند جبرئیل از حضرت رب الجلیل در رسید و گفت حق تعالی می فرماید که این خدا را از برای آن بود که ایشان سکار میکردند ناپاکی و بی شرمی و بی حشمتی پس ثابت شد که این سه کار سبب زوال معرفت می شود آتی بچاره سرگردان در باز بگرد دنیا ناکای بدین درگاه جرأت نمانی و دلیری کنی نمی ترسی که لباس آشنائی از برت بیرون کنند و تاج دوستی از سرت بردارند روز خوف خاتمت در پیش داری که جگرهای صدیقان از هیبت آن خون است نقل است که عمر عبد العزیز در مرض موت وصیت کرد که چون میرم و مراد قبر نهید و پشت بر من راست کنید در برابر روی من متغذی بگذارید و از آن جا نظر کنید اگر رو می بر قبله یا بید خدا را شکر کنید و خوشیانشان من جشی کنید و اگر نمود بانشد روی مرا از قبله بگرداند خوشیانشان من اگر تابقی است تفریت من دارند هنوز کم باشد که من که عمر عبد العزیزم چهل و دو مرده را بدست خود در گور نهادم چون نظر کردم دو کس را روی بر قبله با فتم چهل و دیگر را روی از قبله گردانیده بودند حکایت شیخ ابو بکر و راق ترمذی را رحمه الله علی اصالحان بخواب دید که در گورستان نگین نشسته بود و سر بر آن نهاده گفت ای شیخ چرا اندو گین نشسته گفت چگونه اندو گین نباشم که درین روزگار و در هر امر ده بدین گورستان در آورند بایکی ایمان نبوده ای برادر باین غراب روزگاری و خدای آزاری چه دانیم تا عاقبت چه خواهد بود اگر بتقصیلات طاعت بگیرند زهی فصاحت و رسوائی تا بدان خود چه رسد که بمعا صی بگیرند رباعی ای منق و فساد و در هر روزه مایه بی شبهت نیست آب در کوزه مایه بخند و روزگاری که بد عمر بر طاعت و بر نماز و بر روزه مایه حکایت یزید فرید بسوخته گریان بودی چنانکه کس ز خساره وی از آب دیده خالی ندیدی پرسیدند که سبب چیست که بسوخته گریانی گفت چگونه نگویم که اگر فرمان بودی که از همه آدمیان یک کس بیش بدو نفع نخواهد رفت واجب بودی که من از گریه بنیاسودی از خوف آنکه مباد آن کس من باشم حکایت در تفسیر سورای و غیر آن از تقاسیر می آرد که جعفر طیار رضی الله عنه گفت با رسول علیه السلام در سفری بودم مرا آشنائی رسید رسول خدا را یافت که من نشنیده ام نزدیک کوه بودیم رسول علیه السلام مرا گفت ای جعفر برین کوه برو و سلام من بکوه برسان و بگوئی رسول خدا فرمود که جعفر مرا آب ده جعفر بکوه آمد و پیغام رسول علیه السلام برسانید از کوه آواز برآید که و علیک السلام ای رسول رسول خدا رسول خدا را از من سلام برسان و بگوئی که اندو زی که این آیت بتو نازل شده است که و قد هدانا للناس والجماعة چندان گریسته ام از ترس عذاب حق که در چشمه سارهای من یک قطره آب نمانده و الا انرا جان من فدای رسول خدا باد ای درویش کوه سنگ ست و مکلف بتکلیف شرعی نیست از ترس عذاب حق چنین میگردد من و تو بگریه سرور از ترس که عذاب دوزخ آدمی و پری را خواهد بود که لا ملان جھنم من الجنة والناس اجمعین لام طوطیه قسم است حق تعالی بخداوندی خود قسم یاد میکند که بگویم و نام دوزخ را از زبان و آدمیان و جانمی دیگر فرمود فریق فی الجنة و فریق فی السعید یعنی گرویی در بهشت تسبیح شد و گرویی در دوزخ و ما نمیدانیم که از کدام گروه خواهیم بود جای آن دارد که چون نمک در آب بگردانیم و چون از زیر آتش ناچیز شویم از خوف حق یا خود دل آدمی چون سنگ است یا از سنگ سخت تر قوله تعالی ثم قسمت قلوبکم من بعد ذلك فمهی

كالحجارة و اشد فسوة آیت را اگر چه سبب خاص است اما معنی عام است اهل عصر بنی راوان من الحجارة لما يتفجر منه
 الانهار بدستیکه بعضی از سنگها آنست که جوی های آب از وی کشاده می شود و بعضی چشمه های آب از وی میگرد و بعضی می شکند
 و فرو می آید از خوف و خشیت حق که وان منهلما لایشقق منه الماء وان منهلما لیهبط من خشية الله وما الله بغافل
 عما تعملون و خداوند غافل نیست از آنچه شما میکنید یعنی بر بدی و نیکی شمار کمالات و مجازات کند و چون چنین خواهد بود آگاه
 باشید و هشیار گردید که رسول خدا علیه السلام با کمال نبوت و رسالت خود میفرماید که اگر من و عیسی را بگیرند با آنچه این دو انگشت
 کرده هر گز عذاب کرده شویم بخدائی که هیچکس را از عالمیان نکرده مادر و نمان عایشه صدیقہ رضی الله عنها میگوید در روز
 رسول علیه السلام بخانه من درآمد و گفت ای عایشه بیج طعام داری آنچه حاضر بود پیش وی آورد و من مشغول مشغول شدم
 چون باز آمد رسول خدا را دیدم سر سجدہ نموده و میگفت تلت الیک و زاری میکرد و غم میخورد یا رسول الله فداک ابی و اخی این
 چه گرید و زاری است و توسل بدیاریا و شفیع گناه کاران امتی گفت یا عایشه طعام پیش نهادم و اگر دانوشتم جبریل علیه السلام
 آمد و گفت یا محمد بندگان چنین نشینند هذه جلسة المجاورة چنین که تو نشسته ایمان نشیند اگر من گریه می کردید و اگر
 من ننالم که ناله نمیدانم که خداوند با من چه خواهد کرد قوله تعالی قل ما كنت بدعا من الرسل وما ادري ما يفعل بے
 ولا بكم و تفسیر و سبط میگوید ای ما نابل و رسول قد بعث قبل کثیر من الرسل و البداع المبتداع یعنی نیستیم
 من اول رسول بدستیکه بوده اند پیش از من بسیاری دیگر از رسولان و من نمیدانم که حال من و شمار در دنیا چه خواهد بود و مرا
 بکه مانند یاسیر و ن آرد از اینجا حسن تنبیه یعنی نمیدانم که بمیرم یا کشته شوم و نمیدانم ای دروغ دارندگان که سنگ بارانند بر شما
 از آسمان یا بر زمین فرو برند شما را یا چه کنند با شما از عقوبات که با امتیقان پیشینہ کردند این بنسبت احوال دنیا است اما بنسبت
 احوال آخرت معلوم بود و او را که او در بهشت خواهد بود و هر که تکذیب او کند در آتش خواهد بود و از بی نیازی خداوند بوده که دنیا
 میگردست و شبها نماز میکرد و در دعا و زاری میگفت اعوذ بعفوك من عقابك و اعوذ برضاك من سخطك و اعوذ
 بك منك لا احصى ثناء عليك كما اثنيت على نفسك سفیان ثوری طیب الله روحه میگوید خوف حق مشابه خوف
 خلق نیست از برای آنکه هر کس از چیزی ترسد از آن چیز بگریزد و هر کس از خداوند بگریزد و ترسد در خدا گریزد و در حدیثی دقیق میگوید
 خوف بر دو نوع است خوف از خلق و آن موجب تعذیب است و خوف از حق و آن موجب تهذیب است حکایت نقل است که
 منصور رخصه طاقت قرآن شنیدن نداشت یک روز در غریبی که حال وی نمیدانست این آیت برخواند قوله تعالی یومحششر
 المتقين الى الرحمن و قد اوسق الجرحمین الى جحیم و در آگفت من از مجرا نم نه از متیقان یک بار دیگر بخوان آن مرد
 نعره برد و جان بداد و بیت نزدیکیان را زیادتست حیرانی پیدایشان و اندک سیاست سلطانی پدر کیمیا میگوید صدیق اکبر
 چون مرغی را بدید گفتی کاشکی من تو بودم تو در میگفت کاشکی من درختی بودم عایشه ے گفت کاشکی مرا نام و نشان نبود
 غمگاه بودی که اتی از قرآن بشنودی بقیاد و از بهوشن بهوش شدی و چند روز مر دمان بعیادت وی میرفتند یک بار بر در
 سرای میگذشت یکی قرآن میخواند و نماز میخار سیده بود از سوره و الطور که آن عذاب سر بک لواقع از ستور فرود آمد و خود را
 بدیوار باز افکند از میطاقی ویرا بخانه بردند تا یک ماه بیمار بود و کس سبب بیماری وی نمیدانست و پوستانه و خط سیاه بود و بر دو

رخساره مبارک وی از بسیاری که میگردد یحیی بن آدم میگوید میکین فرزند آدم اگر از آتش دوزخ ترسد آن مقدار که از فقر می ترسد هر آینه در آید در بهشت آخر نظر کن و بین که داود نبی علیه السلام که بسیار مرسل بود یک نظر که فی قصه او بر زن اوریا افتاده او را بدان عتاب کرده تا چهل سال گریه و زاری کرده تا از آب چشم او گویا بهار رسیده و پس از آن آبهایی گرم زده که از حرارت نفس او آن گویا بهار سوخت تا توبه وی قبول کرده چنانکه قصه خوف مهتر داود علیه السلام در تقاسیم مذکور است و در لویلیات شیخ ابو مطیع بلخی آورده که مجاهد گفت داود علیه السلام چهل روز میگردد سر نهاده سجده تا گویا از آب چشم او برست نماند که ای داود چرا میگری اگر سینه تا نانت دهم و اگر تشنه تا آب دهم و اگر برشته تا جامه دهم کی نایدن بنالید و آبی کرد که از آتش نفس وی چوبهای که بر سقف خانه بود بسوخت پس خداوند تعالی توبه ویرا قبول کرد و گفت بار خدا یا ذلت مرا بکف من نقش کن تا فراموشی نخم اجابت کرد و دست پیچ طعام و شراب بزدی که نمیدیدی بگویی و گاه بودی که قدحی از آب بوی دادندی پر بودی از آشک وی پرسیدی در احیاء العلوم می آرد از یحیی بن ابی کثیر که گفت چون داود علیه السلام خواستی که بر ذلت خود نوبه کردی هفت روز چیزی نخوردی و گردن زان خود گشتی پس بصحرای بیرون آمدی و سلیمان را بفرمودی تا نذاکردی که ای خلق خدای پر که خواهد که نوحه داود بشنود بیاید مردمان از شهرها و مرغان از آتشها بنها و وحش و سباع از بیابانها و کوهها روی بد بخا آوردی وی ابتداء کردی به ثنائی خدای تعالی و خلقان فریاد میکردند آنگاه صفت بهشت و دوزخ کردی آنگاه نوحه ذلت خود کردی تا خلق بسیار ببردند از خوف و هراس آنگاه سلیمان علیه السلام بر سر وے ایستاده بودی گفتی ای پدر پس کن که خلق بسیار هلاک شدند تا یک روز از چهل هزار خلق که در مجلس حاضر بودند سی هزار مرده بودند و ویراده کنیز بود که کار ایشان آن بود که در وقت خوف او را فریاد کنند و گاه داشتندی تا اعضائی می از یکدیگر برنشود داود علیه السلام از برای یک ذلت چهل سال این نوع گریه و زاری می کند ای آن کسی که چهل سال بخلاف فرمان خدای را می آزاری وقت نیامد که پیشان شوی و توبه کنی تا نواز کارهای خود فراموشی آید و در شود تا خیر را در توبه مجال مده که گفته اند بلیت تا توبه سیر شوی دیر شود چون دیر شود دولت زما سیر شود و در تفسیر حقایق می آرد در آیت و لمن خاف مقام

ربه جنتان از دوا و النون مصری رح سوال کردند که خوف حق ترا از همه خوفها ائمن گرداند و خوف بر طاعت که مباد این پذیرند انداخت از خوف بر معصیت که مباد این امر زند وقت آمد که از خواب غفلت بیدار شوی و از مستی شهوت بهشیار کردی شش

آخرای خفته وقت بیدار است	آخرای مست وقت بهش است	خیز یک راه بر فرد چراغ	که شب گور بس شب تاریست
عمر دای بباد و پیر شده	نوبت گریه کم آزار است	گر همه عمر بوده طرار	دم آخر چه وقت طرار است
منزلت یکس است کاری کن	کین همه آفتست و بیکار است	اما آنچه شنیدی	مقام خون بود تا بنده در جانی و تندرستی

است در مقام خوف بودن اولی ترست تا بر نافرمانی حق دلیری نماید اما چون پیر گشت یا بیمار شد در مقام رجاء بودن اولی تر تا شکسته دل نشود و شیطان او را فریب ندهد که خداوند تعالی بس کریم است قوله تعالی یا ایها الانسان ما غرک بربک الکرم الایه در تفسیر میل میگوید الکرم المتجاوز لمن تاب در تفسیر معنی آورده که یحیی بن معاذ میگوید که از جمله نامهای خود که بر می تخصیص کرد و گوئی اتقین میکند که چون در قیامت ترا خطاب کنم که ای بنده مرا چه چیز مغرور گردانید

تا معصیت کردی گوئی خداوند اگر تو مرا مغرور کرد چنانکه رسول علیه السلام گفت مرآن زن را که شبیت دزدی پیش و سے آورد
 فرمود اس وقت قوی لا انا در کتب عقاید میگوید که این قول ناظر بذهب کرامیه است در تقبیل مدارک می آرد که رسول علیه السلام
 چون این آیت برخواندی گفتی غره جله عررضی الله عنه گفتی غره حقه حسن بصری رح گفتی غره شیطانه فضیل عیاض رح
 میگوید اگر در قیامت مرا خطاب سازند باین خطاب گویم غرنے ستودک المریخات یعنی پرده ستاری نو که در پیش گناه
 من فرو گذاشتی مرا مغرور کرد که اگر بادل کرم مرار سوا کردی من در گناه دلیری توانستی کردن بحیث بن معاذ را وی رح میگوید که
 اگر مرا خطاب کند که چه چیز ترا مغرور کرد گویم برك ط سالفه و انفا یعنی نیکو نیهای تو با من در ماضی و حال مرا مغرور کرد که چه چیز
 من در بدی افرودم تو در نیکی افروزدی و بیدی من لطف و کرم از من باز نگرفتی و کردی تو بسی لطف و کرم در حق من :
 دائم که در آن جهان بین خواهی که در رساله فتیشی می آرد که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم در شب معراج از حق تعالی
 درخواست که باز خدایا حساب است من بدست من کن تا کسی برگناه ایشان اطلاع نیابد فرمان آمد که ای محمد تو میخواهی که
 دیگران برگناه امتان تو اطلاع نیابند و من که خداوند چنان میخواهم که تو نیز برگناه امتان خود مطلع نشوی که اگر تو گناه ایشان را
 بدانی از ایشان نیز ارشوی هر چند تو رحمت عالمیانی اما پروردگار عالمیان نعم بعد از آنکه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج باز آمد
 یکی از چهاران وفات کرد جنازه او را حاضر کردند رسول علیه السلام سوال کرد که قرض ندار و گفتند فی نماز بگذار دیکی دیگر از انصار
 وفات یافت سوال کرد که قرض ندار و گفتند دو درم قرض دارد اما وجه دارد بروی نیز نماز بگذار دیکی دیگر وفات یافت سوال کرد
 که قرض ندار و گفتند دو درم قرض دارد و وجه ندارد رسول علیه السلام فرمود که نماز نمی بروی که در ادا تقصیر کرده شاه مردان
 علی مرتضی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله من قرض دار و بر خود گرفتم که او انکم شما بروی نماز بگذارید رسول علیه السلام بروی
 نماز کرد و جبریل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت ای محمد خدایت سلام میسر سازد و میفرماید که شب معراج
 حساب است میخواستی که بدست تو کنم و یکی از امتان ترا دو درم قرض بود بروی نماز نمیکذاری حساب است چگونه بدست تو
 کنم علم ماست که نخل یا رگناه بندگان سبکند بعزت من که اگر بران بنده مومن نماز نمیکذاری من که خداوند ششصد هزار
 فرشته متقرب را میفرستادم تا بروی نماز میگردند در کیمیا می آرد که چون ابراهیم خلیل را صلوات الرحمن علیه با سمانها
 می بروند و دوزخی را دید که زنا میکردند بایشان دعائی بد کرد تا هلاک شدند دیگر بر او دید که معصیت میکرد بروی نیز دعا کرد و حی آمد
 که یا ابراهیم بگذار بندگان مرا که یکی از سه کار حاصل آید یا تو به کنند پذیرم یا استغفار خواهند یا مرزم یا از ایشان فرزندان آید که
 مرا بپرستند شناخته که یکی از نا بهائ من صبور است نقل است که اعرابی از رسول علیه السلام سوال کرد که یا رسول الله قدر دانی
 قیامت حساب خلائق که کند فرمود که حق تعالی گفت بخود فرمود که آری اعرابی بخندید رسول علیه السلام فرمود که بخندیدی
 ای اعرابی گفت آری که یکم چون دست یابد عفو کند و چون حساب کند مسامحت کند رسول علیه السلام فرمود که راست
 میگوید که هیچ کیم نیست از خدائی کیم ترس فرمود که این اعرابی فقیه است در مشارق الانوار می آرد که این حدیث رسول علیه
 السلام فرمود که فدای قیامت چون تخیر خلق بنهایت رسد و بروی خلاصی فی منادی از زیر عرش ندا کند که ای امتان محمد حق
 تعالی میفرماید که آنچه میان من و شما بود که خصوصت بندگان دران میان نبود همه را بخشیدم و قوم عفو و کشیدم ماند خصوصت که

میان شماست نیز یک دیگر را کل کنید و همه در پیشبت در آید همه بیکبار خروش بر آنند که خداوند یکدیگر را اجل کردیم و بشیدیم و خوشنود گشتیم پس فرمان شود تا دستهای یکدیگر بگیرند و در پیشبت در آید حکایت دزد که الاولیا می آرد که سلطان ابراهیم او هم رح گفت شبی در طواف کعبه جانی بودم و باران می آمد حلقه کعبه گرفتم و کفتم خداوند امرانگاهدار تا از من گناه نیاید آوازی شنیدم که اے ابراهیم تو عصمت میطلبی و همه بندگان بمن میطلبند اگر همه را از گناه نگاهدارم فضل و رحمت خود بر که آشکارا کنم در تقاییری آرد که در رجاسه مقام مست مرتبه نظامان و مقصدان و سابقان انظارالمان امید دارند بعبودی و می ترسند از اخذ و مقصدان امید دارند بفضل دی و می ترسند از عدل وی و سابقان امید دارند بوصل دی و می ترسند از هجروی حکایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیک از اولاد خود را گفت ای فرزند در خوف چنان باش که اگر حسنات اهل زمین تو داشته باشی تبری که مبلدا از تو قبول نکنند و در رجای چنان باشی که اگر سیئات اهل زمین تو کرده باشی امید داری که یا مرزند مکنه اهل تحقیق میگویند هر کس بشناسد عدل خداوند را ترسد از عذاب دی و هر کس بشناسد فضل خداوند را امید دارد ثواب و پادشاه هر کس بشناسد کرم خداوند را گمان نیکو داشته باشد بوی و هر کس بشناسد کفایت خداوند را توکل وی بر خداوند باشد و هر کس بشناسد لطف خداوند را پیر و از مساوی وی و هر کس بشناسد وسعت رحمت خداوند را امید خود منقطع گرداند از غیر خداوند و پیروند امید خود بخداوند و چون رجائی وی بخداوند درست شود بخدمت غیر وی مشغول نشود و روی بغیر وی نیارد و عمل از برای غیر وی نکند و چون بنده چنین کند در آید در امان خدای عزوجل حکایت فضیل عیاض رح در عفات استاد بود و دران قوم نظر میکرد و آن زاری و گریه ایشان میدید بگریست و روی سوی آسمان کرد و گفت الهی اگر همه این قوم بدرگاه مخلوقی روند و از وی یک دانگ سوال کنند ایشان را نویسید باز نگرداند اگر همه عاصیان رحمت کنی در غمزه کرم تو کم از یک دانگ باشد یا تقی آواز داد که یا فضیل قد غفر نالک و غفرنا همه بحسن ظنک حکایت در روزگار رسول علیه السلام چنان بود که روزگار به پیوه بیاد داده بود و در گناه و بیبایی بزود کشاده پدیری داشت صالح او را پند دادی پند پند کار نه بستی و نصیحت قبول نکردی و جوان را اجل نزد یک رسید از وار دنیا بیرون خواست شد پدرو مادر و قرابتان از وی سبزه ارشدند جوان سبزه روی بدیو ار کرد و گفت الهی تو کسان بی کسانی و چاره کننده بیچارگانی مادر و پدر و قرابتان از من سبزه ارشدند الهی گناه من درگاه عزت ترازیان ندارد و این بنده مفلس جز تو کسی ندارد و مفلسان را جز از تو خریداری نیست الحق قلت الیک و جان بخت تسلیم کرد چون او را در خاک نهادند همان شب پدر او را در خواب دید که در پیشبت سحر آمد حله سعادت در برو تاج کلاست بر سر و بر سر عزت نشسته حورای عینا و غلمان پیش او صف زده گفت ای فرزند ترا طاعتی و عبادتی نبود این درجه بچه یافتی گفت چون شما از من سبزه ارشدید امید از شما برگرفتم و اعتماد بر کرم او کردم ملک تعالی فرمان داد که ای بنده اگر سبزه از سبزه ارشدند و از همه نویسید گشتی از رحمت من نویسید بشود که رحم الراحمین منم هر این کرامت داد الهی در بابای رحمت تو هیچ نیزند منو اگر آرایش خلق گشت کار بدان در یا فرخوشی بیکبار اگر دو تیره آن در یا زامانی اولی روشن شود کار جهان رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اگر شما را نکرید خداوند تعالی شما را پیردی و خلق دیگر یا فریدی تا ناکه کردی پس از وی آمرزش خواستی پس ایشان را بیا مرزیدی که دی غفور و رحیم است در کتب حدیث و در کیمیا نیز می آرد که رسول صلی الله علیه و سلم

خواست که شعله بزد و خطاب رسید که ای آتش در دل ابراهیم سر دوسالم باش برابریم اگر این خطاب نرسیدی بجائی ن بودی که ابراهیم علیه السلام بسوختی لطیفه از خلیل علیه السلام سوال کردند که چگونه بود که آتش نمرود را نگز نرسانید گفت زیر کین یا قوت کان ختم یا قوت را آتش زیان ندارد یا خد چنین گویم که خلیل علیه السلام سوخته آتش شوق و محبت بود مصرع کس سوخته را دوباره بریان نکند رباعی عشق را همواره آماده نم بزل بدست عاشقی داده نم آتش اند سوخته اقتدای سوخته در آتش فتاده نم پس هر یک پیش آید و او اقتدا بخلیل خدا کند از دل پاک و گوید حبیبی الله و نعم الوکیل بچنانکه خلیل از آتش بی گزند گردانیدند این بنده را نیز از ان واقعه سالم بیرون آرند در شرح او نیز بجائی آورده است من کان له هم او عمر فقال عشو مرآة حبیبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظيم اذهب الله همه و کان له عدل رتقاب مرفوع السمعجل و معناه و در حدیث دیگر فرموده در معنی توکل که اگر شما توکل کنید بر خداوند توکل دی روزی شما را نسا نماند چنانکه بحر غان میرساند که با مداد از آشیانهای خود گرسنه پیرند و شبانگاه سیر آیند حکایت هدم ابن حیان مراد پس قرن را در جهنم انداخت گفت کجا زمانی که مقام کنم گفت بشام گفت اینجا معاش چگونه بود او پس گفت اف لهده القلوب قل خالطها الشك فلا تنفعها الموعظة و حی که مد با و علیه السلام که ای داوود هیچ بنده نیست که از میان پیر دست در نر که انان زمین بکشد و مکر و دای بر خیزد و از انان چنانکه درین روزان فج دهم در کیمیا می آرد که او محفوظ اصداد بر پیر جنبید بود و از متوکلان بود گفت بست سال توکل بنیان داشتم هر روز نیاری کسب کردی که یک قیر از انان برگزیده باشی بلکه همه را بصدق بدادی جنبید و حضور وی در توکل سخن گفتی و گفتی شتر دادم که در حضور وی در توکل سخن گویم که آن مقام وی است حکایت را بعد رحمة الله علیها در توکل بدرجه بود که گفت اگر آسمان و زمین شود و زمین آسمان گردد و از آسمان یک قطره باران نیاید و از زمین یک گیاه نروید و از شرق تا مغرب همه عیال من باشند بعزت و جلال می که تمام در نیاید کس با اینها چنوا هم کرد زیرا که او رزق همه را بر خود گرفته است و در کار ما مجید خود فرموده و ما صوابه فی الاوضاع الاصلی الله مر ذقها افضل ست که عابدی متوکل در سجده بود اما مسجد چند بار گفت تو چیزی نداری اگر کسب کنی فاضل تر باشد حاجه گفت دین همسایگی چه بودی هر روز و دنان مرا ضمان کرده است که بمن میرساند گفت اگر چنین است اکنون شاید اگر کسب نکنی گفت ای جوان مرد اگر تو باری اما فی نخنی اولی تر که ضمان جهود نزدیکتر از ضمان حق تعالی قوی تر است چون توکل درست شد و خوار زیان ندارد و اگر معیل قوت یک ساله نبند توکل وی باطل نشود مگر که یادت کند در رسول علیه السلام مرا عیال و ضعف دل ایشان یک ساله سپندی و از برای خود از با مداد نماند نگاه نگاه داشتی و اگر نگذاشتی توکل ویرا زیان نداشتی که بودن آن در دست وی و در دست دیگری نزد وی هر دو یکی بودی لیکن خلق را این بیا موخت بر در ضعف ایشان قصه در انامی آید که موسی کلیم را اجل نزدیک رسید فرمان آمد که ای موسی اهل بیت خود را و ادع کن موسی علیه السلام حکم فرمان ایشان را و ادع کرد و فرزند خود و سالی داشت او را بر کن رخود نشانده بود و در خاطوی این معنی خطور کرد که تا حال این کودک بعد از من چه شود فرمان آمد که ای موسی بکنار دریا حاضر شو موسی علیه السلام فرمان بجای آورد و خطاب رسید که ای موسی عصای خود بر دریا بزن عصا بر دریا زد آب دریا گشاده گشت و تنگ دریا ظاهر شد موسی علیه السلام نظر کرد و تنگی وید و تشران و روی یکسج در زدن گشت نمود ازین صخره صافی بود فرمان رسید که ای موسی اشارت بسوی این سنگ کن اشارت بسنگ کرد

خویشان و راغبی تا اول رنج ندانند و توکل بر ما کرد و ما اول شریقتی دادیم که تا در دنیا بود او را بطعام و شراب حاجت نبود بدر مگر او را
 همچنان سیراب داریم و همچنان در گور داریم و در قیامت او را سیراب بر انگیزانیم و سیراب در بهشت داریم و دیدار خود را بنمایم
 حکایت سفیان ثوری و سلطان ابراهیم ادبم در جهنم را و یک جا حاضر بودند و هر دو روزه دار بودند پیش از نماز شام
 ایشان را طعام فتوح آمد ابراهیم ادبم برداشت و بدر و سفیان گفت یا ابن ادبم انک محتاج الی قلیل من العلم
 چون روزه کشادن شد مردی سیاه دستان آراسته در پیش ایشان بنیاد ابراهیم گفت یا سفیان انک محتاج الی
 قلیل من الیقین و در توکل سخن بسیار است این کتاب ختم آل نلسن الهی بحسرت منوکلان خود ما را توکل و یقین صادق درین کرم است

فصل هفتم در صلای رحم و مواسات با اقربا

در صحیح بخاری می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود من کان یؤمن بالله و الیوم
 الاخر فلیصل رحمه یعنی هر کس ایمان دارد بخداوند و روز قیامت پس گویند در صلای رحم را و هر چند با خویشان خود در هیچ
 می آید بروایت عظم از رسول علیه السلام که فرمود لا یدخل الجنة قاطع یعنی در نیاید در بهشت کسی که قاطع باشد جمیع سفیان
 و شرح لمعات مشارقی می آید که قاطع دوست قاطع طریق قاطع رحم و درین حدیث مراد قاطع رحم است یعنی در نیاید در بهشت
 کسی که از خویشان خود بیرون در حدیث دیگر فرمود هر کرا بر روی آرد و انکه اول عمر دوازده و پند و عیش خوش کوه صلای رحم نگا هر دو در
 تفسیری آرد درین آیت قوله تعالی یحیی الله ما یشاء و یثبت از ضحاک مفسر که گفت چون مرد رحم پیوسته دارد و از عمر او
 سه روز پیش نمانده باشد خداوند تعالی عمرش را سی سال رساند و اگر رحم بریده دارد و از عمر او سی سال مانده باشد سه روز بآرد
 و تنبیه میگوید که ابن عمر رضی الله عنهما گفت هر کس از خداوند تعالی تبرسد و رحم پیوسته دارد و عمرش دوازده و دوازده زیادت
 شود و او اهلش دوستان شوند و رسول علیه السلام فرمود از خداوند تبرسد و رحم پیوسته دارد و انکه در دنیا شرافت بود و در آخر
 مغفرت انس بن مالک گفت سه گروه را روز قیامت در سایه عرش جای دهند اول کسی که رحم پیوسته دارد و دوم زنی که شوهرش
 مرده باشد و مال نگذاشته باشد و فرزندان خود سال از وی مانده باشند آن زن ایشان را نگا دارد تا خداوند ایشان را بے نیاز
 گرداند سیم اگر طعام می سازد تا یتیمان را سیر کند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بهترین خانه ها خانه است که در وی شبی بود و با وی
 نیکوئی کنند و بدترین خانه ها خانه باشد که در آنجا میخس بود و با وی جفا کنند حکایت سعد بن جبیر از عایشه رضی الله عنها را و آیت
 میکند که گفت قیامت را بخواب دیدم و دیدم که اعمال بنده گان وزن میگردند اعمال زنی را در کف زمینان نهادند بر کوه احد زیاده
 آمدند آمد که این بن ذافره العدویه است از خواب بیدار شدم او را طلب کردم در طواف بود و گفتند ام المؤمنین زنی بخاند گفت از طواف
 خارج شوم یا میم چون خارج شد میاید عایشه گفت چه عمل کردی که بر کوه احد زیادت آمد گفت هرگز هیچ سایل بدر خانه من نیامد
 که او را نومید باز گردانیده باشم و دیگر هیچ طعام پیش نهادم الا آنکه منی را با خود زن کردم سیم هرگز نمودن بانگ نماز مغفقی الا
 همچنانکه او گفتی من با او بگفتی آنگاه نماز کردی عایشه رضی الله عنها گفت بخوت و من فعل مثل ما فعلت بخا و ب
 الکعبة حکایت از شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمه الله سوال کردند که راه بخداوند چندست فرمود که بعد از ارات کائنات راه است

داده است گفت یک تسبیح در صحیفه موسی بهتر از هر چه فرستاده داده اند که آن تسبیح بماند و این ملک نامذمشنوس
 نه بر باد رفتی محسره گاه و شام | سر سلیمان علیه السلام | با خندیدی که بر باد رفت | خشک آنکه بر دوش و داورفت
 پس اگر از نعمت دنیا ترخیصی داده اند با درویشان احسان کن و با خویشان مواسات و دور باش از جفا کردن و مساوت
 از مردی برادر را برادر پندار و از فرمان پدر بدر مرو و غم خود خور و از حال خال غافل مباش و سایر خویشان را خوشش دار
 تا باری قهرین حال و رفیق روزگار تو گردد و عیش صافی و عمر درازیابی و بهیه نواختن و کراسته باری حکایت تیغی بن
 سلیمان گفت بگویم مرد خراسانی یا رسانی بود مردمان نرودوی امانتها بنامدندی مردی بنزدیک وی آمد و ده هزار دینار امانت
 نهاد و برت چون مردی که باز آمد خراسانی مرده بود از اهل او پرسید گفتند انچه از فقهای مکه سوال کرد گفتند امید داریم که خراسانی
 اهل بهشت بود چون سبک از شب گذرد و یانیمه سیر چاه زعفرم در سر بد آنجا فرو کن و او را بخوان و گوی امانت مرا چه کردی
 همچنین تا سه شب بخوان آن مرد سه شب بخواند جواب نیافت باز پیش فقها آمد گفتند انالله ترسم که او اهل دوخ بود و در
 یمن وادی بود که آنرا بهیون گویند و یوان وادی چاهی است سر بد آنجا فرو کن و او را بخوان چون نیمه از شب گذشته باشد آن مرد
 بر سر آن چاه رفت او را بخواند جواب داد و گفت مال خود را فلان جایگاه است برادر پرسید که چه چیز ترا اینجا فرود آورد آواز آمد
 که مرد در خراسان قربانان بودند و از ایشان سیریده بودم خداوند مرا بدان گرفت و بدین چاه فرود آورد آن مرد دید او را و ابل و او را خبر
 داد آنجا که گفته بود بکنند مال خود را بیافت و برگرفت تا بدانی که صلوات رحم نگاهداشتن سبب رستگاریست و قطع رحم موجب گرفتاری
 الهی از هر عمل که موجب گرفتاری باشد مارا نگاهدار و آنچه سبب رستگاری باشد مارا رست فرما

فصل هشتم در اخلاص

بدانکه فی اخلاص همه تجلی ضایع است زیرا که خلائق را نفرمودند مگر عبادت با خلاص قول تعالی و ما امر و الا لیعبدا و الله
 مخلصین له الدین و رسول علیه السلام فرمود لا یخلص فان العبد لا یخلص الا بالاخلاص یعنی بر شما باد که اخلاص را
 در اعمال لازم گیرید بدرستی که بنده خلاص و رستگار نگردد مگر با خلاص و در حدیث دیگر فرمود که چون روز قیامت شود اخلاص
 شرک را بسیارند حق تعالی نفرماید اخلاص را الا نطق انت و اهلت الی الجنة و یقول للشرک انطلق انت و اهلت
 الی النار در تفسیر مدارک می آرد درین آیت قول تعالی یا عباد الذین امنوا ان اوصی و اسعوا فایما فاعبدون
 یعنی ای بندگان ایمان دارن زمین من فراخ است پس مرا پرستید یعنی اگر شما در زمینی باشید که دران زمین خدا را با خلاص تراست
 عبادت کرد و بر وید از ان زمین بسوی زمینی که دران زمین خدا را عبادت با خلاص توانید که وای درویش میدان که عمرش کوتاه
 است و بارگشتن ثواب بسوی الله است که کل نفس ذالقه الموت ثم الینا ترجعون حکایت درویشی سوال کرد از شیخ شبل
 که کسی خفته ماند خواب راه وی رفته آید پیش گفت اگر در سایه اخلاص خفته باشد عین خواش صدر منظر نگاه بود معوض کنی
 خود را بتایان زدی و گفتی یا نفس اخلصی و یخلصی و رسول علیه السلام میگوید که حق تعالی فرمود که اخلاص سرست از
 اسرار من و دبیت می نهم او را در دل آن کس که دوست میدارم از بندگان خود اما تفسیر اخلاص بعضی از بزرگان گفته اند

اخلاص آنست که پوششی حسنت خود را همچنانکه می پوشی سیات خود را و بعضی گفته اند اخلاص آنست که شیطان اطلاع نیابد بروی تاباطل نکند او را و فرشته اطلاع یابد تا بنوسید آنرا و قیل غیر ذلک بدانکه اخلاص آنست که کاری از بهر خدای تعالی نکند و اینکس را مخلص گویند و بر یاکان باشد که بگردان نماید و بآن کار برودی از مردمان خواهد و این کس را مرانی گویند و این در تنبیه الغافلین است حکایت شیخ علی که مصاحب سید بن عبد الله شتری بود گفت روزی بزایه سید در آمد ماری عظیم دیدم هر اسی عظیم بر من غالب شد از زایه بیرون آدم شیخ را دیدم گفت ترس که مارا گاهی باوی انسی هست بعد از آن مرا گفت می آتی تا بنماز جمعه رویم گفتیم از اینجا تا جامع مسجد مسافتی راه است وقت احتمال رسیدن نکند گفت دست در دست من نه دست در دست وی نهادم و روان شدیم پیش از خطبه مرا بجامع رسانید چون نماز بگذاردیم و بیرون آمدیم برگزیده گاه بایستاد و مردمان میگفتند شیخ تعجب بر ایشان نگاه میکرد و میگفت لا اله الا الله آنکه گفت اهل الله لا اله الا الله کثیر و الخالصون منهم قلیل خیر رسول علیه السلام فرمود فردای قیامت بنده را بریارند و بر دیده اعمال او را عرض کنند بر مثال کوههای دینا بر دیده اعمال وی طاعت باشد ملائکه گویند الهی این بنده طاعت بسیار دارد و سرزنی وی بهشت است ندانید که ای ملائکه شمار بر باطن احوال و اعمال وی اطلاع نیست آنگاه فرمان آید که ای بنده نماز کردی تا نزد تو بی نیاز و زکوة دادستی تا گویند فلان مرد جوان مردست و من از مال تو بی نیازم چنین اعمال بنده یک یک عرض میکنند و بروی رد میکنند تا در حقیقه و بیج طاعت نماند آنگاه ندانید که ای فرشتگان من بنده مرا طاعت بود اما با طاعت اخلاص نبود و طاعت بی اخلاص نزد ما قدر ندارد ان الله لا اله الا انالی الدین الخالص حکایت شیخ ابو سعید رحمه الله جماعتی بودند و او باش را دید که کلان تر خود را بر سر دست می برند پرسید که این کیست گفتند این امیر مقامیر است از و پرسید که این چه یافتی گفت یک باخن و برست باخن شیخ را وقت خوش شد نغمه زد و گفت راست باز و پاک باز و امیر باش و در منباج العابدین می آرد که الیها اعادة نفع الدین یا لعل الاخرة یعنی ریاضت نفع دنیا است بعمل آفره و العیاذ بالله منها شعر نازیاری بنانی نیز و چه مالی که آن سخوانی نیز و نه قناده میگوید چون بنده را کند حق تعالی گویند نگاه کنید به بنده من که چگونه استنزا میکند ایها مامه مردی را دید که در مسجد میگفت در سجود گفت چون تو که بودی اگر این در مسجد میگفتی در خانه کردی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید مرانی را سه نشانه است چون تنها بود کامل بود و چون مردمان را میندیشات بود و چون بروی شتا گویند بر عمل در آفراید و چون نیکو بند کتر کند بدان که نزد قیامت در سه دیوان حساب خواهند کرد دیوان اول دیوان است و درین دیوان از لیت پرسند که این کار چرا کردی و این نغمه چرا خوردی با تمامت افعال و اقوال و حرکات و سکات اگر از عهده جواب بیرون آمدی و ازین جمله هیچ بهیمنه و ازین دیوان خلاص یافتی دیوان دوم کیست و درین دیوان از علم پرسند که این کار بعلم کردی یا بجهل با تمامی افعال و اقوال اگر بر وقت علم بوده است ازین دیوان نیز خلاص یافتی دیوان سوم کیست و درین دیوان مناشته عظیم کنند و از اخلاص پرسند که این اعمال و اقوال خالص از بهر خدای بوده یا مکرر بهمت و یا بوده اگر در دیوان اخلاص حساب باز دوی خلاص کل یافتی و الا نفعی باشد طاعات و عبادات بی اخلاص بسیار منشور باشد مشغولی هر آن که در عمل اخلاص دارد به مقام اندر حرم خاص دارد و غیر آن که ذکر خاص گویند به خلاص خویش در اخلاص جویند به حکایت ذوالنون مصری رح میگوید که علامت اخلاص سه چیز است

یکه آنکه بدح شاد نشوی و ویم آنکه از نکو هوش غم نخوری سیم آنکه فرو طاعت بدینا نخواهی الهی همه را در عمل اخلاص

روز سه کن و از دوزخ خلاص ده بفضل خود

فصل نهم در حسن خلق با خلق

در صحیح ابو عبسی نزدی رحمه الله می آید روایت ابو عبد الرحمن بن معاذ جبل و ابو ذر رضی الله عنهم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود اِنَّ اللهَ جِثَّ مَا كُنْتَ وَ اتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَفْجُهَا وَ خَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقِ حَسَنٍ یعنی تیرس از خداوند هر جا که باشی متسک تقوی کن و پریشنگاری را شعار خود ساز زیرا که تقوی جامع کل مقامات است و از پس بدی نیکوئی کن تا محو کند آن بدی زیرا یعنی از پس گناه توبه کن تا آن هنگام که گناه تو آمرزیده شود و قیل غیر ذلک و خلق نیکو کن با مردمان که خلق نیکو از خصال انبیاست و حق تعالی بخلق نیکو منت نهاد بر حبیب خود که و انک لعلی خلق عظیم در حدیث الحقایق می آید که خلق نیکو دو نوع است یکی با خداوند و یکی با بندگان وی اما آنچه با حق است ترک خلاف است و آنچه با خلق است حسن اوصاف است و ترک انصاف از رسول الله علیه السلام سوال کردند از خلق نیکو فرمود که حسن خلق آنست که عطا دی آزر که ترا محروم کند و بیوندی بآنکه از تو برود و عفو کنی از کسی که بر تو ظلم کند حضرت شاه مردان علی بن ابی طالب کرم الله وجهه گفت مفرزند خود حسن را رضی الله عنه که حسن خلق در سه چیز است در اجتناب از حرام و طلب حلال و توسع بر عیال و بعضی گفته اند که حسن خلق آنست که از حق اعراض نکنی در سرا و ضرا یعنی در حال تواضع و در ویشی و در شواری و آسانی از حق روزه گردان نشوی و بچنانکه در حال نعمت از خداوند راضی و خوشنودی در حال محنت نیز بچنان باشی اگر عاقبت دهد شکر کنی و اگر بلا فرستد صبر کنی و شکایت نکنی از بلا بسوی کسی که آنگاه از خداوند شکایت کرده باشی و اهل تحقیق گفته اند که از بدی خلق تست بدی خلق دیگران دیدن و اگر خلق تو نیکو بود تو مشغول نگردی بدی خلق و بگردان حکایت در منزهة النواظر میگوید که امیر المومنین علی کرم الله وجهه غلام خود را بخواند جواب نداد بار و ویم و سیم بخواند نیز جواب نداد بر خاست و پیام غلام را خفنه دید گفت بخواندم آواز من شنیدی گفت یا امیر المومنین سه بار بخواندی گفت پس چرا جواب ندادی گفت از آنکه اعتماد دادم بر خلق شما گفت ای غلام انت حر لوجه الله تعالی حکایت در تذکرة الاولیای آرد که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره پیوسته در گورستان گشتی یک شب اتفاق چنان افتاد که بایزید میرفت جوانی از معدوفان ولایت می آمد بر بطی بردست داشت و میزد بایزید گفت لا حول ولا قوة الا بالله جوان بر بطی بر سر بایزید و بر بطی بشکست بایزید بازویه باز آید یکی از مردمان را بخواند و گفت بر بطی بچند دهندهای آن معلوم کرد و در خرقة بست و قدری حلوا با آن یاد کرد و بدان جوان فرستاد و گفت جوان را بگوی که بایزید میگوید دوشش آن بر بطی بر سر مازدی و بر بطی بشکست این محقر دهندهای آن صرف کن و عوض باز خرواین حلوا بخور تا خفنه شکستن آن از دل تو برود و جوان چون خبر یافت بیا و از بایزید عنده رفت و توبه کرد و چند جوان دیگر با او توبه کردند و آن ابرکات آن یک خلق نیکو بود که بکار داشت حکمت فرزند لقمان از پدر پرسید که کدام خصلت در مردم نیکو تر گفت دین پاک گفت چون دین و خصلت بود گفت دین و مال گفت چون دین و خصلت بود گفت

دین و مال و حیا گفت چون چهار خصلت بود گفت دین و مال و حیا و خلق نیکو گفت چون پنج خصلت باشد گفت دین و مال و حیا و خلق نیکو و سخا گفت چون شش بود گفت ای پسر سر که اخذای تعالی این پنج خصلت نیکو داد فهو مو من تقی عند الله ولی ومن الشیطان بری گفت ای پدر کدام خصلت است در آدمی که نیکو است و کفر بخداوند گفت چون دو باشد گفت کفر و کبر گفت چون سه باشد گفت کفر و کبر و قلت شر گفت چون چهار باشد گفت کفر و کبر و قلت شر و نجل گفت چون پنج باشد گفت کفر و کبر و قلت شر و نجل و خلق بد گفت چون شش باشد گفت ای پسر سر که این پنج خصلت در وی جمع شد فهو منافق شقی ومن الله بری خبر ابو امام باقی رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود انا ذاعیم بهیئت فی وسط الجنة لمن ترک الکذب وان کان کان ما زحاح و بهیئت فی اعلاء الجنة لمن حسن خلقه یعنی من ضامنم خانه را در میان بهشت از برای کسی که ترک کند دروغ و اگر چه مزاح کننده باشد در آن وضامنم خانه را در اعلا بهشت از برای کسی که خلق خود نیکو کند و در حدیث دیگر فرمود البر حسن الخلق یعنی تمام نیکویی خلق نیکوست اما مزاح مباح است و شرط خوبی نیکوست بشرطی که عبادت پیش نگیرد و جز حق نگوید که مزاح بسیار روزگار ضایع کند و خنده بسیار آورد و دل از خنده بسیار سیاه شود و بهیئت و وفاریر و باشد که از وی وحشت خیزد و رسول صلی الله علیه و سلم گفت من مزاح کنم اما جز حق نگویم و در همه عمر از رسول علیه السلام دوسه کلمه مزاح پیش نقل نکرده اند یکی از آن پیره زنی را گفت عجزه در بهشت نشود آن پیره زن بگریست گفت ای زن دل مشغول مدار که اول با جوانی بر نداشتگاه بهشت زند قوله تعالی انا انشاءنا هاهنا انشاء فجعلنا هن ابکا و اعرا و زنی ویرا گفت شوی من ترا میخواند گفت شوی تو آنست که در چشم دی سفیدی است گفت نه شوم مرا چشم سفید نیست گفت هیچکس نیست که در چشم دی سفیدی نیست و زنی ویرا گفت مرا بیشتر نشان گفت ترا بچه بیشتر نشانم گفت خواهی که مرا بیند از و گفت هیچ شتر نبوده که نه بچه شتر باشد و کودکی بودم طلحه را و عبید بن جراح نام بختگی داشت بمردی میگرفت رسول علیه السلام و پرا بید گفت یا ابا عمیر ما فعل النعیر تغییر بچه بختنگ بود یعنی چه کرد و چون شد کار تغییر و بیشتر این مزاح با زنان و کودکان بود و از برای خوشدلی ایشان را تا از بهیئت وی نفور نشوند و با زنان خود بچنان طبیعت عادت داشت خوشدلی ایشان را عایشه رضی الله عنها میگوید سوده در نزد یک من آمد من از شیر چیزی میخجسته بودم گفتم بخور گفت نخورم اگر خوری پاره در روی تو مال گفتم خورم دست فرآوردم و پاره در روی وی مایدم رسول علیه السلام در میان مالش بود زانوی مبارک خود فراداشت تا وی راه یابد که مرا مکافات کند وی نیز در روی من مایید و رسول علیه السلام بجنید حکایت ضحاک بن سفیان مردی بود بغایت زشت بار رسول علیه السلام شسته بود و گفت یا رسول الله هر مرد و زنی نیکو تر از این عایشه اگر خواهی یکی را طلاق دهم تا بنحو اهی و این طبیعت میگفت چنانکه عایشه میشنید عایشه گفت ایشان نیکو تر اند یا تو گفت من و رسول علیه السلام از پرسیدن عایشه بجنید که آن مرد زشت زشت بود و این پیش از آن بود که آنیت حجاب زنان فرود نمانده بود و رسول علیه السلام صهیب را گفت خرمای بخوری و چشم درو میکند گفت بدگر جان و من بخورم رسول علیه السلام بجنید و یقینا انصاری مزاح بسیار کردی و در عادت بود که هرگاه در مدینه نوباد آوردندی پیش رسول علیه السلام آوردی و گفتی هدیه است آنگاه چون آن کس بیایا خواستی و پیران در رسول

علیه السلام آوردی و گفتی ایشان خورده اند طلب کن رسول علیه السلام بنحیدیدی و بهابادی پس رسول علیه السلام گفتی چرا آوردی گفتی سیمنداشتم و خواستم که کسی دیگر خور و جزو چکنم مثل این مطایبت کردن گاه گاه سنت است و عبادت گرفتن روا نیست الهی و بهای ما را با اخلاق نیکو آرنه دارا از اخلاق بد نگاها

فصل هفتم در اخلاق رسول ما علیه السلام

بالحقیق تعالی است نهاد بر حبیب خود بدادن خلق نیکو و بر او فرمود و انك لعلى خلق عظیم یعنی بدرستی که تو بر خلق عظیم آفریده شده یا محمد در تفسیر و سبطی آر و بر وایت عطا از ابن عباس رضی الله عنه فی قوله تعالی و انك لعلى خلق عظیم برین عظیم لمن اخلاق دینا الیس حد احب الی و لا ارضی عندی منه عکرمه گوید از ابن عباس گفت مراد از خلق عظیم قرآن است معنی آنست که انك علی الخلق الذی امر الله به فی القرآن در صدایق الحقایق می آرد که درین آیت مراد از خلق عظیم سرست با حق و خلق نیکو با خلق راوی روایت میکنند که بیشتر مردمان که برین اسلام در آمدند از نسب خلق رسول هم بود قطعه مصطفی را بر سر خمره بود که هر دم می نمودیم بهترین هزار معجزه اش ادب نیک بود و خلق عظیم در کیمیای آر و بر وایت ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که سوزر علف وادی و اشتر سببی و خانه بختی و کوکند بدوشیدی و نعل بدوشتی و جامه پاره بردادی و با خادوم و طعام خوردی و چون خادم مانده شدی از دست آس کشیدن یا دوی کردی و از باز اچیزی خریدی و گوشه از ارجانه بردی و بر درویش و توانگر و خور و در بزرگ ابتدا سلام کردی و دست فر ایشان دادی میان بنده و آزاد سیاه و سفید برین فرق نکردی و جامه شب و روز هر دو یکی داشتی و هر شب لیده خاک آلوده که ویرا بدعوت خواندی رفتی و هر چه پیش وی آوردندی اگر چه اندک بودی حقیرنداشتی طعام شب با مادرانه بگذاشتی طعام روز شب را نهادهای نیکو خوی و کرم طبع بودی نیکو معاشرت بودی و کشته لب بودی بی خنده و اندوهمین بودی ترش روی و متواضع بودی بذلت با همیبت بودی بر رشتی و سخی بودی اسراف حیم بودی بر یکنان یکدل بودی همیشه سر در پیش افکنده داشتی و با هیچکس طمع نداشتی پس هر که سعادت خواهد افتاد بوی باید کرد و ازین بود که خداوند تعالی بر وی ثنا گفت در کلام مجید خود و انك لعلى خلق عظیم صلوة الله و سلامه علیه در صحاح مصابیح می آرد که انس بن مالک گفت ده سال خدمت رسول علیه السلام کردم هرگز مرا ف نگفت و نفرمود که از برای چه چنان کردی و چنین نکردی و نیز در مصابیح می آرد که انس بن مالک گفت که رسول خدا احسن آدمیان بود بخلق روزی مرا بکاری فرستاد و بر زبان من رفت که اندر نروم و در نفس من این بود که بروم از برای آن چیز که مرا فرموده بود و بیرون آمدم تا بگذشتم بر کوکند و حالانکه ایشان بازی میکردند در بازار رسول علیه السلام از پس من می آمد نظر کردم بسوی وی و بنحیدیدیش گفت یا انس رفتی آنجا که ترا فرمودم گفتنم آری میروم یا رسول الله او بر سره رضی الله عنه روایت میکنند که رسول علیه السلام را گفتند دعا کن یا رسول الله بر شرکان فرمود که انی لم ابعث لعانا و انما بعثت رحمة قوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ابو سعید خدری رضی الله عنه میگوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد و از روی حیال و خیر که چنانچه وی باشد انس رضی الله عنه میگوید که رسول صلی الله علیه و سلم چون مصافحه

کردی با کسی نکشیدی دست خود را از دست وی تا آن کس دست خود نکشیدی و روی خود را روی دیگر دانی و تا آن کس روی خود را روی دیگر دانی و چون با کسی ششست زانوئی خود بر نیاروی از برای تقطیم بنفشه خود و جابرجن سمره روایت میکنند که رسول علیه السلام کثیر الصمت بود یعنی سخن گفتنی الا از برای حاجتی یا بجا جواب سایل یا باز برای تعلیم طالبی پس معلوم شد که سکوت از مالا بیخس از اہم مہمات است اقتدا بر رسول خدا سلی اللہ علیہ وسلم کن و نیز جابر گفت در کلام رسول علیہ السلام ترتیل و تسبیل بود یعنی سخن رسول علیہ السلام واضح و روشن بود و مفہوم بود در غایت فصاحت آتش بن مالک رضی اللہ عنہ روایت میکنند کہ رسول علیہ السلام بیمار را پس رسیدی و از پس جنازہ رفتی و دعوت ملوک را اجابت کردی و بر دراز گوش سوار شدی و رسول را علیہ السلام در روز خیبر دیدیم بر حماری سوار کہ ز نام وی از لیف بود یعنی مہاروی آتش بن مالک روایت میکنند کہ چون رسول علیہ السلام نماز را بآد او بگذاردی خادمان مدینہ آباد اہنکہ پر آب کردہ بودی پیش وی آوردندی تا رسول علیہ السلام دست مبارک را بجا خود بردی از جهت تبرک را و رسول علیہ السلام دست مبارک در یک یک فرو بردی اگرچہ سر با بوی و ہم انس میگوید کہ اگر کثیر کی از کثیر کان اہل مدینہ دست رسول علیہ السلام بگرفتند و رسول اللہ را از برای ہمی بردی و حاجتی کہ او را بود رسول علیہ السلام با وی رفتی تا آنجا کہ وی خواستی در مشارق و مصابیح می آورد بروایت انس کہ زنی بود کہ در عقل وی نقصان بود گفت یا رسول اللہ مرا بسوی تو حاجتی است رسول علیہ السلام فرمود یا ام فلان انظری ای السلت شمت حتی اقصی لك حاجتك فقلنا معھا فی بعض الطرق حق فرغت من حاجتها و آن چنان بود کہ در مدینہ اکثر سراجا و حجر با خود بود کہ اگر خلا جی در وی میساختند بوی بد میرسید و پھیای پیش بسندہ در راہ گذر ہا راست کردہ بودند تا مردم آجی بقضای حاجت میرفتند و آن کوچرا بر مردم می بود تا روزی آن زن بدین ہم بیرون آمدہ بود رسول علیہ السلام را بدید گفت یا رسول اللہ بگ کوچرا از برای من پیاہ کن رسول علیہ السلام فرمود یا ام فلان کہ ام کوچرا میخواہی تا از برای نوینہ کن آن ضعیفہ کوچرا اختیار کرد رسول علیہ السلام پشت مبارک بان کوچرا کرد و آن زن را پیاہ کرد تا او از حاجت خود فارغ شد جابر گوید ہمچس از رسول علیہ السلام چیزی طلبید از دنیا کی کہ رسول علیہ السلام گفتہ باشد فی انس بن مالک روایت می کنند کہ بار رسول علیہ السلام میرفتم و رسول علیہ السلام بر و بخرانی پوشیدہ بود بخران شہر بیت از شہر ہائی بمن اعرابی رواے رسول علیہ السلام را چنان از پس وی بکشید کہ نشان حاشیہ بر دگر کردن مبارک وی ظاہر شد رسول علیہ السلام باز نگریست آن اعرابی چیزی طلب کرد از زکوٰۃ رسول علیہ السلام بچندید و بفرمود تا او را عطا دادند مطلوب وی در تبتہ الظہر میگوید برین اشارتست بدانکہ مہتر قوم را نحل ایدای ایشان باید کرد تا اقتدا بر رسول علیہ السلام کردہ باشند زیرا کہ احتمال در نفس احرس است و از حکام حسن و ذر زاد المقومین می آرد کہ پیرہ زنی بود و در ہسایگی رسول علیہ السلام دختر کے داشت نیز دیک رسول علیہ السلام فرستاد کہ بگوی کہ مادر من در خواست میکند و میگوید کہ چند ان جامہ ندارم کہ با وی نماز تو اتم کرد مرا جامہ فرستد کہ با وی نماز تو اتم کرد رسول را علیہ السلام بیچ جامہ حاضر نبود یعنی از جامہ کہ پوشیدہ داشت پیراہن بکشید و بان ضعیفہ فرستاد چون وقت نماز شد مسجد توانست رفت و از جماعت باز ماند یا لان گفتند رسول علیہ السلام چندان سخاوت می نماید کہ خود بر ہنہ می ماند و بہ نماز جماعت میرون نمی تواند آمدن حق تعالی این آیت فرستاد قوله تعالی ولا یخجل یدک مغلولۃ الی

عنقك ولا تبسطها كل البسط ففقد ملوما محسودا مضمون آیت آنست والله اعلم که حق تعالی اول رسول خود را از بخل منع کرد و فرمود که ای محمد بخیل مباش که هیچ یکس ندی و سخاوت نیز چندان کن که ملامت کرده و حسرت زده نشینی بقوت نماز بجماعت یعنی حدود وسط و سخاوت زکات مدار القصد چون یاران نماز بگذارند امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزد رسول علیه السلام درآمد و گفت یا رسول الله هشت درم قرض گرفته ام که در نفقه صرف کنم چهار درم ازین تو بگیر و پیراهن از برائے خود بخبر رسول علیه السلام به بازار درآمد و بدو درم پیراهن از برای خود بخبر داد و دیگر درم دست که در نفقه خرج کند و راه را نایابی دید که نشسته بود و میگفت کیست که از برای رضای حق تعالی و بامید حلهای بهشتی مرا پیراهن و پدر رسول علیه السلام آن پیراهن بوی داد پیراهن به نایاب رسید بوی عطر شنود آنست که پیراهن رسول علیه السلام است زیرا که هر جامه که رسول علیه السلام یک ساعت پوشیدی تا رفته از آن جامه مانده بودی بوی عطر از وی نرفتی نایاب و عا کرد و گفت ای بخت این پیراهن چشم مرا اینا گردان در حال دو چشم دی بینا شد و در قدم رسول علیه السلام افتاد رسول علیه السلام با خود گفت مرا پیراهن بیک درم باید ساخت بیک درم را بداد و پیراهن خرید و در پوشید و یک درم دیگر در دست داشت میخواست که در نفقه خرج کند ناگاه در راه کنیزی را دید میگفت پرید که ای کنیز که چه چیز گریز کنی گفت خواجه جهود دارم بیک درم بمن داده بود که بنیم درم شیشه غرم و بنیم درم دیگر شیشه از دست من بیفتاد و عن و شیشه هر دو ضایع شد رسول علیه السلام آن درم بوی داد تا روعن و شیشه خرید کنیز گفت در دست که تا از خانه بیرون آمده ام می ترکم که خواجه جهود مرا ادب کند رسول علیه السلام گفت من با تو بیایم و شفاعت کنم بدخانه جهود آمد و درز جهود بیرون آمد حضرت مصطفی راضی الله و سلم دید جهود حیران شد رسول علیه السلام قصه با وی گفت و شفاعت کرد و جهود در قدم مبارک و سه افتاد و گفت یا رسول الله این کنیز را از او درم اسلام عرض کن تا مسلمان شود رسول علیه السلام اسلام عرض کرد و جهود مسلمان شد بخانه درآمد و اهل بیت خود را از آن حال خبر داد جمله مسلمان گشتند و این معنی از برکت خالق نیکی حضرت مصطفی بود علیه السلام پس ای برادر باید که در خلق نیکی افتاد بحضرت مصطفی راضی الله علیه و سلم کنی بلکه تخلق با خلق الله تعالی کنی چنانکه رسول علیه السلام فرمود تخلقوا با خلق الله یعنی تخلق با خلق حق تعالی کنید یعنی خداوند بصفت ستاری موصوف است شمانیز عیب برادر مسلمان را پوشید خداوند عفو کننده گناه بندگانشست شمانیز از مسلمانان در گذارید خداوند کریم و رحیم است شمانیز کریم و رحمت را شعار خود سازید و همچنین در سایر اخلاق حمیده جمالی تخلق با خلق حق کنید حکایت شیخ ابوسعید قدس سره میگوید جنایت بندگان را عذر جمال و نوال خداوند خواهد بود و در عفو تو اظهار خداوندی و رحمت و عفو تو اظهار جرم تو پس معلوم شد که اخلاق نیکی رسول علیه السلام بسیار بوده است را نیز رسول خود اقامت باید کرد تا رستگاری یابند و شفاعت وی بر سرند و رسول علیه السلام در وعای خود گفتی و ما سکینان همان گوئیم که او گفت افتاد رسول علیه السلام اللهم انی سألک الصبر و العافیة و الامانة و حسن الخلق و الرضاء بالقدر برحمتک یا ارحم الراحمین

فصل یازدهم در چیزهایی که رسول علیه السلام بآن مخصوص بوده از میان اینست خود

در کتاب مستوعب از تابعین امام ابو عبدالله محمد بن عبدالله حسین بن احمد بن قاسم بن ادریس شافعی رح درند بسیار مام جنبل و علم مفصل ابو عبدالله احمد بن محمد بن جنبل الشیبانی رحمه الله یک فصل می آورد در چیزهای که رسول علیه السلام بآن مخصوص بوده است از میان امت خود و آنرا چهار قسم گردانیده واجبات و محظورات و مباحات و کرامات اما واجبات و آن پنج است سواک و وتر و تحنیه بر ظاهر اخبار و تحمیل کردن نپیدن زنان خود میان اقامت باوی و یا مفارقت از وی و قیام شب بعد از آن منسوخ گردانرا باین آیت قوله تعالی ومن اللیل فیهما به نافله لك بعضی میگویند نسخ کرد فریضت او را بر امت و س و باقی گذاشت و جوب را بر وی و معنی نافله لك ای زیاده علیك فی عملك این بود واجبات خمس رسول علیه السلام و بعضی شش گفته اند و ششم انکار کردن منکر بود مطلقا چون بدیدی آنرا و بر غیر وی فرض است در حال آنکه محظورات و آن نه خصلت است اول گفتن شکر و دوم تعظیم وی قوله تعالی وما علمناه الشکر ما یبذلنی له یکم کتاب چهارم روزه پنجیم اشارت به ششم که چون سلاح حرب در پوشیدی جایز بودی او را که کشیدی آنرا تا ملاقی شدی با دشمن هفتم آنکه حرام بود بر وی حدیث مفروضات هشتم حر ایهل کتاب یعنی زنان چهودان و ترسا که آزاد باشند رسول علیه السلام را در آنجا که کون ایشان بهم نکاح که یکیشان آنجا مباحات آن دوازده چیز است اول وصال و دوم و گرفتن آب از تشنه و اگر اولی بود بمومنان از نفسهای ایشان قوله تعالی النبی اولی بالمومنین من النفسهم و آنکه واجب بود بر هر فرد از افراد مومنان که نگاهدارند او را بآل خود و نفس خود و حلال کرده شد از برای وی غنایم و گردانیده شد از برای وی صغی از غنیم یعنی آنچه خالص تر و نیکوتر بودی از غنایم و جایز بود مراد از نکاح کردن زنان آن مفدار که او را باستی بدون عدد معین و مباح بود مراد از عقد نکاح بلفظ سهبه و بغیر وی و بدون مهر اما کرامات و آن نه بود اول آنکه گردانید زمین را از برای وی مسجد و یکس را پیش از وی این کرامت بود و نهم زمین را جای سجده و نماز و امتان وی گردانید تا هر کجا نماز گذارند را بود و امتان دیگر را نماز جز در سجده و نبود و دوم خاک را از برای وی قایم مقام آب گردانید و از برای امت وی تا اگر آب نیابند بخاک تیم کنند و نماز گذارند و این از کرامت رسول علیه السلام بود که حق تعالی این را خاصه امت وی گردانید و هیچ امت را این کرامت نبوده است سیم زوجات ویرا اہبات مومنان گردانید یعنی در تحريم نکاح تا یکس او را نباشد که بعد از وی یکی از زوجات ویرا بطل خود در آورده چهارم آنکه زوجات وی در دنیا زوجات وی باشند و در آخرت هم و هم آنکه حق تعالی او را بکافیه آدمیان فرستاد که و ما لا سلک الا کافه للناس بشیاء و ندید او هر پیغمبر که بوده بقوی مخصوص بوده اند ششم آنکه جمیع انبیاء در معجزات خود مساوی بوده اند و او منفرد است بقرآن که غیر ویرا باوی مشارکت نیست در آن از برای آنکه معجزات انبیاء دیگر منقطع شد بوفات ایشان و بجزیره و باقی ماند تا قیام قیامت هفتم آنکه نصرت کرده شد بر عیسی و آنکه چشم وی در خواب شد اما هرگز خواب بدل مبارک وی گذر نمیکرد زیرا که دل مبارک ویرا بک حیات معرفت سرشته بود و نهم آنکه از پس خود مسیدید چنانکه از پیش خود مسیدید شعر

فان فضل رسول الله لیسر له	حد فی عرب عنده ناطقهم	منزه عن شریک و فحاش له	فجوهر الحسن فیه غبر منقسم
---------------------------	-----------------------	------------------------	---------------------------

این بود مخصوصات نبی صلوات الله و سلامه علیه اما کارهای که حضرت صلی الله علیه و سلم نکرد و است را بدان فرمود و خجست اول ختنه کردن که است را بدان فرمود زیرا که او ختنه کرده آمده تا کس را نظر بر عورت وی نیفتد و دوم خدمت پدر و مادر نکرد و است را

بدان فرمود زیرا که پدر و مادر وی وفات کرده بودند و حال صغری و ابراهیمی آنکه همه عالمیان از آسمان و زمین مأمورند بطاعت وی و او بطاعت کس مأمور نبوده و سیم آنکه بانگ نماز گفت و است را بدان فرمود زیرا که اگر بانگ نماز گفتی اجابت دی بر همه آدمیان واجب شدی چهارم آنکه قرض نداد و است را بدان فرمود زیرا که هر کس را هر چه داد بختشیده و او چنانکه در مصابیح می آرد بروایت جابر رضی الله عنه که سیح سائل از رسول علیه السلام چیزی نخواست که رسول علیه السلام گفته باشد که لا و قد مونی الاخلاق پنجم آنکه بعد از خواب طهارت نکردی و نماز گذاردی و است را بطهارت کردن فرمود بعد از خواب زیرا که خواب بدل مبارک و سه گذر نکردی لقوله علیه السلام علی بنیامان و لا نیام قلبی صدق رسول الله قطعه آنچه فرمود مصطفی و نکرد پنج کار است با مردم در باب پخته و بر والدین و اذان و قرض دادن طهارت از پس خواب و البته بحسب مقتضای اصلی الله علیه و سلم

ما الشفاعة وی برسان

فصل دوازدهم در معجزات نبی صلی الله علیه و آله و سلم

بدانکه رسول ما را اصلی الله علیه و سلم چهل معجزه خاصه بوده است که سیح یک را از انبیای این معجزه نبوده است بستاندن نفس وی است و دست و پایی را اما معجزات که در نفس وی بوده است اول معجزه جسد وی آن بود که هرگز سایه بوی بر زمین نیفتادی و معجزه سر وی آن بود که هرگاه در آفتاب فتی ابر میامدی و بر سر روی بر مثال سایه بانی بایستادی و سایه داری کردی اما معجزه چشم وی آن بود که میدید از پس خود و چنانکه میدید از پیش خود اما معجزه بینی وی آن بود که میبافت بوی فرشتگان را تا هرگاه که جبریل نازل خواستی شد رسول علیه السلام بوی وی بیافتی و ساخته و آماده بشستی بفرغانه دل از برای نزول و حق اما معجزه لبان وی آن بود که هرگاه که لب بچینانیدی قرص آفتاب و ماه بچینانیدی اما معجزه دندان وی آن بود که روشنی داد عایشه را رضی الله عنها تا میافت در تاریکی شب سوزن خود را و آن چنان بود که سوزن از دست عایشه نیفتاد و در شب و خانه تاریک بود رسول علیه السلام تبسم کرد دندان مبارک وی نبود عایشه رضی الله عنها بنور آن سوزن را بیافت اما معجزه گوش وی آن بود که از دور می شنید و در خواب می شنید چنانکه در بیداری می شنید اما معجزه دل وی آن بود که خواب بدل مبارک وی هرگز گذر نکردی کما قال علیه السلام تمام عینی و لا نیام قلبی اما معجزه پشت وی آن بود که مهر نبوت بروی بود مانند جویز که بی و بروی نقطه ها بود و در شب کشف راست وی بود و در یک روایت میگوید بروی نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله اما معجزه سینه وی آن بود که در شب دعوت پریان بازگشت عبد الله مسعود رضی الله عنه با وی بود در از سینه مبارک خود بکشد و نور میداد سینه وی مانند شب چهارده در تاریکی شب در آن نور میفتد اما معجزه دست وی آن بود که شب هجرت از مکه بدرینه اشارت کرد بدست خود بسوی کافران و گفت شأهت الوجوه حق تعالی چشمهای کافران را نابینا گردانید تا هیچ یک از ایشان او را ندیدند اما معجزه پای وی آن بود که وزی ایستاده بود بر کوه نبیره که بچینید رسول علیه السلام فرمود ساکن باش یا نبیره گفت یا رسول الله بچینیدن من از زمینیت قدم تست اما معجزه انگشتان وی آن بود که اشارت کرد بسوی کعبه نوری از انگشتان وی ظاهر شد که کعبه روشن شد اما معجزه پوست وی آن بود که هر جامه که در پوشیدی تا یک شنه

از آن جامه مانده بودی بوی عطر از آن زلفی آماجحه استخوان وی آن بود که عایشه رضی الله عنها ناخن مبارک وی باز کرد
 ناگاه همه زانو بند رسول علیه السلام گفت یا عایشه این بازگذاوردی گفت از ناخنان شما یا رسول الله رسول علیه السلام
 قسمی که در وفرواتی نفسی کلها در و لولوا اما معجزه شکم وی آن بود که زمین بخود فرو بردی حدیث ویران کس آنرا ندیدی اما معجزه
 لجبیه وی آن بود که بیکر صدق رضی الله عنه دوسوی از محاسن وی نگاهداشته بود در خانه خود شبی آواز قرآن خواندن شنید
 بخوبیتر از آنی ابوبکر آوازی شنید و سچیس را نمی دید بر اثر آوازی آمد تا نزد آن دوسوی رسید از اینجا آواز قرأت شنید رسول
 را علیه السلام از احوال خبر داد فرمود که یا ابوبکر تو ندانستی که فرشتگان بودند که جمع شده بودند نزد موسی من و قرآن میخواندند اما معجزه
 جبین وی آن بود که عرق جبین خود بر خازنداخت در حال گل گشت و عرق او را در بویهای خوش می انداختند از برای زیادتی
 بوی خوش را اما معجزه رینق وی آن بود که رینق خود در چشم علی بن ابوطالب انداخت چشم وی چنان شد که فرجههای دور
 بدیدی و چای بود در مدینه که آب وی تلخ بود لعاب دایان مبارک خود در آن چاه انداخت آب چاه خوش و شیرین شد این بود
 معجزات نفس دی که خدای تعالی خاصه وی گردانیده بود و سچیس را از انبیا را این عطا نداده بود که ویرا اما المعجزة فی غیره
 اما معجزاتی که در غیر نفس بود و خاصه وی بود که هیچ یک را انبیا را نبوده است و آن نیز سبب معجزه است اول انشقاق قمر که
 ماه را بشارت انقضا بدویم کرد و قوله تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر و آن قصه در تقاسیرند کورست قطعه ای در لکن
 فلک قاده از نصیب جلال توطنینی فیروزه آسمان نزدیک در خاتم جاه تو لگینی بگر قرص دو نیم کردی بر سرفه ندانستی جوین
 دویم بر یک جل بود چنانکه هر دو سبب از عمر رضی الله عنه که گفت هیچ شتر نبودی که رسول علیه السلام خواستی که بروی سوار شدی
 الا آنکه آن شتر بجک درآمدی و هیچ اسپ نبودی که رسول علیه السلام خواستی که بروی سوار شدی الا آنکه پشت خود فرو داشتی
 و رام شدی تا رسول علیه السلام بروی سوار شدی سیم آن بود که هر خانه در بسته که رسول علیه السلام خواستی که در وی درآمدی
 در آن خانه بی کلید باز شدی چهارم آن بود که هر چیز را که رسول علیه السلام بسودی بوی مشک گرفتی چنانکه انس بن مالک رضی الله
 عنه روایت میکند که هرگاه که رسول علیه السلام از سفر بازگشتی تا زیاده خود بمن سپردی تا یک ماه از آن بوی مشک می آمدی
 و رایحه مشک از وی شنوده می شدی پنجم آن بود که هرگاه که رسول علیه السلام طعام خوروی دست خود در منديل مالیدی هرگز آن
 منديل بآتش نسوختی چنانکه روایت کنند از انس رضی الله عنه که گفت مرا منديلی بود که رسول علیه السلام دودست خود
 در وی مالیده بود هرگاه که خواستی که آن منديل را بشویم آنرا در آتش انداختیم پاکیزه و شسته و سالم از میان آتش میرون
 آمدی ششم آن بود که هر سنگ که رسول علیه السلام قدم مبارک خود بر آن سنگ نهادی آن در زیر قدم وی نرم شدی چنانکه
 صدیق اکبر رضی الله عنه روایت میکند که در شب غارشان پای مبارک رسول علیه السلام در سنگ دیدم که ظاهراً شده بود
 همچنانکه کسی بر روی گل برود و گفتم یا رسول الله کافران نشان قدم مبارک تو بخوانند دید بر سنگ و بر ماطف خواهند یافت گفت
 یا ابوبکر برو و آنرا محکم برفت و آن را دور کردم نشان قدم از سنگ برفت بفرمان حق تعالی ایستادم آن بود که هر لباس که رسول
 علیه السلام در پوشیدید کهنه نشدی از که امت جسد مبارک وی رسول علیه السلام لایزال و پیرا من و هفده رد بود که
 هر یک را از آن یکی از باران خود داده بود که هیچ یک از آنها کهنه نشد مگر بموت صاحب خود ششم آن بود که از هر طعام که رسول

علیه السلام بخوردی از آن طعام هیچ کم نشدی چنانکه روایت میکنند از شاه مفسر آن عبدالله بن عباس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم راهفت کرت بخاندم بسوی طعام پس نظر میکردم که رسول علیه السلام طعام بخورد و از آن کله بی هیچ کم نشده بودیم آن بود که عایشه رضی الله عنها میگوید روزی رسول علیه السلام خفته بود من نیز بادی خفته بودم بوی شبنم از دهن مبارک رسول علیه السلام گفتم یا رسول الله از دهن تو بوی گری می شنوم گفت یا عایشه بدرستی که من شب میگذارم گرسنه و بادم میگویم سیر در حدیث دیگر فرمود که من شب میگذارم بنزد پروردگار خود که مرا طعام و شراب دهد و هم آن بود که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید روزی که رسول علیه السلام را دیدم بر اسب شهب سوار در حال بر آمدن کوفه می شد دو دست اسپ وی در حال فرود آمدن دراز می شد یا دهم آن بود که از وقت حیات تا وقت وفات هیچکس با او نداشتی الا آنکه رسول علیه السلام از وی بلند تر نمودی هر چند آن کس بلند قامت بودی و دوازدهم آن بود که هرگاه که رسول علیه السلام به تنگانه بگشتی پیش از ابتدای اسلام تان همه در سجده افتاد می سیزدهم آن بود که رسول علیه السلام شب دعوت پریان که از کوه احد بازگشت شکلی برداشت و با خود بچانه آورد چون نیمه از شب بگذشتی رنگ بزبان صبح میگفتی لا اله الا الله محمد رسول الله ما قسمه قلب من لایؤمن به سخت ست دلهای کسانی که ایمان نمی آرند تا این آیت نازل شد فو زعنا ثم قست قلوبکم من بعد ذلك الا یہ چهاردهم آن بود که چندی تیردیک رسول علیه السلام آمد و شکلی در دست داشت گفت یا محمد این شکلی است از سنگهای داود علیه السلام رسول علیه السلام آنرا بدست گرفت در دست وی میچومم نرم شد بیودی چون این معجزه بدید در حال مسلمان شد و ایمان آورد پانزدهم آن بود که روز خندق که جابر را و ربهانی خواند رسول علیه السلام یک انگشت مبارک خود در یک آورد و بچشید اهل خندق چهار هزار و هفت صد و چهارده مرد بودند جمیع طعام خوردند از آن دیگر هیچ کم نشده چنانکه در مشارق الانوار می آید این حدیث قال النبی علیه السلام یا اهل الخندق ان جابرا قد صنع لکم سور خیر لایکم شایز دهم آن بود که روزی بر در مسجد نشسته بود و یاران وی گردوی درآمده بودند اشتراکی فریاد میکردی آمد و میگفت الغوث الغوث یعنی فریاد من برای رسول الله تا تیردیک رسول علیه السلام آمد رسول علیه السلام از وی پرسید که ترا چه رسیده است بزبان صبح گفت لا اله الا الله محمد رسول الله خلاص کن مرا ازین قوم رسول علیه السلام گفت از برای چه شتر گفت یا رسول الله ایشان در خواب میروند در وقت نماز خفتن و نماز ایشان فوت می شود رسول علیه السلام آن قوم را بخواند و فرمود که تو بکنید و سپردگار خود را بزرگ گردید که این علامت منافقان است ایشان توبه کردند و باز گشتند پروردگار خود هفدهم آن بود که روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بکعبه عایشه رضی الله عنها درآمد عایشه را دید که میگریست بسبب جمالی که از وی کم شده بود رسول علیه السلام فرمود اخو حی یدیک یعنی بیرون آور دو دست خود را ی عایشه عایشه رضی الله عنها دو دست خود بیرون آورد رسول علیه السلام آب دهان خود بر دو دست او پاشید قطره از آن بوی شد و آن لالی با عایشه می بود تا روزی که شتر دهم آن بود که با مار سخن گفت پس گفت ای مار بیند از زهری که در دست پس بیند راحت مار زهر را که در سر وی بود وزن یک شقال رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنرا برگرفت و در ریگ انداخت در حال چشمپاشی آب روان شد کفاره که حاضر بودند ایمان آوردند نوزدهم آن بود که روز عید کعبه فاطمه رضی الله عنها درآمد

فاطمه را دید که میگرسبت گفت ای فرزند ترا چه گریانی گفت بدستی و راستی که حسن و حسین برهنه اند و میگردند که روز عید است جامه نداریم رسول علیه السلام ایشان را بخواند و دو جامه سفید جبرئیل علیه السلام بیاورد فاطمه گفت یا رسول الله ایشان جامه رنگین میخواهند فاطمه را فرمود تا قدح آب بیاورد امیر المومنین حسن را گفت تو چه رنگ میخواهی گفت سبز فاطمه را گفت تا جامه را در آن قدح آب فرو برد بفرمان خدا جامه سبز برآمد امیر المومنین حسین را گفت تو چه رنگ میخواهی گفت سرخ آن دیگر جامه را در آن قحج فرو برد بفرمان خدای تعالی جامه سرخ برآمد آنگاه حسن و حسین رضی الله عنهما گفتند عرب بچکان بر شتر سوار گشته اند و چهار بدست گرفته رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود جانان پدر من شتر شما با شتم حسن رضی الله عنه را برداش راست خود بنشانند حسین رضی الله عنه را بردوش چپ خود و گیسوهای مبارک خود بدست ایشان داد و گفت شتران ایشان عفو میکنند رسول خدا صلی الله علیه و سلم روی بجانب راست کرد و گفت عفو و روی بجانب چپ کرد و گفت عفو و بدان عفو است خواست جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت یا محمد حق تعالی میفرماید که دو دانگ است را بتو بخشیدم و دیگر عفو بخواد تا چهار دانگ دیگر در قیامت شفاعت کنی بتو بخشتم تا عالمیان بدانند که ترا چه قدر و منزلت است بر حضرت ما چنانکه روی درین معنی گوید فرمود اشتر من چه عفو کند جمله علف تلف کند به عفف عاف عفو کند پیش چهار یارین بستم آن بود که روزی بجهه فاطمه رضی الله عنها در آمد حسن و حسین رضی الله عنهما از گرسنگی میگرسبتند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود چرا میگرسبت گفتند اگر گرسنگی گفت چه میخواهید حسن گفت انجیر تر میخواهم حسین گفت انجیر تر و خشک هر دو میخواهیم رسول علیه السلام دست مبارک در جیب کرد و انجیر تر و خشک هر دو بیرون آورد این بود معجزات خاصه رسول صلی الله علیه و سلم الهی بجزمت معجزات حبیب خود بر آنگه کاران رحمت نمائی

فصل سیزدهم در بیان نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و صفت آفریده شدن وی

قال النبی علیه السلام اول ما خلق الله نوری یعنی اول چیزی که خداوند تعالی آفرید نور مرا آفرید و در حدیث دیگر فرمود اول ما خلق الله اول ما خلق الله تعالی الحقل یعنی اول چیزی که خداوند تعالی آفرید عقل را آفرید و در حدیث دیگر فرمود اول ما خلق الله القلم یعنی اول چیزی که خداوند تعالی آفرید قلم را آفرید و در نواید مولانا محمد الدین کاشانی غفرلہ می آرد که وجه توفیق میان احادیث ثلاثه بشرط صحت و میگوید که مبدء اول در وی سه صفت است از جهت آنکه دانست نفس خود و مبدء خود را و او را عقل نام نهادند و از جهت آنکه صادر شد از وی نفس متفکرة بعلم او را قلم نام نهادند و از جهت آنکه فایض نور نبوت شد نور نام نهادند پس شی و احد بود که او را سه اعتبار بود بمنسبت هر اعتبار او را نام نهادند طاعت بن کیسان روایت میکند از بن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و سلم انجیر بلبل که گفت چون حق تعالی مرا آفرید بشده هزار سال مرا در زیر عرش بداشت آنگاه ندا کرد که یا جبرئیل بگو که یا رب فرمود که من انما اقم الله الواحد له قدام العزیز الغفار آنگاه بشده هزار سال دیگر مراد داشت پس ندا کرد که یا جبرئیل بگو که یا رب گفت من انما اقم انت خالق و دازق و محیی و ممیت و باعفی و داذق خداوند تعالی فرمود که صدقت یا جبرئیل انما ذلک گفتم یا رب پیش از من هیچ بنده آفریده فرمان آمد که آفریده ام یا جبرئیل فراموش خود

نگاه کن نگاه کردم فرمایشش نوری دیدم چنانکه جمال آن نور خواست که بصیرم را به باید و از راست او نوری دیدم و از چپ او نور
 و از پیش او نوری و از پس او نوری گفتم یارب آن نور کیست فرمود که آن نور صیب من و صفی من و نبی من و برگزیده من از خلق
 من آن نگاه ترا فریدم و عرش و کرسی و قلم و آسمان و زمین و این جهان و آن جهان از بهر او آفریدم نام وی محمد گفتم یارب آن
 دیگر نور را در گردوی چیست گفت آن نور چهار یاروی است ابوبکر و عمر و عثمان و علی گفتم الهی این همه فضل نهاده او را بر خلق
 خود گفت ری ای جبرئیل این خود بدین جهان بود چون روز قیامت شود در آرم ایشان را به بهشت خود و کرامت کنم ایشان را
 دیدار خود در آرم ایشان را و دوستان ایشان را و دوستان ایشان را و دوستان ایشان را و دوستان ایشان را و دوستان ایشان را و دوستان ایشان را
 منبه گوید چون خدای تعالی خواست که زمین و آسمان بیافریند نخست گوهری بیافرید پانصد ساله راه بالای آن گوهر آنگاه
 نظر بهیبت بدان گوهر کرد آن گوهر از بهیبت نظر حق آب گشت پس آتش در زیر آن بیافرید و بران گشت تا آنرا بجوشانید
 نور مصطفی اصلی الله علیه و سلم چون خورشید از میان آن آب همی تافت آن آب کفی بر سر آورد و بجاری از آن آب برآمد آن
 کف زمین را بیافرید و از آن بخار آسمان را نور محمد صلی الله علیه و سلم از میان زمین و آسمان همی تافت همچنانکه خورشید از آسمان
 میتابد چون آدم را علیه السلام از زمین بیافرید نور مصطفی صلی الله علیه و سلم را به پیشانی آدم آورد چون فرمان آدم را بسجود
 نخست نور مصطفی صلی الله علیه و سلم از پیشانی او خدایا سجده کرد آنگاه و دیگر پیغمبران از تقای آدم علیه السلام بر متابعت
 مصطفی صلی الله علیه و سلم سجود کردند دیگر امت مصطفی صلی الله علیه و سلم بر متابعت نور مصطفی صلی الله علیه و سلم سجود کردند
 آنگاه دیگر امتان در پشت آدم علیه السلام بر متابعت انبیاء سجود کردند و ندادند در ملکوت افتاد که و السابِقون السابِقون اولیک
 المقربون چون آدم علیه السلام سر از سجده برداشت و شمع نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را دید بر زمین افتاده بود و همه حوالی
 آدم علیه السلام روشن گشته گفت یارب این چه نور است ندانم که آن نور فرزند نیست از فرزندان تو خاتم انبیاء و نبی اُتے
 عربی آن کس که ترا و همه پیغمبران را بدوستی و آفریدم روز قیامت همه انبیاء و زیر علم او باشند و همه امتان تبع امت او باشند
 و تا امت او را و بهشت ینارم هیچ امت را به بهشت راه نباشد آدم را صبر بر رسید در آرزوی دیدار و گفت یارب چه باشد
 اگر او را بمن نمانی ندانم نور مصطفی صلی الله علیه و سلم را تا از پیشانی آدم علیه السلام فرو داد و پس انگشت سجده او شدند ندادند ملکوت
 افتاد که اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین آدم علیه السلام آن گشت را بر آورد و بشهادت و گفت اشهد ان لا اله الا
 الله و اشهد ان محمدا رسول الله آنگاه آدم بر نور مصطفی صلی الله علیه و سلم سلام کرد و خداوند تعالی به نیابت رسول
 علیه السلام جواب سلام باز داد از سجاست که سلام کرد آن گشت که از آدم علیه السلام آمد و جواب سلام فرض که از الله
 تعالی آمد آنگاه خدای تعالی نور محمد علیه السلام را به پیشانی آدم باز گردانید و از آدم او را بشیث رسانید بیک یک پدر میرسانید
 تا بنوح رسانید تا آن نور در پیشانی نوح بود کسی از کافران باوی جفا نکردی چون آن نور از نوح بسام رسید و از وی جدا شد
 پس از آن کافران باوی جفا نکردی آنگاه نور مصطفی صلی الله علیه و سلم از سام بیک یک پدر میرسد تا بابر اهیم
 علیه السلام رسید و از ابراهیم علیه السلام با سمعیل رسید کعب احبار رضی الله عنه گوید آن وقت که ابراهیم خلیل از مادر
 چنانکه علی از نور در بر پدید آمد چنانکه همه جهان از مشرق تا مغرب و شنائی گرفتند ندادند ملکوت افتاد که هذا نور محمد چون

با جرمادر اسماعیل بار گرفت با اسماعیل و نور محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از ابراهیم با اسماعیل رسید ابراهیم خویشانش را جمع
 کرد و تا بوقت آمدن را علیه السلام پیش خود بنهاد و سر باز کرد و نگاه کرد و در آن تابوت بعد دهر سپید سبزی خانه دید و در آخر خانه
 مصطفی صلی الله علیه وسلم را دید از بابت سرخ و نور مصطفی صلی الله علیه وسلم در آن خانه بر هدایت مردی ایستاده نماز میکرد و در
 راست وی صورت کبلی بر پیشانی وی نشسته بود اول من یتبع من امتی و از چپ وی صورت فاروق بر پیشانی وی نشسته
 قرن من جدید و از پس وی نوری بر پیشانی وی نشسته بود ابا الدبیه و در پیش او نور علی مرتضی بر پیشانی وی نشسته بود
 اخوه و ابن عمه المودید بالفضل علیه من عند الله انگاه چون اسماعیل علیه السلام متولد شد نور مصطفی صلی الله علیه وسلم
 در پیشانی او ظاهر شد چون اسماعیل علیه السلام فرارید ابراهیم علیه السلام او را گفت ای فرزند من بهار که زن کنجی مگر از نیک
 ترین عرب آنگاه نور مصطفی صلی الله علیه وسلم از اسماعیل علیه السلام از یک یک پدری آمد تا بعد المطلب سید عبد المطلب
 روزی در سایه کعبه خفته بود و خوابی دید و چون آن بیدار شد لون وی متغییر گشته زده کهنه قریش آمد چون ویریدیدند گفتند
 چه بوده است بهتر ما را که متغییر اللون شده گفت در حجر اسماعیل علیه السلام خواب دیدم که درختی از پشت من برآمد نورانی
 سر آن با آسمان رسیدی و شاخهای آن از مشرق تا مغرب برسدی نور آن مقتدا بار چون نور آفتاب و همه عرب و عجم و اساجده
 کردند و بهر ساعت نور آن زیادت می شد نگاه میکردم قومی از قریش در شاخهای او می آویختند و قومی قصد بریدن آن میکردند
 من قصد کردم که شاخی از آن بگیرم بر نای بانگ بر من زد که برو و ترا ازین نصیب نیست من گفتم که راست نصیب گفت اینهار که
 دست در آن زده اند و کهنه قریش چون سخن عبد المطلب شنیدند لون ایشان متغییر شد گفتند اگر چنین است که ما را گفتی زود بود
 که از پشت تو فرزندی پدید آید چنانکه از مشرق تا مغرب بگیرد و عرب و عجم همه مقهور کند ابوطالب گفت مگوئد بخدا که آن خست
 محمد علیه السلام بود گفت هر ابوی ایمان نیاوردی گفت احدا دست نگذاشتند و عاوانا و دلاعا و هم از نور مصطفی ابو صلی الله
 علیه وسلم که عبد المطلب سیر قتی باز آن ماستی که خورشید از روی می تابدا انگاه نور مصطفی صلی الله علیه وسلم از عبد المطلب
 بعد الله رسیدی وی کهنه سپهر آن عبد المطلب بود و دوست ترین ده پسر بود بوی نذر کرده بود که اگر ده پسر او را تمام کرد و دم قریش
 کند شک آنرا و آن قصد اگر اینجا یا کینم نطویل انجامد الفقه عبد الله بزرگ شد نیکوترین همه در نایان قریش بود از نور مصطفی صلی الله
 علیه وسلم که در پیشانی وی بود و خرم ملک مین در کتاها خوانده بود که سید الاولین و آخرین نبی امی عربی درین روزگار خواهد بود
 هنوز از پشت پدر بر جرم مادر رسیده است دانست که مولود وی بکه خواهد بود از مین برخاست با نعل بسیار از میند ها و عمار بیا
 بز و جواهر و یاقوت با بسیاری حواری و غلمان به لطیفی که فرود آمد ابل که هر گز چنان نعل ندیده بودند همه بنظر آره
 بیرون رفتند چنانکه مکه خالی شد آن ملک زاده در مهد نشسته بود نگاه میکرد در مردمان مکه تا نشان مصطفی را صلی الله علیه وسلم
 در که یابد چشمش بر روی عبد الله افتاد نور مصطفی را صلی الله علیه وسلم در روی وی بدید دانست که او خواهد بود پدر محمد و زمان
 کس نزد وی فرستاد که مرا بخوابه تا من ترا بشنم و این همه نعل و سباب من ترا باشد عبد الله را از آن سخن عجب آمد و در شهر در
 آمد عبد المطلب را گفت که این بلیکه مین من کس فرستاده است که مرا بخوابه بدین حدیث چه گوئی پدرش عبد المطلب گفت
 کودکی مکن این چندستانی بود که وی کرده ملکه زاده مین با آن همه نعل ترا چه کند عبد الله اند و مین شد مفضل از خانه شد

با آمنه خاتون مادر مصطفی صلی الله علیه و سلم صحبت افتاد نور مصطفی از وی جدا شد و بر جم آمنه رسید دیگر روز عبدالله با اهل مکة بنظر آه شد آن زن از درون خیمه او را دید آن نور در روی وی ندید گفت آه کار از دست بشد نور بنی امی عربی بر جم مادر رسید من محمود نامدم و بی نصیب شدم خاصه گان وی گفتند چه گوئی در آن سخن که دی میگفتی گفت من آدمم تا آن شرف مرا باشد چون بدیدم رسید نوید گشتم باز گشت الهی بحرم نور مصطفی صلی الله علیه و سلم نه دلهای ما بنور معرفت خود آرد

فصل چهاردهم در مولود رسول خدا صلی الله علیه و سلم

در اخبار آمده است که مولود مصطفی صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه بوده است از ماه ربیع الاول دوازده روز گذشته از عام الفتح و پیروی عام انبیل در روزگار نوشیروان عادل و این روایت در کتاب سیر النبی و کتاب مولود النبی است و صحیح این است مادر تفسیر سور بادی باین روایت روایت دیگر یاد کرده و گفته که محمد بیستم در کتاب فنون آورده که مولود مصطفی صلی الله علیه و سلم در ماه رمضان بوده است وقت صبح دوازده روز از ماه رمضان گذشته سال مانده از ملک نوشیروان و دو سال مانده از ملک عمرو بن الهند ملک خیره و دو ماه به بود که از پدر بماند و چهار ساله بود که از مادر باز ماند صفیه بنت عبد المطلب عمه مصطفی صلی الله علیه و سلم گوید وقت ولادت مصطفی علیه السلام سی و پنج علامت دیدم چنانکه هر یک از آن دلیل نبوت او بود اول آنکه راست از مادر جدا شد نه نگون سار و در حالی که از مادر جدا شد بسجود افتاد و خدایا در آن ساعت هر چند بر روی زمین چیزی بود از جاندار و غیر آن همه خدای را سجده کردند بر متابعت وی و از مادر خننه کرده و ناف بریده و شستند آنم و آتم که ویرا بشوئیم آواز آمد که مشوئید که ما ورا شستند و شایسته فرستادیم و بزبان فصیح میگفت لا اله الا الله و از فرشتگان شنیدیم که میگفتند السلام علیکم یا رسول الله صفیه میگویی بخوانم که بگرم که پسر است یا دختر نوری بگردوی درآمد تا کس را نظر بر عورت وی نیفتد و هنوز تا یک بود که او از مادر منو شد نگاه کردم همه خانه روشن شد چون نیمه روز من به سیدم بیرون آمدم همه جهان از مشرق تا مغرب روشن گشته بود از نور مصطفی صلی الله علیه و سلم و در آن ساعت همه روی زمین سبز گشت به نبات و همه درختان برگ و شکوفه بیرون آید و از همه چشمهای زمین آب روان گشت و همه در دمندان راحت یافتند و همه بیماراران شفا یافتند و همه بقیاران قرار یافتند و همه آبستانان بار نهادند و در ملکوت آسمانها و زمین افتاد که ولد النبی

الاهی العربی الهاشمی خاتم الانبیاء در همه روی زمین بنی نماند که در روی در افتاد و در همه روی زمین آتش محوس نماند که نه همه فرو و همه حلیسا با نگو سار شد و بتجانیها همه زلزله گرفت ایوان کسری شکست همه کشته شدند و همه کلیسا ها بجنبید همه دیوان بهر اسیدند که چه افتاد ابلیس در جزیره دریا بخت خود بلز ریختش نگو سار گشت و از تخت در افتاد و فریاد کرد همه دیوان جهان بشنیدند و روی بوی نهادند چپ و زخمت وی نگو سار بود لرزه بر همه دیوان افتاد که چه افتاد ابلیس گفت بزاد آن کس که از بیروی مرا بسجده آدم علیه السلام فرمودند بزاد آن کس که سبب وی مرا لعنت کردند بزاد آن کس که کونین و عالمین از برای او آفریدند بزاد آن کس که سبب وی شیاطین را از آسمان دور کردند همه وحوش و طیور جهان روی سوی یکدیگر نهادند و میشارت که محمد علیه السلام بزاد و نیز از علامت نبوت وی در اخبار آمده است که منج بر سر و سایه

داشتی و از لطافت وی سایه دی بر زمین نیفتادی و گس بروی منشتی و مرغ بر بر سر دی پیریدی و مهر نبوت برکتی دی بودی
 و از همه مردمان بسری برتر بودی هرگز خواب بدل مبارک وی نرسیدی که دل او را بآب حیوان شسته بودند و بهر ستورے که
 وی بران سوار شدی اگر پیر بودی جوان گشتی و اگر جوان بودی هرگز پیر نشدی و اگر کامل بودی چون بران گشتی هرگز مار و کژدم او را
 نگریدی عرق وی بوی مشک دادی آب دهان وی شفا ی بیماران بودی نفس وی راحت درد با بودی هرگز بلبل و غایط و
 پدیده نیا مدی زیرا که زمین او را فرو بردی هرگز کسی او را بر بلبل و غایط ندیدی شب کس به نجفیتی روز سیر گشته بودی چنانکه از پیش
 پدید می از پس پدید می و هر عضو از اعضائی ویرا کرامت دیگر بودی سر وی از عقل بود چشم وی از عبرت بود گوشش از
 حکمت بود زبانش از ذکر بود ویش از رضای خدا بود گردش از تواضع پیشکش از علم بود پشتش از توکل بود سینه اش از حلم
 بود دیش از یقین بود دستش از سخاوت بود پایش از جهت عبادت بود و هر عضو از اعضائی ویرا معجزه بود معجزه سرش
 آن بود که با هر که میرفتی بسری از وی برتر بودی و حال آنکه رسول ما را علیه السلام بالای او معتدل بودند بسیار بلند و نه بسیار
 کوتاه معجزه چشم وی آن بود که از هر سوی خویش میدیدی جبرئیل و آدمیان را بهم میدیدی معجزه گوشش آن بود که سخن او را
 از سخن مشغول نکردی سخن جبرئیل و مردمان را با هم شنودی معجزه زبانش آن بود که از هر سراطحطاب کردی سخن آدمی
 تا سوسمار با وی سخن در آمد آمو با وی سخن آمد درخت با وی سخن آمد بزغال بریان کرده بر آلوده سخن آمد بگریزه درخت
 وی سخن آمد بمعجزه دستش آن بود که ماه آسمان اشارت کرد در گمانفته شد بدخست اشارت کرد که سیایا بمعجزه دلش آن بود که هرگز
 از یاد خدا غافل نبود و دل ویرا خواب نبود هر چه بشنودی یا در رفتی و هر چه یاد گرفتی هرگز از یاد وی نرفتی و فراموش نکردی
 معجزه پایش آن بود که بر بر سر ستوری که در آوردی اگر پیر بودی جوان شدی و اگر جوان بودی هرگز پیر نشدی و اگر کامل بودی
 چون بران گشتی فضلش تا با بجا بود که خداوند تعالی او را در قرآن بهشت هزار جا یاد کرد و مستود بصیرت و تقوی و صدق است
 هزار فقط نبوت هر یک قطره بودند از نور وی اما جمیع صادق رضی الله عنه ثقت پیش از آنکه خدای تعالی این جبار را بیافرید
 بصند هزار و چهل هزار سال نور مصطفی اصلی الله علیه و سلم را بیافرید و دوازده حجاب از نور یا فرید آنگاه نور مصطفی اصلی الله
 علیه و سلم را در اول حجاب اذان در آورد و دوازده هزار سال خدایا تسبیح میکرد که سبحان درج الاعلی و آن حجاب قدرت بود
 آنگاه او را در حجاب عظمت در آورد و یازده هزار سال تسبیح میکرد که سبحان العالم السور و اخفی آنگاه در حجاب مثبت ده
 هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله و تعالی آنگاه در حجاب بر او تنه هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله و الحمد لله
 آنگاه در حجاب سعادت بهشت هزار سال تسبیح میکرد که سبحان الله من هو ایدم لایسوا آنگاه در حجاب کرامت بهشت
 هزار سال تسبیح میکرد که سبحان من هو عتی لا یفتقر آنگاه در حجاب منت شش هزار سال تسبیح میکرد که سبحان العلی
 العظیم الحکیم آنگاه در حجاب هدایت پنجاه هزار سال تسبیح میکرد که سبحان رب العرش العظیم همچنانکه در یک یک
 حجاب خدایا تسبیح میکرد تا از همه جایها بیرون آمد آنگاه آن نور را بده منت کرد از یکی عرش را بیافرید و از دیگری کرسی
 را بیافرید و از سیوم لوح را بیافرید و از چهارم قلم را بیافرید و از پنجم بهشت را بیافرید و از ششم آسمان را بیافرید و از هفتم
 فرشتگان را بیافرید و از هشتم آفتاب را بیافرید و از نهم ماه را بیافرید و از دهم روح مصطفی اصلی الله علیه و سلم را بیافرید

آنگاه او را بدریائی شکر در آورده آنگاه بدریائی صبر در آورده آنگاه بدریائی یقین در آورده آنگاه بدریائی توکل در آورده آنگاه بدریائی رضا در آورده آنگاه بدریائی قناعت در آورده آنگاه بدریائی زهد در آورده آنگاه بدریائی صلابت در آورده آنگاه بدریائی حجت در آورده آنگاه بدریائی قربت در آورده آنگاه بفرمود تا خود را بیفشاند صد هزار دست هزار قطره از وی چکید از هر قطره از آن پیغامبری بیافرید همه پیغامبران یکبار آواز برآوردند که اللهم اجعلنا من امت محمد انا نست که خداوند تعالی بجان مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم سوگند یاد کرد قوله تعالی لعنك الهی بجان محمد و بفرقان محمد علیه السلام ما لا شفاعت وی صلی الله علیه وسلم پس

فصل پانزدهم در وفات حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم

بدانکه وفات رسول علیه السلام در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است چنانکه مولود وی و هجرت و ۷ بوده است در صحاح مصابیح می آرد بروایت براء بن عاذب و او از انصار بوده است چنانکه در قرع می ذکر کرده براء بن عاذب گفت ندیدم و ندانم که اهل مدینه هیچ چیز چنین فرج نموده باشند که آمدن رسول علیه السلام بحدیث تا کوه دکان خور در آمدیم که میگفتند هذا رسول الله قد جاء یعنی فرج می نمود و شادی میکردند که اینک رسول خدا آمد علیه الصلوٰة والسلام و حسان مصابیح می آید بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که آن روز که رسول علیه السلام بحدیث می آمد حبشیان نیره بازی میکردند و فرج می نمودند بمقدم رسول علیه السلام و گفت ندیدم هیچ روز را نیکیوتر و نورانی تر از آن روز که در آمد رسول علیه السلام بر مادر وی و ندیدم هیچ روز را که قبیح تر و تاریک تر بوده باشد از آن روز که رسول علیه السلام در وی وفات کرد و ۸ هم انس میگوید که آن روز که بار رسول خدا علیه السلام بحدیث درآمد روشن شده بود از آن در آمدن وی همه چیزها و آن روز که وفات کرد تاریک شده بود همه چیزها بوفات وی و بیفشاندن بودیم دستهای خود را از خاک وی و هنوز در فتنه می بودیم که دلهای خود را دیگرگون و متغیر یافتیم و زحمت المظهر می آرد که بعضی از صحابه اخبار کردند از تغییر احوال خود که صفای لباسهای ایشان آن چنانکه در حیات رسول علیه السلام بود در حال وفات وی نیافتند و آن الفت و رافت که در میان ایشان بود در حال حیات وی متغیر شد بوفات وی و نمود آن الالباقطاع و حی آسمانی و مفارقت از صحبت وی که آن سبب سعادت ابدی دایمی بود و الا تصدیق ایشان خداوند را و رسول او را و احکام دین را ثابت بود بلکه اکمل و ابلغ بود و خبر وفات رسول علیه السلام اول از سوره النصر معلوم شد چنانکه در تفسیر مدارک و عامه تفاسیر میگوید قوله تعالی اذا جاء نصر الله و الفتح و دایت الناس الی آخر السوره یعنی چون بیاید نصر و مدد خداوند یعنی چون نصرت دهد خداوند ترا بر دشمنان یا بر عرب یا بر یمن و فتح که یا فتح بلاد مشرق و به بنی اهل یمن را که درمی آیند در دین اسلام جماعات کثیره بعد از آن یک یک و دود و در می آیند فسیح محمد ربك ای فقل سبحان الله خدایا سپاسی یاد کن و حمد گویی مرا و ایا نماز گذار از برای من و می دانستی که تو مرا خواست خواه از حضرت وی تواضعا و هضما للنفوس یا ندوست نمای بر استغفار آنه کان ثوابا بدرستی که خداوند همیشه بود و هست و باشد قبول کننده توبه عباد و در مدارک می آرد که امیر المومنین عمر رضی الله عنه آن هنگام که این سوره را بشنید بگریست و گفت اکمال دلیل الزوال و رسول علیه السلام بعد از نزول این سوره دو سال دیگر زبست و در آن

5

ای ملک الموت کجائی نزدیک من آئی و بجای آرا بخت زان فرموده اند بر آن پس جبرئیل علیه السلام بر دست راست وی نشست و میکائیل بر دست چپ و اسرافیل نزد سروی و اسماعیل خازن آسمان و نیا نزدیک دو پای وی و رضوان بهشت بایستاد در پیش وی و بدست وی دو حله از حله های بهشت و ملک الموت به قبض روح وی مشغول شد قبض میکرد و بیک دست خود و بسط میکرد بدست دیگر و عرق از جبین مبارک وی میرفت و میگفت یا جبرئیل وای حبیب من کجائی نزدیک من آئی و بخوان پروردگار خود را تا آسان کند بر من قبض روح را و در صحاح مصابیح می آرد که عایشه رضی الله عنها گفت پیش رسول علیه السلام قدح آب نهاده بودیم دست خود را بر آب میزد و در روی خود می مالید و میگفت لا اله الا الله ان للموت سكرات یعنی بدرستی که مرگ را سختیاست پس دست خود را بر آورد و میگفت السرفیق الاعلی تاراج مبارک وی قبض کرده شد دست و ساقش شد در تنه المظهر می آرد که رفیق اینجا جماعت انبیاست که در علی علین ساکن اند و منه قوله تعالی و حسن اولئك رفیقاً هم عایشه رضی الله عنها میگوید که یکسراجان کندن بران سختی ندیدم که رسول علیه السلام را در شکوة مصابیح می آرد که چون رسول خدا علیه السلام وفات یافت و اهل بیت رسول علیه السلام تعزیت میباشند و از وراج رسول علیه السلام می نالیدند و میگفتند آوازی شنودند از ناحیت خانه که گفت السلام علیکم اهل البیت و رحمة الله و بركاته یا نساء محمد لیس علی محمد صیاح و بکاء و صراخان نصیرون توجرون وان یخترعن تزدن اجر الله وایا که محمد صلی الله علیه و سلم از وراج رسول علیه السلام و ایلیمت وی گفتند در جواب که ای صاحب آواز یا محمد نمی گویم گریه ما از برای انقطاع ملائکه است از خانه های ما امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت و انید که این سخنان که بگویند آن حضرت علیه السلام بود که تعزیت گفت شما را بموت مصطفیٰ اصلی الله علیه و سلم و رحسان مصابیح می آرد از عایشه رضی الله عنها که آن هنگام که خواستند غسل دهند رسول را علیه السلام گفتند نمیدانم که جامه رسول را علیه السلام بیرون کنیم یا بچنانکه برهنه می کنیم مردگان خود را یا بشوئیم رسول علیه السلام را با جامه وی چون اختلاف کردند حق تعالی خواب را بر ایشان گذاشت تا مانند ایشان یک مرد و الا آنکه از خدا وای بر سینه وی بود پس سخن گفت با ایشان سخن گوینده از ناحیت خانه ندانستند او که بود که بشوئید نبی علیه السلام را و علیه ثیابه پس برخاستند و پشتند رسول علیه السلام را با پیراهن که در روی بود از بالائی پیراهن آب میریختند و می مالیدند و شرح السنه می آرد که علی و عباس و فضل بن عباس و اسامه بن زید بشستند و دو کفن کردند و علی و اسامه و فضل در قبر درآمدند و رسول را علیه السلام دفن کردند مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم وفات یافت اختلاف کردند در دفن وی ابو بکر رضی الله عنه گفت شنیدم از رسول خدا چیز را گفت قبض نکرد خدا و ندر هیچ پیغامبری را مگر در موضعی که دوست داشت خداوند که دفن کنند او را در آن موضع دفن کنند رسول را علیه السلام در موضع فراش وی در حسان مصابیح می آرد در روایت ابو موسی از رسول علیه السلام که فرمود پدر ستیکه چون خدای تعالی خواهد رحمت امتی را از زندگان خود پیغامبر ایشان را برده پیش از ایشان پس گرداند آن پیغامبر را از برای ایشان شفیع و کار ساز و چون خواهد حق تعالی بپاک امتی را عذاب فرستند آن امت را و پیغمبر ایشان را زنده بدارد پس بپاک کنایه ایشان را و آن پیغامبر نظر میکند پس چشم دی روشن می شود و بپاک

است وی چون تکذیب وی میکنند و عاصی و نافرمان می شوند در امر وی رباعی اندیشه زهرگ مصطفیٰ باید کرد نه شاد و نه غم
 جمله را باید کرد نه او با شرف و عزت خود زنده نماند؛ ما را طبع خام چرا باید کرد نه در مسکبات می آرد که بلال حبشی رضی الله عنه
 گفت چون سید عالم علیه السلام از دار دنیا سفر کرد جهان روشن بر چشم ما تاریک شد روزی از تنگدلی بدرجعه مادر مومن
 عایشه صدیق رضی الله عنها رفتم آواز ناله عایشه شنیدم که میگفت و احمله و احمله دست برد زدم گفت کیست در
 فراق زدگان میگوید بگفتم خادم خاندان رسالت بلال است چگونه در فراق بهتر سید عالم گفت ای بلال چگونه باشد حال مای
 بی آب ای بلال شب دو ش در خواب دیدم که رسول خدا در آسمان با فرشتگان میخیزد میگفتم یا رسول الله کجا میروی گفت
 باستقبال روح پدرت ابو بکر صدیق میروم که نزد مای آید بلال میگوید بدرجعه ابو بکر صدیق آدم رضی الله عنه و دستوری خواهم
 نزد وی بنفسم و خوابی که عایشه دیده بود با وی بگفتم ابو بکر گریان شد و گفت سوگند بدان خدای که جان من بقدرت اوست
 که من نیز دو ش همین خواب دیدم ای بلال برو و عایشه را بگوئی تا بیاید و دیدار با پسین من منید درین سخن بودیم که عایشه
 رضی الله عنها درآمد و گفت ای پدر اینک کفن شسته و پاک آوردم صدیق رضی الله عنه گفت ای فرزند سخن کفن شسته بگذا
 همان گلیم که روز اول اسلام آوردم با من بوده کفن من کنید که بسیار وقتها از خوف حق گریسته ام آب دیده خود را در آن گلیم
 مالیده ام تا باشد که حق تعالی بآب دیده من بر من رحمت کند چون صدیق رضی الله عنه وفات کرد او را بدر روضه طیبه بنی
 علیه السلام آوردند گفتند یا رسول الله زیار غار ترا آوریم ناگاه دیدند که در روضه کشاده شد و قبری کنده در پیش روضه
 رسول علیه السلام پیدا شد و دوست از روضه رسول علیه السلام بیرون آمد و صدیق رضی الله عنه را در برگرفت و آوازی
 شنودند که النصر فواقد وصل المحبیب الی المحبیب یعنی باز گردید که دوست بدوست رسید و را وسط طبری نمی آرد
 این حدیث را بروایت سهل بن سعد رضی الله عنه که گفت جبریل نبوی که رسول علیه السلام آمد و گفت یا محمد زنگدگانی
 کن چنانکه میخوابی بدرستی که میخوابی هر چون که میخوابی بدرستی که میخوابی شایان عمل خود و دوست از سر کرا
 میخوابی پس بدرستی که توجدا خواهی بود از وی و بدان این را که شرف مومن از قیام شب است و عزت مومن استغفای وی
 از مردمان موعظت پس ای برادر چون میخوابی مرد زنگدگانی چنان کن که بر بی نه چنانکه از تو برهند و چون هر چه کنی بآن جزا
 خواهی یافت نیکوئی کن تا جزای خیر بانی و غیر خدا را دوست مدار تا از وی حدائاتی و قیام شب را لازم گیر تا شرف یابد
 عجز و افتقار خود بغیر سب تا عزت یابی که اگر لغو باشد و ترا بخوار گرداند کجاری که عزیزت دارند عثمان اختیار از معاصی
 کشیده دار که در گاه بی نیاز نیست اگر براند کجاری که قبولت کنند حکایت عیسی بن معاذ رضی الله عنه شبی چراغ افروخته بود
 و کتاب مطالعه میکرد با چراغ را بنشانند و آجابهی کرد و بهیوش شد چون بخوابد از آمد سوال کردند که شیخا چه حالت بود گفت در
 خاطر م آمد که اگر شومی کردارهای بد ما بد شقاوت چراغ معرفت را فرو گشتند به پیاره کجاری و دو چه که حکایت بزرگی از بزرگان
 در گاه روزی نشسته بود و میگفتم موجب پرسیدند گفت امروز بخود حساب کردم شصت و پنج سال است که قلم تکلیف بر من
 رفته است و شصت و پنج سال است و یک هزار و سی صد روز بود اگر روزی یک گناه کرده باشم شصت و یک هزار و سی صد گناه
 بود چگونه مگریم آدم که از وی یک دولت در وجود آمد بفراموشی و غیر عزم قول تعالی فسی و لم یجد له عیضا و بیست و پنجاه سال

و بروایتی سی صد سال گریسته دنیا ظلمنا گفته تا توبه وی مقبول شده من بگریه اولی ترم الهی بآبروی حبیب خود مارا توبه الصبح
 کرامت فرمای و بشفاعت رسول علیه السلام رسان انک سمیع الدعاء

فصل شانزدهم در محبت الله تعالی و صفت محبان وی

بدانکه اهل محبت را در معنی محبت اختلاف است بعضی گفته اند محبت از برای آن محبت گویند که محو میکند از دل هر چیزی که
 غیر وی است و بعضی گفته اند محبت معنی است که عاجزست دلها از ادراک وی و قاصرست زبانها از عبارت وی محبی این معاد
 رازی رحمه الله را سوال کردند از محبت گفت چیزیست که بر نیکی زیادت نشود و بجفا کم نگردد و شبلی میگوید محبت ایثار این
 چیزست که دوستداری از برای آن کس که دوستداری و بحقیقت بدانکه اول او نزد دوست داشته که اگر او نزد دوست ندان
 تو کی توانستی که او را دوست داشتی قوله تعالی یحییام و یحیونه سلطان العارفین میگوید سی سال حق را میطلبیدم چون
 بمیدم او طالب بود و من مطلوب فرود عشق از طرف یار پیدا آمد و بر خاست به محبوب شنیدی که بعاشق نگران بود و در
 بعضی از کتب انبیاست که بنده من مرادوست و از حق من بر تو کس نزدوست میدارم اشارت سفیان ثوری رحمه الله
 میگوید هر کس که خدای تعالی او را دوست دارد و هرگز او را دشمن نگیرد و هرگز اخذای نکند دشمن دارد و هرگز او را بدوستی نگیرد و بدو بدو تنگ
 بنده باشد که بت می پرتد و او نیز دیک خداوند یک بخت بود حکایت عمر عبدالعزیز رحمه الله فرمود تا از برای وی سه
 کنیزک خریدند خادمه سیاه جوشی کنیزک روزی عمر را خدمت کردی چون شب درآمدی بگوشه رفتی و بایستادی و مناجات
 و تسبیح کردی یک شب عمر گوش داشت تا آن کنیزک چه میگوید روی سوئی آسمان کرده بود که قبله دعاست و میفکست
 یحبت ایایی ان تعفرتی یعنی خداوند بدوستی که با من داری مرا بیامرز و بر من رحمت کن عمر شنید و گفت ای کنیزک
 این چه دلیر نیست که تو بر خداوند میکنی کنیزک گفت یا امیر المومنین اگر او مرادوست نداشتی که مرا اینجا آوردی و زود خواب
 بگذاشتی و مرا اینجا داشتی از کلام وی بشنو یحییام و یحیونه محبت خود را مقدم داشت بر محبت محبان خود من نیز اقتدا
 کردم با آنچه حق فرمود نکته بزرگان فرموده اند علامت محبت سه چیزست تفکر بسیار در خواب اندک و یاد کردن بسیار روحی
 گردید او و پیغمبر علیه السلام فرمان حضرت لایزال آن بود که ای داود کرب من ادعی محبتی فاذا جنه اللیل نام
 عنی الیس کل حبیب و حب خلوة حلییه یعنی ای داود دروغ گفت هر که دعوی دوستی من کرد و چون شب درآمد
 پهلوی بر بستر خواب نهاد و دوستان مارا با خواب چه کار باشد هانا مطلع علی قلوب احبائی ای داود دل دوستان
 می بینم و ناله محبان می شنوم و نیاز مشتاقان میدارم دعای تنگ تنگان با جابت میرسانم ای داود مرا ندگان اندک چون
 شب در آید نفس ایشان آسمانها را نود دهد و اندیشه ایشان ارواح مقربان را سرورد دهد و سرور بخشد چشمها از دیدن خلق
 برونزد و هزاران هزار شمع شوق و چراغ محبت در دلها برافروزند نسیم لطف بر جان بریان ایشان کشف گردانم تا در حضرت
 جلال مارا گویند و عنهای سینه بلطف ما باز گویند خلیل دارد هر چه نظر کنند مرا بینند و حبیب دارد هر چه گویند از من گویند
 لولا انی احفظ ادواح احبائی فی ابدانهم لخرت من ابدانهم شوقا الی لقای و انا اشوق الی لقاءهم ای داود

اگر نه آنست که ما بکرم جانهای دوستان خود را در قالب داریم والا هیچ جانی در وقت مناجات که نسیم قرب یا ما بدور تن قرار نگرفتی و من که خداوند مشتاق ترم بلقای ایشان حکایت شبلی رحمه الله میگوید هر کس دعوی محبت کرد پس از آن بفرمود مشغول شد بدینستی که او با دوست استنهاد کرده باشد در مقام محبت کار بجای رسد که از خود هم فانی نشود و بخت بانی گردد زیرا که تا غیر او را باطن جای بود سر توجید و محبت بر تخته دل نقش پذیرد و باغی مارا خواهی می حدیث ماکن به خوا با ماکن دیگران خود ماکن به ما زیبا نیم یا ما زیبا کن یا ما بدو دل مباحش دل بیکتا کن قوله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه شعرا مارا خواهی خطی بعالم درکش به کاند یکدل دو دوستی نیاید خوش به حکایت شیخ ابوسعید قدس سره میگوید حجاب میان بندگان و خداوند عرش و کرسی و آسمان و زمین نیست پنداشت و منی تو حجاب ست از میان برگیر و بخار سپید گلک علیک و بال اطرح و افرح مشغومی

اگر باشد گریه در عرش پائے	تا تو با بانی آن عذاب تو بود	تا تو با خویشی عدد دینی هم	چون شوی فانی احدی بی هم
---------------------------	------------------------------	----------------------------	-------------------------

گر چه عالم تو آب تو بود تا تو با بانی آن عذاب تو بود تا تو با خویشی عدد دینی هم چون شوی فانی احدی بی هم

شیخ جنید رحمه الله میگوید اگر سالک صادق هزار هزار سال در راه حق قدم نهد پس یک لحظه از آن حضرت غافل ماند آن مقدار سعادت که در آن یک لحظه از وی فوت شود بیشتر از آن بود که در آن هزار هزار سال حاصل کرده باشد لیس مع الله و حشنة و لامع النفس سراحة شیخ ابوسعید قدس سره میگوید رباعی در راه یگانگی نه کفرست و نه دین نیک گام ز خود برون نه در راه یمین به ای جان جهان تورا ه توجید گزین به با ما رسیه نشین و با خود مشین به حکایت شیخ سری سقطی رحمه الله بیا ر شد شیخ جنید رحمه الله بعبادت او آدم و حوا داشت که او را با و کند گفت ای جنید آتش بیا دیز تر شود و جنید گفت چگونه گفت عبدا مملو کا لا یقدر علی شیء جنید گفت وصیتی کن گفت لا تشغل عن صحبة الله بصحبة الاعیان یعنی مشغول نشو از حق بغیر جنید گفت اگر بیشتر میگفتی با تو تیر صحبت نمیداشتم حکایت ذوالنون مصری رحمه الله علیه میگوید سبکین عارف پروردگار خود را بگذارد کجا رود و فرود از وی تو بگذرم که او را هم دید و تو بگذرم کجا بام شد ای برادر و زنگره بین که انسان بکدام خاصیت مستوجب سجود ملک شد و چه سرست در وی تعبیه که از همه موجودات او شریف تر آمد اگر بسبب خورون بود شتر لاین تراز آنکه شتری چندان بخورد که سچاه آدمی نتواند خوردن و اگر بسبب قوت شهوت بود دراز گوش مناسب تراز برای آنکه قوت شهوت او را با آدمی چه نسبت بلکه قوت شهوت عصفوری چند قوت شهوت آدمی باشد و اگر قوت غضب بود شیر سزاوارتر و اگر قوت با صره بود در گرس بدین مخصوص نزد اگر قوت عاقله بود ملائکه را با آدمی چه نسبت توان کرد و اگر قوت اضلال و حرام و مکر و تلبیس و تدویر بود شیطان با کمال بود پس آن خاصیت که خاصه انسان است و بسبب آن مسجود ملک گشت چه بر محبت و نایره عشق بود که در هیچ یک از موجودات دیگر آن سر تعبیه نبود الا در بنی آدم مشهور بار تو چون صاع ملک یافته اند به این گفت گوئی با تو دور یافته اند حکایت شیخ ابوالحسن خرقانی رحمه الله میگوید هر گاه بی رقتم تا عرش را طواف کنم جمعی طایعان دیدم بسکونت هر چه تا منتهی لطواف مشغول تا ایشان یک بار طواف کردند من هزار بار طواف کرده بودم هم مرا از فرودگی ایشان عجب آمد و هم ایشان را از گرم روی من پرسیدم که شما کیستید و این سکونت شما از چیست گفتند ملائکه ایم و طبع ما چنین است ایشان از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست گفت من از فرزندان آدمم و گرمی من آتش

عشق است حکایت در زنده لار و لاج میگوید روزی یکی از خلفای ایل را از ورید یزدویگان را گفت لیل این ست لیلی بشنید
گفت یا ایسر المؤمنین لیلی منم اما تو مجنون نه احشمت غبار حشمت نمیگذارد که بحیثیت درایم نظاره حسن مرادیده مجنون باید
رباعی قصه شمع از دل پروانه پرس بد حالت باغ از دل دیوانه پرس بد از اهدان را از ناز و روزه گوی بد عاشقان را از در میخانه
پرس بد مبارزان بر قلب سپاه زنده عشق صفدر است که بر سپاه قلب زندگ نیست که زلف لیلی را شگنی هست که جز دل مجنون
تاب آن ندارد رباعی شرط است تبار که چو در ناز آید از روی کرشمه نشو و بنا بیند نه که غمزه زنده و گاه زلف آرایند بد اینها همه
چیز است تاملی بر آید بد حکایت در رساله امام قشیری رحمه الله می آرد که احمد بن ابی الحارثی شاگرد ابو سلیمان دارانی بود گفت
روزی بر شیخ در آمدیم میگفت گفت چه چیز که باینید ترا گفت ای پسر چرا نگریم که چون شب در آید دید با در خواب شود و دوستان بر از
گفتن مشغول شوند بقیام آن حضرت و سوتنگان محبت بر سر پای ایستاده و آب دیده لعل بر رخ زردی بارند و سجده گاه
خود بخون دیده ترمی کنند حق تعالی اطلاع می یابد چه چیز را ندانید که ای جبرئیل ما از کار ایشان غافل نیستم می بینم کسانی را که سخن ما
جان می پرورند و بزرگوارا احتی می یابند و بخدمت ما شب میگذارند و من مطلع بر احوال ایشانم ناله ایشان می شنوم و زار می
ایشان می بینم در دول ایشان می دانم چرا تو در ایشان ندانم کنی که آخر این چه گریستن و زاری است و این چه رنج و بیداری است
آخر این چه ترس است از خداوند که می بینم دیدی که دوست مرد دوست خود را عذاب کند یا چگونه روا میداری بر من که بسوزم تو
را که چون شب در آید و همه بنحسبند ایشان برخیزند و روی در خاک می مانند و تضرع و زاری میکنند گوی همه گناه خلق اولین ایشان آید
یا دونه از بهر ایشان آفریده ام یا شاید بسته در گاه من نه اندای جبرئیل تو گواه باش که من سوگند یا کنم که چون روز قیامت آمد
من ایشان را در مقام حساب ندانم تا مرد دوست خود را ببینند و آرزوهای دیرینه بگذرانند اندوه را بشنای بگسارند فغم المولی و
نعم النصیر و ترشح اسما الله می آرد که وحی آمد بد او و پیغمبر علیه السلام که ای داود و ذکر من مرزا کران را و بهشت مرطیان
را و زیارت من مرشتاقان را و من خاصه مرعبان را رباعی دنیا نشانه را و فیض و خاقان را و دونه بد را بهشت مرزبان را و
تسبیح فرشته را صفا ایشان را و جانان را و جان ما جانان را و در خبر است که ملک الموت بتقاضای روح خلیل علیه السلام
آمد گفت بهرگز دیدی که خلیل جان خلیل بستاند و می آید که بهرگز دیدی که خلیل نقای خلیل را کاره باشد گفت اکنون جان بر دار
رضاد اوم و زنده کرد الا ویامی آرد که سفیان ثوری طیب الله روحه گفت سبحان خداوندی که جان و مال میبندد و ما او را دوست
میداریم پس معلوم شد که شرف آدمی بواسطه محبت حقیقی است نه بینی که اگر کسی تعرض بآل یا بجان کسی رساند آن کس اوله آئینه
دشمن دارد و حق تعالی مال و جان و اهل و فرزندان از بنده بیچاره می ستانند و او را از همه چیز و از همه کس جدا می کند و بزرندان خود
محبوس میگرداند و بنده بسکین بچنان تهم مهر بزرگین دل و آتش محبت در مجربینه و کرم محبت و اخلاص بر میان جان میگوید
بغزت و جلال تو هر چند که در محنت افزائی در محبت افزایم و یک سر سوی از دوستی کم کنیم شمع از همه می شود بسوزد و بسری شود
دلغ تو در این دلم جای دگر نمی شود قطعه مهر مهر تو بزرگین دلم بد آن چنان نیست که بلا برد و بد بیوفائی نیاید از بنده بد
گر ز روی زمین وفا برود بد حکایت شیخ شبلی رحمه الله میگوید هر کس کشته تیغ محبت شود دیت وی دیدار باشد و هر کس
کشته تیغ شوق شود دیت وی قرب باشد رباعی با دروس از چون دوائی تو سمن بد در کس منکر چو آشنائی تو سمن بدگر بر سر کوئی

عشق مانسته شوی بشکرانه بد که خونهای تو ستم حرکایت آورده اند عیسی علیه السلام بقوی بگذشت زار و ضعیف گفت
 شما را چه رسیده است گفتند از بیم عذاب خدای تعالی بگذشتیم گفت حق است برخداوند که شما را از عذاب ایمن گرداند بقوم دیگر
 بگذشت از قوم اول زار و ضعیف تر گفت شما را چه رسیده است گفتند از روی بهشت ما را بگذشت گفت حق است برخدای که
 شما را از روی شمارساند بقوی دیگر بگذشت از هر دو قوم ضعیف تر و روی ایشان از نور چون آئینه می تافت گفت شما را چه رسیده
 است گفتند دوستی خدای عز و جل ما را بگذشت با ایشان نبشت و گفت شما یقیناً مقربان شما یقیناً مقربان مرا بجای است شما
 فرموده اند حرکایت سری سقطی رح میگوید فردای قیامت هر کس را با نبیا باز خوانند گویند یا است موسی یا امت عیسی یا بیت
 محمد و مگردستان حق ترا که گویند یا اولیای خدای یا یقیناً تر و خدای دلهای ایشان از شادی تخلع شود حرکایت ذوالنون مصری
 میگوید در سفر زنی دیدم پرسیدم از غایت محبت گفت ای بطلال محبت را غایت نیست گفتم چه گفت از آنکه محبوب را غایت
 نیست حرکایت سمنون محب در بادیه میرفت با هریدان خود که رمای بادیه در ایشان کار کرد در سایه مغیبلان نزول کردند
 یکی از هریدان سمنون را گفت علامت محبت چیست گفت سه علامت دارد مصطفی الوانم بمجد قابل نامم فارغی
 جوارحهم مرید گفت یا شیخ صفت ایشان بگوی گفت خوش را دیده در صحرا یکدیگر الفت گرفته اند چون حشر ایشان شوند نفوذ گیرند
 محب چون با محبوب آرام گرفته باشند از خلاقین مفرد شود و از خلاقین مجرد گردد و جز با دوست نیارند و جز با یاد او قرار گیرند و شعر
 بجز دیدار روی تو نباشد در جهان کامم بجز در حلقه زلفت نخواهم جای آرامم بجز بانگ کوی تو نخواهم پیچ پیوندی
 بجز بنده نگار نیارم تا کنی نامم حرکایت شیخ بشی رح میگوید خدای تعالی وحی کرد با او و علیه السلام فرمان حضرت
 لایزال آن بود که ای داود و دیگر من ذاکر آن را و بهشت من مطیعان را و کفایت من متوکلان را و زیادت نعمت من شاکران
 را و حجت من نیکوکاران را و انس من مشتاقان را و من خاصه محبان را حرکایت از شیخ جنید سؤال کردند که چه می فرمائی
 در آیت قوله تعالی والذین امنوا الشد حبایله و عابد صمعی سوز و نفس خود را از بر لبی بت شیخ فرمودند و هندی می نویسند
 نفسهای خود را بر محبت بت چون روز قیامت شود حشر کنند ایشان را با بتان ایشان را بر در و درخ آرنج پس گویند ایشان
 را که در آید با بتان خود در در و درخ بچنانکه خود را در دنیا در آتش می افکندید از برای این بتان ایشان را بکنند و سر باز نهند آنگاه
 فرمان آید که در آید ای مومنان در آتش مومنان گویند سمعنا و اطعنا و مساعت و مسابقت نمایند بد آمدن در
 آتش این است آنچه فرموده والذین امنوا الشد حبایله جواب دیگر آنست که بت پرست شاکر و شیطان ست و شیطان
 امر میکند او را با خلاق نفس وی و مومنان مطیع رحمانند و حجت اقتضای احراق می کند و قیل غیظ لک پس ای برادر
 بدانکه محبت حق تعالی بر بنده مومن فریضه است و هر کس خداوند را از اهل و مال خود دوست تر ندارد و او را من حقیقی نیست اگر
 دلدل خود اثر دوستی حق می بینی بدانکه بمقدار آنکه تو او را دوست میداری او نیز ترا دوست میدارد و اگر کسی حق را دوست نمیدارد
 این علامت آنست که حق تعالی نیز او را دوست نمیدارد و حرکایت در منزهة الزواجر می آرد که کسری نامه نبشت بوزیر خود
 که ما بعد بفلان کس استعانت نخواهیم که او ما را دوست نمیدارد و وزیر در جواب نامه با دشا بهشت که یا ایها الملک
 بدرستی که او در ایام دولت تو متولد شده و در محبت تو نشو و نما یافته و همیشه ترناصح و خیااتی از وی صادر نشده ملک چون

برنامه وی اطلاع یافت نامه دیگر نوشت بود زیرا خود که مادر دل خود نظری کنیم از محبت وی خالی می یابیم استدلال کنی بنیم بدان که دل وی
 نیز از محبت ما خالی است حکایت ذوالنون مصری رحمه الله میگوید دلها می مجانب با تش محبت محترق است و بوزن
 مشتعل و هر چیزی که بسوزد سیاه شود اولاد محب که هر چند بیشتر سوزد با تش محبت بخت و نظارت و سزای زیادت شود
 حکایت یکی از اصحاب شبلی رح میگوید نعل خریدم بدیناری و پوشیدم و بجلقه شبلی در اندم سوال کردم که محبت چیست شیخ
 فرمود آنکه نعل بدیناری نخری و پوشی حکایت محمد مقدسی رح میگوید بریارستانی در اندم جوانی دیدم بند بر پای غل برگردان
 مرا بدید گفت ای محمد مقدسی می بینی که حق با من چه میکند بگوی او را که اگر صفت آسمان را غل کنی در گردن من و هفت زمین را بند
 کنی بر پای من یک چشم بر هم زدن از تو بغیر تو مشغول نشوم و التفات بغیر تو کنم شعر حبیب لیس بعد از حبیب بنوما
 سواه فی قلبی لصبیب بنوما غائب عن بصری و علی بنوما و عن قلبی حبیبی لا یغیب بنوما و فریاد زهره التفات
 به دنیا و آخرت بنوما و یاد ان صورت معنی نکرده اند بنوما قوله تعالی ان الذین قالوا لا اله الا الله استقاموا و در حقایق حق گرد
 که اهل تحقیق گفته اند از این استقامت مراد استقامت نمودن محبت بزبان بریا و حبیب بدن محبت حبیب و بنفس بخدمت
 حبیب و بسیر بر لب حبیب و بروح بمشاهده حبیب چون چنین کنند فرو آیند برایشان ملائکه حبیب پس میگویند مرایشان را
 که مقرر سید بر ستیکه خوف نیست از حبیب بحیب و اندوه مخورید بر ستیکه و اصل شد حبیب بشارت با و شمار را
 به بهشت موعود و در چرا حبیب غن اولیا فاکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة فان الحبیب ولی الحبیب و لکم فیها
 تشتهی انفسکم فان الحبیب یتوخی مسرة الحبیب و لکم فیها ما تدعون فانما الحبیب الی الحبیب کما
 للحبیب بالحبیب نزلنا من غفور و رحیم من الحبیب للحبیب عزیز من این همه نواخت و کرامت دوستان
 حق را بدانست که آئینه دل را از غبار محبت دنیا و دوستی غیر صافی داشته اند رباعی در دل علم عشق برافراخت آینه
 آئینه دل زهر آن ساخته اند مگذار که دشمن اند را بجا نگر و کان آئینه بهر دوست پراخته اند دل مؤمن نظرگاه حضرت
 اوست باید که خلوتخانه دل را از خار و خاشاک غیر پاک واری تا شایسته نظرات لطف و رحمت او شود که هر دل که دوستی
 دنیا در وی جای گرفت از دولت نظر حق محروم ماند و مسکن شیاطین شد بخود بالله من الخذلان مشغول

دل یک منتظر نیست ربانی	خانه دیوار تو دل خوانی	آنچه دل نام کرده بجای	رو به پیش سگان کوی انداز
------------------------	------------------------	-----------------------	--------------------------

حکایت می آرد که فردای قیامت بنده بهر صفت حاضر آورند حضرت عزت بفرماید تا دل او را بشکافند سی صد و
 شصت بت از دل وی بیرون کنند مصرع این خانه جای رخت بود یا مجال دوست بنمایسته سعادت
 دو جهانی و کرامت جادوئی کسی شد که مطیع و فرمان بردار حق شد و در محبت وی صادق شد حکایت نقل است که شیخ جنید
 بنفادی رح گفت سی سال آن کردیم که حق فرمود لا جرم سی سال دیگر است که حق آن میکند که ما میگوئیم قال النبی علیه
 السلام ان من عباد الله من لو اقصم علی الله لآبره یعنی بدرستیکه بعضی از دوستان حق هستند که اگر سوگند دهند
 بر خدا و نذر است گرداند خداوند سوگند ایشان را این بود اصول و امهات همه اخلاق پسندیده که درین فضول ذکر کرده اند
 که تحصیل آن و متصف شدن بآن واجب و لازم است و ملازم است نمودن بران فرض عین است اما اخلاق ذمیه که

اصول واجبات همه اخلاق بدست آن نیروده خلق ست و دور بودن از آن فریضه است و چون آن از قبیل ترک است
ذکر آن در قسم ترک بیاید انشاء الله تعالی و چون آخر این قسم بر محبت حق ختم شد امید داریم که ختم عمر باین بر محبت حق و سعادت
ایمان باشد و اینجا فصل دیگر در بیان عشق مجازی یا دکنیم بحکم الجواز قطرة الحقیقة بمناسبت آن زیرا که خوش حالیست حال
عاشقان الهی بآب ویدع عاشقان و بسوز سینه مشتاقان و بزرگ زرد و باه سر دول پر درو محبان با مفلسان را از شرب

آن مخلصان شربتی و از جام ایشان جرعه کرامت فرمای

فصل هفتم در بیان عشق و صفت عاشقان

قوله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة انتصرون وقال النبی علیه السلام و کتم وعف ثم مات مات شهید
شعر گریه سر کوی تویمیرم بلادت به مرگ بمردست و با لاک بشهادت به آید انکه عشق را سه مقام است مقام اول کشش ست
یعنی تا از جانب محبوب آوازه بهیچم پیدانشود و از جانب محب سر پیچونه هوایا نگردد و قطعه گرسرا طوق ارادت می کشم
طوق اگر ابرم بگردن می کشد به عاشقان را نیست از خود اختیار به طبع مقنا طبع آه می کشد به مقام دوم کشش ست
یعنی تا در بادیه جاهد و ایستاد از سر قدم سازد و تن را در راه ریاضت نگذارد و بی طریق سعی بکعبه صفای نهد و ینهم
سبلنا مشرف نشود قطعه گز ترا از روی صحبت ماست به قطع کن صحبت دل و جان را به هر که منشور کعبه می خواهد به طلی
کند محنت بیابان را به مقام سیم کشش ست یعنی چون محبوب رسد محو شود ذره در پر تو خورشید چندان ظهور دارد و کجور شد
تردیک نیست رباعی عاشق که بعاشقی جگه می سوزد به در صحبت معشوق تبری سوزد به مه در بر خورشید فنا میگردد
پروانه ز وصل شمع پر می سوزد به حرکایت شیخ شهاب الدین سهروردی رح میگوید عشق را از عشقه گرفته اند عشقه گیاهی
است که به ریبات که رسد نا چیزش کند رباعی عشق در دلیست که در مان پذیرد بهرگز به عاشق دل شده سامان نپذیرد
بهرگز به برتن سهر که ازین تیغ بلا زخم آید به کشته گردد که در گرجان پذیرد بهرگز به باد که میچکاند تن آدمی را غذا نیست روح آدمی
رائیه غذا نیست و غذای روح دو چیز است یکی آواز خوش و دیگر جمال نیکو قطعه غذای روح دو چیز است پیش اهل یقین به که هست
هر دو و بهر یک تن پرست حرام به یکی شنیدن آوازهای جان پرور و به دیگر مشاهده دلبران سیم اندام به حرکایت در و وضعد
می آر که امام ابو یوسف القاضی رحمه الله در مجلس بارون الرشید بود قاری قرآن میخواند با آواز خوش و بارون زاده هارون الرشید
در حسن دید بیضا داشت و در لب دم عیبی ایستاده بود امام گوش بر آواز قاری نهاده بود و چشم در دیدار سپر گماشته
هارون الرشید بدید اعراض کرد امام دریافت چون قاری از قرات فارغ شد امام گفت قطعه آواز خوش و جمال نیکو به
این هر دو غذای روح باشند به هر جا که غذای روح مینی به گروست دهد نتایج باشد به خلیفه گفت راست گفتی که گناه از
اصحاب ابو حنیفه دورست قطعه تهمت شهوت مبین اندر میان به گرم اباد لبران مینی نظر به عشق بازی شنیده روح است
شهوت تن عادت گاوست و خرداگر کسی این را عشق میگوید لا مشاخه فی اصطلاح حکایت در تفسیر تعبلی
می آر که یحیی بن معاذ رازی رحمه الله گفت اگر خدای تعالی عقوبت خلائق مین افکند هیچ عاشق را عذاب نکند گفتند

اگر عاشق گنہگار بود گفت نیز عقوبت نکند زیرا که گناه عاشق اختیاری نیست اضطراب است رباعی اگر عشق تو بانه
وزاری نبود بهر گز عاشق چنین بخاری نبود بهر عاشق بچاره بگیرد گناه به زیر که گناهش اختیاری نبود به قولہ تعالیٰ
فمن اضطرب غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیہ مسکین عاشق بچاره روز در عذاب باشد و شب بیقیر و بخیاب
باشد گاه در بادیه اشتیاق زبان لیلیک بر کشاده و گاه در زادیه فراق سر بر زانوئی حسرت بناده شعر و صافی الدهر
اشقی من محب به وان وجد اطوی حلوا مذاق به تراه با کیانی کل حین به خفا فرقه اولاشتیاق به فینکی
ان نائی شوقا الیہ به و یکی ان دنا خوف الفراق به در تفسیر تعلیمی می آرد از احمد بن عبد الوهاب که گفت فی قول الله
تعالیٰ ولا تتخللنا ما لا طاقه لنا به قال یعنی لعشق و تیر و تفسیر تعلیمی می آرد که ابوحباب گفت مجلس ذوالنون مصری
بودم در فسطاط مصر و چنان دادم که اهل مجلس وی هفتاد هزار بودند و آن روز در محبت حق سخن می گفت کارهای
رسید که یازده نفر در مجلس جان بدادند یکی از فرمیدان آواز بر آورد و گفت یا ابو العیض محبت حق ذکر کردی محبت مخلوقان
را نیز ذکر کن ذوالنون آهی کرد و سخت بنالید و دست بر آورد و پیر این خود بند پیچاک زد و گفت علفت دو هو لطم
واسد خیرت عیونم و خالفوا السها دو فاروق الرقاد و لیلهم طویل و نومهم قیل اخری اللهم لا تقسدا
همو هم لا تقسدا مو دهم عشیره و مو عیام عریة باکیه عیونم فریحة جعوضهم عاد لهم الزمان و
الاهل و الجیران شعر آن کس که زکوی آشنا نیست به دانکه متاع من کجا نیست به آتمن بچی میگوید قطع الاوصال
ایسر من قطع الوصال حکایت در منزهة النواظری آرد که اصمعی بقبیله از قبایل عرب بگذشت جوانی را دید بندگان
بر پای و مردمان گردوی در آمده گفت این جوان را چه می شود گفتند دختر عم خود را دوست میدارد و آن دختر روی بوی نمی نماید
اصمعی گفت مراند و دختر برید اصمعی را پیش دختر بردند گفت ای دختر ترا چه نقصان شود اگر یک بار دیدار خود دید و نمانی دختر
گفت اوطاقت دیدار ماندار و اگر خواهی نظاره کن دختر بیاید و بر جوان بگذشت و از ناز و تکر دامن در زمین می کشید
غباری از زمین بر آمد جوان در آن غبار نظر کرد و نغمه برد و بهیوش بیفتاد و دختر گفت یا اصمعی من لا اطبق غبارا ذیالنا
فکیف یطیق ملاقات جالنا کسی که طاق دیدن غبار دانا ماندار و چگونه طاق دیدار ما آرد حکایت در
روضه خلدی آرد که در عهد لیلی بسیاری دعوی محبت وی میکردند اما هیچ یک را از مجنون صادق تر نمیدید قطعه بهر کسی لاف
محبت مینرند به پیچ یک در عاشقی صادق نه اند به مدعی عشق بسیار ندیک به چون بینی بیشتر عاشق نه اند به گفت نقد
وقت این مدعیان کذاب را بر محاکم امتحان زنم تا هر کس چه عیار دارند بفرمود تا بگرد و کوشک او آتش عظیم افروختند و خود
بر بالای کوشک بر آمد و ندان کرد که هر کس عاشق است با آتش در آید و از سوختن پاک نذار و آنها که خام بودند از سوختن اندیشه
کردند مجنون که سوخته بود و با آتش آشنائی داشت قدم در نهاد و بر گذشت و گفت قطعه من دل سوخته از آتش تواند بشیر
که چو روانه بهر بال و پر م سوخته به آتش عشق تو در خاک بگیرم هرگز به هم ماسوزم که بار در گم سوخته به در منزهة الاعواج می آرد
که تا مجنون بر سر کوه نجد بود از نسیم صبا صاحب وجد بود و چه بوسن گرد قبیلہ شست قرب لیلی بروی عقیده شست حکایت
در منزهة النواظری آرد که مجنون در عشق لیلی چنان شد که از آدمی نفور کرد و با وحش در صحرائش گرفته بود و چون نام لیلی

شنیدی مدہوش شدی چون شوہر لیلی را وفات رسید کسان مجنون گفتند ای قیس شوہر لیلی وفات کرد بیا تا لیلی را با تو عقد کنیم تا این سودا از دل تو بر خیزد و مجنون گفت مارا با عشق او کارست با او کاری نیست مایل را از بہر خدا بر خود حرام کردیم و ترک وصالھا الی العقبی رباعی تا جان دارم عشق تو چون جان دارم نہ تا زنده بوم عشق بکس نیام نہ فرود بقیامت ای بت عالم سوز نہی آیم و این خار در سردارم نہ حرکایت عامر مجنون را بعرفات آورد و باہل عرفات گفت اینجا دعا ستجاب بود و عاکنید کہ خدای تعالی عشق لیلی را از دل وی بردارد آنگاہ مجنون را گفت ای پسر اہل عرفات از برای تودعا می کنند تو نیز از بہر خود دعا کن مجنون دست برداشت و گفت اللہم زدنی ہواھا و احیی علیہا و امتنی مع ہواھا و احشرنی صحبا یوم القیمہ شعر تا جان دارم ز عشق تو نگذریم نہ عاشق میرم بحشر عاشق خیزم * حرکایت نقل ست کہ ہر گاہ کہ مجنون بکوی لیلی در آمدی سگان کوی لیلی قصد وی کردند کسی گفت ای مجنون سگان کوی لیلی را مراعات کن و لقمہ در پیش افکن باشد کہ با تو آشنا شوند قطعہ ستم کہ با سگ کوی تو آشنا خواہم نہ چہ جای آنگہ ز تو حاجتم روا کرد نہ چنین کہ در نظرت کمتر مں از سگ کوی نہ چہ جلد با سگ کوی تو آشنا گرد نہ مجنون نان و گوشت برد و در پیش سگان کوی لیلی انداخت سگ آزمای کوی خورد و قصد مجنون کرد مجنون گفت این را چہ کنم کہ از دیگران استخوان بستاند و از مں نان و گوشت قبول نکند قطعہ سوال کرد ز معشوق عاشقی کہ چرا نہ بنان مں سگ کوی تو رغبتی نمود نہ جواب داد کہ رغبت نمی نماید از ان کہ کہ هست لقمہ عاشق ہمیشہ زہر آلود نہ حرکایت آوردہ اند کہ رود کہ مجنون میگذشت چشم او بر جال لیلی افتاد و نعرہ زد و از پای در افتاد مدہوش شد لیلی آن حال مشاہدہ کرد و بروی بچشود بیاید کہ سروی در کنار گیرد مجنون بوی لیلی شنید چشم بکشد و گفت ای لیلی دنیا را در کار ہوائی تو کردم میخوای کہ آخرت نیز در کار تو کنم فر مں مانندم و اسلام مکن تا نکند نہ اندر کار تو مسلمانا تو پیش نہ حرکایت نقل ست کہ چون لیلی را وفات رسید اورا دفن کردند مجنون خبر یافت گفت مرا بسرخاک وی بر یک گفتند ما گورا و را ندانیم گفت شما مرا بدان گورستان برد کہ مر خاک اورا باز یابم کہ از خاک او بوی عشق مای آید و مجنون را در ان مقبرہ در آوردند بہر گوی کہ رسیدی خاک از وی برداشتی و بوی کردی و بینداختی و گفتی لیس ہذا چون بسر گور لیلی رسید رخاک از او گرفت و بیوید بوی عشق خود شود شہنشاہ نزد و بر سر گور لیلی جان داد شعر ارا دو الخ فواقبر ہا عن صدیقہا بطیب تراب القبر دل علی القبر فدفن فہو بیغیبھا ہر دور در پہلوی یکدیگر دفن کردند رباعی بجان رسید مرا کار تو وادیلہ نہ بیا کہ طاقت ہجران تو ندارم آہ نہ چہست مر و نہ عاشق شہادت اینک مں نہ مردم استہد ان لا الہ الا انت نہ در وضعہ خلدی آرد کہ پیری حرکایت کرد کہ مرا بر بیمارستان بغداد گذر افتاد جوانی دیدم بر حصیر کہنہ نشسته و بند بر پای و مروحہ بدست و مردم بسیار آنجا جمع شدہ و او میگفت شعر در عشق تو انگشت نمای زن و مردم نہ ہر لحظہ فزون است ز سودای تو در دم نہ پیش رستم و گفتم ای جوان چہ حاجت دارے گفت آنگہ بفغان محلہ روی آنجا کہ سرای احمد دہقانست سرای ترسائی است روی در قندہ رباعی قبلہ مں سرای آن ترساست نہ جانم اندر ہوائی آن ترساست نہ کا فرم درہ مسلمانا نہ گرم اکش بجای آن ترساست نہ در بزین و بگوئے رباعی در عشق تو ام طاقت رسوائی نیست نہ در ہجر تو ام روی شکیبائی نیست نہ تا وسع تو آن بود تکل کردم نہ دیگر چہ کنم

و سع شکیبایی نیست پندار در سرای آدم و در بزم دختر بی پرس و آمد پیغام جوان بدو رسانیدم گفت رباعی در عشق کسی را
که توانائی نیست به زهر جگر تحمل و شکیبائی نیست به مرگ ست علاج او و بیرون از مرگ به مصلحت دگر که فرمائی ایست پیغام
دختر بجان رسانیدم آهی کرد و جان بداد باز گشتم که دختر را خبر دهم بسر کوچه رسیدم خروش مصیبت شنیدم گفتند دختر نیز وفات
یافت رباعی من عشق ترا مراقت خواهم کرده و داند در جهان مراقت خواهم کرده و دی روز بدل مخالفت میکردم به امروز
بجان موافقت خواهم کرد حکایت یکی از مشایخ در بازار واسط میگذاشت کودکی را دید که طباچه بر روی پیری می زد و پیر
بیچ نمی گفت شیخ را عجب آمد از پیر سوال کرد پیر گفت من برای انیم و زیادت ازین گفت چرا گفت ازین کودک پیر گفت
ای شیخ تو امام مسلمانی نیستی در مذنب عاشقی ترا کاری نیست خبر عاشق ما ز ما تم عاری نیست پندار پیر دعوی عشق ما
میکند دور و زست که ما را ندیده شیخ گفت بیشتر زن نادعوی محبت نکند یا در عشق استغنا نماید آنگاه شیخ بگریست و گفت
کیکه دعوی محبت مخلوق میکند و معنی بجای نمی آرد سزای سلی می شود کسی که دعوی محبت خالق کند و معنی بجای نمی آرد سزای
الم قطعیت گردد در تقصیر کشف و بیان می آرد که لعن الله سبحانه اهل النار بالفراق لا ستر حواله

ما فیہ من العذاب یعنی اگر خداوند اهل دوزخ را عذاب کند بفراق هر آینه استراحت نماید با آنچه در
دوزخ است از عذاب یعنی عذاب دوزخ در جنب آتش فراق دوست راحتی تواند بود

وکل الذی دون الفراق قلیل لو كانت الجنة نصیب

العافیین بدون جمال و او یلاه و لو كانت النار نصیب

المشتاقین مع جلالة واشوقاه الاهی ماسکینان

بر آتش فراق و داغ قطعیت نسوزم

بجرت محمد و آله و صحبه اجمعین

۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴

۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴ ۴

۴

تمت من الاخلاق بتوفیق الملک الخلاق فلنشرع فی لقسم التروی
توفیق الملک الملوک ومنه الهدایة والصمت العصمة والتوفیق

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم چهارم از کتاب ریاض الناصحین در فرا بیتی که از قبیل ترک است یعنی ترک مخالفتها با الله تعالی و بار رسول او علیه السلام و آن هفت ترک است ترک کفر و شرک و نفاق و ردّت بدعت و معاصی و اخلاق بد و این هفت ترک در وقت تفصیل مفسر می شود چنانکه ذکر می بجای می وی بیاید انشاء الله تعالی و درین قسم چهار باب است

باب اول در بیان کفر و شرک و نفاق و ردّت و درین باب چهار فصل است

فصل اولی در اقسام و انواع کفر و احکام آن

بدانکه کفر دو قسم است قسم اول تکذیب حق است قسم دوم آنکه واسطه است میان تصدیق و تکذیب که نه تصدیق است و نه تکذیب ولیکن کفر است آنکه قسم کفر که تکذیب حق است چهار نوع است چنانکه امام محی السنه و تفسیر معالم التمهیل خود و امام علی واحدی و تفسیر و بیضاوی و غیر ایشان از ائمه التفسیر در تفاسیر خود آورده اند چون تفسیر مغنی و غیر آن در بیان الذی کفر و سوء هلیهم الایه اول کفر از کار و آن چنان باشد که شخصی خداوند تعالی را نمی شناسد و اصلا بوی معرفت ندارد و دویم کفر محمود آن چنان باشد که خداوند تعالی را میداند بدل و انکار میکند چون امینه الصلت سیم کفر عناد و آن چنان باشد که خداوند تعالی را می شناسد بدل و بزبان نیز معترف است بدین حق ولیکن آنرا قبول نمیکند و مسلمانی را وین خودی گیر و چون ابو طالب چهارم کفر نفاق و آن چنان باشد که بدل منکر حق اجماع قطعی باشد و بزبان معترف باشد این است آنچه ایما تفسیر مذکور گفته اند اما قسم دوم از کفر که واسطه است میان تصدیق و تکذیب چنانکه امام نور الدین صابونی رحمه الله علیه در کفایه گفته است و آن سه نوع است اول آنکه تکذیب نداشته باشد ولیکن شک و تردد داشته باشد و دویم آنکه در قبول حق توقف داشته باشد و این هر دو نوع کفر را امام نور الدین بخاری در کفایه ذکر کرده و گفته که این هر دو کفر است با اتفاق سیم آنکه خالی باشد از تصدیق و تکذیب و از شک و توقف و این نیز کفر است با اتفاق از بهر آنکه هر دو که در وی تصدیق نباشد یعنی تسلیم نباشد بوی قبول حقا باشد و دلان دل ایمان نباشد کفر باشد از بهر آنکه واسطه نیست میان کفر و ایمان بنسبت تکلف این بود اقسام و انواع کفر و الله اعلم

اما حکم کفر آنست که چون کافر اخبار کفر کند در دنیا مستحق کشتن و غارتیدن و برده کردن شود بشرایطی که در کتب کلامی و فقهی مذکور و مسطور است و چون بر کفر میرد نفوذ باشد در آخرت مستوجب دوزخ شود و بعد از آن جاودانه گرفتار گردد و کما قال جل ذکره اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و در لغت خداوند و فرشتگان و همه آدمیان باشند قوله تعالی ان الذین کفروا وما تواوا هم کفارا اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین خالدین فیها و یک طرفه العین عذاب از وی تخفیف نشود که لا ینخف عنهم العذاب و حق تعالی نظر رحمت بوی نکند که و لا هم ینظر و ن و چون او کافر شد و ظلم کرد بر نفس خود بآوردن کفر حق تعالی نیامزد و مر او را و نماید و راهی الایاره دوزخ که ان الذین کفروا و ظلموا المرکیکن الله لیخفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابد او جاوید باشد در آنجا همیشه و هست این جاوید عذاب کردن او بر خداوند تعالی آسان که و کان ذالک علی الله یسیرا هرگز بهشت در نیاید همچنانکه شتر بسورخ سوزن دنیا بد قوله تعالی و لا یدخلون الجنة حتی یشربوا من الماء فی سمر الحیاط و اگر باشد مر او را همه آنچه در زمین است و مانند آن بآن و او خواهد که همه را ببل و فدیه دهد تا خویشانش را بآن باز خرد و از عذاب روز قیامت نپذیرند و مر او را بود عذاب دردناک که ان الذین کفروا و ان لهم ما فی الارض جمیعاً و مثله معه لیفتقدوا به من عذاب یوم القیمة ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم حکم کفرین بود اما حکم ایمان آنست که مثلاً کافری که سالها در کفر بسر برده باشد چون از کفر پیرا نشود و کفر توحید بر زبان راند و دل وی باز بان وی موافق باشد حق تعالی آن کفر گذشته وی را بیاورد و او را بر گذشتهها مواخذه نباشد چنانکه در کلام مجید خود فرمود قوله تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا لیخفر لهم ما قد سلف و چون بر مسلمانی میرد در آید در بهشت جاودانه قوله تعالی اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون پس از انواع سببه کفر بر حذر باید بود که بآن رستگاری نتوان یافت الهی ماسکینان را از کافر سیغ از کافر مردن و ایمان دار و توفیق ایمان داشتند و ایمان بردن کرامت فرمائی

فصل دوم در شرک و انواع آن

در احیاء العلوم و تنبیه می آرد که شرک بر دو نوع است شرک جلی و شرک خفی اما شرک جلی چنانکه غیر خداوند چیزی را پرستند چنان بت و غیر آن و حکم این شرک همان حکم کافر است در عقوبات دنیوی و اخروی و جاوید ماندن در دوزخ قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یخفر ما دون ذالک لمن یشاء یعنی بدرستی که خداوند نمی آرد که شرک را که شرک بزرگ است بوی غیر او را و ما دون شرک هر گناه که باشد می آرد مردمان بنده را که میخاهد و من یشرک بالله فقد افتری اثماً عظیماً و هر کس که شرک آرد بخداوند تعالی بدرستی که آوده باشد گناه بزرگ غیر مغفور در تفسیر و معیطی آرد که این آیت قاطع است در دو مسئله بزرگ از اصول مسئله اول آنکه مرتکب کبیر از مسلمان چون بر ایمان میرد جاوید در دوزخ نماند و خلاصه تعالی او را جاودانه عذاب نکند بلکه مشرک را جاودانه در دوزخ بدارد بدون مسلم مسئله دوم آنکه خداوند تعالی وعدۀ معتبر کرد ما دون شرک را از معاصی که عفو کند از آنکه خواهد و میامزد مردمان را که خواهد خلاف هر قدر بیه را که میگویند چنان نیست که بیاورد

کبیره را و عفو کند از معاصی هیچ را از امیر المؤمنین که هم الله و هم مردوست که هیچ آیت در قرآن نرود من امیدوار تر ازین آیت نیست که حق تعالی فرمود ان الله لا یغفر لمن یشک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و نیز در حدیثی آمده که این عمر رضی الله عنهما گفت استغفار نمی خواستم از برای اهل کبارت تا آن هنگام که این آیت نازل شد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود آمد بمن آینده از پروردگار من پس خبر داد مرا با فرمود که بشارت داد مرا شرک ابوذر است که هر کس از است من بمیرد که شرک بیاورده باشد بخداوند چیزی را در آید و در بهشت بگفتم یا رسول الله اگر چه زنا و زدی کرده باشد فرمود که و اگر چه زنا و زدی کرده باشد در صحیح مسلم می آید بر روایت دیگر از ابوذر که گفت در آنهم بر رسول علیه السلام و بروی جامه سفید بود و رسول علیه السلام در خواب بود و بگشتم کت و دیگر باز آمد رسول علیه السلام بیدار شده بود پس فرمود ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة یعنی هیچ بنده نباشد که بگوید لا اله الا الله یعنی از خالص دل خود پس از ان بمیرد الا آنکه در آید در بهشت ابوذر میگویی گفت من ذنی وان سرق یعنی و اگر چه زنا و زدی کرده باشد رسول علیه السلام فرمود و اگر چه زنا و زدی کرده باشد تا سرت همین سوال میکردم رسول علیه السلام همین جواب میگفت در کت سیم فرمود ان ذنی وان سرق علی دغمر انف ابی ذر در شرح السنه می آید که رغم بمعنی کرده است و گفته اند بمعنی اضطراب است و ابوذر هر گاه که این حدیث روایت کردی گفتی ان دغمر انف ابی ذر پس ای برادر ازین نوع شرک که غیر خدا پرستیدن پر چند باید بود که بآن خلاص نتوان یافت اما نوع دوم از شرک که در احیا گفته آن را شرک خفی گویند یعنی نفس آن کفر نیست و لیکن معصیت است بنده را از کمال ایمان بنده از اهل اصل ایمان بیرون بیاورد و آن است که طاعت بریا کند و یا سبب را از سبب بنده از الله تعالی چنانکه سیرانی را از آب بنده نماز الله تعالی احکامیت نقل است که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سره وفات یافت یکی از بزرگان او را در خواب دید پرسید که حق تعالی با تو چه کرد گفت چون مراد خاک بنهادن فرمان رسید که ای یازید از برای ما دیده چاه و ردی گفتم خوارند آید که شایسته حضرت تو باشد بیاوردم اما شرک نیز نیاردم فرمان رسید که ای یازید انسیت لبلة اللین شب شیر را فراموش کردی و آن چنان بود که سلطان شی شیر خورده بود و شکم دی در درو گفت شب شیر خوردم شکم من در درو فرمان رسید که ای یازید آن شرک نبود که حضرت ما آوردی که آن درو را از شیر دانستی اهل تحقیق گفته اند طاعت کردن از برای اجر و مزد غیر شرک خفی است طاعت خالص باید فر و طاعت از هر جزا شرک خفی است و یا خدا را باش یا عقبی طلب و یا نام نجم الدین عمر نسفی رح درار معین سلمانی خود می آید که شبی گفت از دو پنج ترسیدن و از بهر آن گناه بجای ماندن و به بهشت امید داشتن و از بهر وی طاعت کردن نفس پرستیدن است فی خدا پرستیدن تمخر آل رسول امیر حسینی رحمه الله میگوید فر و پشت این مشت مقلد غمگشتی در رکوع دیگر نه در جنت امید قلبی و حلوا بدی پدر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما عبد علی وجه الا درض صامرا خبث عن الهوای یعنی پرستیده نشد بروی زمین هیچ بتی خبیث تر و پلید تر از هوای نفس و هوا میل کردن نفس باشد بسوی دانهای و س که حکامیت در حقایق سلمی می آید از شیخ جنید بغدادی که گفت شبی برخواستم تاوردی بگذارم نفس مرا در یک سجده فوخت نمیکرد و خاستم که خواب کنم قادر نشدم بر خواب کردن خواستم که نشستم طاقت نداشتم در یکشادم و بیرون آمدم مردی دیدم

گفتم در سر کشیده حشمت من دریافتم سر بر آورد و گفت یا ابا القاسم در نفس دوا می شود گفت آری چون خلاف کند هوا می
خورد در دوی دوا می شود دوی با نفس کرد و گفت ای نفس هفت بار ترا این جواب گفتم از من قبول نکردی این گفت و باز
گشتند انستم که از کجا آمد و بکار رفت فقیل عیاض میگوید فاضلترین اعمال خلاف هوای نفس گردنست قوله تعالی و طغی النفس
عن الهوی فان الجنة هی المادی سهل بن عبد الله تستعری میگوید کسی از هوای نفس سالم ماند مگر انبیاء و بعضی از صدیقان
که کل ایشان رسول علیه السلام فرمود هر کس بنزد انرا نشد و نوح باز دارد نفس خود را از لذات پس بنابر این آیات احادیث
از هوای نفس در باید گذشتن که هوا اهل خود را به او بیست و شش
صاحب را و تاج طغی خدای را طاعت را حجت ما و انکرده اند
گرایدل بی برد انصاف سید پدر دوست جان طغی بی نکرده اند
یکی از بزرگان میگوید آن هنگام که خداوند تعالی خلق را بر آفرید در ایشان هیچ حرکت نبود چون هوا را در ایشان ترکیب کرد
در حرکت آمدند و هوای ایشان تمام گشت تا ترکیب کردند در ایشان شهوت را و شهوت تمام هواست شیخ جنید بغدادی
رحمه الله میگوید بر سر سقراط در آمد و او را گریان یافتم گفتم یا شیخ چه چیز گریانید ترا با گشت اشارت کرد یک سوی خانه نظر
کردم کوزه نو دیدم شکسته گفتم این کوزه شکسته چیست گفت روزه دادم و خنجر کی میاد این کوزه را آب کرد و بر طاق نهاد
و گفت این کوزه پر آب سرد کردم تا وقت روزه کشا دن بدین روزه کشا نی خواب بر چشم من غلبه کرد و خوری دیدم که خود را
بر من عرض کرد چنانکه در جانش حیران شدم گفتم ای خور تو کرا می گفت لمن یشرب الماء الجلیل فی الکوز الجدید از کوزه
کوزه برداشت و بر زمین زد از خواب بیدار شدم کوزه شکسته دیدم جنید گفت تا شیخ زنده بود آن سفالها را از باجها برداشت
الهی ما را از شرک و هوا پرستی نگاهدار

فصل سیم در نفاق و انواع وی و صفت منافقان

بدانکه نفاق بر دو نوع است یکی آنکه کفر است و آن چنان است که کسی بظاهر مقرر باشد به حق و باطن منکر حق اتفاق قطعی
باشد چنانکه در انواع سبعة کفر ذکر آن رفت و حکم این منافق در آخرت همان حکم کافر است یعنی در گرفتاری عذاب جاودانه
بلکه عذاب منافق از عذاب کافر سخت تر است قوله تعالی ان المنافقین فی الدارک الا سفلی من النار یعنی
منافقان در دوزخ در زیر پای کافران خواهد بود آن زمان که کافر و منافق را در دوزخ جمع گردانند قوله تعالی ان الله جامع
المنافقین و الکافرین جمیعاً قطعاً جهنم مقام است آن قوم را که ایشان رفتند راه خدا بد ایشان رسد هر زمان
در جهنم و بقدر جهنم شهادت این ندانم که این است پاداش اعمالشان پیچیده بود مغرور نفس و هوا و آما و فح و دویم از نفاق و آن
کفر نیست ولیکن معصیت است یعنی این نوع نفاق چنان است که در دل انکار حق نداشته باشد ولیکن چون گوید و فریغ
گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون اسبیش کند خیانت کند و چون خصومت کند فحش گوید و از حق عدول کند و تعدی
کند به بهتان و دمان و این نوع نفاق بنده را از محال ایمان بیرون برد اما از اصل ایمان بیرون نیارد و در تحریف الفوائد می آرد

نیایی او را دین ابن عباس رضی الله عنهما میگوید از سبیل مراد ایجاد دین است بشری المنافقین بان لهم عذاب الیم بشارت ده منافقان را باین که مرایشان بود عذاب دردناک در تقسیمی معنی و غیر آن از تفاسیر میگوید که معنی بشیر در اصل ایراد خبر سارست که ظاهر شود و از سرور و دلشوره مجرب پس بسیار گشت استعمال او تا گشت بمنزله اخبار پس استعمال کنند و تقیض می در مصاد العبادی آورد که صفت کافر و منافق آنست که بکلی روی بطلب دنیا آورده و عمر بتبذات نفسانی حیوانی مصروف گردانیده و پشت بر کار دین و آخرت کرده و نعیم باقی در تنم فانی باخته دنیا بدست نیامده و از آخرت برآمده فرود نیانده بدست آخرت داده بیادیه در آب و گیاه مانده کالانغامند و نیز در مصاد العبادی آورد که نفاق دوست نفاقی است در اسلام و نفاق نفاقی است در کفر اما نفاق در اسلام آنست که چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش گردانند خیانت کند و چون عهد کند بشکند و چون خصوصت کند خشن گوید و دشنام دهد و این معاملات از نفاق اهل اسلام است و حقیقه این احادیث تنهید و مجید نام است اهل اسلام را کم کسی ازین خصصتها خلاص یابد یعنی این خصصتها ترک کند و توبه کند اما نفاق در کفر چنانست که فلسفیان و دهریان و طبایعیان و تناسلیان و اسماعلیان و سبأحیان می کنند که در میان مسلمانان باشند و میگویند ما مسلمانییم و اعتقاد ایشان از کفر یا بدعتها باشد و شبهتها چون بانیای جنس خود رسند اعتقاد خویش را آشکارا کنند و گویند ما برین مقلدان استنهایم کیم حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قوله تعالی واذ القوال الذین امنوا قالوا الامنا واذ اخوالی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن پس واجب است از نفاق پر حذر بودن حکایت در تخریر القوائد می آورد که شیخ جنید بغدادی رحمه الله گفت اگر مردی بزیارت من آید و من دست بجاسن خود فرو آورم تا در نظری نیکی نمایم ترسم که نام مراد جریده منافقان ثبت کنند انصاف مروان بین که از نفاق چگونگی ترسیده اند و اخلاص ایشان در دین تا چه غایت بوده است اللهم انا نخوذ بك من النفاق والشقاق وسوء الاخلاق

فصل چهارم در روت و احکام مرتد

بدانکه مرتد کسی را گویند که از اسلام برگردد و لغو باشد و روت بر دو نوع می باشد یکی قوی و یکی اعتقادی در قنای امام مسلم لایمیه حلوانی می آورد که کفر قوی سه نوع می باشد یکی آنکه کلمه کفر بقصد بر زبان راند و داند که کفر است اینجا نفاق کافر شود و بقول امام اعظم رحمه الله عمل صلح که در همه عمر کرده باشد حبطه شود و اگر زن دارد بروی حرام شود و امام اعظم رحمه الله باین آیت میگوید و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله الا یہ و چون از ان کفر باز آید و کلمه توحید بگوید و اسلام آورد و مسلمان مغسلی باشد که او را اعمال صالحه مانده باشد اما بقول شافعی رحمه الله نفع ایمان است میگوید که چون ایمان باز آید اعمال صالحه نیز باز آید مگر آنکه یکفر میزد نگاه عمل وی حبطه شود و امام شافعی رحمه الله باین آیت میگوید که حق تعالی از فرمود و من یرتد دمسک عن دینه قیمت و هو کافر فاولئک حطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة پس امام شافعی رحمه الله باین آیه باین شرط میدارد از برای احباط عمل پس اگر مسلمانی کلمه کفر بقصد بر زبان راند و رجوع بایکد و از ان و تجدید نکاح بایکد تا اگر گشتن آن زن مرد و احلال شود و چون کفر از نیل مرد باشند زن را بر تجدید نکاح تکلیف نتوان کرد و اگر آنکه کفر از قبیل زن باشد و اگر چه بقصد گفته باشد او را

بر تجدید نکل تکلیف توان کرد اما قول امام محمد آنست که چون مردی که کفر بر زبان راند زن از وی طلاق شود تا اگر سه مرتبه طلاق
از وی صادر شود و هر بار رجوع کند زن از وی سه طلاق شود اما فتوی بر قول امام عظیم است یعنی طلاق واقع نشود اما احرام گردد
در هدایه فقه و عامه کتب فقهی میگوید که اگر مرد و زن هر دو یکبار کلمه کفر بر زبان راند و مرتد گردند هر دو با هم رجوع کنند بر نکل خود
باشند و تجدید نکل واجب نباشد اما آنچه دویم از کفر قولی آنست که کلمه کفر بر زبان راند بقصد و ندانند که کفر است اینجا نیز کافر شود
زیرا که جهل در اسلام عذر نیست لیکن عمل وی حبط نشود یعنی بقول امام شافعی چون ایمان باز آید عمل نیز باز آید و قول علمای
ما بین است درین صورت تجدید نکل کند بر سبیل احتیاط اما آنچه سیم آنست که قصد وی آن بود که سخنی گوید ناگاه بی اختیار
سخنی دیگر بر زبان وی جاری شود که قصد آن کفر بود مثلاً میخواست که گوید یا ای تو خدای من من بنده تو عکس این بر زبان می رفت
بی قصد این را خطای لفظی گویند صحیح اینست که باین کافر نشود و عمل حبط نگردد و زن حرام نشود اما رد اعتقاد وی
در شرح حاوی فقه که در مذاهب شافعی است رحمه الله می آریم که رد اعتقاد وی سه نوع می باشد یکی آنکه بدل انکار فرضیت
بیخ ناز کند یا انکار بر فرض اجماع قطعی که باشد و بدل انکار فرضیت او را معتقد باشد و دوم آنکه بدل انکار حرمت دروغ و غیبت
کند و یا انکار حرمت حرام اتقانی کند سیم آنکه انکار ابا حثت اتقانی باشد مثل انکار ابا حثت بس آنچه مباح باشد شرعاً باتفاق
علماء در متن حاوی میگوید رد کفر مسلم مکلف است بفعل یا بقول بعناد یا باستر یا با اعتقاد یا بصحیح در شرح حاوی میگوید قول
صحیح میباشد و فعل صحیح اما قول صحیح همچون نفی صانع یا نفی صفات ثبوتی اتقانی وی و تکذیب رسل و یا تکذیب رسل و رسولان
اما فعل صحیح چون سجده کردن غیر خداوند را و اتقانی صحیح در قاذورات و مثل آن در شرح تنبیه ابوسحق شیرازی می آریم که
ردت عبارتست از قطع اسلام از مکلف و در لغت معنی امتناع است از ادای حق يقال فلان مرتد ای جمتی عن
اداء الحق الذی علیه در متن تنبیه میگوید صحیح است ردت از هر عاقل و بالغ مختار و ردت صبی و معتوه صحیح نیست و مکره
نیز صحیح نیست اما ردت سکران صحیح است کذا ذکره فی شرح التنبیه ما در حالی که مست باشد حکم بکفر وی نکنند اما حکم مرتد آنست
که اول اسلام بروی عرض کنند و اگر او را شبهتی باشد کشف شبهه وی کنند و سه روز او را حبس کنند اگر اسلام نیار و آنگاه او را
قتل کنند زیرا که رسول علیه السلام فرموده است من بدل دیند فاقتلوه در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید اگر کسی مرتد را
قتل کند قبل از عرض اسلام بروی مکره بود اما بر قاتل چیزی نباشد از برای آنکه خون مرتد مباح است شرعاً و اگر اهل جهنت
آنست که شاید اسلام آورد و در نوافع میگوید که اگر مردت بمیرد یا کشته شود بروی ناز نکنند و در گورستان مسلمانان نهند باتفاق
در حاوی و شرح حاوی میگوید و در فقه اصحاب مایه چون هدایه و نهاییه و کافی و غیر آن که توبه مرتد قبول کنند و اگر چه او نزدیک باشد
یعنی اگر بظاهر اسلام آرد و مبایعت کفر داشته باشد مثل باطنیه در دستور الفریض می آریم که زندقه آن باشد که کفر از مسلمانان
پنهان دارد و واجب دارد و بخود پنهان داشتن و کفر را اعتقاد دارد و اسلام آشکارا می کند میان مسلمانان تا پندارند که مسلم است
اما مسلمانانی را اعتقاد ندارد و فرق میان زندقه و منافق آنست که منافق کفر از مسلمانان پنهان دارد و لیکن واجب ندانند پنهان
داشتن کفر اما پنهان میدارد از خوف مسلمانان و مرتد آن بود که از اسلام برگردد و نفوذ باشد چنانکه یاد کرده شد و الله اعلم
در هدایه و عامه کتب فقهی میگوید که زایل شود بردت ملک مرتد از اموال وی زوال موقوف تا اگر اسلام آرد حکم کند با آنکه مالک

باشد باز اموال خود را اگر گشته شود یا بمیرد بر ردت مالی که در حال اسلام کسب کرده بود منتقل شود و بر شوی از مسلمانی آنچه در حال ردت کسب کرده بود بقول امام عظیم رحمه الله فی باشد و بقول صاحبیه هر دو مال حق در شوی گردوزیر که ورثه و س اولی تر اند بال وی واقرب اند و امام عظیم رح تسک بدین حدیث کرده است که رسول علیه السلام فرمود لا یتواتر اهل ملتین شتی یعنی میراث نگیرند از یکدیگر اهل دو ملت مختلف اما اگر مرتد تصرف کند در مال خود تصرف وی جایز باشد زیرا که ردت وی سبب هلاک نیست در مالی میگوید اگر کسی نیت کند که بعد از روزگاری از اسلام برخواهد گشت فی الحال کافر گردد و ردت مالی اینست و من ینواد تلدا بعد دهر یعنی دین حق دمی انسانی حکایت حارث محاسبی یکی از جمله بزرگان ست او را پدری بود که قرآن را مخلوق گفتی و دنیا دار بود چون وفات یافت نعمت بسیار گذشت سه روز بر حارث بگذشت که طعام نیافت و او را گفتند از پدر تو نعمت بسیار مانده چو در وجه خود تصرف کنی گفت زیرا که قرآن را مخلوق گفتی و رسول علیه السلام فرموده است اهل الدین لا یتواتر مؤمن از کافر میراث نگیرد و کس نه دوست و کس نه دشمن از کافر میراث کافر گیرم الهی با پدری

بندگان خود ما را از ردت نگاهدار برکت اسلام میلان

باب دوم در بدعت و درین باب فصل است

فصل اول در انواع و اقسام بدعت و ذکر آفات آن

بدانکه بدعت یعنی مذمب بر دو نوع است نوع اول بدعتی که کفر است هر چند صاحب وی دعوی ایمان و اسلام میکند چون الحاد که نه اسماء علیان و ایشان را ملحد و باطنیه و قرامطه میگویند با چند نام دیگر دارند و چون الحاد نو که وجودیان دارند و این وجودیان گنده تر و سوار از اسماء علیان اند و اسماء علیان گنده تر و سوار از ابانی کافر اند و امام غزالی رح در رساله الحاقات اهل اباحت گفته است و راست گفته است و الله اعلم که آن و سنیکه شیطان بر اهل اباحت یافت بر هیچی نیافت نوع دوم بدعتی است باشد که آن ضلالت و گمراهی است لیکن جمهور علماء و فقهاء و متکلمان تکفیر آن نکرده چون بعضی از بدعتها که معتزلی و خارجی و رافضی و غیر ایشان از فرق مبتدعه و مرجعین می آید بر وایت مادر مومنان عایشه صدیقہ رضی الله عنہا از رسول علیه السلام که فرمود من احدث فی امرنا هذا مالیس فیہ فهو رد یعنی هر کس در دین ما در کار چیزی که از اصل مخصوص و یا فرع نقیض علیه نباشد آن رشت و مردود باشد و مردود از ان بدعت مخالف سنت است و دین را باطلظ امر یاد کرد یعنی دین امر است که اتمام ما از برای وی است و مشغول با و چنانیم که هیچ چیز از قول و فعل ما خالی از وی نیست تا لاجرم هر کس در آر و در دین چیزی که آن موافق قول و فعل ما نباشد آن چیز مردود باشد و در اینجا بمعنی مردود است چنانکه خلق بمعنی مخلوق است که مذکور فی شرح صحیح مسلم در شرح مشکوٰۃ می آرد که بدعت بر پنج قسم است بدعت واجب پنج آموختن علم نحو و تصرف از برای آنکه این مقدمه معرفت کلام الله و احادیث است و بدعت حرام مثل مذمب قدریه و مجسمه و مانند آن و بدعت مندوب همچون مصافحه بعد از نماز یا دعا و نماز دیگر و بدعت مکروه همچون آراسته کردن مسجد بزر

و مانند آن از برای مفاخرت و بدعت مباح همچون توسع الکام و انواع اطعمه از برای جهان پس باید که از بدعت حرام و مکروه پرهیز باشد که اگر چه این نوع مخالفت از کفر و ترست اما از سایر معاصی بالاترست و بد مذہب را مبتدی گویند و امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم بنقادوسه گروه گشته اند و کل ایشان مبتدع و ضال اند مگر فرقه تاجیه و ایشان آنها اند که رسول علیہ السلام و یاران و یاران بوده است یعنی اہل سنت و جماعت الہی بآبروی فرقه تاجیه مارا از ہواہا و بدعتہای فرقه مبتدعہ نگاہدار و بر مذہب سنت

و جماعت استوار و ثابت قدم دار

فصل دوم در تقسیم عالم و اجزای می و ذکر اسامی ہفتاد و دو گروه مبتدعہ و ذکر اسامی مذہب حق

بدانکہ خداوند تعالی عالم را بیا فرید و چهار قسم کرد و فرشتگان و آدمیان و پریان و دیوان پس ایشان را بر جزو اول اندیند صد جزو فرشتگانند و صد جزو آدمیان و پریان و دیوان پس از ان صد جزو نو جزو دیوان آندند و ہائی آدمیان و پریان پس از ان ده جزو نو جزو پریان آندند و یک جزو آدمیان پس یک جزو آدمیان را صد و بیست و پنج جزو آید صد جزو جانب مشرقی اند و ایشان چهار گروه اند ساحل و ایشان آدمیانند کہ سر ہائی ایشان مانند سر ہائی سگاست دویم فالج و ایشان کسان اند کہ چشہ ہائی ایشان بر سینہ ہائی ایشان بستیم شمش و ایشان کسان اند کہ گوشہ ہائی ایشان مانند گوش فیل است چہارم مالوف و ایشان کسان اند کہ پانہای ایشان در فرمان نیست و لغاری ایشان را دوال پای میگویند و بار گشت کل ایشان بدو فرست و از ان بیست و پنج جزو کہ ماند و از دہ جزو بر ملا در دم اند قسطوریہ و ملکانہ و یعقوبیہ و از ان سیزدہ جزو شش جزو جانب شمال اند و او بر ملا در کست یا جوج و مزکلمان و خدرج و خدق و قحاق و خرز و قرفب و ایشان اہل دوزخ اند و شش جزو دیگر در جانب مغرب اند و ایشان زنگ و زلج و حبشہ و نوہ و بربر و کفار عربند باز گشت کل ایشان بسوی آتش است یک جزو ماند کہ ایشان اہل توحید اند و ایشان جزیرہ و عراق و خراسان و ماوراء النہر و اندک از ہند و اندک از بلاترک و اندک از روم و حبشہ اند و در میان ایشان بسیار دیگر از ہمدان و تریان و مجوسیان و صابیان و غیر آند و اہل توحید ہفتاد و دو گروه گشتہ اند ہفتاد و دو گروه اہل بدعت و ہوا پرستانند و ضالند و ضلند یعنی اباحیتان و اختنیہ و اختنیہ و از زنیہ و از زنیہ و اسحاقیہ و اصفویہ و افلاکیہ و باطنیہ و با قدریہ و بنائیہ و بہیہ و ثنائیہ و ثنائیہ و جاحلیہ و جادوئیہ و حیابیہ و حبیبیہ و جرجانیہ و جہمیہ و جعفیہ و خفافیہ و لمبیہ و جہنیہ و خطابیہ و خوارجیہ و روافضیہ و دہریہ و قدریہ و روندیہ و زنادقیہ و سبائیہ و سمطیہ و سوسطائیہ و شیطانیہ و شیعہ و صاحبیہ و خواریہ و طباطبائیہ و طریقیہ و عجمائیہ و عینائیہ و فلائیہ و فلاسفیہ و قرامطیہ و کرامیہ و قلندریہ و کفالیہ و کیسانیہ و کعبیہ و بخاریہ و مرجیہ و مرادیہ و فرکیہ و شہبیہ و معتزلیہ و معتزلیہ و مکررہ و ملاحدہ و طلموریہ و میمونہ و ناموسیہ و ناصریہ و نظامیہ و اصلحیہ و ہشامیہ و ہبصیہ و بابلیہ و اشعریہ و حروریہ و باز گشت ایشان کس نمیداند و امر ایشان در شیت خداوند است و یک جزو دیگر اہل سنت و جماعت اند نصرہم اللہ تعالی و ایشان فرقه تاجیہ اند و ایشان نیز بر مذہب بسیار اند چون مذہب ابو حنیفہ و شافعی و مالک و احمد و حنبل و سفیان ثوری و حسن بصری و داود و زہری و حنفی و شعی و ابن ابی لیلی و ابن شیرہ و فاضل بن راہویہ و سعید بن مسیب

و سعید بن جبیر و طاووس یابی و ایوب سجستانی و سفیان بن عیینه رحمهم الله این شهره مذاهب است که اهل حق اند و مشهورترین مذاهب ابوحنیفه و شافعی است و رحبه المذنب و در مذاهب شافعی خلاف کرده اند تلامذه وی چون مدنی و بیج بن سلیمان مرادی و اهل سیم بلدی و حرمی و حصرنی و در عفراتی و صری و بولوطی و غیر ایشان و در مذاهب ابوحنیفه نیز خلاف کرده اند تلامذه وی چون ابو یوسف القاضی و محمد حسن شیبانی و در فرح حسن بن زیاد بن سماعه و تحول و داوود طائی و عبد الله مبارک جزا الله خیر الراحمین الهی بجزاست

این مخلصان بر ما مخلصان رحمت فرمای

باب سیم در بیان معاصی و درین باب ده فصل است

فصل اول در اقسام و انواع معاصی

بدانکه باقی گناهایان که غیر کفر و بد مذہبی بود و در قسم است یکی آنکه میان بنده و خداوند باشند چون غیور و غیر و ترک نماز و روزه و مشرب آن و یک قسم آنکه میان بندگان باشند و آن پنج نوع می باشد یکی نفسانی چون زدن و کشتن و قطع عضو و کردن و ماندن آن و یکی مالی چون خصب و خیانت و مثل آن و یکی آبروی ریختن چون غیبت و بهتان و عیب کردن و یکی طعن کردن در دین مذہب کسی بخلات و اوقع پنجم بجز مرتبی کردن با کسی بزنا و لواط و منقلب وی و این نوع گناه که میان بندگان باشد کار آن و دشوارتر است از نوع اول باید که ازین نوع گناه نیکو پر خد باشد بلکه از جمیع صغایر و کبایر مختص باشد که رسول علیه السلام فرمود ترک الذرة من المناهی خیر من عبادة الثقلین یعنی ترک یک ذره از نافرمانی خداوند بهتر است از عبادت همه پریشان و آدمیان در خلاصه المتحقیق می آید که انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود مؤمن در چهار دست مادام که نیت وی آنست که در خداوند عاصی نشود یکی از بزرگان میگید که گناه از آن روی که نافرمانی خداوند است همه بزرگ است اما بعضی بنسبت بعضی خوردن می نماید چنانکه نظر کردن بشبهوت در نا محرم خوردن ترست از زنا کردن و قس علی هذا و ترک یک گناه صغیره کردن بهتر است از عبادت چهل سال نافرمان آوردن زیرا که آوردن نافرمانی فرض نیست و همه ترک معصیتها فرض است بر همه مفلحان پس عمل کردن بفرص اولی بود از عمل کردن بظلم پس چون ترک معاصی فریضه است اگر از بنده مؤمن معصیتی در وجود آید باید که فی الحال توبه کند و بخداوند باز گردد که توبه کردن از پس گناه نیز فریضه است و توبه از همه گناهان مقبول است و جمیع آزاد و دنیا دار که میتوان کرد مبادا که خشم خداوند در سر دوزخ که خشم خداوند در میان معاصی پنهان است و خداوند تعالی پس قاهر و متکبر و متفکر است و بی نیاز است شاید که بسبب یک ساعت نافرمانی مقبل صد هزار ساله را مردود و بگذارد و از هیچکس باک ندارد چنانکه قرآن بدان ناطق است که بپس را با طاعت و دوستی هزار ساله ترک یک سجده که از سر بادا و استسکبار بود ملعون ابدا کرده و ان علیک لعنتی الی یوم الدین و هاروت و ماروت را که از زنیگان ملائکه بودند یک خطیه تا در قیامت در چاه بابل نگویند و آویخته که ملکین ببایل هاروت و ماروت و خلیفه زاده خود قایل باینکه قتل ناحق نخلد و ابد کرده و بلعم را که مستجاب الدعوه بود و او را هم عظم حق دانسته و در عبادت و مکاشفه بجائی بوده که و نه هزار دوات زرین در مجلس

داشته‌اند، زیرا برای نشستن قائمه که او بودی بدان فرماید: یک میل که او بدینا کرده لباس ایمان از او برکشیده و مثل یک کمثل الکلب زده و بویصای عابد را که مستجاب الدعوه بود یک گناه طاعت همه عمر وی حبط کرده و جزای وی دوزخ ابدی کرده و قارون را که قرابت موسی و همراز وی بوده یک بازگرفتن درم چند از مال زکوة و دیرا با مالها و سرای برین مسروده که مخسفتابه و بداده لادض و ثقلیه را بدترین صاحب بوده و مثل کبوتر مسجد رسول علیه السلام بوده یک خلاف وعده نوریان از دل وی ربوده و ظلمت نفاق ابدی در دل وی پدید کرده که باستغفار رسید رسولان اگر چه پنهان بار شد وی را نیا مرزیده بلکه استغفار و راسخ کرده فی الحجة خداوند تعالی از بیعتا بسیار کرده چنانکه گویند گان از شمار آن عاجز آیند پس باید که باشد تائیشه مومنان از خداوند خود ترسان و از مخالفت او پراسان و محضرت او وسیلت جویان و بانفس خود در راه او از حجاب دین تاباشد که بیاند فلاح جاودان که او فرموده در قرآن یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسيلة وجاهدوا فی سبیل الله لعلکم تفلحون اللهم ارحم عبادک ونب علیهم انک انت لتواب الرحیم وصلی الله علی محمد وواله اجمعین

فصل دوم در ذکر کبایر و تعداد آن

بدانکه در عدد و تعریف کبایر اختلاف بسیار کرده اند و ابوطالب می در قوه القلوب خود گفته است که جمع کردم کبایر را از احادیث و اقوال صحابه هفده کبیره آمد از آن جمله چهار در دل است شرک و اصرار بر گناه و ایمنی از عذاب خداوند تعالی و نومیدی از رحمت وی و چهار زبان است و آن سحر است یعنی جادوی دگواهی بدروغ و سگند بدروغ و دشنام دلون پارسا بر زبان و سه گناه از شکم آید و آن شرب خمر است و سستی از بهر شراب و خوردن مال یتیم و خوردن ربا چون عالم باشد بآن و دو گناه از فرج آید و آن زنا است و لواط و دو از دست آید و آن دزدی است و خون بناحت و یک گناه از پای آید و آن گریختن است از صف قتال با کفار چون یک مسلمان را دو کافر پیش نباشد و اگر زیادت بود در گریختن رواست و یک گناه از همه اعضا آید و آن عاصی شدن است در مادر و پدر اینست آنچه ابوطالب می گفته رحمه الله علیه در قوه القلوب امام غزالی رحمه الله میگوید مختصر نسبت کبایر برین هفده و غیر ازین کبایر هست از برای آنکه همچنانکه یک درم از مال یتیم خوردن بناحت گناه بزرگ است گوش یتیم بریدن نیز گناه بزرگ است و امثال دین عدد شمرده است پس این عدد هفده حاضر جمیع کبایر نباشد و غیر ازین کبیره باشد اما امام نجم الدین عمر نسفی رح درربعین سلمانی خود کبایر را چهل شمرده و بر هر یک از آن دلیل از کتاب یا از سنت آورده و گفته اول سر به کبیره یا شرک است دوم نومیدی از رحمت سیر ایمنی از عذاب چهارم از مادر و پدر رحم کشتن مسلمانان بناحت ششم دشنام دادن و پارسا بر نا هفتم خوردن مال یتیم هشتم گریختن از صف قتال با کفار و قتی که یک مسلمان را دو کافر پیش نباشد نهم خوردن ربا دهم جادوی کردن یا زدن زنا کردن و دوازدهم لواط کردن سیزدهم سگند بدروغ خوردن چهاردهم خیانت کردن در مال غنیمت پانزدهم بازداشتن گواهی بحق شانزدهم خمر خوردن هفدهم ترک نماز نوزدهم شکنج عهده نوزدهم قطعیت رحم بستم دزدی کردن بیست و یکم رشوت گرفتن بیست و دوم خوردن مال وقف بغیر وصیت بیست و سیم غیبت کردن بیست و چهارم نمانی کردن بیست و پنجم مسخرگی کردن بر مسلمانان بیست و ششم دروغ گفتن بیست و هفتم گردانیدن

حکم شرع در حق بعضی بطبع سبست و شتم کم سپردن سبست و نهیم کم سنجیدن سی ام شتم کردن سی و یکم عیش و ناسازی کردن در حق مسلمانان سی و دویم حسد کردن سی و سیم حرمت کعبه و بیت الحرام شکستن سی و چهارم آزار مسلمانان سی و پنجم مسلمانان را بنده می یاکردن سی و ششم دوزخ بیک جامع کردن سی و هفتم مادر و پدر خود را بدشنام آوردن سی و هشتم آنکه کسی را گویند از خدا ترس گوید تو کار خود کن من و آنم که چه باید کرد و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گوید این از همه بدترست قوله تعالی و اذا قيل لبدان الله اخذته العزة بالاله فحسبه جحمن و بئس المهاد سی و نهم سبک داشتن گناه خود و ستودن خود را بران جلیل اصرار نمودن بر گناه خورد و قال النبی علیه السلام لا صغیة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار این بود چهل کبیره که امام نجم الدین عمر برج جمع کرده است از بنده مؤمن چنان سرزد که از جمله صغایر و کبایر بر خیزد باشد تا باشد که نجات یابد و الله الموفق الیها یا ارا اصرار نمودن بر گناه نگاهدار و توفیق تو به انصوح کرامت منمائی بمبتدع و کر مه

فصل سیم در مناهی و منکرات

از رساله منکرات پیوسته علیه الرحمة ثابته ایمان دار و پرستگار در کل احوال و اقوال و افعال احتیاط بجای می آرد و آن را می طلبد و معلوم میکند و ازان دوری باشد که ترک بینگد از مناهای بهتر از عبادت تعظیم است کما مر فی فصل الاول پس بدانکه از نافرمانیهاست همه آلات لهو از دوزخ چون چنگ و در باب و طنبور و ربط و دف و نی و غیر آن الا در یک روایت از شافعی که دف زدن مباح است و اگر چه با جلاجل باشد و از نافرمانیهاست خمر خوردن و فو و ختن و حرام خوردن و پوشیدن جامه ابریشمین و انگشترین زرین مردان راه مرزنان را و از نافرمانیهاست در جایگاه غضب کرده شستن و ظلم کردن و تغییر نا کردن منکرات با وجود استطاعت و اگر عاجز بود پس ازان منکر و از کننده آن دور باید بود و از نافرمانیهاست صورت تکرر کردن از صورتهای جان داران مگر بر فرشته که دزیر پای باشد و صورتهای که مثل آن راجح نباشد چون درخت و مانند آن و از نافرمانیهاست که مردان و عورتان خود را در حمام و غیر آن برهنه کنند و بر پیش بینندگان که ناظر و منظور الیه هر دو در لعنت باشند و جمع شدن زنان بر با هم با نظاره مردان جوان که مظنه فتنه باشند در آن و از نافرمانیهاست با قاسقان در ساختن در حال فاسق کردن ایشان با فاسق نشستن بی ضرورت چنانکه در روضه فقه امام محی الدین نوادی رحمه الله آورده که با اهل کبیره نشستن بر پیل انس گناه کبیره است و از نافرمانیهاست در مصیبت نوحه کردن و جامه پاره کردن و روی خراشیدن باید که در مصیبت تعمیر لباس و خورتن بر خورده اند که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در مصیبت دست برآرد و دعای وی سجاب نکنند و از نافرمانیهاست اسراف کردن در خوردن و پوشیدن و ساختن بناها در زینت کردن و بدان نازیدن و از نافرمانیهاست غیبت کردن و شتودن و بهتان گفتن و شتودن و دروغ گفتن و شتودن و بنا محرم شبهت نظر کردن و بصورت که نظر کردن بدان محرم است مگر لیست و از نافرمانیهاست در راههای مسلمانان چیزهای نافه دادن از دوکاهها و دیوارها و سنگها و بناها که سبب زحمت مردمان باشد و خیانت کردن و حق مردمان در ترزو بیانه کم کردن و از آنچه حق خودست بیشتر گرفتن بتدویر و حیل و بهیج را از فساد نگاه نداشتن و عقدهای فاسد کردن چون بیع فاسد و اجارت فاسد

و تکاح فاسد و تباہ داشتن بر دکان و آزار نافرمانیهاست نمازها تمام کردن و قرات را تمام خواندن و نادرست گذاشتن و قرآن با لجان خواندن چنانکه حروف و کلمات را از یک و دیگر جدا کردن و همچنین با لگ نماز را با لجان مشوش کردن و امر معروف و نهی منکر ترک کردن باید که امر معروف و نهی منکر را نگاهدارند اول بر نفس خود آنگاه بر اهل بیت خود آنگاه بر اقارب خود آنگاه بر اهل شهر خود و بر هر کس بنید و داند در امر معروف و نهی منکر بازی باشد و بطف و رفیق و محفل گوید و جانی که بیدار شسته میسر نشود و شتی کند اگر تو اندر دین صلابت ناپدید و از نافرمانیهاست راه مردمان را گرفت و اسباب مردمان گرفتن و حکمهای باطل کردن میان مردمان و قاضیان رشوئی میل کننده را بر قصاص گذاشتن و ستیز ویر و جد حق را پوشیدن و باطل را بحق نمودن و این دین را خاین داشتن از برای بواهای خود و خاین را این داشتن و عوانان و ظالمان را بر زیر دستان ظلم کردن مسلط گردانیدن و سر پیش مخلوق بر زمین نهادن و از نافرمانیهاست آنکه مردان و زنان جمع می شوند و سر و گوی سب و د میگویند و رقص میکنند و سر پیش یکدیگر بر زمین می نهند و آنکه مردان نامحرم از مطربان و خیرایشان در خانه داری آیند و در پیش عورتان و از نافرمانیهاست که عورت را میراث نمی دهند باید که همه را میراث دهند آنچه حق ایشان باشد و از نافرمانیهاست که عورت مرد مرده را بر زور میگیرند و می گذارند که آن عورت بدل خود هر کفوره که خواهد شوهر کند و از نافرمانیهاست که در ماتم دعوت می کنند و حتمی کنند از برای نام و آوازه و رسم اما اگر بروج مرده صدقه دهند و خیرات کنند ثواب همه بروج مرده رسد چون از برای رسم و آوازه نباشد و از نافرمانیهاست بلکه کفر است که روی از شرع بگیرد و داند و حکومت را از شرع بگیرد و بیخ و بنش و خجست کند و حکم ایشان را بر گردیند بر شرع و از نافرمانیهاست که سنگ خواران و مانند ایشان را که چیزهای چنین بنمایند و گویند که ما را چیزی دمید و یا چنین کنید که ما گفتیم و اگر ندیدید و چنان نکنید که ما گفتیم شما را زخم زخم بر حق دانست و بر حق دارند و ایشان را باور دارند اگرچه ایشان درویش باشند و بصورت اهل حق خود را در نمایند که آن همه راه دیو و باطل است و زنیب است که چنین کسان را هیچ حساب نکنند مگر گمراه و گمراه کننده و از نافرمانیهاست که زن پدر خود را بخواهند یا سریت پدر خود را بر سریت یا زنی دارند آنچه حالی پیش خاطر حاضر بود نبشته شد بران باشد که همه را نگاهدارند که از اینها بعضی کبیره است و بعضی صغیره از همه بر صدر باید بود که حق تعالی استقام و بی نیاز است و خشم خود در میان معاصی پنهان کرده است شاید آن معصیت که او را از همه خور و تر تصور کنند خشم خداوند در آن باشد بخود یا الله من سخط الله یا مسکینان را از سخط خود نگاهدار و برضای خود پیرسان و توفیق فرمان برداری خود کرامت فرمائی دیگر بدانکه اگر چه صغایر و کبایر بسیار است اما ده گناه است که کثیر الوقع است و در میان خلق آشفکارانده واجب نمود آنها را یاد کردن و وبال و وعید هر یک یاد کردن تا مگر سب توبه بعضی گردد و آن خمر است و قمار و بنگ و زنا و لواط و اکل ربوا و عیبت و سخن دروغ و سخن چینی کردن این جمله در چسبند

فصل بیان کنیم انشاء الله تعالی

فصل چهارم در بیان خمر و قمار و وعید شاربان خمر و لید و آفت قمار باختن و ذکر حرمت بنگ و وبال آن

بدانکه بحکم کلام حضرت پروردگار و با حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم و اخبار خرم حرام است و هم مردار و همچنین حرام است قمار
 كما قال تعالى يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والالصاب والاذلام حرجس من عمل الشيطان فاجتنبوه
 لعلمكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداقة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر
 الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون و در تفسیر فقیر بواللیث سمرقندی می آرد که این آیت دشان سعد بن ابی وقاص فرمود
 آمد و آن چنان بود که عمر بن خطاب حرام شده بود و ایشان عمر بن خطاب را میزدند و عمر بن خطاب را میزدند و در انساب بیان ایشان
 جنگ خاص است آن مرد و عمر بن خطاب را میزدند و عمر بن خطاب را میزدند و عمر بن خطاب را میزدند و عمر بن خطاب را میزدند و عمر بن خطاب را میزدند
 متلفه للمال مذ هبة للعقل این آیت فرود آمد و الله تعالی یسئلونک عن الخمر والمیسر عمر باز و عاگرد گفت
 اللهم بین لنا فی الخمر بیاننا شافیا این آیت فرود آمد که در سوره النساء است قوله تعالی لا تقربوا الصلوة و انتم
 سکارى حتى تعلموا ما تقولون باز عمر گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیاننا شافیا این آیت فرود آمد و الله تعالی
 انما الخمر والمیسر والالصاب و در باب التفسیر می آرد که اکثر ائمه تفسیر بر آنند که حرام کنند عمر این آیت است
 اما معنی آیت در تفسیر معالم التبریل می آرد که یا ایها الذین امنوا نذای لطف و رحمت است و یا ایها الناس نذای
 سیاست و قهار است و ثمان را بلطف و رحمت میخواند و در تفسیر کبیر امام رازی می آرد که یا ایها الذین امنوا نذای
 ترغیب و تذکیر است یعنی ای دوستان بهجت کرده با ما و ای آنانی که کما اخلاص و بندگی بر میان جان بستهید و قبول حقها
 کرده اید متنبه باشید و گوش بوش فرادید و فهم کنید که چه حکم می کند پروردگار شما انما الخمر این است و جز این نیست که خمر
 و المیسر و قمار تمامه و الالصاب و بتان که نصب میکنند از برای عبادت یا نصب می کنند و خون قربانی بروی میریزند
 و الاذلام و قد ارج استقام که مکتوبات ثلاثه است یا سهام جزو رکعات فارس و روم بقول مجاهد یا شطرنج بقول سفیان
 بن وکیع یا حصیاتی که بران سنگی میزنند از برای قال بقول سعد بن جبیر حرجس من عمل الشيطان پلیست و قیل حرام
 از عمل شیطان است یعنی شیطان بآن میخاند و در نظر مردم می آید آنرا فاجتنبوه باز استنبه و بیک نوشید از شیطان
 یا اجتناب نمایند از آنچه درین آیت یاد کردیم یا مجتنب شود از حرجس لعلمکم تفلحون یعنی تا نشانیست آن نشود که ملاح
 نجات یابید یعنی بر بیدار و درخ سوزان و بر بیدار و درخ سوزان و بر بیدار و درخ سوزان و بر بیدار و درخ سوزان و بر بیدار و درخ سوزان و بر بیدار و درخ سوزان
 گفته اند که نزد ابن عباس رضی الله عنهما میگوید میسر قمار است تمامه تا بآن بازی که کودکان می کنند بجز و بزرگ در
 تاویلات امام ابو منصور مازیدی رحمه الله می آرد که رسول علیه السلام فرمود من لعب بالنرد فقد عصى الله و رسول
 یعنی هر کس که نرد باخت بدرسنیکه عاصی شد و خدا و رسول دی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میگوید اگر دو نفر از آتش
 بگیریم و در دست خود گردانیم دوست تر از آن دارم که کعبتین دیگر گون می کنم یعنی آتش بردست نگاه داشتن بلندتر از آن
 هم او گفت الشطرنج ملبس لا عاجه یعنی شطرنج قمار هم است در هدایه میگوید قمار و نرد و شطرنج باختن حرام است
 من لعب بالنرد و الشطرنج فکما نما عمنس یدیه فی دم الخنزیر یعنی هر کس که نرد و شطرنج باز و چنانست که دست
 خود در خون خوک فرومی برد از برای آنکه باز سیدار دازد و خداوند تعالی و از نماز جماعت در رسول علیه السلام فرمود هر چه ترا

مشغول گرداند از یاد خداوند آن حرام است و قمار از آنجا است اما شرطی با اتفاق فقها و محدثان مذنب حنفی حرام است و با اتفاق فقها و محدثان مذنب شافعی مکروه است بشرط آنکه بگروند بازند و اگر بگروند بازند مذنب شافعی نیز حرام است اما از این میگوید شرطی باختم مبلح است کسی را که بغیره خواهد رفت تا حرج کردن را از آنجا قیاس گیرد و بدون این شرط بقول وی نیز صلاح نباشد و تفسیر عیسی آورده است که حق تعالی را هر روزی صد و هشتاد و هفت نفر است بر بندگان مومن و اهل نرد و شرطی و قمار از آن نظر با صیسی نیست و در تأویلات علم الهدی ابو منصور مایه تری در رحمه الله می آید که رسول علیه السلام فرمود و اجتنبوا هذه اللعب المموسومة التي ينجس بها ذروا فانها من الميسرة فوله تعالی انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسرة الآية یعنی اینست و حرج این نیست که شیطان بخواند که در افکند و طاهر گرداند در میان شما دشمنی کردن و دشمن داشتن و در استعمال خمر و قمار زیرا که عداوت دشمنی کردن بود بغض و دشمنی داشتن بود و در دل و دیدن که من ذکر الله و عن الصلوة و باز دار و شمار از یاد کرد خداوند و از نماز فصل انتم منتهون استقام است بمعنی امرای انقضا و تفسیر وسطی می آید از زجاج که گفت مبالغه کرد حضرت الله تعالی از مردم و نکوهش این اشیاء یعنی خمر و قمار و بت پرستیدن و از لام که آن مکتوبات ثلاثه است با چند قول دیگر که از پیش گذشته و آنرا از حس نام نهاده و آن چنان بوده که عرب را چون کاری پیش آمدی از نکاح و سفر و مانند آن سه مکتوب نوشتی بر یکی اینکه اموالی دبی و بر دیگری نوشتی که هفتانی دبی و بر سیم نوشتی که غفل و آن بنشینان را در زیر سیاط گردی و کسی را فرمودی تا دست در گردی و یکی از آن بنشینان بیرون آوردی اگر مکتوب آخری دبی بیرون آمدی گفتندی این کار کردنی است و بران برفتندی و اگر هفتانی دبی برآمدی این کار را ترک کردندی و اگر غفل برآمدی باز از سر گرفتندی حق تعالی از آن منع کرد و فرمود که ولا تلام رجس من عمل الشيطان و تفسیر وسطی می آید که حق تعالی قرین کرد و تحريم بر تحريم است پرستیدن از برای تخلیط و تبلیغ و در بنی از شراب آن آری برای این بود که شاه قسمران عبدالله عباس رضی الله عنه گفت آن هنگام که خداوند تعالی از تحريم حرام گردانید صلی الله علیه و آله رسول علیه السلام نیز دیکر یک و دیگر می گفتندی گفتند چرا گردانیده شد و فرمود که برابر شد این ابزاری میگوید بیان کرد خداوند تعالی تحريم بر تحريم است چرا که انچه از انچه منتهون چون معنی این است که انچه از انچه میگوید که تکرار میکرد داعی که هل انت ساکت هل انت ساکت و مقصود وی این بود که اسکت امام نجم الدین عمر نسفی و تفسیر تیسر و در بعضین سلمانی خود نیز می آید که آیت دلالت میکند بر تحريم بر تحريم خمر از ده وجه اول آنکه قرین کرد او را با میسر و میسر حرام است پس تحريم بر حرام باشد و دوم آنکه قرین کرد او را با بت پرستیدن و آن نیز حرام است سیم آنکه قرین کرد با از لام و آن نیز حرام است چهارم آنکه فرمود که پلید است پنجم آنکه فرمود که از عمل شیطان است ششم آنکه فرمود و اجتنبوا هم هم آنکه وعده فلاح کرد در اجتناب از آن و فلاح اجتناب از حرام توان یافت هشتم آنکه فرمود که آن موجب عداوت و بغضا بود و سیم آنکه فرمود که او باز دارد و ذکر خداوند تعالی و از نماز و هر چه از یاد خداوند و از نماز باز دارد حرام بود و سیم آنکه امر کرد با زیستادن از آن و موجب انتهائ چیز می بود که حرام بود و در ایراد تأدیر و موضع و تقدیم خمر بر اخوات وی نیز تکرار تبلیغ است این خود احکام آیت بود اما احادیث که در وعید خمر آمده است این است و تفسیر وسطی می آید در این حدیث را سند از جابر بن عبدالله از رسول علیه السلام که فرمود ما لکم کثیره قلیله حرام هر چه بسیار وی است گردانید آنکه وی حرام بود و نیز در تفسیر وسطی می آید در سند از عماره بن خرم که گفت شنودم از

آریا و کنیم اینجا بدانکه این حدیث را طرق متعدده است سه ازان بر طریق مسلسل است مبادا آن است و این ضعیف است
که مؤلف آن را بعین است و منتهای رجال استادوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه اقول اشهد بالله و
اشهد لله لقد سمعت شیخی و استادی ابو محمد جلال بن محمد عبید الله القاینی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت
شیخنا الامام العلامة حسام الملة والدین محمد شیخ الناسک جلال العبدی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت شیخنا
المحدث سعید الملة والدین محمد بن مسعود کازرونی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت شیخی محب الدین علی بن عبد الله
بن احمد یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت ابی محمد یوسف بن عبد الرحمن بن علی یقول اشهد بالله و اشهد لله
لقد سمعت والذی یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت ابی الفتح محمد بن عبد الحامی یقول اشهد بالله و اشهد
لله لقد سمعت ابی الفضل محمد بن احمد یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد سمعت ابی نعمان محمد بن عبد الله یقول اشهد
بالله و اشهد لله لقد سمعت القاضي ابی الجسب علی بن محمد القزوی یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی
القاسم بن الهمدانی قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی الحسن بن علی بن محمد بن علی موسی الرضا قال اشهد
بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو علی بن محمد قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو محمد بن علی قال اشهد
بالله و اشهد لله لقد حدثنی جعفر بن محمد قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو علی بن الحسین قال اشهد بالله
و اشهد لله حدثنی ابی حمزه یقول اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی ابو علی بن ابی طالب قال اشهد بالله و اشهد
لله لقد حدثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اشهد بالله و اشهد لله لقد قال لی جبرئیل علیه السلام یا محمد ان
مد من الخمر کعباد و ثن طریقت و هم مبادی و منتهای وی هاست یعنی علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت اشهد بالله
و اشهد لله لقد حدثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی جبرئیل علیه السلام قال اشهد
بالله و اشهد لله لقد حدثنی جبرئیل علیه السلام قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی جبرئیل علیه السلام
عن اللوح المحفوظ انه قال یقول الله تعالی شادبا الخمر کعباد و ثن طریقت و هم مبادی و منتهای و شیخنا الامام العلامة
المقرئ المحرر شمس الملة والدین ابو الخیر محمد بن محمد بن الجزری علیه الرحمة و الرضوان و منتهای رجال وی علی بن ابی طالب
رضی الله تعالی عنهما قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدثنی رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اشهد بالله و اشهد لله لقد حدث
جبرئیل علیه السلام قال یا محمد ان مد من الخمر کعباد و ثن یعنی بدرستی که مد من خمر همچون پرستنده بت است شیخ جزری
روح الله و روحی فرمود در وقت قرات رساله مغنیه خود هذا حدیث جلیل المقدر و من دوائیه هذه السادات الاکابر
ایمة الالاطهار و صلی الله علیه و سلم ابو نعیم اصفهانی رحمه الله نیز این حدیث را در حلیة الاولیاء روایت کرده و گفته هاست
حدیث صحیح ثابت روایت المیمة الطاهرة الطیبة رضی الله عنهم در ابوعین شفاء السکران می آید این حدیث که رسول خدا صلی الله
علیه و سلم فرمود هر کس یک دهن خمر یا شام تا سه روز در چشم خداوند باشد یعنی تا سه روز حق تعالی بیج طاعت وی پذیرد
و بیج معصیت وی نیامزد و اگر در آن سه روز بمیرد و بشوئی آن یک دهن خمر که فرمود و بخورد و اگر یک یا دو خمر خورد
تا چهل روز در چشم خداوند باشد و اگر در آن چهل روز بمیرد و بشوئی آن خطر بود که کافر میرد و در کتب فقهی چون بدایه و غیر آن میگوید

شراب انگور با اتفاق حرام است هر که آنرا حلال دارد کافر گردد و خوردن یک قطره از آن حد واجب آید و در کتاب عالم مستعلم می آید که مستعلم از عالم سوال کرد یعنی ابو یوسف از امام اعظم رحمه الله سوال کرد که حکمت چیست که خمر خواره در وقت خمر خوردن روی در می کشند گفت از آن سبب که ایمان از وی بیرون میرود اگر در آن حال بمیرد خطی است که بی ایمان مرده باشد و نیست در کتب فقهی می آید که من نام سکران کان عمر و سلالشیاطین یعنی هر کس خمر خورد و شب بخسید عروس شیاطین بود و با وی بمان کند که باز نماند مگر وی که با وجود عقل خود را از شیاطین کند حرکات عبد الغریز و او رحمه الله گفت در مدینه بودم شبی بمسجد رسول علیه السلام میرفتم زنی دامنم بگرفت و گفت ای خواجه اگر ثواب میخواهی اینجا بیارست در نزع و اینجا همه زنان اند و هیچ مرد نیست که او را کلمه شهادت تلقین کند نزدیک او درآمدم هر چند او را کلمه شهادت تلقین کردم گفت چشم بکشد و گفت چند میگوئی که بگویی نمی گویم سیزدهم ازین کلمه و ازین اسلام این بگفت و جان بداد احوال وی شخص کردم گفتند خمر خواره بودم صدمه یار رسول الله شاداب الخمر کعبه الودش حدیث است که رسول علیه السلام فرمود که خمر خواره بهتر از زن است زیرا که زن کار در حال زنا خدای را می شناسد و خمر خواره نمی شناسد و جنایت نماز همه جنایتها بالاتر است همچنانکه در وقت انگور از همه درختها و میوهها در جنایت نماز همه جنایتها در میگذرد و تعدیل بر مسیب میگوید همه امتنان پیشینه که جنایتها و کافریها کردند از سبب خمر بوده است امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بر منبر رسول علیه السلام خطبه کرد و گفت ایها الناس انقول الخمر فانها ام الخبیثات بر منبر یاز خمر که آن مادر همه بلیههاست در کتاب الامام فی احادیث الاحکام می آید و از صحیح مسلم روایت دایل خضر می که طارق بن جعفر سوال کرد از رسول صلی الله علیه و سلم از خمر رسول علیه السلام او را نهی کرد طارق گفت از برائے او با نهی خمر رسول علیه السلام را که است آمد و فرموده انه لیس بد واء و لکنه داء یعنی در خمر شفا نیست بلکه او رنج و بیماری است پس ازین حدیث معلوم می شود که در حرام شفا نیست در ربعین امام نجم الدین عمر سفی رحمه الله می آید که عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت خمر خواره را که بی تو به میرد و گور نمید و گیرید مرا و گور وی بکشد اگر روی وی بکشد یا بید مراد را بکشد حکایت شیخ ابو جعفر کی را در گوری نهاد و در لحد و ماری دید و خواست که مار را کشته آوازی شنید که بگذازید که این عذاب گوار است تا قیامت که او هر روز به نیت دار و مقداری خمر بخورد کسی که از برای دار و بخورد عذاب او اینست چگونه بود عذاب کسی که از برائے هوای نفس و شهوت خود و خال آن عرض فاسدی پیدا کرده اند و میگویند در خمر رنج فایده است اول آنکه رنگ روی را سخی و تازه میدارد و شکر شراب از پی سرخ روی خورنده و زو عاقبت زرد روی پرنده و دوم آنکه در تن قوت می افزاید سیم آنکه طعام را هضم میکنند چهارم آنکه شهوت می انگیزد و پنجم آنکه مرد را تن درست میدارد و ششم آنکه ایشان میگویند خطا و غلط است زیرا که بر هر یک ازین دلایل منقول و معقول بسیار است بر بطمان قول ایشان اول آنکه میگویند روی را نیکو میکنند حق تعالی میفرماید سیما هم فی وجوههم من اثر السجود و رسول علیه السلام گفته اند من کثر صاوتها باللیل حسن وجهه بالهدیه یعنی هر کس که نماز شب بسیار بود روی او بر وزنی بود پس کتاب خداوند و صفت ثابت شد که خوبی روی و صفای بشره و عبادت و طاعت است نه در خمر خوردن و صحبت بلکه دیدن روی خطایان و فاسقان دل را تا رنگ صبیگ دارند و روی را زشت و دوم آنکه میگویند قوت می افزاید در تن حق تعالی می فرماید ان یکن ماهه صابقا یغلبوا ماتین و ان یکن

الف یغلبوا الغین باذن الله مضمون آیت آنست که یک مؤمن ضعیف دو کافر قوی را بیزند و قهر میکنند بقوت ایمان پس ثابت شد بکلام حق که اهل حق قوی می باشند و اهل باطل ضعیف می آنگاه میگویند که طعام را هم میکنند آری طعام را هم کرد بنگر تا حاصل این طعام هم شده چیست مجری مستراح رفتن و بوی بد آن شنیدن و الا نه ماره یا قوت سرخی شود و نه دوزخ زرتاران نفی خبر چهارم آنکه تن صحیح میدارد و رسول علیه السلام فرمود در حدیث طاری بن سوبیده که اینه لیس بد واء و لکنه داء پس معلوم شد که وی در دست نه در مان و از اومان او عاقبت کار بسیارهای بد تولد میکند و عقل را نقصان میکنند چنانکه در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آرد که خمر چون بسیار خورده شود حرارت اصل را از گوارانیدن عاجز گرداند مسفتت او مضرت گرد و بوی آن بود که در میان خمر خوردن یا در خواب مستی بمخا جاها لگ شود و از خمر خوردن بسیار و سواس همالی خویا پدید آید و غفلت و فراموش کاری و ای ناصواب و ترسیدن اندر خواب و سکت و عرشه و خفاق و فالج و سرنه و دیوانگی و اسنتفا نولد کند و مستی پوسنه مزاج جگر تباه کند خاصه شراب ناشتا داغ و عصبها را زاین می آرد پس زیان وی از سودوی و انجم وی از نفع وی بیشتر آید قوله تعالی و انهمها اکبر من نفعها انجم آنکه میگویند شهوت می گیرند و بدانکه شهوت هر چند آدمی بر مثال سگ دیوانه است یا بر مثال اژدهای در خواب هیچ عاقل کلب عفو رواژدهای در خواب را بیدار کند و بر خور و تسلط گرداند تا ویرانها لگ کنند پس در شرع و عقل واجب بود از خمر و در بودن و از آفات وی خذر کردن که او اکبر کایر و ام الفواحش است حکایت در زاد المقومین میگوید نقل است که روزی رسول علیه السلام در گورستانی میگذاشت آواز ناله شنود که میگفت الامان الامان یا رسول الله ۱۲ مر و زیست سال است که در عذابم در کافران نظری کن مصطفی اصلی الله علیه و سلم بایستاد و تامل کرد جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت یا رسول الله این گور زیست پرس تا بگوید که گنا هیش چه بوده است رسول علیه السلام سوال کرد آن ضعیفه گفت یا رسول الله در خانه همسایه من خمر مخپوند من از برای زن همسایه زیست و یک نان بچشم که پیش آن خمر خوران نهاد و زیست سال است تا درین آتش می سوزم رسول علیه السلام سر سجده نهاد و دعا کرد حق تعالی بشفاعت رسول علیه السلام عذاب این ضعیفه برداشت کسیکه از برای می خواره نان می برد عذاب وی این است عذاب می خواره دانی که چگونه باشد در رساله امام قشیری می آرد که خمر حرام است از برای آنکه عقل را از ایل میکند و مستی آرد و هر کس که از شراب غفلت مست بود مستی او ضعیف تر بود از مستی خمر خواره و شرب خمر موجب حد است و خمر غفلت موجب بعد است و هر کس که خمر خورد و منیع نشود از نماز و هر کس غافل نشود محروم گردد از نماز و همچنانکه مست تا بهشمار نشود و بروی اقامت حد میکنند مست غفلت را و غفلت سود میکند تا بهشمار نشود بناز یانه مرگ و همچنانکه خمر سبب همه صغیرها و ذلهاست غفلت سبب همه بعد و حجبهاست و در فتاوی شفی میگوید البیه حرام و طلاق البینه واقع و القتوی فی زماننا علی هذا و متلفه غیر ضامن یعنی بنگ حرام است و طلاق بنگ واقع است و فتوی در زمان ما بدین است و تلف کننده وی ضامن نیست یعنی اگر بنگ کسی را بریزد و بروی و بال و تاوان نباشد این دلیل منقول بود بر حرمت بنج اما دلائل معقول آنست که نفس آدمی محتاج است بطعام و شراب و محتاج است بدار و در وقت بیماری و بنگ فی بجای طعام مست و فی بجای شراب بلکه آتش گرسنگی از وی منتقل

می یابد و مردم بگی بسیار خوار باشد چنانکه ظریفی گفته است مردم بگی طعام ده روزه یک روز خورند و کاریک روزه بده روز کنند و دار نیست که دفع بیماری کند پس معلوم شد که هر کس اورامی خورد و بوی نفس می خورد و منابتعت بوی نفس و شرع عقل حرام است لقوله تعالی ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله وقوله تعالی افرایت من اتخن الحده هواه پس بدلائل منقول و معقول ثابت شد که بنگ حرام است الهی ماسکینان را از سستی شهوت بهشتی گردان و از خواب غفلت بیدار ساز

فصل پنجم در بیان زنا و عید زانیان

بدانکه زنا فعل زشت و فحش است و در همه شرعیهها حرام بوده است همچنانکه در شریعت ما حرام است حق تعالی از وی نهی کرده و او را نکویش کرد چنانکه فرمود ولا تقربوا الزنا لانه کان فاحشه و ساء سبیلا یعنی نزدیک مشو بدینا که زنا قبیح و زشت است و بطریق است که در وی مخالفت شرع و عقل است و مخالفت رسم هر است و این ترجمان عبارت تفسیر جوزانی است و همچنانکه زنا حرام است مقدمات وی نیز حرام است و از آن دور باید بود که حق تعالی از آن نهی کرده چون فرمود ولا تقربوا الزنا نزدیک مشو بدینا یعنی از مقدمات وی پرهیز یعنی بدل اندیشیدن زنان نامحرم نکنید و بزبان حدیث ایشان بگوئید و بگویش آواز ایشان بشنوید و چشم نظر بنا حرم نکنید و رسول علیه السلام فرمود در حجه الوداع که هر کس نظر بشهوت کند در زنان نامحرم حق تعالی لعن نماید تا دو چشم او را بر آتش کند آنگاه او را بدو رخ اندازند و هر کس مصافحه کند با زن بیگانه روز قیامت دو دست او را غل کنند با گردن وی آنگاه فرمان شود تا او را بدو رخ اندازند و اگر تفقیل کند زن نامحرم را یا جور گوید هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ باز دارند و هر کس خوارگی کند در میان مردوزن بیگانه حق تعالی بهشت را بروی حرام گرداند و جای باش وی دوزخ باشد و بدو بازگشتن جای است دوزخ و در شرع اسلام نیز آمده است این حدیث که رسول علیه السلام فرمود هر کس بوی نفس خود سخن گوید با زنان نامحرم هر کلمه که گفته باشد هزار سال او را در دوزخ بدارند و در آیت دیگر فرمود و قل للمؤمنین لیغضوا من ابصارهم ویحفظوا فرجههم بگوی ای محمد مردمان ایمان دار را تا فرو خوا باند چشمهای خود را یعنی نگاهدارند نظرهای خود را از زنان نامحرم و از آنچه حلال نیست مرا ایشان را نظر کردن بسوی وی دهن در من ابصارهم من تعبض است و نگاهدارند فرجهای خود را از آنچه حلال نیست مرا ایشان را و از فواحش است لکم ان فرو خوا باند چشم است از نامحرمان و نگاهداشتن فرج از فواحش بهتر است و فاضل تر است مرا ایشان را نزد خداوندان الله خبیر بما یصنحون بدینیکه خداوند تعالی علیم و خبیر است با آنچه می کنند در فرج و ابصار یعنی میداند آگاه است از آنچه از چشمها و فرجهای ایشان در وجودی آید و در حق عورتان نیز فرمود و قل للمؤمنات لیغضضن من ابصارهن ویحفظن فرجهن یعنی ای محمد بگوی مر زنان نمونه را تا چشمهای خود را از مردان نامحرم فرو خوا باند و تمنای خود را از حرام نگاهدارند با چند حکم دیگر که در حق ایشان فرمود و در فتاوی فقیه ابواللیث رحمه الله میگوید که نظر کردن مردان را در عورتان چهار حکم است یکی آنکه رواست نظر کردن از سرتا قدم مثل نظر کردن در زن خود و در کینیک خود بشرط آنکه کینیک شوهر نداشته باشد و دوم آنکه نظر کردن در هیچ عضو روانا باشد چون زن بیگانه که خطر شهوت در میان باشد سیم آنکه نظر کردن بروی وی روا باشد و بیاتی اعضا روانا باشد چون زن که مشتهات نباشد از غایت پیری و مرد نیز

از خطر شهوت امین باشد یعنی دوپیر ناکارنه دوپیر بکار و اگر زن بسیار پیر باشد چنانکه مردان جوان و پیر را دروغت نماند نظر کردن در وی جایز باشد بقول ابن مسعود رضی الله عنه مصاحبه با وی نیز جایز باشد چهارم آنکه نظر کردن در و واضح نیست روا باشد و باقی اعصار و انباشد یعنی از سر تا سینه و از سر انگشتان دست تا سر دوش و از پاهای تا زیر زانو نظر توان کرد یعنی از محارم خود چون مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و مانند آن بشرط آنکه نظر بشهوت نباشد و پسر شود بهیچ بهر اندر اگر بصلاح باشد از زن پدر این مقدار رواست که به پند و اگر بصلاح نباشد نه پند و کتب حدیث می آید که رسول خدا علیه السلام از خاتون قیاس قاطمه زهرا رضی الله عنها سوال کرد که ای فاطمه زن من را چه بهتر گفت آنکه هیچ مرد نامحرم ایشان را نه بیند و ایشان هیچ مرد نامحرم را نه بیند رسول علیه السلام را این جواب از وی خوش آمد و او را در برگرفت و گفت ذریه بعضیها من بعض بدانکه جنایت فرج سه می باشد زنا و لواط و جمیع شدن دوزن بیا یک دیگر که اهل ما را الله او را سغری می گویند و در هر یک از آن وعید بسیار است و زنا از کفر زشت تر است از برای آنکه بعضی از زنان پیغامبران کافره بوده اند همچون فرعون و زن لوط علیه السلام قوله تعالی ضرب الله مثلا للذین کفروا موطاة و موطاة لوطی آنرا زنا و لوطی آنرا زنا و لوطی آنرا زنا و لوطی آنرا زنا و لوطی آنرا زنا بدان پیغامبر باز نگردد و حدیث است که پیچ گناه نزد خداوند از زنا بزرگ تر نیست و در مشاریق الانوار می آید و این حدیث را که رسول علیه السلام فرموده گروه اند که خداوند تعالی در قیامت با ایشان سخن نگوید و نظر رحمت با ایشان نکند و ایشان را پاک نگرداند از دین معصیت و در ایشان را بود عذاب و در ناک یکی باو شاه دروغ گوئی و دویم پیر زانی ستم فقیر متکبر یعنی گردن کش از حق و در حدیث دیگری می آید که بدر سبکبختی زمین بر پیر زانی بگذرد و وحی کرد حق تعالی بدو پیغامبر علیه السلام که ای داود بعزت و جلال من که نظر میکنم رحمت هر روز با ملا و پوشش با نگاه به بنده پیر خود پس میگویم مرا و او را که بنده من بزرگ شد من تو و تنگ شد پوست تو و سست گشت استخوان تو و ضعیف شد تن تو و شرم از حضرت من بدرستی که من شرم میدارم که ترا عذاب کنم و حدیث می آید که یک زنا با عورت همسایه و بال وی زیادت است از ده زنا که جای دیگر کند و یک زنا با زن شهوت و بال وی بیشتر و بال او تر باشد از هزار زنا با زنی که او را شهوت نباشد حکایت نقل است که جوانی نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مرا رخصت ده و زنا که از ان صبر نمی توانم کرد و صحابه قصد کردند که جوان را ادب کنند رسول علیه السلام ایشان را منع کرد و جوان را فرمود که هر چه بخوای پسندی بدیگران پسند ترا خوش آید که کسی با بال و کسان تو این فعل کند گفت فی رسول علیه السلام فرمود پس دیگران نیز چنین بودند دست مبارک خود بر سینه او نهاد و گفت اللهم زیند و طهره و حصن فرجه جوان نازنده بود دیگر از وی زنا نکرد و نقل است که جبرئیل علیه السلام نزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خداوند چهار چیز از جعفر طیار شکر میکند رسول علیه السلام از وی سوال کرد که ای جعفر کدام چهار خصلت است در تو که خداوند تعالی بآن از تو را صنی است گفت یا رسول الله هرگز بت را سجده نکردم چون دانستم که از وی نفع نیست و ضرر نمی تواند رسانید و دویم هرگز خمر نخوردم چون دیدم که عقل را از ایل میکند سیم هرگز در دروغ نجفتم چون دروغ گوئی نزد من عظیم زشت می نمود و دانستم که اگر دروغ گویم من نیز چنین خواهم بود چهارم هرگز زنا نکردم و اندیشه کردم که اگر کسی با این من کند و مرا معلوم شود بر من چه رسد همه کنس چنین بود و مصطفی علیه السلام فرمود و ترا و است که با دشمنان برابر شوی باین خصلتها که در دست حکایت

نقل است که منصور عمار سجی از کوی از کوهیای گذشت از مردی شنید که زنی را میگفت دودم را چه میگوئی او را اجابت کرد و بادی روان شد شیخ با خود گفت اگر بگذارم در ملک خدا فساد در دوازطرت دیگر در آمد و طبلسان در سر کشید و گفت ای ضعیفه چهار دودم را چه میگوئی فی الحال از پس آن مرد باز گشت و بادی روان شد شیخ او را بخانه خود برد و چهار دودم پیش وی نهاد و خود بنهار مشغول شد هر دو گانه که بگذاردی بدو گانه دیگر مشغول شدی آن ضعیفه انتظار می کشید آخر گفت چرا حاجت خود روا نمیکنی که مرا نیز بیگاه میشود و صبح نزدیک آمد شیخ گریان شد و گفت ای ضعیفه اگر گویم مرا با تو میل نیست دروغ باشد اما اگر این فعل از ما در وجود آید و چهار گواه عدل گواهی دهند بهتر دقاصی که ایشان راجح نباشد قاضی با ما چه کند گفت آنچه حد شرع باشد بر ما باند شیخ گفت اگر قاضی خود بینی چگونه بود گفت حجت استوار تر باشد اما اینجا درین شب کدام گواهی قاضی باشد که بیست و یک نفر شنید که کاتبان عمل تواند و دوازده تن که شنیدند و گواه شوند و خداوند تعالی از حال بندگان آگاه است می بیند و میداند هیچ دانی که در قیامت با ما چه کند آن ضعیفه چون این سخن بشنید نغمه زد و دیویش شد چون بهوش باز آمد گفت ای شیخ مدتی عمر خود در خراب روزگاری بسر برده ام و ازین معنی غافل بودم اگر توبه کنم نیز بد شیخ گفت ای ضعیفه حق تعالی قبول کننده توبه بندگان است و عفو کننده سیئات ایشان است توبه تالی هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات توبه باز همه گناهایان مقبول است آن ضعیفه توبه کرد و از دوستان حق گشت الهی ماسکینان را از هر چه نماید و نشاید نگاه دار فضلک و کرمک ۲

فصل ششم در وعید لواط و عقوبت لوطیان

دوی ابوهریره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ملعون ملعون ملعون من عمل عمل قوم لوط و ملعون من جمع بین امراه و امها و ملعون من عاق والدیه و ملعون من ذبح و ملعون من اتی بجمیته و ملعون من سرق من نجوم الارض و ملعون من قول خبر و الیه پاری حدیث ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود ملعونست ملعونست ملعونست کیسه که عمل قوم لوط کند و ملعونست کیسه که جمع کند میان زن خود و مادر وی یعنی در وطنی چه در کجای و چه بملکت یمن و چه در زنا و ملعونست کیسه که عاق و نافرمان شود و در پدر و مادر خود و ملعونست کیسه که ذبح کند حیوانی را بنام غیر خداوند و ملعونست کیسه که جمع شود با چهار پای و ملعونست کیسه که از زمین غیر بگیرد بناحق یعنی از زمین همسایه بزمین خود در آرد و بیضای وی یا تغییر کند نشانه آن که میان آن زمین است و ملعون است کیسه که از نسب خود رنگ دارد و حکایت سلیمان پیاپی علیه السلام از امیس برسد که از طاعتی که از خداوند دوست تر و نزدیک تر و دشمن تر و از معصیتها که از خداوند دشمن تر و نزدیک تر و دوست تر و شیطانی گفت یا بنی انشد نماز نزد خداوند از همه طاعتها و دوست تر و نزدیک تر و دشمن تر و خداوند از همه گناهایان دشمن تر و نزدیک تر و دوست تر و حلالی که لواط کند و حیوان از آنجا بگزیند که سباده آتش آید و ایشان بسوزند و تر غیب الصلوة می آرد که چون زنی از خانه بیرون آید چهار دیو او را در نظر آن محرمان می آید و اگر مردی بیرون آید بنفاد و دیو او را بیارند پس خطروی زیادت است زیرا که

هم مردان و هم عورتان را در وی نظرست حکایت نقلست که عبد الله مسعود رضی الله عنه بر در حجره خود ایستاده بود ناگاه
 امردی میگذشت عبد الله حجره را در و در میست و فریاد میکرد که این فتنه بگذشت تا چون گفتند که بگذشت از حجره بیرون آمد و
 و این حدیث روایت کرد قال النبی علیه السلام اتقوا ابناء الملوك فان فیهم شهوة کثیفة النساء یعنی چه چیز بد
 از پسران ملکان بدرستیکه در ایشان شهوت است همچون شهوت زنان و در حدیث دیگر فرمود قال النبی علیه السلام
 من مکن من دبره ثلاثا طایعا غلب مکره و ذل الله شهوة کثیفة النساء یعنی مفعول فعل لواط که سه مرتبه ممکن
 کند در آن فعل خبیث بطوع و رغبت خود از غیر اگر چه میراث دهند او را شهوتی همچون شهوت زنان که دیگر صبر نتوان کرد
 از آن اما قصه قوم لوط که اصل این کار ایشان را از کجا خواست با خبر آمده است که ابلیس بر صورت پیری نبردیک قوم
 لوط آمد و تا یک سال در میان ایشان عبادت مشغول بود که یک چشم بر هم زد و از عبادت خالی نبود تا همه بروی جمع
 شدند و گفتند این فرشته است والا آدمی این عبادت نتوان کرد از وی درخواست کردند که از برای ما وعظ گوی گفت بگویم
 و مجلس گفتن آغاز کرد و در آشنای آن گفت اگر کسی از زن خود جدا ماند و او را مجامعت آرزو کند اگر با مردی دیگر یا با ستور جمع
 شود شاید و گفت این سنت مشروع است و ایشان مردمان بودند که پیوسته نیاز رگانی می یافتند و بسالی نمی آمدند این سخن
 ایشان را عظیم خوش آمد و این را حرفه ساختند تا کار بجای می رسید که دیگر زنان را التفات نکردند و ابلیس ناگاه ناپدید شد
 گفتند دیدید که فرشته بود یا ولی از اولیا که ناگاه ناپدید شد بعد از یک سال باز آمدند و یک ایشان بر صورت گنده پیری و
 همچنان تا یک سال عبادت مشغول شد همه زنان بروی جمع شدند و زنان را نیز مجلس وعظ نهاد و طاعت آموختن گرفت
 تا زنان پیش وی گله آغاز کردند که مردمان با ما نمی خفتند و با ما جمع نمی شوند و ما را مجامعت آرزو میکنند گفت شما نیز بایک دیگر
 فرزند آید زنان بایک دیگر مشغول شدند چنان شد که نسل ایشان منقطع خواست شد خداوند تعالی لوط پسر را علیه السلام
 بدیشان فرستاد و هر چند زجر و نوبی ایشان را از آن کا خبیث باز داشت باز نایستادند حق تعالی جبریل را علیه السلام
 با گروهی از فرشتگان بپلک ایشان فرستاد و ایشان دوازده فرشته بودند که با جبریل آمده بودند همه بر صورت غلامان آمدند
 لوط ایشان را نشناخت گفتند همان تویم لوط علیه السلام تبریکه مبادا تو هم خبردار نشود ناگاه قوم خبر یافتند جمله می آمدند لوط
 جبریل را بان فرشتگان در خانه پنهان کرد و خود در در خانه بالیت و آخر در البقه بشکستند و در آمدند جبریل پری بروی ایشان باز
 نهاد همه را کوگردانید ایشان لوط را گفتند تو جادویان آوردی و در خانه کردی تا با ما میان این کردند ما نیز مکافات این کنیم لوط
 تبریکه از برای ایشان بگم آنکه گفته اند تبریکه از آنکه از خدا ترسد فرشتگان گفتند ای لوط ما فرشتگان خدای تویم قوله تعالی
 یا لوط نا رسل ربک گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تویم لن یصلوا الیک هرگز نرسند ایشان تو یعنی دل
 مشغول مدار از بدی ایشان که ایشان بد تو نتوانند رسانید جبریل گفت فاسی با هلك بقطع من الدلیل بشب بربا
 خود را چون بعضی از شب گذشته باشد و لا یلتفت منکم احد الا امثلك و باز پرس مایست از شما هیچکس مگر زن تو
 و اغله انه مصیبا ما اصبا هم بدرستیکه رسیدنی است بوی آنچه رسیدنی است بر ایشان از هلاک و عذاب آن موعده هم
 الصبح بدرستیکه وعده گاه ایشان صبح است یعنی آن وقت فرماست بپلک ایشان جبریل لوط را گفت ابلیت خویش را

و ستوران و بر چه داری همه را جمع کن ناشمالی بصر بر یک شهر بود از آن شهرهای لوط و ابل آن نیز همه کافر بودند و لیکن لوط
نمیگردد و خدای تعالی ایشان را هلاک نکرد و لوط گفت دروازه بسته است چون کنم جبرئیل گفت تو هر چه داری فراهم آر همه را
فراهم آورد و جبرئیل آنرا بر پر خود گرفت از شهر بیرون برد و همی رفتند و لوط باز پس می نگریست و میگفت مبادا که از پس میانند جبرئیل
گفت ولایتی منتقم احد باز پس ننگر و از شما بچکس که چون من ایشانرا هلاک کنم شطاعت دیدن عذاب ندارد بر ساعت
جبرئیل را گفت ایس الصبح یقرب الله صبح نزدیک است فلما جاء امرنا پس آن هنگام که میاید فرمان ما بعد از ایشان
جعلنا علیها ساسا فلها کریم بر آن لازمیر آن و آن چنان بود که چون لوط و ابل وی بصحر رسیدند جبرئیل برگشت و پرفرو برد و
آن هر چهار شهر را بر کند و برگرفت یعنی سلام و داد و ما و صواب و دعا و ما و بیدار و تازد یک آسمان چنانکه اهل آسمان آواز خرو س و
سگ ایشان شنیدند آنگاه او را در گردانید و زیر و زبر گردانید و آب سیه زد و اطمینان علیها ایجاد من سبیل و سنگ
بارانیدیم ماکه خداوندیم برای اهل آن شهر با سنگها از سنگ و گل یعنی بسجی چون سنگ و بگرا نی چون گل و گفته اند من سبیل اس
من السماء الدنیا یعنی از آسمان دنیا و گفته اند سبیل از سبیل است و برین تقدیر سجیل نوشته بود یعنی نامه های ایشانرا بدان
نشته بود و گفته اند که سبیل از سبیل است و سبیل ثبت بود یعنی بنیت بنام هر یک سنگ فرستادیم منضود برهم نشاند یعنی پیا پی
و پیوسته مسومه عند دیک نشان کرده نزد خدای تو و گفته اند از پس یکدیگر فرآورده و ماهی من الظالمین ببعید و نبود
آن سنگها از آن ستمگران دور یعنی بر ایشان فرو داد و هیچ خطا نکرد و از برای این است که لوطی را از بلندترین جایگاه میندازند
موافقت کلام حق را که شهرستانهای لوط را از نزدیک آسمان مگسار کردند و دیگر آنست که حد لوط همان حد ناست و بعضی
گفته اند لوطی را در پای دیواری بنشانند و دیوار را بر زبر روی افکنند و بعضی گفته اند در گنده ترین موضعی باز دارند تا در آنجا بمبیرد
قول ابو بکر صدیق رضی الله عنه آنست که لوطی را بکشند بعد از آن بسوزند با تش و بعضی گفته اند نعلین برای امام دارد و بعضی
از این عقوبتها هر یک که فرماید جایز باشد اما معمول قول اول است که از بلندتر جای می اندازند پس از غفل دور می نماید که بنده نمون
مترنگب فعلی شود که سبب آن مستحق این همه عقوبت گردد و دنیا و در آخرت بعد از دوزخ و در ماند الهی همه را ازین فعل از سایر

افعال خبیثه در امان دار و از رسوائی دنیا و آخرت نگاهدار

فصل هفتم در بیان ربوا و عید ربوا و احوار آن

بدانکه ربوا دلفت مرز یاده را گویند و در شرع ربوا زیادت بر اصل مال از غیر بیع و کسی از ربوا بر سر نواخت که در علم بیع و شرا
بداند و رقنای ظهیری می آرد که عبدالله مسعود رضی الله عنه گفت هر کس علم بیع و شرا نداند ربوا خواهد خورد و اگر نخواهد و اگر سنے
در مشکوٰه مصابیح می آرد و روایت عبدالقادر بن حنظل عسبل الملائکه از رسول علیه السلام که فرمود و در هر دو جایا کله الرجل
و هو لعلم انشد من سنة و ثلثین زنا یعنی یک درم ربوا که بخورد و مرد و بداند که ربوا است از روی دبال سخت تر باشد
از سی و شش زنا و بر روایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فرمود و الربوا سبعون حوبا ایسرها
کو قوع الرجل با صدمه یعنی در ربوا هفتاد و بزه است که کمترین دی همچون زنا که در سنت با ما در خود و نیز بر روایت ابو هریره آمده است

از رسول علیه السلام که فرمود در شب معراج قومی را بمن نمودند که شکهای ایشان همچون خانهها بود و پرماران که از بیرون شکهای ایشان می نمودند گفت یا جبرئیل این گروه کیانند جبرئیل گفت اینها خوارند و گاه بگویند و حدیث دیگری بگوید روایت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که رسول علیه السلام لعنت کرده است پنج کس را در ربا خوانده ربا را خوانده او را و دو گواه را و کتاب آن را و حق تعالی در حق ربا خوانان فرمود الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس یعنی آن کسانی که میخورند ربا را برنجینند از گورهای خود و در قیامت مگر همچون کسی که بر خیزد که دیوار زده باشد و دیوانه کرده و نفس بیقرار می آرد و گفته شد بدرستی که خوارنده ربا را و در قیامت دیوانه برانگیخته شود و آن نشانی باشد مر ربا خوان را که اهل عصات او را بشناسند ذلك بالهف قالوا انما البيع مثل الربوا آن عقوبت ایشان را باشد که گفتند زیادت بر اس المال بعد از محل دین همچون زیادتی بخر است در اول بیع و ربا حلال میداشتند و ایشان مشرکان عرب بوده اند و هر کس چنین کند و چنین گوید حکم عقوبت وی همین باشد و احل الله البيع و حرم الربوا و حال آنکه خداوند حلال کرده است بیع را و حرام کرده است ربا را بحکم این آیت حرام باشد و از خوردن وی نهی است قوله تعالی یحیی الله الربوا و رب الصدقات کم و کاست گرداند خداوند ربا را یا ایها الذین امنوا لا تاكلون الربوا و اعاقبت ربوا نیست شدن مال است و سپردن صدقات را و حدیث است که بیع مال بستانیدن ربا زیادت نشود و بیع مال بدادن صدقه کم نشود و آن کسانی که از ربا بستانند و خوردن توبه نکنند نام ایشان محاربان است فان لم تفعلوا فاذا نوا محارب من الله و رسوله و ان تلبتم فلكم و دس اموالکم یعنی اگر توبه نکنید از بستاندن ربا و مشرک باشید بر اس المال لا تظلمون و لا تظلمون ظلم کنید شما بستانیدن ربا بر اس المال و شما ظلم کرده نمی شوید یعنی بیازگرفتن راس المال و کم کردن حق شما یعنی آن کسانی که فرض بر ایشان دارد یا مخالم الذین عمر نسفی رخ و در اربعین سلمانی خود می آرد که انواع ربا بسیار است و حاصل وی چهل باز میگرد و یکی آنکه چون کیل بکیل که جنس و نیست فروخته شود دست بدست و یکی از آن بکیل زیادت بود ربا بود چون برابر فروخته شود بکیل و یکی از ایشان نسبه بود ربا بود و چون وزن وزن فروخته شود و هر دو یک جنس بود دست بدست و یکی از آن زیاده بود و وزن ربا بود و چون هر دو برابر فروخته شود و وزن و یکی از آن نسبه بود ربا بود و چون کیل بود ربا بود و چون وزن و وزن که خلاف جنس و نیست فروخته شود بنسبه ربا بود هر چیز که جنس وی فروخته شود بنسبه هر چند وزن و کیل نیست ربا بود و کیل خیل و وزن بوزن فروختن بکذاذ بی کیل و وزن ربا بود و هر شی که مشترک بود میان چند جنس بکذاذ بی کیل و وزن ربا بود و ام و آن کیل و وزن بکذاذ بی کیل و وزن ربا بود و گندم فروختن در خوشه بگندم جدا کرده ربا بود و فروختن گندم در خوشه بگندم در خوشه ربا بود و فروختن غرما و میوه بر درخت بخرما و میوه جدا کرده ربا بود و فروختن خرما بر درخت بخرمای بر درخت ربا بود و گندم بریان کرده با گندم نابریان کرده ربا بود و گندم بچینه با نان بچینه ربا بود و همچنین گندم بپان و آرد بپان فروختن ربا بود و بقول امام اعظم رخ آرد به پست فروختن هم بقول وی ربا بود و ام و آن بپان بعد از پان بقول امام اعظم رخ ربا بود و بقول ابو یوسف بوزن شاید و بعد از شاید و بقول امام محمد رخ هم بوزن شاید و هم بعد از و فروختن بخرما و غن بخرما و غن بیش از آن روغن است که از بخرم بخرم آید و است روغن بر روغن و روغن زیاد بخرما اما اگر برابر آن روغن است یا کمتر از آن

روغن ست با معلوم نیست این ربو بود مغرور جز بر روغن جزو همچنین ز غیر بار و غن همچنین انگور با عصیر همچنین ربو بود گو سفند
 با چشم فروختن همچنین درخت خرما با خرما درین باشت و گندم رسیده با گندم نارسیده همچنین کینک با پیاله زین همچنین
 لگام و اسطام و میان بند و شمشیر و کار و باند های زرین و نقره و کین همچنین برنج با پوست سیرج بے پوست و فروختن ربو
 بود فروختن چیزی بده دینار و بخرنده سپردن و باز خریدن بنه دینار پیش از قبضن بها و از علمای ما رحمه الله ربو بود فروختن
 چیزی تا حال دو ماه باز اتفاق کردند که پیش از حالی بدهد بدانکه چیزی کم کند ربو بود و درین اتفاق کردند که یک جوال گندم این
 و یک جوال گندم آن آیمخته آر و گندم آر و قسمت کنند ربو بود اگر گفتند آر و تو آر و من بیامیم و نان نپریم و نان قسمت کنیم
 ربو بود و مغرور با مغرور یا کجده با کجده یا میخین و روغن قسمت کردن ربو بود و ماده کاویت میان دو تن اتفاق کردند که شیر
 وی یک روز این ربو بود و یک روز آن را برود ربو بود و گا و وام مسید هدی را که امروز کار دار و تا یک روز گا و خویش او را دهد
 تا وی بکار دارد یا خری دهد بر شستن را و یا بار برون را تا نیز خر خویش را با وی دهد یک روز یا خانه خود با شنیدن را تا وی نیز
 خانه خویش دیر دهد یا شنیدن را یا زمین مسید هدی بکار داشتن را تا وی نیز زمین خویش دیر دهد هر کار داشتن را یا امروز این مرد کار وی
 میکند تا آن مرد نیز یک روز کار وی کند یا زن یک روز دوک میرسد تا آن زن یک روز دوک وی رسید این همه ربو بود
 یا خانه کرد و راهی و شرط کرد که در وی نشیند یا زمین کرد و در وی شرط کرد که در وی تخم بکار دو یا خری کرد و در وی شرط کرد که
 بر نشیند و اعیان دیگر هم برین قیاس این همه ربو بود مالی و وام داد و در وی هر مسفتت است بدانکه و پراچیزی فروخت گرانتر
 یا از آن کس غله گرفت از آن تریا که پور را سیم یا خروار بار و وام داد و ملک خویش بکد بوری و او بجهت بیشتر یا کم پور و هتقان را
 وام داد و ملک وی بکد بوری گرفت بجهت کمترین این همه ربو بود و وام دار را کار فرمودن را یا گن و پذیرفتن هدیه وی و خوردن
 دعوت وی این همه ربو بود چه کم کسی را بی بصارت یعنی بنا وانی چیزی فروختن گران تر و از وی چیزی خریدن ارزان تر و ربو
 بود و عیب پوشیده داشتن در آنچه فروشی و پنهان کردن در آنچه خری ربو بود و حرکایت نقل است که مروی نزد امام
 اعظم رج آمد و گفت میخواهم عبادت و طاعت مشغول شوم از برای من رساله بنویس امام از برای وی رساله در پنج و شش
 نوشت آن مرد گفت اینکه نبشتی کسی را در کار است که در بازار به بیع و شرا مشغول باشد کسی که خلوت بطاعت و عبادت
 و ذکر مشغول و پراپاین چه حاجت است امام فرمود بچاکس را از لقمه و کهنه چاره نیست و تا طریق دیر اندازد خطر دارد که از نا وجه
 باشد و در طاعت نقصان و شبهت واقع شود و از وی مقبول نباشد و رنج وی ضایع شود و از مقصود محروم شود و
 بعد از آن آخرت در ماند و بیشمائی سود دارد که زحمت در ریاضت حبیده بود و ثواب و اجر طبع کرده بعد از آن و زجر گرفتار
 شده چنانکه حق تعالی اسیر فرماید و هم میخسبون انما هم میخسبون صنعوا العیاذ بالله منه الی ما از خوردن و نه حرام

۴۸

در پانجا بار و رزق حلال که است کن و توفیق طاعت ارزانی دار

فصل هشتم در غیبت و عیب غیبت کردن

بدانکه غیبت کردن گناهی بس عظیم است و از زنا شدت چنانکه این حدیث در تفسیر و بیطی آید بر دایت جابر و در

اربعین سلمانی خود نیز آورده است امام نجم الدین عمر نسفی روایت جابر وابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود الغیبه اشهد من الزنا قال ان الرجل یزنی فیتوب فیغفر الله له وصاحب الغیبه لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه ای برضی منه پاری حدیث جابر وابو سعید روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود غیبت کردن سخت ترست از زنا کردن جابر وابو سعید گفتند یا رسول الله چگونه غیبت سخت ترست از زنا فرمود که مرد زنا کند پس توبه کند بیا مرد خداوند مراد را و غیبت کننده را بنیامزد تا آن هنگام که یاروی را رضی نشود یعنی آن کس که غیبت وی کرده بعضی از شراح حدیث گفته اند که غیبت از زنا از آن روی سخت ترست که زنا چیز نیست برضای آن کس و غیبت چیز نیست برضای آن کس و بعضی گفته اند غیبت از زنا سخت ترست برای آنست که روزی باید که تاسی بر زنا دار افتد و زنا از همه کس نیز نمی آید اما غیبت چیز نیست که هر روز بکرات واقع می شود و از بیشتر مردم در وجودی آید لاجرم در حدیث دیگر آمده است از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود یک غیبت برابرست با سی و شش زنا یعنی از روی وبال و حق تعالی در کلام مجید خود از غیبت منع کرده و فرموده قوله تعالی ولا یجتنب بعضکم بعضا یعنی غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را که غیبت کردن برابرست با گوشت مرده خوردن چنانکه فرموده ایجاب احد که ان یا کل لحم احیه میتا او دوست میدارد یکی از شما این را که بخورد گوشتش برادر مرده خود را در تقسیم و سبیط می آرد از زجاج که گفت تاویل آیت آنست که یاد کردن توبیدی کسی را که حاضر نباشد پیش تو بمنزله خوردن گوشت اوست در حالی که وی مرده باشد تجاهد گوید آن هنگام که این آیت فرود آمد که ایجب احد که از یکا کل لحم احیه میتا پس گفتند لا فرمان آمد فکر متوجه یعنی همچنانکه مکره میدارید گوشت مرده خوردن پس اجتناب نمایند از یاد کردن توبیدی کسی را که غایب باشد و در مثل گویند غیبت کننده را که گوشت مردمان بخورد حکایت در تفسیر سبیطی آرد که عمرو بن العاص بر استر مرده بگذشت یا ران خود را گفت اگر یکی از شما ازین استر مرده گندیده بخورد چندانکه شکم وی پر شود بهتر بود مراد از آنکه گوشت برادر مسلمان خورد یعنی غیبت کند و اتقوا الله تبر سید از خداوند و غیبت مکنید ان الله نواب بر استیکه خداوند توبه و پندیده است و توبه پذیرنده است رحیم بخشنیده است بر آنکه او را غیبت کرده باشد در اذکار نواوی می آرد که رسول خدا علیه السلام فرمود که هر آدمی محل مشقت بهر اعیب می تواند بود چون حال چنین باشد چه جای آن بود که بعیب دیگران مشغول شوی مثلاً می کن غیبت اگر عقلت تمام ست نه که گفتار تو در غیبت حرام ست نه اگر عیب تو گردد بر تو ظاهر بعیب کس کجا بر داری آخره و در زوا و المقون می آرد که غیبت بر چهار نوعست یکی کفرست و یکی نفاق و یکی معصیت و یکی مباح اما آن نوع که کفرست آنست که کسی مسلمان را غیبت کند و دیگری او را منع کرد گوید راست میگویم چنین ست که من میگویم حرام را حلال داشت و این را معصیت ندید کفر بود اما آن نوعی که نفاق ست آنست که مسلمان را غیبت کند و گوید نام نمی برم تا غیبت نشود و مشغولندگان میدانند که اگر میگویند غیبت میکنند و از پارسائی میفر و شد و این نفاق ست اما آن نوعی که معصیت ست آنست که صریح در کسی غیبت کند و نام می برد و میداند که حرام ست این معصیت بود اما آن نوعی که مباح ست آنست که کسی را بفسق صفت کند او معتبد بود و دو عرض وی آن بود که مردمان از وی حذر کنند و در ادم نیفتند آن مباح بود که رسول علیه السلام فرموده است لیس لفاسق غیبه فاسق را غیبت نیست این حدیث

در تفسیر و سیط است و در حدیث دیگر فرموده که و الفاجر بما فيه لكيلا يختر الناس عند يعني يلو كيند فاجر برادران
نحور که در نفس اوست تا مردمان از وی حذر کنند و تفسیر چنان می آید در سورة المطففين از حمدون قصار رحمه الله که گفت و يل من
يصر عيوب اخيه و يعي عن عيوبه فان ذلك التطفيف يعني وای مرآن را که عیب برادر مسلمان خود را بنید و بدان مشغول
شود و عیب خود را بنید و از آن غافل باشد بدینکه تطفیف و کم پیودن آن بود حکایت خالد بن ربيع گوید وقتی با یاران خود
در مسجد جامع بودیم مسلمانان را غیبت کردند و من منع نکردم آن شب در خواب دیدم که مرد سیاه با همیت در آمد و پاره گوشت خوک
کنده بر طبق نهاده بیاورد و در پیش من نهاد و بانگ بر سر زد که بخور قسم من مسلمانم و مسلمان گوشت خوک نخورد گفت گوشت
مسلمان را می توانی خورد و آن هزار بار ازین حرام ترست از آن گوشت پیرید و در دهان من نهاد دیدار شدم آن گوشت در دهان
من بود و بوی گنده آن تا چهل روز از دهان من می آمد و چون حکایت را در تفسیر و سیط می آید اما از یزیدی رقاش که از مردی روایت
کرده و گفت و الله که هر خبر داده که تا یک ماه بوی بد آن از دهان من می آمد حکایت از سفیان ثوری طیب الله روحه سوال کردند
ازین حدیث که رسول علیه السلام فرموده است که خداوند تعالی دشمن دارد اهل خانه را که گوشت بسیار خورند گفت اهل غیبت
را گفته است که گوشت مسلمان بخورند اما بنجم الدین عمر نسفی رح در ازین خود می آید و روایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول
صلی الله علیه و سلم که فرمود هر کس یک غیبت کند حق تعالی او را بده چیز عقوبت کند اول از جهنم دور کند و دوم از ملائکه محو
کند سیم طاعتش بپا نشود و چهارم یعنی ناچیز گرداند چهارم روان رسول از وی بیازارد و پنجم خداوند تعالی بر وی بخشش شود ششم بوقت
جان دادن او را باز گوید بر گیرند هفتم عذاب گور بر وی سخت گرداند هشتم بوقت مردن اعمال او را فسخ گردانند نهم بدو نیک نزد
دویم از بهشت دور گرداند و در کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود در شب معراج دوزخ را بمن نمودند و سه دیدم که
گوشت های ایشان را پاره پاره میکردند و در دهان ایشان می نهادند که بخورید این گوشت های گنده را گفتم ای پنهان کنند مالک گفت
اینها عیبت کنندگانند و غیبت کننده دوست شیطان است و تفسیر سوادای و در کتب حدیث نیز می آید که رسول علیه
السلام فرمود آخر کسی که از دوزخ بیرون آید کسی باشد که از غیبت توبه کرده باشد و اول کسی که بدو نیک در آید کسی بود که از غیبت بی توبه
مرد باشد حکایت یکی این سیرین را گفت مراحل کن که ترا غیبتی کرده ام گفت من حرام کرده خداوند را چگونه حلال کنم
اشارت بدان معنی است که سخت بخدا باز گرد و توبه کن تا بجای من سودا رود و این وقتی است که غیبت بدان کس رسیده باشد
اما اگر رسیده باشد اختیار فقیه ابو اللیث رح آنست که بدو نرساند و بخدا باز گردا میدست که حق تعالی از وی عفو کند و تفسیر سیط
می آید و روایت سعید الساعدی از رسول علیه السلام که فرمود اذا اغتاب احدكم اخاه من خلقه فليست تغفر له
فان ذلك كعاقلة یعنی چون غیبت کند یکی از شما را بر خود از پس وی پس گوازش خواهد از برای وی بدستیکه کفارت
آن غیبت آمرزش خواستن است از برای وی یعنی گوید اللهم اغفر لمن غيبتته لئلا يلهي زبان ما را از غیبت نگا بهار و خصمان

ما را از ما راضی گردان

فصل نهم در سوگند دروغ و گواهی بدو و قول دروغی کردن با مسلمانان

بدانکه در سوگند دروغ ده و عید است پنج درین آیت قوله تعالی ان الذین یشترون بجهنم ثمناً قليلاً الا یہ فرمود که ایشان را در آخرت بیچ بهره خیر نباشد که اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و خداوند ایشان را خلیفه لطف نکند و لا یکلمهم الله و نظر رحمت بسوی ایشان نکند و لا ینظر الیهم یوم القیمه و ایشان را پاک و ستوده گرداند و لا ینکحهم و مرا ایشان را بود عذاب دردناک که و لهم عذاب الیم اما پنج دیگر یک است که برکت از مال ایشان بردارد و ویم برکت از عمر ایشان بردستیم آنگه خانان ایشان ویران کند چهارم عیش خوش بیرونم بعد از بدو رخ گرفتار گرداند قال النبی علیه السلام الیمین الفاجرة تدع الدیار بلا قع یعنی سوگند دروغ سر را با خالی کند از اهل وی یعنی کسی که سوگند دروغ یاد کند یا بمرگ صوری گرفتار آید یا بمرگ معنوی مرگ صوری آنست که حق تعالی برکت از عمر وی بردارد و او را زود اجل فرستد بشوی سوگند دروغ و مرگ معنوی آنست که حق تعالی لذت حیات را از وی بردارد و طاعتش صافی نیابد چنانکه شاعری گوید قطعه

هر که سوگند می خورد بدروغ	مسکشد خویش را بنا و اسف	در حیات است بعد از ان دی را	نیست ذوق حیات انسانے
---------------------------	-------------------------	-----------------------------	----------------------

اما گواهی بدروغ شاه مفسران عبد الله بن عباس و ابو هریره رضی الله عنهم روایت میکنند از رسول علیه السلام که فرمود در خطبه الودع که هر کس گواهی بدروغ دهد بر مسلمانان بروز قیامت او را بزبان او بیاورند بعد از ان او را با منافقان سوگند درک اسفل بنزد درونج و هر که از گواهی باز گردد و یا پنهان کند خدای تعالی بقیامت بفرماید تا گوشت های اندام وی را پاره پاره بر میدارند و او را بر میخوارند بر سر خلائق و در درونج آرندهش و از زبان خویش میخوارد پاره پاره میکند و تذکره اولیای می آرد که امام حسن بصری رح از ظالمان که نجسته بود بر صومعه حبیب عجبی رسید حبیب ایستاده بود امام حسن در صومعه و س که درآمد گفت ای حبیب اگر از تو پرسند نشان ندی همین که بر سید ندید پسند که حسن کجا شد گفت در صومعه من است ایشان را آمدند و گفتند در صومعه تو نیست گفت اگر از من می پرسید او حالی در صومعه من اگر شما نیاید من چگونه باز دارم و طلب گردانید گفتند بیرون آمدند و گفتند شما سالوسان همه مکر و تزویر میکنید و بر افتد امام حسن بیرون آمد و گفت ای حبیب این چه بود که تو کردی که مرا نشان دادی گفت ای استاد برکت راست گفتن من ترا و مرا خلاص داد و اگر دروغ گفته هر دو گرفتار آمدی تا بدانی که دروغ گفتن عاقبت بد دارد و راست گفتن عاقبت نیکو آید دل و زبان ما را باید بگردانید راست و در همه را صدق و اخلاص در دین که راست فرمای اما آفت مسخرگی کردن بدانکه حق تعالی در کلام مجید خود از مسخریت منع کرده و فرموده که یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم الا یمضون آیه آنست که ای مردان و عورتان ایمان دار مسخرگی نکنید و خند ستانی مسازید بعضی از بعضی متقاتل میگویند یعنی بهتر نکنند مردی بر بلاد و خوشی آنگه گوید تو ردی لعیشتی و لیثم الحسنى و مانند آنکه شاید حال او نزدیک خداوند بهتر باشد و او نمیداند که عسی ان یکونوا خیرا منکم و طعن نکنید و عیب برادران خود مجوئید که ایشان بچون نفسهای شما اند که و لا تلهو الفسکمه و لقب بد نهدید و لا تتنازوا باللقاب یعنی مسلمان را فاسق و منافق و جهود و ترسا گوئید و عطا میگویند یعنی مسلمانان را خر و خوک و سگ گوئید بلسن الاسم الفسوق بعد الایمان که بدست نام فسوق بعد از ایمان یعنی این لقبهای بدست بعد از ان که کسی مسلمان سفده است و من لم یبذل فاولئک هم الظالمون و هر کس تو به نکند از لقب بد نهادن او از جمله ظالمان باشند و این عبارت ترجمه تفسیر و سیط است در بوال علیه السلام مسلمان فاسد

راضی الله عنه گفت ولا تتخیر باحد من الناس یعنی مسخر گے کن باہیچکس از مردمان آما بدانکہ مزاج دیگرست و مسخر گے دیگر مزاج آن بود کہ سخی گوید کہ کس از ان نزدیک فرج بخاطر ہارسد و سخرگی عکس این بود و آن مذموم و مہنی است در حدیث نے آید بروایت ابوسلمہ از پدر خود از رسول علیہ السلام کہ سپاہی بغزو می فرستاد یا ران را تخریص کرد و بر داون صدقات و ساختن کار سپاہ عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه چہا ہزار درم داشت و ہزار درم بیاد و دود و ہزار از برای خود بگذاشت و گفت یارسول الله دو ہزار درم بیاد و دود و ہزار کسان خود را بگذاشتم رسول علیہ السلام اولاد عاقر دو گفت حق تعالی بکرت دہد در آنچه وادی و در آنچه ماندی مردی از انصار بیامد و گویند عاصم بود و گویند قاصد بن سہل بود یک صاع خرما آورد و گفت یارسول الله ہمہ شب رسن کشیدہ ام بدو صاع خرما یعنی آب کشیدہ ام بدو دو صاع خرما بخور بن داند یک صاع اہل خانہ را نامزد یک صاع آورد و منافقان با یک دیگر گفتند این عوف آنچه داد بر یاد و این دیگر با دی چرا دہد اند خدا و رسول خدا انصاع خرما بی نیاز بود حق تعالی ایشان را رسوا کرد و آیت فرستاد قوله تعالی الذین یملکون المطوعین من

المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جہدہم فی سخر من منہم سخر الله منہم ولہم عذاب الیم یعنی آن کسان کہ عیب میکنند صدقہ و ہند گان را و بر یا وصف میکنند و بر درویشان بصدقہ اندک سخر می کنند و فسوس میدارند جزای فسوس ایشان بدیشان رسام و عقوبت کنم ایشان را بعد از اب در دناک پس از مسخرگی دست بیاید داشت کہ در وی آفت بسیار است الہی بہر بران دار کہ رضای تو در است

فصل نهم در نماهی کردن یعنی سخن چینی و آفت آن

بدانکہ سخن چینی آن بود کہ کسی سخن شنود و جای دیگر حکایت کند کہ آن مسلمان را زیان دارد و سخن چینی کی از ان دہ خصلت نکو پیدہ است کہ حق تعالی دشمن رسول خود را بدان وصف کردہ است قوله تعالی فلا تطع المکذبین مشاء بنمیر و در حدیث معاوضت کہ نام را روز قیامت بر صورت بوزیر گردانند و خداوند تعالی زن ابولہب را بشرک و کفر و سخن چینی نکو بہشت گردانید قوله تعالی وامراتہ حاملۃ المحطب بشر انہ نقسیر ابن ہیرم کشی را سخن چینی نقسیر کردہ اند و گفتند انہ چینی انہ ہیرم کشی سبب آتش افروختن است سخن چینی سبب فتنہ ایچ سخن است و آتش فتنہ را اشتغال و ادان حق تعالی انہ را و کہ این سخن چینی سلسلہ در گردن خواهد بود یعنی در دوزخ کہ فی جہدہا حبل من مسد قول دیگر آنست کہ زن ابولہب بر پشت خود خا کشیدی و شب بر راہ گذر مسجد رسول علیہ السلام انداختی تا در پایہای صحابہ رفتی کہ درویشان صحابہ بیشتر پای برہنہ بودند کیبا آن پشتہ خار گشت و در گردن آن خبیثہ افتاد و خخ شد و پایہای وی در ہوا شد و عورت وی برہنہ گشت کہ شب جامہ نداشت و بیشتر اعراب بی شلوار باشند تا بدین رسوائی جان بداد حکایت یکے تبریک بزرگی در آمد و از یکی سخن چینی کرد کہ فلان ترا بچنین سخن گفت شیخ گفت ای فلان دیدم ہزار بار تا این زمان کہ آمدی سر خبات کردی اول دوست ما را در دل ما خواستی کہ دشمنی کنی و دوم دل آسودہ ما را مشغول کردی سیم آنکہ تو تر دمن مرد عدل بودی با کنون خود را ستم کردی نہر دمن کہ دروغ میگوئی یا راست حکایت عمر دین دینار گفت در مدینہ خواہر کی وفات یافت آن کس گفت خواہرم

را دهن کردند و از سر خاک باز گشتیم من انگشته ترین قیمتی داشتم گم شدند و بیشتر گمان من این بود که در لحد مانده سرگور بازگردم و خشت
لحد برداشتم زبانه آتش بر رویم زد نگاه کردم همه لحد را بر آتش دیدم خشت را بجای باز نهادم و سرگور محکم کردم و گریان بجانم اندم
از مادر خود سوال کردم که خواهرم چه خصلت داشت گفت دو خصلت بد داشت یکی آنکه در نماز کامل بود و دوم آنکه سخن
چینی میکرد پس معلوم شد که این دو خصلت سبب عذاب گورست و از اینین امام نجم الدین عمر نسفی می آرد با سخن چین نه کار نباید
کرد و شش عدل و چهار فضل آن شش که عدل است اول قولش پذیر که او فاسق است و قول فاسق ناپذیر فتنی بود و دوم از آن
کارش باز دارد که آن منکرست و از منکر باز داشتنی بود و سیم دشمن گیرش که عاصی است و عاصی دشمن گرفتاری بود و چهارم بر
مسلمان گمان بد میبرد که بر مسلمان گمان بد نبردنی بود پنجم از حقیقت آن تجسس کن که گناه است و از گناه تجسس ناکردنی
بود ششم آن سخن را با دیگری مگوی که این پرده دریدن بود و پرده مسلمان نادریدنی بود چهارم دیگر درین حکایت حکایت
امام حسن بصری را رحمه الله علیه چنین گفت که فلان تزا بد گفت حسن گفت تو ادا را کجا دیدی گفت در خانه وی گفت آنجا
چه میکردی گفت آنجا مهمان بودم گفت در مهمانی چه خوردی گفت فلان و فلان گفت ای نابو جان مرد چنین طعام در دست
کنجید و این یک سخن فی اگر تو راست میگوئی مرا با وی چهار کارست بزبان از وی بگم و بدل بروی بکنم و بدنی با وی
مکافات نکنم و بقیامت بروی خصوصت بکنم بلکه بی وی در بهشت در نیایم خیر ای فاسق آنچه آوردی باز برگزیده برنده باشد
و صحاح می آید بروایت شاه مفسران عبداللہ عباس رضی الله عنه که رسول خدا علیه السلام بدو گور بگذشت پس گفت
بدین تنیک صاحب این دو گور در عذاب اند و عذاب کرده نشدند و در امر بزرگی اما یکی از ایشان بود که جامه خود را از بول نگاه
نمیداشت و بروی پاک نمیداشت و اما دیگری سخن چینی میکرد و بعد از آن رسول علیه السلام برگ خرمالو گرفت و بدویم کرد و در هر
گوری یکی فرو برد و گفت شاید که تخفیف کنند از ایشان عذاب را اما دمی که این برگ خرمالو خشک نشده باشد در شرح اسنه
می آرد که یعنی عذاب کرده نشدند و امری که بزرگ و دشوار بود یعنی دشوار نیست اختر از کردن از بول و همچنین دشوار نیست
ترک سخن چینی کردن و در حدیث دیگر فرمود پس هر یک از بول و جامه خود را از آن نگاهدارید که بیشتر عذاب گور از آن بود این بود
بیان گناهان که کثیر الوقوع است میان مردم از آنها پرهیز باید بود و الهی ماسکینان را ازین گناه و سایر معاصی نگاهدارد

توفیق توبه نصوح ارزانی دارم بیک و کریم

باب چهارم در ترک اخلاق بد

بدانکه و خلق بدست که اصل و مادر همه اخلاق ذمیه است چنانکه حجه الاسلام غزالی رحمه الله و احیا و کیمیا آورده است و آن
که است و عجب و ریا و بخل و حسد و شره و غضب و شره طعام و شره دفاع یعنی جماع و حب مال و حب جاه از آن جمله دور

باید بود و درین باب چهار فصل است

فصل اول در عجب کبر و ریا

بدانکه عجب خود را بزرگ دیدنت و آن در باطن مخفی باشد و کبر زریگ نمودنت و ظاهراً آن نتیج عجب می باشد و کبر از عجب تولد
 میکند چنانکه در انیس العارفين میگوید معشومی یک صفت عجب آمدن آماره را نه بواجب عفت مردم خواره را نه عجب چه بود
 آنکه نفس شوم کید نه خویشتن فایق نهید بر عسر و نیدنه دایم اندر خویشتن دارد نظر نه زان سبب باشد عالم بخیرترین صفت
 آید کبر در وجود نه همچنان که آتش سوزنده دود نه عجب در باطن بود مخفی و زان نه کبر ظاهراً می کند بر مردمان نه پس اگر خواهی
 بشکر عجب را منزه گردانی چهار چیز نگاها را اول آنکه هر طاعت که از تو در وجود آید بتوفیق خداوند وانی تا بشکر مشغول شوی دوم
 آنکه در نعمتهای خداوند نظر میکنی که در حق تو متراوت است تا عمل تو در مقابل آن اندک نماید سیم از درستی که اگر نپذیرد
 چکنی چهارم در گذشتها نظر کن که سیات زیاد است یا حسنات چون این اندیشها کنی شکر عجب منزه گرد و الا خطر
 هلاکت باشد چنانکه رسول علیه السلام فرموده است ثلاث منجیات وثلاث مهلكات فاما المنجیات فاسبغ الوضوء
 فی السبرات وکثرت الخفی فی الجماعات وامتطاء الصلوة بعد الصلوة واما المهلكات فتشم مطاع وهوی متبع
 واهجاب المرء بنفسه یعنی سه چیز هلاک کننده است و سه چیز نجات دهنده است یعنی سه چیز است که نجات و رستگاری بدهد
 در رست و سه چیز است که هلاک و گرفتاری از آنست اما آن سه چیز که موجب نجات و درجات است تمام گردانیدن وضو است
 در سر و مکاره و بسیار قدم زدن در راه مسجد از برای نمازهای بیجا عت و انتظار نماز بعد از نماز اما آن سه چیز که موجب مهلكات و
 درجات است غایت بخل است چنانکه بموجب امر شریع که فیضه زکوة و اعشار است عمل نتوان کرد و پس روی هوا گردان و
 معجب شدن مرد بنفس خود پس آنچه موجب هلاک باشد واجب بود از وی حذر کردن حکایت و هب بن مبنه میگوید
 در کتب پیشینه چنان خوانده ام که عابدی هشتاد سال خدای را عبادت کرد که در آن مدت یک گناه نکرده و هر هفته یک بار
 روزه کشادی وقتی از خداوند تعالی حاجتی خواست حاجت وی قضا شد روی بپوش کرد و گفت ای نفس خسیس ترا برین
 درگاه هیچ قدری و آبروی نبوده است و من چنان پنداشتم که ترا قدری بوده در حال فرشته میاید و گفت ای بنده خدای این
 یک ساعت که خود را نگویش کوی نبرد حق تعالی قاضی است از آن هشتاد سال عبادت که کردی پس معلوم شد که برین درگاه
 شکستی و نیاز مندی را قدر تمام است چه جائی رعنائی و سودای خام است در مشارق می آید بر وایت عبد الله بن مسعود رضی الله
 عنه از رسول علیه السلام که فرمود در نیاید و در بهشت کسی که در دل وی مقدار یک ذره کبر بود مردی گفت یا رسول الله مرد
 دوست میدارد که جامه وی نیکو باشد و فعل وی نیکو باشد رسول علیه السلام فرمود ان الله جمیل یحب الجمال الکبر
 بطراء الحق و عظم الناس بدرستی که خداوند جمیل است دوست میدارد جمال را که گردن کشتی است با حق و خوار داشت با مردمان
 یعنی بنظر حقارت به بندگان حق نگرستین رباعی گرا آفتاب ملکی و گرسایه الله و هیچکس چشم حقارت کن نگاه نه دل را با به
 صبح صفاده که گفته اند نه آینه دل است که روشن شود با به آبا و ابا ششم صوفی رح که اول کسی را که درین است صوفی گفتند
 وی بود و یگوید که راه بسوزن کردن و از پای و در آوردن آسان تر است کبر از دل بیرون کردن و قال النبی علیه السلام
 حاکیا عن الله تعالی انه قال الکبر یاء و دانی و العظمة اذادی فمن نازعنی فیهما القیة النار و لا ابالی یعنی
 حضرت حق جل و علا فرمود کبر یا عظمت و صفت است از صفات من هر کس شریکت جود درین دو صفت با من

در آتش و دنف و در اندام و باک ندارم حکایت روزی مطرف بن عبداللہ الشیخ رحمہ اللہ نشستہ بود وزیر حجاج از پہلو سے او بگذشت پیادہ خرامان جامہای مرتفع پوشیدہ چنانکہ عادت جباران و گردن کشان بود میرفت شیخ را طافت مانند بانگ بر وی زد کہ ای خواجه چنین مرد کہ خداوند تعالی چنین رفیق و چنین رونده را دوست نمیدارد قولہ تعالی ان الله لا یحب کل محتال فخور وزیر خشناک شد گفت مگر مرا می شناسی کہ من کیستم کہ مرا چنین میگوئی و بانگ بر من مینمائی گفت من ترا نیکی می شناسم اما تو خود را نمی شناسی گفت مرا چگونه می شناسی گفت چنان می شناسم کہ در او لقطہ لقطہ بودی کہ ہمہ کس را از وی کراہت آمدے و بآخر یکے جیفہ خواہی شد و درین میانہ حلال خدرہ این چنین کس را نگاہ نرسد کہ بیا صفت خداوند است کہ منزه است از صفات حدیث وزیر مدعا قل بود درین سخن تامل کرد و گفت راست میگوئی تو بہ مردم کہ پیش بدین صفت فروم و در کتب حدیث می آید کہ رسول علیہ السلام فرمود سگر و ہ گروہ خلق را بر من عرض کردند کہ نخست ایشان قدم در بہشت نہند بعد از انبیا اول آنکہ در راہ خدا شہادت یافتہ باشد دوم بندہ بندگان کہ بندگی خالق باز نداشتہ باشد سیم در ویش قانع کہ بجہت طغیان خود کسب کند و از کسی چیزی نخواہد و سہ گروہ خلق اند کہ نخست ایشان قدم در دوزخ نہند اول حاکم ظالم دوم تو انگرے کہ زکوٰۃ و عشر مال خود نہ بدیم در ویش شکر حق تعالی حبیب خود را بتواضع فرمود کہ و اخفض جناحک للؤمنین و دیگری را نگاہ چگونہ رسد الہی مارا از نگہ نگاہد اربنگ و کرک

فصل دوم در بخل و حسد

در صحیح مسلم می آید بروایت عبداللہ بن عسمر از رسول علیہ السلام کہ فرمود اتقوا الشح فان الشح اهلك من كان قبلكم یعنی ہر پندہ یا بخل بدستیکہ بخل ہلاک کرد کسانے را کہ پیش از شما بودہ اند و در فائق میگوید الشح هو الامساك المفرط و الشح الفاحش یعنی شح غایت بخل است و امساك مفرط کہ منع حقوق مالی کند چنانکہ فیض عشر و زکوٰۃ نیز از سہ او انگشت و در تفسیر مغنی میگوید شح بخل است با حرص و شح در مصاد العبادی آرد کہ بخل منع حقوق مالی است از زکوٰۃ و صدقہ و مدواخوان و صلہ رحم و اجابت سائل و اکرام جبار و انعام ضعیف و توسع نفقہ بر عیال و خدم و تعہد علما و صلحا و نفقہ اغربا و صنعاف و امثال آن پس از بخل دور باید کہ او مملکت است چون بخل از سر نانی بر تو اند خاست در راہ خدا از سر جان چگونہ بر خیزد یکی از بزرگان میگوید معشوی تا بخلی چون زنان بی بہرہ نہ دایم از وصل خطبے بہرہ نہ چون زو سنت بر نیاید نان دہی نہ پای بر سہوچ مردان کی نہی نہ در مصابح و مشارق می آرد کہ رسول علیہ السلام فرمود کہ در دوزخ و دشتی است نام وے بخل شاخہای وی در دنیا است ہر کس دست در شاخہی از شاخہائی وی زندان شاخ و پرا میکشد و دوزخ و دشتی است کہ پنج وی در بہشت است و شاخہائی وی در دنیا است و نام وی سخاوت است ہر کس دست در شاخہائی وی زندان شاخ و پرا می کشد و شاخہائی وی در دنیا است یعنی بخل بشومی بخل بدوزخ گرفتار آید و جوار میرکت سخاوت شایستہ بہشت و دہدار آید و در حدیث دیگر آمده است کہ بخل بہشت در نیاید اگرچہ عابد باشد و سخی بدوزخ در نیاید اگرچہ فاسق باشد و در کیمیائی آید کہ یکی بن زکریا علیہا السلام از شیطان پرسید کہ دوست ترین کسی نزدیک تو کیست و دشمن ترین کیست گفت دوست ترین کسی نزدیک

من زان بخیل است که ز حمت میبکشد و طاعت میکند و با بخل او را سود کند و دشمن ترین کسی نزد من فاسق جو انحر دست که خوش
 بزی و سیرکت سخاوت بهرشت رود حکایت می آرد که عیش بخیل در دنیا همچون عیش در ویشا نیست و حساب وی در آخرت
 حساب تو انگران مسکین بخیل بیچاره که عیش وی در دنیا تنگ و بی مقدار و در آخرت حساب وی سخت تر و دشوار تر از بنای کار
 در لغات مشارق می آرد بر وایت ابو ذر غفاری رضی الله عنه از رسول علیه السلام که فرمود هرگز آفتاب طلوع نکند الا آنکه
 دو فرشته بر دو جانب وی بایستند و گویند خداوند افق کشته راز و دخلت فرست و باز دارنده راز و دخلت فرست یکی آن
 دعا کند و یکی این دعا کند حکایت در روزنه خلدی آرد که بخیل بود در شهر بغداد میگفت بخیس را از احمد حلاوت دشمن تر نمیدارم که نان
 بسیار بکردم میدادش و او را بخیل خود ندانم که مال تو همه روزی احمد حلاوت خواهد شد باید او بر خاست گفت این را حیل باید ساخت که مال
 من روزی وی نشود و عصائی بزرگ پیدا کرد و میان وی خالی کرد و یک نیمه زرهای خود در میان عصانها و دو سروی حکم کرد و در جوی
 بغداد انداخت روزی احمد حلاوت در ذوق نشسته بود و از آب میگذشت عصای وی در آب افتاد در می بلایع داد که عصای وی
 برآورد و طاح فرود رفت عصای بخیل بدست وی افتاد بر آورد و با احمد داد عصا را گران یافت بدکان آمد سر عصا بکشت و در زیر بار داشت
 بخیل خبر یافت گفت آه چکنم تا میمیرم دیگر که مانده روزی نشود باقی زرها را در میان آرد که در دنان بخت و بجا نگاه در ویشان آورد
 و نفقه گردان پدر ویشان رسید همه را یک بار و دودندان بگرفت از آنست که گفته اند از نان بخیل در دودندان خیزد و با سعه

از مال بخیل رنج حرمان خیزد	هر جا که رسد نفیر افغان خیزد	دندان خود از مال بخیلان بگرن	کوفت بخیل در دودندان خیزد
----------------------------	------------------------------	------------------------------	---------------------------

در ویشان قصبها با احمد میدادند تا انهای ایشان بر میگرد تا میمیرد زربای دیگر باین نوع بوی رسید خبر به بخیل رسید بسیار و
 مبطون شد و هلاک شد این است سزای بخیل امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگویی بدیش مال البخیل بجا داشت و ابوداود بشا زده
 مال بخیل را که بجا داشت ایام از دستش برود و باورث گذارد و قطعه هر که مال هست و خوردن نیست از او از آن مال بهر سه
 که دارد و به یا بتاریج حادثات دهد و یا بمیراث خواره بگذارد و یا اما آفت حسد در صحیحین می آید بر وایت ابو هریره رضی الله
 عنه از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود لا تحاسد و ایمنی بایک و دیگر حسد نکند و بدخواه یک و دیگر مباحثد و در حدیث دیگر فرمود
 ثلاث قل ما یخوامنهن الظن والحسد والطیرة سه چیز است که از وی کم خلاص یابند یعنی اگر مردم بآن مبتلا اند گمان بد
 برون حسد کردن و فال بد گرفتن یا ران گفتند یا رسول الله بخت از انها در چیست فرمود که چون از حسد چیزی در دولت آید
 آنرا بر بان پیا کم که از آنچه دولت گذشت حق تعالی ترا بآن بگیرد و چون در کسی گمان بد بر وی در پس آن مباحث و حقیقت
 میند از ترا معاینه شود چون بنای حال سلمان بر صلاح است و چون ترا چیزی بفال آمد آنرا اعتقاد مکن که اعتقاد کردن
 کفر است و بکن بحق تعالی بازگرد چون ترا چنان حال پیش آمد بگوی اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله
 غیرک ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بگذر و آن کار مکن که در خاطر واری تا بهر کت این دعا ترا هیچ زیان ندارد
 و معنی حسد تاسف نمودنست علی الخیر عند الخیر و حسود را راحت نبود که در حدیث است که لا راحة للحسود و حکم گفته اند
 حسد و باطن است که هیچ طبیب آنرا علاج نتواند کرد و قطعه سوال کردی از حکیم یونانی که دفع در حسد را بمن بگوی و بلی
 جواب داد که هیچ آدمی نمیداند نه دوای در حسد و نه ترغیر از لیل و نهار حکمت گفته اند سه بیماری است که همه اطباء از معالجه آن

عاجز اند عاشقی که دیوانگیست و حسد که دق باطن است و جبل که نایبانیست مشغولی سه بود در بنهای روحانی و حسد
عاشقی و نادانی و پیچ علت نبود و همچو حسد که از دکانش روح است و حسد از بنی است که شبلی یا غیروی گفته است
اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا زیرا که حاسد و محسود کمال مشا به میکند که خود را از ان محروم می بیند تلاجرم
حسد در وی پیدا می شود اصبر علی الحسد المحسود فان صبرک قاتل الذل و التاکل لنفسه بان لم یجد ما تأکله و
حسد نیکبیا را میخورد و چنانکه آتش بنیم را میخورد و کما قال النبی علیه السلام ان الحسد یاکل الحسنات کما تأکل
الذلل المحطب و در تفسیر معنی می آرد که یک از حکا گفته المحسود لا یسود و الحسد فی الجسد کالاسد و نیز در تفسیر
معنی می آرد که بر بساط بارون الرشید نوشته بودند که الرزق مقسوم و الحرص محروم و البخیل مذموم و المحسود
مغموم و در تفسیر عارک می آرد که اول گناه که در زمین کردند حسد بود که قایل با بیل را حسد کرد و او را بکشت تا مرد و او را بشد
و اول گناه که در آسمان پیدا کرد حسد بود که ابلیس با آدم حسد کرد و بدان سبب رانده شد و نیز در دمارک میگوید در تفسیر سوره طه
اگر از حسد چیزی بدتر بودی حتم این سوره بران بودی قوله تعالی و من شر حاسدا اذا حسد قصه قایل و با بیل در تفسیر
می آرد که در تاج القصاص نیز مذکور است که چون آدم و حوا از بهشت بدینا افتادند از جنس ایشان در دنیا کس نبود خود از آدم
دو بست شکم فرزند آورد و هر شکمی دو فرزند یکی پسر و یک دختر تا چهار صد فرزند پیدا و دو آدم علیه السلام در ابتدا مادینه این شکم
را بر سر این شکم میداد تا خواهر قایل را نامزد به بایل کرد و خواهر با بیل را نامزد به قایل کرد و قایل گفت من خواهر خود را میخواهم
و آن خواهر را چال تر بود آدم علیه السلام گفت قرعه زنی بقریان قربان هر کس قبول شود حق بطرف وی باشد و در آنوقت
علامت قبول قربان آن بود که از آسمان آتش بی دو بیایدی بر مثال کوهی و آن قربان را بسوختی با بیل خداوند گو سفندان
بود گو سفندی بیاد کرد که در رمه دی گو سفندان از آن نیکوتر بود و آتش از هوا درآمد و گو سفندان را زنده برداشت و بهشت برد و آن
گو سفندان در بوستانهای بهشت چرا میگرد و همان گو سفندان بود که فدیه اسماعیل شد و آتش بقریان قایل افتاد و التفات نکرد
بعضی گفته اند قربان قایل نیز گو سفندان بود و بعضی گفته اند دست اندم بود چون قربان قایل قبول نشد حسد روی پیدا شد و بعضی
حسد برادر را کشت و در خداوند عاصی شد و پدر را بیا زد و خواهر را برداشت و بگریخت و از درگاه حق رانده شد قوله تعالی
و اتل علیهم نبأ بنی آدم بالحق الا یہ تابذانی که حسد چیزی شوم است الهی ما را از حسد نگاهدار و توفیق نیکوایی بمانان ارزان دار

فصل سیم در شرح ثلث

یعنی شره غضب و شره طعام و شره جماع و در صحیحین می آید بروایت ابو هریره رضی الله عنه از رسول علیه السلام که هر سه مورد
لیس الشد ید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب یعنی پهلوانی که کشتی گرفتن نیست و مروت
قوت آن نیست که کسی را ببیند از دبلکه مرد مردانه کسی است که در حال غضب خود را نگاه تواند داشت از خشم زندان نا جایگاه که مرد
در حال غضب در دست شیطان چنان اسیر است که گوئی در زخم چو گان که خطر آن بود که او را در مصیبت بلکه در کفر اندازد و
او را خبر نبود و در صحیح بخاری می آرد بروایت ابو هریره رضی الله عنه که مردی تبریک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله

اوصیفی یعنی وصیت کن مرا که چون آن ذکر کنیم رستگاری یابیم رسول علیه السلام فرمود لا تعصب و غضب مشو فرمود اذ افتقال
لا تعصب یعنی آن مرد بار ما گفت یا رسول الله مرا وصیت کن رسول علیه السلام همین میفرمود که لا تعصب و در حدیث دیگر
فرمود من کظم غیظا و هو یقصد علی انقاذه مدلا الله قلبه امنا و ایمانا یعنی هر کس فرزند خویش را و حال آنکه قادر باشد
بر راندن آن خشم خداوند تعالی دل او را بر امن ایمان گرداند اما شمره طعام در صحیحین نمی آید بر روایت جابر و ابن عمر رضی الله عنهما
از رسول علیه السلام که المومن یا کل فی معی واحد و الکافر یا کل فی سبعة امعاء یعنی مومن در یک روده طعام بخورد
و کافر در هفت روده و در فایق می آرد که سبب در و این حدیث آن بود که هر دو کول را پیش رسول علیه السلام یاد کردند و صفت
اکل وی کردند و او کافر بود چون سلمان شد اکل وی اندکی شد آنگاه رسول علیه السلام این حدیث فرمود در بعضی از شرح میگوید
رسول علیه السلام این حدیث بسبب تمثیل فرمود یعنی مومن راضی است باندکی از دنیا و کافر حرص است بر کثرت مال و جمع دنیا
و در بعضین امام غم الدین عمر رضی الله عنهما میفرماید که در بسیار خوردن ده آفت است اول سخت دل شدن دوم هیچ سیم کندی چهارم
بی حوصلی پنجم کاهی ششم سهرزه گویی هفتم گرسنه شدن معاصی هشتم قیامت را فراموش کردن نهم محتاج شدن دهم خویش ماران و
گزندان شدن در کتاب طب کمال الدین اسماعیل بخاری رح گفته است که اتفاق حکما و اطباست که اصل همه بیماریها خوردن
بسیار است **حکم** زبرد خوردن بر روزی صد میزد و زرد خوردن یکی را تب نگیرد حکایت ابو العباس فقیه طب
میگوید هر گز طعام نخوردم تا زرد رنگی بر طاق نشدم لا جرم هرگز مزه هیچ طیب حاجت نبود معشومی گاوار پس خوردنی بسیار
نخورای زنده چرم دارد و آه خوردنش گیاه خشک است و افکنده او مثال مشک است و در کتب متوفی می آرد که چهار صد
صدیق اتفاق کرده اند بر آنکه نان تخم آب است و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت تخم دوزخ است اما شمره و قلع
بدانکه شمره در وقایع از جهت آنکه چون بران غل حرص باشد خطر بود که بگرام در افتد و سختی رسوائی و عقوبت گردد و در دنیا و آخرت
و دیگر آنکه عمر از آن عزیز تر است که او را در چنین کار با صنایع گرداند اما در طب و حکمت بدانکه جماع کردن بسیار مغر را ضعیف کند و
چشم را تاریک گرداند و خفقان و ضعف دل آرد و وقت غریزی را تباه کند و روی را زرد کند و حفظ را زیان دارد و غیر این نقصانها
و دیگر در دفعه که بر سر سیری و بی رغبتی بود در کتاب طب ابو الفتح ایوبدی آورده که اگر مردی از غایت حرص شهوت بوضع مخصوص
نگردد چشم را خجل کند و اگر فرزند آید غالب آن بود که نابینا بود و اگر بوقت صحبت براق بکار دارد یا آب خورد و فرزند نحیف و نزار
بود و اگر فی الحال حاجت روا شود و منی تمام در رحم نیانده باشد فرزند مبتلا و نیم اندام آید و اگر از هر دو راه بیک بار قربت جوید
بیماری دق پدید آید و در لعنت خداوند بود و فرزند گنده دهمان و گنده بغل آید و اگر در وقت طلوع و استواء غروب صحبت جوید
فرزند نحس آید و در لعنت حق بود و از دین اسلام بیرون رود و بخود یا الله من ذلک و اگر تصد کرده بود در حال صحبت کند
فرزند اقرب آید و اگر کار کرده بود و دست شده و مانده گشته خفقان ظاهر گردد و فرزند ضعیف و بیمار بود چون مجامعت
با فرط کرده شود زیان دارد و حکما گفته اند در سه چیز غافل نشاید بود که ضرر آن بزرگ بود اول غذا بعبادت نگاهداشتن
و آخر دن ناکردن که اگر افراط کند و بیانی تن باشد و دوم اگر کم خورد جای غذا و معاشک گردد و حرارت غریزی را کمیراند سیم
مجامعت ناکردن تناسل را منقطع گرداند و چون حاجت افتد فرمود و مانده اما ضعیف مباشرت از ضعف چهار اندام بود اول

از ضعیفی منفر بود نشان وی آن بود که از مجامعت مرغه نیابد و دیم از ضعف دل بود و نشان وی آن بود که شرمندار و یا تیرسد که تواند
و همچنان باشد سیم از ضعف جگر بود و نشان وی آن بود که منی اندک بود چهارم از ضعف قصبه بود و علاج هر یک از این در کتاب
طب مبین است و این کتاب احتمال آن نکند حاصل سخن آنست که بدن شغل حریص نباید بود که هر چند در آن بکوشد با دوازده گوش
برابر نباشد قطعه حکما گفته اند در شهوت بی همه نوعی فروتر اند از خرنوب پس حرام در شهوتی راندند که در آن باشد از خرگفت
از مردی و خرد و درمی نماید که مرد دایم در بند کاری بود که در آن کمتر از حماری بود و این فخر نتواند که دایم قوی عاری بود پس نفس ربط
دران اولی از آنرا فرط بود آلهی شهبوات و لذات نفسانی که مخالف رضای تو باشد بر دلهای ماسر و گردانند

فصل چهارم در حب مال و جاه

خدیجه بن بیان رضی الله عنه روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود من اثرا لدینا علی الاخرة ابتلاه الله
تعالی بثلثة اشیا هم لا یفارق قلبه ایلا و فقر لا یستغنی ایلا و حرص لا یشبع ایلا یعنی هر کس دنیا را بر آخرت
گزیند حق تعالی او را بسنجین عقوبت کند عجبی که هرگز از دلش جدا نشود و در پیشی که هرگز نتواند نگری مبدل نگردد و حرصی که هرگز سیر نشود
و بر وایت دیگر چهار ماده است مشغولی که هرگز از وی فارغ نیاید حکایت نقل است که زبیده خاتون نامه نوشت بمصور عمار
رحمه الله که ای عالم مسلمانان یکی صفت دنیا ما را بیان کن منصور در جواب نامه وی نوشت که دنیا مثل چوبی است که در دست
چشم وی است و طبع گوش وی و جبهل سر وی و دریا روی وی و سفاهت بینی وی است و ضلالت دهن وی است و نجسلی
گردن وی است خزانة بینی است حسد پشت وی است اهل شکم وی است شرک دل وی است تنگ جگر وی است
کیار پایی وی است شهبوات چنگهای وی است مهابات بازوی وی است خدایت ذنب وی است نگرند بوی بسته وی است
خواهنده خسته وی است جوینده شکسته وی است گزیننده کشته وی است این بست صفت وی است آنگاه گفت هر کس خواهد
اوراقه کند باید که زهد را شمشیر خود کند و ریاض را سپر خود کند و فیض را اثر ندهد خود کند قناعت را تیر خود کند خاموشی را کمان خود کند
متابعت حق را تیر خود کند علم را علم خود کند کتاب خدا را حصن خود کند تقیین را مرکب خود کند عقل را تیر گستران خود کند عمل را سلاح
خود کند نیت را راس خود کند سنت را راه خود کند توکل را قرین خود کند صحبت نیکان را سپاه خود کند تقویین را معین خود کند دعا را
مدد خود کند رجاء را عادت خود کند مجاهد را حمله خود کند مشاهده را ضربت خود کند تاب بود که دریا تیر کند و شردی از خود دفع کند آن بست
را آفت خودی بین و این بست را عادت خودی ساز تا اگر شناخت آن و ساخت این خود را از شردی نگاهداری و در کیمیای آرد
که رسول علیه السلام فرمود دوستی مال و جاه و دوستی مرد مسلمان کند قوله تعالی تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یزیدون علوا
فی الارض ولا فسادا یعنی سعادت آخرت کسی را نهادیم که دی در دنیا بزرگ و جاه بخوید پس مال و جاه عاریتی مغرور شود
و از دولت پنج روزه فانی نماز کرد و خواهد بود که سیلاب اجل در رسد و درم طمل خانه رست بست بنیاد عمر را بجای خراب کند و باغی
عاقل چه اسید دین شوم سرای پدر دولت او دل نهاد از بهر خدای چون رست که خواهد که نشیند از پای بگیرد و اجلس دست که بالا

بنای فرد در تصاد العباد میگوید وقتی یکی از ملوک در خود را گفت از بهرین چیزی بساز که چون بسط بر من مستولی شود و ران نظم کرم
صورت بسط شکسته شود و چون فیض بر من مستولی شود بدان در گم تسکین پذیرد و اگر غضب استیلا یابد بدان اظهار ناپره غضب
توان کرد و وزیر انگشتی ساخت و نگین وی نقش کرد که نثر صاذا یعنی پس ازین حاصل چه خواهد بود چون ملک را تخت ملک در
دماغ بجنبیدی و بدولت و نعمت و سلطنت غره شدی بدان در نگرینی شتم ما ذاب پس حاصل این نعمت و دولت چه خواهد بود
گفتی بگوش پوش وی که حاصل بجز مرگ و گور و حساب و میزان و عراط نخواهد بود در حال بسط بقبض مبدل شد و
هرگاه بجادش یا مصیبتی قبض استیلا یافتی بخاتم فرد و نگرستی بادل خود گفتی چون مرگ حاصل ست غم سپیده چه سرا بایده خود
وقت او خوش شدی و چون آتش غضب اشتغال یافتی بخاتم فرد و نگرستی گفتی حاصل این غضب را ندان چه باشد چون
مرگ و گور و حساب در پیش ست تسکین ناپره غضب شدی و رحمت و رحمت پدید آمدی شعر چه باید نازش و نایش باقبالی
و ادباری بکه تا بر هم زنی دیده نه این بینی آن بینی قال النبی علیه السلام حب الدنيا داس کل خطیئة
و تترك الدنيا داس کل عبادة یعنی دوستی دنیا سر همه خطاهاست و ترک دنیا سر همه عبادتهاست هر دو نیایی که نواز عشق مشغول
گردان کن و تنی و نیاست که مضرت که الدین ما اشغلك عن صلاک فهو دیناک در تحریر الفوائد فرمیدی می کرد که در پیش و در میان
رسول علیه السلام وفات یافت و در خرقه نوی دو درم یافتند رسول علیه السلام فرمود هاتان کیتان من النار یعنی این دو
درخت است از آتش بر دل وی و عبد الرحمن عوف با آن همه مال از عشرين مبعثه است پس معلوم شد که اگر همه عالم ملک یک کس
باشد چون بفرمان حق دار و دول در مهربان نه بند دنیا دارند موم نیست بلکه در گناه داشت آن دنیا فی و بر اثوب است نه یعنی که
سلیمان پیغامبر علیه السلام با آن بادشاهی و مجل حق تعالی در کلام مجید و لغیر العبد میخواند پس دنیا مضرت آنست که ترا از
حق مشغول گرداند و کتب حدیث می آید که رسول علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود دنیا را بر مثال قندیل سیاه میان تین
و آسمان بیاورند و با آواز است و چپ میگردد و اندر فرمان شود که ای نیکو اندام تو کجا اند ساکنان تو گوید یا خدا یا امر تو در
رسید خشک شد و درختان من ویران شد حصارهای من بگردند ساکنان من برفت زمین و سلطانی من بکشد
و در دگار من مرا مقام فروترین بنده از بندگان خود گردان در بهشت فرمان شود که
ای دنیا اگر ترا تو من مقدار یک بال پشه قدر بودی هیچ کافر را شربت
آب ندادی کوئی عبا و ملن شود و نابود و ناپیر شود آگاه دنیا
غباری گردد الهی دلها می مارا از محبت دنیا
که مضرت باشد ننگها را کین و رب
العالمین

تمت التروک بتوفیق الملک الملوک بفضلک و کریمک

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم پنجم از کتاب ریاض الناصحین در علم و اقسام اربعه فرائض و تروک و واجبات شریعت یعنی اعتقادات و اعمال و اخلاق و تروک و درین ششم هشت باب است

باب اول در اقسام انواع علوم و معرفت فرائض و واجبات که از قبیل علوم است و بیان علوم و اعمال که فرض کفایت است دانستن و بجای آوردن آن و فضیلت علم و اهل علم و بیان

علم لایفیع و وعید تحقیر علم و اهل علم و درین باب پنج فصل است

فصل در فرائض و واجبات که از قبیل علوم است

بدانکه علم تابع معلوم است پس علم بفرض فرض باشد و علم بواجب واجب باشد و علم بمندوب مندوب باشد و چون علم بمقتدره عمل است و مقدمه فرض فرض است و مقدمه واجب واجب است و حجت الاسلام غزالی رحمه الله در احیاء العلوم گفته است که صحیح آنست علمی که فرض عین است علم است بآن چیزی که مشهور بالوجوب است در دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و صریح گفته است که علم بواجب واجب است و علم بنفل نفل است پس علم با آنچه فرض باشد ازین چهار قسم که گذشت از عقاید و اعمال و اخلاق و تروک فرض باشد و علم با آنچه واجب باشد واجب بود و درین پنج قسم که در فرض عین و واجب عین گفته اند و قسم اول که قسم اعتقاد است پنج فرض کفایت و واجب کفایت نیست همچنین از اخلاق چیزی فرض و واجب کفایت نیست و از ترک مخالفت با نیز چیزی فرض و واجب کفایت نیست اما دو قسم دیگر که قسم اعمال و قسم علوم است فرض کفایت و واجب کفایت می باشد چنانکه ذکر آن بعد ازین میاید انشاء الله تعالی

فصل دوم در اعمالی که مندرض کفایت است که چون بعضی آن قیام نمایند از خود دیگران ساقطند

و اگر هیچکس بآن قیام ننماید جمیع مکلفان تبرک آن کثرت شوند در هدایه و کافی و عاصی که کتب فقهی میگوید که جهاد فرض کفایت است چون قیام نمایند بآن گروهی از مردمان از باقی مردم ساقط شود و اگر هیچکس بآن قیام ننماید جمیع مکلفان عاصی شوند مگر وقتی که تغییر عام باشد آن هنگام فرض عین شود بر کل آن مکلفان که بر سر ایشان آمده باشد و ذخیره میگوید چون تغییر عام شود یعنی چون کافران بر مسلمانان لشکر کشند فرض عین شود جهاد بر کسانی که نزدیک باشند بایشان و قادر باشند بر جهاد اما و حتی آن کسانی که دور باشند و نزدیکان بدو ایشان محتاج نباشند فرض کفایت است اما اگر محتاج باشند آن نزدیکان بآن دوران از جهت آنکه عاجز باشند از مقاومت بآن کافران یا خود عاجز نباشند و لیکن از کابلی نکنند این هنگام فرض عین شود بر کسانی که پیوسته آن نزدیکان باشند و هم برین قیاس تا آن هنگامی که فرض شود بر جمیع اهل اسلام شرقا و غربا و نماز بریت همین حکم دارد یعنی چون کسی بمید در ناحیهی از نواحی شهری بر همسایگان و محلیتین او دست که قیام نمایند با سباب وی بر کسی که دوست از وی نیست که قیام نماید با سباب وی مگر آنکه معلوم شود که آن نزدیکان صلاح خواهند گذاشت حقوق و بریایا عاجز خواهند بود از آن این هنگام بر آن دوران باشد که قیام نمایند بحقوق وی و این جمله در ترجمه ذخیره است که سید جلال کرانی رحمه الله در شرح هدایه نقل کرده است از ذخیره اما در هدایه میگوید الجهاد فرض الكفاية كالصلوة على الميبت ورد السلام یعنی رد سلام بر جماعت و در فقه اصحاب ما فرض کفایت داشته اند جواب عظمه را چون جماعتی حاضران باشند و بیمار پرسیدن و امر معروف کردن بوجه شرع و نهی از منکر کردن هم بوجه شرع و نماز عیدین در یک روایت آمده که کتب شافعیه رجیم الله چون و حیز و قلیق و قناوی و حادوی و رضا مام محمد الدین نوادی و غیر آن مذکور است که فرض کفایت است جهاد در سالی یک بار و احیای کعبه بزیارت کردن در سالی یک بار و اقامت حجتها علی و اقامت حجتهاای قهری بشیعه قیام نمودن باصول و قیام نمودن بضرع یعنی علم اصول و علم فروع و قیام نمودن بفتوای و تحصیل استعدادان و قیام نمودن بدفع شبهه مبتدعان و دفع ضرر از مسلمانان و از اوقات ایشان چون تشرع و طلع جاذب و دوگاری فریاد خواهند و قضای مدگاری قاضی در استیفای حقوق و اقامت و تحمل شهادت و ادائی شهادت و امر معروف و نهی نکرد و قیام به پیشیای که مهم است و علم طب و علم حساب و تجرید مونی که غسل تکفین وی است و نماز کردن بروی و دفن کردن وی و صلاح معیشت و حسن معاشرت و جواب سلام بر جماعت یعنی چون جماعت حاضر باشند کسی سلام کند بر آن جماعت فرض کفایت باشد سلام وی در روضه امام محمد الدین نوادی می گوید که نماز جماعت و بانگ نماز و نماز عید نیست ازین قبیل است یعنی از امور فرض کفایت است

فصل سیم در علوم که فرض کفایت تحصیل آن

در کتب اصحاب ما رجیم الله آمده است که دانستن علوم شریعت و قرآن زاید بر آن فرض عین است فرض کفایت است و ضرورت آن بجز از مقدمات آن باشد از علوم عربیت نیز فرض کفایت باشد و استادان فقیر از استاد خود و جامع الفنون و علوم مولانا عطاء الله خیری علیه الرحمه چنین نقل کردند که آن بزرگ دین فرمود که علوم که تعلیم و تعلم آن میکنند سه قسم است علوم شرعی و علوم ادبی و علوم علمی اما علوم شرعی هفت است علم تفسیر و علم قراءت و علم تجوید و علم اصول فقه و علم فروع فقه و علم کلام و علم

مکارم شریعت یعنی اخلاق که از علم تصوف نیز میگویند مثلا چون علم اخلاص و علم توکل و علم رضا و علم تسلیم و علم خوف و علم رجا و باقی اخلاق که از انبیای میگویند و اضداد آنکه از مہلکات میگویند چون ریا و کبر و عجب و خجل و حسد و حقد و غیر اینها ازین علوم مذکورہ بعضی فرض عین است چنانکہ ذکر آن رفت و آن علوم است کہ دایم بدان حاجت است یا کثیر الوقوع است آنچه ازین جملہ باقی ماند فرض کفایت است جمیع آنکہ احیانا مردم را بآن حاجت می افتد مگر آنکہ محض اصطلاحات ہر قوی است کہ معرفت مطلق مردم از فرضیت بیرونست اما علم ادبی کہ دوازده علم است آنچه از ان از مقدمات علوم شرعی است فرض کفایت است چنانکہ در احیاء العلوم گفته است و آن پنج علم است علم متن لغت و علم بنیہ و علم اعراب و علم معانی و علم بیان ازین پنج علم آنچه از مقدمات علوم شرعی است کہ معرفت چیزی از علوم شرعی بر معرفت آن موقوف است آن فرض کفایت است اما قسم سیم کہ حکمیات است از ان علم طب و علم حساب فرض کفایت است بچنانکہ علم ہنگامی و در و دگری و دراز کے و جولاہ گی و پیشبائے کہ از مہمات آدمیان است آن بہ فرض کفایت است چنانکہ روایت آن بیشتر ازین اگر کتاب شافعیہ یاد کردہ شد و حجۃ الاسلام نیز در احیاء چنین ذکر کردہ است و اللہ اعلم و اما درین کتاب از اقسام ثلاثہ علوم و انواع وی آنچه ہم بود ذکر کردیم و ہر یک را بجایگاہ و سہ بیاد کردیم و بقدر وسع شرح بیان کردیم و آنچه از مہمات دین بود چون علم نحو و علم ادوار و عروض و شعر و مراسلات و مکاتبات و علم کبائت و انواع علم فلسفہ و غیر آن از باقی علوم کہ انہا نیاز و دیگر زیر کہ عرض ازین کتاب بیان فرایض و واجبات و مہمات مسلمانان است در دین و انہا ازین قصد بیرون بود پس بنا برین معنی انہا را بیرون گذاشتیم و درین صفحات نزگاشتیم الا اندکے از نجوم از برای دانستن اوقات نماز و شناختن قبلہ در قسمت اعمال یا در دیگر اما از علوم سببہ شرعی کہ آن ہفت است از علم کلام آنچه ہم بود در قسم اول کتاب کہ قسم اعتقادات است یاد کردیم و از علم تفسیر نیز چیزی در کل اقسام این کتاب مندرج است و از علم مکارم شریعت و قسم اخلاق بعضی آورده شد و در اخر اعتقادات ایما کردہ شد و اضداد آن در قسم ترک نیز داخل است و فروع فقہ و قسم اعمال باختلاف مذاہب در ان واضح است اما سہ ذکر از علوم شرعی کہ علم قرآنست از اصول و فروع آن و علم تجوید و علم اصول فقہ و بعضی از فروع آن و اصول و فروع فرایض و نزو کات کہ آن نیز از قبیل فقہ است با اصول حدیث و اصول فقہ

طب و علم حساب و درین قسم در ابواب دیگر بیاید انشاء اللہ تعالی

فصل چہارم در فضیلت علم و اہل علم

در مصاد العبادی آرد کہ علم شریف تر و سیلتی است قرب حق را و صفت حق است و بسیت علم بدرجات عالی توان رسید و لہ تعالی و الذین او تو العلم درجات و لیکن بدان شرط کہ با علم خوف و خشیت قرین باشد زیرا کہ سہم علمہا خدا ترسی است و لہ تعالی اما بخشی اللہ من عبادہ العلماء و ہر چند علم می افزاید و نشان خشیت می افزاید و نشان خشیت است کہ بدان علم کار کند و از او سیت درجات آخرت سازد کہ رسول علیہ السلام فرمود علیکم بالعلم النافع قبل و ما العلم النافع یا رسول اللہ قال ومن غلب علمہ ہواہ فذلک العلم النافع یعنی بر شما باو علم نافع یا ران گفتند کہ امست علم نافع یا رسول اللہ فرمود ہر کرا غلبہ کند علم وی بر ہوای وی آن علم نافع باشد و حقیقت بدانکہ از عرش تا ثری پنج چیز از علم شریف تر نیست بذلیل آنکہ

صد و هشت اندر آن نقطه نبوت را که حق تعالی بخلایق فرستاد ایشان را علم را است که در پیش معلوم شد که اگر از علم شریف تر و عزیز تر چیزی بودی یا آنرا آن است که دردی حکایت یکی از بزرگان دین را سوال کردند که اگر نزدیکی از عمر باقی مانده باشد در چه چیز صرف کنی که نیکوتر باشد گفت در علم از برای آنکه بهترین موجودات با هم فضایل و انعام و عرفان که حق تعالی بادی کرده بود از حق تعالی در خواست که هر یک از علمای و رحیمین می آید بروایت ابوهریره رضی الله عنه الرسول علیه السلام که فرمود من یرد الله به خیر ایقظه فی الدین یعنی هر کس که حق تعالی با وجود نیکی خواسته باشد و انکار داند او را در دین در کتاب معرفت علوم حدیث حاکم ابو عبد الله نبی شاپوری می آرد که فقط در دین کیاست طبع است در علوم دینی از معانی قرآن و احادیث و تصرف در وجوه تاویلات بالموافقه الاصول و العلم باحکام الشریعه و از برای این است که حق تعالی را فقیه بتوان گفت ابن عباس رضی الله عنهما میگوید علی را بر مؤمنان فضیلت است به هفت صد درجه از درجه تا درجه پانصد ساله راه بهر نصیحت چنین که عالم گوید او را قریبی و در حدیثی بود و در حدیث می آرد که رسول علیه السلام فرمود که هیچ شهری یا دوی نباشد که در آید در وی عالمی یا مستغنی که از اطعام ایشان بخورد و از آب ایشان نیاشاند بلکه از یک جانب در آید و بجانب دیگر بیرون شود الا آنکه برادر خداوند تعالی عذاب را از اهل گورستانهای ایشان چهل روز و اگر او را گری دارند و هم اندازی کنند عذاب از ایشان بردارد تا چهل سال اگر چه در بعضی از تفاسیر چون تفسیر معالم التنزیل و غیر آن از تفسیر گفته است که درین حدیث رفع عذاب از مؤمن و کافر مراد است اما صحیح آنست که رفع عذاب از مؤمنان عاصی مراد است دلیل بر آنکه حق تعالی در کلام مجید خود در حق کفار فرمود قوله تعالی ان الذین کفروا و اؤماتوهم کفار

اولئك علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین مخالفین فیها لا یمحفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون یا خود کافر نعمت مراد باشد حکایت ابن سیرین گفت بمسجد بصره در آمد و دو حلقه مردم دیدم یکی حلقه عظه و تذکیر بود و یکی حلقه مطارحه مسایل فقهی بادل خود گفتیم اگر دو حلقه و عظه و تذکیر نشینیم باشد که دعا میگویند و من در اینجا شریک شوم و اگر دو حلقه فقه نشینیم باشد که مسئله شنوم که تشنیده باشیم درین تردید بودم و از هر دو حلقه برگزیدم و جای دیگر نشستم و در خواب شدم دیدم که آینده مرا میگوید که چرا در حلقه مطارحه فقه نشستی که جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار ملک مقرب آمده بود و در آن حلقه نشسته هر کس با ایشان در آن مجلس نشستنی نیکخت شدی که هرگز ندیدی را بوی کار نبودی و در شکوة مصابیح می آید بروایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول علیه السلام که فرمود که یک ساعت از شب که مرد بمطالعه علم مشغول باشد بهتر از آن بود که تمام شب زنده دارد یعنی بهتر از قیام تمام شب در اربعین فضل علم و عملی می آرد که رسول علیه السلام فرمود هر کس دوست میدارد که نظر کند بسوی آلودگان خداوند از آتش دوزخ پس نظر کند بسوی طلبه علم و حدیث دیگری آید که ابوامامه الباهلی رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرد که فرمود که بدرستیکه لقمان پس خود را گفت که ای پسر بنو باد بجا است علما و استماع کلام حکما بدرستیکه زنده میگرداند خداوند تعالی دل مرده را بخیر حکمت پیچانکه زنده میکند و اندرین مرده را با بیان بزرگ قطره در بهار و در حدیث دیگری آید که مثل علما در زمین همچون مثل ستارگان است در آسمان که راه یابند بآن در تاریکیهای مروج چون ستاره پوشیده شود زود باشد که راه کم شود و نیز بروایت ابوامامه می آید از رسول علیه السلام که فرمود فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر فروتن و شما بروایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است از رسول علیه السلام که فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است تا درجه هفتاد و

سال راه پیاپی اسب جواد و برایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که یک عالم تحت تربیت بر شیطان و لشکرهای وی از هزار عابد یعنی از هزار عابد به علم آسان ترست بر شیطان و لشکرهای وی که از هزار مردن یک عالم و معنی تیرین حدیث است که در تعلیم المتعلمین اگر از نظر امام محمد حسن شیبانی رحمه الله شعر فان فقیها واحدا متودعا باشد علی الشیطان من الف عابد و از برای این است که سلف رضی الله عنهم نوشته اند که من تزهد بغير علم جن فی اخر عمره او مات کافرا یعنی هر کس زهد و زور و بدون علم و دانش در آخر عمر خود یا کافر می شود و بخود با الله انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود یک با نظر کردن در روی عالمی دوست ترست از نزدیک خداوند تعالی از شصت سال عبادت با صیام روز و قیام شب حکایت در ریاض الصالحین می آید که رسول علیه السلام فرمود که مردی عالمی را در قریه بدوستی گرفته بود و هر یک چندین نریارت وی رفتی روزی آن مرد نریارت آن عالم میرفت حق تعالی فرشته را بصورت آدمی بر سر راه وی گرفته بود و هر یک چندین نریارت وی گرفته بود و هر یک نریارت فلان عالم گفت با وی تیغ خویشی داری گفت فی کف تیغ کار دنیا فی داری با وی گفت فی کف تیغ کار میردی گفت من ابرار دوست میدارم و از برای خدا نریارت دی میروم آن فرشته گفت بدانکه من فرشته ام بشارت مرگ بدهد بر سینه خدایند تعالی بواسطه دوستی آن عالم تر با مرید الهی دلها می آید و محبت علم و علما آراسته

فصل پنجم در بیان علم لا ینفع و وعید تحقیر علم و اهل علم

در مرصدا و عبادی آرد که در خبرست که رسول علیه السلام فرمود من طلب العلم للیاهی به العلماء و عبادی به السفهاء و لیصرف به وجوه الناس لمرح و ایحیة الجنة یعنی هر کس طلب علم از برای آن کند که باهاات کند بآن بر علماء و جلال کند با سفهاء و روی عالم بطرف خود گرداند بوی سبب نیاید پس هر عالم که علم را وسیلت جمع مال و کسب جاه دنیوی و تمتعات مسمی سازد و بعلوم عمل کند او جاهل بود و بحقیقت نه عالم و در حدیث دیگر فرمود هر عالم که از علم غرض وی دنیا باشد او را از ثواب نصیب پیش از آن نبود که در دنیا از علم جاه و مال یابد و در آخرت اول آتش افروز و دوزخ وی بود که چنین علم نافع نباشد استناد از آن واجب است چنانکه خواجه علیه السلام فرمود اعود بک من علم لا ینفع و علم لا ینفع بر و نوع می باشد یکی علم شریعت چون بآن کار نکند اگر چه آن فی نفس الامر نافع باشد و بیک علم که انت و نجوم و انواع علم فلسفه که آنرا حکمت میخوانند و بعضی با کلام آمیخته اند و آن را اصول نام کرده اند تا بنام نیک کفر و ضلالت در گردن خلق عاجز کنند و این نوع علم غیر نافع است فی ذاته و اگر بدان عمل کنند مغوی و مضل باشد و چون علم عالم متاع بود اگر دواد کار بهو کند و بعلوم عمل نکند و در آن مقام بجدل بیرون آید و باید که حق تعالی مشعل چنین عالم بدراز گوش زده است قوله تعالی امثل الذین حملوا التوراة ثم لم یجدوا لها کتلا الحمار میحمل اسفادا و آن چنان عالم از حق و رضای حق دور بود و حق تعالی را در خدایان بندگان سرسیت که ان الله تعالی سرائی العباد بعض العباد و من یضلل الله فماله من هاد قطع بار دخت علم نادم بجز عمل به با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری به مر علم را که کار نبندی چه فائده چشم از برای آن بود آخر که نگری به در مشکوٰۃ می آید این حدیث را قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و واضح العالم عند غیر اهله مقلان الخنازیر الذین هب والد و الجواهر یعنی

طلب کردن علم توحید و خدا پرستی فایده است بر همه مردان و عورتان ایمان دار و واضع میان کنندۀ علم نزد کسانی که اهل آن نباشند
تا چون کسی است که قلیده با سازد از سر نخ و در و چو سپرد در گردن نوکان بند و مغز آکل رسول امیر حسینی گوید قطع

حرف معنی گرانها گهر است | چون بنادان بسی گوی خوش | قیمت لعل گوهری داند | نبری بر دکان مهره فروش
رسول علیه السلام فرمود که روزگاری سیاید که عالم در میان مردمان همچون حیفه احمار بود یعنی بچنانکه خرمرده در نظر ایشان خوار
باشد علما در نظر آن قوم همچنان باشد و این از خجاست باطن آن کور دلاست و الا علم و علما غنیمت کرده خداوند و لیکن احمقان دنیا
پرست که در خوروی بکنت نرسیده اند و در بزرگی صحبت بزرگان ندیده اند و از خطر و نقصان دین نمی ترسند و از علما بی پروا
نمی پرسند و بگی همت ایشان جمع مال دنیا است حلال از حرام بشناخته اند و حق از باطل جدا نگرفته اند و علم و علما را نزد ایشان قدر
و قیمت نیست بیان کردن علم نزد ایشان بحقیقت عطاری بود و در بازار استوران و آینه دارے در محله کوران شعیر

بوهب را حرم طک که کرد | لولو اندر کبیه لالا که کرد | حیث باشد این سخن در گوشت عام | توتیا در چشم نماند که کرد

دانه که حق تعالی را چه فرمود در حق این مشیت و دل اولئك کالانعام بل هم اضل انس بن مالک رضی الله عنه روایت
میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس خوار داشت عالمی را بغیر حق خوار گرداند خدای تعالی او را بر خلق اولین آخرین
و هر کس گرامی دارد عالمی را کم گرداند او را حق تعالی بکرات انبیا علیهم السلام و در حدیث دیگری آید نیز روایت انس بن مالک از
سید مالک علیه السلام که فرمود هر کس آواز خود بردارد بالای آواز عالمی عقوبت کند حق تعالی او را در دنیا و آخرت گرفتار کند توبه کند
و بخدا باز گردد پس علما را عزیز باید داشت رباعی ای کرده وجود تو ز یک قطره منی غان تا کنی با صلا کبر و منی نبشون که گفت
مصطفی مدنی بن آدم اکرم عالما فقد اکرم منی و بحقیقت بدانکه از تاریکی صلات بر و شنائی هدایت بود اسطر علم و علما
توان رسید و راه دین را بی راه بر نتوان رفت پس صحبت با علما باید داشت تا از خواد علم ایشان بهره و در گردی بپیشی که موسی
علیه السلام با کمال علم و نبوت با آنکه تشریف و کلمه الله موسی تکلیما پوشیده و جام محبت حق نوشیده بطلب علم نزدیک
خضر علیه السلام آمد با شاکر و خودیو شع این نون قوله تعالی فوجدنا عبدا من عبادنا ائیناه و حمة من عندنا و علمناه

من لدن فاعلمنا و تفسیر بخاری میگوید موسی را علیه السلام علم مطلق بود و خضر را علم مقید الحق خوش میگوید پس ای برادر عمر
عزیز را در چه چیز صرف کنی که بهتر از صحبت علم و علما باشد و حال آنکه تعظیم علم و حرمت داشت علما و توفیر و نشان حق از فرائض
و واجبات شریعت است پس اوقات را بیهوده ضایع و مهمل نگذار که رسول علیه السلام فرمود چون عالم حقانی بود و علم عمل
کند میان وی و میان انبیا علیهم السلام فرق نباشد الا یک درجه و آن درجه نبوت است پس تحصیل علم مشغول باید بود تا با
این سعادت برسی رباعی ای طالب علم ترک تحصیل کن یک روز عمر خویش بقتیل کن یک نکته اگر بعالمی بفروشد
آن نکته بخر بعالم و قیل کن چو حکایت نقل است که امام ابو یوسف القاضی رحمه الله پسری پانزده ساله یا شانزده ساله بود
و او را در آن سپرد و بستی بسیار بود و بغایت او را دوست داشتی ناگاه آن سپرد وفات یافت مرخص خود را گفت من کار خود را
بشما باز گذاشتم و من بدست استاد خود میروم که مبادا امروز در مجلس استاد من علمی رود که من آزا شنوده باشم و از من فوت
شود و من از آن محروم باشم با نم لاجرم بعد از وفات وی بزرگی او را بخواب دید در بهشت بر در کوشکی استاده بود که سر آن کوشک

بازیر عرش رسیده بود پرسید که این کوشک از ان کیست گفت از ان من است گفت بچه یافتی این کوشک را گفت بچریس بودن بر علم و تعلیم و تعلم آن علم آموز تا عزیز و جهان گوی رباعی خواهی که همیشه شاد و خرم باشی و بهر جا که روی ظریف عالم باشی و تکرار کن و جبه کن و علم آموز و تا تاج سر بنین آدم باشی حکامیت استاد این ضعیف را سلمه الله فرزند ی بود که کبر و لادایشان بود موصوف بکمال تقوی و معروف بجمال فتوی و وفات یافت آن بزرگ دین بر سر بالین وی بود چون روح از بدن وی وفات نمود جامه در روی وی کشید و بدرسه آمد و یک جزو از حدیث درس گفت هنوز فکر دفن وی نکرده آنگاه از مدرسه بیرون آمد و بکار دفن وی مشغول گشت و در اثنا ی آن شنودم که فرمود که از شرق تا به مغرب مرا فرزند بود و هم را بیک بار ابل فرارسد چون رضای حق و راست من نیز بان را ضعی با شتم و چاره دیگر ندانم جز رضنا و تسلیم در مقابل قضا و حکم خداوند حکیم علیم حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود من لعن یحیی بن مویث عالم فهو منافق فانه لا مصیبة اعظم من موت العالم و اذا مات العالم بکبت السموات و سکاتها سبعین و مؤثاری حدیث حسان بن عطیه رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه السلام که فرمود هر کس اند و کین نشود و موت عالمی وی منافق باشد بدستیک پیچ مصیبت از موت عالم بزرگتر نیست و چون عالمی بمیرد آسمانها و ساکنان آسمانها تا هفتاد و نوبت آن عالم بگریزند و چون عالم حقانی بمیرد رخسار در دین شود که تا قیامت بسته نشود و در حدیث دیگری آید که آدمی تحقیقت عالم است یا متعلم یا بدو متد را ایشان سایر کومیس با پیچ و پنج اند و آسانی فی الاسلامی میگوید پنج آن گسان خور داند که بر روی کوسفندی نشینند چنانکه تا در جبه چهارم باری غیبتی ریا کاری که زدن بجهان علم است مالی که زدن کس نشاند علم است هر عالم طلب کن که دینی و دین را بی که بمقصود رساند علم است

در فتاوی بلدی می آید که امام صدر الشهدی رح میگوید هر کس استحقاق کند عالمی را زن از وی طلاق شود و اگر مردی مر عالمی را گوید ای ابدی ای نادان ای خوک ای خرفتر نیکند و بر او این وقتی بود که بر سبیل مزاح گوید و اگر ناس گوید همین حکم دارد و اما این سخنان اگر بوجه حقارت گوید کافر گردد و چون کافر شود بهر آئینه زن بروی حرام شود و بقول امام محمد چون کلمه کفر گوید زن از وی طلاق شود از برای آنکه این ابانت بود و ابانت علم و علم کفر است و هو الخیار و به اخذ الفقیه ابوالملیث رحمه الله الی ما بعد

علم نافع کرامت فرمائے و از علم لایفیع نگاهدار

باب دوم در مسایل فروع و درین باب پنجم فصل است فصل اول در مسایلی که تعلق با امامت و نماز دارد

بلال که اعتقاد حق و مذہب سنت و جماعت آنست که نماز از پس هر نیکی و بدی روا داری بنا برین حدیث که حضرت مصطفی علیه السلام فرمود صلا و خلف کل برو فاجر یعنی نماز کنید از پس هر نیکی و بدی پس بنا برین حدیث امام معصوم شرط نباشد و آنچه بواسطه خلاف آنست میگویند که امام معصوم باید خطا و غلط است و بر تقدیر قول ایشان میگوئیم لازم نیست که امام نماز معصوم باشد زیرا که امام سه می باشد یکی امام نماز چون امام مساجد و امام علم چون امام مذاہب سیم امام عالم اگر ایشان را جمعی باشد یک امام عالم

مراد باشد نه امام ناز و علم انا فاسق و مبتدع انشاید که امام ناز باشد و پیوسته از عقب وی ناز کنند که ناز از پس فاسق گذاردن و بران مداومت نمودن مکروه است پس امام مقتدی و پیروان گار باید تا ناز قوم بی کراهت نمودی گردد و نظر قبول باید که حق تعالی تقوی را شرط داشته از برای قبول عمل و فرموده در کلام مجید خود قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین و شرط ایست که امام حنفی شافعی را رعایت باید کرد و در قسم اعمال در فضول ناز بیان کرده ایم انا بخا باید جست پس درین فصل مسئله ای چند در باب امامت یا و کینیم که در قسم اعمال آنرا یاد نموده ایم مسئله دو کس ناز میگذرانند بجماعت شک اقتاد که امام کدام است حکم این ناز چه باشد اگر یکی مقدم است و یکی موخر امام مقدم باشد و اگر برابر یکدیگر باشند امام آن بود که بدوست چپ باشد و اگر این شک بعد از فراغ ناز اقتاد هر دو میگویند ما مقتدی بودیم هر دو ناز را اعاده کنند و اگر در ناز چهارگانی در قعه اول شک افتاد اگر هر دو مسافران ناز هر دو را بود که بعد از تمامی ناز اقتاد و اگر هر دو میگویند ناز را اعاده کنند و اگر یکی مقیم و یکی مسافر است ناز هر دو را بود مسئله در قضا و دیناری میگویند ناز در سراپا و مدرسه که میگذرانند چنانکه امام در رصفه بایستد و بعضی از قوم در رصفه و بعضی در میان بایستند ناز آنها که در میان سری بایستند درست نبود از برای اختلاف مکان آمار رقیبه میگوید اگر در سری یادر مدرسه را در نیند ناز همه را بود مسئله در قضا و ای واقعات صدر الشهدی آنرا که قومی در سری جمع شدند و دران سری اجبرست و مستاجر و مردی میخواستند که امامت کند مرآن قوم را باذن مستاجر امامت کنند زیرا که نصرت مراد راست و سری را اضافت بوی میکنند مسئله در خزانه الفقه میگوید امام ناز گذاردن با قوم بعد از آن دانست که ناز بنیر طهارت گذارده واجب بود بروی اعاده ناز با طهارت و بر قوم واجب بود اعاده ناز چون ندانند و بر امام واجب نیاید که قوم را اعلام کند که بی وضو بوده که ناز کرده و آثم نشود و تبرک اعلام مسئله در رقیبه میگوید امام ترک امامت کرد از برای زیارت اقربای خود که در ستاق دارد که یک هفته یا مثل آن یا بجهت مصیبت یا از برای استراحت بانی نیست بآن و مثل آن عضو است در عادت و در شرع مسئله در عیون الفتاوی می آید که مقتدی امام را در سجد اول ریافت اگر بگوید اول در قیامت گفت و در کعبه بجای آورد امام را بجهت اول در ریافت شروع وی درست بود اما آن کعبت را نیافته باشد زیرا که نیایی دو رکعت مفسد صلوئه نیست اما اگر امام را در سجد دوم در ریافت و رکوع و یک سجد آورد ناز وی تباه شود زیرا که زیادتی چون یک رکعت بود مفسد نماز بود صورت مسئله ثانیة در رصفه میگوید مردی چهار رکعت ناز نافذ گذارد و در آن پنج خواند و وی اعاده دو رکعت باشد بقول امام اعظم و محمد و بقول ابو یوسف هر چهار رکعت را اعاده کند و اگر در یکی دو آخر قرائت خواند بقول ابو حنیفه و محمد دو رکعت اعاده کند و بقول ابو یوسف چهار رکعت و اگر در یکی از دو اول قرائت خواند بقول ابو یوسف چهار رکعت اعاده کند و بقول محمد دو رکعت اول را اعاده کند و اگر در یکی از دو اول و دیگری از دو آخر قرائت خواند بقول محمد دو رکعت اعاده کند و بقول ابو حنیفه و ابو یوسف چهار رکعت اعاده کند و اگر در دو اول قرائت خواند و در دو آخر قرائت خواند لازم آید بروی قضای دوی آخر با جماع و اگر در دوی آخر با جماع و اگر در دوی آخر قرائت خواند و در دوی آخر در یکی از دوی اول لازم آید بروی قضای دوی اول و در یکی از دوی آخر لازم آید بروی قضای دوی آخر با جماع و اگر شخصی ناز شام میگذارد و آخر ناز نیست و بر حاکم او شک افتاد که این کعبت سیم است یا چهارم این ناز را چگونه تمام کند جواب ناخن بر خواند رکوع کند و لیکن سجد کند و نشیند و بعد از رکوع تشهد بخواند اسلام باز نهد و دو سجده ببارد و با تشهد بخواند و بدست است سلام دهد و سجده سو بجای آرد و تشهد ببارد و بر صورت سلام ده تا ناز وی تمام شود و ناز چهارگانی شک افتاد که کعبت چهارم یا پنجم

همین حکم است و الله اعلم و رقنای و ای واقعات صدر الشهدای علی آرد که مردی را در نماز و تدریج قیام شک افتاد که رکعت دوم است یا سیم تمام کند آن رکعت را و فاتحه و سوره و قنوت بخواند و بعد از سجده قعده بجای آورد پس بر خیزد و یک رکعت دیگر بگذارد و قنوت بخواند و محتار این است قرق است میان این و میان مسبوق بدو رکعت در نماز و تدریج در رمضان که چون قنوت بخواند با امام در آخر نماز امام در آخر قضایا مسبق قنوت بخواند اتفاق اما در صورت اول که می باید خواند از برای آنست که تکرار قنوت و وضع وی مشروع نیست و اینجا تکرار قنوت نیست زیرا که یکی در موضع وی است و یکی در غیر موضع وی اما مسبوق مامورست باینکه قنوت خواند با امام پس این موضع قنوت باشد پس اگر در آخر نیز بخواند تکرار قنوت خواهد بود در موضع وی و این مشروع نباشد و ترجیح الحکام میگوید چون مصلی در جمعه مسجد جامع در آید تحیت مسجد بناید کرد و اگر در مسجد قرآن میخواند از برای آنکه استماع قرآن فرض است لقوله تعالی فاذا قرع القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون و تحیت مسجد سنت است و اشتغال بغير فرض اولی بود از اشتغال بسنت اما اگر از قرآن خواندن بوی نرسد مانع تحیت گذاردن نبود و رقنای و ای اصفهانی میگوید و لاینبغی لاحد ان یمنع من اداء صلوٰه العبد لاهل القره لاختلاف المذاهب و لما ورد ادایت الذی ینهی عبدا اذا صلّ

فصل دوم در بیان آنکه استیجاب بر طاعات جایز نیست یا نه

در مرسوم امام محمد علی آرد که جایز نیست استیجاب بر طاعات همچون تکرار قرآن و دفعه و اذان و تذکیر و تدریس و حج و عمره و غیره یعنی واجب نمی شود و اجره اما بتبر و یک اهل مدینه جایز است اختیار امام شافعی و نصیر و عصام و ابو نصر و فقیه ابو الیث رحمهم الله این است و در محیط میگوید که اگر امتناع ناید پدر کودک از ادای وظیفه بسوی معلم اجبار کنند او را بر مرام چون مشرعی حوله و تحسین بی عیدی و مشایخ بلخ فتوی باین داده اند و در واقعات صدر الشهدای نیز مثل این میگوید و رقنای و ای فضل میگوید متاخران از علمای عیدیه مارجم الله فتوی داده اند و گفته اند که اجبار کنند بر دفع اجره و حبس کنند بآن و در خلاصه الفتاوی می آرد که علمای بلخ فتوے داده اند بوجوب مسمی نزدیک ذکر مدت و بوجوب اجزیه مثل نزدیک عدم ذکر مدت رکن الاسلام ابو الفضل کرمانی حج برین فتوی نبشته است که پدر صبی معلم را خوشنود گردانند اما قدر قیمت علم و اهل علم کسانی دانند که ایشان را سر و برگ مسلمانی است دیده دل دنیا پرستان از مشاهد جمال علم محرومست شعردل دنیا پرستان را ز بهرت کی خیر باشد از حسن یوسف مصری چه حاصل چشم اعمی را به کسی که ز نو خورشید جز گری نمی یابد و لا معذور سیدار سن که دارد و دید آغی پنا میر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید که من بنده کسی ام که مرا یک حرف از علم یا مورد هم از کلام امیر کرم الله وجهه است شعردل حق ان یهدی الیه کرامه لتعلیم حرف واحد الف درهم یعنی نزار و واجب بود در صورت که متعلم به حرفی که از معلم یا مورد و هزار درهم بهرید بهر بود و بد و این نظم و تعلیم متعلم است حکایت در منزهة النواظر آرد که امام زین العابدین علی بن الحسین رضی الله عنهما فرزند خود را معلم داد و معلم او را سوره فاتحه یا موحث کودک یا مدبر پدر خود زین العابدین زین العابدین رضی الله عنه ده بدره زوده اسپ زده تخته جامه معلم فرستاد و مردمان او را گفتند با موحث یک سوره معلم مستحق چندین صله و عطییه باشند زین العابدین گفت این سوره را چندان شرف است که ملک تعالی هیچ سوره را در فضل و مرتبت این سوره نفرستاد بر آدم و نوح و خلیل و انبیا که

پیش از رسول علیه السلام بوده اند هر چه در دنیا است کسی به بدیهه آن کس دهد که این سوره اورا بیاموزد هنوز یک حرف از حروف این سوره حق تمام نشناخته باشد حکما بیست مردی نزد یک عبدالله عباس رضی الله عنه بیامد و از وی بپای یک گفت بهر یاد او بعد از فرضینه نماز سه بار الحمد بخوان اگر نگویی باشی شاد شوی و اگر بپار باشی شقایبانی و اگر درویش باشی تو اگر شوی اگر مجوس باشی خلاص یابی و اگر غریب باشی بطن خود با زری اما از سر اخلاص و یقین باید خواند حکایت در جامع الصغیر می آرد این روایت را که میجوئ لطلب العلم ان یاخذ وامن مال العوام بقدر ما احتاجوا الیه من غیر اسراف اذا لم ینفقوا علیهم ما وجب علیهم و انما وجب لاهلهم مشغولون بالامور التي یتعلق بها قوام الدین والسید الامام یفتی بذلك یعنی جایز است طلب علم را این که بکلیه نذر مال عوام بقدر احتیاجی که ایشان را بسوی آن بود از غیر اسراف و قبیحی که عوام نفقه نگفتند بر ایشان آنچه واجب است بر ایشان و این است و جز این نیست که واجب است بر عوام ثبوت اهل علم از برای آنکه علم مشغول اند با موری که قوام دین بآنست و سید امام ابو القاسم فتوی بآن داده است در ذخیره القنادی می آرد که اگر گرفتن از برای طبل زدن اگر از برای برابرد و مکره بود یعنی جایز نباشد و اگر از برای غزو بود جایز بود آنچه معتاد میدارند مردمان در عروسیها و محفلیها و اعمال خیر و شر محو استقبال امر و ملوک و کفره و طبل زدن حرام است و هر کس مباحشیر آن میگردد ایشان را اجز سید هد یا میفرماید بدان فاسق می شود و طبل زدن از برای این مجموع جایز نباشد قطعا نه در نکاح و نه در غیر آن نه از برای الهونه از برای اعلان در آن مجلس اگر نبیند بطور یار قص کند فاسق شود و گواهی وی نشنوند و این امر قبیح است از برای آنکه فبیح میدانند

آن را آدمیان از براسه کثرت مشاهد آن بد

فصل سیم در مسایل طلاق و نکاح و ایمان در آن

در فتاوی واقعات صدر الشهدی می آرد که میان مردی و زنی سخن میرفت زن گفت خدا یا مرا زنی خلاصی ده مرد گفت اگر خلاصی بخواهی اختیار تو بدست تو کردم و ازین سخن اراده طلاق کرد اما اراده سه طلاق نکرد زن گفت نفس خود را بهر طلاق دادم پس مرد گفت برستی از من بقول امام اعظم رج طلاق واقع نشود بران زن نیکی و نه سه از برای آنکه زن خود را سه طلاق داده و حالا که مرد فتویض یک طلاق کرده بسوی وی و نیز در واقعات میگوید مرد چهار زن دارد و جمله پیش وی حاضر گفت توبس توبس توبس تو طلاق زن چهارم طلاق شود و غیر وی طلاق نشود زیرا که ذکر نکرد خبر را الا از برای چهارم مسئله مردی گفت زن وی طلاق اگر خلاصه را بهر بار جماع نکند مرد از وی کثرت است نه کمال بهر بار و در وی عدد و مقدار نیست بعضی گفته اند بهقتادرا حکم کثرت است قال الله تعالی ان تستخف لهم سبعین مرة قلن ینفخ الله لهم واراوبه الکثرت یعنی چون بهقتادرا ساند حاشا نشود مسئله هم در واقعات صدر الشهدی می آرد که مردی مرزن خود را گفت ترا چندان بزم بخت باز یانه که ترا بکشم یا ترا مرده بردارند و برین سوگند طلاق یاد کرد یا غیر آن این بر سبیل مبالغه است و همچنین است اگر زن خود را گوید اگر ترا بزم ترا چندان که نه زنده مانی و نه مرده یعنی این تیر مبنی بر مبالغه است و اگر گفت تا بولی کنی یا تا بی یافو یا خواهی تا حقیقت این اشیای یافت نشود باز نشود و در متقی میگوید امام محمد توقف کرده است در حتی

بتول و مثل آن مسئله در خلاصه الفتاوی می آرد که اگر زن خود را گفت اگر ترا بچون اندر کنم تو طلاق بر منی وی زند تا خون بریزد
آید و جامه وی آلوده شود و بر منی بپسند اگر مرد وی این قدر باشد و اگر گوید این کوی را اگر ترستان کنم تو طلاق پس سلط کند بر ایشان
اتراک بسیار را بر منی بپسند و اگر گفت که فردا با او آن کنم که سنگ بانان آرد و کند زن و سه طلاق پاره کند بعضی جامه وی را و
بکشد او را بر زمین آنگند تا بار شود در بین خود مسئله در واقعات صدر الشهدی می آرد که اگر گفت که اگر ترا بکون خزاندر کنم زن
از وی طلاق علما درین سخن است بعضی گفته اند حائض شود در حال از برای آنکه عجز محقق است عادت مگر آنکه نیت قهر و
غلبه و یقین کند بر وی صحیح باشد نیت وی و طلاق واقع نشود و ادای که حالف یا محلف علیه نمیرد پیش از آنکه بکند با وی
آنچه نیت کرده است و صدر الشهدی فتوی باین داده است و بعضی گفته اند تا زنده باشد حائض نشود و از برای آنکه مراد ازین قهر
و غلبه است مسئله در خلاصه الفتاوی می آرد که چنانچه گفته اگر کسی گیم و یا فم تا یک سال و سگند خورد و بر
پس ریمان را از وی بخرد پس بیاقد و بد و بخشد حائض نشود در فتاوی واقعات نیز چنین گفته است مسئله در مجموع نازل

آورده است که لوقال اگر من نکم امر در آنکمی باید کرد با تو زن وی مخفی الیوم و لم یضیح فی حقه شیئا لا یجنت لانه
فعل مسئله مردی سگند خورد و طلاق که فلان برده خود را نفروشد و غیره نماید که او را نفروشد نمید و برایش کل نفروشد
و غیره باقی را بیشتر بخشد حائض نشود مسئله مردی سگند خورد که فلان سوره از قرآن بخوانم پس از اول سوره تا آخر
نظر کرد حائض نشود با اتفاق اما اگر سگند خورد که فلان کتاب را بخواند و مطالع کرد آن کتاب را بقبول امام ابو یوسف ریح
حائض نشود و بقبول امام محمد حائض شود چه تمام کتاب را مطالع کند و چه یک سطر را اما اگر نیم سطر را مطالع کند بقبول محمد ریح
نیز حائض نشود و اما فتوی بر قول ابو یوسف است که بکتاب اع کردن حائض نشود و طلاق و این مسایل اربعه از فتاوی صدر الشهدی
است مسئله زنی در یک روز سه شوهر کرد و هر سه شوهر حلال است مراد از چگونگی باشد جواب آنست که شوهر وی را
طلاق داده باشد و او حامله باشد هم در آن روز باز نه حکم شود که عدت وی بگذشت و چون نفاس فی الحال منقطع شد
چون کمتر نفاس را حدی نیست پس شوهر دیگر کرد و آن شوهر او را قبل از دخول و خلوت طلاق داد و بروی عدت نباشد بقوله
تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فمالکم علیهن من عدة تعند و نهما پس شوهر دیگر کرد و این همه
در یک روز بود و همه رواست مسئله مردی باز زنگانی رفت بعد از آن زنی شوهر کرد و در قه شوهر اول غشبت که شوهر
کرده ام نفقه بفرست و این روا باشد جواب خواجه دختر خود را بعلام خود داد و چون غلام بسفر رفت خواجه وفات یافت زنی
بی طلاق حرام شد بعد از عدت شوهر بکلم ارث نفقه رسد سوال پسری پدر خود را بهم مادر خود فروخت و در وجه خود صرف کرد
چگونه باشد جواب زن آزاد در نکاح بنده شخصی بود و از آن بنده پسری آید و بنده آن زن را طلاق داد و خواجه آن زن را در
نکاح خود آورد و پس آن زن بمرد سپرد از غلام داشت با خواجه غلام دعوی کرد از برای مهر مادر خود خواجه غلام را که پدر بویست
پس داد یعنی با سم توکیل که بفرودش و مهر مادر خود در اشرعار او باشد مسئله و وزن در تار یکی من زند
آوردند یکی پس و یکی دختر نمیدانند که پسر است و دختر که چگونه دانند جواب شیر مرد و وزن بچند شیر آنکه سبکتر آید
پسر او را بود و شیر آنکه گران تر آید دختر او را بود

فصل چهارم در مسایل متفرقه از باب عبادات و حکمت

مسئله چون پسند که ایمان را چند درست گوی چهار درست شنودن و فهم کردن و قبول کردن و عمل کردن مسئله منازل خیر چند است و منازل شر چند گوی منازل خیر سه قسم است ایمان و سنت و جماعت و سایر طاعات و منازل شر نیز سه قسم است کفر و بدعت و سایر معاصی سوال آدمی از چند چیز بگوید می شود در هر جمیع جواب از چهاره چیز ترکیب می شود چهار را زید و چهار را مادر و شش از خزائن الله تعالی اما آن چهار که از پدر است استخوان و پوست و رگ و پی اما آن چهار که از مادر است گوشت و پیه و خون و موی اما آن شش که از خزائن الله تعالی است سمیع و بصیر و شمع و ذوق و حس که روح است سوال چیست خرقة از حق تعالی نازل شده است جواب چهار خرقة از حق تعالی نازل شده است چهار پشمی کلیم با دم صفی آمده است و مرغ بموسی کلیم و پلاس عیسی مجرد و خرقة بنجر رسول الله صلی الله علیه و سلم سوال مرید را چند حجاب است جواب مرید را چهار حجاب است ملل و جاه و تقلید و معصیت مال حجاب است که دل را مشغول دارد و جاه و شتمت همیشه بحلق و لذت اقبال مشغول دارد و تقلید ندب کسی را اعتقاد کردن است و این چیز نیست که در دل چیزی دیگر را جای نماند و معصیت دل را تار و یک گرداند سوال اگر پسند که کلید فقر چیست و اصل فقر چیست و گوهر فقر چیست و میوه فقر چیست و گنج فقر چیست جواب کلید فقر ادب است و اصل فقر محبت است و گوهر فقر شناخت الله تعالی است و میوه فقر معرفت است و گنج فقر مسکنت است مسئله در خزانه الوقایع می آید که اگر بخت مصحف را یا کتاب فقر را یا کتاب حدیث را بدست گیر نزدیک صاحبیه کرده بود و صحیح از مذہب ابو حنیفه رجحانست که مکرده میت زیرا که حکم حدیث از حکم جیب سبکتر است اما اگر باستین خود گیر و مکرده نباشد با اتفاق در خزانه الفقه آورده که برخاستن قوم نزدیک اقامت در صفت وقتی که امام غایب باشد مکرده است و در ارکان الاسلام می آرد اگر سوگند خورد که با فلان سخن نگوید و نامست کرد و فلان از مقتدیان وی بود حانث شود در کامل میگوید که اگر اختیار خود را روع کشید و حرفها پیدا شد نازش فاسد شود و در تبسوط آورده که اگر مصلی عطسه زد و خود را گفت یرحمک الله ناز فاسد نگردد زیرا که این بمنزله رحمتی الله است و باین ناز فاسد نمی شود و در جامع الصغیر ابو اللیث می آرد که خنده قهقهه در سیر و ناز مباح است بخلاف آنکه بعضی مردمان میگویند که خنده قهقهه گناه کبیره است و تبسم را میگویند گناه صغیره است و از رسول علیه السلام نهی وارد نیست از قهقهه و مردمان بر خطا اند ولیکن خنده قهقهه از محظورات صلوٰه است و روایت اینست القهقهة مباح خارج الصلوٰه بخلاف ما قال بعض الناس انها کبیره و اللبسم صغیره فانه لم یرد فی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عن القهقهة و الناس علی خطاء و لکن هو من محظورات الصلوٰه و آنچه در بعضی از مصنفات امام نجم الدین عمر نسفی رج آورده که خنده قهقهه کبیره است معنی آنست و الله اعلم که خنده قهقهه کبیره است بنسبت تبسم نه آنکه وی گناه کبیره باشد یا اگر سحرگی کند بر مسلمانی و بخندد چنانکه آن مسلمان بر بخند آگاه آن خنده قهقهه گناه کبیره باشد اما قهقهه بسیار دلیل غفلت می باشد در کتاب مصایب و نقاذی می آرد بر روایت انس رضی الله عنه که رسول علیه السلام بقومی بگفت که می خندیدند یعنی بقهقهه و مزاح می کردند فرمود

اکثر واذ که هادم الذات بسیار گردانید یا در آن کفنه لذت تبار یعنی اگر شامرگ را بسیار یا کفند این چنین غافل و از خشم بدور
ذخیره الفتاوی می آرد که کلام مباح از سخن و بنیاد مسجد جایز است و اگر چه ترک آن اولی است باین که مشغول شوند به ذکر خداوند تعالی
است خواب کردن و غور و آنرا شاید در مسجد با عتکاف و بدون اعتکاف در روایت این است الکلام للباح من حدیث
الدنیا يجوز فی المسجد وان کان الاولی ترکها بان یشتغل بذکر الله تعالی و یجوز النوم و الاکل و الشرب فی المسجد
بدون الاعتکاف و کذا امعد و رقیه میگوید قد قد و الشهید فی القعدة الاخيرة نایما فلما انبته سلم یجزيه
در خلاصه میگوید ولو قراه و رکع و سجد فی صلوته و هو ناسی نفس صلوته و لو نام فی رکوعه او سجوده جازت
صلوته و لا یعیدهما فان سجد و هو ناسی اعادة هاولو قد قد و الشهید و هو ناسی ثم شرفعت فقهه جازت
صلوته علم ان قعدة النائم معتبرة کذا ذکر فی نواد و الصلوة السخی در کافی می آرد که در رکوع یا در رکوع که سوره ترک
کرده رکوع را براندازد از برای قرات سوره با وجوه آنکه ضم سوره واجب است و رکوع فرض لیکن هرگاه که فرض فرض کند از برای
اقامت فرض بر اکل و وجه نیکو آید در تنه در دو موضع میگوید که اگر رکوع را عاده نکند نماز وی نپایه شود و در تخصیص جامع میگوید اگر
امام سوره را ترک کرد یا فاتحه را در رکوع یا کند صحیح آنست که باز آید از رکوع و سوره یا فاتحه که فراموش کرده برخاند و در جالبه
آورده که اگر از رکوع باز نگیرد در رکوع را ترجیح نهد نیز و الهی هم در حضور طاعت کرامت فرماید

فصل پنجم در مسایل بیوع و عیوب

در شرح شافی میگوید در بیع سلم که آن عقد نیست جایز بشرط بیوی و یکی از شرایط بیوی بیان چنین است یعنی گندم یا جو و بیان
بیع یعنی آب و یادیه و بیان صفت یعنی حید و یا وسط یا روی و بیان قدر یعنی صد من مثلاً یا نه از من یا غیر آن و اعلام رأس المال
یعنی ده درم یا غیر درم از جنس دیگر مثل آن و تسلیم رأس المال قبل از اتمام بیع یا بعد از آنکه از یک دیگر جدا شوند و اگر
مکث کنند تا بشب یا برودن فرسخی یا زیادت بعد تسلیم کند رأس المال را جایز باشد بشرط آنکه از یک دیگر جدا نشوند و بیان مکان
ایضا و اجل نزد علای مار هم اند و اقله شاهی و هو الاصح و اگر چه کمتر ازین نیز گفته اند در خلاصه الفتاوی میگوید اعلام کیل
بکیال معروف بشرط است نزد ابو حنیفه رجحان بیع در رکندم گفته بغضی که نشناختند عیال و یا فاسد بود و اعلام وزن بمیزان
معروف و اعلام ذری بذراع معلوم نیز بشرط است و عدد متقارب به بیان عدد نیز بشرط است اما عدد متفاوت آنچه ممکن باشد
اعلام دی بصفت دی و غیر آن واجب بود اعلام دی و جایز بود بیع سلم در وی و آنچه وصف نتوان کرد بصفت و باقی ماند
مجهول حالتی که معنی شود بمنازعت جایز بود سلم در وی و محیط میگوید بشرط است که رأس المال سره کرده بود نزد امام عظم
خلاف مرصاید و ابو حنیفه میگوید اگر گرسنه بپزد یا مسلمان بپزد و بر وی دیونست صاحب سلم اخذ بود و چون الا آنکه
نگردد درین راعوض بدین خود بلکه بفروشد بجنس حق خود تا نگردد و استبدل بسلم و نیز پیش از قبض و رفا و ای خلاصه میگوید در
دادن نان روان بود نزد امام ابو حنیفه بیع فی بعد و بیع بوزن همچون سلم و نزدیک ابو یوسف بوزن روان بود و بعد و روان بود و نزد
امام محمد هم بوزن و هم بعد و جایز بود و فتوی بر آنست که بوزن جایز بود و ذکره فی الفتاوی الصغری و در نوازل میگوید سلم

در کاغذ جایز است بعد و در باد بخان نیز و استقراض کاغذ و باد بخان نیز جایز است و در سیر و پیاز و وزن جایز است و سلم و شیر و
 و در شیر جایز است در هنگام وی و همچنین و در سرکه نیز جایز است هم میل و هم وزن و در قنای و اوقات صدرا شهید میگوید اگر
 غلامی خرید که بگوش وی سوراخ ندارد و بسوی دماغ دارد عیب است و سوراخ گوش در برده عیب نیست اما در ترکیب
 عیب است اگر آنرا عیب شمارند در خلاصه میگوید که در دندان کتی بعد از کتی عیب است اگر قدیمی بود و در نوازل می آرد که
 ماده گاو خرید که شیر نمیدهد اگر مثل ادر از برای دو ششیدن میخیزند مشتری را ولایت رد کردن بود و اگر مثل اورا از برای گوشت
 میخیزند ولایت رد نمود و اگر پستان خود را میگیرد و شیر خود را می مکد تمام این عیب بود و اگر چهار پای خرید تقلیل الاکل است یعنی
 تا خور آن عیب بود و اگر کامل بود عیب نبود مگر آنکه بشرط آن خریدده باشد که سریع السیر بود و در خواند شمس الاسلام می آرد که اگر
 داب و اکل باشد چنانکه خارج از عادت بود عیب نبود و در کنیک عیب بود زیرا که فاسد میکند فراش را و اگر رزی خرید و آن بخوردی
 از تلبه است که بر پشت جوی نهاده اند ولایت رد بود از برای آنکه این عیب فاحش است و در خلاصه الفتاوی میگوید خانه
 خرید که سوراخ کلیدان وی در دیوار غیر است عیب بود و در قنای و اوقات صدرا شهید میگوید جامه و بران جامه خون
 یافت اگر جامه بجا می بود که اگر بشویند ناقص شود و عیب بود و الا عیب نبود و اگر از برای میت گفنی خرید و بران عیب یافت رد نمکند
 و بنقصان عیب نیز باز نگرداند و در قنای و اوقات چنین گفته اند اما در تحریر میگوید این وقتی بود که آن نقص را بیگانه ترع کرده در
 حق میت تا اگر مشتری داشت میت بود و کفن از ترکه خریدده باشد رجوع کند بیا بیع بنقصان عیب و در قنای محمد بن ابولیس
 می آرد که مردی گفت و اندک فلان جامه ای مراد ز دید یا پاره کرده جامه های مراد حال آنکه آن فلان از یک پیرهن زیاده ندیده
 از وی حالف بار بود و لواهی بالثیاب الثلاثة الی همه از برای دند و آفت وزدی نگاها در مجموع نوازل و در خلاصه
 نیز می آرد که مردیست که با نصد درم نزد وی امانت نهاده اند سی صد درم از آن خرچ کرده و دو بیست درم رد کرده و بروی و سونگند یا
 که او را دو بیست چیزی باز نگرفته ام حاشا نشود و در خلاصه میگوید اگر زن گوید خریدم نفس خود را از تو بکذا شوهرش دیگری را گفت
 بگویی فرو ختم آن کس گفت فرو ختم درست بود و برابر است که بطریق رسالت بود یا بطریق و کالت و در قنای و اوقات عیانی خان میگوید
 همچنانکه منعقد می شود بیع بخطاب از حاضر منعقد می شود و بکتاب بسوی غایب چون بنویسد مرد بسوی غایب که بفرم
 بنده فلان را بکذا کتاب بوی رسد بخواند و گوید قبول کردم تمام بود میان ایشان در طلاق نوازل میگوید اگر مشتری گفت خرید و
 نگفت خریدم صحیح بود و در اوقات صدرا شهید میگوید اگر دیگر را گفت این بنده خود را بهر درم تو فرو ختم آن کس گفت او
 آزاد است آزاد نشود و اگر گفت بس او آزاد است آزاد شود از برای آنکه این جواب است و بروی بود بهر درم در خلاصه میگوید
 او را قنوت اگر بخرد بشرط آنکه در ساعت بگوید جایز باشد و اگر مطلق بخرد و هم در آن روز بگوید و نیز جایز باشد و اگر روز بگوید فاسد بود
 بیع و اگر بخرد که میگوید چیزی پس چیزی جایز نبود و حیل در وی آنست که بخرد و خست را باصل آن و چون برگه بگیرد در خست را
 با بیع باز فروشد و در خلاصه میگوید بدین معنی است در مزارعت غیر اگر تخم از مزارع بود جایز نبود بیع بدون اجازت وی و اگر از
 صاحب زمین بود اگر بیع بعد از انقای بنده بود در زمین نیز جایز نبود بی اذن مزارع و اگر قبل از انقای بنده بود جایز بود از غیر اجازت
 مزارع خلاصه اگر نعم کند و وقت را بسوی ملک و بفرشد هر دو را شمس الاثمه حلوا فی بیع میگوید جایز نباشد و درن الاسلام علی السعد

میگوید جایز باشد در ملک و حلوائی رجوع بقول سعدی کرده است خلاصه مردی درختی خرید پس برید آنرا دید که خر سوختن را نمی شناید رجوع کند نقصان بیع مگر آنکه بایع آنرا همچنان مقطوع بستاند و اقعات درخت جزو نیست که حاصل وی یکی است و فرع وی دو صاحب وی یکی از آن دو فرع و برابری درخت جایز بود اگر میان کند موضع قطع را و در قطع ضرر نباشد خلاصه بخیرید یکی را و در آن طریق عامه است بیع فاسد بود و طریق عیب بود و اقعات مردی غلام خرید و او را بایع فروخت پیش از قبض بیع منفسخ نشود و اگر بخشد پیش از قبض منفسخ شود و آنکه شمس الاسلام مردی مردی را گفت این اسب خود را با اسب تو عوض کردم وی گفت من نیز چنین کردم درست بود و طلاق الفتاوی مردی دعوی کرد بر کسی مال را پس سوگند داد اول قاضی که نیست او را بر توین مال که دعوی کرد بعد از آنکه آن کس منکر شده بود پس سوگند خورد و اشارت کرد با انگشت خود در آستین خود بسوی مرد دیگر که او را بروی چیزی نیست صدق دیانه در خلاصه الفتاوی می آرد اگر سوگند خورد که نظر کند بر روی خود یا بر سر خود پس نظر کند و آئینه اگر نیت وی آن بود حاشا نشود و الا حاشا نشود و اگر گفت نظر کنم بسوی حرام پس نظر کند بر روی زن بیگانه حاشا نشود خلاصه رجل حلف لایبام حتی یقتل او کذا افهام جالس الا یجنت خلاصه قال دوش نخته ام و چشمم گرم نکرده ام و چشمم چشم نهاده ام و سوگند خورد بر آن و پهلوار بر فراش نهاد و لیکن در خواب نشد اگر آن نیت حقیقت نونم کرده است حاشا نشود و اگر نیت نکرد چیز بر ا حاشا نشود چون پهلوار بر فراش نهاد چشم پیش کند و اگر سوگند خورد که خواب نکنم برین فراش و حشوا روی بیرون کرد پس خواب کرد بروی از جوان لایبنت خلاصه سوگند خورد که باور ناکند

با دوزی بجست حاشا نشود آئینی همه را از رسوائی نگاهدار

باب سیم در اصول قرات و درین باب فصل است

فصل اول در اقسام قرات و احکام و

در منبر المقربین و مرشد الطالبین شیخ الاسلام خاتمه الحفاظ و امام الایمه فی الاقراء و التحدیث شیخ شمس الدین الحزری روح امده روح آورده است که اقسام قرات سه است متواتره و صحیح و شاذ و هر قرات که موافق یا بیکم او را با عزیمت مطلقا و موافق باشد یا یکی از مصاحف عثمانی لفظا و تقدیرا آن قرات متواتره است اما معنی آنکه موافق باشد با عزیمت مطلقا آنست که اگر چند دروی یک وجه باشد از اعراب مانند قرات حمزه و الارحام بالجزم معنی احد المصاحف العثمانیه آنست که آن قرات موافق یکی از مصاحف عثمانی بود متوجه امصار گردانیده همچون قرات ابن کثیر و سورة التوب جنا بحری من تحتها الانهاده زیادت من و این قرات در مصحف مکه یافت شده است و در غیر وی از مصاحف عثمانی یافت نشده است و معنی و لو تقدیر آنست که محتمل رسم مصحف باشد همچون قرات آنکه مالک یوم الدین زیادت الف میخوانند و حالا آنکه در همه مصحفها بغیر الف می نویسند پس احتمال دارد که کتابت مالک بالغ باشد و کرده باشد با وی آنچه کرده باشد با هم فاعل از قار و وصلح و مانند آن و الف را از برای اختصاص حذف کردن پس او موافق رسم بود تقدیرا

و میجوایم بمتواتره آنرا که روایت کنند جامعنی از جماعتی کذا الی منتهایه مقید علم باشند از غیر تنبیه عدو و اصحاب این قولست اگر چه
تعیین تفسیر شرط داشته اند و اختلاف کرده اند در آن بعضی شش گفته اند بعضی دوازده و بعضی سست و بعضی چهل و بعضی هفتاد
و الله تعالی اعلم اما قرائت صحیح بر دو نوع است نوع اول آنکه صحیح شده باشد بتقل عدل منابط از عدل منابط کذا الی منتهایه
و موافق عربیت و رسم مصحف باشد و این نیز بر دو نوعی باشد یکی آنکه مستفاض باشد بتقل دی و تلقاه الایمه بالتقول
یعنی ایتمه قرائت او را قبول کرده باشند و این صحیح مقطوع به است یعنی منزل است بر رسول علیه السلام از حروف سبعه و این
نوع طحی است بمتواتره و اگر چه بدرجه دوی نرسیده است نوع دوم آنست که ایتمه قرائت ملحق قبول آن شده اند اما از کلام بسیار
از علما معلوم می شود و وظاهر میگردد و قرائت وی هم در نماز و هم در غیر نماز اما قسم دوم از قرائت صحیح آنست که موافق عربیت
باشد و صحیح باشد اسناد وی و مخالف رسم بوده چنانکه واروست در صحیح از زیادت نقصان و ابدال کلمه دیگر بکلمه دیگر و مانند آن
چنانکه آمده است از ابو درود او این مسعود و عمر و غیر ایشان از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نام نهاده اند این قسم نیز قرائت شاذه
لکونها شدت عن مرهم المصحف الجمع علیه جایز نیست قرائت آن نه در نماز و نه در غیر نماز و اگر چند اسناد آن صحیح
است و ابو عمر و بن الصلاح و غیره گفته اند که ماورای عشر ممنوع است از قرائت و باو بیغی منع تحریم منع کراهت و قاضی ابونصر
عبد الوهاب السبکی در کتاب جامع الجوامع گفته اند که ماورای عشر شاذه است و شافعی بر آنند که اگر قرائت شاذه خوانند در نماز
نازوی باطل شود و اگر عالم بود بآن اما اگر جاهل بود نماز وی باطل نشود و فقهای بغداد متفق اند بر تادیب امام ابن شنبه و دو مکتوبات
وی از قرائت او و اقراوی وی بقرائت شاذه پس شاذه آن باشد که بقرآن آنرا نقل کنند از غیر قرائت او و استفاضه مستثناست
بقبول از ایتمه اما قرائت بمعنی از غیر آنکه نقل کنند آنرا بقرائتی آن از قرائت شاذه نیست اصلا و دلیلی کننده بر آن دلیر
کننده باشد بر خطای عظیم و ضل ضللا لا یجید و او را تفسیر نکنند و حبس کنند و واجب بود منع قاری که قرائت شاذه خواند و
آثم باشد بعد از تعریف وی و اگر باز نایستد تفسیر کند او را اما آنکه موافق و رسم و معنی باشد اما اخذ آن از غیر نقل باشد آنرا
شاذه نامی نهند بلکه آن مکذوب به است کافر شود و مستغفر آن و اما تبدیل آئینا با عطینا و سولت بزیبت و مانند آن پس آن
شاذه نیست و او اندست در تحریم و تادیب بروی بلیغ ترویح از وی واجب تر و اهل بدعت و هواپرستان وضع کرده اند
از عند نفس خود موافق بدعتهای خود چیزها و میخوانند آنرا احلال نیست بچکس رایز مسلمانان تلاوت آن مثل آنکه معتبره
خوانده اند و کلام الله موسی تکلیما بنصب با و رافضیان خوانده اند و ما کنت مختل المصلین عضدا بفتح لام و کسر
نون و میخوانند بآن ابو بکر و عمر و رضی الله عنهما پس آن هنگام که مثل اینها واقع شد مسلمانان صواب چنان دیدند که اجماع
کنند بر قرائت ایتمه ثقات پس اختیار کردند از هر شهری که مصحف متوجه وی گردانیده بودند از مصاحف عثمانی ایتمه مشهور
را بنقشه و امانت و نقل حسن دین و کمال علم که عمر خود در قرائت و اقرار گذرانیده بودند و اهل شهر ایشان اجماع کرده بودند بر
عدالت ایشان و آنچه نقل کردند و نقظه بودند در آنچه خوانند و بیرون نبود قرائت ایشان از خط مصحف ایشان پس نتیجه
گردند و از قرائت ابوجعفر و شیب و نافع اختیار کردند و از آنکه ابن کثیر و حمید بن قیس اعرج و ابن حمیص را و از کوفه یحیی
بن وثاب و عاصم و عثم و حمزه و کیسانی را و از شام عبداللہ بن عامر و عطیه بن قیس کلابی و یحیی بن حرث را و از کعبه

عبداللہ بن ابواحتی و ابو عمرو بن العلاء و عاصم الجعفی و یعقوب خضرمی را بعد از ان قرات متفرق گشتند در بلاد و پس ایشان می آمدند گردی بعد از گروهی و بسیار شد میان ایشان خلاف و اندک شد ضبط پس انکشافات نقاد و مجروح ساختند و ضبط دادند و جمع کردند بر حسب آنچه رسیده بود بایشان و صحیح بود نزد ایشان پس آنچه امروز متواتر است و صحیح مقطوع به است قرات ائمه عشر است و روایات و روایات مشهور ایشان این است آنچه نوشته شد از اقوال علما و مردمان امروزین اند در شام و عراق و مصر و حجاز پس اجماع امت منعقد گشت بر نزک قرات شاذه از برای مصلحت را و اگر چه آن صحیح است فی نفس الامر از برای آنکه اذن کردند قرات وی را تحقیق نشد انزال وی و درین اجماع خط و اشکال نیست از برای آنکه امت معصوم اند از آنکه اجماع کنند بر خطا و لغو که علیه السلام لا یجتمع امتی علی الضلالة الہی ہمہ را از ضلالت نگاہدار

فصل دوم در فواید علم قرات و اسامی قرات سبعه و روایات ایشان

در صحیحین می آید بروایب امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود ان هذا القرآن اقول علی سبعة لحرف فاقرا و اما تیسر و منہ یعنی بدرستیکہ این قرآن نازل شده است بر بہت حرف یعنی بر بہت لغت پس بچنانند آنچه آسان تر است از وی در صحیح مسلم می آید بروایت ابی کعب رضی اللہ عنہ از رسول علیہ السلام کہ فرمود یا بنی و این تصغیر شفقت است فرستادند بسوی من اینکہ بر خوان قرآن را بر بہت حرف یعنی بر یک لغت پس در خواستم از پروردگار خود کہ الہی آسان گردان بر امت من فرمان رسید کہ بخوان قرآن را بر دو لغت پس سوال کردم کہ الہی آسان گردان بر امت من فرمان رسید کہ ای محمد بخوان قرآن را بر بہت لغت یعنی بہت قرات و متر است بہر باز گردانیدن کہ باز گردانیدی آن را یک سوال یعنی یک حاجت کہ از من در خواہی تا عطا دہم ترا پس گفت اللہم اغفر لامتی و در توفیق داشتم سوال سیم از برای روزی کہ کل خلایق بسوی من باز گردند تا ابراہیم علیہ السلام در منجذ شیع جزری علیہ الرحمہ می رود کہ کتب مشہور بخوار کہ امت قبول کرده اند و مقبول ائمہ است و قرات سبعه و عشره و اجماع کرده اند بر ان از غیر معارضی کفایہ ابن بہران و کفایہ ابو العلاء و ہدائی و سبعہ ابن مجاہد و ارشاد ابو الغرقلانی و تلمیذ ابو عمرو دانی و موجز ابو علی ہوازی و تبصرہ ابو طالب و کافی ابن شریح و تلخیص ابو عشر طبری و اعلان صفراوی و تجرید ابن فحام و حرز ابو القاسم شاطبی پس بیچ اشکالی نیست در آنکہ ہر چہ این کتب مذکورہ متضمن آنست از قرات مقطوع بہ است و اگر چہ درین کتب مشہورہ مذکورہ نیابینی ہست در بعضی از اصول و فروع مثل آنکہ در شاطبی و قرات ابن ذکوان و تبعان و تحقیف نون و قرات ہشام افیدہ و بیابعد از ہمزہ و بچون قرات قبل علی سوقہ و ابو بعد از ہمزہ و غیر آن از تہیلات و لامات کہ یافت نمی شود در غیر آن یعنی در غیر شاطبی الا در یک کتاب یاد و دو کتاب و قرات ابن ثابت نمی شود جواب شیخ علیہ الرحمہ آنست کہ این و شبہ این اگر چہ بدرجہ تواتر رسیده است اما صحیح مقطوع بہ است اعتقاد کنیم کہ آن قرات است و از احرف سبعہ است کہ قرآن بآن نازل شدہ است و عدل ضابط چون منفرد باشد بچیزی کہ محتمل عربیت و رسم باشد و امت آنرا مستقی باشد قبول آن مقطوع بہ باشد و حصل بہ العلم و نیز شیخ نسیمی در کتاب النشر فی قرات العشرہ و در مجملہ المقرءین

نیز میگوید که معلوم و مقرر است و شک نیست که قرأت ائمه سبعة و عشره و ثلثه عشر و ما دای آن بعضی از احرف سبعة است که قرآن بران نازل شده است و ابو العباس مهدی و حذاق و غیر ایشان از کبار ائمه قرأت گفته اند که حروف سبعة که رسول علیه السلام خبر داده است که قرآن بران منزل شده است بر دو ضرب است ضرب اول زیادیکلمه و نقص کلمه و دیگر وابدال کلمه بکلمه دیگر و تقدیم کلمه بر کلمه دیگر مثل آنکه روایت کرده اند از بعضی لیس علی که جناب ان نذبحوا فضلا من ربکم فی و اسسم الحی و روایت کرده اند عین حسم سق و اذا جاء فقه الله و الفی پس این و شبه این متروک است حایز نیست قرأت با و و هر کس بخواند چیزی ازین بدون جدال و عناد بران بر امام واجب بود یعنی بر حال اسلام که او را بگیرد و ادب کند و حبس کند و اگر بخواند و جدال کند بران و دلالت کند مردمان را و بخواند آن فرماید واجب بود قتل وی از برای آنکه رسول علیه السلام فرمود المرن فی القرآن کفر و اجماع است بر ابتاع مصحف مرسوم است ضرب دوم آنست که اختلاف کرده اند قراد روی یعنی اظهار و ادغام در و م و اشمام و قصر و مد و تخفیف و تشدید و ابدال حرکتی بکمرکتی و ابدال یا تبا و او و یفا و مثل آن از اختلاف متقارب پس این ضرب مستعمل است در زمان ما و این خط مصاحف امصار است سوا آنچه واقع شده در وی از اختلاف در حروف سیره ابو العباس مهدی و غیر وی میگویند که ثابت شد باین معنی آنکه قرأت که میخوانند بعضی از حروف سبعة است که قرآن بران نازل شده است و این قرأت مستعمل یعنی از سبعة عشره و ثلثه عشره از برای موافقت مصحف مجتمع علیه است که است بران اتفاق کرده اند و ترک کرده اند ما سوائی آنرا از حروف سبعة از برای مخالفت مرسوم خط مصحف چون واجب نیست بر اقرأت بجمع حروف سبعة این بود کلام ابو العباس مهدی که شیخ در نشر و مسجد آورده امام محمد جریر طبری در کتاب خود و ابن عبد البر و ابو العباس مهدی و یکی بن ابی طالب قیس و امام شاطبی و ابو شامه و ابن تیمیة و غیر ایشان از ائمه قرأت در مصنفات خود آورده اند که مصحف که در زمان ابو بکر رضی الله عنه بشتند شتمل بود بر جمیع احرف سبعة پس آن هنگام که بسیار شد اختلاف مردمان و خوانند مسلمانان که تخلص بیکدیگر کنند جمیع شدند صحابه در زمان امیر المومنین عثمان و اتفاق کردند بر کتابت قرآن بر عرضة اخیر که خوانده بود رسول علیه السلام در سالی که از دنیا سفر کرد بر آنچه فرستاده بود الله تعالی و آن آنچه اذن کرده بود و در وی و بر آنچه درست شده بود از رسول علیه السلام دون غیره چون واجب نبود احرف سبعة بر امت بلکه جایز بود و در خصت بود و در وی و غیر کرده بود ایشان را و بر هر حرف که اختیار کنند چون دیدند صحابه که امت اختلاف کردند و قتال میکردند اجماع صحابه منعقد شد بر آنکه بزیستند قرآن را بر لفظ لغت قریش و بر عرضة اخیر و بر آنچه صحیح شده بود از رسول علیه السلام چنانکه تمامی این قصه در قسم اول این کتاب که قسم اعتقادات است بیان کرده شد و الله تعالی اعلم سوال کردند از ابو حیان محمد بن یوسف المقرئ النحوی صاحب بحر المحیط فی التفسیر که بی نظیر روزگار خود بود که تفسیر و شاطبی متضمن کل قرأت سبعة است که رسول علیه السلام اشارت بدان کرده جواب گفت که در تفسیر و شاطبی از قرأت سبعة اندک اندک چیزی نیست پس هر کس که در فن قرأت بکوشد و مطالعه کند که متصفه علمی اسلام را در قرأت بداند این معنی را بعلم الیقین و السلام اما اساسی قرا سبعة و روایات ایشان این است قطعه

آن خداوندی که نبود مرد و مو شبه نظیر قاریان را و یلین را ز امور شاطبی

ابتدای کارها باید ستام و الجلال نظم کرم اسے برادر بی تکلف یاد گیر

<p>هست الف و ب و جیم از نافع باران و طر زوری ی ز سوسی راویان آن کسیر ع و حفص و ف ز حمره آن امام باورع فاحفظوا یا ایها الحفاظ من هذا الفقیه</p>	<p>یعنی از قالون و ورش دال از ابن کثیر ک ابن عامر دل از بشام و سیم از من آمد از خلف خلا و راق از ضمیر</p>	<p>پس زبری و ز قبل ح ابو عسر و علا ابن زکوان ن زعاصم ص ابو بکر منیر رکسانی سن لیث و ت زوری قد مضی</p>
<p>امام شاطبی در فسیده شاطبی گفته است شعر فاما علی فالکسانی نغته بنما کان فی الارحام فیه لتویا احکامیت در سجد شیخ می آرد که کسانی گفت نماز میکردم با بارون الرشید بشگفت آرد مرا حسن قرات غلطی بر زبان من رفت که کوک مثل آن خطا نکنند خواستم بگویم لعلمهم یرجعون گفت لعلمهم یرجعون گفت والله که بارون دیر می نمود که گوید خطا کردی لیکن چون از نماز فارغ شدی بگفت یا کسانی ای لغة هذه این چه لغت بود گفت یا امیر المومنین قد یعثر الجواد یعنی اسپ نیکو توبه بسروری آید قال فانما فصح این را بیکو گفتی چنین است الهی بحیرت طالبان و قاریان کلام که حرایم و خطایان ما را در گذار و همه را حلالت تلاوت کلام اندازی دار</p>		

فصل سیم در مدات قرآن و بیان وقوف و رموز صحف و احکام نون ساکن و تنوین

بمانکه مدات قرآن بر پنج نوع است مد کلمه و مد کلمتین و مد ضروری و مد زنی و مد سکون و وقف آما مد کلمه آنست که از الف معنوح ما قبل و او معنوم ما قبل و یا کسور ما قبل همزه آید چون جاورش او او الگ و لتو و سو و حی و سی آما مد کلمتین آنست که بعد الف و او و یای مذکور همزه آید اما در دو کلمه یعنی حرف مد در آخر کلمه اول باشد و همزه اول کلمه آخر چون بما انزل و قالوا المذانه انا و انا الى الله و فی اذا هم و غیره انکیر آما مد ضروری آنست که بعد از ان و او و الف و یا حرف مشد و یک چون ولا الصالین و دابة و انما جونی الهم و طسم و کیس و القرآن المحکمون و القلیم آما مد زنی چون ادم و ال ابراهیم و الینا و مانند آن آما مد سکون و وقف کنی چون مومنین صادقین و حنن رحیم عظیم و امثال آن و مقدار مدسه الف است و در جمله مدات غیر مد زنی که یک الف بیش نیست استاد من سلمه الله فرمود که از یکی از استادان خود سماع داشتم که مقدار الف در مقدار یک عقده انگشت است بر شیخ جزری علیه الرحمه عرض کردم شیخ رد کرد و این قول را رد فرمود که مقدار الف در وقف مقدار الف در قالو او مانند آنست در کتاب ارشاد المبتدین آورده است اصل المد ساکنه علی قد و فتحة فمک فتحات اما یعنی اصل مد همان مقدار است که در همان تمام باز کنی و گوئی مد تابه پنج الف است بیان قرا چون حدیکی را بدانی باقی را بران قیاس کن روایت و قول استادان این است و بعضی قاریان روزگار را می بینیم که مد را از الف در میگذرانند و این قبیح است و ایشان واجب المنع اند زیرا که از بیج یک از ایه قرات مثل آن نیامده است در تفسیر میگوید اذ قال قرا زوری مدورش و حمزه اند و دون ایشان عاصم و دون وی ابن عامر و کسانی و دون ایشان ابو عمرو و هذا کله علی التعریف من غیر افراط و انما هو علی مقدار مذاهبهم فی التحقيق و الحد یعنی بتاسف خواندن و روان خواندن و در مفردات سبعة قرشی آنجا که ذکر مدات قرآن کرده در مفردات نافع گفته است که در مد طولی مد

بسط و فصل است و در تعدل نزد محققین مقدار چهار الف است و نزد موسطین سه الف و نزد حادین دو الف و گفته که تا طول
ورش و حمزه و عشو رست و اوسط عاصم و کسایی و خلف و ابن ذکوان و اقصر مد کی است و برانام مدقق اندر قراچون هجره آخر
کلمه باشد نحو جاء و شاء و لیس و سوسى و نحو دعا و ندا و این را مد اصل میگویند در افعال و مدینه در اسماء از برای آنکه اسم را که بنا کرده اند
بر مد بنا کرده اند و نیز در مفر و نافع می آرد که سوال کردند از ابو بکر محمد بن از مدات در قرآن گفت مدبر و ده وجه است اول مد بر
مانند اندن و تمام و انزل و اوینا و این را مد حجاز از برای آن نام نهاده اند که عرب ثقیل میدانند جمع بین البقرین را پس مدعیان هر دو
در می آرند تا حاضر شود میان هر دو هجره و مقدار وی یک الف تمامه است با جماع و ویم مد عدل چون ولا الضالین و مد هامتا
والصافات و سبی بذالك لانه يعدل حركة تكیلا بتجمع ساكنات و قدر وی یاد کرده شد از پیش سیم مد تکین نحو قوله الملا فکته
و مد این و اولئك و سبی بذالك لمتكمن القارى به من تحقیق الهمزة و اخرها من مخارجا و قد ركد العدل چهار
مد البسط و الفصد و قد ذکریم مدرم مانند هاتر و سبی بذالك لانهم یرمون الهمزة من انتم و لا یحققونها و لا یترونها
اصلا و لكن یلیونها و هذا عند المدنین و این مد و دون من همزة قد رده الف نصف الف ششم مد فرق نحو قوله الان
و سبی به لانه یفرق بین استقمام و الخبر و مقداره الف تمامه بالجماع بحصول الفرق بهذا القدر و اگر بعد از این
مد شده دی آید زیادت کنند بروی الف دیگر تا دو الف شود مثل الذاکرین ستم مد بنیه و قد ذکر ششم مد مبالغه و هو علی هب
این کنیز خاصه فی قوله لا اله الا هو و سبی بذالك للمبالغة فی نفی آلهة سوا الله فیم مد بدل نحو آدم و امر و سبی
بذالك لانه بدل من همزة الساكنة بعد المتحركة و مقداره الف تمامه و هم مد اصل نحو جاء و شاء و قد ذکر فی کتاب
جامع الوقوف عثمانی که مد سه است مد تکین و مد بنیه و مد اصلی اما مد تکین آنست که در میان کلمه باشد چنانکه اولئك
و القبايل و الفلأند و المدائین و ویرا از برای آن مد تکین گویند که ویرا مدی کنند تا حرف از مخرج خود بیرون آید و تکین جا
دادن بود و رفت آما مد بنیه آنست که آخر کلمه باشد در اسماء و مد و چون دعا و ندا و ویرا از برای آن بنیه گویند که واضح این
اسما را که بنا کرده مد و بنا کرده اما مد اصلی آنست که در آخر افعال باشد چنانکه جاء و شاء و ویرا از برای آن مد اصلی گویند که الف
و هجره در وی از اصل کلمه است و فرق میان مد بنیه و مد اصلی آنست که مد بنیه در اسماء می باشد و مد اصلی در افعال و این
هر سه قسم مد را در اصطلاح قرا مد متصل گویند و در قاضی خان میگوید بترک مد متصل نماز تنباه شود و نیز دیک بعضی از علما و نظیر
کلمه دعا و ندا آورده است الهی تقصیرات و معاصی را را در گذار

فصل چهارم در وقوف قرآن و رموز مصاحف

بدانکه وقف را پنج مرتبه بنهاده اند لازم و مطلق و جایز و مجوز و مخصص آما علامت وقف لازم قسم است و وقف لازم نیست
که بترک وی معنی متغیر و شیع شود و علامت وقف مطلق ط است و وقف مطلق آنست که بروی وقف کنی نیک آید و
علامت وقف جایز جیم است و وقف جایز آنست که اگر وقف کنی روا بود و وصل نیز روا بود و علامت وقف مجوز ز است
لوجه یعنی وصل و وقف هر دو روا بود اما وجوب وصل قوی تر بود و علامت وقف مخصص ص است و وقف مخصص از برای

لا یعلمون هد الملتقین من ولی ولا وفاق ان لغت الذکری طلع نضید اما اگر حرف یرملون در میان کلمه باشد
او غام نکند بلکه اظهار باید کرد چون الدینا صنون فنون بلیان اما اظهار در پیش حرف حلق است و حروف حلق شش
است خ ح ع ه همزه خا و غین از ابتدای حلق است و حا و عین میان حلق و ها و همزه از اقصای حلق مثال من
خلاق حکیم خبیر من غفور ذی العزیز الذی من علیم شیء حکیم حمید من ای شیء ان ان ترا حد لا امراتک
من هو قوم هاد اما قلب در پیش حرف با بود انبتنا من بعد ذو ج طیب اما اخاد در باقی حروف بود یعنی در پیش پانزده حرف
دیگر که می ماند و آن حروف این است ت ث ج ذ ز س ش ص ض ط ظ ق ک شال آن چون من تاب بینات
تعرف من ثمره منیر ثانی ان جاء امة جاشیه من دون الله کوب دردی من ذی الذی بابا اذا عذاب من
زینة یومئذ ذوقا الانسان بقلب سلیم من شیء باس شدید من صلصال صفا صفا لمن ضره مسفرة
ضاحکة من طین ماء ظهورا قال ستنظر لبعض ظهیر النفس کلمات قتاب علیه من قبل ثمننا قل لا
من کان فنة کثیرة جلا اخرا بغنه باید خواندن و در جمیع حروف یرملون او غام باید کرد با غنه الادر لام و را که غنه نباید
کرد و در پیش او غنه نمی کند خلف که راوی همزه است و در سه حرف دیگر غنه میکند یعنی در پیش با و میم و نون آله
همه را توفیق دانستن و عمل کردن از زانے دار

فصل ششم در احکامی که مهم است در او و تجوید ذکر او غام

بدانکه هر جا که دو حرف آید از یک جنس و اول ساکن بود او غام باید کرد و با رجعت فجار تمام قد دخلوا و اذکر ربک
اضرب بعصاک منهم من و امثال این دو حرف آید که میان ایشان قرب مخرج باشد چون قد تبین و اذ ظلموا
وقالت طایفة لقد تقطع واجبت دعوتک و انقلبت دعواته و بل دفعه الله و مانند آن و هر جا الف و
واو ما قبل مضوم و یا ساکن ما قبل مکسور آید و بعد از اینها میم یا نون آید الف و واو را از غنه نگاه باید داشت چون
الوجهن الرحیم یوم الدین یعلمون الاغنام کان ان یقوم من مقامک و مانند آن دال قدر پیش جمیع حروف اظهار
کند مگر در دال و دیگر و در تا که او غام باید کرد چون قد دخلوا و قد تبین لام بل و بل را پیش جمیع حروف اظهار کند
مگر در لام و دیگر و در را که او غام کند چون هل لکمر بل لابل دان هر جا حرف حلق آید و ما قبل وی مضوم بود یا آن ضمه
آن کسره را بتکلف گوید چون اهدنا نوره منون و احسننا و اذ اعززلتموهم و یعبدون و کالعهن
و مثل آن هر گاه که بالف و واو یا که یاد کرده شد و وقت کنی صوت را با کنی و بدیناری چون علمتنا و امنوا و علما و حکما
و این را وقت ارسال گویند و هر جا که دو واو و یا دو یا جمع آید و او اول ساکن و ما قبل وی مکسور بود و بر او اول و یا
بر یا اول اشباع باید کرد تا هم او غام نشود و هر جا سه حرکت یا چهار حرکت متتابع آید آن حرکات را او باید کرد تا یکی
از آن ساکن نشود چون الشهوات کذ هب خلقتکم جعل لکم و امثال این بسیار است هر جا که میم ساکن آید که
بعد از وی با یا و او یا فا آید آن را اظهار باید کرد چون یستیزی لکم و مید هم فی طغیا لکم و هم بر بکم هر جا که منه و عنه

آید که بروی وقف بود و دم کند یعنی نیم حرکت دهد و همچنین که لمشتن و هما کنندین بما وضعت یطهرون لم یخضن کما امرت
و مانند آن و در مثل اینها وقف با سکان ثقیل است و اگر بر کلمه مدوقف بود و نیاز در وقف قاطع بدست چون علمتنا انک سبقوا
انهم ضیفی الیس حروف که در عربیت نیست و در قرآن در نیاز و چون پ ب ج گ مثل اصحاب السبب لمنبتلین بنهمل فاخویر
این الفاظ را ازین حروف نگا هار و اگر کلمه بود که آخر وی مشدود یا هموز و بروی وقف بود و دم کند چون بالحق این
المفر صواف و تب ومن شیء و این را وقف اصم گویند الفاظی که تکلیف باید گفت قلنا جعلنا ام جنة الخلد باللغو
قل العفو تفاوت بشوی الوجوه معایش بالیاتنا و وجوه طرفی النهار صاحبی السجین ثلثی اللیل فاختلفت من
استطعت احطت فرطت بسطت طار و زنا و غام کند اما اطباق طار باقی گذارد و بسطون و اصطغنتک طغیا یا
ما کثرتم تذوری ثم ازداد و وفیت لخی به ومن خزی یومئذ لن نبرح افرغ علینا فاصبح هشیما لا ترغ
قلوبنا و اخفض جناحک و اقصدنی مشیک فاصفح عنی فصبحه منجیات الرجس فتعجده حاجباً تم
اصلین هر جا که دو وقف جایز بود پیوسته یکدیگر بود اگر اول را وصل کند و برویم وقف کند شاید چون التهاکرة و احسنوا من الناد
من اجل ذلك قالوا بلی شهدنا الا قلیلاً ملحونین و مانند این و در قرآن بسیار است و هر کلمه که وصل کند احتیاط کند
چون ینفقون و الذین ینفقون و الذین ینفقون و الذین ینفقون و الذین ینفقون و الذین ینفقون و الذین ینفقون و الذین ینفقون
که ترکیب را حکم یک کلمه است مثل اثنتا عشرة عیدنا اثنی عشر نقیبا و قطعنا هم اثنتی عشرة فاحد عشر کوکبا و الحمد
لله رب العالمین الهی ما را توفیق رعایت ادا و تجوید در تلاوت کلام مجید کرامت فرمای بنکد کر مک

فصل هفتم در حروف استعلا

بدانکه حروف استعلا هفت است و درین سه کلمه جمع کرده اند قض خص ضغط و حکم وی آنست که هر جا که یکی از حروف
استعلا آید و مفتوح باشد و بعد از وی الف باشد آنجا فتح محض باید کرد یعنی الف را تفخیم باید گفت مثال قالوا الضالین
خالد و نصادقین ظالمین غافلین طایعین و مانند اینها حروف استعلا مانند ترفیق است لقوة للمانع من الترفیق
این ضعیف گوید در حروف استعلا شش حرف استعلا که هفت است بی خلاف بیض و ط و غ و قاف پنج از اینها در
و اینها سرسبز مانع ترفیق را اندازی پس بدین معنی چون بعد از یکی از حروف استعلا بود را تفخیم باید کرد چون المرصاد
الفرار الصراط اعراضا و غیره و در کلمه فرق با آنکه بعد از ا حروف استعلا است اختلاف کرده اند و اکثر ترفیق اختیار
کرده از جهت آنکه را میان دو کسره واقع شده است و در ترجمه شاطبی میگوید خا از حروف از استعلا استثنا است و مانع ترفیق
نیست این حکم حروف استعلا بود اما رای بود که قبل وی مکسور بود و آن کسره عارضی باشد چون کسره همزه وصل در مثل
ادجوا یا کسره بود که بسبب التقاء ساکنین حاصل شده باشد چون ام انا با و یا سفصل بود یعنی کسره در آخر کلمه باشد
و از اول کلمه دیگر چون بحکم ربک و بر سول آنجا نیز تفخیم را باید کرد و در الفاظ عجیب که در قرآنست و آن چهار کلمه است
ابراهیم و اسرائیل و عمران و ارم نیز تفخیم باید کرد و تا معلوم شود که این اسما عجیب است و بعضی ارم را عربی میدانند و ترفیق

می کنند آما در کلمه که دور باشد چون ضل و القاء تقسیم میکنند جهت آنکه را ثانی به مخم است و بنا سبت میان هر دو مستحسن داشته اند الا در شمارائی اول را بنا سبت را می دویم ترفیق میکنند آما ذکر استغاده و ذکر تسمیه و ادغام کبیر و زنده ب ابو عمرو و ذکر حرفین متقارین نه کلمه او کلمتین و ذکر هائی کلمات بسوی ساکن که ما قبل وی بود و همزات و نقل حرکت همزه تسهیل و ذکر مذهب ابو عمرو و در ترک همزه و ذکر مذهب هشام و حمزه بر وقف بر همزه و ذکر همزه مفرده و ذکر اظهار و ادغام حروف سواکن و ذکر فتح و اماله و بین اللفظین و اختلاف قرا در بینها و ذکر مذهب کسائی در وقف برها تا نیت و ذکر مذهب ورش در راء مجلا و ذکر لامات و ذکر وقف بر او اخر کلم و ذکر وقف بر سر سوم خط و ذکر مذهب حسنره در سکوت بر ساکن قبل از همزه و ذکر مذهب قرا در فتح و اسکان یا آت اضافت و ذکر اصول ایشان در یا آت محذوفات از رسم ذکر فرش حروف چون ابن جله اطمانی دارد درین کتاب بنیاد و دریم گرازانچه هم بود در باقی رجوع بکتاب قراوت باید کرد که این کتاب احتمال آن نمکند الهی ما را از ظواهر و باطن متراکن بالضیب و بانفع گردان

فصل هشتم در عدد آیات و کلمات و حروف و سوره قرآن

بدانکه درستان فقیه ابو اللیث رحمه الله می آرد که اختلاف کرده اند قرا در عدد آیات قرآن و مختار عدد کوفیا است و آن عددیست که منسوب است بامیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و آن شش هزار و دویست و سی و شش آیت است و جمله کلمات قرآن بنقدا هزار و هفت هزار و چهار صد و سی و نه کلمه است و این قول است از پنج قول که درستان فقیه آورده و قال قالوا ایضا غیر هذا و جمله حروف قرآن سی صد هزار و دویست و دو هزار و ششصد و هفتاد و هفت است و این قول ابن سعود است و غیر ازین چهار قول دیگر آورده درستان فقیه و جمله سوره ها صد و چهارده سوره است و بقولی صد و سیزده که سوره الانعام و سوره التوبه را یک سوره میدانند و نیمه قرآن بعدد سوره تا سوره مجاوله است و نیمه قرآن بعدد آیات تا سوره الشعراست تا این آیت که و ما اسالکم علیه من اجر از قصه اشعیب علیه السلام هر نیمه سه هزار و صد و هشتاد و سه آیت است و ما اسالکم علیه من اجر در میان هر دو نیمه بدو نیم است و نیمه قرآن بعدد کلمات تا سوره الکاف است تا این آیت که لن نسلط معی صبر در نصف آخر است و بعضی گفته اند و لیتلطف و طواف در نصف آخر است و گفته بخجل لك خراجا و گفته اند لقد جئت شیئا نکرا و گفته اند حتی اذ القبا غلاما تا این کلمه است و کلمه غلاما میان هر دو نیمه است و هر نیمه سی و شش هزار و هشتاد و هشت کلمه است و نیمه قرآن بعدد حروف تا این آیت است و من تحتها سوره الکاف و هر نیمه صد و هشت هزار و هفت صد و نود و دو حرف است و یک حرف در میان است و قیل غیر ذلک بدانکه الف در قرآن چهل و هشت هزار و هشت صد و هفتاد و دو است ب یازده هزار و چهار صد و دویست و هشت است ده هزار و صد و نود و هفت است شش هزار و دویست و نود و شش است ج سه هزار و دویست و هفتاد و سه است ح سه هزار و نه صد و نود و سه است خ دو هزار و چهار صد و هفده است و پیچیدار و ششصد و دو است و چهار هزار و ششصد و نود و نه است یازده هزار و هفتصد و نود و سه است ز هزار و پانصد و هفتاد و سه است س پنجاه هزار و هشت صد و نود و یک است

ش دو هزار و دویست و پنجاه و سه است ص دو هزار و سیصد و نه است ض هزار و شصت و نه است ط دو هزار و دویست و هفتاد و چهار است ظ هشتصد و چهل و دو است ع نه هزار و دویست و سبت است غ دو هزار و دویست و هشت است ف هشت هزار و چهار صد و نود و نه است ق شش هزار و هشت صد و سیصد و نه است گ هفت هزار و پانصد است ل سی هزار و چهار صد و سی و دو است م سبت و شش هزار و پانصد و سی و شش است ن سبت و شش هزار و پانصد و شصت است و پنج هزار و پانصد و سی و شش است ه هفده هزار و هفتاد است لا چهار هزار و هفتصد و سبت است می سبت و پنج هزار و نه صد و نود و نه است و کله این حروف سی صد هزار و سبت و یک هزار و دویست و پنجاه حرف است و در روایت دیگر سیصد هزار و هفتاد و سه هزار و دویست و پنجاه حرف است آتی بحرمت سور و آیات و کلمات

و حروف متراکن بر ما رحمت فرمائی

فصل نهم در بیان آنکه هر جز از اجزای چند آیت است

بدانکه از اول قرآن تا سیقول صد و چهل و یک آیت است و از سیقول تا تلك الرسل صد و یازده آیت است و از انجاتا لن تنالوا صد و سبت و پنج آیت است و از انجاتا و المحصنات صد و سی آیت است و از انجاتا لا یحب الله صد و سبت و چهار آیت است و از انجاتا و اذا سمعوا صد و یازده آیت است و از انجاتا و لو اننا صد و چهل و هشت آیت است و از انجاتا قال الملأ صد و چهل و دو آیت است و از انجاتا و اعلموا صد و پنجاه و نه آیت است و از انجاتا یعتدن رونا صد و سبت و شصت آیت است و از انجاتا و ما من دابة صد و پنجاه آیت است و از انجاتا و ما ابرئ صد و هفتاد و یک آیت است و از انجاتا و ما صد و پنجاه و چهار آیت است و از انجاتا سبحان دویست و سبت و هفت آیت است و از انجاتا قال المراقل لك صد و هفتاد و پنج آیت است و از انجاتا اقترب دویست و شصت و نه آیت است و از انجاتا قد اظلم صد و نود و آیت است و از انجاتا و قال الذین دویست و دو آیت است و از انجاتا فما كان جواب سی صد و سی و نه آیت است و از انجاتا و لا یجادوا صد و هفتاد و یک آیت است و از انجاتا و صلیقنت صد و هفتاد و هشت آیت است و از انجاتا و ما انزلنا صد و شصت و نه آیت است و از انجاتا فمن اظلم سی صد و پنجاه و هفت آیت است و از انجاتا الیه یرد صد و هفتاد و پنج آیت است و از انجاتا حملا حفاف دویست و چهل و شش آیت است و از انجاتا قال فما خطبکم صد و نود و پنج آیت است و از انجاتا قد سمع الله سی صد و نود و سه آیت است و از انجاتا تبارک صد و سی و هفت آیت است و از انجاتا عم چهار صد و سی و یک آیت است و از انجاتا آخر قرآن پانصد و شصت و شش آیت است بدانکه حروف تهجی یعنی از الف تا یاء در هیچ از آیات مجتمع نیست الا در آیت آخر سوره انا فتحنا قوله تعالی محمد رسول الی آخر السوره الی بحرمت محمد رسول الله و بخاتم سوره الفتح ختم عمر ما بر ایمان گردان و اقتلح کارهای ما بخیر گردان

باب چهارم در اصول حدیث و درین باب و فصل است

کتاب فی حدیث
در بیان حدیث
در بیان حدیث
در بیان حدیث

فصل

فصل اول در اقسام حدیث و انواع وی

در شرح مصابیح قاضی بیضاوی و در شرح لمعات نیز می آرد که علم حدیث علی است که صادق شده است از رسول علیه السلام از قول فعل و تقریر اصول حدیث قاضی بدرالدین این جماعت که قاضی مصر بوده است و در خلاصه طبیبی و غیر آن از اصول ائمه حدیث می آرد که اقسام حدیث سه است صحیح و حسن و ضعیف و انواع وی سی می شود اما آنچه مشترک است در وی اقسام ثلثه یعنی صحیح و حسن و ضعیف بنوده نوع است مستند متصل مرفوع متعین متعلق فرد مدرج مشهور غریب عزیز مصحف مسلسل زیادات الثقات الاعتبار بالشواهد و المتابعات مختلف الحدیث ناسخ و منسوخ غریب اللفظ و فقده اسناد العلی اما آنچه مختص است بضعیف دو از ده است اول موقوف دویم منقطع سیم مرسل چهارم منقطع پنجم معضل ششم شاذ هفتم منکر هشتم معلل نهم مدلس دهم مضطرب یازدهم مقولوب دوازدهم موضوع شیخ الاسلام خاتمه الحفظ شیخ شمس الدین الجزری روح القدر و روح در بدایه خود گفته است اقسام اربعه حدیث از بقیه هذه الثلاثة و الرابع الصالح للحمل اما تفسیر صحیح قاضی بدرالدین و شرف الدین طبیبی و غیر ایشان از حفاظ حدیث گفته اند حدیث صحیح آنست که متصل باشد سند و بنقل عدل ضابط از مثل خود و سالم باشد از شنود و ذو علت اما تفسیر حسن ابو عیسی نزدی که یکی از حفاظ سبعة است میگوید که حدیث حسن آنست که در اسناد وی انتهی نباشد و آن حدیث شاذ نباشد و روایت کند او را از غیر شخصی مانند وخی خطابی میگوید حدیث حسن آنست که شناخته باشد مخرج او را و مشهور باشد رجال وی قال الخطابی علیه مدارا کثیر الحدیث و قال بعض المتأخرین هو الذی فیہ ضعف قریب محتمل ویصلی للحمل به این جماعه میگوید فی کل هذه التعریفات نظر و او جواب دیگر گفته است و در کتب اصول مذکور است اما اینجا هم برین التفاکر و دیگر و حکم حدیث حسن آنست که اصحاب حدیث او را بحدیث صحیح نزدیک تر میدانند الا ابو الفرج عبد الرحمن بن الجزری که او را بحدیث ضعیف اقرب میدانند و اما تفسیر ضعیف او هر حدیث است که مجتمع نباشد در وی شروط صحیح و حسن این سن اقسام ثلاثه حدیث که بیان کرده شد بر سبیل اختصار اما اگر انواع حدیث که سی است تفسیر کنیم و هر یک را بیان واضح کنیم علیها کتاب شود زیرا که حفاظ حدیث را در آن سخن بسیار است پس در آنها رجوع بکتاب اصول باید کرد و هر گاه غایت بتعلم علم حدیث باشد الهی بجزمت احادیث مصطفی صلی الله علیه و سلم ما را توفیق متابعت سننهای وی ارزانی دارم

فصل دویم در فواید علم حدیث

در لواحق الاصول می آرد از قاضی بدرالدین و شرف الدین طبیبی که گفته اند اول سیکه تصنیف کرد و کتاب نوشت در علم حدیث ابن جریر بوده است و گفته اند امام مالک بوده است و گفته اند ربیع بن صبیح بوده است اما اول صحیح که بنشسته شده است امام بخاری بوده است بعد از آن صحیح مسلم و این دو کتاب اصح کتب مصنفه است که بعد از کتاب الله تعالی بیچ کتاب بصحت این دو کتاب بنیرسد و صحیح بخاری اصح است از صحیح مسلم نزد جمهور سوال پس آنچه

امام شافعی ح گفته است ما علم شیئا بعد کتاب الله تعالی اصح من موطاء و مالک حبیبیت جواب میگویم که آن راست است اما آن قبل از وجود کتابین بوده است تا چون صحیحین نبشته شد اصح از موطاء و در جامع الاصول می آید که امام بخاری گفت بیرون آوردم صحیح خود را از مقدار شش هزار حدیث و بیست حدیث در وی نه نبشته الا آنکه اول دو گانه گذاردم اما اسامی صحابه کتب حدیث معتقد مقدم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشاپوری و ابو داود سجستانی و ابو یحیی ترمذی و ابو عبد الرحمن نسائی و بعد از ایشان هفت دیگر اند از حفاظ حدیث که نقضانیف نیکو کرده اند در حدیث یعنی ابو الحسن و قطنی و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و ابو محمد عبد الغنی بن سعید حافظ مصر و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی بعد از ایشان ابو عیسی عبد البر حافظ مغرب و ابو بکر بیهقی و ابو حنیف بغدادی در لوامع الاصول و غیر آن می آید که حافظ مغرب یعنی ابن عبد البر و حافظ مشرق یعنی خطیب بغدادی هر دو در یک سال از دنیا سفر کردند و غیر از این کتابها مصنفات جلیله در اصول و فروع حدیث و علوم و نبشته اند همچون جامع ترمذی و علل و می اصول حدیث حاکم و دخل و دی و کفایه خطیب و جامع و س که مسمی است بجامع الاخلاق و غیر از آن از جامع دی و کتاب حافظ ابو عمر بن الصلاح و کتاب سهل الرودی ابن حنبل و خلاصه امام شرف الدین طیبی و ارشاد امام محی الدین نواوی و غیر آن از کتب محدثان در علوم حدیث و اصول آن پس چنان سر و اطلب حدیث که بهمت خود در تحصیل این کتب صرف کند بالعصی از آن و تصحیح آن کند و شیخ کامل آنچه درین فصل آورده شد از اصول حدیث و علوم آن از انوار المشرق و لوامع الاصول است که هر دو جمع و تالیف استاد این ضعیف است که شیخ و سند این کلمه است درین علم و سایر علوم شرعی یعنی خاتمه الحفاظ و امام الائم فی الاقرار و الا حدیث ابو محمد جلال الحق و الدین القابلی سلمه الله و باقاه که برکات زهد و تقوی و ثمرات درس و فتوی و شیخ طهره اسلام را از سر نو زیب و زینت داد و فوائد آن در بلاد اسلام بخاص و عام پیوست تا بنور مساعی و می ظلمت بدعت و رسوم جاهلیت از میان مردم رخت بر بست و اعدای دین را مجبور و روافض لعین را مقهور گردانید و خوارج را خرد و نماز و ملاحظه را ملاحظه گرفت و وجود بی وجود گوئی که ناموجود گشت تا از بیم گوشمال و حسبت وی در خراسان از اهل فسق و بدعت هر خراسان نتواند که قدم از حد شرع بیرون نهد و در خطبه هرات صلیت عن الآفات که آن پهلوان دین کار عمر رضی الله عنه اختیار کرد و عمر و از عهد بیرون می آید آری حدیث نبوی و کلام مصطفوی ناطق است بآنکه حق در سر هر صد سال یک مرور انگیزد تا دین مسلمانی را رواج و رونق دهد و در نباشد که امروز آن مرد و بیست منع الله المسلمین بطول بقائه و عمره الله تعالی

باب پنجم در اصول فقه و درین باب سه فصل است

فصل اول در اقسام اصول شرع و احکام وی

در اصول امام شمس الدین الایب سرخسی دو در اصول نزد وی و اصول حسامی و تحقیق حسامی و عامه کتب اصول میگوید که اصول شرع سه است کتاب و سنت و اجماع است و اصل چهارم قیاس مستنبط ازین اصول ثلثه اما کتاب قرآن

منقول است بر رسول علیه السلام و مکتوب است در مصاحف منقول از وی نقل متواتر بی شبهه چنانکه در اصول قرائت ذکر آن رفت
در اصول حسامی میگوید بلا شبهه ذکر که در احتراز از اقرار آنی که ثابت شده است بطریق شبهت همچون قرائت ابن مسعود چنانکه
در اصول قرائت ذکر آن ثابت شده و بدانکه کتاب خداوند منقسم می شود بهشت قسم خاص و عام و مشترک و مآول و ظاهر و نفس و
مفسر و محکم اما سنت طریقه مسلو که را گویند در دین که و السنة الطریقه المسلو که ترفی الدین و سنت طریقی رسول است صلی الله
علیه وسلم و حکم سنت آنست که طلب قاست وی کنند از هر دوازده غیر اقراض و وجوب از برای آنکه سنت طریقه است که فرموده
شدیم بحاجی آن و مستحی ملامت شود و تارک وی اما اجماع و در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند لا اجماع الا للصحابة
و قال بعضهم لا اجماع الا لاهل المدينة و قال بعضهم لا اجماع الا لعامة الرسول اما صحیح نزد علمای ما رحمهم الله
آنست که اجماع علمای هر عصری از اهل عدالت و اجتهاد و حجت است و در باب اجماع کثرت و قلت علمای را اعتبار نیست و
بنات را نیز بر آن اجماع تا وقت موت و مخالفت اهل هوا و را در آنچه نسبت کرده شود بوی هوا و مخالفت کسانی که رای نباشد
مرا ایشان را در احکام شرع مگردانند آنچه مستغنی باشد از رای دوازده همچون نقل قرآن و علمای ما رحمهم الله هیچ یک را از اینها که یاد کرده
معتبر نمیدارند اما اجماع بر مراتب است قوی تر از اجماع اجماع صحابه است از برای آنکه خلاف نیست در آن و عمرت رسول
و اهل مدینه داخل اند در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین اما قیاس در لغت بمعنی تقدیر است یقال قیل النعل بالنعل اسے
قد ربه و در اصطلاح فقها چون بگیرند حکم فرع را از اصل آنرا قیاس نام نهند لکن تقدیر هم الفرع بالا اصل فی الحکم
والعلة در اصول حسامی میگوید در فضل عزیمت و رخصت که غریمت در احکام شرع اتم است مر آن چیز را که او اصل است مر
احکام شرع را غیر متعلق بعوارض اما رخصت اتم است مر آنکه بنا کرده شد بر اعدا عباد اما غریمت چهار قسم است فرض و وجوب
و سنت و نقل اما فرض آنست که ثابت شده باشد وجوب وی بدیل قطعی یعنی دلیلی که در وی شبهه نباشد و حکم اولی و علم
و تصدیق است بدل و عمل کردن بدن تا منکر وی کافر شود و تارک وی فاسق گردد یعنی چون بی عذر ترک آن کند اما واجب
آنست که ثابت شده باشد وجوب وی بدیلی که در وی شبهه نباشد و حکم وی لزوم عمل است بدن لا عملا علی الیقین
تا جاحد وی کافر نشود ولیکن تارک وی فاسق گردد و وقتیکه استخفاف کند باخبار آحاد اگر تاویل کند آنرا فاسق نگردد و
شرایط قبول آحاد چهار است اول آنکه راوی نقه بود و دوم آنکه موافق کتاب خداوند و اخبار رسول علیه السلام و اجماع
امت و حجت عقل بود سیم آنکه منافق آن خبر دیگر نباشد چهارم آنکه در چیزی باشد که عنایت خلق در آن خاص بوده عام
هر گاه که این شرایط بجای آمد آنرا قبول باید کرد و اما سنت رسول علیه السلام طریقه مسلو که را گویند در دین که عامل بوی
مستحی که است گرد و تارک وی مستوجب ملامت گردد و سنن بر دو نوع می باشد سنت هدی و تارک وی مستوجب
اسات و کراهیت میگرد و سنن زوائد و تارک وی مستوجب اسات نمیکرد و چون سیر رسول علیه السلام از شستن
و خاستن و پوشیدن و مانند آن اما نقل اسم است مر زیادت را پس نوافل عباد و زوائد مشروعه باشد که ما را باشند نه بر ما باشد
و حکم وی آنست که ثواب یا بد مر و آوردن وی و عقوبت نمکنند تبرک وی و لازم شود بشرع نزد علمای ما اگر نیست گرد و شرع
نگردد لازم نمی شود و این اندک اشارت نیست که کرده شد الهی همه را توفیق نگاه داشتن حد و شرع ارزانی دارن

فصل دوم در بیان رخصت و انواع وی

بدانکه رخصت چهار نوع است دو نوع از حقیقت یک احتیاج از دیگری و دو از مجازی که اتم از دیگری آما نوع احتیاج از دو نوع حقیقت آنست که مباح باشد باقیام محرم و قیام حکم وی مثل اجرای کلمه شرک بر زبان مکره و افطار مکره در رمضان و اتلاف مال غیر و جنایت وی بر احرام و تناول مضطر مال غیر را و ترک امر معروف و نهی خالف را بر نفس خود و حکم وی آنست که اخذ بعزیمت اولی است اما نوع دوم از حقیقت آنست که مباح می شود باقیام سبب و تراخی حکم وی همچون نظر مرئی و مسافروا ز برای این است که صحیح است ادای هر دو را اگر بگزیند قبل از ادراک عدت ایام آخر لازم نیاید بر ایشان امر بقدرت و حکم وی آنست که صوم افضل است نزد علمای ما از برای کمال سبب وی و از برای نزد دیگران رخصت مستحسن عزیمت مودی معنی رخصت می شود از جهت تضمین آن سیر مر موافقت مسلمانان را مگر آنکه تبر سدر پلاک خود یا ضعیف گرداند و از روز دوشنبه این زمان بر وی نباشد که بدل نفس خود کند از برای اقامت صوم زیرا که واجب از وی ساقط است بخلاف نوع اول اما آنکه اتم است از یکی از دو نوع مجاز و آن آنست که برگرفته شد از ما از اصر و افلال از برای آنکه آنرا رخصت نام می نهند بر سبیل مجاز از جهت آنکه نسخ است از برای محض تخفیف اما نوع چهارم و آن آنست که ساقط می شود از عبادت مگر عینی مشروط و در بیع که ساقط است اشراط آن در نوعی از وی صلا و آنست که تابا شد عینی در مسلم فیه تنباه کننده مرقد را و اینجا سخن بسیار است فقس علی هذا الهی ما را در دین فقیه گردان بفضل که در یک

فصل سیم در احکام شرعی

و تفسیر و تعریف آن از اصول فقه شافعی در اصول ابوالمعالی حبیبی شافعی میگوید که احکام شرعی هفت است واجب مندوب و مباح و محظور و مکروه و صحیح و باطل اما واجب آنست که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت کنند بر ترک آن واجب ذکر کرده است و اراده فرض کرده از وی و اصطلاح فقهاست و الا در مذنب شافعی خود واجب نیست قطعاً و مندوب آنست که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت نکنند بر ترک آن و مباح آن بود که ثواب دهند بر آوردن آن و عقوبت نکنند بر ترک آن و محظور آنست که عقوبت کنند بر آوردن آن و ثواب دهند بر ترک آن و مکروه آنست که ترک وی اولی بود از آوردن وی و ثواب دهند بر ترک وی و عقوبت نکنند بر آوردن وی و صحیح آنست که تعلق میگیرد با و نفوذ و معاند نیست و بدانکه فقه اخص است از علم و فقه معرفت احکام شرعی است که طریق دی اجتهد است و فقه علم می باشد با حکام تکلیف آنرا ما را توفیق علم و عمل کرامت فرمای بفضل و کریم

باب ششم در اصول طب و درین باب هفت فصل است

فصل اول در فواید علم طب و بیان آن

بدانکه علم طب از فروض کفایت است چنانکه در اول این قسم یاد کرده شد و از جمله مهات است و ازین است که رسول علیه السلام فرموده است که علمها دو قسم است علم ابدان و علم اوایان چنانکه در زبده الاخبار می آید و قال النبی علیه السلام العلم علمان علم الابدان و علم الاولادیان قطعه علمها را دو قسم کرد رسول ینیمه طب و ینیمه دین است ینزانکه گر صحت بدن نبود ین دین خلل می شود سبب این است ین نیز بدانکه سبب خطا بهی در تندرستی و بیماری غذایی باشد چنانکه در کتاب عجائب المخلوقات گفته است که اصل همه بیماریها آنست که مرد چیزی خورد که نسا زدش و سر همه داروهای آنست که چیزی خورد که ساز و اثرش بود و کم خوردن بهتر سازد و از دارو خوردن و دین معنی جالینوس حکیم گوید السمک ضرر دکه و الومان نفع کله و قذیل السمک خیر من کشیر الرمان و معناه ظاهر از استناد مسلم الله سمع دارم که میفرمود که سبب بیماریها چهار چیز است آب بد و دود و بوی بد و اهل قذایه یعنی چیزهای قذیه خوردن و در کتاب اهل حکمت آورده شش چیز که میبندد کثرت جماع و قلت خواب و کثرت خواب بر روز و صبح کردن بول و خوردن طعام بر سر سیری و آشامیدن آب و در شب پس آدمی باید که بسیار خوردن را عادت نسا زد که آن را عادت ستور آنست و در شریع نکو پییده و در حکمت ناپسندیده است پس در غذا احتیاط باید کرد تا آنچه مضر بود نخورد و کم خوردن را عادت سازد و بی هنگام طعام نخورد بلکه اکثر اوقات باید که سر نه بود و طعام که خورد بر شره صادق خورد تا محتاج طبیب و دارو نگردد و حکما بیت ابوالعباس قصاب رحمه الله میگوید بهر طعام نخورد و کم تا از گرسنگی بریافت نشد اما جریم هرگز مرا طبیب حاجت نبرد و فرود دیدم که نبشته اند و طبیب ین الجوع و اهل دا ین و غذا پاکیزه باید از گندم آفت نارسیده و گوشت پخته تندرست و آسوده و شربتهای با مزاج ساخته و از میوه ها انگور و انجیر تمام رسیده و مانند آن در کتاب طب کمال الدین اسمعیل بخاری می آید که هرگاه از غذا نیک در تن پدید آید تن پاک باید کرد با احتیاط پیوسته بهر چیز که در آن مخالفت و غذا با نیک باز آوردن یا داروی سهل خوردن و از داروهای مخصوص این موافق بود مصطلکی یک مثقال زرد سفید ترشیده کوفته پخته چهار دانگ زنجبیل و انگلی شکر برابر همه در سه شنب یک بار وقت خفتن با اندک آب گرم یا جلاب بخورد و بخفتند با مداوا حاجتی کند بی سنج و اگر طعام خورده باشد و طعام و دیگر پیش آید نباید خورد و از پس ریاضت و رنج چیزهای نازک نباید خورد چون شیر و ماهی تازه از بهر آنکه معده گرم شده باشد چیزی سرد نازک و بسوزد و تنبیه شود کسی را که معده گرم بود اگر غذا و بریزد در دسرخیز و صواب آن بود که با مداد چند لقمه نان اندر شراب ترش زند چون شراب انار ترش و شراب خوره و مثل آن و خداوندان مزاج گرم را غذا های خشک باید خورد چون خوره و قلیه که دو مانند آن و غذای خداوندان سودا باید که اندک مایه گرمی و تری گزاید چون رسته و سپید با خداوندان مزاج سرد تر را غذای لطیف باید چنانکه گرمی گزاید چون نخود آب بر و عنجوز و داریچینی و قلیه ز گوشت آهو و گوشت بطرفه و کوبیده و کج خشک و مانند آن و خداوند طبع نرم را غذای آب گوشت کبک و دراج و تندر و کج خشک بریان و برنج با پخته و قلیه خشک و بسیار بود که غذا باید که بگیناید خورد چون دوع با خوره و از پس همه طعام زرد آلو و شفتالو و انار ترش نباید خورد و کج با چیزی که از سر که سازند نباید خورد و سبک باج و خوره با ماهی تازه نشاید خورد و گوشت نمک سوده با سر که و سیر نشاید خورد و گوشت نمک سوده با گوشت بگیناید خورد و سیر و میاز و خردل با هم نشاید خورد و از پس هیچ میوه آب ریخ نشاید خورد و انگبین و خرپزه

با هم نباید خورد گوشت مرغ و ماهی تازه با هم نشاید خورد سیر و سداب و باقی وجزرات با هم نشاید خورد و قش علی هذا

فصل دوم در بیان آبها و منفعت و مضرت آن

بدانکه آب خوردن خداوندان در مفاصل را زیان دارد اندر آب در یاشستن خداوندان ر عشته و فالج و دملها و مستقا و نفرس بلخی را سود دارد و اگر آب خوش را نمک و فلفلند و در پیش آفتاب نهند فایده آب در یاد دزد چشمه که در کشتن و از ان آب خوردن خداوندان ریش کرده و مثانه را سود دارد و اگر گوگرد فاسی تج سیر در صره بسته در مقداری من آب اندازد و بچرخانی تا یک بهر کم شود و بیاید فایده آب در یاد آب شور خوردن کرد خارش آرد و سخت اسهال آرد و آنگاه طبع را خشک کند آب تلخ پیوسته اسهال آرد آب تیره شده سنگ و ریک کرده و مثانه آرد آب نیم گرم معده را سست کند و طعام را بر سر معده بار و آب گرم معده را از رطوبت بشوید و بلخی را سود دارد آب سرد همه تندرستان را سود دارد و معده را بجای گوارش بود از بهر آنکه معده را فرا هم آرد و گوشت طعام در آید و بگوارد و دل گرم را بجای هوای خشک بود و بخار با از داغ باز دارد و خطا را از تنه شدن نگاه دارد آب خوردن بنا نشا و زهر پس گریه و اندر گریه زیان دارد و اندر شب که بیدار شود هم زیان دارد و لیکن محروم و محروم را زیان کمتر در تشنگی دروغی آب خوردن دفع نشود بلکه زیادت شود اما بادیان و آب بادیان نشانند و دفع کند جلاب خام طبع را نرم کند جلاب پیچیده غذا بیشتر دهد آب ایستاده در میان درختان بتانستان زیان دارد آنجا که آب ایستاده بود چیزهای گرم نشاید خوردن آنجا که آب غلیظ بود سیر باید خوردن آنجا که آب شور بود سرکه با سکنجین بکار باید داشت آنجا که آب زاک بود چیزی خورد که طبع را نرم کند آنجا که آب تلخ بود چیزی چرب و شیرین باید خورد و تریاق همه آبها بی مختلف پیازست خاصه که سرکه پرورده باشد از آنجا که آب اندک بود و اگر ما سخت باشد اندکی سرکه با آب بیامیزد تا خم خرد بگوید و بخورد و تشنگی را بپاشند

فصل سیم در بیان سکنجین ها و شرابها

بدانکه سکنجین ساده خداوند صفا را سود دارد و رطوبت را بر دقت سرکه سکنجین بزوری خداوند رطوبت را بهتر از ساده بود و سده بکشد و خداوند یرقان را سود دارد و خداوند معده ضعیف و گرم را شراب انار و شراب لیمو و شراب حاض ترنج سود دارد و شراب بلبله زرد بجای داروی مسهل بود خداوند معده سرد را شراب غوره سود دارد و خداوند دل گرم را شراب صندل و شراب حاض و شراب سیب و شراب عنب الشلب سود دارد در بیماریهای گرم سکنجین را مانیک بود خداوند سرفه و ذات الجنب را شراب انار ترش با شراب بنفشه نافع بود و اگر در باطن آماسی بود پیچ نافع تر از شراب عنب الشلب نیست خداوند مزاج گرم و طبع خشک را شراب خرمای هندی و شراب غوره و شراب فواکه این همه سود دارد و خداوند در گرده و در پشت و قویج را شراب مورد سود دارد و خداوند سوزش بول را شراب انجیر نیک است کسی را که معده و جگر در گها از صفا و ملغم متمک باشد شراب بنفشه و کاکج نیک بود شراب انستین کسی را که از بیماری بر خیزد سود دارد سکنجین سفر جلی آنرا که معده ضعیف بود و قوی و منش کشتن رنج دارد نیک است شراب فنج و میبه مرطوب و مفلوج را بجای ما و اعسل باشد شراب تربد بجای داروی مسهل بود

خداوند مزاج سودای را شراب لسان الشریک بود خداوند در سپهر شراب ریونندیک بود و آب از قدحی که انجوب کز بود نافع بود علت استسقا لا نخود و آب پیزند مثلاً هفت من آب و یک من نخود چشاند تا نخود چشته شود بوقت ضرورت از ان

آب بخورد الهی ما را ازین علتها و سایر بیماریهای ظاهر و باطن نگاهدار

فصل چهارم در فرق میان بیماریها و علامت بیماری

بدانکه نشان بیماری گرم آنست که هوای سرد و آب سرد بدو رسد خوش آید و نشان بیماری سرد آنست که از آب گرم و هوای گرم راحت بیند و نشان بیماری تری آن بود که گرانی و سستی و خواب بسیار آید و تری آمدن از بینی و لعاب از دندان و نبض نرم بود و نشان خشکی خلالت این بود و باید دانست که بیماری امتلا و پر شدن رگها و اندامها بود اما نشان آنکه از امتلا بود آنست که پیش از ان اتفاق افتاده باشد طعمهای گران و بسیار خورطن و باشد که تن دی گران شده باشد و بکاهلی چسبیده و در وی ماندگی بود و نشان تپی شدن رگها آنست که اسهال بوده باشد یا خون بسیار بیرون کرده بود یا کاری سخت کرده بود یا عرق بسیار کرده بود یا سفری کرده باشد و یا بان خشک بریده باشد و غذای ناموافق یافته یا زنی بود که از وی خون حیض و نفاس بسیار رفته باشد و عادت طبعیان آنست که هر کجا امتلا بینند گویند ماده است و ماده که گرم بود یا خون بود یا صفری و ماده که سرد بود یا بلغم بود یا سودا و نشان خون آن بود که رنگ چشم سرخی گراید و رگهای گردن بر خیزد و طعم دهان شیرین بود و در جاستحا و رگها که بزند خارش پدید آید و طیش اندامها چون طیش اندام کسی بود که اگر ما به بیرون آید و یا چنانکه گوئی که عرق خواهد کرد و نشان صفری آن بود که دهان تلخ و خشک بود و تشنگی غلبه کند و رنگ زرد و در جند و تب سخت سوزان بود و پیش از تب لرزه بود و بول رنگین بود و بزودی گراید اما نشان بلغم آن بود که رنگ روی سفیدی گراید و درگاه آهسته جنبه و بیمار کاهل بود و بول سفید بود اما نشان سودا آنست که رنگ روی تباریلی و سیاهی زرد و پوست خشک و درشت بود و بول از سرخی سیاهی زند و باشد که سیاه بود و پرسته اندر تفکر و اندوه بود و شهوت طعام بسیار بود و مردم بسیار موی مطبر اندام و باشد که سرخ روی یا اشقر بود و ماده سودا از فضول سال در فصل خریف غالب تر بود و الله اعلم الهی ما را از سودای سیاهی تنبیه دنیا نگاهدار

فصل پنجم در امتلا و نشان بیماریا

بدانکه امتلا دو گانه بود یکی لا امتلا بحسب الادهیه گویند این چنان بود که هر کاهل بود و در گران جنبه و رنگ روی او نگزیده بود و پوسته دست و پای میکشد و دراز میکند و دهان باز میکند چنانکه کسی را خواب آید و سردی گران بود و در گمائی وی پر باشد که از بن دندان و بینی خون آید و قوت بر جای بود از بهر آنکه ما را بر یکدیگر غلبه ندارد و تنبیه نکشته بود اما امتلا دویم لا امتلا بحسب القوه گویند و آن چنان بود که طبیعت اخلاط را اندر مصالح تن بکار نمی تواند بردار یکی از دو سبب یکی از ان بود که اخلاط بسیار بود یا طبیعت عاجز بود بسبب سوء المزاج یا بسبب دیگر و نشان این چنان بود که قوت ضعیف بود و آرزوی خدا نباشد و نبض ضعیف بود و بول خام باشد و گنده بود و عرق بچنان هر جا که دست بر نهد یا هر گاه که

بجنبه المی و رنجی باید چنانکه کسی را اندامهای ریش بود و اگر بگرمایه در آید یا در آفتاب بگذرد و نشان آید شش نشان بود که در تن وی ماده گرم بود و در دماغ اما نشان بیماریه که خواهد بود بدانکه در درون سر صعب و پیوسته نشان فرو آمدن آب بود و چشم جستن رخسار و برود چشم و آب که تیزی آنرا احتلاک گویند نشان لقوه بود احتلاک همه اندامها نشان تشنج بود خفتن و پیچیدن اندامها که تیزی آنرا خدر گویند نشان فالج بود سرخ شدن چشم و رسیدن از آفتاب نشان سرسام و کابوس بود و سر گشتن پیوسته خبر دهد از صرع پیوسته غم و اندیشه و نومیدی و ترس نشان مایخ لیا بود چیزی در پیش چشم آمدن چون پیشه یا چون خطی یا چون دودی نشان و مقدمه فرو آمدن آب بود خوی کردن بسیار و خواب نشان امتلا بود ناخوشنوی دی نشان تباه شدن اخلاط بود و مقدمه تب بود پدیدن دل و هیوش گشتن بسیار نشان مرگ مفاجات بود کف بول که رنگ بول دارد نشان یرقان بود پشت چشم و روی و پشت پای آماس نشان ابتدای استسقا بود و سوزانیدن بول مقدمه ریش مثانه بود و نل بسیار مقدمه ریش بزرگ بود سرخ شدن روی و تیرگی و تنگی نفس نشان جذام بود هرگز ازین بیماریها در خود اثری یا بد علاج آن علت باید که دماغ آن علت پیدا یا باقی بماند از علتهای ظاهری و باطنی نگاهدار فضله که در ک

فصل ششم در نشانههای نیک بد که در بیماری و آخر بیماری پدید آید

بدانکه نشان نیک در بیماری که نشان سلامت بود آنست که هرگاه بیمار با سانی جنبه و رنگ وی بقوت میجد و دم آستانه میزند و رنگ بر روی و عقل برجای بود و آرزوی طعام باشد و خواب خوش می آید و در سبتر چنان جنبه که در تندرستی عادت داشته آن نشان سلامت بود اما نشانههای که از پس بیماری نشان سلامت بود بدانکه عطسه از پس سرسام نشان پاک شدن دماغ بود و لرزه اندر روز بجران نشان پاکی رنگها بود از ماده بیماری خون آمدن از بینی و قی و اسهال و ادرار بول که اندر روز بجران بود نشان سلامت بود و در چشم با سهال صفرائی به شود اگر تب گرم بود و گوش کر شود پس اسهال صفرائی افتد گری به شود اگر در استسقا اسهال بلغمی افتد علت زایل شود اگر اندر تشنج آید حرارت تب آن ماده را بگذارد و مری اندامهای باطن چون معده و جگر و غیر آن حرارت تب زایل کند اما نشانههای بد که باخر بیماری پدید آید اگر اندر تب گرم تانسه صعب نیز و غنودن و درد سر و چشم و تاریکی چشم بد بود و اگر تب بلغمی گرم نشود بد بود اسهال در آخر آبله بد بود و نشان تباه شدن اخلاط بود و بعضی با بله بیرون آمده باشد و بعضی باندرون بازگشته احتشار امیگداز و تا هلاک کند چشم دور شدن و بینی باریک و یا سرد و یا کبود یا سیاه شدن و گوش سرد شدن و بهم باز آمدن پوست پیشانی و کشیده شدن نشان فرومردن حرارت اصلی بود بر هم سودن دماغ و پیداشدن دندانها که پوشیده بود و بر جستن ب زیرین بد باشد دست پیش آوردن برسان آنکه مگس گیر و دست بردوار مالیدن برسان آنکه گاه از دیوار باز میکند و دست در جابه مالیدن برسان آنکه از

جامه چینی جوید بد بود و اندک علم

فصل هفتم در فواید علم طب و کلام حکما

بدانکه در عشرت جلالی می آرد که حق تعالی سه هزار گونه بیماری آفریده است از برای بندگان هزار اطباق نام دارند و علاج تو باشد
و هزاران نام دارند تا علاج نتوانند و هنوز و یکبارگی تمام دارند و فی علاج پس شکرانه آنکه حق تعالی ترا ازین سه هزار گونه بیماری نگاهداشته
است که مطیع و فرمان بردار او باشی در حدائق احتیاق می آرد از ذوالنون مصری رح که گفت صفة الجسم قلة الطعام
وصحة الروح قلة الاقام یعنی صحت تن در کم خوردن طعام است و صحت روح در کم کردن گناه و در وضه خلد میگوید ابل حکمت
گفته اند کسی که در گرسنگی البته طاقت نیابد باید که در دو روز سه نوبت طعام خورد و روز اول با مد و نماز شام در دو روزیم نماز پیشین
و هم برین قیاس نگاه میدار پس از برای حفظ صحت را در دو روز سه بار باید خورد و نه در یک روز شش بار چنانکه صاحب خلد
گفته است قطعه در دو روزت سه بار باید خورد و نه تو یک روز بخوری شش بار که تواند علاج تو کردن به حاش بقدر کشوری
بیار و نیز صاحب رو ضه میگوید در وقتی که کلیات قانون بحث میکردم در چهار روز پنج نوبت طعام بخورم لاجرم استخفاف تو در
بر باد است حکایت در کتاب عجایب الخوقات و غایب الموجودات می آرد که چون ملک با اسکندر بن فیلقوس رسید و رفیق
گردید و علوم حاصل گردانند نشست بکبد ملک هند که بطاعت آید و اگر نه با وی همان رود که با ملک دیگر گیر جواب نشست که همه
عالم بگرفت و انکار که ملک من نیز بتندی بدینای فانی چه خضر میبینی اسکندر جواب فرستاد که تو خضر چه میبینی جواب فرستاد که من خضر
بدانش و دانایان میکنم و تو دانش مرا نتوانی دانستن و لیکن من دو شخصی دانا تو فرستم یکی فیلسوف حکیم و یکی پیر دانا طیب چون
پیش اسکندر آمدند اسکندر خمره پر روغن گا و کرد و فیلسوف فرستاد و فیلسوف آنرا بگرفت و هزار سوزن در آن جاز و با اسکندر
باز فرستاد اسکندر آن سوزن را را آئینه ساخت و فیلسوف فرستاد و فیلسوف آنرا روشن کرد و باز فرستاد پس او را طلب کرد
و گفت آن روغن که تو فرستادم چه بود گفت تو گفتی که از دانش جهان پر م که این خمره از روغن پیچ دانش را در آن راه
نیست من هزار سوزن را در آن جای دادم و چون توان سوزن را آئینه ساختی بدان آن خواستی که دل من سخت و تاریک شده است
من آنرا روشن کردم یعنی بوعظت دل نزار و روشن گردانم پس فرمود تا طیب را حاضر آورد و نماز وی سوال کرد که سهره بیار یا
چیت گفت آنکه مرد چیزی خورد که ساز و دش گفت سهره دار و با چیت گفت آنکه مرد چیزی خورد که بساز و دش اما س
ملک من از برای تو معجون سازم که چون تو آنرا بخوری هر چه ترازیان دار و طبع تو آنرا قبول نکند اسکندر گفت این دعوی بس
عظیم است پس آن معجون را بساخت اسکندر بخورد هر آرزو که در و مضرت بود از دل او برفت روزی اسکندر در سترج
شد صورتی دید از آن ترسید گفت تو کیستی گفت آم آمده ام که در تن تو روم در بست و در تن اسکندر رشد از سترج
بیرون آمد طیب او را گفت چرا زنده شده گفت ندانم روزی دیگر طیب گفت ای ملک من آمده ام که علت نژادوات کم چرا
از من پنهان داری اسکندر گفت چون من در دارم چرا دوا نمی داری بساخت و پیش اسکندر آورد اسکندر برخاست و
در سترج شد همان صورت دید گفت ای اسکندر از تو بخوابم رفت که این طیب را وی ساخته است که اگر تو آنرا بخوری
من بسوزم اسکندر بیرون آمد و هیچ نگفت طیب در وی نگاه کرد و قدح را بر بخت گفت چرا بختی گفت در سترج شدی
علت با تو بود و چون بیرون آمدی علت رفته بود اسکندر عجب ماند از دانش وی و حکما را حرمت زیادت داشت و وقتی این
حکیم را نزد من چنان قدرست که همه گنجائی عالم را نیست مشغولی ز دانش بودم در افتخار و نه بشا چه بیدار نشی هیچ عار

خدا گفت بیدانسان را مثل بقرآن کالانعام بل هم اضل حکایت نقل است که چون همه ملک دنیا اسکندر را سرکشست
ناگاه وقت مرگ وی درآمد وصیت کرد که چون بمیرم و مراد را بخت نمیدیک دست و پای من از انجا بیرون کنید شعر
دست و پای من ازو بیرون کنید بنوحه بر من هر زمان افزون کنید و گردش برش بگردانید تا عالمیان ببینند که اگر چه اسکندر
از قاف تا قاف عالم گرفت اما دست تپی و پای برهنه بگور میرود و از آن همه محکمت و خزانة هیچ با خود نمی برد تا خلق عجبت گیرند
ای برادر منیت دانی و لذت فانی دنیا مغرور مشوق تو له تعالی فلا تضر نکر الحیوة الدنیا ولا یضر نکر بالله العز و در گفتم که
همه عالم گرفتاری آخر چیست من غفلت از گوش خود بردار بر جمع دنیا حریص مدار که اتم مهلت تو کار دین است و مرگ در گذرگاه
تو در کین است بجلال ذوالجلال که اگر کمال صد چون قارونی آخر زمین فروخواهی رفت تا چشم بکشی فی خود را در گور خواهی دید یا می
رفتم بسر تربت محمود غنی گفتم که چه بر دهنه دنیا میانی گفتا که سر گزین ده که گرا پس تو نیز همین بری اگر صد چو من
شعر حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانة گفت یا خوابی بود یا بادی افسانه گفتم اندر راحت اول به بند و پیچ کس بنده
گفت یا سستی بود یا گول یا دیوانه ای دلهای ما را از ظلمت دوستی دنیا نگاهدار و بنور هدایت خود منور و اگر سست دار

باب هفتم در اصول علم فرائض و ترکات و فروع وی و درین باب باز ده فصل است

فصل اول در شرف و فضیلت این علم

بدانکه علم فرائض علم شریف و بزرگ است در رسول علیه السلام او را نصف العلم فرموده است که تعلموا الفرائض و علموها
الناس فانها نصف العلم شعر فرائض نیز از علم دین است بن حدیث مصطفی بر بان این است بن در شرح بهشتی و سایر شروح
فرائض میگنید معنی حدیث دانست و اندر اعلم که آدمی را دو حال است یکی حال حیات و یکی حال ممات و سایر علوم مردم
در حال حیات باو محتاج اند و علم فرائض متعلق و مخصوص بحال ممات است پس با این اعتبار روی یک نیمه علم باشد یا خود اگر
مسائل فرائض را بنسبت هر فرد از افراد مردمان تقدیر کنند بر آید با کل علوم پس یک نیمه علم وی باشد یا خود ثواب دانستن
این علم برابر آید یا ثواب دانستن باقی علوم یک از فضلا هشت قول در معنی این حدیث در یک بیت جمع کرده است در شریف
حرف شعر قول رسول البادی المصودة علم الفروض نصف العلم فاصبر بن ماول تا دیله تا مل بن
حسبش و لغوث ففکر بنج باعتبار الحال تس باعتبار السبب ع باعتبار العلم بن باعتبار الشقة باعتبار التقدير
ع باعتبار الرغبة باعتبار توسع الكلام ک باعتبار الثواب در کتاب دستور الفرائض می آرد قال النبی علیه السلام من
تعلم مسألة واحدة من الفقه قلده الله تعالی يوم القيمة بالف قلادة من نور و من تعلم مسألة واحدة
من الفرائض قلده عشر امثالها من الاجر یعنی هر کس یک مسئله از فقه یا مورد حق تعالی در روز قیامت بفرااید تا هزار
قلاده از نور در گردن وی کنند و هر که یک مسئله از فرائض یا مورد مراد برده امثال آن مزد و ثواب بود و در حدیث دیگر
فرمود و تعلموا الفرائض و علموها الناس فانها اول علم یثقی و یروی اول علم یتق عن الحق یعنی یا موزع علم

فرا بیض را و میر دمان یا موزانید بدستیکه آن اول علی است که فراموش کرده شود و بر وایت دیگر آنست که آن اول علی است که از است من کشیده و از میان ایشان برداشته شود چون چنین است پس واجب بود بر مسلمانان آن موقوف این علم و دیگر آنرا تعلیم کردن تا ثواب موعود برسد و از فضیلت و شرف این علم است که رسول علیه السلام فرمود ان الله تعالی لم یجعل قسمت الموانیث الی ملک مقرب ولا الی بنی مرسل قول فتمتد بنفسه فوق سبکة ادفعة یعنی بدستیکه قسمت موارث را به هیچ ملک مقرب و به هیچ بنی مرسل باز نگذاشت بلکه قسمت موارث را بر ذات خود گرفت خاصه و سلف رحیم الله بنشاند العالم الذی لیس عنده علم الفرائض کالجسد الذی لا داس له یعنی عالمی که او را علم فرائض نبود همچون تنی است که او را سر نه پیش از طلبه چنان نزد که در تحصیل این علم گویند که این من جلیل است حق تعالی او توفیق فریق گردان

فصل دوم در حقوقی که تعلق میگیرد به ترک میت

و بیان آنکه در میراث دادن ابتدا بکدام وارث باید کرد و ذکر آنکه مانع از ارث چند چیز است در فرائض سراجی و دستور الفرائض غیر آن از کتاب فرائض میگوید چهار حق تبرک میت تعلق میگیرد و بقول علمای ما رحمه الله اول ابتدا تنگین و تجنیه وی کنند از غیر تنزیه و تقیید دوم قضای دیون وی کنند از جمیع آنچه باقی ماند از مال وی سیم تنقیذ و صایای وی کنند از ثلث باقی بعد الدین و الکفن چهارم قسمت ترکه وی کنند میان ورثه وی از آنچه باقی ماند بکتاب و سنت و اجماع است پس ابتدا باصحاب فرائض کنند و اصحاب فرائض آنها اند که ایشان را سهام مقدس است در کتاب خداوند تعالی بعد از ان بعضیات نسبی پس بعضیات سببی یعنی مولای عتقه پس بعضیه مولای عتقه پس رد کنند بذوی الفروض نسبی بعد حقوق ایشان و اگر از اصحاب فرائض و بعضیات کسی نباشد بذوی الارحام باید داد و اگر ذوی الارحام نباشد بمولای المولات و اگر نباشد بمقرله بالنسب علی الغیر سحشته که ثابت نشود نسب وی با قرار او از ان غیر ما بشرط آنکه مقرر با قرار خود میرد و رجوع نکرده باشد و اگر او نباشد بموصی که جمیع مال باید داد یعنی کسی که میت و میت کرده باشد که بعد از وفات وی جمیع مال ویرابد و بداند و اگر موصی نه نیز نباشد آن هنگام ترک میت را در میت المال باید نهاد اما مانع از ارث چهار چیز است اول رقی چه وافر بود آن رقی و چه ناقص و دوم قتلی که تعلق گیرد با و واجب قصاص یا کفاره سیم اختلاف و نین یعنی مومن از کافر و کافر از مومن میراث نگیرد و چهارم اختلاف داین حقیقه او حکم چون جزئی و ذمی و یا چون متأسن و ذمی یا دو جزئی از دو و یا مختلف و اختلاف و از سبب منه است یعنی لشکر و با و شاه از برای انقطاع عصمت در میان ایشان و این نزدیک امام عظم است خلاف مرشاضی را رحمه الله همچو ترک با هندی یا روم که ترک میراث نبرد و از هندی که میراث مورث هندی و س در هندی نزد ابو حنیفه رج و نزد امام شافعی رج میراث گیر و ذوی اما اگر هر دو از یک ابر باشند یک از دیگر میراث برد و اجماع و الله اعلم

فصل سیم در بیان آنکه میراث از چند گونه رسد

و از مردان چند تن اند که ایشان را میراث رسد و از زنان چند تن که رسد از سه گونه رسد از خویشاوندی از زن

خواهد رسید پس فریضه شان درست کند و بداند اگر راست آید ضرب نباید کرد و اگر راست نیاید و سهم بر و از شان منقسم بود موافقتش نباشد عدد رؤس آنها که بر ایشان منقسم نیست بگیرد اگر بعضی زنند و بعضی ماده نر را دو سهم و چه ماده را یک سهم و در اصل فریضه زن و اگر مسئله عول باشند در عولش زنند چندانکه جمع بر و از شان قسمت کند درست آید مسئله سه دختر و مادر و پدر و ثلثان دختران و سدس مادر و سدس پدر فریضه از شش است سهمی مادر و سهمی پدر و چهار سهم دختران را و چهار بر سه منقسم نیست و موافقتش نیست عدد رؤس دختران سه است در اصل مسئله زنند نه زن شود سه سهم مادر و سه سهم پدر و دو دوازده سهم دختران هر یک را چهار سهم مسئله پنج خواهر از مادر و پدر و شوهر نیمه شوهر را و دو وسیک خواهران را فریضه از شش است بوجول هفت شود سه سهم شوهر را و چهار سهم خواهران را بر پنج منقسم نیست و موافقتش نیست پنج در هفت زدیم سی و پنج باشد سه سهم شوهر در پنج ضرب کردیم پانزده شد و چهار خواهران به پنج ضرب کردیم بیست شد و هر یک را چهار را ما اگر از شان از دو جنبش باشد هر یک را آن سهم که رسد بر ایشان منقسم نباشد و موافقت نیز نباشد و لیکن عدد سه هر دو طایفه یک اندازه است یک عدد کفایت است که در اصل فریضه زنند مسئله سه خواهر از مادر و پدر و سه خواهر از مادر و مادر و وسیک خواهران از مادر و پدر و وسیک خواهران از مادر و شش یک مادر فریضه از شش است بوجول هفت شود چهار سهم خواهران از مادر و پدر بر سه منقسم نیست و موافقت نیست یک سه کفایت است که در عول مسئله ضرب کنیم سه هفت زدیم بیست و یک باشد دوازده سهم خواهران از مادر و پدر و شش سهم خواهران از مادر و سه سهم مادر را اگر از شان از دو جنبش باشد و سه شان بر ایشان راست نباشد و موافقت نباشد لیکن یک عدد از ان و دیگر جزو نباشد چنانکه دوازده و چهار و سه از شش و سه از نه و چهار از دوازده مسئله سه دختر و شش جد و برادری از مادر و سه یک دختران را و شش یک جد از باقی برادر را فریضه از شش است چهار سهم دختران بر سه منقسم نیست و موافقت نیست و لیکن عدد دختران جزو نیست از شش که عدد جد است آنکه بزرگ تر است کفایت است شش را و شش ضرب کنیم جمله سی و شش باشد بیست و چهار سهم دختران هر یک را هشت و شش سهم جدات هر یکی را سهمی و شش سهم برادر باشد علم

فصل پنجم در موافقت

بماند موافقت از دو گونه است موافقت سهم است با عدد و موافقت عدد است با عدد و تا ما دم که موافقت سهم با عدد بتواند گرفت موافقت عدد با عدد نشاید گرفت و چون موافقت خواهد گرفت باید که چند آنکه عدد خود تر است از ان عدد بزرگ تر بیفکند پس چنانکه از ان عدد بزرگ تر بماند چندانکه عدد خود تر بیفکند همچنین می افکند تا آنکه هر دو عدد یک منزل باز آید پس اگر هر دو عدد یک باز آید میان شان بیج موافقت نبود و اگر هر یک بدو باز آید موافقت باشد میان شان بنصفه و اگر هر دو عدد و بقا شود موافقت شان باشد بیکی یکی از عدد باید گرفت و در فریضه زد و اگر هر یکی بجا نماند موافقت است چهار یکی چهار یک از عدد باید گرفت و در اصل فریضه زد و اگر به پنج نماند موافقت شان باشد به پنج یک پنج یک نماند و بر باید گرفت و در اصل فریضه زن مسئله چهار دختر و سه پدر و وسیک دختران و باقی پدر

فریضه از سه سہمی پسر و دو سہم دختران بر چهار منقسم نیست لکن موافقت بیا بدیستن دوازدها بشوی دو با ند موافقت است نیمه که بد و فاشود نیمه چهار بگیریم و باصل فریضه بنیم و دو سہم شش باشد چهار سہم دختران و دو سہم سہم ماد و پنج پسر و پنج دختر شش یک ماد و باقی فرزندان بنزد ماد و فریضه از شش سہمی مادر پنج سہم با ند بر پانزده منقسم نیست لیکن موافقت هست میان پنج و پانزده پنج یک پنج یک پانزده بگیریم و شش بنزد پدر و باشد سہمی مادر سہم پانزده با ند سہم پسران هر یک را دو سہم و پنج سہم دختران هر یکی را سہمی و اگر مسئله چنان باشد که بعضی از ازشان را موافقت باشد با سہام و بعضی را نباشد موافقت ایشان بر باید گرفتن و بعد آن دیگران بنزد چند آنکه حله شود باصل فریضه بیا بدیستن

فصل دهم در مسائل جد

بدانکه جد با جماع نیفتد و حکم جد حکم پدر است در میراث مگر در چهار مسئله که پدر با خواهر و برادر قسمت کنند و جد قسمت کند چنانکه شوهر باشد و پدر و مادر شوهر نیمه بگیرد و مادر سیک از باقی بگیرد و باقی پدر بگیرد و دو سیک و اگر جای پدر جد باشد یک سیک گیرد و مادر دو سیک باقی گیرد و مسئله زن باشد و مادر و پدر چهار یکی زن بگیرد و مادر سیک باقی گیرد و باقی دو سیک پدر گیرد و اگر جای پدر جد باشد مادر دو سیک باقی گیرد و جد سیک باقی گیرد و هر جا که پدر باشد و مادر پدر مادر پدر با پدر میراث بگیرد و سہم مال پدر بگیرد و اگر جد باشد و مادر پدر مادر پدر شش یک بگیرد و باقی جد بگیرد و جد با خواهر و برادر دو گوئی حکم است یکی آنکه جد باشد و خواهر و برادر یکی آنکه جد باشد و خواهر و برادر و دو سہمی با ایشان چنانکه زن و شوهر آنجا که جد باشد و خواهر و برادر و دو حال بنگویم آنکه بهتر باشد بجد دیم اگر سیک مال بهتر باشد سیک سہم مال بوی دیم و اگر قسمت بهتر بود قسمت دیم و جد را برادر حساب کنیم و آنجا که جد و خواهر و برادر و دو سہمی بود قسمت سہم با دو سہم بوی دیم و آنکه با ند بنگویم از سه حال آنکه بهتر بود بجد دیم اگر قسمت بهتر بود بوی دیم و اگر سیک باقی بهتر بود سیک باقی بوی دیم و اگر شش یک سہم مال بهتر باشد آن بوی دیم مسئله جد و برادر اگر قسمت کنیم از دو سہم سہمی جد را باشد و اگر از سیک مالش دیم از سه یکی باشد پس قسمت بهتر باشد فریضه از دو سہم سہمی جد را و سہمی برادر را مسئله جد و برادری و خواهری اگر قسمت کنیم و برادر است و خواهری فریضه از پنج است دو سہم جد را و دو سہم برادر را و یک سہم خواهر را و اگر جد را سیک مال دیم از شش دو باشد پس قسمت بهتر بود از پنج دو مسئله جد و برادر و دو خواهر اگر قسمت کنیم جد را از شش دو رسد و اگر سیک دیم از شش دو رسد پس مسئله از شش بدیم دو سہم جد را و دو برادر و دو خواهر را مسئله جد و خواهری و دو برادر اگر قسمت کنیم جد را از هفت سہم دو سہم رسد که چنانست که سه برادر و خواهری و اگر سیک مالش دیم از شش دو باشد پس سیک مال بهتر باشد و فریضه از سه سہمی یک بجد دیم دو با ند بر پنج منقسم نیست و موافقت نیست پنج باصل مسئله بیا بدیستن پنج سہم پانزده باشد از پانزده پنج جد را است که ثلث است ده باشد هشت دو برادر و دو خواهر را مسئله شوهر و جد و برادر نیمه شوهر را و باقی آنکه بهتر است جد را فریضه از دو باشد سہمی شوهر را باشد و سہمی با ند اگر قسمت کنیم نیم سہم جد را باشد و اگر سیک باوی دیم سیک این سہم باقی باشد دانستیم که جد را قسمت بهتر است فریضه از چهار سہم دو سہم شوهر و دیم نیمه دو سہم باشد سہمی جد را و سہمی برادر را مسئله زنی و دو برادر و جد زن را

چهار یک رسد فریضه از چهار است سہی زن را سہم بماند اگر قسمت کنیم جدا سہم رسد و اگر یک باقی دہیم سہم سہی رسد فریضه و از چهار است سہی زن را و سہی جدا کہ یک باقی است و دو سہم و دو برادر را مسئلہ دو دختر و دو برادر و جہ نثان دختران را فریضه از سہ باشد و دو سہم دختران را سہی بماند اگر قسمت کنیم جدا ازین سہم باقی دو دانگ بوی رسد و اگر یک باقی دہیم سہم دو دانگ است و اگر شش یک مالش دہیم سہم باشد و انستیم کہ شش یک مالش بہتر باشد فریضه او شش نہیم و دو یک دختران چہا سہی را دو و سہی بجد دہیم سہی بماند و دو برادر منقسم نیست و شش باید وزن دوازده باشد ہشت سہم دختران و دو سہم جد و دو سہم برادران مسئلہ اگر جد باشد و خواہر از پدر و مادر و برادر و خواہری از پدر سہی کہ جدا شست بہتر است بایشان کہ از پدر اند بقسمت اندر گیریم تا جدا قسمت بدہیم پس اگر چیزی نماند بایشان دہیم کہ از مادر و پدر اند مسئلہ جد و خواہری از مادر و پدر خواہری از پدر جدا قسمت بہتر است فریضہ از چہا است و دو سہم جدا و سہی خواہر از مادر و پدر و سہی خواہر از پدر پس آن سہم کہ خواہر پدری دارد و خواہر مادر پدری از وی بستاند و گوید من خواہر مادر پدری ام و مرا بنیمہ مال رسد اما از قسمت در آورند تا جدا از قسمت چیزی کم رسد اکنون کہ جدا از میان بردارند آن سہم تو مرا باشد کہ مرا از چہا دو سہم رسد مسئلہ ام الفرج و خواہر مادر و پدر و خواہر از مادر و شوہر و مادر و دو یک خواہر از مادر و پدر و دو یک خواہر از مادر و نیمہ شوہر و شش یک مادر فریضہ از شش است بعول دہ شود چہا سہم خواہر از مادر و پدر و دو سہم خواہر از مادر و سہم شوہر و سہی مادر مسئلہ ہشت خواہری مادری و پدری و چہا خواہر مادری و سہ زن و دو جہا این مسئلہ از دوازده است بعول ہفدہ شود و اینہا ہفدہ زن میراث گیرند اندہر یک را سہی باشد نثان کہ ہشت سہم است از ان ہشت خواہر و چہا کہ شش است چہا خواہر مادری را و پنج کہ سہ سہم است سہ زن را و سہم کہ دو سہم است و دو جدا و انشاء علیہا ہم ہات اصول فرائض بود درین فصل جمع کردہ شد آنکہ برین زاید خواہد بود از کتب فرائض بایچہ بن کہ آنجا روشن است و بین و انشاء الہادی الی سواد السبیل

فصل یازدہم در مسایل منفردہ از فروع و سہ ایض مشککہ

مسئلہ مردی وفات یافت و چہا زن گذاشت بکلی صحیح یکی را میراث و کا بین ہر دو میرسد و یکی را میراث میرسد ولیکن مہر نمی رسد و سہا میرسد و میراث نمی رسد و چہا مہر را نمی میرسد و فی میراث چگونہ بود جواب خواجہ غلامی دارد دو کنیز کہ خود زن نے غلام خود داد پس غلام را آزاد کرد و غلام دوزن دیگر بخواست یکی ذمیہ و یکی مسئلہ بعد از ان مولایکی از ان کبیرک را آزاد کرد بعد از ان آن غلام کہ آزاد شدہ بود و شوہر این چہا زن بود بمردن مسلمان را ہم میراث میرسد و ہم مردن ذمیہ را ہم میرسد ولیکن میراث نمی رسد و زن معتقہ را میراث رسد و مہر فی وزن بندہ را فی میراث رسد و فی کا بین کہ او ملوک است مسئلہ در سئو الفرائض سیگوید زنی وفات کرد ذمیہ مال وی پدر داشت و نیمہ پسر این مسئلہ چگونہ بود جواب گوئیم مردے دختر عم خویش را زن گیرد و پدر آن مرد عم زن متوفاست زندہ بود ذمیہ مال پسر عم برادر کہ شوہر وی است و نیمہ دیگر عم برادر کہ پدر ویست مسئلہ قومی میراث قسمت میکردن زنی یا مدو گفت قسمت نکنید کہ من حاملہ ام اگر پسر زایم با شما میراث گیرد و اگر دختر ام میراث نگیرد و چگونہ بود جواب مردی از دنیا رفته باشد و دختر گذاشتہ و یک عم وزن برادر کہ حاملہ باشد اگر این حاملہ پسر زاید

آن پسر را در زاده مرده باشد عصبه شود و باقی میراث او را بدو هم محروم شود که از ذوی الارحام باشد مسئله اگر زن حامله بود اگر
دختر زایم باشد میراث بر دو اگر پسر زایم میراث بر دین چگونه بود جواب گویم زنی از دنیا رفته باشد و شوهر گشته باشد و مادر و دو
خواهر مادری و زن پدر که از پدر وی حامله باشد اگر آن زن پسر زاید میراث بر دین را که عصبه باشد و اگر از اصحاب فرائض چیزی
نمی ماند که عصبه بگیرد اما اگر آن حامله دختر زاید خواهر پدری مرده باشد او را نیمه مال باشد مسئله از جهت وی عول شود از شش
نیمه نیمه تیر از شش شش و هر راسه نیمه باید و او مادر را یک تیر و دو خواهر مادری را دو تیر و خواهر پدری را سه تیر نیمه معلوم شد که اگر این جمله
دختر میراث می برد و اگر پسر است نمی برد مسئله در قتاوی صدر الشهدا میگویی مردی وفات یافت و از وی دارش سه پسر ماند
پانزده خنث گداشت پنج پسر که و پنج نیمه سر که و پنج خالی میخوانند که قیمت است کنند چنانکه هر یک را پنج خنث سده و پنج خنث بر سر
نگینند چگونه قیمت باید که زن است آید جواب دو نیمه بر یک نیمه دو و خنث خالی یک پسر را دهند و یک نیمه بر و سه خنث نیمه
و یک خنث خالی پسر دیگر را دهند و پسر سیم را مثل پسر اول دهند قسمت صحیح آید و نیمه برابر آید مسئله دوم مردان یکی سنان دارد
یکی دونان مرد دیگر را بخوانند و این پنج نان را با وی بخورند آنگاه آن مرد سیم پنج درم بدان دو مرد داد و گفت بمقتدا زن آن که از
هر یک خورده ام این درمها را قسمت کنند چگونه باید که جواب میگویم هر یک غنیمی و ثلث آن غنیمی خورده باشند
پس آن مرد سیم یک خفیف از آن مرد خورده باشد که سه خفیف داشته و ثلث آن که دو خفیف داشته پس چون درمها را
خوانند که قسمت کنند درم آن مرد را که سه خفیف داشته و دو درم آنکه دو خفیف داشته قسمت صحیح بود مسئله زنی بنده
آزاد کرد و آن بنده آزاد شده بنده آزاد کرد و هر دو مرد و از ایشان ارث آزاد ماند میراث ایشان را باید داد و جواب میراث
بنده اول و از آن بنده دویم هر دو آن زن را رسد که آزاد کنند بنده اول است سوال فرزند از زنی میراث میرسد یا نه
جواب گویم فرزند از میراث پسر سزاوارتر است نه از مسلمان و نه از کافر و نه از متولد دیگر مثل وی و فرزند را نیز حکم همین است مگر
آنکه اهل ناحیتی یک بار متولد شوند و العیاذ بالله آنگاه از یک دیگر میراث برند مسئله حکم ایسر مسلمان در میراث چیست
جواب حکم ایسر مسلمان همچو حکم سایر مسلمانان است در میراث مادامی که از دین اسلام جدا نشود و اگر نفوذ باشد از دین
اسلام جدا شود حکم وی حکم متولد بود و اگر ردت و موت و حیات او معلوم نباشد حکم وی حکم مفقود بود مسئله جماعتی در آب
غرق شدند یا در آتش سوخته گشتند یا در شب دیوار آمدند و معلوم نمی شود که کدام پیش مرد حکم میراث ایشان آنست که
چنان گیرند که همه یکبار مرده باشند مال هر یک از ایشان مرد و را تا و لا بود که در حال وفات وی زنده باشد و آن مردگان بعضی
از بعضی میراث بر زن چنانکه مثلا پدر و پسر با یکدیگر غرق شدند یا سوخته شدند یا زیر دیوار هلاک شدند از یکدیگر میراث گیرند و صحیح
اینست و ختم فرائض سراجی برین مسئله است والله اعلم

تاریخ تألیف کتاب ریاض الناصحین ۸۳۵ هجری

تاریخ طبع اول ۱۳۱۳ هجری

مؤلف کتاب ریاض الناصحین جناب مولانا محمد بن شیخ محمد رباعی است



تعارف مکتبہ الشیخ تکریم و داعی حق مدیرش حسین علی المینیق ہمارا دعا جاتہ

از شوایان و خواہندگان محفی نیست کہ درین زمان ناہنگام غنہائے گوناگون
موجزن گشتہ و فرقائے باطل و دجل همچون قادیانید و وہابیت و واپر ویزید و
نیچرید و نام نیا تو حیدید و غیرہ (قرآن) بہیمہ مدعیان اسلامند و در لہاس
اسلام ستیزہ باسلام و اہل اسلام می کنند و ہر یک فرقہ در ترویج اباطیل خویشی
رسائل و جرائد و کتابا شایع کنند پس اہل سنت و الجماعۃ با حقیقت و اکثریت خویشی
از ایشان تنگ آمدند چرا کہ بعضی را گمراہ کردند پس درین زمان ہر فرقہ و اندوہناک
مرد حسین علی ماہ بین علوی حضرت محمد حسین حاکمی المینیق (عشیق)
چشم و چراغ مولانا محمد سعید نائی گرامی در فاک پاک استانبول ترکیہ نمودار
شد کہ این مرد مجاہد از علوم اسلامیہ حظ وافر یافتہ و درین دادہ پس از ان
بدست سید عبدالحکیم آرواسی ثم با علوی انقروی جمعیت کردہ فلذہ
نقشبندیہ گردیدہ ہر گاہ کہ این مرد راہ از گرم بازاری این فتنہائے مضار الیہا
و جز آن آگاہ شد ہر آنکہ مدافعت در میدان کارزار آمد و کتب اسلامیہ
از تفسیر و فقہ خصوصاً عقاید تالیفات علماء کبار طبع کردن آغاز کرد و چند
کتب بنفس نفیس تألیف کردہ شایع فرمودند و این مجاہدہ و محنت شاقہ
و اتفاق و قیر را ادارہ دار الشفقتہ قاجم کردہ کتب مطبوعہ خویشی
را در بلاد اسلامیہ ہر مستحق علماء ترسیل دارد تا آنکہ بتبلیس بعضی خصوصاً
در لاکہ از کتب دریافتہ اند و لا ازمی فی کلمۃ الکفر انصب
حقا کہ اہل السنۃ و الجماعۃ ازین مرد مجاہد فیض یا بندہ اند و ازین مرد
در گاہت را تادیر نرزدہ دار تاکہ ہنگام از وفیق در فیض یا بندہ آمین ثم
عہ محنت در از یاد تافور مشتری شد ما از تو بہر نورسم و تو از عمر بہر فوری

فندہ قاضی حبیب اللہ دار التبلیغ مولیٰ ضلع مردان پاکستان قاضی حبیب الحق
پیر مولیٰ مردان

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِآبَاءِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِأَبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَلِإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلِأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلِأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَلِأَسْتَاذِي عَبْدِ
الْحَكِيمِ الْأَرْوَاسِيِّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلده -ایوب سلطان در شهر استانبول- تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردویی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهایی که ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، یک عالم کامل و مکمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، در معرفت‌های تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه» در شبی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.

پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم فرمودند که (خیرکم من تعلّم القرآن وعلمه)
و نیز فرمودند که (خذوا العلم من افواه الرجال)

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمی یافت لازم است که دین خود را از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی و احمد تيجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانان را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفاتی ازین سه صفات نقصان می شود او ادّعا میکند که از علمای حق است از جمله علمای سوئیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و اما علمای سوء جنود شیطان.^(۱)

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقة الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ و مکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، و یهودیان در نشر سخنهای فاسده خاخامهای خود اقدام میکنند و کتابخانه حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید و ماسوفها إحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل و علم و انصاف دارد فهم میکند حقیقت یکی از اینها و یاری میکند بنشر کردن آن و در رسیدن سعادت دارین همه خلائق وسیله بی شود. سودترین خدمت و عزیزترین بهره برای بشریت اینست.